

THE
THIRD TOUR OF THE SHAH OF PERSIA
IN
EUROPE.

در سال خجسته فال و دیل بگیرد و رسید و شش بھری کہ بندگان علیحضرت
اقدس ہمایون شاہشاہ حجابہ خسرو کارا گاہ السلطان ابن السلطان ابن
السلطان ناصر الدین شاہ صاحبقران شید اللہ تعالیٰ دعائہم دولہ نم
مسافرت اقلیم اروپا و ملاقات دوستانہ با امپراطوران و پادشاہان
عظیم الشان و رؤساء معظم مل فرنگت راضمیم و بیامین اقبال و نوروز
روز و وارڈہم ماہ شعبان از جایا کہ سلطنت عظمیٰ انتہای خسروانہ فرمود
و روز بیت و چہارم شہر صفر بجگاہ خلافت تشریف قدم
ارزانی داشتند روزنامہ و قایع این سفر فرمود

بعادت سایر اسفار ملوکانہ یو مایفوتا بہ قلم معجز رسم مبارک
ترقیم وادہ درین اوان سمیت اقران این بندہ در گاہ دولتہا
سیر احمد ملک الکتاب در بندہ یعنی یو طبع در آورد



روزنامه نفوسم فرنگستان که به سیمت و مبارکی بخاست خداوند تعالی قادر بیست و بخشد، مهربان بسطر
 سلامت مزاج می نویسم (۱۲۰۰) (۱۲۰۰) (۱۲۰۰) (۱۲۰۰) (۱۲۰۰) (۱۲۰۰) (۱۲۰۰) (۱۲۰۰) (۱۲۰۰) (۱۲۰۰)
 امروز روز سه شنبه ششم شعبان است چون اعلان سفر فرنگت کرده ایم چندین روز است که مشغول گاهی زیاده استیم
 شمار را در بالا خانه سردر پیش الحار و خودیم بعد یابین آمده با این سلطان و امین آله و له بعضی فرمایشات شد
 امروز عصر هم سفر او و زرامی مختار و لاجرجه برای دواع سفر فرنگستان با ما عا به حضور آمدند (پوشن دالغودیکه
 وزیر مختار روس نظرف دولت متبوعه خود احضار شده به بطریز بوغ میرود (سرد و دوند ولف) وزیر
 مختار انگلیس هم با کلیس میرود (مسیو بالوا) وزیر مختار فرانسه هم با زوج اش بپاریس میرود و وزیر مختار اتریش
 با دون بیل) هم با طریش میرود از سفر اسکندریه در طران میماند وزیر معتم انازونی یکی دنیا و (با دون شنک
 وزیر مختار المان و خالد خلیل بیگ سفیر عثمانی و شارژ دافرا ایتالیا است و سفارت روس (یوحو) شای
 و افخواهد بود و سفارت فرانسه هم شارژ دافریکه تازه آمده است (روژر شبثه و هم) روز
 دوازدهم این ماه اخبار حرکت بفرستده بود اما از بس دین دوسه روزه کار و مشغله و رسیدن به
 و مطالب ابل حاجت و پیش بود و ساعت بساعت بلا خطه نزدیک شدن مساوی
 و بدیم مکن نیست تا روز دوازدهم در شهر توقف کنیم (۱۲۰۰)
 هم تنها انجنال خودمان این است اما
 سلطان و امین
 رو ندیدیم و رفت
 و نواز و اندر
 سکه سده و نیم به سلطنت آباد در عمارت آینه نما خوریم جدیدی در مایه
 سکه سده و نیم به سلطنت آباد در عمارت آینه نما خوریم جدیدی در مایه

بر با و عمارات دیگر پادشاه کرد که ده آیدیم بکجاه فرنگی درین بین این تسلطه از شهر وارد شده بایک و شمال گامه و بعضی کنایه
 با و بر و است بهمنور آید سببتم و مشغول بخاندن و ملاحظه نوشتجات و کنایه و غیره شدیم بعد از خوردن چای و عصرانه از در
 باغ هزار جیبان سوار کاسه شده آیدیم بعشرت آباد از در دیوانخانه وارد باغ عشرت آباد شدیم شب اعتماد تسلطه
 حاضر بود روزنامه اروپا خواندیم متاب خوبی بود قدری در باغ گردش کرده بعد خوابیدیم (روزی جمعه یازدهم)
 بهج برخاسته آیدیم بیرون غله خلوت جمعی دیگر حاضر بودند وزیر امور خارجه را احضار کرده بودیم از شهر آمده بحدود
 رسید با و خیلی کار داشتیم فرمایشات زیاد شد و رفت بعد نایب تسلطه از شهر آمد با و بعضی نوشتجات زیاد
 بحضور رسیده بعد از تحصیل جوابها مراجعت کرد این تسلطه آمد با نوشتجات زیاد جوابهای و در اینم نشسته بودیم
 و و آیدیم بعد این سلطان و امین الملک از شهر رسیده آیدیم عرایض و نوشتجات بسیاری داشتند همه را خواندیم
 و جواب دادیم این سلطان بشهر رفت که سفرای خارجه و غیره را به بید بعد از باغ بیرون آمده سوار کاسه شده بیم
 بدوشان تپه وارد باغ شدیم قدری گردش کرده بعد فرستیم بعارف بالای تپه چای و عصرانه خوردیم یک ساعت بعد
 نمانده سوار کاسه شده مراجعت بعشرت آباد کردیم حالت در خفا و میوه های طرزان و عشرت آباد حالاکه بیست و پنج
 درست از عید میگذرد ازین قرار است کل اقامت میگذرد و تازه غنچه کرده و در کار باز شدن است شکفته شدن
 آوردند و بودیم کل روز و نیم نور است و نکات شکفته میوه شکوفه بهیم باز شده است و روی درختها زیاد است
 شکوفه آلبالو ریخته و آلبالویش هم سبز و گرد شده است شکوفه کیلاس هم قدری ریخته و قدری باقی است
 الوجودی شده است چنانچه بادام و زرد آلو بر مغز شده است بلبل و حتی بنویسند تا بلبل فسی تدبیر میخواند
 روز شنبه دوازدهم (امروز) باید از عشرت آباد برای سفر فرنگ حرکت کنیم عرضمان
 و خواهجانی که ماندنی نماندند و در خض شدند که مراجعت بشهر کنند از درون بیرون آیدیم دیدیم نایب تسلطه
 و امین سلطان شاه زاد با صاحب منصبان غله خلوت از طرین رکاب و متوهمین طرزان انعقاد جمعیت بود
 که حساب داشت سوار اسب شدیم صاحب اختیار و سعاد الدوله و سایر صاحب منصبان همه استاده بودند
 را آیدیم اول سوار بای قاجار و فرل باغ با ایلخانی سپه عرصه الملک همراه صف کشیده بودند نایب تسلطه
 و امین سلطان و حجه الدوله و امین الدوله و سایرین همه در رکاب بودند امین الدوله و حجه الدوله و حقیق
 استسلطه و ناصر الملک و جهانگیر خان از راه کیلان میروند که در بعلسن باطمی شونده پازوه روز بعد از مارکت
 خواهند کرد و بعد رسیدیم سوار بای قزاق که باید در رکاب بیایند بعد سوار بای کشیکخانه جمعی کشیک بانی و
 سوار بای حمیدیه و منصور جمعی علماء الدوله از طرین رکاب و در خضین خانه همه صف کشیده بودند آنها هم
 دیده از سوار با که گشتیم سوار کاسه شدیم وقت نماند بود مرضی خان را فرمودیم بنهار را ببر باغ تپه درگاه

فرنگی دم در خانه کند تا بایانیم این خلعت که باید بفرزنگستان بیاید و برین دوروزه قوای خنکی کرده که شرف
 برون شده بود و شهر مانده است که دو سه روز می محال می کرده تا قزوین خودش را بار و برساند خلاصه بعد از
 بنا بر پیاده رفتیم تا پیش محبته آب قوای باطنی محبت و با آب را میان خیابان میرحیث زین و از مسکه و بجای
 حسین علیخان فرمودیم قوای بار کو چکتر و نهرش را هم پس ترکند که دیگر خیابان ضایع نشود قدری کردش کرده بعد ازیم
 بیرون سوار کالاسکه شده را ندیم برای شاه آباد سراید را باشی قوی باغ بحضور رسید به باوقد ری و ما بس
 شد و مرضی شده به شرف و در بین راه چند کالاسکه دیدیم میاید مارا که دیدند ایستاده از کالاسکه بیرون
 آمدند دیدیم ملک آرا و قوام الدوله و شیرشکر بودند ما هم کالاسکه را نگذاشته قدری با آنها فرمایش فرمودیم
 بعد نظم الملک آمده مرضی شد بعد غالدوله آمده مرضی شد بعد این حضور و اقبال الدوله آمده پیاده شدند فرمودیم به
 شوند سوار شدند قدریکه را ندیم آنها هم مرضی شده به شرف شدند و ما را ندیم نایب السلطنه تا منزل خود در رکابست
 همین سلطان و سایر مظرفین هم در رکاب بودند و در این سفر شکست بالا تر از شاه آباد که منزل امروز است و در
 محاذی از کی شکارگاه قدیم که میگردیم زیر و زدا و در که مرز و است زده اند سر پرده مارا قوی امیرس زاری که محفل
 باصفائی است زده اند بنزاد باصفائی هم از وسط سر پرده میگذرد و چهار ساعت بهروب مانده وارد سر
 پرده شدیم حساب و بهوای صاف خوبی بود و موزن کاچنهارا فرمودیم قدری موزیکان زدند خیلی خوش آیند بود
 امروز در بین راه فوج پنجم شقای را که از تبریز برای ساخو طران میآیند دیدیم و دسته دسته نظم میآمدند خلاصه کسایک
 در رکاب بستند و سواران حمانه و خواج سربان بعد نوشته خواهد شد عضد الملک هم امروز درین منزل بحضور رسید
 مرضی شد شاه زاده نیز الدوله و جمال الملک هم باین منزل آمدند و مرضی شدند و خواهند رفت نیز الدوله
 بخراسان و نیشابور و وراثت الله ماکه مراجعت کردیم بطهران میآید (روز یکشنبه میسر و هم) امروز
 باید برویم به حصارک صبح بخاسته رخت پوشیده آمدیم بیرون اشخاصی که باید مرضی شده به شهر بروند دم در
 ایستاده بودند عضد الملک مرضی شده به شرف رفت این سلطان هم حاضر بود کسایک باید مرضی شوند بحضور آورد
 که اسامی آنها درین قرار است میرزا حنیفان سهام السلطنه و میرزا اسحاق امیرای مصطفی قلچان عرب که حاکم ار
 درستانند و باید بروند اما الله خان بختیاری با حاجی ابراهیم خان مرضی شدند که قوی ال بختیاری بروند غلام
 علیخان امیر نظام الدوله حاکم کردستان آمد مرضی شد که بگردستان برود و بعد ما سوار کالاسکه شده را ندیم نایب
 السلطنه تا منزل حصارک و در رکاب است از میان جوب که که بنشینیم بکلاک رسیده قوی زراعتی کلاک
 محفل سبزه زاری آفتاب گردان زدند بنهار افتادیم بنهار خورده بعد سوار شده را ندیم تا بکلاک رسیدیم کلاک
 خانه دیوان است با فاخته نسبت بسای قوی آید و تر و بهتر شده است بنور زیادی کاشته و خوب آبادی

کرده اند خلاصه را ندیم از کج هم که شتیم کج هم چلی آباد و سبز و خرم بود است ... چندانی نماند و آن باز
چلی آب داشت نه زیاد و نه کم و خانه بخت زراعت ... کرده بودند قدری بالا از کج چلی
دست راست و دراز که ... و سوار در پید بود سوار سب شده غم فرسنگی که را ندیم این
و رسیدیم معلوم شده حاجی آباد خلاصه است ده بسیار خوبی است جای خوبی آفتاب گردان زنده جای
و عصرانه خورد و سوار شدیم را ندیم برای منزل سر پرده مارا بالای همان خانه حصارک جای خوبی زده بودند و در
منزل شدیم عصر نایب السلطنه را با ندرون خواسته قدری با او فرمایش کردیم امروز درین راه یک
خوکش از جلو ما در آید مجدالدوله اسب ناخسته در سرتاخت خوکش خوب زد (روز شنبه چهارم و پنجم
امروز باید برویم بیکنی امام صبح برخاسته بیرون آمدیم نایب السلطنه نصر الملک و معین نظام و طیل خان مختار نظام
و میرزا الملک حاضر بودند و سوار سب شدیم نایب السلطنه هم سوار شد قدری را ندیم نایب السلطنه مرخص شده
مراجعت کرد بعد ما هم سواره انیمت دست راست داده را ندیم صحرائی سبز و خرم چلی با صفائی بود که فرج می آورد
چلی راه سواره را ندیم بعد توئی جاوه آمد و سوار کال سکیده قدری که را ندیم غریز السلطان را دیدم سواره ایناده
است قدری دیگر که رفتیم صدای باهیای بلند شد که آهوی که سسته آهوا از جلو در آمده بود که مجدالدوله و ابو الحسن
و اگر خان ناخسته گفتند انداختند زنده و آهوا با که بختند بعد ما هم سوار شده سواره را ندیم صحرائی بسیار
با صفائی بود و سبز و خرم و خوش علف را ندیم برای لبائی که از گردان می آمد رسیدیم دیدیم یکت کال بزکی است
آب از توئی کال می رود لب کال آفتاب گردان زنده نه را قنادیم امیر السلطان و پشیمت ها حاضر بودند و سوار شدیم
عقما و السلطنه و حکیم طولوزان روزنامه می خواندند حکیم طولوزان (سیوه بنت) دندان ساز را امروز دیدیم که
زندان آمده اند بعد از نماز سوار شده را ندیم برای چند اسیلیمان خان امیر تومان افشار بد و بجای یک تپه است که گاه
جقه و کسبده امام زاده می کند بقیعه امام زاده قدری عزیمت تا با ما یاد امام زاده معبری باشد چندار خلاصه دیوان
در دست سیلیمان خان امیر تومان افشار است و می دیگریم متصل بچهار است موسوم بقلعه که ملکی خود سیلیمان امیر تومان
افشار است صحرائی بسیار خوب با صفائی است و بات و درایع خوب دارد و لیان دوزنبر آجین و معین
فشد همه از دور در دامنه کوه پیداست چلی خوش منظر و شکفته ده گردان هم پید بود و دامنه پنه که با معین قلعه
و چند است چمن بسیار سبز خوبی بود یک چشمه آب صاف خوبی هم داشت گناه چشمه آفتاب گردان زنده پیا
شده جای و عصرانه خوردیم مجدالدوله درویشی را بحضور آورد و قدری خوانده انعامش را دیدم رفت بعد سوار شده
از روی تپه آمدیم پایین درو بطرف بیکنی امام را ندیم کال سکیده را فرموده بودیم باید در حاضر بود سوار کال سکیده شده را ندیم
زنمای زیا در مالت اطراف نجاشا آمده بودند سواره مارا بالا از کج کار و امیر از ده اند دار منزل شدیم شنبه بیکنی

چها آمده سوزیجا زدند. و دان مخصوص پیشیست امروز از شهر طهران آمده اما هنوز به حضور نرسیده است
 روز سه شنبه پانزدهم (امروز باید بروی) اتفاق که خاک قزوین است صبح بخوابسته خیلی در
 سوار شدم یعنی سه ساعت از دسته رفته بود که بیرون آمدم این
 و حاجی لطفعلیخان برادرش هم حاضر بودند حاجی لطفعلیخان مرض شد که طهران برویم و پسرش هم اینده
 بود ند حکیم المملکت هم مرض شد که طهران رفته از اینجا بکومت کلپاگان و خواستار بود بعد ما سوار شده رانیم
 برای منزل صحرا همه جا سبز و خرم بود جاده خاک داشت چون صحرا صاف و مستقیم بود از اردوی این منزل اردوی
 آن منزل پیدا بود و دو طرف صحرا سبز و جاده خاکی مثل یک خط سفیدی از میان سبزه کشیده بود خیلی فنک خلاصه
 جاده را گرفته رانیم بعد در و فرسنگی که رفتم طرف دست راست کوه بود و در دامنه کوه د بات پیو و خور که
 مال میرا خور است پیدا بود و خود میرا خور هم اینجا بوده است بعده آبیکت دیده شد که مال جبار سلطنته است
 طرف دست چپ هم د بات سا و جبالع همه از دور پیدا بود یک پته از دور بمصافت نیم فرسنگ دیده شد
 که باغی هم پهلوی آن پته بود و درخت زیادی داشت خواستیم برویم اینجا منهار بجوزیم قدری با کاسکه رانیم
 را بش بد بود بعد سوار شدیم همه صحرا سبز و خرم و تما ناکل و رکت است اما هنوز باز نشده همه غنچه است و بعضی جا با
 تلکنت باز شده وقتی که بنه این کلها باز شود تما شامی غریبی خواهد داشت ان الله یکسال وقت کل و رکت
 اینجا با باید بیایم خلاصه رانده رسیدیم به پته باغ کوچکی بود اما درخت زیادی داشت خاوار رعیت ده
 چسبیده به باغ بود و یکر نوی باغ رفتم خارج از ده لب حاصل زراعت قباب کردان زدند بهنار افتادیم
 این ده مال حاجی میرزا نصر الله مستوفی است و آتش محمود آباد است منهار خوریم این سلطان محمد آلوده
 این سلطنته اعتماد السلطنته حکیم طولوزان و پیشیختهها همه بودند اعتماد السلطنته و حکیم طولوزان سر منهار روز تا
 اردوب خواندند محمد طلیحان جبار سلطنته که مدتی در آبیکت بوده در اینجا سر منهار بحضور رسید محمد یحسان پیشیست
 اجدان مخصوص هم اینجا دیده شد از شهر ناکرج با طر مطاس و از کرج با نظرف با اسب خودش آمده بود و از وضع
 طر مطاس و حالت خودش تعریف میکرد خیلی خنده داشت بعد سوار اسب شدیم و از نوی در اعتماد همه جا بطرف
 جاده رانده بجاده رسید سوار کالسه شده و یکریج جا توقف نکرده همه جا رانیم ما منزل چهار ساعت بعد
 مانده بود که وارد منزل شدیم باقرخان طاکم قزوین (سلاطنته) از قزوین آمده بحضور رسید میرزا محمد خان
 پیشیست هم که چند روز بود برای حج آوری سوار قزوین رفته بود اینجا بحضور رسید یکدفعه دیدم هوا طوری
 منقلب شده مثل اینکه زمین تکان بخورد و باد بدی برخاست چادرها را بشدت تکان میداد و بجزرهای همه خوابید
 د کرد و خاک هوا را تار یکت کرد بعد یک ساعت بطور طوفان بود بعد آرام گرفت دوباره غروب باد برخواست

باز بجزر بنواید تا یک ساعت از شب رفته کم کم آرام شد تا این آرامی باز هیچ اعتباری نداشت و باد قاطع آن معروف شد
 و خاک قزوین (روز چهارشنبه شانزدهم) امروز باید برویم به کونده اما چون کونده قشلاق
 ما فیمات و ایل با شتر و شترخانها منزل کرده اند و میگویند که دار و در و در این فرسنگ بالازرا کونده در ده
 حصار زده اند صبح بخوابیم سه ساعت از دست رفته بیرون آمده و ار شده و اندیم صحراییم جانا چیم کار میکند
 صافست و طرفین جاوه از دست راست و چپ بسوزم و پر کل و علف است یک قطعه سنگ پیدا نمی شود
 که بهای طرف دست راست همه نرم است و همه گیر است بواگای ابر و کاهی آفتاب اما برش بیشتر بود و کوهها
 هم مه گرفته بود همین طور اندیم در کنار بخری بهار فادیم میرزا محمد خان و باقر خان هم بودند میخواستند شب
 با طرمطاس اتفاق بروند بقزوین یکت چهار برزگی در دامن کوه بود و از دور باد و برین دیدیم چهار غری است خلاصه
 نماز خودیم سر بنار اعتماد تسلطه رسیده روزنامه اروپا خواند (میوه سببیت) دندان ساز هم حضور داشت
 بعد از نماز سواراسب شده و اندیم تا بجاده رسیده سوار کالسکه شده و اندیم تا رسیدیم به جان خانه کونده پشت
 حمامخانه منازل قشلاقی ایلات مانی است که بنور هم اینجا بستند ریش سفیدانشان بحضور رسیدند میفرستکی که از
 حمامخانه کونده بالازرا اندیم رسیدیم بار دو که حصار است سه دانگ حصار اول خالصه دیوان بوده و حالا
 دولت بجای علاء الملک فروخته است سرارده را کنار نهری زده اند و درخت بید و غیره دارد و جای با صفائی است
 حصار خانوار زیادی دارد اما درخت چندان ندارد و زمین و مردیادی از ایل ده سر راه بهمان آمده بودند و دارد
 سرارده شدیم چادر مارا جای با صفائی زده بودند نهر بزرگی بقدر سه سنگ آب دارد از دم چادر ما میگذرد
 درختهای بید لب نهر کاشته اند زمین همه جاسبز بود تمام این صحرای کل درک است اما هنوز و قش غنیت این
 السلطان و محمد آله و له و پیغمبرها بودند امروز عصر ما بهو استغلب شد و باد شدیدی گرفت و هوا ابر و
 خیلی سرد شد و بعد بقدر یک ساعت باران بارید این باران برای زراعت خیلی فایده داشت و بعد و برق باران
 هم شد اما باد از بس پر زور بود ابر باران متفرق کرده هوا صاف شد هوا از سردی مثل نستان است است
 بعد از این هر وقت بقزوین بیایم باید چهل روز از عید نوروز گذشته باشد که بخوجه فضل کل و رک است
 (روز پنجشنبه هفدهم) امروز باید برویم بقزوین صبح زود برخاسته بیرون آمیم امین سلطان
 میبود (ریش آه این را به حضور آورد و بعد سوار کالسکه شده و اندیم از ده حصار که ششمین بار حصار خورگان
 میگویند و چنانکه نوشتیم سه دانگش اربابی دشت دانگ و یک خالصه دیوان بوده که دولت بجای علاء الملک
 فروخته است خلاصه بجاده رسیده و اندیم تا سوار با و غلاما و قراق و غیره که مله هم رکاب ما تا سه دهنه
 امروز حاضر بودند و هوا صاف بود مثل آینه و نکته ابری نداشت نسیم خنک تجلی هم سوزید از اینجا تا قزوین سه

فرنگک سبکسپاه است عزیز الله خان صادم الملک انیانلو با هدایت الله خان برادرش که ایل یکی انیانلو است
 و پیش سفیدان ایل سایر برادران و عمو زاد و بایش و غیره سر راه ایستاده بودند کالسکه را نگاه داشتیم عزیز الله خان
 صادم الملک همه را معترفی کرد چون اینها در بلوک زهرا قروین می نشیند سر راه ما برای شریفانی آمده بودند
 بعد از اندیم صحرا با نهیمه جاسبره و گل و گیاه بود بنق بای کو چاکت داشت باز طرفین جاده همه جاسوار و قرآن
 ایستاده بودند طرف دست راست یکدیگر بود و دخت داشت و دخت پید بلندی هم پیدا بود و اندیم برای
 آن ده رسیده دیدیم نهری جایی است و بش از قنات است سرخر آفتاب کردن زدند بنهار اقامت این سلطان
 و پیشخدمتها حاضر بودند بعد از نهار سوار اسب شده و اندیم سواره ایلات چکنی که دست میرزا محمد خان پیشخدمت است
 سر راه بودند و در حقیقت این صحرا جایی سان دیدن است بیا با امنیت صاف و بند و شکست غریز است سلطان
 بهم بود و از جلوصف سوار با که شتیم میرزا محمد خان در حقیقت سوار بار الطودی نگاه داشتیم که هیچ جایی عیب و ایراد
 همه خوش لباس و اسبهای خیلی خوب و زین و یراق نو بعد ما ایستادیم سوار با آمده از جلوما که شتند بعد از
 سوار بکالسکه شده و اندیم خیر الله خان مانی که مدتی ما را سوار آباد افشار بود که سوار از قصبه اسد آباد بیکر و حالا اینجا
 سواره بجنور رسیده کالسکه را نگه داشته سوار بار سان دیدیم خیر الله خان باید این سوار بار به طران برده بنای
 استاطمه بسیار و بعد از آن رسیدیم با عثمانيان شهر دستهای سادات و علما و تجار و شاه زادگان قروین و آنها
 همه شربا استقبال آمده بودند صد نفر سوارهای قرا سوران جمعی باقرخان سعد سلطه را هم دیدیم خیلی خوب خوشنویس
 بودند یکت چنابان شجر خونی هم آقا باقرخان ساخته است خیلی چنابان خوب است از دروازه المی بهاخانه من توی
 کالسکه بودم زن و مرد زیادی از ایل قروین تماشا آمد بودند همین طور را اندیم تا وارد آلافا پور شدیم باقرخان در
 آبادی و تظیف شهر قروین سعی کرده و خیلی تعریف دارد و تمام عمارات و باغهای دولتی را بطور بسیار خوب
 تعمیر کرده است کلاه فرنگی شاه طما سب صفوی نمران بسته و سایر عمارات را تعمیرخانه منزل کرده اند شب هم
 کلاه فرنگی را چراغان کرده بودند از اطباء و میرزا زین العابدین خان مؤمن الاطباء هم تا سه قد طفرم
 رکابند بلخان پسر میرکاریم با بعضی از انباش در رکاب بنشیند روز جمعه مسجد هم میام امروز تمام
 روز را در کلاه فرنگی توقف کرده نهار را هم در اینجا خوردیم این سلطان و همه پیشخدمتها بودند اعتماد سلطه
 و حکیم طولوزان روزنامه اروپا خواندند سید محمد خان شجریست از طران آمده آوچه تبریز از دیوان خانه و باغ
 سیدان و خیار از کرخانه ظل السلطان و نایب سلطه آورده بودند امشب هم چنابان جلوا لاقا پور آقا باقرخان
 را مانا کرده و آتشباری فراهم آورده است شب را آتشباری محفل کردند و چراغان خیلی خوبی بود بعد از آتشباری
 یاده رفیق بهاخانه این سلطان و پیشخدمتها هم همراه بودند این بهاخانه میرت کالسکه علی دار و در مراجعت

ون راه دور بود بکاس که همانا خانه سوار شده مراجعت بکلاه فرنگی کردیم این خلوت که نوشته بودیم در طهران
 بقت حرکت مافیلج کرده و ما خوش شده بود خوب شده و امروز بقزوین آمده بحضور رسیدیم روز شنبه
 نوزدهم. امروز باید برویم بسپاه دهن صبح زود برخاسته بیرون آمده بمارت نادری که رسیدیم ایام
 داشت قزوین که همه را خلعت داده بودیم بحضور رسیدند بعد آمدیم بیرون سوار کاس شده را اندیم شهر قزوین
 خوب شهر است خاقان مغفور فتحعلی شاه بکت مسجد خیلی خوب در اینجا ساخته و این مسجد سلطانی موقوف معتبریم دارد مسجد
 سلطنته فرمودیم منافع موقوفات را درست بمصارف مسجد برساند مسجد را هم تعمیر کنند مقابر زیادی هم از امام
 زاد با بعضی تعمیر کنند که همه در عهد صفویه کتب و بارگاه برای آنها بنا شده و حالا که نه و خراب است سلطنته
 فرمودیم همه را تعمیر کنند و از نوبت قزوین باغات زیاد دارد و در باغاتش درخت پسته و درخت های دیگر
 زیاد است باغات اینجا سالی یک مرتبه آب میخورد از آب رودخانه ولی چای و بهمن تربیت میشود و در باقی ایام
 بواسطه باد سردی که میاید تربیت میشود خلاصه را اندیم از دروازه رشت که راه کاس که را ازین دروازه
 ساخته اند بیرون آمده بعد از خورده از دروازه تبریز که ششم جمعیت زیادی از مردوزن طرفین کوچا تا بیرون
 دروازه بالای دروازه تبریز استاده بودند دروازه رشت را بعد سلطنته ساخته است اما دروازه های
 دیگر شهر از دروازه تبریز و غیره در ایام حکومت ضیاء الملک ساخته شده است از دروازه تبریز هم که شده
 بر راه جاده افندیم جاده صاف هموار است طرفین جاده هم صحرای خوب است سبزه خرم بوته اسپندان و بادشاه
 قدریکه را اندیم باز صحرای کل فرکت شد اما کله ها هنوز بار نشده همه چیده و در روز دیگر شکفته میشود بهمن طور میرانندیم همه
 سلطنته هم در رکاب بود رسیدیم بسلطان آباد که دوی است از مال انبی باطله محکم خوبی در اینجا ساخته اند و قفا
 ابی در آورده اند قمانهای اینجا هر رشته سی هزار چهلزار تومان خرج دارد و جاری شود خیلی ده آباد بزرگ خیلی است
 خلاصه را اندیم باز همه جا صحرا سبزه خرم و صاف بود مثل کف دست چند درخت طرف دست راست جاده
 از دور دیدیم من خیال کردم آب دارد و سوار آب شده را ندیدیم دیدیم آب ندارد مثل سایر باغات
 قزوین موستان است و دورش درخت کاشته اند از طرف درخت های پسته بود سبزه با صفاری و پسته
 آفتاب کردان زنده بخارا قنادیم این سلطان و محمد الدوله و اعتماد سلطنته و پیشینتها بودند اعتماد سلطنته
 و حکیم طولوزان روزنامه اروپا خواندند این دیات که دیده میشود همه مال معینی است بعد از نماز سوار کاس که
 شده را اندیم چنده دیگر طرف دست راست و چپ جاده از دور دیدیم که اسم یکی از آنها کتک است و مال
 طابای قزوین است یکده معتبر دیگر دیدیم که ملک حاجی میرزا محمود انبسی است که حالا از همه این خانواده معتبر
 خودش و طهران است باز صحرا همه جا صاف و کل فرکت است یکسر را اندیم تا بسپاه دهن رسیدیم ایام

سیاه و بن جمعیت زیادی جلوه آورده بودند از قراریکه حدت لطفه عرض میکرد سیاه و بن بقدر پیچیده بنزار نفر
جمعیت دار و خانهای ده جلوه بانها نشان است یک تپه مصنوعی هم دارد بعضی عمارات خانهایشان را و دهم خانه
بعضی دیگر زمین است قومی خانه دخت ندارد پشت ده باغات زیاد دارد و در دست چپ جاده زده اند
را اندیم وارد شده اید و ششم هوای امروز بار و جوش گرم است. (روز یکشنبه بیستم) امروز باید
برویم بقدر راه چهار فرسنگ سنگین است سه ساعت از دستة رفقه بیرون آمده سوار کاسه شده را ندیم
این سلطان سایرین در رکاب بودند صحرائی صاف بنری بود و جاده افتادیم از باغات سیاه و بن
گذشته رسیدیم بدو زجه که زرعستان باغات سیاه و بن متصل است ده بزرگ بر حاصلی است و باغات زیاد
دارد و کمر از سیاه و بن نیست خالصه دیوان است نه و اندم پشت زجه است آنهم ده بزرگی است اما پید است
این دهات همه طرف دست چپ است بعد از زجه سیاه آباد است صیاد آباد هم ده بزرگ معتبر است
خزوه مالک است بعد و کان و رکان است بعد فارسی چین است بعد قروه است که منزل است فارسی چین بقبر
چستینه خلاصه بدان که رسیدیم محاذی و کان طرف دست چپ جاده پهلوی زراعتهای و کان آفتاب
کردان بودند بنزار افتادیم امروز با صحرای فک داشت و طرف دست چپ جاده کلههای شکفته بودند چون زراع
آب میدهند از آب زراعتهای آب خورده باز شده است اما در طرف دست راست هنوز باز نشده است
خلاصه یک سه با قرقه و قل قوروق در بخا دیده شدند امیر زاهد خان تفکات گرفته تیر اندازیم دور بود
نخورد اندیم بافتاب کردان اعتمادات لطفه حاضر بود روزنامه اروپ میخواند که درین بین باد شدیدی
گرفت بطوریکه آدم را با آفتاب کردان بلند میکرد و نهار خوردیم بیرون آمده سوار کاسه شده را ندیم
زویک قروه احتشام السلطنه حاکم حمسه با مظفر الدوله و برادرش و حاجی میرزا اشرف وزیر حمسه
و حاجی جعفر قلیان با یکی پیاده دم جاده ایستاده بودند کاسه را نگاهداشته آنها را دیدیم بعد رانده
رسیدیم بمنزل قومی کاسه و در راه هم که بودیم متصل باد شدیدی آمد چهار ساعت بغروب مانده وارد
منزل شدیم دیدیم تمام بخیر با انباده افتاده است و بار هم باد با کمال شدت میآمد تا ساعت بغروب
مانده کم کم آرام گرفت قدری پیاده راه رفته تا زویک ده قروه رفتم ده قروه خیلی نزدیک
بعد مراجعت بسر برده کردیم فرا شهاب بخیر بار کشیده بودند تا یک ساعت از شب گذشته باد بکلی ایستاد
این دهاتی که امروز سر راه بودیم از دو خانه ابهر و آب میخورد قروه اول خاک حمسه است
روز دوشنبه بیست و یکم امروز باید برویم به بخیر با دهم کم کم شروع بآمدن کردیم ساعت
از دستة رفقه بیرون آمده سوار کاسه شده براه افتادیم و اندیم بوا هم گاهی ابرو گاهی آفتاب اما برش

بیشتر بود قدری که را ندیم از طرف ابرقوس فرخ خوشتر نکشتنک پیدا شد کم ابر بیشتر شد و قوس فرخ
 زایل گردید قدری بارید بعد آفتاب شد باز گاهی بار و باران و گاهی آفتاب بود تا آخر باران حسابی گرفته
 منزل همین طور مبارید و باد هم متصل در کمال شدت میآید و باینکه امروز طرف دست چپ نزدیکت کجابه
 بود از این قرار است اقل قیج آباد که یقول محمد طلیحان مجتهد لفظه است و دوم نوبین است سیم شریف آباد
 بعد از آنکه منزل است یک ده دیگر هم طرف دست چپ در دامنه کوه بود و همش ابر رسیدیم گفتند فجر است
 هر چه منزل نزدیکتر میشدیم باران بیشتر میشد بطوریکه همه مردم ضعیف شدند راه از منزل دیر و تا ابر و فرسنگ
 سنگین است نزدیکت بهر علما و امام جمعه ابر استقبال آمده بحضور رسیدند کالسکه را کاهداشته قدری با بنما
 فرمایش صحبت کردیم اسم امام جمعه ابو الفتح است سفروم فرنگت هم که رفیقیم این امام جمعه را در پیچنا
 دیدیم دیگر از علمای نجاشیر اعطوف جمعه است جمعی دیگر هم از ملاها بودند بعد از دیدن آنها را ندیم اردو را
 برده طرف دست چپ روبروی ده میان درختان زده اند وارد منزل شده نهار را در منزل خوردیم چادر
 مارا در جای بسیار خوبی میان چمن زده اند باران متصل مبارز تا یک ساعت نیم بغروب مانده است و این
 باران از برای زمین و دوات و حاصل زراعت و غیره بلوکات حمسه و قزوین خیلی مافست محمد الدوله
 هم امروز رفت بنجاس که ملک است سه شب در اینجا خواهد ماند و ابر ده بزرگ آباد است و خانوار
 زیادی دارد اسامی محلات ابر و ده و خانوار آنها از اینقرار است محله خلیج آباد و پنجی چهار صد و پنجاه خانوار
 محله علما و سادات پنجاه خانوار محله درب محرق پانصد خانوار محله شانات یصد خانوار (دو روز سه
 شبانه شبیت و دوم) امروز باید برویم بهایین قلعه راه تقریباً دو فرسنگت نیم است و شب هوا
 خیلی سرد بود امروز هم که انخاب برخو استیم هوا خیلی سرد تر بود مثل نستان آیدیم بدون این سلطان که
 دو روز بوز و تب و نوبه میکرد امروز احوالش بهتر شده صبح بحضور آمده بود سوار کالسکه شده قدری که را ندیم تو
 رو و خانه کاس که ایستاد محمد حسین خان میرا خور صطبل تو چخانه چون قدری از اسبهای تو چخانه در ابر است و بعد
 پنجاه راس هم تازه خریده بود پیش از ما اینجا آمده اسبها را برای سان حاضر کرده بود بحضور آورده همه را
 سان داد اسبهای خوب جوان قوی بودند بعد را ندیم از راهی که دیر و زاده بودیم رفته تا بجاده افتادیم هوا
 صاف و آفتاب بود اما باد خیلی سردی میآمد بعد یک ساعتی باد آمده بعد کم کم ایستاد و هوا آرام شد و محیط
 رانده اقل رسیدیم بحرم دره که ده بزرگی است و خانوار زیاد و باغات بسیاری دارد آب این ده هم از
 رودخانه ابر رود است که میرود تا بسپاه دهن اقل حرم دره خالصه و یوان بود بعد دولت بحاجت الدوله
 فروخته و حالا ملک است بعد از حرم دره هیچ است که سردار بیک پشته خریده است یعنی خالصه بوده

دوات ما و فاخته است آنهم در بزرگیت مجادلی بسیدج و بی دیگر است که میر شکار آباد کرده است طرفت سرت
واقفست فاخته کوچکی هم در اینجا ساخته است امشن احسین آباد گذاشته بسیدج رسیده از کالسکه سوار اسب شده
با انتقام السطفة تا کم سمنه و سایرین فرایس کنان میر اندیم مظفرالدوله برادری دارد امشن سلطان است و بکل
الذیانی اینجا است اول او آمده قهرمی بلدی کرد بعد اسدخان کا کا و نا آمده بلدی میگرداند که بهای طرف دست
راست را بیست که برود به چرخ که میر کار این اسدخان کا کا و نذر رئیس کا کا و نا با سست که سیاق و قسطا نشان و چین
جا با است یعنی در چین دامنه بای کوه دست راست می کشند نشان که بهل سوار ابو اجمعی دارد و در جرم سوارهای
ابو اجمعی سیف المملکت امیرخان سردار است مرد رشیدیت و پارسا است هم در استر آباد در اردوی برکن اللهوله
بوده و رشادتها کرده است در نصیر آباد می کشند نصیر آباد بالا از احسین آباد است و ملک خود در خان است ناله
بعد سوار کالسکه شده قدر می رانده از بسیدج که گذشتیم دوباره سوار اسب شده را ندیم از رودخانه بسیدج گذشتیم
خود رودخانه آب نداشت از اطرافش آب زیاد بریده بر زمینها برده بود و در طرف دست چپ نری دیده
شد که آبش سیاده مثل دریا چیده بود جای خوبی بود و آفتاب کردان زد و در بنار افکندیم اعتماد السطفة و
حکیم طو لوزان روزنامه اروپا خواندند پیشتر تنها هم حاضر بودند بعد از آنها نشسته خیلی دورین با طرافت افکندیم
کوههای دست چپ کوههای خیلی خوبی بود همه برف دار و نرم و سبز و راه اسب و دواشت انالک بهای طرف
دست راست که چو کر است همه نشان است و مد هم روی کوههای همرازه اگر فتنه بود قهری که دو بهین انداختیم بر ناله
سوار اسب شده سوارهای زیاد ویر که در کاب بودند خض کردیم و خودمان به راه را ندیم برای کوههای دست چپ
یعنی پیشتر تنها هم در کاب بودند زمینهای اینجا تا نرم و خوب و سبزه است هر جا که زارعت بود که سبزه حاصل را
بود و در جابم زارعت بود زمین پر از علف و گل طبیعی بود دیکت سنگ دیده نشد همه جازم و سبز و انواع کلهها
داشت مخصوص کل زرد و غنی لار زیاد بود و قاز لا قما میزدند و میخواندند بسیار با صفا بودیم نکی تم می آید به هم
اعتدالی داشت احتمال ماران هم داشت بهیچطور را ندیم آنچه بای نرم سبزه شکست گذاشته تا رسیدیم به سبزه که
مال نام جمعه بهر است ده کوچکی است جا با باین صفا کمر دیده شده است بهر دزه که میرفتیم یک نذر زارعت از میان
آن دزه میگذشت و همه جاب سبز و نرم بود و جفت کا و یادی هم توی صحرا بود که زمینها را شخم میگردان پر سیدیم حالا به
شخم میزدند عرض کردند حالا شخم میزنیم و میگذاریم با پیر تخم میکاریم خلاصه از شور گذشت رسیدیم به کوهی که ده کوچکی است
در رودخانه قشکی از جلوه ده میگذرد و هفت هشت الی ده سنگ آب دارد این ده را رسیدیم عرض کردند مال فتم
خان بیگ غلام شامون فورست بیکو است که جزو سوار ابو اجمعی علاءالدوله هستند این ده هم گذشت را ندیم قریا
بالا از کنار نری که سبزه شکست آب داشت آفتاب کردان زد و در پیاده شده چای و عصرانه خوردیم توی این دزه باد است

متعدد و خوب است و بعضی که نزدیک بود و اسامی آنها این قرار است: قول خلیفه علی بن ابی طالب علیه السلام که میفرماید: «بسیار است
 پسر داری پسر خاقان مغفور و خلیفه علی شاه است که خوش هم اینجا نیست در خراسان است بعد که چشمه است و مرغ است
 دارد و دوین و باغ و ده خلاصه دو ساعت و نیم بغروب مانده سوار شده را ندیم برای منزل هر چه آدم نگاه به صبح
 میکند همه چن است و کل چشمه و آب کله که مفضل زیاده می بچربد و چینی با صفا بود کم کم هوای چینی سرد شد را ندیم رسیدیم
 بیک پشته سبز ریحی رفتم بالای پشته صاین قلعه که منزل است زیرا این تپه است و در و در کنار ده زده اند پیاده شده
 و در بین انداختیم به نظر من جمیع صاین قلعه هزار خانه و آید خانه های در هم و باغات زیاده دارد و در و بهم رفتم چینی کبک
 و قریب به چهل جمعیت دارد و بعد در بین انداختیم بچربد که در و دامنه کوه است آنهم بنظر ما پانصد خانه و آید
 آنقدر درخت زیاده دارد اسم کوه بر فی طرف دست چپ قانلی داغ است که بزبان فارسی یعنی کوه خونی و آخر بیا
 نیلات شاهسون افشار و اینا ملو است که یکی از طرف طران می آید دیگری از طرف حنسه و درین کوه بر دو بهم میرسد
 خلاصه سوار شده از پشته سرازیر شدیم را ندیم برای منزل و در سرازیر شدیم درین من هوای ابر شد و شد و چنان سرد
 شد مثل جلده زمستان و شروع کردیم باریدن بعد وقت غروب باران شدت کرد و دو ساعت از شب زرقه شد
 بارید بعد از آن ساعتی ایستاده دوباره شروع به باریدن کرد و در روز چهارشنبه صبحیت و سیم
 امروز باید برویم به سلطانیه از دیروز عصر که باران نم نم گرفت و بعد شده کرد تا اذان صبح متعلق به بارید کاهی نرم
 نرم و کاهی ابتدای صبح که بر جو آیم هوا صاف و آفتاب بود اما چنان سرد که از ریمان سخت تر بود و آیم بیرون این
 سلطان دم و ایستاده بود حاجی میرزا رضای حافظ الصحران را بهم شیخ الاطبا بحضور آورده معرفی کرد و میرزا
 نصر الله توفی برادر مرحوم و پسر الملک هم در زنجان و زیر این حضرت بود و بعد از غل این حضرت بجهت اذن حیات
 در اینجا مانده است بحضور رسید بعد سوار کالسکه شده را ندیم صبح از باران دشت کمال طراوت و صفار دارد و
 این صحرای ما بین دو رشته کوه عرضش نه فرسنگ است که بهای طرف دست راست را که چکر است به گرفته بود
 و دیشب برف زده تا نزدیک زمین پهن شده بود که بهای طرف دست چپ را هم که قانلی داغ است به گرفته بود
 با سردی بسیار صحرای تمام کلهای زرد و سفید و قرمز بود و خیلی سفید داشت راه زیادی که را ندیم طرف دست چپ
 یک دبی دیده شد که در دست چپ است معلوم شد مال حاجی اسد الله خان برادر میرزا کابو بوده خود او مرده و حال آنکه
 آنکس ده مال علی نقی خان پسر حاجی اسد الله خان است خود علی نقی خان حالا در طران پیش میرزا است اسم ده پسر است
 بالاتر از پسر است یک ده دیگری است موسوم به سرد جهان یا حسین علی خان شاهسون قورق بیکو است را ندیم تا زده
 امیر آبا د که ندیم امیر آباد مال حاجی میرزا حسین خان سپهسالار مرحوم است که حالا از موقوفات مسجد است که ساخته
 و در دست شیرالدوله است از امیر آبا د گذشته بحسین آباد رسیدیم طرف دست چپ دامنه کوه شاه

بولاعی را بعد نظر آورده را ندیم برای شاه بولاعی صحرای مثل هشت وزمین تمام کل فرکت بود اما هنوز پنج نلکفته همه غنچه بود لیکن میان و در کما کلمای زرد و غنچه قرمز سفید و گل زرد و غنچه زیاده داشت چون وقت نهار بود قدری بالاتر که رفتیم آفتاب گردان زدند نهار افتادیم اعتماد السلطنه حاضر بود و زانمانه اروپ خواند این سلطان هم با اینجه در کباب بودند بعد از نهار سوار کاسکه شده راست بظرف شاه بلاغی را ندیم همه جاره کاسکه خوب بود بعضی جا با هم نبرد داشت وزمین ذراعت و حاصل بود را ندیم نارسیدیم باسد آباد که مال تنید همجیل است خود مید همجیل هم در نجان می نشیند بالاتر از اسد آباد شاه بولاعی است در اینجا چشمه آب و اطراف چشمه چمن با صفا بود توی چمن آفتاب گردان زدند پیاده شد و عصرانه و چای خود ویم توی آفتاب گردان نشسته تلکراتی در است داشتیم برای طهران میو شلیم که درین بین صدای دو تیر تفکات بلند شد و از بیرون های های کردند که زنند معلوم شد کبک است و از آبر خاسته بیرون آمدیم یک کبک چیل بریده رفت بظرف بالای سبکت نشسته تفکات ما هم حاضر بود میرزا محمد خان دویده رفت تفکات را آورد و گرفتیم برای کبک توی یکت چاله نشسته تا پرواز کرد که تفکات انداخته روی بوازدم افتاد خوب زدیم بعد دوباره با آفتاب گردان بر کشته تلکراتی را تمام و بعد از چای و عصرانه سوار کاسکه شده راست را ندیم برای کسب شاه خدایده راه کاسکه همه جا خوب بود رسیدیم بقریه سلطانیه سادات و علمائی که در سلطانیه می نشینند با استقبال آمده بودند اسامی ایشان این قرار افتاد (آقا سید محمد مجتهد) (آقا سید جعفر شیناز) (آقا سید ابراهیم) (آقا سید ابوطالب) (میرزا الطیف الله) متولی قرانی که خط حضرت امام زین العابدین علیه سلام است قدری با کاسکه از توی ده رانده بعد فرمودیم کاسکه کاخدا شسته پیاده شده از کوچه پیاده رفتم نارسیدیم توی کسب همه سادات و علما و عزیزیم بودند کسب خراب و کسب شده است با خاشام السلطنه فرمودیم تعمیر کلی کرده هر جای آن کاشی لازم دارد کاشی کند و بیرون و توی کسب مثل و زاول سازد درین شصت سال که ساخته شده تعمیر نشد. تنها اصل باقی است حقیقت از بنا با جی جیلی خوب محکم معتبر عالم است بعد بیرون آمد سوار کاسکه شده را ندیم اردو را قدری بالاتر از غمارت سلطانیه توی چمن زده اند وارد سر پرده شدیم این سلطان آمد دنیا الدوله حاکم لرستان و بر و جردیم که بعد از تغییر حکومت از اینجا برگشته است اینجا بحضور رسید قدری فرمایش فرمودیم بعد او رفت هوا باز شدت سرد است که آدم محتاج باتش است ثبات السلطنه التنبازی حاضر کرده بود بعد از شام التنبازی شد بالاتر از سلطانیه یکده دیگر است که همش سلطان آباد و انهم خالصه است امروز باز در وقت ورود سلطانیه محمد خا میر خور حطبل نو سچانه یکصد اسب که تازه بجهت نو سچانه اتبایع کرده بود آورده و حضور سانی اولم روز پنجشنبه بعیت و چپانم امروز باید برویم به شهر نجان از سلطانیه که سوار شدیم تا نجان دست

شش فرسنگ راه بود صبح زود برخواستیم هوا صاف و آفتاب بود آفتابش هم گرم بود هوا را قدری معتدل کرده بود
اندیم بیرون امین سلطان و صیاء الدوله میرزا نصرالله وزیر حشمه و همه پیشخدمتها حاضر بودند سوار اسب شده اندیم
برای عمارت سلطانیه پایده شده وارد عمارت شده همه جا گردش کردیم عجب عمارت مفصلی است امین السلطان و
اقشام السلطه و همه پیشخدمتها هم حاضر بودند باقشام السلطه دستور العمل دادیم که عمارت را بنیمه کلی بکنند بعد بیرون
آمده از ده سلطان آباد که چسبیده به عمارت است گذشته از اینجا سوار کاسک شده براه افتادیم و اندیم برای بنجان
رو شمال مغرب میراندیم تا رسیدیم به تان ریخی پل داشت که محتاج تعمیر بود از پل گذشته باقشام السلطه فرمودیم
پل را بسازد و در اندیم این رودخانه تان ریخی می رود و بنجان رود و باغات حشمه را مشروب می سازد از پل که میگذرد زمین
دیگر منقطع نیست گاهی تپه پیدا میشود زمین هم همه چمن و گل و بوته است قازاقها از میان چمن پروانه میگردند و روی
هوا مثل بلبل میخوانند از پل که گذشته قدری را اندیم طرف دست راست یک تپه بود نزدیک بجاده وزیر تپه
چمنی بود چشمه کوچکی داشت را اندیم برای آن تپه توی چمنی بنهار افتادیم هنوز بنهار نخورده بودیم که علای الدوله آمده عرض
کرد یک غلام آمده میگوید یک اویا که بزبان فرانسه (بکاس) میگویند توی صحرا افتاده است تفنگ ساجمه
زنی را از میرزا احمد خان گرفته پایده فرستیم اول یک زنی قوله از زمین پرواز کرد از دور تفنگ انداخته زنی قوله را
زدم زنی قوله مرغی است شبیه مرغابی الطی رنکت در وسط آب میزود و چمنها و کنار آب زندگی میکنند و وقتی
میسروند صدای میزند بعد آویا پرید روی هوا تیراند ختم نخورد پرواز کرده رفت آن طرف نشست رفتیم عجبش یک تیر
روی زمین انداختم با نخورد پرواز کرد روی هوا تیراند ختم زخمی شد تا نیفتاد پرواز کرده رفت تالب رودخانه تان ریخی
افتاد و رفتند که رفتند و آوردند زنی قوله و آویا برداشته اندیم بافتاب کردان بنار خوریم بعد از بنار
نشسته با طرف دور بین انداختم دامنه بای کوههای طرف دست راست از دور همچو نظر آمد که از بر دره یک چشمه
جاری است کوههای نرم خوبی دارد و بات کوچک زیاد در دامنه کوهها دیده شد اسم یک ده مروارید بود که
مال اولاد شاه زاوه داراست دبات دیگر هم خیلی بود چشمه سار زیاد داشت بعد سوار کاسک شده را اندیم
تفصیل زمین و دبات و کوهها و غیره اینچنین بود در روز ناهای سابق مکرر نوشته ایم دیگر اینجا لازم نیست نوشته
شود را اندیم تا رسیدیم به دیره علی نقی خان سرتیب مرحوم که سال گذشته بچاره علی نقی خان خود و پسرش هر دو مرد
دختری دارد که وارث اوست اولاد ذکور ندارد و حالا دیره مذکور دست همین دختر است هنوز بیره نرسیده
لیدره تشکیل یافت که زمین دره همه چمن بود و رودخانه تان ریخی از وسط دره میگذشت بعضی چشمه با هم داشت
باقشام السلطه فرمودیم غدن کن زمین دره را زیاد از آنچه رعایت کرده اند دیگر بکنند که چمن را ضایع
نموند بعد رانده رسیدیم به شهر بنجان هنوز بنجان نرسیده از رو بروا بر تیره برخواست و طوفان بنظر آمد کم کم

نزدیکت شاه. اما باد دنیا در طوفان باران شد و بنا کرد بشدت باریدن هوا هم سرد بود اما چون باد داشت مثل سرمای
 و یروز بود که آدم را ببطاقت گذرانیدیم نماز اعیان و معارف و تجارت و اهل بختان همه جلو آمده بودند و دعای کردند
 بعد از ظهر بختان گذشتند بعد از ظهر نکات هم بالا تر رفته رسیدیم بحسین آباد که منزل است یک ساعت دینم بغروب مانده
 بود که وارد و منزل شدیم چای و عصرانه خوردیم بعضی تلکرافها از طهران رسیده بود این سلطان آمد نشست تلکرافها
 خواندیم بعد برخاسته قدری درین باغ که سرپردهای مار زده اند و باغ بسیار خوبست گردش کردیم و یوز بختان هم نزدیک
 این باغ از حیثیت آب و درخت و صفای زمین و هوا تمام است امروز در و در منزل مجدالدوله هم که از سر کشتی بخاک
 و دبات خودش برگشته بود بحضور رسید عرض میکرد در راهی که بهنجاس میرفته ماری بقدرت دفع و بسیار کلفت
 و صحرای دیده بود که سرش بسورخ گذاشته و روی زمین هیچ میخیزد و بافتنکات مار را کشته بود و یکت مار بزرگ و یکت مار
 بنهار گرفته در هوا پرواز میکرد و تفنگی بطرف مرغ انداخته بود و مرغ مار را ول کرده بود آن مار را هم مجدالدوله بافته
 دو نیم کرده بود و یکت نصفه اش مانده بود حمل میکرد و قدری سباب تحب شد و یروز که می آمدیم محاذی چکر کرده میر
 سکار قوی صحرای خلیجان سپه قوی میر سکار و محمد بختان برادر صادق سکارچی برادر زاده میر سکار بحضور رسیدند علیخان سپه
 میر سکار بر و در استغرفی کرد خلاصه امروز خان باباخان سپه بیک خان سر بیکت تو سچانه نو و دختر بی میر تو سچانه مرحوم
 شاهسون دوبرین و قهرمان بیکت وکیل سپه محمد صادق بیکت و دوبرین و عطا خان سپه سمن الله خان سپه قوی
 میر تو سچانه مرحوم بحضور رسیدند اینها قشلا قشلا در نهانلو سر قدکروس است و اینجا می نشینند روز
 جمعه بیست و پنجم امروز در بختان زراف شد سر نهانلو اعدا سلطنت و حکیم طولوزان و همه پیشینتها حاضر
 بودند بعد از آنها این سلطان بعضی تلکرافها از طهران رسیده بود بحضور آورد و خواندیم و جواب دادیم بعد ملائکه
 و صاحبان فوج سواره ابو انجمنی خود بحضور آورده سان داد امروز بعضی اهل بختان هم توسط این سلطان
 بحضور رسیدند اسامی آنها این قرار است (حاجی میرزا ابوالکلام) (آقا سید فتح الله) (آقا سید مهمل بختان)
 (آقا سید سلطانیه) (حاجی میرزا حسین) (آقا شیخ حسن) (میرزا ابوالفضایل) بعد و از اسب شده اند
 طرف دست راست اردو را ندیم رو ب شمال برای گردش و تماشای کوههای دست راست قدریکه را ندیم ما این
 شمال و مغرب باغی از دور بنظر آمد که تقریباً نیم فرسنگ بالا تر از اردو بود و طرف باغ را ندیم رسیدیم دیدیم
 و در کوه چلی داشت سه نفر باغبان دم در ایستاده بودند پیاده شده و در باغ شدیم دیدیم باغی است در کمال صفای
 زمینش همه چمن و درخت زیادی دارد و تمام زمین کلن زرد و غنی است که در کوههای شهرستانک بهم میرسد
 حالیکه جوته فضل شکوفه امروز اینجا است که بیت و پنجره پیش ازین بکوه فضل شکوفه امروز طهران بود و هوای اینجا
 با طهران بیت و پنجره تفاوت دارد شکوفه سیب هم اول است اسم این باغ لیلی با دمال مظفرالدوله است

ملی باغ خاکیست یک ده و یک مریه دارد یک فرسنگت بالا از این باغ که توی دره انماه است همش هاون است و از
 چاییدنیت یک ده چلی کوچک هم در دامن کوه دست راست بود که همش چای است و مال رضا قلخان برادر مظفر
 لدوله است توی این باغ کبک چل زیاده دارد که مظفر لدوله غن کرده است کسی تیرزند که زیاد شوند یک آه
 ده مظفر لدوله توی باغ ول کرده است که میجرید خلاصه لب دریاچه باغ آفتاب گردان زنده چای و عصانه خوریم
 و مظفر لدوله هم بود و خوبی سوار کاسه شده وارد منزل شدیم ﴿ روز شنبه بیست و هشتم ﴾
 امروز باید برویم به نیک پی پفرسنگت تا م راه بود بیرون آمده سوار کاسه شدیم از دور توی صحرا دندان ساز را
 دیدیم با شنه نفر فنی دیگر که دو مرد و یک زن بودند ایستاده است اشاره کردیم نزدیک آمدند معلوم شد اینها
 کلین سندی کی تلکراچی زبجان بود و مرد دیگر که سیاح است باریش آمده اند که تحت سلیمان فشار رفته زمین را -
 سده اشیاء عتیقه بیرون بیاوردند خلاصه بعد از دیدن اینها کاسه را رانده قدریکه با کاسه رفتیم سوار اسب
 شده روی تپه بای دست راست را ندیم امین سلطان و پیشتر مهتا در رکاب بودند درین بین یک قطعه ابر
 سیاهی بالا آمد و کم کم بنامی باریدن گذاشت نزدیک بود تویم که دوباره کاسه نشیتم باغات و دانی که امروز
 در طرف دست چپ دیده شد خیلی با صفا و صحرایم کل نادیدی داشت کنار جاده کلمای زرد و سفید خیلی قشنگ
 دیده میشد اسامی باغات و د بات نیز قرار است اول ده کشکند است که خالصه دیوان بود و حالانظام سلطه
 از طرف دولت فروخته شده است بعد باریت که آنهم خالصه بوده و حالادولت بجای میرزا اشرف حمید
 فروخته است بعد رسیدیم به چیر که سفر سابق دیده بودیم این ده مال مظفر لدوله است و مظفر لدوله هم با پسر بانش در اینجا
 با کافری ستاده بودیم و خودمان هم سوار اسب شده بطرف اینجا را ندیم توی همین آفتاب گردان زده بودند بلخ
 و پیشتر ها نظور است که در سفر سابق دیده بودیم این ده مال مظفر لدوله است و مظفر لدوله هم با پسر بانش در اینجا
 حاضر بودند و یگان چپای فوج را هم مظفر لدوله آورده بود ایستاده بود یگان مبروز رفیق توی آفتاب گردان بنا
 خوریم بعد از نهار بر جاسته سوار اسب شده را ندیم راه کاسه چون چ و تم داشت دیگر سوار کاسه شده همه
 با اسب راناه از دره و ماهور زیاده گذشته تا رسیدیم برو دخانه سار مساطو که میرود بر بخانه رود داخل شود از رود
 خانه گذشته باز از دره و ماهور زیاده را ندیم تا کم کم نین قدری سطح بندوار کاسه شده را ندیم قدری که رفیق باز باران
 گرفت و این دفعه خیلی شدت باریده مردم و زمینها را ترک و استاده تاجتد مرتبه بمیطور قدری باریده و ایستاده بعد از
 ده چیر امین آباد خالصه است که حالا از جانب دولت میرزا عجل الله مستوفی فروخته شده است بعضی بات دیگر هم
 بود از قبیل باچی و غیره طرف دست راست هم یک دهی بود که همش یکجاست خوب و دهی است یک
 آبی هم از میان جابیت طرف دست راست و چپ دره و ماهور زیاده دارد و توی ماهور بای دست چپ یک

هی از دور دیده شد خیلی ده خوب قشنگی خراجه زراعت زیاد داشت همش ابر سیدیم گفتند یا فلانچه است دودانکه
 باله و باقیش مال میرزا ابوالکلام است یکت کوه بزرگی اطراف دست چپ پیدا بود همش در لوست که قشنگی هم میگو
 ده بسیار قشنگ خوبیت قلعه بای کوه سخنان است اتادامته و اطراف کوه همه سبز و زمان است کاوندیم پشت
 اینجا کوهها است نزد یکت منزل سواراسب شده یکت راهی خارج از جاده بود آنرا در گرفته اندیم تا رسیدیم بر
 مانده زنجان چایی اردو را نزدیک رودخانه زده اند اما رودخانه را با حسیا طویل از اردو خارج کرده اند از توی رود
 مانده مانده وارد سردر پرده شدیم دو ساعت نیم بعزوب مانده بود که وارد منزل شدیم  روز یکشنبه
 بیست و نهم  امروز باید برویم باقی هزار راه سه فرسنگ است صبح برخاسته سواراسب شده از راه
 کالاسکه که از بغله طرف دست راست ساخته اند زرقه با سب از توی رودخانه را ندیم امین سلطان و همه پیشه
 در کاسب بودند رودخانه آب زیاد داشت هر چه بالا تر میرفتیم آب رودخانه زیاد تر میشد مرتبه بآب زده
 زینطرف و آنطرف رفتیم اغلب زمین طرفین رودخانه زراعت است ثلثوک کاری هم در اینجا میشود کل زراعت در
 جغی زجا با هم با تلاق بود قدری که را ندیم طرف دست چپ توی دره یکت ده یکت بزرگ خوبی دیده شد در
 زیادی داشت همش دولانا ب و ملک منظر الدوله است خود ده توی دره افتاده اما اغلب ارضی زراعت
 لب رودخانه است یکت ده دیگر هم توی دره طرف دست چپ بود اما دیده نمیشد همش گفتند سیف آباد و
 ملک میرزا ابوالکلام است از دولانا ب که که شدیم یونجه زراعت خوبی بود توی یونجه زراعت آب کردن زراعتش بنا
 یکت او یار دوی هوا زدم و خیلی خوب زدم اینجا بلدرچین و بلبله زیاد دارد یکت بلدرچین هم پایده روی هوا زدم
 بعد آیدیم با قتاب کردن نهاده خوریم اعتماد سلطه و حکیم طولوزان حاضر بودند روزنامه ندوب خواندند بعد
 از نهاده سوار کالاسکه شده را ندیم راه کالاسکه باز از بغله بود و پنج دهم داشت نزدیک اردو باز سواراسب شده
 از توی رودخانه را ندیم رسیدیم بار دو چهار ساعت بعزوب مانده وارد سردر پرده شدیم امروز هوا گرم بود قرا
 شد فردا انشاء الله کسریویم به جمال آباد دیگر سرچم اردو و نخوابد افتاد  روز دوشنبه ۲۸
 امروز باید برویم به جمال آباد شش فرسنگ و نیم تمام راه بود صبح برخاسته امین سلطان را خواستیم آید یکت
 تلکرافتی بود با و فرمودیم ببر تلکرافخانه بزنند و او سوار شده از جلورفت آیدیم بیرون احتشام السلطنه ما کم
 حمله و منظر الدوله و سایر صاحبمنصبان و اعیان جمعه همه دم در ایستاده بودند بحضور رسیده عرض شدند که
 بروند جمعه میرزا نصر الله مسنوفی وزیر سابق جمعه هم کار و حسابش تمام شده دم در ایستاده بود عرض شد که بظهر
 بود بعد سوار کالاسکه شده را ندیم راه امروز با تمام سح و خم است تمام صحرا و تپه با انواع کلهها داشت لاله قرمز
 زیاد می کل زد و مفید و نفیس و ارغوانی و پشت کلی کل درکت هم زیاد داشت و همه باز شده بود خیلی قشنگ

بود توی رودخانه که سواره میرانیم قاسطان دورین که بوزباشی دست سواره ابو ایجمی علاءالدوله است و پناه نهر توار
دارد با سوارهای کچور رسیدند اینجا قشلاق نیاست و زراعت توی رودخانه هم مال قاسطان است و بهر حال
قشلاق است سمت دست چپ بخله که چسبیده است اسم ده قل قبی است و از دور پید بود و زیر دخت آفتاب
کردان زنده بنهار فاما دیم سوارهای قاسطان صف کشیده بودند و ملاحظه کردیم خیلی خوب سوارهای رشید آراسته
بودند پیش از نهار یکت بلدرچین پرید روی هوا خیلی خوب زدیم اینجا با بلدرچین و طبله و مرغهای دیگر زیاد دارد
مرغهای زیاد بهم دیده شد یک کشتل هم که عجاست از مرغابی که چک باشد زدم بعد بنهار خوردیم و اعتماد است لطفه
روزنامه اردوب خواند پیش از نهار هم در رکاب بودند بعد از نهار سوار کاسک شده رانیدیم راه کاسک را
از پشت کوهها ساخته اندیخ میخورد و قدریکه رانیدیم پایده شده سوار اسپ شدیم و رانیدیم باز صحرای سبز و کلن یادداشت
اندیخ و خم راه که کشیم باز سوار کاسک شده از توی ده سرچم رانیدیم که خیزلوانی داشت بعد به صحرای آفاده قدریکه
رانیدیم پته کردنه مانند پیدایش از پته که بالارفتیم جلگه سبز قشنگی پیدا شد و ارد جلگه شده رانیدیم تا رسیدیم یک
قراولخانه که تازه نصره الله و ساخته است و اسم قراولخانه قانلی است سواره قراوران در اینجا می نشینند و قرا
وران این راه هم سپرده بخود نصره الله و مستند قراولخانه جای تمیز پاکیزه بود ازین قراولخانه اقل خاک
آوردن بایجان است این طرف قراولخانه مال ایل شقاقی است یعنی ایل شقاقی در اینجا با سکنی دارند زراعت اینجا با هم مال
شقاقی است طرف دست راست پشت مایور با یک دهی است همش پله خوش مال منظر الله و است
از زراعت پله خوش ایل توی رودخانه کرده اند ده سرچم هم مال منظر الله و است از قراولخانه با نظر ایل شاهسون
دورین می نشینند ده ای دهر هم که از دور پید بود مال شقاقی است و جزو خاک آذربایجان است زراعتشان بر
راه بود از قراولخانه که کشیم سوار اسپ شده از طرف دست راست رانیدیم از پته بالارفتیم از طرف پته باز سوار
کاسک شده قدریکه رانیدیم از جلوی بلند شد نصره الله و را دیدیم که با سواره قراوران ابو ایجمی خود می آیند نزدیک
شد سوارهای جلی خوبی داشت عرض میکرد اینها از طایفه حاجی علیکو هستند که در کنار اس می نشینند و در خاک آذر
بایجان بخد مت قراورانی مشغول هستند نصره الله و عرض کرد و لیعهد و امیر نظام هم آمده اند در میان هستند
خلاصه رانده دو ساعت و نیم بغروب مانده وارد جمال آباد شدیم سر پرده مارا توی یک باغی رانده اند که در سفر
سابق هم که بغزنگستان مبرفتم توی همین باغ منزل کردیم امین سلطان و همه پیش از ما هم حاضر شده اند و که امین
السلطان در سرچم کنار رودخانه بنهار میخوردند است یک سکت آبی بزرگ که بغزنگستان (کاستور) میگویند
از توی رودخانه در آمده سوارهای بخت باری که همراه امین سلطان آمده اند با شمشیر زده کشته و لاشه اش را همراه
آورده بودند دست چپ طرف جنوب مغرب کوههای برف دارد دیده شد که برف زیاد دارد و اینها کوههای با

تخت سلیمان است که شخص که میخواهد برو و تحت سلیمان باید اول قل قبی برود و بعد بقره بونه و شمشاد او را یاد و انگشت
 این کوههای برف دار که اطراف پیدا است باین د بات از محال خسته است یکت کردند و مثل کردند البرز
 باید از گردنه بالا رفت اطراف گردنه تخت سلیمان است که جرجان قلعه است و از خاکت از بایجان محسوب شود
 و سیاق ایل شاهسون و ویران است از طرف آذربایجان بهم کوههای بزرگوش پیدا است حقیقت عجب کوهها
 به بلندی البرز است و رشته محمدی دارد که پوشیده از برف است اطراف کوه سراسر است اطراف کوه و شقایق است
 مرغ دم جنبانکت اینجا با سرش سیاه و پینه اش زرد و خیلی شکنک است جز اینکه دشمن اینجا ندیده و دیگر هیچ شباهتی بهم
 جنبانکت حدود طبران ندارد بزبان فرانسه این مرغ (لالا و اندیر) میگویند محمد علی میرزا پسر مرحوم محمد قلی میرزا
 که حاکم شقایق است امروز جلوا آمده بود و بر حضور رسید (روز سه شنبه بیست و نهم) امروز باید بروم
 میانج صبح خیلی زود سرد شده برخواستیم آمدیم پیرون سوار کالسکه شده اول قدری با کالسکه را ندیم تا قوی ده
 بعد ملاحظه است و بلندی راه که کالسکه بر اجتهت نمیرفت سوار سب شده را ندیم سواره طبع قراق و سایر یوا
 هم امروز همه در رکاب ما بودند قدری که رفتم از یکت سرازیری باین رفته وارد دره شدیم که در خانه قزل وزن
 از میانش میگذرد از جنوب میآید و بطرف شمال میروند داخل و خانه میانج میشود وسط دره یکت طلاق برفت
 ساخته بودند و جمعیت زیادی هم همراه استاده بودند چهار عاده توپ تیر کوهستانی هم حاضر کرده بودند
 مارا که دیدند سپور کشیده بنای شلیک توپ گذاشتند سن اول خیال کردم که ولیعهد و امیر نظام هم اینجا باشند
 بعد معلوم شد که چون ما خیلی زود سوار شده و حرکت کرده بودیم ولیعهد و همراهمان او هنوز اینجا حرکت نکرده و بعد
 از آنکه صدای شلیک توپ را شنیدیم بودند سوار شده بودند که خود را ببارسانند خلاصه را ندیم بطرف شمال افتاد
 شکه میثود پل اورا اینجا بسته اند یکت قرا و خانه خوبی هم بضرة الله و له در اینجا ساخته که از آن قرا و خانه اول تیر سوار
 امین سلطان و بعضی از ملکه مین پاده شده و رفتند قوی قرا و خانه را تماشا کردند و پل قزل وزن تیر سوار
 قریبی تعمیر لازم دارد که باید بشود و ان پل گذاشته رسیدیم با قول کردند قاطان کوه رودخانه قزل وزن آب زیاد
 داشت میشد با سب باب زد امروز هوا بر تیره بود و اسفند و باریدن داشت کم کم بنای باریدن هم گذاشت
 از گردنه که بالا رفتیم ولیعهد و ساعد الملک و سایر همراهمان ولیعهد پیدا شدند پیاده شده کنار جاده ایستاده
 ولیعهد را فرمودیم سوار شد و با او فرمایش کنان را ندیم این سلطان هم در رکاب بود درین بین بان شدیده
 این کوه همه زمان و سب است بعضی از جا بایش را هم زراعت کرده بودند کلهای قرمز که دسند دسند مثل بوتیه میر
 و در جاجرو دهم ازین کل خیلی دارد و در بخار یاد است فضلش هم حال است همه باز شده بود خیلی صفاداشت قدری
 را ندیم امیر نظام هم پیدا شدند پیاده ایستاد بود و با جمعی از اضا جنسبازان و خوانین آذربایجان از قبیل حاجی حسام الله و

و غیره امیر نظام را هم فرمودیم سوار شد امیر نظام راده سال بودند دیده بودیم حالش خوب نیست و خیلی خوب مشغول خدمات است
 و لیعهد عرض میکرد این که خیلی شکار دارد و آدم فرستاده بود جر که کند که ما برویم زیریم فرمودیم حالا باران میآید
 و میخشد باشد نشاء الله وقت دیگر باران هم شده کرده بود و مضور میرزای پسر اسکندر میرزا و پسر بادر میرزای هم
 هم که در ده می نشیند امروز در راه بخفور رسیدند خلاصه را ندیم که ناز کردند سر از پر شدیم پایی کردند که راه کالاسکه
 خوب شد سوار کالاسکه شده را ندیم که ناز بر بل انجامد و باره از کالاسکه بیرون آمد سوار اسب شدیم که رودخانه و
 پل و زمین را تماشا کنیم سوار بار فرمودیم همه با اسب بروی رودخانه زدند خوب میشد آب زدن اما ما از روی پل را ندیم
 پل خیلی طولانی خوبست کمی تعمیر لازم دارد و حکم تعمیرش هم شد از پل که گذشتیم سوار بای زیادی را رخص کرده خودمان با
 و لیعهد و این سلطان و امیر نظام و سایر پیشخدمتها که با جمیعت زیادی بودند بطرف دست راست صحرا را ندیم
 زمین اینجا باغون اغلب برنج کاری شده کل بود از کلهما گذشته را ندیم که تا بخشی رسیدیم چند پشته بنفشه شک پیدا
 بود و بطرف پشته بار اندیم بالای پشته آفتاب کرد و آن روزند بنهار افتادیم پشته کل زد و دو پیچند و بنفش و لاله قرمز زیادی
 بنهار خورده بعد از نماز در بین باطراف اند خیم جلوان پشته یکت دی است که ذرا عتای برنجی هم نومی صحرا دیدیم
 همه مال این ده است همش گلن گریه است امروز که از پل گذشتیم خیال کردم آب رودخانه همین است قدری که
 از رودخانه ما بطرف را ندیم رودخانه برزگی دیگر که خیلی هم سداست بود دیدیم معلوم شد از همان رودخانه شعب
 شده است با اسب بآید زده ازین رودخانه که گذشتیم خلاصه جماعت بغروب مانده از بنارگاه سوار شده
 بطرف اردو را ندیم اردو هم خیلی نزدیک بود باز با و لیعهد و امیر نظام و این سلطان فرمایش کنان میرانیم
 روی رودخانه و در بیاضه الدوله یکت بل تخته بسیار خوبی بسته یعنی یکت دسته سر باز منتهی تربیت کرده
 که آنها این پل ساخته و بسته اند سواره رفیق ما اطراف پل و کشتیم خیلی پل تعریف کردیم این پل اجلی هم
 نزدیک بار دوزده اند بعد را ندیم وارد سر پرده شدیم دم سر پرده ملک تصور میرزای پسر و لیعهد را که لقب
 شجاع السلطه دارد و پسر شیرینی است دیدم لباس سر بازی پوشیده و تفنگت کوچکی هم دوش گرفته است و
 چون او را ندیده بودیم اول شناسیم پرسیدیم کیست عرض کردند پسر و لیعهد است ترکی حرف میرزایی با فر
 خلاصه بعد و لیعهد و سایرین رخص شده دشت ساعی که گذشت یک دفعه نانی رمد و برق شد دید شد و بعد
 دو ساعی هم باران شد دیدی باریده بعد استاد و هوا کم کم باشد و روز چهارشنبه سلیخ شعبان
 المعظم ۱۲۸۰ امروز باید برویم به ترکمان راه هفت فرسخ سنگینی است صبح زود برخاسته ایدیم پرو
 و لیعهد و این سلطان و امیر نظام و همه پیشخدمتها و جمیعت زیادی هم در ایستاده بودند سوار اسب شد
 را ندیم هوا هم صاف و آرام و آفتاب گرمی بود را ندیم برای پشته ما و ما مور بای طرف دست راست شهر میانج

تمام اهل این شهر از موقوفه بیرون آمده از پشته بابا لای میآمدند و بجاده میگردند تا بهم ماسافت زیادی بالا را نه شتر بسته
 میرانند بعد بوار کاسه کشیده را ندیم نیم فرسنگی که رفیقیم دست راست یک پشته دیده شد کل زیادی داشت بنوعی که
 بود پیاده شده رفیقیم بالای پشته افتاب گردان زدند بخلاف آیدیم بعد از نهار باز بوار کاسه کشیده را ندیم این راه مایک
 فرسنگ که میروند جاده معمولی است که بنه هم میرفت بعد از آن چون راه بدتره و کنار رودخانه میافتد و تنگ
 بودند از آنجا راه کاسه که به باز ندره راه کاسه را از طرف دست راست ساخته اند که میبرد و در شمال بقدر یک
 فرسنگ است و دور تر شده بود بقدر یک فرسنگ و یعنی که را ندیم رسیدیم بیکت کال بزرگی روی کال ایکت
 پل کم عرضی بسته بودند از پل گذشتیم خلاصه تا منزل که ترکمان است بواسطه پست و بلند ی راه چند مرتبه بکاسه
 نشسته و باز بوار کاسه کشیدیم و بنظیر میرانندیم تا یک ساعت بعروب مانده وارد منزل شدیم سر پرده مارا بالای
 بالای ده ترکمن زده اند و در سر پرده شده چای و عصرانه خوردیم و ده ترکمان در محاذی کوه بزرگوش واقع شده است
 این ده چهار دانگش مال دختر نصره الدوله فرمانفرمای مرحوم است که این دختر بعد از ساعد الملک پسر میرزا تقی خان میر
 نظام مرحوم بابا خان مکر می شوهر کرده و حالا این ملک در دست بابا خان قاسم است و دانگش هم مال رعیت است
 امروز سعد الله خان با غلامهای او بجمع خود از قراوغ آمده بود و بحضور رسید اسامی بانی که امروز از حوالی آنها گذشتیم
 ازین قرار است دست راست اول دینک ملک نظام العلما بعد صومعه غلی مال عیال بابا خان قای مکر می ده
 معتبر است بعد از شلق قدیمی بالا تر افتاده بود اول بول مرحوم میرزا سید خان وزیر امور خارجه بود و حالا هم دست
 خویش و قوهای مرحوم است که امروز سر راه آمده بودند و اسامی آنها ازین قرار است حاجی میرزا تقی خواهر زاده و
 مرحوم پیر حاجی میرزا رضی که پیر مردی محترم بود و شباهت زیادی بخود میرزا سید خان وزیر خارجه مرحوم داشت
 حاجی میرزا علی تقی شیخ الاسلام برادر زاده وزیر مرحوم که آدم خیلی شبیه بوزیر مرحوم است دهمی دیگر توی دره واقع
 بود اشجار هم داشت همش بر بخت است رودخانه هم از بهلوی ده توی دره میگذشت مال سادات است امرا
 درین راه رودخانهها و سیلاب زیاد دیدیم از بهر دره که گذشتیم یک سیلاب یارودخانه جاری بود و بهما
 دست است بطرف دست چپ میرفت امروز درین راه رسیدیم بیکت پشته نین بوار کاسه بودیم همچو
 کردم که دیگر راه صاف است و دره و ماهوری نیست وقتی بهر پشته رسیدیم دیدیم دره غری در پیش است بیکت پشته
 توی دره بود و رودخانه خیلی بزرگی که از بهر آنها که دیده بودیم بیشتر بود از توی دره میگذشت اسم این ده را گفت
 خواجی غیاث و مال میرزا باقر خان تفنگدار است خود میرزا باقر خان هم سر راه ایستاده بود درخت تبریزی
 سفیدار در اینجا با تاز بهر یک میکند شکوفه امرو هم که ده روز پیش از حرکت طهران وقت و خودش بود حالا دیو
 بجو نه فصل است درست هوای اینجا یک ماه با هوای طهران تفاوت دارد یعنی سردتر است (روا)

بخش بنه غره رمضان المبارک (ع). امروز باید برویم بفرانچس که از محال عباس است حاکم عباس او چنان
 اینجا با از طرف حکومت آذربایجان نورالدین میرزا پسر برابیم میرزای افغان است برابیم میرزا مرده است خود
 را الدین میرزا هم امروز تا اول خاک حکومت خود آمده بود خلاصه راه ستر فرساخت بود راه کاسک که اش هم
 بلی خوب بود اگر چه پست و بلندی داشت اما کاسک که راحت میرفت صبح پروان آمد سوار بشدیم و به
 امین سلطان و امیر نظام و سایرین همه حاضر بودند از بالای ده ترکمان را ندیم و از بالای کوه آمده تا رسیدیم
 جاده سوار کاسک شده را ندیم و بات محو و بهر دست چپ و راست راه زیاد دیده شد اول زده همان دو
 غیب دوست که شقیم که در طرف دست راست جاده واقع بود و بی هم ازین د بات جاری بود که سه شد
 زده بایجان هم اردو و پیدا شد برف زیادی داشت و ابر زیادی روی کوه را گرفته بود که در دست پیدا نمود بعد
 از دیکت دره دیگر شدیم آب خوبی از وسط دره میآمد قدری سر بالا رانده طرف دست است در زمین بنه
 معانی لب آب آفتاب گردان زنده بنهار افتادیم پیچز متهها بودند اعتقاد است لطفه هم رسیده نشست روزانه
 روپ خواند این آب از یکت دهی میاید که بالای همین دره است ده بزرگی است همش آب هم باش نیز میگویند
 باغی بعد از کوه سه شد ابر سیجا بالا آمد و در عدد برق شد اما هنوز شروع باران نکرده بود که ما سوار اسب شده ایم
 در یکت رسیدیم باز عدد و برق شد و باران شدیدی مثل سیل ناگهانی دیدن خود سوار کاسک شدیم باران بطوری
 ز جلوی میزد که اسب نمیتوانست راه برو دیکت ربع ساعت باید بعد است اما در همین یکت زمین بطوری
 شد که کاسک بصورت میرفت بعد رسیدیم بیکت دره قرا و خانه معتبر خوبی هم در اینجا ساخته بودند باغی
 هم داشت همش از ورم چای است یعنی دهی است در دست راست که قرا و خانه را با اسم اینجا موسوم کرده اند و
 سیلان و قراچ قیام از و بات نزدیک بجاده است دهی دیگر هم بود معروف به بنقر آبا و خلاصه را ندیم
 یکت کرده کوچکی رسیده سوار اسب شدم از کوه که بالا آیدیم دیدم زیر کوه توی دره منزل پیدا شد دره ده
 سیجی است یکت رودخانه که آب کمی دارد از میان دره جاریست بعد رسته چهار سنگت بنهر آب یاد
 دست راست بطرف دست چپ جاری است بالای کوه درنه ساعت را دیدم شش ساعت مغروب مانده
 و چون وقت زیاد بود منزل رفتیم سوار بای زیادی را مختص کرده رفتند منزل و خودمان از بالای تپه سرایز
 بطرود خانه را گرفته را ندیم اردوی و لیجدرابیم نزدیک ده توی درختها زده بودند از اردوی و لیجدر گشته
 زیرا که را ندیم رسیدیم بده فرانچس خانهای ده را طرفین رودخانه در دامنه تپه ساخته اند و خیلی بزرگ است
 بنیاده درخت هیچ نیست اما پائین تر از ده قدری باغات دارد و قدری از ده پائین تر یکت رودخانه بزرگ
 طرف دست راست از میان یکت دره می آید داخل این رودخانه میشود و غشی برودخانه میانج میگرد

تب زیادی داشت با اسب با تب زده رفیقیم از طرف دو نامرغ خورد که خیلی تشنگ است که معنی غالی کو چک است
و افزاینده کافار میگویند بر او از کرد یک تبر روی بود برای آنها انداختم نخورد و چون که با خیلی دوشسته
خوایتم لوله دیگر تفنگ را بیاورم این دو بود و نه بجا آمد و او با حسن جان و دیگران عرض کردند بگذارید که
نخورد و تبر دیگر را که انداختم از روی هوا سر ازیر شد و لیله و سایر ترنن جمیع حیوانات که در ظهور باین دور می دم
بسیار خوب زدم افتاد و نوی رودخانه شاطراشی بشه الیگت و اگر خان رفتند خودشان را ترک کرده رفتند و آورد
فی الحقیقه خودم هم تعجب کردم که چه طور راه باین دوری نفکست نظامی بعد از اندیم یک کوه لوچات یکی پیدا شد شکم
رنگه داشت جای خوبی بود افتاب اردان زدن شستیم این پیه شکوفه سیب یاد داشت در بانات قرین
شکوفه آو بالو نازه باز شده است تفاوت هوای اینجا با سلطنت باو طهران که از باغات سلطانی خود را
درست چل و راست که چهل روز پیش ازین دیدم شکوفه آو بالوی اینجا باز شده بود خلاصه چای و عصاره خورده بعد
نوار شدیم اینجا هم باز باد و باران آمد از همان راه که آمده بودیم بر شستیم و وساعت دهم بعد از شب مانده وارد
اردو شدیم (روز جمعه و دوم) امروز باید بریم بجای آفا که چمن او جان است و از نوبه سنگ است
بود صبح برخاستیم و اینجا میسر بود اما صاف و افتاب خوبی بود بیرون آمدیم بین اول منزل کردنه صبحی نشانی که
بر خست میرفت سوار اسب شده را ندیم بالایی کردند کالاسکه بار نگاه داشته بودند از اینجا سوار کالاسکه شده
را ندیم و تیکه داش طرف دست چپ خیلی دور از جاده در دامنه کوه زمانی واقع شده است و معتبر تر از کی است
ملکی حاجی میرزا و او جهت تبریز است بالایی کوه نزدیک ده برف داشت از دور که نگاه کردم درختهای تبریزی
تیکه داش بنور هیچ برگ نداشت میفرمود بوی بهار نشنیده است ده دره قیست سر که دره قیست واقع است
زمین اینجا هم خیلی ارتفاع دارد تیکه باشی در تیکه داش با نیم تا خوب شد که نعل نیکه اینجا مانده بود که سوار
اینجا خیلی سخت است قدری بالاتر آمده یک رودخانه طرف دست راست دیدیم که به قیست نشانی سنگ
آب داشت اطرافش هم چمن خوبی بود افتاب اردان زدند بهار افتادیم همه پیچیدنها حاضر بودند بعد از نماز سوار اسب
شده تا خودمان را با کالاسکه رساندیم کیبا و سروی میآید که آدم را عاجز میکند مثل مردمانی که کوه البرز طهران به دور
بود خودمان را با کالاسکه رسانده سوار شده را ندیم کوه تهنه هم طرف دست چپ پیدا بود و انقدر برف داشت
که مثل خم مرغ سعیدی می نمود خلاصه رانده از تیکه داش که گذشتیم راه همه سرازیر است اما سرازیری مانده بود کاله
خوب میرفت خیلی رفیقیم تا از کاروانسرای شهور بدو اگر گذشتیم بعد از یک فراوانخانه که نازه نصره الله که ساخته است
و بعد از اوچ دره که گذشتیم شب در یکی از دره های اوچ دره که ترک زد و باران باریده بعد از چاه شصت قدم
کل کرده بود و گلش هم چسبیده بود اینجا کالاسکه پیاده شده سوار اسب شدیم همه جا سرازیری بود و راه زیادی

را ندیم تا وارد چمن او جان شدیم که ده حاجی آقا هم که منزل است درین چمن واقع است چمن او جان خیلی سبز و خرم است
 تا زینش آب و طوبی داشت سر پرده مار اتوی چمن جای خشک خوبی روزه بودند رعیت های کنامی که مولد ما در اینجا
 و در امنه کوه هستند واقع است برای رسیدن بحضور ما آمده بودند تا امروز آنها را درست ندیدیم انشا الله
 فردا خواهیم دید سه ساعت و نیم بغروب مانده وارد دو شدیم بواخیلی سرد بود چمن او جان باین سر چار صد
 ذیع از تیکه داش کو تراست وارد منزل که شدیم ابر شدیدی هوار گرفت و در حد برق شد و بنا که دیاریدن بقدر
 یک ساعت متصل باران آمد هوا از سردی مثل نمنان شد امین السلطان و امین السلطه و پیشخدمتها بحضور آمدند میرزا
 محمد خان هم که ناخوش بود خوب شده امروز بحضور آمد امروز صاحب منصبهای فوج ششم تبریزی ابو الجحش شجاع السلطه
 که بعضشان از اهل اینجا هستند و بعضی دیگر از جابای دور آمده بودند همراه آمده بحضور رسیدند امین السلطان
 عصر فرمان و برات زیادی بحضور آوردند و خواندیم و نوشیم و صبح که آشتیم بوا سرد تر شد فرمودیم همزم آوردند نوی
 چمن جلوه چادرانش کردند غروب هم از سر پرده پروان آمده قدری در چمن گردش کردیم پیشخدمتها هم حاضر بودند در
 دور بین باطراف انداخته تماشا کردیم امروز دایمکه در طرفین راه دیدیم از این قرار است زیلوچه که از موقوفات نظیریه است
 و اش آقان عین الدین قرآن احمد آباد بنه کمول و غیره و غیره دایمکه بود (روز شنبه سیم) امروز
 باید برویم به باسج راه پنجر سنک و نیم حاجی بود صبح بخوابستیم بیرون آمدیم و لیعهد و امین السلطان و امیر نظام و سایر
 ملزمین رکاب حاضر بودند رعیت های کنامی که مولود خانه ما است از که خدا و سادات و معارف اینجا هم بحضور آمدند
 و باره آنها التفات شد و فرمودیم همه را خلعت و انعام دادند اشخاصیکه غیر از اینها امروز بحضور رسیدند از این نظر
 سلطان پیشخدمت حاکم ارومچی بابیش حاجی میرزا سخنان را و روزاده آقا یعقوب که ذخیره عسکریه ایجاد است اوست
 محمد تقی خان ناظم میرزاان آذربایجان بعد سوار کاسک شده را ندیم از ده حاجی آقا که که نشستم بیک رودخانه بزرگی دیده
 شد بقدر هفت هشت سنک آب داشت پللی هم داشت با ولیعهد و امیر نظام فرمایش کنان را ندیم کوه هستند امروز
 خیلی نزدیک بجاده بود کوه بسیار سر و نخستی است خیلی بیلا قیئت دارد و شعبه ها و رشته بسیار قطه های زیاد و برف
 بسیار دارد همیشه ابر باین کوه میل دارد و غالب اوقات باین کوه میبارد خلاصه را ندیم از ده حاجی آقا بعد دیگر را
 بیفت می شود و همه جانک است و دیگر کل ندارد راه کالسه که اش هم خیلی خوب است امروز هم راه همه جا سرازیر بود
 را ندیم تا از یک بلندی کوچکی بالا آمده دوباره سرازیر شده بیک فراوانی رسیدیم از اینجا گذشته دریاچه
 قوری کل که طرف دست راست متصل بجاده است دیدیم دور دریاچه چمن است و بعضی کوهها دارد از حاجی
 آقا تا این دریاچه دو فرسنگ راه است طرف دست چپ جاده در امنه کوه یکت و همی است بهمش سیف
 آباد مال حاجی میرزا و او مجتهد تبریزی است بعضی جا دور دریاچه با تلاق است ده یوسف آباد هم از حواله خوش دریاچه

و سال است در تبریز قونول کری قامت دارد و تیو پطروف قونول دولت روس که او هم بمیت سال است
 در تبریز است و دو نفر هم اجراء قونسلگری به راه داشت است صاحب قونول دولت انگلیس و نیز بمیت سال است
 در تبریز است میسورند قونول فرانسه که پانزده سال است میقیم تبریز است همه از قدیمی قونولها هستند و فارسی
 خوب حرف میزنند همچنینکه اینها رفتند کیش را منته بجنور آمد خطابه بزبان ارمنی عرض کرد ولی بزبان ترکی اسلامو
 حکم مینمود او هم رفت بعد بیرون آمدیم عکاسی اسباب عکس حاضر کرده بود ایستاده یکت عکس انداختیم کاسکه
 رو بازی حاضر کرده بودند سوار کاسکه شدیم از اینجا تا شهر کفر سنک است سواره و پیاده زیاد طرفین راه بودند
 باد سردی میآمد و کرد و خاکت غریبی برخاسته بود اول بقریه با رنج که رسیدیم دیدیم توپخانه و فوج سرباز و توپ
 نظام صف کشیده بودند اول توپخانه بود بعد سه فوج حاضر تبریز که فوج ششم شقای جمعی نصره الدوله و فوج
 امیرتیه میر تقی اعضاد السلطه و فوج مراغه ابو الجحی پسر جام الدوله باشند بعد سواره طرح قزاق افراد این افواج
 جوانهای رشید بلند قامت آراسته بسیار خوبی بودند خلاصه بخیا بان شهر افتادیم و لیعهد و این سلطان و
 امیر نظام و سایر ملکنین پشت سر کاسکه ما میآمدند مردم شهر از تجار و کسبه و مردوزن متفرقه و دو طرف راه ایستاد
 ندیده جلوما افتاده بود که اسامی حملات عرض کنند در کوچه و بازار هم از دهام
 ان نصف باغ را هم با کاسکه که شدیم دم درب باغ کلاه فرنگی که بجا رفت طرح
 مملکت چین میاند پیاده شدیم و لیعهد و امیر نظام و عزیزه همه همراه بودند و در عمارت شدیم و لیعهد و پسر
 کوچکت دارد یکی لقبش لباس سربازی و دیگری لباس فرانی اینجا چمنور مار سحید ندیده ای جوانی هستند پسر
 یک بکت مدال طلا دادیم امروز در راه از صفوف قون که گذشتیم یک طاق نصرت خانی شکست برده کی ساخته
 بودند از زیر آن عبور کردیم امشب دور عرض دیوانخانه اسباب آئینبازی چیده اند و وقت آشنابازی مابرا
 تماشا رفیقیم بالا خانه قدیم که نایب السلطه مرحوم ساخته است (روز دوشنبه پنجم رمضان) چهار ساعت از دست
 و دم در ایستاده بودند سوار شدیم و لیعهد و این سلطان و امیر نظام و امیر آخور و جمعیست زیاده
 در معابر و کوچه بازار مثل و بر و جمعیت بود و بنظر با این جمعیت رانده تا رسیدیم بسیدان جلوعمارت
 و لیعهد که توپخانه و نقاره خانه هم در اینجا است و از اینجا میرود بجا رت نایب السلطه مرحوم جمعیت زیاده
 از صاحب منصب و مردم متفرقه در همه جا بودند نوی سیدان پیاده شده رفیقیم توپخانه و توپها را دیدیم بعد رفیقیم
 باندر و لیعهد یکمست اندرون و عمارت نایب السلطه را خراب کرده اند و عمارتی بسیار دیکت عمارت
 هم تازه علاء الدوله امیر نظام مرحوم ساخته است که هیچ انجار اندیده بود و عمارت خوبی است دیوانخانه و لیعهد

آنجا بوده و حالاً درین ایام حرم خانه ولیعهد است رفیقیم آنجا توی عمارت نشینیم عمارتیت دو مرتبه و وضع خاصی
 دارد و بعد بیرون آمده از توی بهمان عمارت که ولیعهد بسیار دعوور کرده از توی باغ گذشتیم یکت نارنجستانی ولیعهد
 دارد و خوب نارنجستانی است که خانه خوبی دارد و چند دانه خیار فرمودیم از آنجا چیدند از عمارت ولیعهد بیرون آمد
 سوار کاسکه رو باری شده را ندیم برای خانه امیر نظام که در محله سرخاب واقع است که چاه و بازارهای خیلی خوب
 دیدیم کاسکه همه جا راحت میرود معابر پاکیزه تمیز دارد و اغلب جا بار که خیابانست طاق نما ساخته اند بسیار
 خوب شده است در خانه های عالی دیده شد باز مثل دیر و جمعیت از مردوزن جمع شده بودند از پل که
 سیلاب از زیر آن میگذرد که نشینیم ولی حالا هیچ آب نداشت از آنجا عبور کرده از در خانه سعادالملک
 که نزدیکت بخانه امیر نظام است گذشتیم باغ امیر نظام متصل بمقبره سیده حمزه است مقبره سیده حمزه بهم حراب
 امیر نظام تعمیر نموده است و یکت مناره خوبی در آنجا بنا کرده رسیدیم بخانه امیر نظام سرور خوبی ساخته است
 و در خانه شدیم باغ را دویست سال است خریده با چنچای بسیار خوب و پله های خوب و حوضها و دو سب
 اندازهای شگفت بسیار با سلیقه و پاکیزه ساخته است و درختهای بسیار خوب نشاندہ جای بسیار با صفا
 یکت عمارت کوچک دم در دارد یکت عمارت هم وسط باغ است یکسر رفیقیم عمارت وسط مجدالدوله پیش
 فرستاده بودیم در آنجا نماز حاضر کنند نماز آورند و خوردیم توی باغ امیر نظام بهم جمعیت زیادی از صاحب
 منصب و ستونی و شکر نویس و تجار و غیره و غیره بودند اینجا آل کل بد باغ است و بکجوخه کل نایب شیر وانی که
 بزبان فرانسه (لیلا) میگویند شکوفه بهم نازده باز شده است بوائی اینجا یکماه با بوائی طهران تفاوت
 دارد و بعد از نماز آمدیم جلویوان و غلام کردش اطاق خودمان توی اطاق نشینیم و ولیعهد و امیر نظام و این
 السلطان آمدند توی ایوان ایستادند اول ابالی نظام و صاحب منصبان سواره و پیاده و نوچانه را بحضور
 آوردند تمام را امیرزاده محمود خان امیر نظام ایشان را خواند و معرفی شدند و رفتند بعد بنو فیما و ابل فلم را
 مستشار الملک و زیر مالیه آذربایجان بحضور آورده معرفی کرد بعد شکر نویس یار امیر نظام بحضور آورده
 معرفی کرد بعد ابالی و شاگردان مدرسه تبریز که بریاست احمد خان پسر ملک الشعراء است بحضور آورده
 معرفی نمودند بعد یکسر یکی که خدا بای محلات شهر معرفی نمود خلاصه از معارف ابالی آذربایجان بهره برد
 امروز بحضور آمد بعد نشینیم با طاق دیگر امین السلطان دویست فرمان و برات آورده بجهت رسانده بعد آمدیم
 بیرون یکت دور باغ گردش کردیم بعد سوار کاسکه شده قدری از راهی که صبح آمده بودیم رفته بعد براه دیگر
 افتاده از بازار صاحب دیوان گذشتیم رسیدیم بهر بابخانه سر بابخانه بزرگی است از سمت عمارت دارد و
 یکممت دیوار است بسیار سر بابخانه باشکوه است در وسط شهر واقع است رفیقیم وسط سر بابخانه ایستادیم

شد فوج که در سر باز خانه با تو پناه حاضر بودند و لیعهد و اعطاء سلطنت و نصرت الدوله و خبرال و الیزخان و
 فرمان ده بودند خود و لیعهد و تو پچی فرمان میداد و اکثر خان تقیم نو پناه است خلاصه مشقی شد و بعد از تمام دینله
 کردند رفیقیم بچادر یک نوی سر باز خانه نزدیک بدو وارد زده بودند عصرانه و چای خوریم اسباب مشق زمین
 سنیکت بهم سمیت دیوار حیاط سر باز خانه حاضر کرده بودند رفیقیم اسباب سر باز با بازیها و مشقهای خوب کردند
 از روی شتر و اسب پریدند از دیوار بالا رفتند بعد سوار کاسکه شده آمدیم باغ شمال دو نفر حکیم بهم آمد
 در منزل و لیعهد بحضور رسیده معترفی شدند یکی سپهر (کامثال دی) بود دیگری بهم طیبی کلینی بود که حال حکیم
 و لیعهد است امروز وقتی که بطرف خانه و لیعهد میرفتیم در آسمان دور قرص آفتاب باله و دایره دیدیم خیلی
 بزرگ و شکست مثل قوس قرخ و قدری دور تر از آن یکی دایره دیگر بهم بسته شده بود خیلی بزرگتر و پر رنگ
 خیلی شبیه با نارنجی عجیب است که در قطب شمال پیدا میشود که بزبان فرانسه (فینن پلوز بوال) میگویند
 شب را با یکدیگر های تیریزی آمده بازیهای خوب غریب در آوردند روز سه شنبه ششم) اما
 باید از تبریز حرکت کرده برویم بصوفیان در روزنامه سفر سابق نوشته بودیم که راه چهار فرسنگ است
 تحقیقا معلوم شد که پنجاه فرسنگ و نیم سنگین است صبح برخاسته بیرون آمدیم و لیعهد و امیر نظام و مظفرین را که
 ما و صاحب منصبان آواز با بجانی همه حاضر بودند از در باغ شمال بیرون آمد سوار اسب شدیم امروز بهم تا در خانه سا
 الملک از راهی که دیروز سحانه امیر نظام رفیقیم رفته بعد پیچیدیم بطرف دست چپ از راهی که منتی میشود برو دغا
 حتی بعد سوار کاسکه رو باری شده را ندیم از حمله سرخاب گذشته و از حمله امیر خیر عبور کرده آخر شهر رسیده
 برو دغا آنجی که آنهم جز حمله امیر خیر است راه کاسکه اش همه جا خرابان وسیع است طرفین راه از باغ شمال
 الی پل آبی باز مثل هر روز جمعیت زیادی از زن و مرد ایستاده بودند زن ارمنی و فرنگی هم زیاد دیده شد
 شهر تبریز خیلی پاکیزه و آباد و منظم است در خانه های اعیان و بزرگان و معارف و تجار تبریز عموما شبها
 در می دو چراغ لامپ میوزد بیکر بیکر بکی عقب سر ما بود و کوچه ها و محلات را معترفی میکرد و لیعهد و امیر نظام
 و سایر مظفرین هم همه در رکاب بودند از در باغ شمال که سوار شدیم الی رو دغا آنجی که آخر شهر است درست
 یک فرسنگ راه است بیرون شهر هم با جمعیت زیاد بود و آخر شهر که هنوز مسافتی برو دغا مانده نه
 زیادی از رو دغا بریده میبندند پائینا زراعت میکنند که متجاوز از یکصد نهرو بهر نهری بعد یک
 رو دغا است آنقدر آب که از رو دغا میگذرد همانقدر هم نه بریده اند و حقیقت تمام آب این
 خانه زراعت میشود و در وقت رو دغا آب زیاد کل آلودی داشت منیع این رو دغا از سر است
 دم پل آبی که رسیدیم سوار اسب شده ان پل که ششم پل تعمیر کرده اند خیلی خوب پل است ان پل که گذشته

ایستاده غلامهای ولیعهد را فرمودیم بآب زدند نزد یکت پل گردا بجای بدو در دو خانه هم کل است
آب زیادی هم دارد آب تاب سینه سوار میرسد خلاصه همه سالم از آب بیرون آمدند بعد سوار کالسکه شده
یکصد راس اسب و پنجاه شهر تبریز را آورده از جلو کالسکه گذرانند بعد رانده دو سه میدان بسی که رفتیم یکی
از نهزهای رودی را گرفته قدری بطرف بالا را دیدیم اینجا افتاب گردان زدند بهار افتادیم شکارگاه ولیعهد که بابا
باغی است طرف دست راست پیدا بود بادوبین دیدم از دور کوههای منتهی بنظر آمد بعد از نهز سوار کالسکه
شده رانیم برای صوفیان تفصیل این راه را سابقا نوشته ایم دیگر لازم نیست نوشته شود اما بعضی جا بای تازه
که در این سفر دیدیم این قرار است طرف دست راست و دوه است یکی موسوم به غنچن و دیگری زبیرلو که هر
دو مال حاجی میرزا جو ادا فاجه تهریز است اما پشت کوه واقع است پیدایشت لیکن نزدیکت پشت غنچن
یکده دیگریست شمش سهرل است بعد و ده خواجه مرجان است که در دامنه کوهی افتاده است که همیشه خشک است
فقط توی ده چشمه آب خوراکی دارد اما در اعتم این ده از آب رودخانه شنج که بی مشروب میشود و قنط
حضرت امام رضا علیه السلام است بعد قدری که رانیم رسیدیم بیکت باغی که تازه احداث شده است
سفر سابق که آمدیم اینجا هیچ آبادی نبود همدان قاجار فراسشباشی ولیعهد چند سالی است ساخته و قناتی
برای آن جاری و احداث کرده است و مشهور بچکه خانه است خوب جانی خواهد شد امروز هوا صاف و آفتاب
که می بود و بات زیادی هم در دست چپ دیده شده اول ساوالان است که مال حاجی میرزا جو ادا قن
جهمه است بعد قم تبه که باز وقف بر حضرت رضا علیه السلام است یکت تبه بود نزدیکت این ده که اردو
هم پیدا بود خاک نرمی مثل سرمد داشت با نیجه اسم این ده را قم تبه گذاشته اند و سلطان بازم ملکی جهمه است
و نعمت الله ملکی بیکر یکی است و بات دیگری هم دارد سه ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم طرف
دست چپ دامنه میشود سیفند که است که محاذی صوفیان واقع است ملک دختر خضره الدوله فرمانفرما
مروم است سر با این و بات از فوج چهارم است ده صوفیان خیلی ده معتبری است این سلطان که شهر
مانده بود یک ساعت از شب گذشته آمده است (روز چهره شنبه هفتم) امروز باید برویم
بر بند پنجر سنک راه است صبح برخواستیم بیرون آمده سوار کالسکه شده رانیم رسیدیم بیکره
و سیعی که طرفین دره کوه بود رودخانه هم از میان دره میگذشت بعین رودخانه ایست که بصوفیان
میرود این رودخانه هم از چشمه سار با و آبهای کوه مشو تشکیل میابد و از ده سیوان گذشته با نیجه می آید
خلاصه رانیم کوههای طرفین بعضی خاکی است هر چه میرانیم راه از میان بنین دره بود و هر چه بالاتر میرفتیم
زمین و کوهها کم کم همه چمن میشد تا رسیدیم به دره که یکت راه از شور دره میرود و سفر سابق که آمدیم از راه شور

دره رفتیم و از سر کوه وارد مرند شدیم این سفر میل نکردیم انسان راه برویم همینطور با کاسکه از راه کاسکه
 رو را ندیم هر چه میرفتیم کوه شوکم کم نزدیکت بجاوه میشد و تمام دره چمن بود و کل و زراعت کل و غنی زرد
 هم خیلی داشت این کل در جایهای بسیار سرد و یلانی عمل میآید و در بر کهای بونه کل و رقی شفاف دارد
 سوا لاسب شده از طرف دست راست را ندیم برای دامنه کوه شوکه انجا بنهار بخوریم مثل کوه شودر کمر
 جایی دنیا یافت میشود تماشای پوشیده از برف است و بر کجا برف ندارد کل و سبزه و چمن است و این
 گویش نرم است ناسر کوه همه جا اسب راحت میرود تا نصف کوه را زراعت داریم می کنند و این
 زراعات همه جزو ملک سیوان است خود قریه سیوان هم توی دره در دامنه کوه واقع است ما دیگر
 سیوان رفته را ندیم بالایی کوه چمن بسیار خوبی کل زرد و غنی و زنبق و آویشن و قاز یا غنی و سنک
 و شبدر و سنوولی و کلهای زیاد با فروع و اقشام داشت بر کجا زراعت کرده بودند زمین خاک سرخ
 بود و اناسایر جاتا تا سبزه و خیلی کوه و صحرائی با صفای خوش منظری است اسب کمی هم از برف میآید
 توی چمن در دامنه کوه که جای خیلی خوبی بود آفتاب گردان زوند بنهار افتادیم این صحرای کوه کل توتیائی بود
 دارد کل توتیائی است کو چاک و نبش رنگ کل را که از غلافش میکشد شبیه بیگ قیف است و در
 نه آن قیف کردیت که بچشم میکشد سوزش ملایمی میکند و چشم را شفاف و روشن میآید باین جهت کل توتیائی
 گویند کل توتیاء در کوه الوند بعد از خیلی بهم میرسد از کل زنبق هم که فرنگیها عطر آن را می گیرند و زبان فرانسه
 (ایوین) میگویند و اینجا زیاد است باز چه هم داشت رو بروی مایکت چشم اندازی که تمام صحرای دره با
 و کوههای فراوان پر برف و بلند از دور پیدا بود از طرف شمال هم کوههای اطراف همه پیدا بود کوه شوکم بالا
 سر بود و بقدری نزدیکت که اگر کاری حیوانی توی بر بناراه میرفت پیدا بود و من با چشم میدیدم خلاصه چشم
 انداز با صفائی بود و بناراه خودیم اعطاء السلطه حاضر شده قدری روزنامه اردو بخواند بعد از بناراه این
 بهایون را فرستادیم توی دره سنک معدنی بیاورد که ملاحظه کنیم آنچه معدن است و خود مان سوار شده
 را ندیم تا بالایی کوه خیلی گردش کردیم باز همه جاسبزه و چمن بود آنچه باش که علف محطریست که در سوپ و
 آتش میریزند و خوش مزه است زیاد داشت بخواسیم مدتی نفع و گردش کرده دوباره با قناب گردان
 برگردیم و تا عصر مانده چای و عصرانه بخوریم که درین بین هوا ابر و سحاب باریدن شد کاسکه ما هم توی جاده
 و خیلی دور بود و بخیل از کوه پائین آمده فرمودیم آفتاب گردان را انداختند که درین بین رعد و برق شد
 و شروع باران کرد و ما به بخیل از کوه نرسیدیم کاسکه تا انجا کاسکه برسیم لباس ما از سر تا پا تر شد سوار کاسکه
 شده را ندیم تا بکاروانسرای از بنای شاه عباس که سواره بود رسیده لباس اعوض کردیم و لیعهد را هم

در کاروانسرا دیدیم که از ترس رعد و برق و باران قبل از ما با سجا آمده و پناه برده بود از کاروانسرا بیرون آمد
سوار کاسکه شده را ندیم برای منزل باران باز همان طور میبارید و ده یام بطرف دست راست درو
کوه واقع است این کوه قطعه ای سپهر و خرم با صفای خوبی دارد که اگر وقتی شخص بخواهد تماشای اینجا بیايد
باید در ده یام بماند و از اینجا باین کوهها آمده گردش نماید کوه مشوکوه بزرگترین است با اندازه البرز است و مثل
مخروطی است که فرنگها (پوژامید) میگویند با سبب تازو یکت مبرکوه بلکه ناقله کوه هم میتوان رفت
خلاصه کوه و صحرای بسیار خوبیت خیلی میل داشتیم از کاسکه پیاده شده سوار اسب شوم و این کوهها را تماش
کنیم تا بواسطه باران نمیتوانستیم به منظور با کاسکه را ندیم صحرا هم تمام برادر گل و سبزه بود تا رسیدیم بجلگه مرند حاجی
عسبی خان تفنگدار مرندی که در ده وینج کجای می نشیند بحضور رسید و سفر دوازده سال قبل هم که سفر دوم
فرنگ بود وقتی با اینجا رسیدیم همین حاجی عسبی خان را دیدیم و در روزنامه آن سفر هم نوشتیم که چون پیر مرد شده
از تفنگداری معاف و در اینجا متوقف است حالا نیز او را مثل همان سال دیدیم هیچ نگشته شده است بعد
رسیدیم بدی که اسمش تاپوسف است جمعیت زیادی داشت از اینجا که ششم دی دیگر در دست راست
واقع است اسمش وینج علیا است تلالی دارد و اسمش ملا مناف است بحضور آمد بعد رسیدیم بقصبه مرند
باغات زیاد دارد و سر باز و توپچی زیادی بدولت میداد جمعیت مرد و زن مرند اطراف کوهها ایستاد
بودند یک رودخانه هم از وسط ده میگذرد از قصبه گذشته اردور را در طرف قصبه زده اند و در ده سر پرده
شدیم و دی نزدیک مرند دیده شد اسمش کشنچ است در فوج چهارم و فوج دوم حضرت و غیره سر باز و
توپچی خیلی ازین ده دارد از همین ده کشنچ یک صاحب منصب رشیدی بیرون آمد اسمش سعید سلطان بود یک
ده دیگر هم دیده شد که اسمش قحطیم بار است مجتهدی هم از مرند بیرون آمده بحضور رسید که اسمش قاحاد است
عرض میکرد تازه از کربلا آمده است صاحب منصبان مجتهدی که از مال فوج دوم حضرت و غیره در مرند می نشیند
حاجی احمد خان یا در اول و عبد الله بیک یا در فوج چهارم و محمد بیک یا در سعید سلطان از صاحب منصبان
نوشخانه حسین خان ولد علی رضا خان معلم قدیم محمد حسین بیک یا در نعمت الله بیک صاحب منصب نوشخانه
که سفر سابق فرنگستان درینجا دیده بودم امسال ندیدم پرسیدم عرض کردند مرده است حاجی میرزا جواد
مجتهد در مرند هم خیلی ملکت دارد (روز پنجشنبه هشتم). امروز باید برویم به کلین قیام عرض
کردند اینجا هم ملکت حاجی میرزا جواد مجتهد است راه امروز هم بقدر بخیر سنک بود صبح سوار اسب شد
قدری اندامه سواره با ولیعهد و این سلطان و امیر نظام فرمایش کنان رفیق بعد سوار کاسکه شده را ندیم تا
رسیدیم بجاییکه جلگه کوچک میشود و اینجا یک رودخانه جاری است که از طرف زوز میآید زوز نیمفر سنک

۱ بالای واقع است اما از اینجا پیدایش آنست از اینجا هم گذشته داخل در ده و ما بهر شدیم از در ده و تا
 گذشته است راست بود عرض کردند همش قایم و متعلق بولی محمد است وقت نهار شده بودند
 اسب هم قومی یک قطعه از ملاکت آن ده نهار را قایلیم اما خود ده دیده نشد نهار خوردیم اعتماد بنده
 حاضر بود نهار و سپ خواند بعد از نهار ولی محمد و امین السلطان و امیر نظام و انصاری و له و به حضور آمدند
 بعضی فرمایند که کردیم قدری باران هم باید از اینجا قدری از ده زور پیدا بود زور یک آبادی بهتر است
 دوسه دسسه سرباز و توپچی دارد با نبات بسیار دارد از اینجا تا اینجا یکفرنگی مسافت داشت با دو پل
 ماسا کردیم در دامنه کوهی بقدر البرز واقع است ولی وسیع اطرافش را همه دیدیم کاری کرده اند چشمه با
 زیاد دارد و باین صفها و خوبی نمی شود مثل یک قطعه از بهشت است خلاصه سوار کاسکه شده را ندیم کاهی سرباز
 و کاهی سربالا اما راه کاسکه همه جا خوب بود تا رسیدیم باول جلگه گلین قیاض الله خان صدر کت لو و
 پیش که در جلگه می نشیند اینجا آمده به حضور رسیدند قدری دیگر که را ندیم سوار و تپی از دور دیدیم معلوم شد
 تیمور پاشا خان و بیلول پاشا خان و کوشی هستند با حسین قلی خان سپهر سخی پاشا خان و مصطفی خان میر بیلول پاشا
 خان و قیاض الله خان میر حبیب الله خان و سته شصده نفر سوار از ما کو با استقبال آمده اند امیر نظام هم سرباصف
 و والی آمده بود ما هم از کاسکه سوار اسب شده با امین السلطان رفیق از جلوه صف سوار عبور کردیم سوار ملتی
 بود از کرد و حیدر خان و کرد و غرسانلو و کرد و جلای از جلوه آنها که گذشتیم دوباره سوار کاسکه شده را ندیم تپی
 کشید تا بمنزل رسیدیم دوده در دست راست دیده شد یکی در بالای کوه واقع بود همش قرمز بود و بگری
 باین ترشش و در یاندی بی ده گلین قیاض طرف دست چپ واقع بوده بسیار بزرگی است وجه تسمیه
 گلین قیاض باین اسم این است که در زیر سنگت های بزرگ واقع شده است یکت میش که عبارت از
 ارغالی باشد از زور آورده بودند میش غری بود پنج شباهت به میشهای طهران ندارد و هوای امروز گرم بود
 امروز عدد شد و باران بارید تا برق داشت در سفر و از ده سال قبل هم که اینجا آمدیم میبارید الحال هم پیا
 از دات معتر خوبی هم که در مرند دیدیم یکی یاچچی و دیگری لیوار بود سیرا محمد خان شیخ دست و حاجب الله
 امروز رفتند کناره رس که جای سوار پرده بار امین کسند تا آن که وقت افغان است باز باران
 شدت مبارد (روز جمعه هفتم) امروز باید برویم کناره رس چهار فرسنگت راه بود صبح
 که بخوابیم هوا صاف و آفتاب و از باران و شب خیلی با صفا شده بود بیرون آمده سوار کاسکه شده
 را ندیم تمام صحرا از راحت کرده اند علف زراعت بقدر که موجب هم از زمین بالا آمده و همه جاسبو خرم
 را ندیم ما رسیدیم باول دره دره خیلی تنگی است اگر چه راه کاسکه همه جاساخته و خوب بود لیکن از اول دره

سوار اسب شیدم طرفین دژ که کوههای سخت بلند دارد و کوه طرف دست راست همش کجیل است این
 کوه که بدژ کاه می‌کنند سخنان است پشت کوه همه زمان است و کوه خوبیت کجیل اسم یک چشمه است
 زمین کوه که نادر شاه فشار در سراسر چشمه منزل کرده است کوه دست چپ همش دوان است در این راه
 کاهی سوار اسب می‌شیم کاهی کاسکه نمی‌نشینیم اما همه جا کاسکه می‌روند و آسیا بهمانیکه در سفر سابق دیده
 بودیم باز در طرفین دژ دیدیم چند تانی هم زیاد شده بود و ندیم تا کم کم از دژ و وار و جلگه گرگر شدیم حاجی یک
 بحضور آمد یک کبک زبزرگی زده بود عرض میکرد این کوه تکه بزرگ در دو کبک در می‌یافت میشود ولی
 لیکهای اینجا و غلی بیکهای عراق نزار و بزرگتر و درشت تر است خلاصه بیککه که رسیدیم سوار اسب شد
 اندیم بطرف دست راست یک تپه دیدیم که مشرف به گرگر و تمام د بات و رود و اس و خاک
 روس و غیره بود رفیق بالایی تپه آفتاب کرد آن زدند بهمان افتادیم جلو ماده گرگر و لیوارجان
 که هر دو متصل یکدیگرند واقع بود خیلی د بات معتبر خوبیت بالایی نزار لیوارجان یک کوه بسیار بلند
 برف داری است همه جایی کوه زمان و زراعت و یم می‌کنند کوه مالیده بسیار خوبیت اگر آدم
 نترست داشته باشد برای گردش جایی اینجا بهتر نمی‌شود و زیر این کوه یک ده معتبر است همش مثل
 یات ده دیگر هم هست همش آریسی است همه این د بات خیلی آباد و معتبر است هر یک بقدر چهار صد
 خانوار جمعیت دارد اینجا که ما بنهار افتادیم از انطرف اس که خاک روس است شست گرگر و لیوارجان
 کوه بزرگ برف دارد بلندی پیدا بود اسم کوه قاپان است کوهش با ارتفاع البرز نیست اما خیلی بزرگست
 زیر کوه قاپان سوادیک آبادی پیدا بود باغات و خانوار زیادی داشت همش اردو باد است باور
 درست تماشا کردیم اردو باد خیلی جایی خوب شنکی است نظرف کوه قاپان محال قرا باغ است خلاصه
 بنار از کوه سرازیر شده کاسکه نشسته ندیم میرزا محمود خان و وزیر مختار ما که در بطرز بونج است توسط
 امین السلطان اینجا حضور رسید بعد رانده خیلی راه که رفیقم بده شجاع رسیدیم که در دامنه کوه سنکی
 محروطی شنکی واقع است شاه پلنگ خان را فرستادیم از دامنه این کوه سنکت آورد سنکهای سلطانی
 و مرمر خوب دارد و کوه سنکی کوچکی است بشیبه کوه دماوند یعنی کوه محروطی (پیرامید) است نه اینکه با ارتفاع
 دماوند باشد دماوند نه مزارع ترقاع دارد و ارتفاع این کوه تخمیناً پانصد متر است خلاصه وارد منزل
 شیدم میرزا محمد خان و حاجب الدوله چادر و سر پرده مار از دیکت بر او س زده اند پیاده شده ساعتی
 کنار رودخانه ایستادیم آب تنز زیادی می‌آید خیلی با صفا بود همانندار ما از طرف روس میرال پوپوف
 و غیره که اسامی آنها نوشته خواهد شد با اینجا آمده اند شکل و نوع مترجم مفادت روس هم که طران بود

اینجا آمده است
 از فکر افغانه و پس
 این نفرسیم است
 خواب برخاستیم
 زده بودند و لیعهد
 دیگر امیرال پوپوف
 که از طهران آمده است
 حرکت و رفتن ما
 و اهالی اردو و ملرین
 پاشا خان و میرزا شفیق
 تسلیت چی باشی و ساری
 فرمان امین شکر و صدار
 شدند بعد سوار قایق
 و اختصاص السلطه سپرد
 ایران و از اینجا از نزدیک
 مارا بجزیره آورد که در وسط
 سلامت گذشته و اردو خاک
 ایستاده بودند جمعی هم
 بودند امیرال پوپوف هم
 قفقازی تا دم اسکله
 گذشته با همه احوال
 کرده بعد او و همرا
 شده رفتند آنوقت
 نگاه میکنند و در بین
 که سناهای فشتک

ندمینزل بین سلطان طرف خاک ایران در کنار رس نبای خوب باشکوه
 هیزه تازه ساخته شده است روز شنبه دهم رمضان
 ت میرویم امروز که دهم رمضان است از آن گذشته داخل دس میویم صبح
 ب و بسیار گرم بود نهزار منزل خودیم بعد از نهزار فتم به چادر یک کنار
 یتیم آمد بعضی فرمایشات با و فرمودیم بعد از چادر یک بهلوی آب بود آمدیم بچادر
 به از طرف دولت روس آمده بود باشکوه نوف صاحب منصب سفارت روس
 که از طهران آمده است بحضور آمدند بعد دوباره آمدیم بچادر یک کنار رودخانه بود ساعتی که گذشت وقت
 حرکت و رفتن ما با آن طرف آب شد از سر پرده بیرون آمدیم جمعیت زیادی از سوار و سرباز و نوچانه
 و اهالی اردو و ملرین کاب حاضر و دو طرف راه ایستاده بودند تیمور پاشا خان با کونی و بهلول
 پاشا خان و میرزا شفیق خان سشار الملکت نیز بحضور رسیدند اشخاصی هم که باید از اینجا بر گردند از قبیل
 تسلیت چی باشی و ساری اصلا و بشیر الملکت و ابراهیم خان شجاع الملکت رئیس کاسکه خانه و میرزا
 فرمان امین شکر و صدار الملکت و شجاع السلطه و غیره و همه لب آب ایستاده بودند و مختص
 شدند بعد سوار قایق شدیم و امین السلطان و امیر نظام و امین السلطه و مجد الدوله و نصرته الدوله
 و اختصاص السلطه سپرد و لیعهد هم با ما در قایق بودند قایق را باید ببرند تا محاذی تلکرافخانه و پست خانه کاش
 ایران و از اینجا از نزدیک درخت بیدی را با کسند قایق مارا هم از دم همان درخت را با گردن درخت
 مارا بجزیره آورد که در وسط آبست اینجا پیاده شده سوار قایق دیگر شدیم که با هم برده میشود از انهم بجهت
 سلامت گذشته و اردو خاک روس شدیم جمعیت زیادی از مسلمانهای اردو باد و قفقاز برای تماشاگاه
 ایستاده بودند جمعی هم از علما اردو باد و یکدسته سواره قراق روس و یکدسته سرباز نظام صف بسته
 بودند امیرال پوپوف هم با صاحب منصبان دیگر که در معیت او از روس آمده اند و صاحب منصبان
 قفقازی تا دم اسکله با استقبال آمده بودند امیرال صاحب منصبها را یکیک متعنه کردند از جلو صفوف قراق غیر
 گذشته با همه احوال برسی کردیم بعد از پله بالا رفته داخل طاق شدیم با امیرال قدر می صحبت و فرمایش
 کرده بعد او و همرا با ش مختص شده رفتند و لیعهد و امیر نظام و غیره هم با ما با بیطرف آمده بودند مختص
 شده رفتند آنوقت یک ساعت و ربع بغروب مانده بود در فتم توی ایوان جلوعمارت که بار دو
 نگاه میکنند و در بین انداخته قدری تماشای اردو و بناها و عمارات تلکرافخانه و پست خانه و کمرکخانه ایران
 که سناهای فشتک باشکوه است بودیم بعد ما سخت کشتیم از طرف شما غر که سمت خوی باشد رخاست

روز از صبح تا بحال بود و کمالی بود حالا بواسطه این باد منقلب شد که دو غبار زیاده‌ای برخاست بطوریکه
 به سوده قلمی چشم چشتم و اینک به تخییر و چادرهای اردویی آنطرف را انداخت نیم ساعت طول کشید بعد چندی
 طوفان باران باریده هوا صاف و آرام شد قبل از باد و طوفان از همان طرف خوی برف و رعد می‌بارید و
 شنیده شد ولی صدای رعد از مسافت بعیدی بود. ذکر پیشخدمتها و اشخاصیکه در این سفر نکات
 لایق ذکر رکاب ما هستند ازین قرارند: (میرزا علی صفرخان امین السلطان) - میرزا علیخان -
 امین الدوله (غلامعلیخان غریب السلطان) (مجتهد الدوله علیقلیخان) (محمدالدوله حمیدیقلیخان)
 محمد حسنخان اعتماد السلطه (محمد علیخان امین السلطه) (جهانگیرخان وزیر صنایع) (غلامحسینخان
 صدیق السلطه) (غلامحسینخان امین خلوت) (ابوالقاسمخان ناصر الملک) (دکتر طو لوزان حکیمباشی
 میرزا محمدخان پیشخدمت) (ابوالحسنخان پیشخدمت) (میرزا عبدالقادرخان ایضا) (احمدخان) (محمدآقابر
 ادیب الملک) (اکبرخان) (حسنخان) (غلامعلیخان امین بایون) (محمدسیاحان اجدان مخصوص)
 سیو بیغیت دندان ساز (مرتضیخان) (میرزا ابوالقاسم) (کلبعلیخان) (میرزا اسد محمدخان) (میرزا
 نظام حندس الملک) (فخرالاطبا) (حاجی علی اکبر فراش خلوت) (شاپور میرزای پیشخدمت) (آغا
 بشارت فراش خلوت) (حسین فراش خلوت) (حاجی آقای پیشخدمت) (غریخان فراش خلوت) حاج
 حیدر خاصه تراش) (میرزا حسین رخت دار) (روزیکشبه یازدهم) صبح برخاسته آیدیم توی
 ایوان قدری ایستاده و در بین بطرف خاک ایران وارد و انداختیم بعضی رفته و بعضی در کار حرکت بودند
 بعد امیرالآمده عرض کرد کاسکها حاضر است رفیق سوار کاسک شدیم کاسکهای مرتب منظمی از این قرار بود
 کاسک اول مخصوص سوار می‌باشد بعد کاسکهای باریکتری که باید توی آن میرزا محمدخان پیشخدمت و امین بایون
 و مرتضیخان و کلبعلیخان و میرزا ابوالقاسم بنشینند پشت سر آن کاسک هماندار است بعد امین السلطان و بعد
 بعد غریب السلطان و بعد همین طور ترتیب نشسته بودند خلاصه راندیم آبادی اینجا همان جلفا است که در طرف
 دست چپ واقع است و دیگر هیچ آبادی ندارد و در هینطور دره و مابور و تپه خشک است تا برسید جلگه نخجوان
 جلگه نخجوان آبادی زیادی دارد و خود شهر نخجوان هم آثار و اعیانه کهنه خراب از مسجد و بناهای معتبر دیگر دارد
 رسیدیم شهر در خانه حاکم نخجوان سوار خوریم و اینجا کرم بود و بالی نخجوان مخلوط از مسلمان و ارمنی و روس می‌باشد
 بعد از نماز سوار شده راندیم از نخجوان که که ششیم دیگر کلی آبادی تمام شده و همه جاسوهای خشک و کوههای سخت
 بی سبزه بود قدریکه راندیم رسیدیم بجای خانه قربان بهر جای خانه که میرسیم پیاده شده میرسیم توی اطاق
 کوچکی اینجا نشینیم تا اسبها را عوض میکنند دوباره براه می‌فتم اینجا هم رفیق توی اطاق نشینیم صحبت زیاد

از اطفال تمام جمع شد
 از خدی هم باشا گردان و اطفال زیادی از ایرانی و ارمنی که در مدرسه شاهیه می بستند
 جلو آمدند و تهیت
 شاه یحیی هم تحمل عبور
 و قایق دارند و سیم
 خان هم که جوان خوب
 بقبراق اول بدو حرکت رسیدیم و از آنجا که بقبراق رسیدیم از جلفا که حرکت شد اول در چاه خانه الجان
 اسب عوض شد و از آنجا که شته به بخوان رسیدیم پیش از رسیدن به بخوان بیکت رودخانه میطینی بر خوردیم
 که آب گل آلود زیادی داشت با کاسه از آب که شتم از بخوان که حرکت کردیم اول در چاه خانه بیوکت
 و در می اسب عوض شد از بیوکت دوری بقبراق رفتیم و از بقبراق که سوار شدیم محال شد و در طرف دست
 چپ راه واقع بود که تمام آن محال ده روی ده و باغ روی باغ است رودخانه بسیار عظیمی است موسوم به
 آریابانی که محال شود در آن سرب میگذرد محال شود مثل بر خاوه و دوری است که بنه از چین رودخانه آب
 میجو. و منزل شب ما باش تراشید است از دور پیدا بود و اما ازین رودخانه میخوان گذشت اگر عبور از
 رودخانه ممکن بود راه نزدیک بود و خیلی رود بمنزل میر رسیدیم لیکن حالا باید دور بزنیم و از پل اسنی که روی
 این رودخانه بسته اند بگذریم و فوق سر از ریشه برگردیم بیایم بباش تراشید با بنجه راه دور بود
 یک ساعت دینم از شب گذشته وارد منزل شدیم در خانه همه میل بیکت پسرخیل بیکت که از ابالی شروع
 منزل کردیم خود همه میل بیکت هم جلو آمد عمارت خوبی دارد امشب بعد از شام چراغان و آتش بازی
 کردند و هیتیم درب پله عمارت ایستاده تماشا کردیم. (اشخاصی که از صاحب منصبان روس و غیره امر و
 در جلفا حضور آمدند این قرارند و دین امیرال جوانان جوذان یوئوف همان ذاد و دیس ملتونین) .
 کنت کلوسر هنت و اجودان اعلی حضرت امیرالطودی) . جوانان ذاد و دیوئو مؤدیر سن دند و کف
 کوساکف (جوانان لیوتنان شالیکوف خاکه ایالت ایوان) اکناد و کف سر هنت حکمران
 قزاق ادمان نمرة اول) . و داشکوف سلطان اجودان ذانداد مرلی یوان (فن ذونن
 سر هنت و محند سن باشا ایالت ایوان غیر از اینها هم از صاحب منصبان روس زیاد بودند علمای
 اردو باد هم که بحضور آمدند اسامی آنها این قرار است حاجی معین و اعظم (حاجی میرا شتم قافلیتیب)
 آقامیر یحیی مدرس (آقامیر یوسف) (آقامیر صادق) از بخا و معارف اینجا هم بودند (روز دود
 شبانه دو از دهم) . امروز باید برویم بایوان صبح بخوابیم و نیم از دهم گذشته برای

سواری بیرون آمده سوار کاسه شده زانندیم سه فرسنگی که رفتیم رسیدیم بجای خانه صد رک پیاپی شده
 رفتیم قومی اطاق کوچکی نشینیم اسبها را عوض کردند سوار شده زانندیم تا رسیدیم بدو لوی پاده شده در اینجا
 منار خوردیم و دو لودر مقابل کوه قشیری واقع است کوه آفری کوه با عظمت غریبی است دور تا دورش همه
 جلگه و زمین مسطح است از وسط صحرا بقدرت کامله خداوندی دو کوه بلند برآمده هر با آسمان کشیده است
 یکی بزرگ و دیگری کوچک که یکی معروف با قری بزرگست و دیگری آفری کوچک است قری بزرگ خیلی مرتفع است
 آفری کوچک اگر چه چندان مرتفع نیست اما خیلی مقبول و خوش ترکیب و مخروطی شکل و تا مش پوشیده از برف است
 این دو کوه از طرف ارس واقع است وسط دو کوه دده ایست مالیده و این دو کوه که مثل مادر و فرزند میمانند
 از دو طرف دده بالا رفته و بهر دو پوشیده از برف است حدود ایران و روس و عثمانی هر سه هتای باین کوه قری
 میشود کوه دماوند معروف ایران که در ده فرسنگی طهران واقع است خیلی شبیه با قری بزرگست اما عجیب
 این است که این دو کوه آفری باین عظمت چشمه و آب خیلی کم دارند و اطرافشان خشک است دهی است بموم
 با خورک که در دامنه آفری بزرگ واقع و متعلق بدولت روس است بمساحت پنج خانوار جمعیت دارد یک چشمه
 آبست در دامنه آفری کوچک معروف بسرداب بلاغی که محل بلاق طایفه اگر دجلالی است که رعیت ایران هستند
 خلاصه از دو لود که منار خورده و کد نشینیم یک رودخانه کل آلود بزرگی بر خور دیم که همیش دی چای است یک محال
 خیلی بزرگی این رودخانه دوی چای آب میدهد که اسم محال مزبور دوی با سار است و معنی دوی با سار این است
 که رودخانه دوی این محال آب میدهد این رودخانه از طرف کوههای دست راست که معروف با بریکم است
 میآید این کوهها برف یوار و بطوریکه محال و اخر تو راست برضن هیچ کس نکرده و مثل این است که تازه برف باریده
 باشد بعد از ده یو و ا کد نشینیم که ده بسیار بزرگی است و سکنه اش از منی است بعد بلوک قمر و رسیدیم غلب
 این د بات سکنه مسلمان و از منی زیاد داشت اما از سفیش زیاد تراست بعد از محال گرین با سار که نشینیم گرین
 اسم رودخانه ایست که این محال مشروب میکند و به گرین با سار مشهور است از گرین با سار باق حمزه لے
 رسیدیم که در اینجا باید اسبها را عوض کنند و لی عوض نشد و زانندیم برای ایروان از قزاق الی ایروان تمام
 راه ده و آبادی پیوسته بهم میگردید که زمین خالی نداشت بقدر شازده فرسنگ راه همه ده و قریه بود تمام این
 آبادیها بواسطه رودخانه های زیاد دی است که زمین می نشیند و اسباب آبادی این صفحات شده است
 یک ساعت و نیم بغروب مانده رسیدیم به شهر ایروان جمعیت زیاد دی از ابل شهر با استقبال آمده بودند بناه
 خان ایروانی که از معتبرین ایروان است سواره ایروان را با استقبال آورده بود قدری با او صحبت شد
 اسمی بعضی کوهها و د بات را عرض میکرد و ارد شهر شدیم شهر ایروان قومی دده واقع شده است اینجا کل قایما

دیدم که او ایلش میبایست از بلوکاتیکه دیر و زنجور کردیم کل سجد زبادی دیده شد که بوی آن کالسد و فضا را
 معطر کرده بود و سیاه و قهوه ای و ابلاست کرد رعیت روس نشسته اند که اسم این بار دکانلو است و در زن
 کندی و خیزانلو و غور و غور و بورا آن می نشینند از رئیس آنها پرسیدم که چند خانوارید عرض کرد ما پانصد
 خانواریم این محال و نقاط که اسم بردیم محل قتلای آنهاست اما اینها نشان اگر کجاست که واقع در کنار رودخانه
 قراسواست و این رودخانه از بالای سر جلو داخل رس میشود و ساسی اینها یکی فحی کاف و دیگری همسر فحی
 آقا که جوان خوبی بود در محله آنها خانها و بناهای خوب بوضع و طرح اردب ساخته اند همه جت تهرار و
 هیجده هزار جمعیت دارد طاق حضرت بسیار خوبی ساخته اسم مارانوشته بودند ابالی ایروان از روسها و
 ششصد و بیست و هشت نفر هم از سرانهای ارمنی که تازه از ارمنستان میگذشتند و صاحب منصبان آنها روسی هستند
 صف کشیده بودند دم طاق حضرت که رسیدیم پیاده شدیم هماندار و این سلطان و سایر ملکه زمین
 بهم رسیدند آمدیم و بظ اطاق ایستاده تمام صاحب منصبها و عموم مردم اظهار لطف کردند و سرانهای هم اند
 از جلو ما گذشتند بعد از آن داخل عمارت حکومتی شدیم عمارت خوبست این همان عمارت است که در سفر
 سابق هم آمده منزل کرده بودیم اما بهتر و پاکیزه تر شده است تعمیرات خوب کرده اند شام خوردیم بعد از
 شام باز هماندار و سایر صاحب منصبان بحضور آمدند شبازی و چراغان حاضر کرده بودند رفیق بیرون عمارت
 روی پله که تمام صاحب منصبان و غیره ایستاده بودند تا شامی شبانیز اگر دیدیم جمعیت زیادی از مرد و
 زنهای فرنگی و ارمنی و غیره هم بودند قالیهای ایرانی در عمارت اینجا چینی کار رفته است حتی پردهای طاق
 هم قالی است در حوالی این دبا تیکه در این دوروزه دیدیم چمن و مرتع زیادی دیده شد که قره مال سباز
 در اینجا میچریدند بعضی شترهای سفید شکست بهم در مراتع دیده شد خلاصه یکی از جزایهای معتبر اینجا که همش
 کشمشیف است جز مشقلین بود بعد از ورود ما با ایروان هوا پرور و عدد برق زیادی شد و باران
 خوبی بارید متی بود که در ایروان باران نیامده و دیر شده بود امروز که بارید مردم خیلی خوشوقت شدند
 روز سه شنبه سی و نهم امروزی باید برویم به دیجان مسافت راه چهارده فرسنگ است از اینجا
 صبح که برخاستیم ساعتی بعد کیش اوج کلیسا که باید بحضور بیاید با بعضی کیشهای دیگر که آنها هم معتبر بودند
 آمدند در اطاق بزرگی که صورت امپراطور روس هم در اینجا است ایستاده منم از اطاق دیگر با بخار فته
 آنها را هم بطور ایستاده ملاقات کرده صحبت داشتیم بسیار کیش معتبر است این سوامی آن کیشی است که در
 سفر دوم فرنگ اینجا دیده بودم کیش رفت بقدر پنج دقیقه که گذشت ما هم سوار شده و ملکه زمین هم بهمان ترتیب

شبه

جمل در کالسا گمانشسته را ندیم وضع و حالت این راه را در سفر سابق نوشته ایم در این سفر اگر خیر تازه بینیم
 ی نویسم شهر ایران را در سفر سابق که دیدیم خیلی خراب بود حالا خوب آباد شده خاخنای معتبر عالی و مساجد
 مدارس متعدد و خوب ساخته اند که همینطور که بسرعت از قوی کوچه های که نشینیم دیدیم همه جا از قوی شهر سر بالا
 رانده تا رسیدیم به بلندی که شهر ایران در کمال خوبی پیدا بود کوه های آفری را هم باز از اینجا دیدیم هوای
 شهر ایران با طهران ده روز تفاوت دارد یعنی از طهران ده روز سردتر است خلاصه رسیدیم بجای پاره خانه
 قول که امشب این را است اسب عوض کردیم پسر تیمور پاشا خان واقو امش که تا اینجا همه جا همراه بودند و در جلوه
 اسب می افتاد از اینجا مخص شده رفتند به ماکو خود تیمور پاشا خان هم از اسب تا چارخانه قراق همه جا
 را اسب میدواند و در قراق و اما ند بکاس که نشست اما پسر واقو امش تا اینجا اسب می افتاد پسر تیمور
 پاشا خان و خرنایه خان ابروانی را میخواهد بگیرد تیمور پاشا خان مخصی گرفت که تا قلیس آید چون کسب بزرگ
 دارد به طبای قلیس رجوع کند و مراجعت نماید سوار کاس شده را ندیم این راه چون در ییلاق واقع است
 و برف و باران و کل متصل خرابی بآن میرساند دولت روس ناچار است که راه شوسه بسازد این است که این
 راه شوسه است بعضی جا با هم خرابی دارد که مشغول تعمیر بودند و در راه سنگ و شن ریخته بودند و باین واسطه
 کاس که کاهی تند و کاهی کند میرفت تا رسیدیم بجای پاره خانه سوخو نو تا قانجا هم بجنب معمول اسب عوض
 کرده و سوار شده را ندیم تا رسیدیم به نرثیا تا اختا اینجا سوار خودیم اینجا با که اسب عوض شود و نمایم خودیم همه
 و بات معتبر است که عمارت و جای مخصوص برای عوض کردن اسب دارد تمام رعیت این د بات هم از سنی
 مکر این ده اختا که از روس رعیت مخصوص آورده نشاندند و اند و ابلش روسی هستند بعد از نهار باز تبرقیب و
 طرز معمول سوار شده را ندیم در یکه یف کاکه فریاد است در کنار دریاچه کوه و جبه اسب عوض کردیم و سوار شده
 را ندیم یکت اسب هم در چارخانه سیمه نف کاعوض کرده را ندیم برای دلجان از سیمه نف کاکیساعت بفریب
 مانده بود که سوار شدیم و سیمه اعث از شب گذشته رسیدیم بدلیجان که منزل اسب است از نهار گاه که سوار شدیم
 ابر تیره شد و باران زیادی بارید کاهی ساکن و کاهی تند میشد اما تا ورود بمنزل باران داشتیم راه امروز تمام
 سربالا آمدیم از چارخانه قول که ایل یار بود و جوی ییلاق و سرد شد و در اطراف جاده همه جا کوه های بزرگ
 و کوه چک داشت که تمام پوشیده از برف بود بخصوص سمت دست چپ که تپه هائی که قدری برآمده اند زمین
 برف زیاد داشت و قطعه های بزرگ برف دیده میشد تپه های بزرگ و کوه چک بسیار قوی میخورد و اعلی سر
 تپه با سنگلاخ بود اما دور و دامن آنها هیچ سنگ نداشت و بنزد تمام این صحرای سبز و قرم بود و اغلب
 جا با گل های سترن قزمز وحشی که در کوه های ایران پیدا میشود داشت اما تازه برگشته بود و االی منزل کله

غریب و عجیب زیاده دیدیم که در هیچ جا ندیده بودیم خیلی صحرای خوب با صفا نیست در استامبول نهادهای روستا
 کلنمارا دسته کرده برسم خانه و تنیست بروی ما میرختند کلمهای بسیار خوبی داشت از جمله کلن زردی دیدیم
 که عطر ملایم بسیار خوشی داشت و این جنس گل در هیچ جای دیگر ندیده بودیم از پل نفکا که گذشتیم کیش
 در بهمان اینجا که در جزیره وسط این دریاچه بعدی برای خود ساخته است بحضور رسید این جزیره کو بهیست
 سبز و خرم نزدیک ساحل که تا ساحل با پصد ذرع سافت دارد و در این جزیره هم هزار ذرع میوه و درخت
 بید زیاده دیدیم درین جزیره است که هنوز برکت نکرده بود کیشش ترکی سید است گفت همیشه در این دریاچه
 و با قایق آمد و شد میکنیم چند نفر تجمعه و مرید هم داشت آب این دریاچه شیرین و بسیار گوارا است و ما غلایم
 دارد و دریاچه بسیار با صفا فی است هوای خوشی دارد اطراف دریاچه کو بهیای بزرگت دارد که تمام پراثر
 و بهر کجا از برف بیرون است سبز است عمق دریاچه هم خیلی است کو بهیای انواع و اقسام کلمهای خوب دارد و
 خصوص کلن زرد و پوشش خیلی سرد مثل نوجال لبر طهران است از چا پارخانه آخری تا دیلیجان همه جارا سبزه
 و هموار است خیلی هم سبز میآیدیم راه این سرازیر از روی هند سبزه باج و خم ساخته اند که با سانی کالسه که
 میآید اول سرازیری درختها هیچ برکت نکرده بود کم کم پائین آمدیم هوا تفاوت کرد و درختها را دیدیم برکت کرد
 بود شکوفه آلوده و گلای بی زیاده دیدیم از اول این دره الی دیلیجان هم که آمدیم تمام کو بهیای سبز و خرم بود و
 و ارامی انواع کلمهای رنگت نکت از زرد و آبی و غیره و جنگل انبوه مثل جنگلهای مانده نمان داشت هوا هم
 مترشح و خیلی با صفا بود و دیلیجان توی جنگل آخرین دره افتاده و جای بسیار خوبی واقع شده است سفر سابق
 که آمدیم تمام این دره را مه گرفته بود و هیچ جا اندیدیم برخلاف این دفعه همه جای مه و سپید بود و خوب دیدیم
 منزل را در دیلیجان خانه اسد بیک یا دکارف رئیس فوج دیلیجان است که او از مسلمان های تقلیس است
 و حالا کلنل فوج و متوقف اینجا شده است عمارتی خوش وضع و اطفاهای کو چکط طریف خوبی داشت یک
 که مترجم معروف نیست و مدت ها در طهران بوده و در دوازده سال قبل هم زمان مرحوم میرزا حسین خان سپهسالار
 عظم طهران آمده بود به حضور ما رسید خیلی سن دارد از جانب فرامانهای قفقاز (پوشش دندان و کف
 کوسا کف) (آمده است با اینهمه سن بهمان بنیه است که در دوازده سال پیش او را دیده بودیم هیچ
 تفاوت نکرده افواج و صاحب منصب زیاده می باشد استقبال آمده بودند که اسامی آنها ازین قرار است
 دینیمان رئیس مهند سین (اسد بیک یا دکارف رئیس فوج دیلیجان) (طرافینوف
 پود پود و چیات کرژوفسکی) (پروچیات طولایف) (مدانوف) (داسینلنکوف
 پود پود و چیات فود و دوف) (کیرکین) سوزیکانچی بیک و پنجفر صا منصب کو چکط

بزرگ بود و پنجم شنب بعد از شام زن یکی از صاحب منصبان روس آمده قدری پیافوز و اسم حاکم کجبه
 کنیا و ناکاشیدک) ده دلجان خیلی با صفاست مثل د بات ماندن میان جنگل واقع است رودخانه
 هم از پهلوی آن میگذرد که تقریباً سی سنگ آب دارد) * روز چهارشنبه چهاردهم) صبح یک ساعت
 دینم بسته ماند و برخواستم امروز هوا صاف و آفتاب است امروز باید تغلیس برویم تا آفتاب
 باید با کاسه چای پی رفت و از اینجا به تغلیس راه آهن میرود و بیکر و ف عرض میکرد این الدوله و صدیقی
 السلطنه و سایرینی که از راه رشت آمده بودند و در تغلیس شده اند خلاصه وقت حرکت کاسه
 حاضر شد و بهمان ترتیب سوار شده راندیم از اینجا الی تغلیس و استغفا همه جا راه سرازیر است قرینه دلجان
 ده و بیلاق بسیار خوبست پشت بام عمارات اینجا هر کدام که این نیست تمام سبز و گلستان است
 که آدم میتواند روی این باجه و در کمال خوبی گردش و تفریح کند عمارات و د بات و آبادیهایی دلجان تک
 نک واقع و قوی دره با نباشده است بازار و مخزن تجاری دارد و خیلی آباد شده هیچ نسبتی بحالت دوازده
 سال قبل که دیده بودیم ندارد و رودخانه که از دلجان میگذرد آسمش استغفاست راه همه جا از کنار رود
 خانه است رودخانه در دست راست جاوه واقع بود و او آخر رودخانه خیلی شبیه رودخانه جالوس است
 که از پنجه رستاق محال ماندن میگذرد و بدریا میریزد که همای بلند و طرفین راه و رودخانه واقع است
 رودخانه همه جا با ما همراه بود و در یک راندیم رسیدیم به ترسبه چای اینجا اسب عوض کرده راندیم مایسیم
 به (اوزون طلا) عمارتی نداشت الا حق زده بنا را برانی حاضر کرده بودند زیاده خان کجبه و اما دین
 میرزای مرحوم اینجا حاضر بودند و همراه او حاضر کرده بود اگر چه اینجا بارطوبست و کلهای زیاد دارد و
 جنگل است ولی هوایش گرم است رودخانه از مسافت زیادی باینجا مانده طرف دست چپ افتا
 از اوزون طلا الی استغفا قراق می نشیند قراقش هم مسلمان است دوازده هزار خانوار هستند
 این قراقها تماماً گاه پاپاق و لباس قفقازی می پوشند تیمور پاشا خان همه جا در رکاب است خلاصه
 بعد از بنا بهمان ترتیب باز سوار شده راندیم بشهر قراق این شهر را سفر سابق که آمدیم ندیده بودیم تازه
 بنا کرده اند خانه و عمارات تازه زیادی ساخته اند و باز هم از نو می سازند نایب الحکومه کجبه (کپشن)
 هم اینجا می نشیند قراق خانه و قراقخانه خیلی خوبی ساخته اند خلاصه از اینجا گذشته راندیم مار رسیدیم به
 استغفا که و همی است و عمارتی دارد از اینجا راه آهن است پیاده شدیم مر باز و موکیا بچی و جمعیت زیادی
 ایستاده بودند از جلوشون گذشتیم (پوشش بشو و اسبید) حاکم شهر تغلیس جلوه آورده بود و
 سینه بر تنیت و رود ما کرد امین الدوله و مجرالدوله و جهانگیر خان وزیر صنایع هم که پیش از ما راز

چهارشنبه

انزلی تقلیس آمده بودند در اینجا به حضور رسیدند رفیق قوی و اکن در اینجا با این الدوله و غیره قدری فریاد
شد این ترنهای بهم بسته باندازه یک شهریت خیلی وسیع و طولانیست جمعیت زیادی جا می گرفت
این ترن بهم از ترنهای سفر سابق که دیدیم اطاقهای خیلی بزرگتر و پاکیزه تر و سقف اطاقها بلندتر است جمعیت
زیاد می ازیرانی و فرنگی و غیره دو طرف و اکن با ایستاده بودند بعد یک ربع ساعت معطل شدیم تا ترن
افتاد و سه ساعت طول کشید تا به تقلیس رسیدیم اطراف راه جلگه بسیار با صفا و از دور کوههای خیلی شگن
پیدا بود کوه سفید زیادی که بقدره نهر از نظر آید میچرید کوه سفید بای ایچ و دجال مثل کوه سفیدهای فرانک همه سفید
و بی دانه است قدریکه از افت کاشتیم به پل و دو خانه که رسیدیم که آب زیادی داشت و پل طولانی بود
آن بسته بودند آب این رودخانه در جواد داخل و دو خانه ارس شده بدریای خرمیر و خلاصه رانندیم
رسیدیم بیک جانی که راه آهن بکوه برنجور چون کوزا نمیتوان خراب کرد ما چهار راه را از بغل کوه که یکمست
کوه و یکمست و یک ربعین رودخانه که است ساخته اند از اینجا هم گذشتیم شهر تقلیس همان است که مکرر نوشته ام
در کوهی واقع شده است و این رودخانه که هم از وسط شهر تقلیس میگذرد نزدیک تقلیس باز راه بکوه و دره میسر
اینجا هم یک کوهی را شکافته و سطح زمین را سازه خیلی زیجمت و مخارج کزاف این راه را ساخته اند رسیدیم بکا
شهر ترن ایستاد و همانا عرض کرد باید فرمانفرمای قفقاز (پوش دند و گف کومنا کف) بیاید قوی
کا که راه آهن آنوقت با هم برویم بکا ایستادیم فرمانفرما آمد قوی ترن دست داده تعارف کردیم
فرمانفرما در دست بلند قامت ریش سیاه و سفیدی دارد و وسط ریش امتیرا شده شصت و سه سال از عمرش
گذشته مرد بسیار خوش صحبت خوبست با هم آمدم باین دم کار جمعیت زیادی بود ابتدا یک فوج سالار
ایستاده بودند از جلو صف سر باز گذشته احوال پرسی و اظهار التفات ما را فرمانفرما بسیار با دلسایند
انها هم برسم نظامی جواب بلندی عرض کردند بعد آمدم در ب اطاق کار بیکریکی شهر و اجزای حکومت شهری
تمام حاضر بودند و برسم معمولان و نمک بحضور آوردند بعد بلافاصله از اطاق کار بیرون آمده با جانشین
قوی کالسه نشسته اندیم این سلطان و سایرین هم از عقب ما آمدند سه فوج سر باز و سالار است طرفین
کوچ صف کشیده بودند دیگر شاکر و بای معلم خانه ایستاده بودند فرمانفرما از طرف ما بمنت بهم بلند
احوال پرسی و اظهار تفعه میکرد آنها هم جواب بلند میدادند خلاصه از پل که گذشته رسیدیم بعبادت
جمعیت زیادی از مرد و زن طرفین کوچه ایستاده بودند و ضد بهور بلند میکردند و در ب عمارت پیاده
شده از پله بالا رفته داخل تالارهای بزرگ شدیم قوی تالارها صاحب منصبهای بزرگ تقلیس از نظامی ابل
علم و غیره صف کشیده بودند که تمام آنها را فرمانفرما معرفتی کرد و سه نفر قوسل هم ازین قرار حضور داشتند

که آنها را نفرما معرفتی کرد و قنول عثمانی قنول فرانسه قنول المان بعد با طاق در احکام خود
 رفتیم شهر تقلیس خیلی آبادتر از زمان سابق که دیده بودیم شده است عمارات عالی زیاد از دولتی و غیر دولتی
 از نو ساخته اند قدری در اطاق راحت شده بعد در باغ جلوا طاق خود مان که باغ کوچکی است قدری
 گردش کردیم از اینجا باغ بزرگ وسیعی دیگر که در آن طرف عمارت رفته اینجا را هم قدری تماشا و گردش
 کردیم بسیار باغ عالی با صفای خوبیت یک کوچه و یک ارفالی و برنم اینجا بود و ارفالی اینجا چیز عجیبی است
 خیلی بزرگتر از ارفالیهای ایران است شاخش هم خیلی بزرگ و کلفت است هیچ نسبت شاخ ارفالیهای
 طران ندارد و لکن در سیاق چکوش و خوش سیاق غراسان این قسم ارفالی زیاد است خلاصه بعد از گردش
 آمدیم عمارت اشخاصی را که امروز پرس فرما نفرما معرفتی کرد اگر میخواستیم با هم بنویسیم یک کتابی میشد همین
 قدر بنویسیم که هر کس از معتبرین نظامی و قلمی و غیره بودند به حضور آمدند شاه زاد بای کرد جستان را که با همان
 لباسهای قدیم خرد بودند همه را به حضور آورده معرفتی کرد و صدیق السلطه و ناصر الملک هم اینجا به حضور
 رسیدند شب هم خیلی خوش گذشت (روز پنجشنبه پانزدهم) امروز بعد از نهار باید بستم مدرسه
 برویم و بعد موزه شهر تقلیس رفته تماشا کنیم نهار که خوردیم فرما نفرمای فقهار حاضر شد و عرض کرد که ما
 رفیقیم با فرما نفرما سوار کالسکه شده رانیم امین السلطان و وزیر السلطان و امین خلوت و بعضی از پیشترتها
 با ما آمدند اول رفیقیم بدر شد (اکول دیکارده) بعد چهار صد شاگرد داشت تمام مشغول تحصیل بودند موزه
 زوند اطقار ایگان یگان گردش کردیم فرما نفرما همه جا از جانب احوال پرس میگرداند اینجا پیرون آمده
 رفتیم بدر شد (ثیمیناس) درین مدرسه شاگرد زیاد می مشغول تحصیل بودند مثل همان مدرسه گذشت
 بعد آمدیم بدر شد دختر با که در زیر حمایت و ریاست (ماذا ام جنرال شیرماقت) است خود جنرال
 مانوش بسنری بود حاضر نشده بود و وجه اش حاضر بود با او دست داده صحبت کردیم درین مدرسه بعد
 چهار صد نفر دختر بای بزرگ و کوچک مشغول تحصیل هستند این مدرسه را هم گردش کرده بعد آمدیم موزه موزه
 همان موزه است که سفر سابق هم دیده بودیم بعضی چیزها از قبیل بعضی مرغها و درختها و حیوانات و غیره علاوه
 شده است یک تخته دیگر هم روی آن ساخته اند صورت های الهی فقهار ز با همان لباسهای آنها با موم ساخته
 اند چیزهای غریبی است انواع و اقسام اشیاء از حیوانی و نباتی و جمادی و سنگهای معدنی و غیره درین موزه است
 و حقیقت اغلب اسباب این موزه از خود فقهار و اطراف فقهار است در آخر موزه خط خودم را که در سفر
 سابق برای یادگار نوشته موزه داده بودم دیدم خیلی شکر خداوند را بجا آوردم که الحمد لله سلامت
 و یکبار بعد از یازده سال اینجا آمدیم مجدداً خطی نوشته اینجا یادگار گذاشتیم بعد مراجعت بمنزل کرده ام

نودیم امشب هم باید بطور رسمی در سر میز فرما نفر ما شام بخوریم کی ساعت بهر خوب مانده بالباس رسمی حاضر شد
غذا فرما نفر مانده عرض کرد شام حاضر است با هم هستیم توی اطاق و تالار بزرگی که شام حاضر کرده بودند
فرما نفر ما بروی بالظرف میز نشسته بود دست راست ما امیرال پو پو نشست دست چپ
عزال لیوتنان تروتسکی و بعضی ایرانیها و جمعی از صاحب منصبان نظام قفقاز هم بودند و بروی تالار یک
الکتری بود که موزیکان چهار در اینجا موزیک میزدند دسته مطرب و خواننده قراباغی هم در بالکن نشسته
میخواندند و میزدند خواننده قراباغیها بسیار خوب میخواندند و اشعار شیخ سعدی و خواجه حافظ را میخواندند و خلاصه
بعد از شام هم باید بالباس رسمی بتاشا خانه رفت شام آوردند و صرف شد تمام مجلس را با فرما نفرهای قفقاز
زبان فرانسه صحبت میزدیم بعد از شام برخواستیم آمدیم در ایوان جلوتالار دیگر می که باغ نگاه میکرد
انجا قدری نشستیم با صاحب منصبان تعارفی کردیم بعد آمدیم با طاق خودمان یک ساعت طول کشید
به با فرما نفر مانده عرض کرد باید برویم بتاشا خانه با او از پله پایین آمده سوار کالسکه شده و با همراهان رفتیم به
تاشا خانه راه دور بود و در دشت در لث مخصوص خودمان نشستیم و فرما نفر ما در دست راست ما و امیرال
پو پو و هماندار در دست چپ ما نشستند امین السلطان هم پهلوی پو پو نشست صاحب منصبها
نظامی و غیر نظامی تقطیس و غیر هم توی صحن تاشا خانه رو بروی ما ایستاده بودند با آنها تعارفی کردم پرده
له بالا رفت آنها هم نشستند یکدسته باز یکدیگر که رئیس این تاشا خانه مخصوص همین تاشا خانه از پاریس آورده
بازی در میآوردند و وضع این تاشا خانه را آن دفعه که آمده بودیم در نظر م بود و تاشا خانه کوچک کریمت
و مرتبه دار و اما حالا مشغولند تاشا خانه جدید بزرگی میسازند آن تاشا خانه که ساخته شود و عمل تاشا خانه
تقطیس خوب خواهد شد زنهای محترمین روس و کرجی تقطیس هم بالباسهای رسمی نشسته بودند و پرده بالا رفت
چون صبح باید حرکت کنیم بعد از دو پرده برخاستیم آمدیم در باغی که متعلق بخود همین تاشا خانه است باغ کوکلی
اتاجلی معقول و قشنگ است چادری زده میوه و بستنی حاضر کرده بودند پرس فرما نفر ما بعضی از زنهای
محترمین را آورده معترفی کرد از آن جمله زن وزیر عدلیه بود پهلوی ما نشست قدری صحبت کردیم بستی
خوزه علیانی کشیده برخاستیم با پرس در کالسکه نشستیم آمدیم بمنزل (۱۰) روز جمع ۱۵
امروز باید برویم کلیت کی ساعت زده شده که شسته پرس فرما نفرهای قفقاز آمده عرض کرد وقت حرکت
قال دیدیم توی تالار بزرگ کشیش اعظم تقطیس حضور آید و خطابه در تعلیمت ورود ما خواهد اظهار التفاتی باشد
نام صاحب منصبان و خبرال با و قونولهای تقطیس که روز ورود ما حاضر بودند امروز هم حاضر شده بودند با آنها
برای و اظهار التفات شد و با پرس آمدیم در پله عمارت از اینجا پرس فرما نفر ما را وداع کرده توی
لاله

جمعیت

کاسکه چا پاری نشسته و رانیدیم باز بهمانطور سر باز و قراق و پلیس شد و طرف کوچه صف بسته ایستاد
 بودند جمعیت متفرقه هم مثل پروز و درو و دریا و بود و انداز وسط صفوف سر باز و قراق و پلیس گذشته تا از
 نقلیس خارج شده براه افتادیم و رانیدیم امروز در جزو صاحبان **(کلنل دمنت ویچ)** **(حصن)**
 قراق را هم که اول برای تربیت سواره سبک قراق ایران بطهران آمده بود دیدیم خلاصه رانیدیم در چار
 خانه اول که مسطح بود اسب عوض کرده در چار خانه دوم **(فلکان)** به منار خوردیم منار خوبی بود
 بعد از منار اسب عوض کرده رانیدیم در چار خانه **(دومینت)** اسب عوض شد بعد در چار
 خانه **(انانا اورد)** اسب عوض کردیم بعد در **(پاسانا اورد)** اسب عوض شد و از اینجا
 آمدیم به **(ملیت)** بنیاعت از شب گذشته وارد شدیم امروز چهارده فرسنگ تمام راه
 آمدیم اول آنکه از نقلیس بیرون آمدیم بلکه بسیار خوب بنزخمی طرفین راه بود کلهای بسیار داشت کوهپاد
 بودند و در دو خانه که هم طرف دست راست ما بود که همه جا از کنار رودخانه میآمدیم که خیلی آب دارد مثل یک
 دریایست و د بات خوب و مرغوب در حواله خوش نقلیس واقع است مرتقی برای چرای کوسفند و قره مال و شتر
 و غیره از اینجا بهتر میشود بسیار مرغوبست کفر سنگ و نیم که از نقلیس دور شدیم بلکه تمام شد و راه به تنگه افتاد
 جنگل هم کم کم دیده میشود راه آهنی که از نقلیس پوتی و باطوم میروند و تازه ساخته اند خطش از طرف دست
 راست از طرف رودخانه کشیده شده است بقدر دو فرسنگی که راه رانیدیم رسیدیم به پل آهنی بسیار
 معتبری که معبر کاسکه بخار است و خط راه آهن از روی آن میگذرد و از اینجا راه آهن افتاد بدست چپ
 جاده و رودخانه کرد دست راست بود و همه جا تا همانخانه اول که مسطح بود و باراه آهن همراه بودیم از
 اینجا راه آهن از ما جدا شد و رفت بطرف پوتی و باطوم و ما رانیدیم برای تفقاز قدریکه رفتیم از پل
 اجر می محکم بسیار خوبی که یک چشمه بزرگ و یک چشمه کوچک داشت که شستیم باز رودخانه کرد دست
 راست واقع است قدری دیگر که رانیدیم به بسیار بزرگی رسیدیم که یک شعبه بزرگ آب رود
 خانه کرانان ده می آید و داخل رودخانه میشود از پل آن گذشته این شعبه بزرگ را گذاشتیم و دیگر نیدیم
 همان شعبه رو برو که آب کل آلوده و تیره داشت و خیلی کمتر از شعبه اول بود گرفته و بدست راست خود
 انداخته رانیدیم الی ملیت که منزل اشب است اما شعبه کم که می نویسیم باز اینقدر آب دارد که با اسب نمیتوان
 بآب زد و این راه بعضی جاها بلکه و بعضی تنگ و دره وسیع تنگ است و در اطراف د بات ارمنه نشین
 خیلی دارد و هر چه میرویم راه سربالا میشود و کوهها ارتفاع بهم میرساند و هوا سرد تر میشود و د بات که جها در اطراف
 این کوهها واقع است اما بروی ده خانه و پنج خانه و بیست خانه تفاوت دارند و د بات بزرگ نیست

مرتضای بسیار خوب دارنده همه سبزه خرم تمام خانه دار و امنه بای این رشته کوه واقع است دره بای حمیب از
 طرفین دیده میشود تمام سبزه خرم از کوههای دو طرف رودخانه عظیم جاری شده برودخانه که میریزد این
 رودخانه با و نهر با چون باید از عرض جاده شوسه بگذرد و رودخانه بریزد راه را قدری خراب کرده بود سیل هم تاز
 آمده است بعضی جای بای راه خرابی رسانده بود درین مراتع کوفته های سفید را با و میچریدند و چوپانها بلور خوش
 بالاسی سرانها ایستاده خیلی حالت خوشی داشت هر چه بالاتر میرفتیم برف نزدیک است و هوا سرد و ریش
 قلعه های کوهها پوشیده از برف و بسیار مهیب است کاهای بسیار خوب سر راه دیدیم که شعبیه است بجای
 ما نذران نادان زیاد هم دیدیم خلاصه تمام این راه که آیدیم سبزه خرم و پر کل با صفا بود بالا که آیدیم شکوفه
 امرو و شکوفه بای دیگر و شکوفه درختهای چکلی که میوه خود رو دارند تازه باز شده بود در این راه دولت
 روس همه جا سر باز خانه و قراق خانه و قشون دارد در حقیقت این راه نظامیست وقتی که وارد دلیت که بنام
 شدیم زیر پله عمارت یکدسته سر باز خوج گرجی با موزیک ایستاده بودند رئیس آنها (جنرال لیونشتا
 طر فطیر) بود از جلو صف بگذشته داخل عمارت شدیم عمارت دو مرتبه ایست مرتبه فانی منزل است از
 جلوی این عمارت بهمان شعبه رودخانه که که همه جا در دست راست ما بود و میکذر و خیلی جایی با صفا نیست
 کوههای بسیار مرتفع چکن دارد جلوی این عمارت واقع است چراغان مفصلی کرده بودند امروز در همان خانه که بنا
 خوردیم وقت نهار باران تنه ای بارید صدای رعد هم شنیده شد تا اینجا بودیم باران میآمد از اینجا که حرکت
 کردیم باران ایستاد و هوا صاف و بسیار خوب شد اگر نمایند همه جا در راه ابر و رعد و باران باشد
 خیلی بد میگذاشت و احتمال هم میرفت سیل عظیمی جاری و راه را خراب کند چنانکه از سیل یکد جا را هم خراب
 شده بود که بصعوبت گذشتیم باری الحمد لله سلامت و خوشی وارد منزل شده شام خوردیم اینجا قدری آتش
 بازی هم هوا کردند که خوب و با تماشا بود و هوا که میرفت روی درختها میرفت و مثل ستاره افشان میشد
 صدای چینی هم میکرد اینجا تازه یاس نفش یعنی لیلا دست آمده است از طهران که حرکت کردیم مسیت
 روز بود که یاس شیروانی تمام شده بود اما از طهران که بیرون آمدیم الی اینجا بهیچطور به نوبه در این منازل با
 یاس نفش و شکوفه بودیم جبار تیکه اعلی حضرت امیر طور در وقت احوال پرسی از سر باز با و اما آتیون
 میگویند که ما هم در دستیه بهمان عبارت احوال پرسی از سر باز با و قشون میکنیم بلفظ روسی و ترجمه ان بفرما
 در روسی این است که در اینجا بنویسیم و آنچه را هم که سر باز با در جواب عرض میکنیم بنویسیم اعلی حضرت
 امیر طور می گویند سلامتید جوانان رشید سر باز با در جواب عرض میکنند ما سلامت
 اعلی حضرت شمار میخوانیم نیز بای اینی سیم تکرار انگلیسها از طهران الی قلیس همه جا همراه بود در استامبول



Alexander Emperor of Russia



Alexander, Kaiser of Russia
Alexandre Empereur de Russie

Alessandro Imperatore della Russia

دوم که از قلنس برون آمده و اسب عوض کردیم و راه آهن از طرف باطوم و پوتی رفت خط تلگراف هم از آنجا
جدا شده است از آن طرف رفت (روز شنبه بفرمودیم) امروز باید برویم بولاد قفقاز
صبح آن خواب بخوابیده دیدیم هوا صاف و بی ابر و باد است خیلی شکر کردیم چرا که اگر در این راه
ابر و باد و باران بود اسباب محنت میشد و حرکت خیلی مشکل بود و همه کس میگفت بچوقت این راه
بی ابر و مه و باد نبوده است خلاصه همان نزدیک سابق بود که کاسه کشیده را دیدیم اگر امروز بود
محال بود که قلعه های کوه قاف و کرزبک دیده شود ولی بواسطه خوبی هوا همه جا را دیدیم قدریکه آمده ملت
لد شلیم از یک رودخانه عبور کرده و از پلی گذشتیم براه چچ ساخته افتادیم این راه را الحق چند سالها
بسیار خوب ساخته اند و تعریف داد و بطوری کوه بسیار بلند را راه ساخته اند که هیچ معلوم نمی شود
اسب و آدم هر بالا میرود قدری که را دیدیم دست راست کنار جاده یک چشمه بود و نواره بسیار مقبولى
در آنجا ساخته بودند که آب آن خیلی جستن میکرد و دست چپ هم همه جا و بات که جیبا تنگات دیده میشد که
در دامنه های کوه واقع است تمام کوه و دامنه سبز بود و باز همانطور کوه سفید بای سفید میزد خیلی عالم
و حالت خوشی داشت از کوه های طرفین هم چشمه های خوب با صفا جاری بود و آبشار های خوب
داشت یک آبشار بسیار بزرگی رسیدیم که خیلی تعریف داشت عجیب این است که این نهر با چشمه ها
که از این طرف کوه جاری و داخل رودخانه میشود تمام صاف و پاک است هر چه هم از آن طرف کوه قفقاز
جاری و داخل رودخانه ترک میشود پاک و مصفى است اما همچنانکه داخل رودخانه شد گل آلود و مثل مرکب
سیاه میکرد و این از خاکی است که در زمین رودخانه است خاکی دارد مثل خاکستر که آب را اینطور سیاه
میکند چند جا پارخانه تا ولاد قفقاز اسب عوض شد از یقراست اول (کنا اژ) چهارده و نیم
دویم (کوبه) شانزده و رس سوم (قاسیم بیات) که کنار دریا بخا خورده شده و در دهها
از یک میگویند بفرموده و رس اینجا سر حد خاک افلیس است بولاد قفقاز حاکم افلیس تا اینجا آمده بود و از
اینجا مرخص شده رفت چهارم (لادنس) چهارده و رس و نیم پنجم (باله) بفرموده و رس و از اینجا
بولاد قفقاز و وارده و رس همچنین که در قاضی بیات نهار خورده و سوار شدیم ابرو و مه زیاد می آید و بروی
از طرف ولاد قفقاز بالا آمده بنا کرد و باریدن و خیلی شدید بارید تمام سواران قراق و غیره خیس آب
شدند و تا شهر ولاد قفقاز همه جا بارید و نهارگاه که سوار شدیم در تنگات شد و کوه های طرفین همه محنت
پر برف و بلند بود قدری هم چکن داشت از اینجا تا مسافت زیاد می آید راه را از بغله کوه تراشیده اند و دست
بپ بغله کوه و دست راست بزرگراه است راه با خطری است رودخانه ترک هم از دست راست

شش
دو و نیم
بفرموده

از دره‌ای آمد و می‌روند از قوی شهر و لاد قفقاز گذشته و از مزدک هم که شهرت عبور کرده از بالای بصره
 بدریای خزر می‌رسد و حاکم و لاد قفقاز که ایالت ترک است همش بهی کالوف است که تا هنا
 گاه با استقبال آمده بود ریش داشت و کلاه پوست مثل کلاه‌های ایران سرش بود ریش بزرگ نبود
 در رویت خیلی مرغوب است اغلب صاحبان ریش بلند بزرگ دارند و حقیقه ریش را می‌نوکند و
 صاحب منصب خیلی لازم است خلاصه میناعت بغروب مانده رسیدیم شهر و لاد قفقاز از دوازده سال
 قبل که دیده بودیم آباد تر شده است همه جا از کوچه‌ها که ششم ایرانی زیاد اینجا هستند و تجارت و کار که
 می‌کنند کوچه‌های راست و سبج دارد بعضی خانه‌ها و بعضی قشاک عالی دارد این شهر مرکز قراق و قشون است
 بخصوص در تابستان با بیشتر می‌دیکت اردوی نظامی هم که کیفوج بودند در صحرای دره بودند خلاصه
 رفتیم تا رسیدیم بکار راه آهن در حالتی که باران شدید می‌آمدستادیم دم در فوج سال است از جلو ما گذشت
 رفتند بعد اخل طاق شدیم خبر الیاه و اهل قلم و خانه‌های شهر را اینجا نگاه داشته بودند جنرال فرید
 که از حلفا الی اینجا همراه بودیم را معرفی کرد و خودش مرخص شده رفت بغلیس بعد اخل ترن راه آهن شدیم
 ترن بسیار عالی خوبیت مخصوص طاق‌های ما که جای مخصوص اعلی حضرت امپراطور هم با اسباب پذیرایی
 آمده بودند کابل کافولین رئیس راه آهن را هم که مرد قشور خوش بنیه است اعلی حضرت امپراطور
 فرستاده اند که انشاء الله ما را تا پترزبورخ ببرد حاکم شهر آمد تو می‌و اگر با اتوم بسیار خوبی هم از عکس‌ها
 همین شهر و توابع آن بحضور آورد و دو دسته موزیکانچی که یک دسته اش کما بچه هم می‌زدند و بسیار خوب
 می‌زدند و می‌خواندند پای طاق ما ایستاده بودند خیلی زود تا وقت حرکت شد میناعت از شب گذشته
 حرکت کردیم باز باران می‌آمد شب بود جالی دیده نشده در سنا بومنها که می‌استادیم کل اقایان و زن‌های
 و غیره دیده میشد که اولش بود شام را در ترن خوردیم شام خوبی بود که ما ندان قطار این راه آهن که مخصوص
 از پترزبورخ مأمور شده است همش (کاپیتان بوانت) امروز بعد از طی مسافت زیاد می‌بارد
 این منزل قفقاز سکی رسیدیم تا مان قراق که همش (جنرال لیوئوف) است در قوی کالکه
 راه آهن بحضور رسید منزلین تا مان در (یگا و دینا واد) است که از اینجا تا اینجا که با استقبال
 آمده و بحضور رسید و دست و دست راه است این شخص بسیار معتبر است یعنی منسوب آتامانی قراق
 در روس دارد خیلی اعتبار دارد از اینجا هم یک خط راه آهن می‌روند تا کنار بحر سیاه (روز یکشنبه
 بیست و نهم) ما دیشب در راه آهن قدری بخوابی کشیدیم بعد خوابیدیم صبح که برخاستیم هوا آفتاب
 و کمی هم بار بود اما بسیار سرد بود تمام شیشهای و اگر را انداخته بودیم قدریکه از روز گذشته استقامت
 محض

بسیار خوب
 و بسیار
 زیاده

بخصوص آمده قدری کتاب فرانسه خواند نهادن در کاسه خورد و مقررین و همایان باید در ستایون
 تهنود و شکایا بجا نهاد بخورند از ولاد قفقاز تا این نهادگاه چهارصد و هشتاد و سه است که از
 و شب جماعت بغروب مانده که راه افتاده ایم تا امروز که هفت ساعت بغروب مانده این همه
 راه طی شده است که تخمیناً هشتاد و هشت است اما اینست پیشینه و مقررین در این ستایون پاده
 شده و هستند در تالاری نشسته نهاد خوردند و در ستایونهای اینجا کدوم زیاد می نوی کیسه دارد بخت که آن
 اند که بفروش خواجه برسد روزیکه از ستایون اقصا سوار راه آهن شدیم قطار بای و اگر آن آهنی که یکت
 چیز بزرگ طولانی است شبیه بدیکت بخار ساخته اند میانیش خالیست قطار با که البته هر قطاری دویست
 سیصد اندین و یکبار بود و حرکت می نمود و حاضر حرکت بودند این دیکبار از بازاد کو به نفت پرسکیستند
 و جل ما بطوم نموده از اینجا بفرنگستان میرند خیلی بار کشتنهای بدیکت عجیبی است خلاصه بعد از آنکه قدری طی
 مسافت کردیم شهر کسین لکف رسیدیم باز قدری دیگر رفتیم به سمارت رسیدیم و اینجا هم ستایون
 دارد که آتش کاکال است یکی است امروز در سمر راه چند رودخانه بزرگ دیده شد وقتی که نزدیک
 رشت رسیدیم رودخانه دُن از طرف دست راست از جلوه شهر گذشته داخل در بای آنزوف
 میشود قدریکه را ندیم این راه تنگ شده آب رودخانه از طرف میانه و آب دریاچه این طرف از
 پلی گذشتیم که خیلی طولانی بود نزدیک شهریم یکت پل بسیار طولانی آهنی مفضل بود که از روی آن عبور کردیم
 ازین پل خیلی با حیا ط گذشتیم و آهسته میرفتیم رودخانه دُن خیلی آب دارد و از جلوه می شهر میگذرد و شهریم
 در بلندی واقع شده و بواسطه اینکه مشرف باین رودخانه و دریاچه است خیلی تشنگ و باشکوه است
 بعضی از خانهای این شهر وقتی که سیلاب می آید آب میگیرد و هر وقت که آب کم شود از آب خارج میشود
 جماعت بغروب مانده وارد رشت شدیم حاکم رشت پیر مردی بود ریش سفید و دوشاخ داشت
 و عصای بزرگی در دست گرفته بود این شخص هم حاکم رشت است و هم نامان قزاق اینجا است اصل
 دار الحکومه و خانه اش در نوچه چرس است ولی برای استقبال ما اینجا آمده بود آتش و چو کین
 نیکلا ایوانی و بیچ شیا پول میرنیک) است یفوج سر ما بهم در اینجا است که قزاق هستند هر
 بخوابند سوار میشوند و گاهی هم مثل سادات پاده میباشند اینها قزاق دُن هستند کمان و قوس
 ساخوی رشت همش (کلنل زاکریا جشکی) مروت و منم خوش روئی است لباسهای مابو
 آبی پوشیده بود اقول که رشت رسیدیم یکت بن باریکی مابین رودخانه و دریاچه بود که از روی
 آن عبور کرده قدریکه رفتیم از پل کوچکی گذشتیم که آب سیلاب کمی از زیر آن میگذشت همایان در ستایون

رستف شام خوردند طرف دست راست که سمت استایون بود جمعیت زیادی از مخمرین و زنهای بسیار خوب ایستاده بودند که بورا بای بسیار بلند میکشیدند در طرف دست چپ هم جمعیت بسیار از عایای ایستاده بودند و متصل بورا می کشیدند و ما هم متصل بدو طرف جواب میدادیم خلاصه آنرا که پیاده شده از جلوصف فوج قزاق گذشتیم حاکم رستف عاظم صاحبمنصبان و غیره را معرفی کرد و کلاسه اجزا حکومت شبه بطوریکه رسم است نام و نمک دان قومی مجموعهای مطلقا و غیره گذارده حضور آوردند و عیبت ایرانی در اینجا زیاد است همه آمده در یک صف ایستاده بودند بعد برگشته رفیق قومی کالسکه از اشخاصی که در اینجا بالباس سبی حضور رسیدند علی بنادبیکت قونول عثمانی که مرد جوانیست و قونول پرکا که پیر مردیست اصلا آنجلیسی و همش (چون ملاکین است) عرض میکرد و پنجاه سال است در این شهرم خلاصه بعد از تمام شام کالسکه براه افتاد تفاوت و اختلاف درجه افق اینجا با طهران حالا که اول جوزاست کی ساعت است یعنی در طهران یک ساعت زودتر از اینجا غروب میشود در اوقات طغیان رودخانه دن مثل این اوقات خیلی خانهای این شهر را احاطه میکند که با قایق عبور و مرور می کنند تا کم کم باز آب فرو می نشیند و دور عمارات خشک میشود یک شهر کوچک دیگر هم آخر شهر رستف یعنی نزدیک اینجا است که آنهم روی تپه واقع و همش بخوان است و امنی نشین است که یا از بخوان این را مندر آورده ایم کوچ داده آورده اینجا نشاندند خلاصه راندیم من در و اکن شام خوردم بعد رسیدیم به شهر فوه چرکس نام شهر را چراغان کرده بودند و اکن ما اینجا قدری ایستادند رستف ما اینجا چهل و هفت درس ایستادیم جمعی صاحب منصب وزن و مرز یا دی سر راه حاضر شده بورا می کشیدند هوای اینجا بسیار سرد است و برجه بالا ترمیر ویم سرد تر میشود قدری که از شب گذشت خوابیدیم روز دوشنبه نوزدهم دیشب در راه آهن خوابیده در ساعت هفت از خواب برخاستیم با استایون چرت کوارسیده بودیم که از رستفالی اینجا پنجاه فرسنگ و یکمیل راه است که از دیشب الی حال آمده ایم هوا صاف و اقبالیست اما بسیار سرد است صحرای اینجا امروز پست و بلند و دره و ماهور بود لکن ارتفاعی ندا همه زمین و تپه بازراحت داریم است حاصل زیادی میکارند حاصل اینجا در اوج وقت مثل سیزده عید نوروز طراوت دشت معتبر بزرگ امروز خیلی دیده شده خانهای دشت تا ما بترکیب الاجاق ترکمانی است اما خیلی محکم و اندور قشنگ است دیشب که ما خواب بودیم از شهر کزگلف گذشته ایم چراغان خیلی مفصل کرده و جمعیت زیادی هم از اهل شهر سر راه ما جمع شده خوانسته بودند که ما را هم بیدار کنند بیدار نگردیده بودند و از اینجا گذشتیم امروز در نهار و ظهر من ماور استایون اینجا کوفکا خوردند غروب آفتاب از شهر و اوج

روز دوشنبه

شیم شهر و ایوج بسیار شرفی است زمین شهرت و بلند است از میان تهرکت رودخانه میگذرد
 له نصف شهر از طرف رودخانه و نصف دیگر از طرف واقع است خانهای خیلی قشنگ دارد و باغها
 تمام این است باغات خوب و اشجار زیاد و در شهر مقبول خوش روح باصفائیت بعضی از خانها که
 دیده شد بقدری به قول قشنگ بود که مثل جبهه بای شیرینی بنمود در کار و ایوج حاکم اینجا که امش (۱) بوغدا
 نفیج (۲) است با تمام صفا و جمیعان بحضور و استقبال آمده بودند جمعیت زیادی هم از اهل شهر جمع شده بود
 اینجا در شرف نظامی دارد و شاکر زیادی از در شرف نظامی همه یکت قد و یکت سن و یکت لباس بطرز بسیار خوب
 در بکار صاف کشیده استاده بودند یکفوج سالدارت هم در کار صاف بسته بودند بسیار فوج خوبی بود این شهر
 شصت و هفت جمعیت دارد از کاسک پیاده شده رفیق از جلو صف سر باز و شاکر و بانی نظامی گذشته صاحب
 منصبها و حاکم خیلی فرمایش صحبت کردیم سالدارت هم از جلو دیده کرد بعد آیدیم نوبی و اکن و شب هم در و کن
 بهمنطور که راه میرفت شام خورده بعد از شام خوابیدم (۳) روز سه شنبه بیستم (۴) صبح در راه آن
 از خواب برخاستیم امروز در اطراف راه آبادی زیاد تر از روز بای و دیگر دیده میشود دات و آبادیهایی خوب
 و زیاده در طرفین راه واقع است قدریکه رانده رسیدیم به شهر ریازان اینجا کاسک بقدری دقیقه توقف
 کرد و حاکم قلمی اینجا که مردی لاغر و بلند بالا و امش (۵) بطرفشکی (۶) است بحضور آمد سر باز و موزیکانچی شهرت
 کاسک کشیده بودند از کاسک پیاده شده رفیق ما این از جلو صف سر باز و موزیکانچی گذشته از صفا و جمیعان
 احوال برسی کرده آیدیم بالا این شهر بالنسبه کوچک است و جمعیتش کلیه نیمی هزار نفرند رودخانه این شهر میگذرد و که آن
 آکا (۷) میباشد این رودخانه در بالای (۸) فونی نوعرود (۹) داخل نگاشته و از اینجا دریای خزر
 میرود میتوان ازین جا گشتی بخار شرف رفت بدریای خزر و ایران در روز که از لیسکی که شیم زنهای اینجا
 لباسهای فرمزریق و ابر پوشیده و سبک و رسم قدیم روس سر و گردن با مهر و مرواریدهای بدلی خلی
 طرز خوشنمایی بود زمینت کرده بودند خلاصه قدری دیگر که رفیق شهر (کالنا) رسیدیم رودخانه (لداکار)
 در اینجا درست دیدیم رودخانه عظیمی است پل آبی دارد از روی پل عبور کردیم در اینجا نایب الحکومه شهر مسکو
 که امش (۱۰) گالیتین (۱۱) است بحضور آمد جوان خوبیت فراموش را هم خوب حرف میزد سفر اقل هم
 که اینجا آیدیم همین شخص آیدیم که در آنوقت سر ایدار باشی عمارت کرلین بود حالا هم که نایب الحکومه شده
 باز کلیدی بدوشش او نیخته بود معلوم میشود که حالا هم نایب الحکومه و هم سر ایدار باشی است دو نفر هم از جا
 وزیر امور خارجه روس (دینا و بیف) آمده بودند در اینجا بحضور رسیدند قدریکه آیدیم طرفین در
 استامبولون نما خوردند بعد باز آیدیم تا تقریباً چهار ساعت بغروب مانده وارد کار مسکو شدیم شهر مسکو

شعبه

منظر خوبی داشت. (پوشش دالغوز و بکی) حاکم کل ایالت مسکو سر راه آتین ایستاده بود و داخل کن
 شده به حضور رسید پنجاه و دو سال است در اینجا حاکم است و در سفر سابق که آیدیم همین جا بود و دیدیم صورتی هیچ
 تغییری نگرفته و همیشه همان است که پیش دیده بودیم بلکه صدی هم چاق تر شده است هشتاد و دو سال عمر دارد و
 این دو نفر که از جانب وزیر امور خارجه (وزیر ادیف) آمده بودند یکی (کازیلوفسکی) هم است که از
 جانب وزیر امور خارجه آمده و فارسی را خوب حرف میزند و سی و چهار سال قبل هم در ایران بوده است و یکی
 که از جانب وزیر ادیف آمده اسمش (اقا ایتیف) است اینها از اجزای مجلس آذربایجان هستند خلاصه
 تمام همراہان و ملترین لباس سبی پوشیده بودند از واکن پایین آیدیم جمعیت زیادی از صاحب منصبان و سواران
 و مردم شهر بودند و ابالی شهر صدای بسیار بلند هورامی کشیدند از جلوس صاحب منصبان و ابل علم که شقیم معرفی شده
 کالسه که اسبی حاضر بودند و جزال الغور و کی حاکم موار شده را ندیم از برای عمارت کرملین برپس دالغوز و کی عرض کرد
 که این کالسه را مخصوصاً علیحضرت امپراطور از پترزبورگ برای سواری مافرستاده اند ما هم اظهار تشنان
 کردیم شکر کا لنا اول خاک مسکو است که وقت ظهر با بخار سیدیم کارخانجات آهن سازی زیاد دارد و دور و
 نزدیک که از اینجا یک شش گشتی بخاری در رودخانه دیده شد گفتند بخیلو میروید و الکا و از اینجا بدریای از بندر
 میروند شهر کوچکی که امروز در اینجا خوردیم آتش بنفش است امروز کاغذ از پترزبورگ از نایب وزیر عمارت
 ایران رسید که نوشته بود از قراریکه معلوم می شود بعد از حرکت ما از پترزبورگ عروسی خواهد شد یعنی جشن عروسی نوا
 کو اند و لیل (۱) برادر علیحضرت امپراطور با پرنس پومان گرفته خواهد شد و دیگر اینکه پرنس منسگر
 یعنی قره طایغ امروز یا فردا در پترزبورگ شده و در عمارت رستخانی منزل خواهد کرد و چهار نفر هم از جودان و
 غیره همراه دارد و تا ایام عروسی نواب کرند و کت پل در پترزبورگ توقف کرده بعد از عروسی خیال دارد که از راه
 برلن با کسپو ریون پارس برود خلاصه با پرنس دالغوز و کی که با کالسه نشسته بطرف شهر روانه شدیم
 از کار عمارت کرملین همه جاترین راه عملی پس وژاند میها با کمال نظم ایستاده و دسته جات موزیک کوچکی
 موزیکان میزدند و ابل شهر از مردوزن هورامی کشیدند و با کمال شوق و ذوق و از صمیم قلب مازامی پذیرفتند
 از نزدیک نگاشت معروف مسکو که نشسته و از توپها نیکه دولت روس و جنگ ناپلیون اول از فرانسه با
 گرفته است گذشته و ارد عمارت کرملین شدیم صاحب منصبان روس و ملترین رکاب خود مان همه بودند طلال
 و اطفا همان است که تفصیلش را در روزنامه و سفر سابق نوشته ایم و دیگر لازم نیست مگر کنیم همه همراہان را
 در همین عمارت جا داده اند بسیار عمارت وسیع پر یورنی است شب را در منزل پرنس دالغوز و کی حاکم مسکو
 یشام مهمان هستیم و از اینجا باید بر تیار برویم نزدیکت عروب رفیق بمنزل پرنس دالغوز و کی خودش دم راه پل

صاحب منصبان نظامی روس ایستاده بودند ملترین ما هم بالباس سیمی همه حاضر شده بودند و عمارت پرش
 لغور و کی شیم خیلی خوب عمارت در دو سفر سابق که آمده و این عمارت را دیده بودیم بعینہ همانطور
 هیچ تغییری نکرده چیزیکه بعد از انسال افزوده شده و ما زکی داشت پنج چل چراغ در اطاق شام بود که با چراغ
 لمر سیته روشن کرده بودند و کاسهای چهره رنگ داشت خیلی قشنگ و با جلوه نظر آمد و تمام مالار را
 مثل روز روشن کرده بود در حالتی که چشم را هم نمیزد و در دو سفر سابق در همین مالار هم ببال و هم بشام دعوت شد
 و دویم امشب همین شام تنها است شام صرف شد اشخاصی که با ما در سر میز شام نشسته بودند جمعی از خانها
 رنگی و خنرالها و صاحب منصبان بزرگ روس و غیره بودند در اطاق جنب این مالار هم میز دیگری بود که
 جمعی از خنرالهای روس و بعضی از ملترین رکاب ما و غیره در سر آن میز شام خوردند بعد با پرسن و العور و کی
 تا که نشسته رفیقیم تا شاخانه در لطفه دوم روبروی من یعنی محل بازی شستیم پرسن و العور و کی و امیرال
 و پوف هماندار پهلوی مانسته بودند زنهای فرنگی و طبقات بالانسته و ملترین ما هم در لژ نزدیک
 من بودند چراغهای گاز و غیره جلوه خوبی داشت پرده بالا رفت باز دیگر با باقسام مختلف رختها پوشیده
 ایستاده بودند اصل بازی این بود که پسر پادشاه عروسی میکرد و از طوایف مختلفه بالباسهای غریب عجیب
 برای آنها میرقصیدند که بهتر ازین رقص نمیشد بعضی پر دای و در نما هم در عقب آنها تشکیل داده بودند که مثل
 عالم خیال نظر میآید همه قسم رقص کردند و پرده افتاد بعد از آنجا برخاسته آمدیم یک طبقه پایین تر در لژ نزدیک
 بس نشسیم دوباره پرده بالا رفت و رقص کردند باز پرده افتاد بعد برخاسته رفیقیم کالسکه نشسته پرسن
 و العور و کی هم در پهلوی نشست بر قند اصرار کردیم که دیگر با ما همراهی نکرده بمنزل بروند پذیرفت و آمد
 ما را به عمارت کرملین رسانیده آنوقت مراجعت کردیم (روز چهارشنبه عیست و یکم) امروز
 در مسکو توقف شد امشب شام را هم در اینجا بخوریم و بعد بجهت بطرز بونج حرکت میکنیم صبح بخوابیم
 و ما را هم در همین عمارت خوردیم علامشاه میرزای پسر مرحوم بهمن میرزا امروز در اینجا حضور رسید و انکی است
 و در اینجا تحصیل میکند کرملین و حقیقت کفله است در دوازه دارد ارک بزرگی است کی نوع پر توغال در اینجا
 ارد که مغزش هم قرمز است امروز رفیقیم به حمام حمام خوبی بود خانه طولانی از شک مردم داشت و دوشیر یکی
 آب گرم و یکی آب سرد باز کردند تا خانه پر شد یک دوش هم بود دوش لفظ فرانسه است یعنی یک آب
 ساخته اند که لولهها دارد و دوش مثل آب پاش است همه بدن آب میپاشد و بسیار نافع از برای بدن است
 خلاصه بیرون آمده رفیقیم به عمارت و از آنجا رفیقیم به موزه تاشا که گردش کردیم عمارت موزه دو مرتبه دارد که
 بسیار جیده اند صاحبان روس و ملترین رکاب خود مان همه حاضر بودند بالا و پایین را گردش کردیم

یزید بن زه که مرد دریش سفید بلند قد است و همش (فتلمونوف) است در دو سفر سابق هم که اینجا ایم
 تحفظ موزه بهین مرد بود دیکت مرد درین سفید دیکر هم بود که معاون این دیکر بود و هر دو اسباب موزه را عرض
 و مقر فی میکردند چیزهای قدیم و دیوایی سلاطین قدیم و اسباب کهنه مثل تخت فیروزه که شاه عباس صفوی
 به پیر فرستاده و بعضی زین و برکها که سلطان عثمانی فرستاده همه درین موزه موجود بود و تفصیل اخبار مفصلاً
 در روزنامه سابق نوشته ام و دیگر در اینجا لازم نیست مفصل نوشته شود بعد از گردش زیاد آیدیم عبارت
 عکاسی حاضر شده بود که عکس را بنید از در قتم تومی کلخای عکسی انداختم شام که خوردیم بعد از شام پرسش العزور کی
 باصا جهنم صبا آن حضور آمدند در ساعت نه از ظهر گذشته با آنکه هوا سرد بود و با پرسش در کالسه که رو باز می نشسته
 رفتم کنار تاحی بل حضور در راهما بصدا می بلند بود امی کشیدند و همه شهر را چراغان کرده و محتسبهای سرخ و
 زرد و الوان مختلف دیگر روشن کرده بودند کاری که حالا اینجا باید برویم کار بطرز بوزخ است غیر از آن کار است
 که روز و روز و پیاده شدیم راه هم خیلی دور بود و رسیدیم با طاق کار پیاده شده رفتم تومی طاق پرس و تمام محتسب
 منصبان هم حاضر بودند نشان قدسی پرسش التفات کرده بودیم بینه اش زده بود بعد رده دقیقه در طاق
 متوقف شدیم تا ترن بخار حاضر شد رفتم با کن خودمان این همان ترن است که پیش نشسته بودیم تمام طرین ترن را
 خودشان را بلند بودند هر کسی در جای خود قرار گرفت اعتماد السلطه هم آمد تومی داکن ماقدری روزنامه
 اروپا خوانده رفت بعد خواستیم (روز چشبه عبیت و دوم) صبح بخوابیم قدری که
 طی مسافت شد بولخو رسیدیم که رودخانه خوبی از اینجا میگذشت و اطراف رودخانه بقدر نیم فرسنگ
 لش آب بود و رودخانه و پل هم همان دلخو اموسوند یک ساعت بظهر مانده باستانیون لوبان رسیدیم
 در اینجا صرف نماز شد در رودخانه دلخو اگر چیزی زیاد بود دیکت کشتی بخار هم دیده شد اطراف رودخانه
 همه خانه و عمارتست جای با صفای خوبیت و شب که از مسکو بیرون آمدیم تمام شب راه می آمدیم
 و جانی دیده نشد صبح که برخاستیم دیدیم صحرا جنگل و انبار سر و کاج و چیت است و رخت چیت شبیه
 بدرختانست که در بقله شهر ستانک البرز طهران در آمده است و خوب چیت را در ایران
 مذاق تفکات می سازند خوب بخت موج دار است اینجا خیلی بود تا چشم کار میکرد صحرا جنگل و درخت بود
 اما زمین اینجا مثل سایر زمینها که پر گل و سبزه بود نیست تمام خاکست حتی طیور و وحوش و کلهای کوسه
 و خوک هم بقدریکه در آن طرفها دیدیم در اینجا دیده نشد از مسکو تا بطرز بوزخ آباد می بزرگت معتبر جمعیتی
 هم هیچ ندیدیم در استانیون لوبان که برای توقف کردیم ترن بخاری رسیده که زینا و یف وزیر مختار
 سابق ایران در آن ترن نشسته استقبال آمده بود آمد تومی ترن ما به حضور رسید و در همان ترن مانده

به بطرز بدیخ پاید باید در ساعت دو فرنگی یعنی دو ساعت از ظهر گذشته در کار بطر حاضر باشیم هر چه میرفتیم
 طرف راه کار خا بجات زیاده میشد که در کار بود و دو و میکرد و آبا و یها زو یک شد امیرال
 پو و فو هم پیش ما بود و معترنی کار خا بجات و د بات و اطراف را بینمود ما و تمام قلعه بن با اباسن سبی
 پوشیده منتظر بود و اعلیحضرت امیرطور بودیم ده قدم مانده بود که برسیم بجاییکه پیاده شویم یک دفعه اعلیحضرت
 امیرطور پیدا شدند ما هم از ترن پیاده شده رفتیم پیش با اعلیحضرت امیرطور دست داده تعارف کردیم
 و با ایشان از جلوس قونی که حاضر کار بودند گفتیم و اعلیحضرت امیرطور آنها را معرفی نموده بعد
 نواب ولیعهد و شاه زادگان و پسرهای امیرطور و تمام خانواده سلطنت روس را که با اعلیحضرت
 امیرطور آمده بودند معرفی نمودند با همه دست داده تعارف کردیم آنوقت با اعلیحضرت امیرطور
 با اسکه نشستند را ندیم برای عمارت دو سمت خیابان قشون صف کشیده بود این قشون مرکب بود
 از فوج بحری و فوج خاصه و اجزای مدرسه و غیره و غیره که همه را اعلیحضرت امیرطور معرفی میکرد و اندیشت به صف
 افواج ابالی ستر ایستاده بودند و هو را می کشیدند افواج خیلی خوب و نظم ایستاده بودند این خیابان بعد
 به خیابان فیلی است خلاصه آمدیم تا رسیدیم بدر عمارت زمستانی اعلیحضرت امیرطور که در دو سفر سابق هم
 اینجا منزل کرده بودیم پیاده شده با اعلیحضرت امیرطور از پله بالا رفتیم تو می این عمارت جمعیت زیادی
 از شیخیه و صاحب منصب و ابل در بار و ابل نظم و ابل علم و غیره و غیره با لباسهای مشغع بسیار خوب
 حاضر و ایستاده بودند اعلیحضرت امیرطور همه را معرفی کردند تا رسیدیم بالا بزرگ که اعلیحضرت امیرطور
 زوجه اعلیحضرت امیرطور را با ده بیت نفر از خانهای معتبر محترم ایستاده بودند با اعلیحضرت امیرطور
 دست دادیم و ایشان سایر خانهای محترم را معرفی کرده با آنها هم دست داده تعارف کردیم بعد
 من با اعلیحضرت امیرطور و امیراطرس آمدیم نای طانی که برای منزل مخصوص ما معین کرده بودند نشاندند
 قدری در خلوت ایستاده بعد اعلیحضرت امیرطور و امیراطرس نشستند و من در اطاق خودم هم بنظر ابل
 نشستم ولیعهد روس هم جوان بسیار خوب خوش روی خوشکلی است سجدیه سال دارد از عجایب این است
 که جوانی امروز صاف و آفتاب و بی ابرو بسیار ظالم و خوب بود خلاصه قدری که در اطاق خودمان نشستیم
 برخاسته با امیرال پو و فو از چند اطاق گذشته آمدیم پایین سواری کاسکه شده رفتیم باز دید اعلیحضرت امیرطور
 رسیدیم ببله عمارت امیرطور اینجا پیاده شده رفتیم بالا با اعلیحضرت امیرطور و امیراطرس منتظر بود و رفتیم تو
 اطاق نشستیم اعلیحضرت امیرطور و اعلیحضرت امیراطرس و نواب ولیعهد و پسرهای دیگر امیرطور بنشیند
 بودند و فریادیم (ستلکف) مترجم را هم حاضر کردند بعد بنیاعت صحبت داشتیم بعد با اعلیحضرت

امپراطور برخاسته آمدیم پائین من با امیرال پو پوف نوی کالسه نشسته رفتم برای باز دید شاه زاد بانی که
 بجار آمده بودند و درین ضمن خیلی سیاحت کرده مردم زیاد و کالسه بای زیاد و بناهای عالی دولتی و عین
 دولتی و دوازده تاختانهای معتبر دیدیم خلاصه تماشای کاملی کرده بعد از یک ساعت بمنزل آمده قدری که راحت
 کردیم عرض کردند شاه زاده منتکرو که دیدند بدیتر آمده و در عمارت رستمانی بمنزل آمد و بخواهد بدید
 بایاید دوباره لباس سبی پوشیده شاه زاده منتکرو را پذیرفتم و دیست قرمز روی و قره لباس
 منتکرو را پوشیده بود و لباس تشکی است پسری هم داشت خیلی خوش رو و هر دو نشستند صحبت
 کردیم بزبان فرانسه حرف میزدند دخترهای پرینس منتکرو هم چهار ماه است که در پتر هستند بعد
 برخاسته رفتند ما هم برخاسته قدری در عمارت مشرف برو خانه نو اگر دوش کردیم طرین رکاب
 اعلی در بوتل و بعضی هم در همین عمارت رستمانی بمنزل آمدند در ساعت هفت بعد از ظهر بایده شام بپی
 با علیحضرت امپراطور و امپراطرس سجوریم نزدیکت بوقت شام که عصر بود با امیرال پو پوف کالسه
 نشسته رفتم بمنزل امپراطور علیحضرت امپراطور و امپراطرس نوی اطاق ایستاده بودند بعضی از خبرها
 بزرگ و شاه زاد با و خانها هم بودند ما قدری با امپراطرس و خانها صحبت کردیم تا علیحضرت امپراطور آمد
 گفتند شام حاضر است علیحضرت امپراطرس دست بدست من داده و علیحضرت امپراطور هم باز و بازوی
 روجه برادرشان داده آمدیم سمت اطاق شام داخل شدیم اطاق سفید بسیار قشنگ بزرگی بود که مجلس بالهم
 در همین اطاق منعقد میکنند بسیار خوب میزی چیده بودند میز دیگری هم جلو ما چیده بودند که بعضی از ایراها
 و فرنگها و سران نیز نشسته بودند دست راست من پرینس الوی منتکرو نشسته بودند دست چپ من
 علیحضرت امپراطرس نشسته بودند مقابل منم علیحضرت امپراطور نشسته بودند سایرین هم برکت بجای خود
 نشسته شام صرف شد تمام چراغهای این عمارت رستمانی را از چهل چراغ و جار و حیظه که از اکثر بیته
 روشن میشود و در خود دس درست کرده اند در سر شام علیحضرت امپراطور برخاسته سلامتی داشت
 کردند ما هم سلامت علیحضرت امپراطور جام شرابی خوریم در بین شام موزیک هم میزدند شام که تمام
 شد آمدیم بنالار و یک نوروز و دو آفتاب نازه میزنت که از پشت رودخانه نو اغذیه بکند خیلی
 تاشا داشت خلاصه درین تالار که آمدیم تمام اشخاصی که سر شام بودند از ایرانی و فرنگی و زن و مرد حاضر
 شدند خیر از اجزای سر شام هم جمعی بودند با همه صحبت کردیم (جمال ذاک) (جنال کشف
 معاندارهای قدیم انفر خودمان را هم اینجا دیدیم برادر پرینس و العورکی هم دیده شد خیلی از پرینس العورکی
 بلند تر و قوی تر است و ریش درازی دارد خجالت هر دو محترمت و در خدمت علیحضرت امپراطور است

شیکت قاسی باشی کروی دارو بعد از صحت زیاد باز با علیحضرت امیر طریس آیدیم با طاق علیحضرت
 امیر طره را امیر طور هم آمدند قدری بهم باز اینجا صحت کردیم بعد امیر طور و امیر طریس ماندند و من از پله ها
 پائین آمدم نواب ولیعهد روس هم تا پای پله ها را مشایعت کردند از اینجا با نواب ولیعهد خدا حافظ
 کرده با امیرال پوپوف توی کالسکه نشسته آیدیم منزل قدریکه استراحت کردیم امیرال پوپوف آمده
 عرض کرد چرا خان بسیار خوبی در شهر کرده اند خوبست تا شام بروید من هم قبول کرده فرستادیم کالسکه
 حاضر کردند با امیرال پوپوف توی کالسکه نشستیم و او هم پشت سر و بود و وی کالسکه هم باز بود
 بعضی از پیشخدمتها و قلمچین ها هم عقب ما سوار کالسکه شده میآمدند بسیار خوب چراغانی از کار و
 اکثر سینه کرده بودند جمعیت زیادی هم جمع شده بود مشغول عیش بودند و ما را که میدیدند سوار می شدند
 شدت سرانگداشت که زبانه کردش کنیم مراجعت کرده به منزل آمده خوابیدیم و دو غلام سیاه که ریشها
 و سبیلهای خودشان را میزدند و خیلی پیرویشگی و احترام می داشتند در ب اطلاق ما ایستاده اند
 روز جمعه بیست و سیم) صبح برخاستیم نهار را در منزل خوردیم امروز اشخاص مختلف بحضور
 آمده و رفتند اول ضاقلی میرزای پسر مرحوم بهمن میرزا بحضور رسید آدم با بنیة است عرض میکرد که دین
 روز با سپری ساله داشته با یکد خورش مرده اند سباب تاسف باشد بعد فرامی دولی خارج بحضور
 آمدند اول آنها که سفیر کبر بودند یکیک در اطاق خلوت بحضور رسید بعد هم تمام سفراء در اطاقی جمعی
 یکدفعه همه را دیدم اسامی آنها را از این قرار است سفرای کبار (المان) جنرال جودان (شوای فیتز
 عثمانی) مشیرشاکو پاسا جنرال جودان) (اطالیه) ولکنش تین) (انگلین) سیرمرب) (روانسه
 فوانسه مسولا بوله) (ایتالیانامادوکتی) (وزرای مختار) (سوید و یوژ) (پوتوغال
 بادون دسافوس) (اسپانیول کامپوسا گوادو) (باویر بادون دگاسیر) (بلانیه
 اشت وگن) (دربنخ) (گنت د لیندن) (بودیل) (میسوناسه دو) (رومانی
 گیگا) (یونان) (ماویدو کودانو) (ژاپن) (نیپتی) (چین هونان) (سربان
 سیم) (بلوئیات) (میسو پطرس) (مالاک متحدینکی د بنا میو تو) (جمهوری ارژانتین)
 (میسو کالو) بعد از آنکه اینها رفتند با امیرال پوپوف کالسکه نشسته
 رفیقیم باز دید پرسش متنگردا پارتان یعنی یکدست عمارت) جولی باشیان داده اند در همین عمارت
 زستانی علیحضرت امیر طور قدری نشسته صحت کردیم بعد برخاسته منزل کشیم و بعد از نماز
 با نواب (گواندولک بوژ) برادر علیحضرت امیر طور که از همه برادرهای ایشان کوچکتر است

ما نمنا و صفای خارجه و زنهای آسنا و تمام جزایا و لترین رکاب ما همه بودند من با حضرت امپراطور و امپراتریس
 شاهزاده خانمها و نواب و لید و پرنس منسنگر و دخترهای پرنس همه در یکت لژ و پرویی نشسته بودیم
 دست راست ما و جبه نواب کراندوک (دلا دمیر) برادر حضرت امپراطور و دست چپ حضرت
 امپراتریس نشسته بودند و پرده بالا رفت بعد از پرده اول رفیق باطابق سوپه همه سفر از زن و مرد شاهزادگان
 و خیره در اینجا جمع شدند قدری صحبت کردیم بعد از پرده دوم بیرون آمده رفیق بمنزل (در پطرزبورغ اجبار
 ملکی فی از بریز رسید که برایم خان شجاع الملک شیش کالسکه خانه که از طهران میسرجه همراه ما بود در تبریز فوت
 شده است) روز شنبه شبیت چهارم امروز باید بسر قبر امپراطور مرحوم و بعضی جای دیگر
 برویم در وقت معین با امیرال پوپف هماندار سوار کالسکه شده را ندیم از ایرینا جزیر از محمود خان و نیز
 مختار رفیق بطر کسی دیگر در رکاب بودند از پلی بسیار طولانی عبور کردیم مقبره مرحوم امپراطور الکساندر دوم و قلعه
 ایست که دور این قلعه از همه طرف آبست و قلعه بسیار محکم است توپ هم دارد و قدریکه از پل گذشتیم
 بقلعه رسید پیاو شده داخل کلیسا و معبد شدیم سلاطین و امپراطوران روس از پتر کبیر تا امپراطور
 مرحوم الکساندر دوم همه درین قلعه و معبد مدفون اند بسیار معبد بزرگ باشکوه است یک رشته کلیسای
 بزرگ هم روی قبر امپراطور گذاشتیم داخل این کلیسا خیلی غمناک است و آدم در اینجا دلست نک می شود
 تمام نومی این معبد و کلیسا را با مطلقا ساخته اند خیلی قشنگ و خوبست هنوز سلاطین هم تمام از مرگ است
 و مطلقا خیلی عالی و باشکوه است خلاصه از اینجا بیرون آمده سوار کالسکه شده را ندیم برای تحلی که امپراطور
 مرحوم را در اینجا بادیامیت مقبول ساخته اند را ندیم تا رسیدیم بیکت کوچی که بهلومی نه کارترین واقع است
 شهر پطرزبورغ هنر زیاد دارد که هر هنر یکی از سلاطین روس از رودخانه جدا کرده داخل شهر نموده اند این هنر را
 هم کارترین از رودخانه داخل شهر کرده است اینجا بنبت بسیار کوچای پتر قدری نک است که امپراطور مرحوم
 و دین تنگما دست یافته و بادیامیت بقبل رسانیده اند یعنی در ازوز امپراطور مرحوم برای رفع کسالت و جنگلی
 بمنزل خواهرشان رفته بوده و از اینجا بیرون آمده همچو اسسته اند بمنزل ایشان معاودت کنند اینجا که
 رسیده ایشان را بادیامیت رده بودند اینجا الحال کلیسا و معبد بسیار عالی بزرگی عیازند پیاده شده
 داخل اینجا شدیم بنا و عمکه مشغول کار بودند که چهار از اطراف مسدود کرده و مشغول ساختن بنیانشند از اینجا
 هم بیرون آمده رفیق موزارخانه خارجه بمنزل جناب میو دیگر که وزیر امور خارجه است در سفر اول هم بنا
 وزارتخانه آمده و در اوقت (کوچاکف) را که وزیر امور خارجه بود در اینجا دیده بودیم (دینا و یف
 هم اینجا بودند قدری نشست صحبت داشتیم پسر (میو گیرس) هم که در طهران بود اینجا دیده شده است

بمنزل کرده نهادیم بعد از نماز (هسپلیکف) که سابقاً در طهران و در عمارت بود و حالا دو سال است که معزول شده بروستیه آمده است بجهت آنکه بجهان حالت و صورتی که سابقاً او را دیده بودیم (کاخانای قزوین) است و بعد از قدری فرمایش و صحبت رفتند و ای بطرام و زیم از حسن اتفاق صاف و آفتاب دینی با و خیلی ملایم بود (منلیکف) عرض میکرد شما طرانه همراه خودتان آورده بقیعت بهم تعینطور است بخواهی این دو سه روز مثل هوای طهران بود بعد بجز استه رفیق تماشای موزه که در حقیقت خزینه جواهرات و نفایس و چیزهای انبیه در اینجا است طاق باطاق و تالار تالار و دالان دالان بی رفیق پرده های صورت است امیرطور بای قدیم و سردار با و جنگها بیکه در سابق دولت روس کرده است تمام را و این دالانها و تالارها چیده اند خیلی راه از پائین و بالا طی کردیم تا رسیدیم موزه جواهرات نفیس و صورتها قلمی کار قدیم که با آب و رنگ ساخته شده و در حقیقت بهتر از جواهرات و تمام جواهرات که در پشت شیشه ها گذاشته اند دیده شد تفصیل این موزه و اسباب آنرا در روزنامه سفر سابق خودمان مشروحاً نوشته ایم دیگر در اینجا لازم نیست شرح بدیم چیز تازه هم علاوه نشده است مگر آن طاقوسی که در نفریش نوشته بودم خوب میرقصید و جیغ میزد اما این نفر کار نمیکرد و عرض کردند خراب شده است و اینجا هم نمیتوانند بیاورند بانی دیگر همان است که نوشته ایم (پوشش نو و لیسکویی) که چند سال قبل در ابتدای جلوس علیحضرت امیرطور برای جزیر سیم سلطنت ایشان بطهران آمده بود و حالا این عمارت پیرو شده با جلومافاده و همه جار عرض و مقرنی میکرد امیرال پوپوف همانندار ما و جمعی هم از ملزمین رکاب ما بودند و دو نفر در پیش میزدیم که کلیدهای خزانه در دست داشتند جلومابودند بالاخره رسیدیم بجای تنگی از پله شکی بالا رفتم بیکت طاق تاریک تنگی رسیدیم که هوای حبسی داشت حاج علیحضرت امیرطور که مکتل به الماس است و عصای ایشان که الماس بزرگی بر سران است در اینجا است جواهرات امیراطرس هم که برای ما بگذازدی امیرطور و امیراطرس بسکوی میبردند اینجا بودیم و در مراجعت کرده اند این راهی که آمده بودیم برنگشته اند از راه خیلی نزدیک پائین آمده رسیدیم بدر عمارت که جلومابان و راه مردم است اینجا سوار کاسه شده آمدیم بمنزل عکاسی حاضر شده بود عکس را انداخت بعد از عمارت پائین آمده کشتی بخاری حاضر کردند که سوار شده نوی رودخانه و آب فرج و گردش کنیم کشتی خوبی بود و شراع هم داشت سوار کشتی شده بخلاف جریان آب ناکردیم رفتن امیرال پوپوف همانندار و بعضی از پیشخدمتهای خودمان هم همراه بودند و تعینطور سر بالار آمده و در آخر شهر طرف دست راست بعضی کارخانجات و عمارات خوب دیدیم که این عمارات بیلانی است خیلی خوش وضع و تشنگ مثل جبهه های شیرینی ساخته اند کارخانجات هم

و دو میکرو تا معلوم نبود چه کار خانه است طرف دست چپ آبادیش کمتر بود قدریکه از رودخانه رفتیم رود
خانه دو قسمت شد از قسمت طرف چپ ما را ندیم کشتی هم خوب میرفت قدریکه بالاتر رفتیم باز این شعبه هم
دو شعبه شد و هر چه پیشتر میرفتیم شعبه های متعدد هم میرساند و در سر هر شعبه یکت پلی ساخته بودند بالاخره رسیدیم
به جاییکه آب رودخانه خیلی کم شده اتا کو بود و کشتی همه جا خوب میرفت بهینطور رفتیم تا رسیدیم بلب دریا
انجا یکدسته موزیکانچی برای تشریفات ما حاضر کرده بودند موزیکت زدند و رسیدیم با قول پارک و جنگل
یلاقین که عمارت و جای مخصوص علیحضرت امپراطور است انجا از کشتی بیرون آمده کالسکه برای او و ملترین حاضر
کرده بودند کالسکه نشسته انجا بانهای بسیار قشنگ با صفا کدشته تا رسیدیم بعمارت یلاقین پیاده شده رفتیم
توی عمارت عجب عاقبت اگر چه کوچک است ولی خیلی قشنگ و خوش وضع است پیشخدمتهای علیحضرت
امپراطور تمام در انجا حاضر بودند و عصرانه و جای از شیرینی و میوه جات و غیره همه چیز حاضر کرده بودند جای و
عصرانه خورده قدری کردش کرده بعد سوار کالسکه شده را ندیم برای منزل چون باید سفارت خانه ایران
که در پتر است برویم کالسکه چی فرمودیم بکسیر رود بعمارت سفارتخانه ایران از بعضی کوچه ها گذشتیم تا رسیدیم
بسفارتخانه مردم هم چون میدنستند با انجا میرویم خیلی جمعیت کرده بودند از کالسکه پیاده شده داخل سفارت
خانه شدیم میرزا محمود خان وزیر مختار جلوسه انداز پله های کوچکی داشت بالا رفته از اطافتهای کوچکت متعدد
گذشته در یکی از اطافتهای نشیمن این عمارت اگر چه قدری تاریک است اما مبیل و مسابلهای خوب دارد و
دو مرغ قناری خوب داشت میخواندند چند نفر نوکر روسی دارد که گاه ایرانی سر گذاشته بودند قدریکه نشستیم بر
خاسته آمدیم پائین و سوار کالسکه شده آمدیم بمنزل شام خورده بعد از شام حاضر شدیم از برای رفتن تماشای
که در توی همین عمارت منزل است این تماشایخانه را کاترین ساخته مخصوص همین عمارت است و بسیار خوب تماشای
ایست از این تالار ما داخل اطافتی میشود و از اطافتی تالار بزرگی دیگر میرود که اطراف انجا را گل چیده اند
این تالار هم بروی خانه فو انظر دارد از این تالار بزرگ تماشایخانه میروند این تماشایخانه سالهاست که باز
نشده و امشب برای تشریفات ما باز کرده اند در ساعت نه بعد از ظهر که وقت رفتن تماشایخانه بود استند
شاه زادگان خانواده سلطنت و زنهای آرماد و وزراء و امرادر بار روس و سفرای خارجی را حسب دعوت
تمام آمده از این تالار ما گذشتیم تماشایخانه رفتند و در جایهای خود نشستند و وزراء و ملترین رکاب ما هم لباس
رسمی پوشیده تماشایخانه رفتند و در جای خود ایستادند ما فطر علیحضرت امپراطور بودیم که باید علیحضرت امپراطور
و امپراطرین انجا آمده با اتفاق برویم در ساعت نه علیحضرت امپراطور و امپراطرین وارد تالار بزرگ شده
ما هم از اطافتی خودمان بیرون آمده با ایشان دست داده تعارف کردیم و نواب و لیعهد و تمام شاه زادگان

مخصوص خانواده سلطنت و خانمهای آنها هم به راه علیحضرت امپراطور بودند خلاصه در همان تالار روی میز بار
 که سکه که عبارت از طفل باشد چیده بودند با علیحضرت امپراطور و امپاترین سایرین دور میز نشسته بستی
 چای خوری و قهوه می صحبت داشته بعد بر خاسته با علیحضرت امپاترین دست بدست داده از جلوه
 علیحضرت امپراطور باز وجه پرسن لاد میر باز و باز داده از عقب ما و سایر شاه زادگان و شاهزاده خانها
 از عقب ایشان رفیق برای تیار تمام صبا جمعهها و زنهار که در تیار تر نشسته بودند بر خواسته ما با علیحضرت
 امپاترین از پله بای دور تیار پانین رفته در جلوس که خیلی نزدیک بود صندلی گذاشته بودند نشیمن علی
 حضرت امپراطور هم با سایر شاهزاده خانها و فوآب و لیجه در اطراف نشستند حضرت الی افتخار
 و دخترهایش هم بودند نشیمن پرده بالا رفت و جهان نمایی پیداشد بایکرهای این تماشاخانه را از خارج
 آورده اند لباسهای بسیار فاخر شکست پوشیده بودند بسیار خوب رقص کردند و ساز زدند سازها
 حرب که ما آنچه میگویم بصورتهای خوش میزدند و بازیهای خوب در میاورند یک مروی مدانجا خنجر
 و خنجر با جادو کردند یک سرخری آورده بگه مرد که گذاشتند وقتی که از خواب برخاست دید خنجر شده
 حرکات غریب و عجیب کرد اوقات دخترها با این خنجر رقص کرده بازی در آوردند خیلی بامزه و مضحک بود
 بعد پرده دیگر بالا رفت و حالت غروب آفتاب جهان رنگهای سرخ و زرد و وضعی که آفتاب غروب
 میکند با کوهها و جنگلهای زیاده و جمعیت بسیار و در آنها می متعدد و بو صغهای خوش معقول دیده شد
 اوقات پرده افتاد یکته این بازی کیساعت طول کشید بعد باز با علیحضرت امپاترین دست بدست
 داده از جلوه علیحضرت امپراطور و سایرین از عقب بهمان ترتیبی که آناه بودیم بگشتم و بطور تالار بنا
 و اطاق با طاق که همه با چراغهای الکتریسیته روشن و بلبلهای خوب مزین بود گذشتند داخل تالار بسیار
 بزرگ شدیم که مجلس سوپه بود یک میز طولانی مخصوصی برای ما چیده بودند با علیحضرت امپراطور و علیحضرت
 امپاترین شاهزاده خانها و فوآب و لیجه سر آن میز نشیمن باقی اطاق را هم میزهای گرد متعدد تا
 نزدیک یکدیگر گذاشته بودند تمام زنهار و مرد و پسران و کباب و در میزها نشسته بنا کردند بشام
 و سوپه کردن خیلی خوب مجلسی بود و خوش گذشت موزیکان هم در اطراف میز زدند مدتی اینکار طول کشید
 بعد برخاسته باز با علیحضرت امپاترین دست بدست داده بهمان ترتیب از آن تالار خارج شدیم تا دو
 تالار دیگر هم امپاترین ما بودند از بخادرست داده و خدا حافظ کرده آمدیم برای منزل احمدان علیحضرت امپراطور
 هم با فوآب و لیجه همه عابا با آمده تا علیحضرت امپراطور مراد اخل طاق خواب کرده و در رابسته صحبت
 کردند در حقیقت نهامی دوستی و محبتانی بخادر ارجا آوردند نزدیک صبح بود که خوابیدیم

روز یکشنبه بیست و پنجم... امروز شاه اقدرباید از پطرز بورخ برویم و بر شوئی نهار را هم قبل از حرکت باید در عمارت (اینچکوف) با علیحضرت امیرطور و علیحضرت امیرطرس بخوریم عمارت نشکف در زمان ولیعهدی علیحضرت امیرطور عالیله منزل ایشان بوده است هر وقت هم نواب ولیعهد عالیله زن بگیرد و این عمارت منزل ابد کرد و حالا منزل مخصوص کسی نیست مگر کاهیکه بعضی از شاهزاده خانمها و شاهزادگان خانواده سلطنت را در اینجا منزل میدهند خلاصه در ساعت دوازده که اول ظهر است باید حرکت کرده بآن عمارت برویم قبل از حرکت (مسئوگیتش) وزیر امور خارجه با (دینا و یف و مسیو و لاکالی) که از اعضای وزارت خارجه است بنور ما آمدند با آنها صحبت کردیم بعد برقا رفتند ما هم رفیقیم نوی تماشاخانه دیشبی قدری گردش تماشا کرده آمدیم بیرون ساعت دوازده که اول ظهر بود با امیرالپوف همانذرتوی کالسکه نشسته رفیقیم برای عمارت نشکف رهش چندان دور بود و در بپله بامی عمارت که پیاده شدیم علیحضرت امیرطور و نواب ولیعهد و تمام شاهزاده با حاضر بودند با علیحضرت امیرطور و سایرین دست داده تعارف کرده رفیقیم بالا علیحضرت امیرطرس و سایر شاهزاده خانمها هم بالای پله ایستاده بودند با آنها هم دست داده تعارف کردیم (دیشب قبل از رفتن تماشاخانه وقتی که علیحضرت امیرطور پیش ما آمدند نشان اول دولت ایران را که مخصوص خودشان بدست خودمان بایشان بدید و ادیم با کمال حجابانی قبول کردند یکقطعه هم از همان نوع نشان نواب ولیعهد و ادیم امروز علیحضرت امیرطور و نواب ولیعهد هر دو نشان و حایل مار بینه آویخته بودند و دستیکه دارد اطاق شدیم علیحضرت امیرطور هم بکث نشان بسیار مجلل که مکلن بالماس و مثال خود علیحضرت امیرطور در انت بدست خودشان با بنایت حجابانی بپا دادند ما هم با کمال تنان نشان را قبول کردیم بعد علیحضرت امیرطرس دست بدست داده سر نهار رفیقیم این عمارت باغ و منظر خوبی دارد دست راست زوجه کراندوکت قطنین و دست چپ علیحضرت امیرطرس نشسته بودند بر نشانی متنگرو هم بود و منهار خوریم تمام شاهزاده خانمها و شاهزاده بامی خانواده سلطنت بودند و حقیقت دعوت قبلی و خانو بود در سر نهار علیحضرت امیرطور بر خواسته سلامت ماستی کردند ما هم بر خواسته سلامت ایشان جام شرابی خوریم بعد از نهار بر خواسته با علیحضرت امیرطرس و سایرین با طاق دیکر آمده مشغول صحبت خوردن قهوه شدیم تا وقت رفتن شد بر خواسته با تمام خانمها دست داده وداع کردیم علیحضرت امیرطرس هم نادم در بیابیت آمده بعد از تعارف و وداع از اینجا بر گشتند علیحضرت امیرطور نواب ولیعهد شاهزاده بابا آمدند من و امیرطور در یکت کالسکه نشسته را ندیم برای کار بازار پای مسار که رتوبها

بنکت عثمانی ساخته اند گذشته و از زیر سر باز خانه سهجیل آفسکی که افواج خاضعه امپراطوری در اینجا بستند عبور کرده
 سرسبز باز باسرون بود علیحضرت امپراطور با اینا تعارفی کرده آنها هم جوابی عیش کرده و عا نمودند از اینجا با هم
 گذشته بقدر سه چهار هزار قدم از نوی کوچهای تهر اندیم ما رسیدیم کجا بکفوج سر باز جلو کار بسته بودند
 موزیکانت میزدند با علیحضرت امپراطور و تمام صاحب منصبها از جلو نصف سه باز گذشته احوال رسی کردم بعد
 و اکنون همه دو باده با علیحضرت امپراطور و دایم مصلی کردیم و با نواب و لیعهد و سایر شاهزاده با هم دست
 داده و دایم نمودیم و آدمیم نوی و اکنون علیحضرت امپراطور و شاه زادگان و مالک دایم بطور ایستادند
 و قدری هم طول کشید تا از جلو نصف ایشان گذشته حقیقت نهائی پذیرائی و احترام را از هر چه بعل و روندند
 را ندیم همین راه آتین از یلوی کابینای منزل علیحضرت امپراطور میگذرد و از پلور بوغ تا اینجا پنجاه است
 رسیدیم باستایون کابینا معلوم شد کابینا جای بزرگ است و علیحضرت امپراطور همه چیز را قی وقت داشته است
 در اینجا میسر کرده اند از اینجا گذشته باستایون لوکا که رسیدیم مترین مابرای خوردن شام پاده شدند تا نو که با
 و همراهان شام بخوردند منم پاده شده نوی استایون رفته قدری کردش و تا شاکردم استایون بر پشت
 آلاهای بزرگ برای شام دارد و علیحضرت امپراطور هم اغلب اوقات از کابینا این استایون آمده است
 و بیکار میروند از فرار یک عرض کردند نوی بن بخل خرس هم دارد و پس از قدری توقف حرکت کرده راندیم شام را
 هم نوی زن خور ویم اطراف شاه امروز بکل نایداست اما زمینها شکست بی سبزه و بو شیب بر خست خوابم
 روز و شبته بنیت و ششم) امروز هفت ساعت از ظهر گذشته باید دارد و رشوی بتویم صبح
 از خواب برخاسته دیدیم اطراف راه همه بکل آزار میباز همه خشک و بی سبزه بود و میطور راندیم و شیب
 که من جواب بوده ام از شهونیا بزرگ شده بودیم از فرار یک عرض کردند قطعه بزرگ بسیار محکم داشته است میرال
 هماندا پیش من عرض کرد که قرار داده اند وقت ورود ما از قطعه دنیا بوشلیک توپ کنند اگر خواب
 باشد تخلف چیست کفتم خبر لازم نیست شلیک کنند خلاصه راندیم ما رسیدیم باستایون و اینجا جمعیست
 زیادی بود و سینه سر بازی صف کشیده موزیکانت میزدند از ترن پاده شده از جلو نصف سالداست گذشته
 و دوباره برن بر ششم حاکم و پلنا و کرونا و کونو که سه ایالت است در اینجا حضور رسید همش (جنرال
 کلاخانوف) است بکنف صا جنصب و یکم دیده شد که همش (بادون دیزون) رئیس پاده
 تمام و جنرال جودان علیحضرت امپراطور است بعد رسیدیم بهماخانه و استایون پرچ در بخا توقف کردیم
 مترین ماباز خوردند (مسیو یونا مکن) حاکم کردند و در اینجا حضور رسید ما روز و مترین راه کل تا قی
 دیدیم که تازه باز شده و کل زنجیر هم که در کوه المیز طران و اینجا پاده شده و شکفته بود خلاصه راندیم زمینهای
 المان

و در شب
 و در شب

اطراف راه قدری سبز و بهتر شد و کلماتی زرد و سفید دیده میشد و اخل خاک استان شدیم زمین و خاک
استان بهتر از اینها می کرد و لو است راه امروز تا ورود و بر شو می همه جا بکلی بود از یکت و دخانه عبور شد
که همش (بوق) بود از یکت توئل هم که شدیم که خیلی تاریک بود و بقدرد و دقیقه طول کشید امروز خواهم در
اطاق کوچک ترن قدری خوابم که درین پن صدای هوا بلند شد برخاسته نگاه کرده دیدم سرباز و صاحب
منصب زیادی نزدیک آه آهن صفت کشیده ایستاده هورامی کشید بر خاسته بیرون دیدم امیرال پوپوف
خواست بود برای دیدن این افواج ما را اطلاع بد و وقتی فهمیده بود که خوابیم بیدار کرده بود حالاکه ما را دید
ه و وقت شد از جلوصف افواج سالالت عبور کردیم صاحب منصب بزرگ داشتند موزیک میزدند و دو می غمی
با چادرهای بزرگ در طرف دست چپ ازین سالالتها دیدیم برق زیادی زده بودند این اردو در خاک
رو بود یک اردوی کوچک دیگر هم در طرف دست راست دیدیم خلاصه هفت ساعت و نیم از نظر گذشته
دارد و کار و روشی شدیم یک سته سالالت ایستاده و جزال صاحب منصب زیادی هم صفت کشیده بودند
جزال کور کو حاکم در شو که در جنگ غمائی از کوه بالخان عبور نموده است مدتی واکن کجفور مار سپید با او دست داد
حوال پسی کردیم بعد از واکن پانین آمده موزیکانچها موزیکان زدند از جلوصف سالالت که پیشته احوال پس
رویم بعد صاحب منصبها و جزالها را جزال کور کو معرفی کرد و اینجا چون مرکز و سرحدات صاحب منصب قشونی بخلی
دارد از جلوصف کشته داخل کار شده از و دیگر کار با جزال کور کو و شکلف (سوار کا لسکه شده را نیم
برای منزل دو ساعت قبل ای حال باران نم نمی آید حالا هم رشی میشود اما آدم را رنیکند یک قوس و فرج خود
هم در آسمان نمودار شده بود طرفین راه از کارالی عمارت بلور که منزل است همه جا سالالت و سواران
بود و سواره هوسار که لباس خوب دارند و لاسینه که سوار نیز دارند و سواره قراق و پیاده قراق و افواج
دیگر تمام خوش لباس بودند جمعیت این شهر را آنچه جزال کور کو عرض کرد چهار صد و پنجاه هزار نفرند بقدر ثلث
این جمعیت یهودی است اینجا با یهودی زیاد دارد و اندیم تاریدیم بمیدان کوچکی که عمارت بلور در منزل اینجا
داخل میدان شده پیاده شدیم جزال کور کو همراه ما آمده اطاقها را معرفی کرد و نشان داد بسیار عمارت خوب
یادگت دارد و درختهای جنگلی و اقیاق که الان کل کرده و درختهای دیگر زیاد دارد و خیلی جایی با صفائی است یک جنبش
بهم این است که خلوت است این عمارت را مرحوم یگلا امیر طور سابق و س رای قطنطین برادر خود ساخته است که
قطنطین بواسطه زنی که گرفته بود از سلطنت استعفا کرده و بسبب این استعفا در پطرمیان قشون شورش شده
بود که قطنطین بخواهستند خلاصه خوب عمارتیت سفردوم که بفر خاک دیدیم اینجا منزل نکرده در عمارت
یکم که در مقابل این پارک و همش لاسکی است منزل کرده بودیم این عمارت در آخر شهر واقع که ز خارج شهر است

و انرا با قری نوبی باغ گردش کرده راحت بودیم امروز که از کار حرکت کرده رو به شهری آمدیم آن یکت بل آبی
 و بعضی دیواره و از سقف بسیار بلالی خوبی که ششم که این بل روی رودخانه و بیستون افتت که عرض میکرد
 این پل را هم کجا بنا کرده است یک پل هم مقابل این پل بهینطور دیدیم که از روی آن راه آه این سینه زد
 از روی این پل فقط یک خط را موه است الحق بسیار خوب پل است در دو دسته مشبه بلیت و هفتم
 امر و صبح بر جسته قری نوبی این باغ گردش کردم آخرین باغ منتهی میشود بدیوار خوبی که این باغ را بارک
 عمارت لاریسکی جدا میکند این باغ دریاچه‌ای کوچک و آبهای مختلف در واسطه و او آخرش دارد که پلهای
 زیادی روی آن بنا شده اند و اطراف این دریاچه و آبها چمن و گلهای رنگارنگ بسیار خوب دارد درختها
 لهن در این باغ و باغ عمارت لاریسکی دارد که بسیار قوی و مثل درختهای چنار و زردان است خلاصه خیلی گردش
 کرده بعد آمدیم قوی اطلاق نهادیم زیرا خان وزیر بخار وینه را که از وینه برای قرار رفتن بنا خواسته
 بودیم امروز وارد اینجا شده به حضور رسید چون عرض کرد عیضرت پیر طریس طریس تحت ناخوش است
 قرار دادیم که در آخر سفر به آن ریتی که خود مان معین کرده بودیم با طریس برویم اعماد است گفته کنایه در نارنج
 و شرح احوال شادان هم پادشاه فرانسه در بخار دیده بود و سر نایب خود خیلی خوب کنایه است امروزه و شش
 از ظهر گذشته باید برویم با کپور سیون صنایع زنهار در مساعت معین خبرال کور کو آید با جبرال بر یک
 کالکه شسته مسافت زیادی رفتیم تا آخر ظهر رسیدیم با کپور سیون عمارت دوم مرتبه بود پاده شده و مل
 شیم مردیکه رئیس اینجا است جلوا آمدن می هم که در بخار یا است دارد آمد بنا کرد بصحبت و سخن و عرض نمود
 رفتیم بر تالار بنا و دخترهای زیاد دسته دسته درجا های مخصوص نشسته با نواع صنایع و حرف که کاربان
 و بادست دوخته و بافته میشود از قبیل نازجه های پشی و خیاطی و بافندگی پارچه‌ای است که تنه سابر امی با پنه
 میباشد و رخت میدوزند و میفروشند و پارچه‌های مفقوله و ز برای کشیشها و کلیسا ها که در روی کار کا با عیضرت
 بود علاوه صنایع دیگر مثل منبت کاری روی چوب و غیره همه با کمال نظم و ترتیب در کار بودند خیلی تماشا
 مرتبه بالا هم بهینطور بود همه جا گردش کرده بعد بواسطه گرمی و صبی هوا با طراف رفتیم قوی بکته بالا خانه
 کوچکی که بر دو خانه شهر نگاه میکرد و جای خوبی بود قدرتها شسته بعد رجوا است دیدیم باین و سوار سنده بمنزل آمدیم
 قدری در است کرده بعد سوار کالکه شده رفتیم برای عمارت لاریسکی و پارک آن داخل پارک شدیم
 و سه فراق و سالوات در اینجا حاضر بودند پارک آمده در عمارت لاریسکی پایا شده رفتیم قوی
 عمارت این عمارت را که سفر بانی دیده بودم فراموش شده بود الحق بسیار عمارت معقول و جلی خوبی است
 این عمارت را در استانیلاس اکوست پادشاه آلمان که بعد از روسها اینجا را گرفتند

و در این
 عمارت
 بسیار
 خوب
 است

ماخذ است تالار با و اطافا بسیار عالی است تمام ستونها از سنگهای مرمر و ساق و رنگهای مختلف است
 خیلی قیمتی است پرده های نقاشی بسیار ممتاز از سلاطین قدیم که کار با چلی نقاش معروف ابطالی است
 از دله بر پرده ده هزار تومان و پنجاه تومان ارزش دارد خیلی کهنه و کار قدیم است دیگر مجسمه های مختلف
 زینت مرمر در روی طاقچه با و بخاریها و روی پاپیاز قبیل مجسمه (ژو بیتر) و غیره دیده شد که
 روی چینی با موضوعهای مختلف نقاشی کرده بودند که این نیز هم از (استان سلاسل اکوست)
 بوده است بقدری خوب نقاشی کرده و غیر نفیسی است که ده هزار تومان ارزش دارد تمام این مبل اسیابها
 از همان پادشاه استان بوده که بدست روسها آمده است بعد از گردش عمارت سوار کالسکه شد
 باز نوی پارک گردش کردیم این پارک عمومیت عصر با مردم شهر می آیند درین باغ گردش می کنند
 هم جمعیت زیادی از زن و مرد بود گردش کرده از جلوه و سنه قراولخانه سرباز و سوار که در اطراف این
 عمارت گذشته آیدیم بعمارت خودمان امشب هم در ساعت ده بعد از ظهر باید برویم بخانه جنرال کورکو
 که مجلسی از مرد و زنهای مجیب و روشوی ترتیب داده است گردش کرده جای بخوریم و مراجعت کنیم
 یک درخت بسیار قوی در بخت بلور است که کلمهای قرمز دارد این باغ بواسطه زیادی درخت
 و رطوبت زیاد خیلی شسته دارد و درینجا هفت هشت تو دیدم که تومی جزیره تخم گذارده و روی تخم خوابیده
 بودند خلاصه شام خوردیم تشریف رکاب ما و پیچید متها لباس سبزی پوشیده پیش رفته بودند بخانه جنرال
 کورکو ما هم در ساعت معین با امیرال پو پوف نوی کالسکه نشسته را ندیم تا خانه حاکم یکفر سنک نام
 راه است با وجود آنکه کالسکه را خیلی تند میراندند کی ساعت طول کشید تا با بخار سیدیم جمعیت زیادی
 از زن و مرد و نوی کوچا بودند تمام نه را چراغان کرده بودند چراغهای این شهر نام کار است لکه نسبت به خیلی کم
 دارد و قرا آنها هم مشعل درست از دو طرف می آمدند را ندیم تا رسیدیم بخانه حاکم جنرال کورکو جلوه آمد دست
 و اویم و از پله بالا آمدیم زوجه حاکم هم جلوه آمد دست دادیم زن تنه بسیار گرم و مهربانی است بعد داخل
 شدیم این تالار با و اطافا از زن و مرد و صاحب منصب و جنرال بود تمام چراغهای عمارت روشن و با
 بسته و پرده با افتاده و همه نفس بن جمعیت بوی اطافا را خیلی گرم و خفه کرده بود این عمارت را چنانکه
 اشاره شد (استان سلاسل اکوست) بنا کرده و جای سلاطین بوده است که حالا حاکم نشین است
 بعضی نمایان عمارت سلسله قدیم است که اندکی برده و مبل آن تغییر یافته و نو کرده اند بعضی مبلها هم دیده
 شد که روی آنها کهنه معلوم بود از قدیم است تالار با و بای بزرگ متحد و اطافا های تودر نو داشت خلاصه
 اطافا با و بای بزرگ کرده از جلوه صاحب منصبها و زنا که ستیم تا رسیدیم بباطق کابینه حاکم که دفتر خانه حکومت است

و تمام نوشتجات و کاغذهای جنرال روی میز ریخته بود آنجا یک لنگه در باز بود و زیکت آن در رفته قدری
 به او خوردیم بعد آیدیم با طاق دیگر میز مذکور می چیده بودند سر میز ششیم و وجه جنرال دست راست داشت
 یک زن دیگر هم که زوجه حاکم قلمی شهر و نشو بود و زنی خوش رو و خوش صحبت و همراهان زبان فرانسه را خوب
 حرف میزد دست چپ داشت بعضی زنهای دیگر هم از زنهای صاحب منصبان و غیره دور میزد
 شش بودند قدری صحبت داشتند و بستنی و چای خورده بر خاستیم قدری راه رفته و باز نشستیم و
 آیدیم دم پله با جنرال کور کو و زوجه اش و در مع کرده با امیرال پو پوف قوی کالسه نشستیم آیدیم بطرف منزل
 روز چهارشنبه بیست و هشتم صبح در از خواب برخاستیم این سلطان بجنور آمد و از عیال بچه
 با این الدوله و جهانگیر خان و زریان خان برود بویینه و از آنجا برود بسره قداطرش از آنجا بریانشه بسلا بول
 برود و از آنجا ببارت مکه مشرف شود بجا که نخواهد رسید دیگر در طهران نشاء الله و او را خواهیم دید. فهم قوی
 باغ و می نیم گشت ششم این السلطان و این الدوله و جهانگیر خان و زریان خان بحضور آمدند در ماسکافرت
 بویینه قدری صحبت و فرمایش تند این الدوله و جهانگیر خان هم امروز عصر باره آهین بویینه میروند که خودشان
 بطیشتان به بند و باز بوشوی مراجعت خواهند کرد که در رکاب ما باشند خلاصه بنا را خورده و ساعت
 بعد از ظهر سوار کالسه شده رفیقیم به حمام از همان کوچه که دیروز با کپوریسیون و در شب بخانه حاکم رفیقیم اند
 راه زیادی رفیقیم تا حمام رسیدیم همان تمامی است که در یازده سال پیش هم دیده بودیم پیاده شد چند پله
 پایین رفیقیم حمامی کو یک متعده است از میان دالانی که ششم حمامیکه بالنسبه بزرگتر و چینی خوب بود حاجی
 حیدر دلاکت خاصه برای حاضر کرده بود آب گرم و سرد و شیر با داشت بعد از شست و شوی بیرون آمد
 رخت پوشیده سوار کالسه شده آیدیم منزل قدریکه در عمارت مانیم بعد رفیقیم قوی باغ کردن کرده رفیقیم
 ما با طاق باغبان طاق خوبی داشت دوشه اطاق بود و در تو بامیر و صندلی و روی میزش کتاب آلبوم گذاشته
 بود بهای فوهم داشت رو بهم رفته ماکیزه و با سلیقه بوزن باغبان هم حاضر بود و فرمودیم قدری پیانوز و انعام
 دادیم بعد آیدیم با طاق مشب باید بگریک برویم در ساعت هشت بعد از ظهر که وقت رفتن میرک بود
 جنرال کور کو مردی بسیار خوش رو و شیرین و خوش خواست با آنکه اهل خلعت و شمشیر است و بایستی سخت
 و محضبت ناکت باشد خیلی ملایم و همراهان و محضبت و خوش صحبت است فرانسه را در کمال فصاحت مثل مالی
 فرانسه حرف میزند خلاصه هو اقبل از خواب که شام بخوریم و برود برق شدیدی شد و باران بسیاری
 آمد اما حال که بخوابیم برویم بود در کمال خوبیت با جنرال کور کو کالسه نشستیم آیدیم برای میرک چند
 دور بود در وسط شهر و وقع است اول داخل یک سالون بزرگی شدیم که اینجا در زمستانها محل کسرت است

چهارشنبه
 بیست و هشتم

در روز چهارشنبه
 بیست و هشتم

اواز میخوانند و ساز میزنند فراق پیاده در دو طرف راه ایستاده بودالی پله که بغرفه سیرت میرود از نالار
 که بیرون آیدیم پله میخیزد و میرود توی باغ کوچکی که اینجا هم موزیکت میزنند از آن پله پایین آمده از پله دیگر بالا رفتیم
 که میرود بغرفه جای ماکه معین شده بود غرفه های این سیرت را تمام با چوب ساخته اند و این سیرت برای
 فضل باستان سیرت زستان بار میت تخمهای اطراف سیرت را هم برداشته بودند که هواد اخل میشد
 خوب بود چراغهای کاز روشن کرده بودند دور تا دور این سیرت هم زن و مرد فرنگی نشسته بودند مگر نین
 رکاب ما هم اکثری بودند در غرفه خودمان ششیم جنرال کور کو دست راست ما و امیرال پو پو دست
 چپ ما نشسته اند باز یکرای سیرت زنهای خوشگل بودند بازیهای خوب با اسبها تعلیمی با انواع و اقسام
 در آورده اند یعنی همان طور با بود که در سفرهای پیش دیده بودیم برای آنها که ندیده بودند سباب عجیب بود
 اسباب بازی این سیرت همه فرانسوی بودند بهر ما و دخترهای مقبول انواع بازیها در آورده و خیلی مضحک و با
 تماشا بود نصفه بازی را بالا خانه آیدیم پایین توی باغ کوچکی که موزیکان میزدند میان جمعیت گردش کرده
 دوباره آیدیم بالا بستی خوریم و رفتیم توی غرفه بقیه بازی را هم در آورده بازی که تمام شد آیدیم پایین با
 جنرال کور کو توی کالسکه نشسته آیدیم منزل (روز چشمنه محبت و نهم) روزیکه وارد دوشو
 شدیم در میان صاحب منصبان نظامی و عیزه که معرفی شدند یک شخص بلند بالای قوی بهیچکی درشت اندامی
 بود که از آدمهای خیلی بلند قد یک سرو کردن بلند تر بود چون جزو اهل نظام معرفی شده بود کمان کردیم از
 اهل نظام بوده ولی بعد معلوم شد که میرشکار و امیر آخور افشاری علیحضرت امیر طور و اصلاً از جنابای اعیان
 در ریاست مملکت خالصه استان هم با او است و همش (مرکے سیچ پست من) است خلاصه امروز
 هوا خوب بود و منار را در منزل خوریم سه ساعت بعد از ظهر باید برویم منزل یکی از خانهای اعیان
 که بقدر یکفرسخ دور از شهر است در ساعت معین جنرال کور کو آمد با هم توی کالسکه نشسته آیدیم و رفتیم
 که ازین عمارت دور شدیم از شهر خارج شدیم راه هم شوسه است که بد بات و اینجا یک امروز میرویم میرویم
 راه شوسه قدری خراب است تازه تعمیر میکنند اطراف راه درخت کاشته اند خانه و عمارتهای دایمی
 بسیار در طرفین راه واقع است صحرا را خوب زراعت کرده اند صحرای از غنچه باجمن و گل و سبزه طبیعی است
 خیلی صفا داره و در بین راه که با جنرال کور کو صحبت میکردیم چند مادیان ویدیم رسیدیم در تمام این صحنه
 چند مادیان و ریمه دولتی دار بد عرض کرد و صد و بیست مادیان رسیدیم باین کمی چراغ عرض کرد چون اینجا
 از انگیلستان است و قیمت آنها گرانست پیش ازین گاه نمیداریم و از اینها برای سوار و کالسکه نمیگیریم خلاصه
 یکفرسنگ که تمام شد رسیدیم بیابان و بیابان این باغ از یکی از سلاطین قدیم استان است که حالا باین

نثار زاده خام رسیده است. داخل باغ شده. توی عمارت گردش کردیم این عمارت خیلی قدیم است و
 بسیار خوب نگاشته و خوب عمارت منبت منبت و اسباب بسیار خوب و پر و باری صورت سلاطین قدیم است و از
 خیلی در چند پرده عالی بزرگت کار کوبن معروف پاریس و اسبابهای قدیمی دیگر از قبیل منبت قدیم سلاطین
 است و ظروف مس که وی آنها نباشد است و ظروف چینی قدیم و سماج عاج جزئی که برای سلاطین
 در کارگاه با میزدند و اسباب قدیم که از سلاطین بوده است و این عمارت زیاد است بعد در باغ
 هم گردش نموده جلوه عمارت باغچه بندی و گلکاری خوبی کرده بودند درختهای کهن سیصد چهار صد ساله بخت
 درین باغ بود درختهای توت که با متراض زده و آرایش کرده بودند مثل یو آر سنبر بر تاجان شیب بود خانه
 پارک و باغ باین خوبی کتیده شده است بعد از گردش رفتیم توی طاق خدای ششست سبزی و میوه و نور ویم
 یک ساعت توقف ما درین باغ طول کشید اسم سرایداری این عمارت معلوم نشد بعد سوار کا لسله شده
 با جبال کور کو آیدیم برای منزل درین باغ کسی که حاضر بود و باغ و اسباب نفیسه انجمن امیر فی میگردان
 کنت فلیکن چاکسکی (ه) بود که خواهر زاده (کنش اسکندر دین نیسیکی) است که در
 این باغ است از خانواده سلطنت نیست از نجای قدیم پلن است و با یکی از سلاطین پلن که موسوم به لیشینسکی
 بوده وصلت نموده و این عمارت و باغ دست بدست به مع و شری و ارش با نثار رسیده است بنا
 این عمارت از (ژان سویشکی) یکی از سلاطین پلن است که در ۱۸۳۶ عیسوی قاجار و نیز بوده است
 خام نثار ایها این کنت فلیکنس با چهار خواهر زاده دیگرش امروز از شهر برای تشریفات ما باین باغ فرستاده
 بود خلاصه رسیدیم منزل عجب شام خوردیم شب هم ساعت بیست از نظر گذشت باید برویم بنا شاخه
 از این عمارت تا تار شاخه بقدر یک ساعت راه است از این عمارت تا شاخه خانه کاسکه و تراموه بود که
 مرد و زن و دخترهای جوان نشسته توی جنبان و کوچه گردش میکردند زن و مرد پیاده هم زیاد توی کوچه
 بودند و از جمعیت و ازدحام مردم و کاسکه و تراموه عبور کاسکه و مشکل بود خلاصه رسیدیم بنا شاخه
 کور کو آید جلو و بر کتر تیار هم جلوا آمد با کور کو از پله بای تیار رفتیم بالا از تالاری گذشت داخل بنا شاخه
 در اثر مرتبه دوم بهلولی سن شستیم جبال کور کو و امیرال بو پوف مجاز هم بهلولی مانستند این بنا شاخه
 از قدیم در عهد سلطنت یکلاد زمان حکومت بسکویچ در اینجا ساخته اند در وسعت متوسط است خوب
 بنا شاخه ایست بن خوبی دارد خلاصه پرده بالا رفت رقا صبا و باز بیکر بای خیلی خوب ساز زدند و در
 کردند باله بود بعد پرده افتاد آیدیم توی طاق و یک ساعتی خوردیم (مرکز بیچینست من) که پیش تویم
 میرنگار و میر خور افشاری علی حضرت امیر طور است و هم آمد پیش نشست و صحبت از کار رفتن پس فردای ما

نمیداشت و قرار رفتن ما را میداد و بعد آمدیم در مرتبه پائین تماشاخانه در زیر لژ اولی ششیم دوباره پرده
 بالا رفت باز قدری بازی کردند و رقصیدند پرده افتاد برخواستند از پله های چپ که پائین آمده بودیم دوباره
 بالا رفتند قدری توی طاق ششیم بعد باز آمدیم به مرتبه بالا در لژ اولی ششیم پرده سیم بالا رفت و رقصیدند
 و باله کردند پرده سیم که افتاد برخواستند با جنرال کورکو و دایع کرده و با امیرال پو پوفت توی کاسکه
 نشسته آمدیم منزل خوابیدیم. (جمعه سلج رمضان المبارک ۱۲۸۰) امروز دو ساعت بنظر ماند
 باید برویم قلعۀ نظامی (نود و یک ادگیسیفبکی) که مسافت سی و سه ورس خفیرسنگ و نیم از
 عینی شهر و شود واقع است مسافت مقین امیرال پو پوفت آمد یکت در شکله کو چلی برای سواری ما حاضر
 گزیده بودند که جای من تنها بود چون باید با در شکله از پارک ساکس عبور کرده گردش کنیم و دنیا بانا شکست
 با ملاحظه در شکله کو چک آورده بودند خلاصه سوار شده را ندیم امیرال هم با بعضی از پیشخدمتها و ملزمنین رجا
 ما همراه بودند رسیدیم پارک ساکس من با امیرال رفتم توی باغ با در شکله گردش کردیم باغی است با درختها
 زیاد سایه سرد و خوش آب و هوا که فواره آب مثل کلاه درویشان بهمان حوض میریزد این باغ چون
 استراحت گاه و تفریح گاه خوبست عموم مردم از بچه و بزرگ و زن و مرد روز با یکدیگر می آیند پیرزنها
 در سایه درختان نشسته خیاطی می کنند مردان روزنامه میخوانند اطفال بازی می کنند و ایام با بچه بار
 اینجا برده شیر میدهند و میگردانند خلاصه از باغ پیرون آمده با امیرال بدر شکله بزرگی نشسته قدریکه را ندیم
 رسیدیم محله میوه و میوه ها محله بزرگ آباد تمیزست خانهای سه چهار مرتبه مثل عمارات فرنگیها دارد جمعیت
 زیادی از زن و مرد میوه و طرین راه ایستاده بودند اما از وضعشان معلوم بود که میوه می پستند و میهند
 میشد که از محله فرنگیها داخل محله میوه و شده ایم زنهای کوتاه قامت مردهای قد کوتاه ریش منجلی و خنجر با
 و پسرهای خوشگل میانشان بهم میرسد آخر محله میوه دیوار رسیدیم بکار راه آهن جنرال کورکو اینجا منتظر ما
 ایستاده بود با هم رفتم توی ترن ترن خوبی بود ملزمن سوار شدند را ندیم همه جا اطراف راه سبز
 و جنگل با صفا بود یک ساعت و نیم که را ندیم رسیدیم قلعۀ نظامی اوایل شهر و ریش و روی یکت پلی که ششیم
 که روی رودخانه و استول بسته بودند نزدیک این قلعه هم از پل آبی عبور کردیم که روی رودخانه
 بولک نادپو) است رودخانه بوکت ناریو در همین محلی که قلعه بنا کرده و این پل ساخته اند داخل
 رودخانه و استول میوه و قتل از اینکه اقلعه برسم از دور سوار قلعه خیلی حبیب و باشکوه و نمایان بنظر آمد و
 بسیار طبعی دارد که سه چهار مرتبه عمارت ساخته اند و همه محل صاحب منصب و سران است خلاصه
 بکار رسیدیم من و جنرال کورکو در یکت کاسکه نشسته سایر ملزمن هم از عقب ما سوار کاسکه باشند آمده اند

جمعیت
 رمضان

از یکت و در وازه عالی چکی داخل شدیم و بدار و در وازه بای دیگر کشیدیم وضع غریبی این قلعه را ساخته اند عمارتی بطور
 دیوار بنا کرده اند سه چهار مرتبه که پویرته که از دو طرف در یکجه دارد قلعه در وقت صلح فضا و تفرج گاه بسیار
 منصب و سرباز است و وف جنبک از همین در یکجه با تفنک و توپ می اندازند عمارتی هم که مرحوم نیکلا
 امپراطور روس بنا کرده است در آخرین عمارت واقع است که هر وقت امپراطوران روس بهم با نیکلا
 در همین عمارت منزل میکنند خلاصه این عمارت شهرت و داخل قلعه همه سینه و کفن و یامین و درختها
 کفن است خاکریز با بستیها انبار با قراولخانه عمارتهای تفرقه برای صاحب منصبان خلواخانه مردوزن دارا
 باری اند و در وازه خند قها گذشته نرسیدیم بای عمارت نیکلا اینجا پیاوه از پله بالا رفتم اینجا یکت عمارت
 و ایاق عثمانی مفصلی است اما جز بدین عمارت و بنای قلعه است که با نیکت حکم ساخته اند که اگر
 توپ هم بآن نزنند خراب نمی شود اطافتهای بزرگ و کوچک و سفره خانه و غیره دارد همه با منبها و پردها
 خوب دلی امیرال پو پوت عرض میکرد تمام میل اینجا زمان مرحوم نیکلاست که اخرا تا گاه داشته ایم
 صنایعهای بزرگ عهد قدیم و میز تحریر امپراطور نیکلا همه بجان حالت باقی بودند و آردند و خوریدیم جلوی این اما
 که مانده بودیم یکت بالکن ایوان خردی عمارت کوچک باریکی بود که از اینجا بروی خانه و خیلی جابای دیگر منظر
 داشت بای این بالکن رودخانه بوکت ناری و داخل رودخانه و یستول می شود یعنی رودخانه بوکت ناری و از زیر
 این بالکن میگذرد و رودخانه و یستول از طرف مقابل این بالکن آمده در پای بالکن هر دو بهم متصل می شود و خیلی
 مانده دارد آب رودخانه بوکت ناری و سیاه است و آب رودخانه و یستول سفید این دو آب سیاه و
 سفید که بیکدیگر مخلوط می شود و خالی از مانده است میان این دو رودخانه جزیره مانده می تشکیل یافته و آخرین خبر
 که در حقیقت جز این قلعه است یکت عمارت چند مرتبه ساخته اند که اینجا بنا رتله است یکت آسیای بخاری
 هم در آن عمارت است که هر وقت لازم شود فوراً کدم را آرد می کنند محیط این عمارت خراب شده بود
 حاکم عرض میکرد در رستان اینجا بن زیاد جمع شده و آب رودخانه پس زده بود پنج بهم نیا بود اینجا خراب
 کرده است آب این رودخانه بالائی شهر (دانویلیت) که بندری از بنا و زمان است داخل دریای
 بالینیک) می شود تقصیل این قلعه ازین قرار است که نوشته می شود اسم این قلعه چنانکه پیش نوشتیم نو ذبگ
 ادگیتسینسکی) است و اسم فرامده کل قشون قلعه (جوال خلیبو نو کوکوف) است این قلعه یکی
 از قلاع معتبره بزرگ اروپا محسوب می شود و در قلعه دو اردو درس است بیرون قلعه در اضلاع مختلفه
 ده ماسینان و خاکریز دارد و خط و آرناسی لیکوتر است این قلعه را در سال یکبار و شصت و هفت مسیحی
 ناپلیون اول بنانها و در آنوقت این اراضی بدولت ساکس) تعلق داشته در سنه یکبار و شصت و هفت

شکر و ساین قلعه را از شکر فراموش کرده و در سال هزار و شصت و سی امیر طوریکلای مرحوم این قلعه را خیلی
 سخکام داده است و کج حضرت الکندر رستم امیر طوریکلایه بجایانهای باستانیها افتاده و یا ستیانهای دور
 لهر را فراموش کرده و قشون ساخو و تحفظین جالیه قلعه هفت هزار نفرند و در وقت جنگ چهل و پنج هزار
 شکر بجهت خط این قلعه کافیت این قلعه بواسطه تلفون شهر و شوش وصل شده است و همه وقت بخانه بیناید
 ابین شهر و شود اینجا چنانکه اشاره کردیم و درین زکست که اولی روی رودخانه و دستول و دومی روی رودخانه
 و کت ناری بپخته شده است و چنانکه نوشتم و در مقابل قلعه دور و دانه بیکدیگر متصل میشود و درین قلعه آذوقه
 سصد هزار نفر قشون همیشه حاضر و موجود است خلاصه بعد از آنکه آمدیم باین سوار کالسکه شده رفیقیم کجنا رو
 مانده بوکت ناری و در اینجا کشتی بخا طولانی موصول علی حاضر کرده بودند سوار کشتی شده بطرف باین رودخانه
 بطرف جریان آب بود و دیدیم هم این کشتی (وینالا) است جزایر کوکو و امیرال پوپوف و لکترین
 رکاب با هم با سایر صاحب منصبان روسی بودند قدری در کشتی میوه خورده و صحبت داشتیم و دیدیم تا از قلعه
 گذشتیم مسیت و یکتیر توپ هم شلیک کردند و از قراریکه بعد خبر رسید علیحضرت امیر طوریکلاف کرده اند
 که این کشتی را با هم ماموسوم کرده کشتی ناصرالدین شاه بنامند چنانکه بعد هم اشاره خواهد شد خلاصه دو کشتی بخار
 لوچک هم از عقب میآمد و کشتی بزرگتر ازین دو تا هم از دور دیدیم که جمعیت زیادی سوار بودند و نزدیک
 بلشتی مانده از عقب ما میآمدند بقدریکه فرسنگی که رفیقیم مراجعت کردیم و دوباره سوار کالسکه شده رفیقیم
 قلعه یکتیر بجز کبوتر خانی در اینجا بود از پله های برج بالا رفتم دیدیم بقدری زیست و نگاه کبوتر بزرگی
 چاهی خیلی جلد که در طران هم هست بنما کبوتر جنگلی هستند که در وقت جنگ و محاصره کاغذ نوشته ببال کبوتر بسته
 باطراف میفرستند چند کبوتر هم بجهت امتحان قوی قفس کرده آورده ایم منزل کاغذ نوشته ببال آنها بسته را که در دم
 رفتند بقلعه خلاصه بعد سوار کالسکه شده رفیقیم کجنا سوار کالسکه بخار شده آمدیم بمنزل و در منزل بودیم تا ساعت
 نیم که بایستی برویم ببنای عمارت لاریسکی سر ساعت مزبور ما با امیرال پوپوف سوار کالسکه شده را دیدیم و قضا
 رسیدیم بپارک و جزیره عمارت لاریسکی جمعیت زیادی از زن و مرد و پارک اینجا جمع شده بودند جزایر کوکو
 در اینجا حاضر بود این تیاتر سقف ندارد یعنی در این پارک دریاچه ایست که وسط آن جزیره دارد و در آن جزیره
 تیاتر ایستاده طرف جزیره را که تحمل تیاتر میباشد و دیوار ساخته اند که یکی از آن دو خراب است و مخصوصاً یکت
 دیوار را خراب کرده اند که چنین بنظر میاید که در جزیره خرابه و جنگلی است که پریان رقص میکنند جلوانین سن رنگل
 نیم طال جانی درست کرده اند که مرتبه با دارد و مردم مرتبه مرتبه می نشینند و امشب تمام مراتب پرازدان
 و مرود و برای مادر جلوس زیر مرتبه با چند صندلی گذاشته بودند ما باین سن هم آب این دریاچه بصرض بخ

پنج شش ذرع فاصله بود روی صندلیها نشیمن و وجه جنرال کور کو با عرض شش یک تن و یک طرف است
 راست مانسته و سمت دست چپ هم خود جنرال کور کو نشست این پارک را هم تا نما از چراغانی کار
 و الکتریسینه و تشبازیهای فوده نکال چراغان کرده بودند خیلی خوب بود پرده سن کشیده اند باز برای
 تماشا خانه آمده رقصیدند این سن را خیلی خوب درست کرده اند علاوه بر پردای صناعی در نهانهای این
 پارک هم خیلی پرزینت و خوبی و نمایش سن افروخته بود و با چراغ الکتریسینه روشن کرده بودند و با هم بوی
 مساحه صاف آرامی بود جنرال کور کو عرض میکرد این تماشا خانه خیلی کم باز می شود مگر برای آمدن اعلیحضرت
 امپراطور و منتهی چند دفعه میخواستیم اینجا را باز کنیم و اسبابش را فراهم آوریم بروی باد مانع شد و نگذاشت
 اما مشباحتخانه خیلی خوبست جمیع هم از زن و مرد در پشت سر و طرفین باز داشتند اندک پاره
 بازی و رقص کردند و پرده افتاد و برخواستند کمی در اینجا راه رفتیم و بستنی خورده قدری باز و جنرال
 کور کو حاکم و غیره صحبت داشتیم پرده دوم بالا رفت باز باله و رقص کردند و تمام شد مشب دو پرده بالا
 رفت و در و خیلی خوب بود و بعد برخواستند با جنرال کور کو و زوجه او و غار ف کرده آمدیم منزل چون آمد
 چهار و پنج روزیم شام را هم تا چیزی انداخته در مراجعت از تیار خوریدیم (روز شنبه غرضه شوال المکره
 امروز که روز عید فطر است صبح برخاستیم بواسطه کجایی شب قدری کسل بودم قبل از نهار یکت عکاسی آمد
 نکس ما را چند شیشه انداخت توی باغ قدری گردش کرده بعد نهار خوردیم وقت ظهر چون قرار بود به بازه
 سوار و فوج برویم و خبر کرده بودیم جنرال کور کو حاضر شد با او با لاسکه نشستند و اندیم چند نفر از پیشینیه متابعین
 در رکاب بودند اول رفیقیم به باز خانه وارد و اینکه و نزدیک عمارت ما بود داخل اردو شدیم در میان
 سربازان آماده بود و با لاسکه از جلو صف سرباز گذشت توی اردو پیاده شدیم این اردو بی است که از
 دور میدیدیم چادرهای اردو را از آتشش ابله نموده و دورش سبز کرده بودند و حقیقت توی چمن چادر
 زده اند و هفت نفر سرباز با تفکات و لوازم و حمامات و مرتبه خودشان در یکی ازین چادرها منزل دارند
 و شب میخوابند جلوی یکی ازین چادرها تفکات سربازان و اسبیم که تماشا کنیم یکت سربازی تفکات آوردیم
 این تفنگهای روس برهان است چند مرتبه تفکات را پر و خالی کرد و تماشا کردیم بعد از قدری گردش و تماشای این
 اردو رفیقیم به باز خانه دیگری که مال فوج پیاده است سرباز خانه و مرتبه ایست در برستانها فوج در اینجا
 اردو حالا در اینجا بنیاسته موقتاً آمده اند اسپر خانه آنها را دیدم و از غذای سربازان و در قدری چشیدیم
 چشیدیم مسازم اطلاقیهای نهار گردش و تماشا کرده آمدیم به باز خانه سوار لانسینه یعنی سوار نیزه دار این سواره
 لانسینه سواره سوار سوار کرد و کماندانی جنرال ایوانوف است سرباز خانه سواره هم مثل سرباز خانه
 لانسینه

چشیدیم
 سواره

اردو سوار

افواج پیاده و مرتبه است سوار با پیاده ایستاده بودند حسن سواره روس این است که هر وقت سوار شوند
سوارند و هر وقت پیاده شوند فرج پیاده هستند از جلو صف آنها گذشته رفیق اطافهارا دیدیم بعد رفیق
اصطبل مالهای سوار را تماشا کردیم طویله بای طولانی ساخته از میان ستون زده و از دو طرف بسته
خیلی تمیز و پاکیزه بود تمام اسبهای اینها سیاه است بعد از سراب خانه پیرون آمدیم یکت میدان وسیعی
جنب انجا بود جزال کور کو عرض کرد اگر میل دارید خبر کنیم سوار با اسبهای خوشان با سوار شده پیرون
بیانید و در اینجا شقی گفتند فرمودیم بسیار خوب که فوراً بشوید و کشیدند سواران برای زین کردن اسبها
قوی طویله را ریختند اسبهای صد کردن و لکد زدن را گذارده بطوریکه دست گیر آدم هم گویا شکسته شد
خلاصه در پنج دقیقه تمام سوار از سراب خانه پیرون آمدند خیلی از اسبها جفته میانداختند بهفت بخت نفر
از سوار بازین خورده اسبها اول شده قدری از طرف نظر دویده کرد و خاک غری برخواست بعد
بشپور کشیدند تمام سواره بنظم ایستاد بپرق سوار هم رسم منبت قوی سراب خانه باشد در عمارت
میگذارند رفتند از قوی عمارت پرق را آوردند سواره بوسا هم باین سواره طحی شد شروع به تن کردن و ما
سوار کال که شده رفیق بطرفی که کرد و خاک کمتر بود سوار با مشق مفصلی کردند کرد و خاک زیاد میشد انقدر
توقف کردیم تا مشق سوار با تمام شد و از جلو ما گذشته یک با طر قو پخانه هم از عقب سوار با آمده گذشت
انوقت با جزال کور کو مراجعت بمنزل کردیم شش ساعت بعد از ظهر که وقت رفتن بمنزل جزال کور کو
برای صرف شام بود حاضر شدیم امیرال پو پو فتم آمد با هم سوار کال که شده را دیدیم بعضی از طمرین با
هم همراه بودند رسیدیم بپای پله عمارت حاکم جزال کور کو بازوجه اش ما را استقبال کردند رفیق بالا آمد
اطافهارا دیدیم این دفعه برخلاف نشب هنوز هوا روشن و یک ساعت بغروب مانده بود چراغها را روشن نکرد
بودند تمام در با باز بود جمیع هم بقدر انشب بود هوا می بسیار خوبی داشت عمارت حاکم بسیار عمارت
عالی خوبست منظر چشم انداز باصفائی بشهر و رودخانه دارد با جزال حاکم و زوجه اش صحبت کنان رفیق
باطاق بزرگی که انشب هم دیده بودیم یک میز بزرگی مخصوص چیده بودند و سه میز دیگر هم روبروی ما
برای سایرین چیده بودند سر میز ششیم دست راست ما و زوجه جزال کور کو نشست و دست چپ
زوجه جزال کور کو نشست بود که جزال مشارالیه حالا اجدان حاکم است در جنت عثمانی هم بوده و خود جزال
سر میز نشسته بود چندان من غیبت روبروی ما هم خود جزال کور کو نشسته بود دست راست جزال
ور کو یک رنگینه از بجای لسان که زن پیر و خوش صحبت بود نشسته بود یک زن دیگر هم اینجا
استاده و سه نفر فاصله با حاکم نشسته بود جمعی دیگر هم از جزال با و بعضی از زنهای بجای استاده و عیزه در

در سر نیز بودند شام خوردیم در او وسط شام جنرال کورکور خواسته بسلامت ما خطاب و نطق بسیار مفصل
نظامی بصوت بلند خواند و نستی نمود همه مورد کشیدند بعد ما هم بسلامت اعلیحضرت امپراطور جام نقره
خونده سایرین هم خوردند و مورد کشیدند ششم و شام شد بعد برخواستند آیدیم باطافهای دیگر و از اینجا
آیدیم بیکت بالکنی که در جلوی این عمارت واقع است این عمارت را که از بناهای سلاطین قدیم لستان
در روی تپه که اطرافش جنگل است ساخته اند و این بالکن از جلوی آن تپه پیرون آمده بالکن طولانیست که
کف آن تخته است و زیرش جای فراق و قراول جنرال کورکور است و سلاطین بالکن جوی است نوازه دای
آب صافی از چند فواره میجهد اطراف بالکن هم طارحی آینه دارد و تمام شهر و رشود و خانه و بیستون کارخان
جات و پلنهای آینه روی رودخانه از اینجا پدید است لب بالکن که آمده و پایین را نگاه کردیم مثل این بود
که از بالای شمس العماره پایین نگاه کنیم شمس العماره یکی از عمارات مرقع سلطنتی دیوانخانه ملکه است که مشرف
بشهر طهران است و همه شهر از بالای آن نمایان است بلکه هم زیاد تر از قلع داشت خلاصه در هیچ جا
چنین بالکن و منظر خوشی نیست تمام زنها و مردهای هم که سر شام بودند با اینجا آمدند با همه صحبت کردیم مردم
شهر هم زیر این بالکن جمع شده بالکن آتشا میگردند جلوی این بالکن در کنار رودخانه زمین صاف مثل چمن است
سوارهای فراق در اینجا بازی کرده اسب ها دستند و تفنگ انداختند عاشاره کردیم تا غروب با فتاب
اینجا بودیم بعد با همه خدا حافظ کرده و جنرال حاکم را هم در بپله و دایع نموده سوار کالسکه شده بمنزل آیدیم
قدری که گذشت دوباره کالسکه خواستیم سوار شده را ندیم برای گردش و تماشای پارک ساکس زیارت
رسیده پیاده شده رفیق توی باغ چراغها افروخته بود و جمعیت زیادی از مرد و زن گردش میکردند
قدری گردش کردیم عرض میکردند اینجا تیرازی دارد اما ما ندیدیم زن و مرد زیادی دیدیم کجا جمع شده
بودند نزدیک رفیق دیدم چاه آبی است شخصی آب از چاه میکشد و در کیلاسه های بلور ریخته بر دم میدهد
میخوردند منم گرفته خوردم آب بسیار صاف و آرائی خوبی داشت بعد مراجعت بمنزل کرده خوابیدم امروز
قبل از رفتن بجان حاکم باران آمد و هوا را خوش و با صفا کرد (اسامی فرمانده اردوی نظامی و سربازان)
که امروز رفیق این قرار است (فرمانده بریک و سواره گار و ساخو و رشو (ایوانوف) فرمانده رژیان
سواره سوار گرو (جنرال سترادسکی) فرمانده رژیان سواره پیژوار (جنرال اودس
فرمانده باطری پیچ نو بجان سواره گار و اگلنل مناد تیف) فرمانده رژیان پیاده گار و لیتو اینی
جنرال وین) (روز یکشنبه دوم شوال) صبح برخاسته توی باغ گردش کردیم این سلاطین
خواستیم عرض کردند خوابیده است تا ظهر و سه و فقه دیگر باز او را خواستیم عرض کردند
خوابیده

سید

خواهیده است نه از خودیم از پدر هم گذشت باز این سلطان برخاست معلوم شد خواب طبعی نیست بخت
 ناخوشی است که عارض او شده فرستادیم حکیم طولوزان و فخر الاطهار حاضر کردند که بفرط طبیب هم از اهل ورثو
 که همش و کتله لامل است فرستادیم آوردند فخر الاطهار گفت این ناخوشی سببات مهرست و بعضی
 معالجات میگفت و کتله در شوی قدری فکر کرده گفت باید لباس این سلطان را عوض کرد و پنج بسرو
 چشمش مالید بالاخره بعد از مالیدن پنج بسرو چشم کم کم این سلطان حال آیده برخواست و نشست امرش
 پنج ساعت از نظر گذشت باید برویم باسب دوانی سر ساعت خبرال کور کو آمد با هم سوار کالسه شده
 رفتیم باسب دوانی را پیش زد و یک بود و قدریکه ازین پارک گذشتیم بخت یعنی رسیدیم که چمن بود
 اینجا سب دوانی میکند سب دوانی اینجا به طرز اسب دوانیهای فرنگستان است یک اطاق
 چوبی در وسط اطاقهای چوبی دیگر هم در طرفین ساخته اند که مردم می نشیند یک دیوار چوبی هم کشیده اند
 که اسب دور آن میدوید هر چند اسب هم دور این میدان بدو و مژه دارد و مژه که بگذارد و اسب میزد
 از روی مژه معلوم است که چند اسب میدوید و دنبای دویدن اسب هم دور رس است که تقریباً شش
 فرسخ باشد وقت اسب آمدن و دویدن هم رنگ میزنند جمعیت زیاد و یارزن و مرد بود و بدیج دوره
 اسب قرار بود و داند چهار دوره آزمایشته تماشا کردیم اشخاصی که در این سب دوانی حاضر میشوند
 باید یک بلیت فرقی گرفته بسینه خودشان بپایزند که آنها را راه بدهند و الا داخل نشوند بهر بلیتی
 سه سات میخرند افغانه هزار نفر جمعیت بود که تهرار تومان پول گرفته بود و بدیق این اسبها را هم از همین پول
 میگردانند بدیق هزار تومان و چهار صد تومانی و سیصد تومانی هم داشت اسب اول دوم حق برداشتن برین
 را دارند اسب سیم و چهارم دیگر حق ندارد بدو دفعه که اسب دوانی تمام میشد بر میخواستیم راهی رفته بشی میخوردیم
 و دو باره می نشینیم خلاصه دوشه چهارم که تمام شدند برخواستیم و خبرال کور کو هم برخاست همراه ما آمدن منزل
 در بین راه عرض میکرد که فردا که بشکامیر وید من بعضی کارهای لازم دارم مرا مرخص فرمائید و مرا مرخص کردیم
 و خودمان وارد منزل شدیم امشب ساعت نه باید برویم بیک در ساعت نه بعد از ظهر میرال پو پو
 حاضر شد رفتیم بیک از همان باغ سابق که نشینیم و همان ترتیب قرارها ایستاده و موزیکان زدند جمعیت
 زیاد و سی هم از زن و مرد بود و باز نیای امشب مثل امشب بود بعضی باز نیای تازه هم کردند که دیده نشده بود از
 آنکه یک توری میان هوا زمین بستند یک زن خیلی معقولی رفت بالای یک چوبی اینجا تکیه
 بازی کرد و در قصید بعد از آنجا خودش را انداخت میان تور و از آن تور آمد پایین یک شخص هم تور بافته
 بعینه تور بافته بود مرد که لوطی آمد با دام ماهی گیری که در دست داشت انداخت تور بافته را گرفت خلاصه

دوران
 اسب
 دوانی

چند راجه و چند خوک ماده زده بودند و مرال هم از نزدیکت مابسرعت گذشتند تفنگی تاندانم
 خورده چون این جا که مانده بودیم پشته داشت و اذیت میکرد زبانه نشسته بر خاستیم و با امیرال پوپ
 راندیم بود و رویم بان عمارت که نما خورده بودیم قدری راحت کرده چای بخوریم چون وقت تنگ بود
 با مجازنه مستقیماً بسراهِ آبن آمدیم قوی ترن هم قدری معطل شدیم تا مگر بن بهمه رسیدند آنوقت ترن حرکت
 کرد و رسیدیم کار اسکر نوچ اینجا از این دکن بود کن بزرگ اقلی رفیقیم بمنظور در راه که میرفتیم شب شد و ما تنها
 و آید صحرایا تا شام میگردیم تا یک ساعت و نیم بصف شب مانده رسیدیم بکار و در شوجیت زیادای از مردود
 در کاب جمع شده بودند اینجا سوار کالسه شده آمدیم منزل شام خورده خوابیدیم (روز سه شنبه چهارم شوال
 صبح بخوابیم میرزا رضا خان و وزیر مختار مقیم المان که اینجا آمده بجنور رسید و در روز خض شده دوباره برلن
 مراجعت کرد و زیان خان و وزیر مختار وینه هم که بوبینه مراجعت کرده بودند اینجا فکرانی عرض کرد که همان وقت که
 ما بخوابیم که بوبینه برویم علیحضرت امپراطور اطیش هم برای آنوقت حاضرند برای ما هستند از مردود قبل از نماز یکفر
 از کنت های نجیب این شهر که آتش (کنت و الفسکی) است بازن و چهار دخترش بوسط این است سلطان
 به حضور ما آمدند قدری صحبت کردیم کنت نجیبی است بعد از آنکه اینها رفتند نماز خوریم و با هم شدت گرم بود
 عرق زیاد کردیم و دو ساعت بعد از ظهر امیرال پوپ حاضر شد با هم کالسه نشسته رفیقیم تاجشای مدرسه دخترها
 و پسرهای کور و لال که در اینجا درس میخوانند و تربیت میشوند مدرسه و طبقه ایست قدری کرش کردیم چند
 نفر از دخترهای روسی و باقی دیگر تمام پلنی استمالی هستند که تحصیل میکنند کلیه بعد رصد نفر شاگرد کور و کور
 در اینجا مشغول تحصیل هستند خارج اینها را هم قدری دولت میدهد و قدریم باالی شهر و پدر با و مادر ایشان میتند
 اینها تنگه ایل ملن هستند تربی و معلم آنها هم پلنی است و زبان ایشان هم تمام زبان ملن است زبان روسی تحصیل میکنند
 اغلب این لاله اچان لال نیستند که هیچ نتوانند حرف بزنند بلکه علم اینها را بحرف میاورند مثلاً معلم بیک
 طوری با بناسخن میگوید که میفهمند و جواب او را میدهند تا دیگر میگویند از یک دختر میخی سوا لست
 علمی کردیم جغرافیا میدانت نقشه نشان میداد و شهر طهران را و روی نقشه میبوی و بعد رفیقیم با لال کنتسرها
 که کور مادر اینجا موزیک و لی میزدند و کما پنجه می کشیدند و دخترهای کور او از میخوانند قدری استاده نماشا
 کردیم خیلی خوب میزدند و میخوانند بعضی صنایع دستی هم اینها می کنند از قبیل قلاب دوزی و نقشه های بکشم
 روسی پارچه میدوزند کارهای حرجی که همه خیلی خوبست بعضی از کارهای خود را هم برای ما اورده بجهت یاد کارگاه
 و اینهم بعد پائین آمده سوار کالسه شده رفیقیم برای حمام همان حمامی است که چند روز قبل هم رفته بودیم از حمام
 بیرون آمده سوار کالسه شده آمدیم منزل امشب هم چادر بزرگی نوی باغ جلوه عمارت مانده شام حاضر گردید

سه شنبه
 چهارم
 شوال

از جانب ما جزال کور کو حاکم و رشو خیرالها و صاحب منصبان ریشمان را که آرزو و رمیدان و سردارخانه و دیده
 بچشم و دعوت کرده اند که با ما شام بخورند در استان قیمت روس سیزده گرو و نفیس دارد و از سه قیمت
 استان که در میان سه دولت منقسم شده معتبر تر از همه قیمت دولت روس است بعد قیمتی است که به
 دولت اطیش افتاده و سیم آنست که در دست پروس است پای تخت استان روس شهر (ودشو
 است و پای تخت استان اطیش) (گراکوئی) است و پای تخت استان پروس (پوسلو
 است که روی هم رفته کلیه ملت استان که قیمت شده است در یک زمانی از بیست و چهار گرو
 المی سی گرو و نفیس بوده است وضع شهر و شواین است که میویم از فراری که میگویند جمعیت سکنه و رشو چهار
 صد و پنجاه هزار نفر است یکصد و پنجاه هزار نفر از این جمعیت یهودی هستند که شراف و معامله کریستیان
 از دست این یهودیها بهم رویه ها و بهم استنایا خیلی متغیرند و آنها را دشمن دارند چرا که تمام این یهود جمع پول
 طلا و نفقه مردم را جلب میکنند در تمام استان روس یک میلیون یهودی است که دو گرو و نفیس باشد که چنانچه
 و رشو تا یک و نیم و سنگ فرش است و کالکهای تراموه که از روی خط این حرکت میکنند درین شهر زیاد است
 کالک سازی این شهر خیلی خوب و مشهور است ما هم چند دستگاه کالک که خریدیم تمام مخزنها و دکانی که دزی
 عمارت دارند جلوش بکوت پارچه آئینه بزرگ بی جوبه بسیار روشن است بنا باوشا گردن با و عملیات
 این شهر طوری نبائی و کاری کنند که کسی صدای آنها را نمی شنود لباس همه جور است که کسی میان آقا و نوکر
 و کنیز و خانم فرق نمیدارد صبح تا شب و از شب تا صبح مردم در معا بر عورو و مرو می کنند دکانین باز است
 و خرید و فروش نمایانند و هر کس بخمال خوش گردش میکند و همچنین کسی درین شهر رستم نیست بصدای بلند خبری
 بفروشد و داد بزند و مشتری طلب نماید خیلی شهر آرام بی صدای خوبست پلیس این شهر دو نفر است ریش و صفا
 منصبهای آنها روسی هستند و عملیات تمام پلیس میباشد پادشاه یونان دور و زد میکرد و رشو میشود و دختر
 خود را همراه میآورد که به برادر علیحضرت امپراطور روس نواب که اندوکت پل تزویج کند که اندوکت پل هم
 مادر شو با استقبال میانند که باز و جبه خود به بطرز بویخ بروند دختر علیحضرت پادشاه یونان دختر عوی نواب
 که اندوکت پل میشود یعنی زوجه پادشاه یونان دختر نواب که اندوکت قنطنین عوی علیحضرت امپراطور الکساندر
 سیم است خود که اندوکت قنطنین هم در قریم است ایشان هم در موقع عروسی به بطرز بویخ میروند اینها که
 بر شو میایند و میروند پیش از دو ساعت متخلل میگردانند شد خلاصه در ساعت هفت از ظهر گذشته صبح
 منصبانی که بشام دعوت شده بودند حاضر شدند در رستم سر نیز چادر کرباس شمی بزرگی رده و نیز بسیار عالی
 سر چیده بودند اندامان سلامت علیحضرت امپراطور جام شرابی خورده بود و کشیدند به جزال کور کو بسلاست

چهارشنبه

ماتنی کرد و هورا کشیدند بعد از اتمام تومی باغ با جنرال کورکو و سایر صاحبان نشسته قدری صحبت کردیم
روزی چهارشنبه پنجم ۱۲۰۰ امروز وقت ظهر باید برویم کارخانه (ژیلو اژدن) که حالا صاحب
آن میو و پطرس آلمانی است چهل و چهار درس از ورشو تا بخاراه است که تقریباً معادل هفت فرسنگات
ایران میانه همان خط راه آبی است که با سپالامیر و هیو اصف و اقباب و معتدل و با امیرال
پوپوف و کاسک که نشسته رفیقیم کار جنرال کورکو و زوجه حاکم و ورشو و زن مایب حکومت و بعضی زبانی دیگر
هم در کار حاضر بودند با همه دست داده احوال پرسیدیم که زوجه حاکم و ورشو و زن کارخانه ششگونی دارد و خانه
خانه در سخت نایب است باین مناسبت خودش باین عنوان حاضر شده اند که با بنجابیان رفیقیم تومی کن
ایستاده نما و طبعش رکاب ما هم جنبه رفیقی همراه بوده ترن حرکت کرده سه ربع ساعت طول کشید تا رسیدیم
کارخانه کار کوچکی داشت جمعیت زیادی از عکله جات خود کارخانه در کار جمع شده بودند و حقیقت این کار
خانه یکت سحر است درسی و دو سال پیش این پدر این و پطرس بر دشته آمده این زمین را که در آنوقت صحرا و
شکارگاه بوده است از دولت روس اجازه و امتیاز گرفته که کارخانه بسازد و پس از تحصیل اجازه و امتیاز
این کارخانه را ساخته است و بعد مرده حالا به پسرش و پطرس رسیده است هزار نفر زن و مرد عکله و کار
کن مخصوص این کارخانه است که برای اینها خانه های دو مرتبه و سه مرتبه تکلیک ساخته و در اینجا با منزل
داده اند کوچهای راست و وسیع دارد و سوای خانه های عکله جات بعضی عمارات و خانهای خوب هم حساب
کارخانه ساخته است که مبرکس با بنجابیاید و بخوابد منزل نماید که ایه میدهد و دو کشتهای زیاد از بالای این کار
خانه پیدا است و دو دانه هم بیرون میآید در بندت سی و دو سال اینجا بر و شهری شده است تومی کوچها
عوض شن خورد بای و غل سنگ ریخته اند خیلی مطبوع شده است از کار سواد کاسکه شده را ندیم رسیدیم
بیکت عمارتی که تا مثل از چوب ساخته اند اسم این عمارت (ازیل) است ازیل یعنی پناهگاه و خنجر
و زنهای این عمارت را و پطروس صاحب کارخانه از پول خود ساخته و خرجش را هم از خود میدهد که اطفال
کوچک و بزرگ عکله جات این کارخانه در اینجا تحصیل کنند اول ارد تا لارزکی شدیم تخی گذارده بودند
من روی تخت نشستم جنرال کورکو و زوجه اش هم پهلوی من نشستند و زن مالاز اطفال یادی باختلاف
سن و سال جمع بودند نصف اول اطفال بنجاله و شش ساله و میان آنها چهار ساله هم بود و صفوف بعدیچه با
نه ساله و ده ساله بودند و سه هم بیک زن محله جلوشان بسته بود قدری که اینها را تماشا کردیم اطفال سه
دسته بطور مشق و فاعده نظامی زن تعلیمشان جلوانا افتاده بطور وفیله از جلومامی گذشتند و دست بهمیدگرا
گرفته میفرستند خیلی خوش آیند بود و دسته آخری که رو شدند یکزنی پایونیز و این دسته بحالت قصص ساز از جلومامی

اگر شمشیر و تالار خالی نشد از این تالار که بیرون رفتند هر دو سه رفتند با طاق و جای مخصوص خودشان را هم بر حاشیه
 رفیقیم تماشای اطافهای اطفال دل داخل انفاق بهتای سه ساله و چهار ساله شدیم چون حالا وقت تحصیل اینها نیست
 در این انفاق نیز برای طولانی کوچک و صندلیهای کوچک گذارده اسباب بازی آنها را از بهر تنبلی و اجماع آورده
 و شغول بازی هستند یک سمت طاق را هم برای بازی خالی گذارده غلام لوازم بازی از عروسکت و کلاه و ...
 و انواع اسباب معنوی که روی زمین میکنند و غیره برای اینها حاضر بود و زن مرتبه آنها هم ایستاده بود
 و با اینها بازی یاد میداد و وضع اینها خیلی خوش و با تماشا بود و بعد رفیقیم با طاقهای دیگر که طبقه طبقه برای اطفال ساخته
 اند و اطفال انواع فنون و علوم از شش خط و نقاشی و درس زبان و تحصیل علوم معینده و دیگر شغولند اسرار هم کردند
 کردیم تمام منظم و مرتب بود و اینهمه مخارج و ترتیب اسباب برای تحصیل ترتیب آنهاست یعنی این اطفال همه
 مال این عیالات هستند که در این کارخانه کار میکنند و مقصود این است که پدر با و مادر با ایشان آسوده خاطر از
 صبح تا عصر مشغول کار بوده از خیال اطفالتان فارغ باشند ترتیب این اسبابهای بازی هم برای این است که دیگر طفال
 در کوچه و باغ بچو و دروند و حرکت بقاعده نمایند بعد از تماشای اینجا با بیرون آید و سوار کالسکه شدیم جمعیست
 مرد و زن هم اطراف کالسکه مارا گرفته بودند آمدیم رسیدیم بجاییکه یک طاق بزرگ داشت این طاق
 تماشاخانه این کارخانه است که در اینجا بازی در می آورند و درین طاق برای ما و همراهمان نهار حاضر کرده بودند
 یک میز مخصوصی ای مائوی بن گذارده و سه میز دیگر هم در پائین چلی دور تر از ما برای همراهمان از فرنگیها و ایرانیها
 چیده بودند سه میز با جنرال کور کو و زوجه و عروس او و دختر برادرش و جنرال دم حاکم شهر و ریش و زوجه او و چند
 نفر دیگر از خانهای محترم و جنرالها نشسته بودند نشستیم بنهار و سایر همراهمان هم در سه میزهای پائین نشستند
 حوزده بعد سوار شده رفیقیم به پارک صاحب این کارخانه که زمین بخیالی بوده پارک گزیه است بد باغی نیست
 عمارتی چوبی ساخته است در اینجا هم میوه جات و عصرانه حاضر کرده بودند عصرانه خوریم بملوی آن طاق یک
 خاچی بود رفیقیم تماشای حمام در بار باز کردند شیرهای آب گرم و سرد زیاد داشت بعد آمدیم نومی باغ در
 خیابانی از باغ گردش کرده رسیدیم بیک دریاچه مرغابی و بچه مرغابی در آن بود بالای این دریاچه یک
 طاق کوچک چوبی ساخته بودند که دریاچه نگاه میکرد و منظر خوبی داشت دور این طاق را صندلی زیاد و بی حید
 بودند با جنرال کور کو و زوجه او قدری نشسته صحبت کردیم بعد برخاسته آمدیم پائین اگر چه مقتضی بود که زیاد
 تر نومی باغ گردش کنیم ولی چون وقت تنگ بود سوار کالسکه شده رفیقیم تماشای کارخانه جات قد ریکه آمدیم
 رسیدیم کارخانه پیاده شده داخل کارخانه کارخانه جات بزرگ و کوچک متعدد بودند و مرد و دختر زیاد
 درین کارخانه کار میکردند چرخهای زیاد و دیگهای بزرگ در کار بودند و چشم و بینه میر شستند و انواع پارچهای شیمی

در بسیاری از زیربیرایی و جوراب و رو میز و پتو و خیربای دیگر میافتنند بسیار کارخانجات معتبرست جمعیت
کارگر هم زیاد است بیک کارخانه بزرگ رفتم که از جمعیت کارگر زمین کارخانه پیدا نمود و صدای چرخ بخار و
اینهمه جمعیت کوش را از تنیت میگرد و هوای کارخانه هم گرم بود و بعد رفتم بر تبه دویم و سوم و چهارم این کارخانه
در انجا زنهای ریادشسته و بعضی پارچه باراکه درین کارخانه با میافتنند با چرخ خیاطی میدوزند اما چرخ نیست
که با دست و پا حرکت بکنند حرکت چرخها با بخار است تمام این سه مرتبه فوقالذکر و دختران و دختران شسته و شسته
بکار بودند از شده کار که البته شبانه روزی نه ساعتش را باید کار کنند رنگ تمام زنهار پریده و زرد بود و ادافه
این کارخانه خیلی معتبر است تمام مخارج این عکله جات و کارخانه بعد از صاحب کارخانه است بقدر و دست
نظر میرزا و ثبات و غیره دارد آنچه تحقیق شد بعد از وضع مخارج و مزد و عملیات و کارگر با سالی دو بیست هزار
تومان غایب صاحب کارخانه میشود از یک کارخانه که بیرون میآیدیم تصور میکردیم که دیگر کارخانه نیست و
بهر راه آهین میرویم قدریکه میرفتیم باز بخارخانه و دیگر میرسیدیم بالاخره همه کارخانجات را که گردش کردیم هنوز
کالسکه شده دوباره آیدیم باغی که بودیم رفتم توی غارت چوبی قدری نشسته خستگی گرفتیم و راحت شدیم بعد
سوار کالسکه شده آیدیم بکار سوار زن راه آهین شده مراجعت کرده نزدیک عروبه وارد منزل شدیم چون
نواب کراندوک پل برادر علیحضرت امیراطور برای استقبال پادشاه یونان که دخترش از برای تزویج بابین
شاه زاده محمداور و دلالاوار و درشو میخواند امین السلطان و امیرالپوف لباس رسمی پوشیده و رفته بکار راه
آهین برای استقبال ملاقات نواب کراندوک پل امشب کراندوک پل در عمارت لارنسکی خوانند
ماند و صبح زود پادشاه یونان را استقبال ایشان را وارد و درشو کرده با اتفاق بهد بگریه میروند امین السلطان
و امیرالپوف نواب کراندوک را ملاقات کرده مراجعت نمودند و عرض کردند الان هم کراندوک
بملاقات ما میآیند حاضر ملاقات ایشان شدیم آمدند قدری نشسته صحبت کردیم و رفتند و چون صبح زود
حیال حرکت داشتند عدد باز دید ما را خواستند بعد شام خوردیم بعد از شام سوار کالسکه شده رفتیم به
گردش هوا خیلی سرد شده بود روز و مراجعت کردیم عکاس سابق هم حاضر بود اجازه دادیم آمد از نزدیک
عکسی از ما انداخت (روز پنجشنبه ششم) صبح برخاستم حکیمباشی طو لوزان دندان ساز
معروف و درشور که همش میومارتن و از ایل فرانسه است بحضور آورد خیلی دندان ساز قابل است
هواد لیب تابحال خیلی سرد شده است بادی سرد از طرف شمال میاید و چون سمت شمال اینجا قطب
نزدیکت و این باد از دوی پنج برنجیز این است که هر وقت باد شمال میوزد هوا را خیلی سرد میکند و در وقت
هر وقت باد از طرف مشرق میاید هوا گرم میشود و باران هم میآید هوا اینجا با هوای لوسان بیلاقطری است

خلاصه امروز باید برویم کارخانه آب صاف کنی که در آخر آبادی شخرواقع است چندین ایگارخانه تکلیفی است
 تمام اسباب و آلات این کارخانه را هم از انگلیس برده اند این کارخانه پول بالی شهر ساخته و دایر شده
 و در تحت ریاست (امستانکونچ) است یک زن پیری بایک دختر جوانی دارد و هر دو در کار
 خانه معرفی شدند سه ساعت از ظهر گذشته خبرال کور کوآد با هم جانکه نشسته را ندیم برای کارخانه فرور
 افلی از غله خلوت ما هم در کاب بودند رسیدیم کارخانه پیاده شده وارد کارخانه شدیم ابتدا یکت خیابان ضنا
 بهوار است که پهلوی اینجا بان پشت نه آب انبار که همه بیکت وضع است ساخته اند تفصیل بکیرا که بهویم
 وضع سایر معلوم میشود یکقطعه زمین بزرگی را کوه و چند ستون از زیر ساخته روی آنها رطایق منظم زده اند این آب
 انبار با عمیق است و زیر آب انبار با سنگهای خیلی بزرگ و روی سنگهای بزرگ سنگهای کوچکتر و در
 آنها اسنکریزه و بالای آن شین ریخته اند یک ماشین هم در کنار رودخانه و ستول ساخته اند که از رودخانه
 ما این کارخانه نیم فرسنگ مسافت است آن دستگاه ماشین را ندیم از قرار یک گفته اند بواسطه آن
 ماشین و نهری که ساخته اند آب کثیف کل آکو سیاه از رودخانه داخل این آب انبار بای بزرگ مفضف
 می کنند و با اسباب و ماشین باینکه در زیر این حوضها عقبه کرده و این سنگها را ریخته اند آب را صاف
 نموده و داخل حوضهای دیگر می کنند که در وقت ورود کارخانه آن حوضها در دست چپ و راست واقع
 بود و این حوضهای آب صاف هر یک بقدر چهار ذرع طول و یک ذرع و نیم عرض دارد و بسیار عمیق است
 و آبی که باین حوضها داخل میشود بقدری صافست که هیچ معلوم نیست نومی آنها آبست یعنی بعد از آنکه آب صاف
 شد در اینجا این شتم دیده میشود و در وسط این حوضها یک خمره مانند است از آهن که آب از آن آهن فرویز
 و تمام این آبهای صاف در یکطرف کارخانه که سرداب و حوض بزرگ است از وسط یکت حوض مرمرینا
 بیرون می آید و پهلوی این حوض بزرگ آب صاف یکت عمارت عالی مفضل و دستگاه ماشین بزرگی بنا کرده این
 آبهای صاف بواسطه تلمبه برج بسیار بزرگ بلند محکمی که درین عمارت ساخته اند میرود و از آن برج لوله با و
 راه با و تلمبه با درست کرده اند که تمام شهر راه دارد و آنقدر این سبع مرتفع است که در مرتبه چهارم خانه خبر
 کور که مشرف تمام شهر است از فواره حوضی که در بالکن ایجاد دیدیم همین آب جستن میکنی ابی هم که از فواره یک
 جلوعمارت بلو در که ما منزل داریم مسجد از همین آبست خلاصه این آب تمام مراتب عمارات شهر می نشیند
 و همه اهل شهر همی از این آب خرید و با شیر آب دارند و محتاج باین نیستند که از پائین آب ببالا ببرند از آنجا
 این برج سی ذرع است و باینکه منبع آب تمام شهر است هیچ معلوم نیست درین برج آبی باشد و در برج هم فواره
 ذرع میشود بعد از تمامای اینجا آمدیم بجاییکه ماشین در وسط آن واقع است تا لابرزگی است ماشین در وسط آن

تا لار است و یک سناه نشینی هم برای نشستن دارد و رفیقیم تومی آن شاه نشین شستیم بستی و عصرانه حاضر کرد
بودند بستی خورده و قدری با جزال کور کو صحنه کرده برخواستیم و آیدیم پهلوی ماشین دور ماشین تجریدی از
والد و ماشین در کمال خوبی کار میکند از دم تجرید که آدم نگاه میکرد و قدری کوب بود مثل آنکه شخص بالایی قصر فاجا
طهران زمین را نگاه کند و از پائین تا بالا چرخ است که کار میکند بقدری این ماشین با و چرخ و سبب با پاک
و میزور و است که آدم کمان میکند که تازه از دست استاد در آمده است وضع این ماشین تماشایی
خوبی دارد چون ماشین در وسط تالار و عمارتی عالی واقع است مثل کارخانه جاتی نیست که دود و جمعیت
زیاد و آشته باشد و آدم از تماشای آن در حمت بوده و عجز داشته باشد شخص که زیاد نگاه باین ماشین
و کار آن بکند و در وضع و حالت آن اندکی غور نماید هیچ کمان نمی که این ماشین غنی و برای صاف کردن
اب و عمه جات آن انسانند بلکه چنین بنظر می آید که این ماشین در آسمان ساخته شده و عمه جات
آن ملائکه هستند و باید این ماشین یکت کرده به حرکت بدین و در این ماشین بقدر یکصد و چهل است بعد از
تماشای ماشین شستیم چای آید که هم پهلوی نشست چهار صد نفر تلبه چای شکر که کارشان این است هر یک آتش بگیرد
فورا خاموش کنند بالاسهای خوب از جلو با عواد های تلبه آورده گذرانند قدری هم تلبه بار با آب پر کرد
بازی کردند و می چای آید پاشی نمودند اینها که رفتند ما پر خواسته بیرون آمدیم سواری کالسکه شده آیدیم
منزل چای خورده دوباره کالسکه حاضر کرد و سواری شده را ندیم برای دلا فوف که از (کفتیس) یا تو فیسکی
است از راهی که دفعه سابق رفتم بودیم رفیقیم از راهی دیگر که نزدیکتر و بهتر بود رفتم رسیدیم باغ حیدر نرسیدی
استجا بودند و در بای طاق بسته بود سر ایدار باشی اینجا که مرد لاغر بلند قدی است و از دو طرف چانه ریش دارد
پیدا شده در بای طاق ربابا کرد درین پس که میگشتم کید فعه دیدیم دو فرنگی نفس زنان از عقب ما آمده بار سینه
من تصور کردم صاحب خانه هستند شنیده اند من اینجا آمده ام برای پذیرائی ما آمده اند پرسیدم که شما کیستید
گفتند ما روزنامه نویس هستیم آمده ایم گفتیم برای چه آمده اید گفتند تکلیف ما این است که هر جا شمارو پیدا
هم استجا حاضر باشیم سر ایدار باشی اینجا زبان فرانسه میدانست زبان لستانی میدانست این روزنامه نویسها
که آمدند برای ما خوب شد با آنها بفرانسه حرف میزدیم و آنها تفصیل برده پارا از سر ایدار باشی میپرسیدند و بما
عرض میکردند چون خود روزنامه نویسها هم لستانی بودند و زبان لستانی را میدانستند خلاصه این عمارت را که
سر ایدار باشی باز کرد و داخل شدیم دفعه سابق که با جزال کور کو آمده بودیم هیچ ندیده بودم افتادیم بیکدست
عمارت دیگری که پردای خوب و (کالریهای) ممتاز داشت بنا کردیم توی طاق گردش کردن و پرده بالا
به تفصیل تماشای نموده تمام اطافای این عمارت را از زیر و بالا گردش کردیم پردای تماشایی بسیار خوب داشت

از کوچکت و بزرگت و پرده های صورت سلاطین استان و پرده های خنک پادشاهان استان و پرده های صورت حضرت عیسی و مریم همه نوع پرده از کارهای ممتاز نقاشیهای قدیم دین عمارت دیده شد اظفار پانصد پرده بود که میان آنها پرده هزار تومانی و دو هزار تومانی و اقل آنها سیصد تومانی بود و رویم رفته هر پرده هزار تومان قیمت داشت که پانصد هزار تومان می شود میزهای مزین یعنی خانم کاری از سنگت متعدد داشت که هر میز یک اطلالت چهار هزار تومان قیمت داشت کله انامی سنگت سیر و حیره اسباب و ظروف چینی نفیس گنبد و اشیاء قیمتی دیگر از هر قیل خلی بود اینها همه در اطاقهای پایین بود بعد رفتم بمرتب بالا که اینجا هم اطاقهای خوب داشت بخصوص سه چهار اطاق چینی خوب داشت با قیمتی که تمام میل و پرده و اسباب این اطاقها از پانچا و استغنی چین بود و محبته های اشکال چینی و ظروف چین زیاد داشت حتی کفشهای هم که توی آن اطاق بود از نوع کفشهای ایل چین بود همین جبهه هم این عمارت است عمارت چین گذاشته که تمام میل و اسباب از چین آورده اند بکتابخانه معتبری هم در بالا بود که کتابهای گنبد قدیم زیاد داشت خلاصه تمام اشیاء و اسباب این عمارت نفیس و قیمتی است و همه مال این گنبد است بکثرت که نقوشی در فنی ساخته بودند که نقشه تمام کره زمین در آن بود خیلی از قدیم این کره را ساخته اند نگاه بکره که نقشه ایران را در آن دیدم که نقشه ایران عهد شاه عباس صفوی بود یعنی در آن وقت نقشه ایران را بر داشته اند معلوم میشود در عهد (لوی کاتزن) که لوی چهار دهم پادشاه فرانسه باشد این کره را ساخته اند بقدری هزار جلد کتاب در این کتابخانه بنظر آمد بکثرت کتاب و کاغذی خوب یعنی خطش منو سکری بود که جلدش نفیسه بود و در وی آن صورتی با آب و رنگت نقاشی کرده بودند سرایدار باشی آورد تماشا کردیم چیز نفیس خوبی بود چون وقت ناکت و راه دور بود و بایست به تیار برویم لابد نقاشی اینجا را مختصر کرده آمدیم توی باغ قدیمی هم توی باغ و باغچه با که خیلی خوب گل کاری کرده بودند کردش نموده آمدیم توی کاسکه در اندیم برای منزل دار و منزل شده قدیمی توقف کرده در ساعت نه بعد از ظهر که وقت رفتن به تیار بود و با امیرال پوف توی کاسکه نشسته راندم برای تیار این سلطان و سایر بزرگان ما هم در کاب بودند باید تماشاخانه بزرگ برویم راه خیلی دور و هوا هم شسته سرد بود و دسر کالسکه هم باز بود رسیدیم به تیار و جبال کور کو جلوا آمد رفتم در مرتبه سخانی تیار نشستم جمعیت کم بود پرده اول بالا رفت و خاصا آمده رفقای خوب کردند کینه فاقص که همش (ماد موآزل) ربیجی بود که شست روز است از ایتالیا آمده است بسیار خوب میرقصید چهار پرده بالا رفت و هر دفعه که پرده میافتا و برخواست میرفتم با طاق دیگر با جبال کور کونشته نشینی خورده بر می کشتم پرده اول که تمام شد رفتم بمرتبه بالا پرده اول و دوم رفتن بالا بود پرده پنجم و چهارم باری بسیار خوبی در آوردند بعد از تمام بازی هوار شده آمدیم منزل شام خورده

مجلس
شماره

خواهیدیم (روز جمعه هفتم سوال) امروز در ساعت هشت یعنی چهار ساعت قبل از ظهر جوینیم
 پادشاه یونان با ملکه و خانواده خودشان که به پترزبورگ میروند امروز از اینجا میروند باید برویم کار آه این
 دینه که در طرف شمال شروق است و از این علامت تا اینجا مسافت زیاد است امیرال و پست این سلطان
 و بعضی پیشخدمتها هم بالباس رسمی در کاب بودند از پای خای جنرال کورکوانه و می پل نیکو که بر روی رودخانه
 و استول است عبور کردیم این پل خیلی تعریف دارد و عجیب و مرور زیاد از روی آن میشود و در وسط پل راه تراموا و از
 دو طرف راه کاسکه و عراده است بعد از آن راه پیاده است که دو طرفش حجر دارد و از یک طرف کاسکه میروند
 و از طرف دیگر میآید که بهم دیگر میخورند از دست است کاسکه و عراده ها میفتند و از دست چپ
 میآیند و با آنها از زن و مرد با یکدیگر و لباسهای مختلف از دست بهتر میآید و در بعضی عراده ها کوک و بعضی
 دیگر کو ساله و چیزهای دیگر بار کرده بودند خیلی تماشا داشت از پل که گذشتیم و حقیقت مثل خارج شهر است
 ابارهای طولانی بزرگ زیاد دیدیم که متعلق بدولت و در ب انبار با فلفل و قراول هم در هر انبار ایستاده
 پس دیدیم عرض کردند انبار اسباب و مهمات فتونی است بعد دیدیم از صحرای خارج شهر رفته تا بکار رسیدیم
 در کار کاسکه های زیاد دیده شد که مال کسانی بود که از شهر برای دیدن پادشاه یونان آمده بودند از پل
 جنرال کورکوانه و زوج او و حاکم و نایب الحکومه شهر و نهضت های آنها و غیره وارد کار شدیم همایستاده فتنه را بودند
 جنرال کشف که سفر سابق هماندار ما بود و اینجا دیدیم که هماندار پادشاه یونان است داخل سالون بزرگ کار
 شده پادشاه را ملاقات کردیم پیش رفته دست دادیم و احوال پرسی کردیم اسم پادشاه (ژرژ) اول است
 ریش امیر شده و سیل دارد بعد ملکه یونان را دیده دست داده تعارف کردیم اسم ملکه (لادین الکسا
 است بعد دختر نواب گران و کت قطنین عتوی علیحضرت امیر اطور حالیه روس است دختر پادشاه یونان
 هم که نامزد گران و کت پل را در علیحضرت امیر اطور است دیدیم و لیعهد یونان را هم که همش قطنین است
 ملاقات کردیم دختر دیگر پادشاه یونان هم حاضر بود با همه تعارف کردیم بعد با پادشاه یونان و نواب
 گران و کت پل ملکه یونان و سایرین و دواج کرده موار کاسکه شده از همان راه که رفته بودیم مراجعت
 بمنزل نموده نهار خوردیم امین التوله و همایکتر خان و زیر صناعیچ هم امروز از دینه مراجعت کرده و حاضرند
 بعد رفتیم بکام و پرونده مراجعت بمنزل نمودیم کینه فرقه باز پلونه آمده بود که در حضور ما بازی کند چون
 گردگنده ای ریشی است سیل کی دارد زبان روسی را خوب میداند و در حق بازی خیلی باهراست (شاکلف)
 مترجمی میکرد بازیهای عجیب و غریب در آورد از جمله کارهایش که بسیار غریب بود این است که دست و پا
 او را با انواع و اقسام سخت می بستند بعد از نیم دقیقه یا یک دقیقه دست و پای خود را باز میکرد و دوباره

تا شب در ساعت بیست بعد از ظهر باید بیاثر تابستانی که در باغ ساکس است برویم
 و در ساعت معین در شک که کچلی برای ما حاضر کرده بودند تنها کاسکه نشینیم در باغ ساکس چنانکه سابقاً هم نوشتم
 که بزرگت داخل نمیشود سایر ملترین ما هم در کاب بودند را ندیم در دو طرف خیابان جمعیت زیادی ایستاده
 بودند و در باغ و تیاره شدیم تیاره ایتالیائی است خیلی خوب بود و پرده ساز و آواز و حرف زدن و تعلیم
 ما هم بود پرده آخر باله و بعض بود در قضا برای هم که در دخیلی خوب بود اصل تیاره تابستانی است و از چوب
 ساخته بسکلی بنم دایره ساخته اند آسنی تیاره سه مرتبه است آسنی تیاره چهارت از حوطه نیم دایره تا شاخه است
 مردم در اینجا نشسته تماشا می بازی را می کنند (حجره و اطاق ندارد همه مراتب غلام کردش مانند و تنون
 دارد و از اطراف در بار و بیاض دارد که در فاصله پردا باز میکنند و مردم برخاسته بیرون میروند جمعیت
 از زن و مرد زیاد بود و در مرتبه دوم مقابل بن نشسته بودیم وقتی پرده می افتاد مردم از تیاره بیرون آمده در
 پنج گوش میگردیدند برای ما هم خبر بزرگی بطرز چترهای چین در میان باغ زده بودند که در اینجا رفته بستی میخوردیم
 و سیگار میکشیدیم و خیرال کور که وزوجه او در نهانی محبت دیگر هم آمده پیش می نشستند بعد از تمام شدن تیاره
 نیوار همان در شک شده یک دوره باغ کردش کردیم بوا می ملائم خوشی است محتاب و ابر کی هم هست باغ
 به کمال صفای عجمی کار زیاد و بسکلی ماه روشن کرده اند و سخن سه مرتبه در باغ است که آب از آن جستن می کنند
 و در آن (الکتریسیمه) آن انداخته اند چراغان و شش بکال و عکس نهاد و آب صفای تماشایی خوبی دارند
 و در اطراف کاسکه مار گرفته بودند بعد از کردش سدر انده بمنزل آمدیم شا در ده خوابیدیم
 ۷ در شب هشتم شوال (ه شبته هشتم شوال که نیز مطابق ششم ماه ژون فرنگی است امروز یک ساعت
 ۹ باه دقیقه از ظهر گذشته باید از درو شو بطرف برلن حرکت کنیم صبح از خواب برخاستیم (روزی که بقلعه نظامی رفتیم
 دور روی رود و سیسول و ارکشی شدیم علیحضرت امیر بطور خیالک پیش نوشتم ملکر اف کرده اند که ان کشتی
 با هم ماموسوم کرده (فاصله بین شاه) بنامند امروز صبح امیرال پوپوف رئیس آن کشتی را با صاحب منصبان
 و عملیات که اسم مارا در سینه خود نوشته بودند در اطاق بیرون حاضر کرده بود که بحضور ما بر سینه رفیق نهاد
 دیدیم و بطور شک و افتخار عرض کردند که ما با هم بادشاه ماموسوم شده ایم خلاصه نهاد خودیم یک ساعت از ظهر گذشته
 که وقت حرکت بود خیرال کور کو آمد با هم توی کاسکه نشسته امیرال پوپوف و سایر همراهان هم از عقب ما سوار
 شده را ندیم برای کار جمعیت زیادی در اطراف خیابانها ای کار صف کشیده بودند و فوج سرباز هم ایستاده بود
 رسیدیم کار این همان کار و راهی است که این راه تبارگاه اسپالار فیم دم کار پیاده شده داخل کار شدیم همان
 صاحب منصبان و سرباز و شخصی که در در و در کار بالباس سبی حاضر بودند امروز هم ما حاضر و ایستاده بودند بعداً

نزد جبرئیل کور کو زوجه عالم و زن نایب الحکومه و زنه های بعضی از خبرهای بزرگ هم بودند که این زنه های محترمه به
مشابعت ما آمده بودند و این نه های هر بابی و احترام فوق العاده است بلکه سینه کل زندگی هم نزد جبرئیل کور که
بسته بود و ماداد خیلی با آنها صحبت کرده و دوا نموده با جبرئیل کور که هم دوا کرده و داخل تن شدیم و سر را زوجه
منصب هم به منظور در حالت سلام و نظام ایستاده بودند و از جلوه ها که نشسته را دیدیم برای هر حد رسیدیم کار ما
اسکریوچ اینجا زن ایستاد و او امیرال پو پوف از تن باین آمده و سوار در شکسته رفتیم و می پارت اسکریوچ
قدی کردش کردیم پارت خوبیت خیلی شبیه است به پارت پلور و اشجار جنگلی دارد و مثل جنگل است پارت که می
فرماندهان خیلی بهدیکر شبیه است بعد از گردش سیدیم به تجارت اسکریوچ (عمارت خوبیت تمام عمارت)
از بالا پائین گردش کردیم چون عمارت خرابی پیدا کرده بود یعنی تخته های کفش خراب شده است و بنواهند
تعمیر کنند بل و اسباب آرا جمع کرده روی هم ریخته اند ملاقات شد امپراطور یعنی امپراطور روس و امپراطور آلمان
و امپراطور اطرش در دو سال قبل درین عمارت شده بود و خود اسکریوچ بیکت قصبه است و جمعیتی دارد که
پرده خوب صورت حضرت موسی را در حالتی که با عصا زده چشمه آبی از زمین بیرون آمده است و شتر با دینی
امیرال پل از آن چشمه آب میخوردند و می راه پله این عمارت دیدیم که بسیار پرده خوبی بود و پنجره فرماندهی است
این عمارت اسکریوچ و امپراطور مرحوم چون خیلی (مارشال بار یا تیشکی) را دوست میاید داشته و مارشال
در قفقاز با شامیل لژی جنگت کرده و همیشه ناخوش بوده است با و بخشیده بود و او در اینجا منزل داشته و در
بهین عمارت هم مرده است صورت خود مارشال اهنم در پرده کشیده و می این عمارت آونجه اند خلاصه
بعد از گردش دوباره به کار آمده سوار شده را ندیم ما اینجا راه آهن و خط داشت اینجا یکدکالی سرقه یکت خط
شد و درین بین که میرانیم بیکت بر سپاه تیره از و بروی ما بالا آمد و بنای رعد و برق را گذاشت طرف
هم مثل سایر راهها جنگل و سبزه بود کم کم ابر سیاه بالای سر ما رسید و رعد و برق شد و باران بسیار
شدی بارید بطوریکه از طاق و اگر ما هم آب میکید اما آنقدر تند چون زن بخارند میرفت خیلی زود از این
رعد و برق و باران گذشته بهشت براند جنیم چهار ساعت بنصف شب مانده که نزدیکت بود
بود و در دکای الکساندر و ف شدیم چون الکساندر و ف سرقه است کار و عمارت بسیار عالی خوبی و اینجا
ساخته اند جمعیت زیادی از صاحب منصب و موزیکانچی و مردم متفرقه در اینجا جمع شده بودند و چراغان
بسیار خوبی کرده بودند میرزا رضا خان وزیر مختار ما هم از برلن آمده و دم کار ایستاده پیاده شده از پل که
کار بالا رفته داخل شده چهار طاق بسیار خوب شدیم و در اطراف قمار یکت طاقی برای ما معین کرده و شام را
هم در اینجا چیده بودند چون و اینجا باید و اگر ناخوش شود دوباره باران از تن روس بنزن المان حمل کنند باید است

ساعت توقف کرد میرزا رضا خان و وزیر مختار هم کینه فرستادند علیحضرت امیرطورالمان را که مرد پیر و پشیمانی
 بنفیدیت و در روزهای سابق هم جلوس آمده بود و حضور آورده مقرنی کرو و رفت بعد شام خوردیم قدری
 کجوانی و شب را و شستم قدری هم بعد از شام شسته فقط حرکت ترن بودیم بعد برخواستیم آمدیم رو به پاییز
 امیرال پوپف رسیده عرض کرد برویم پائین نوبی کار با اتفاق آمدیم پائین جمیعت یادی از صاحب منصب
 وزن و مرد جمع شده بودند فتم نوبی کار امیرال پوپف و (گنت کلور) و میرزا محمود خان و وزیر مختار پطر
 آمدند نوبی کار قدری فرمایش و صحبت کردیم بعد امیرال مخص شده میرزا محمود خان و غیره را هم مخص نمودیم
 مراجعت کردند و دقیقه هم نوبی و اکن توقف کردیم تا صوت حرکت زده شد و ترن برآه اقلان از اینجا حرکت
 حقیقی و من المان برآه آهین کفر سنگت راه است را ندیم تا رسیدیم بسره المان که کار بزرگی و شهری است
 اسم این شهر و این کار و اسامی هماندار و همراہان او را که از طرف دولت المان آمده اند بعد خواہیم نوشت
 جمیعت زیاد می از صاحب منصب و سر باز و موزیکانچی و سوار لانس و غیره با هماندار مادر کار حاضر نشاد
 و چراغان بسیار مفضل کرده خیلی خوب مراہم پذیرائی مادر تدارک نموده بودند هماندار و دو نفر دیگر آمدند نوبی
 و اکن آنها را مقرنی کردند این هماندار مردی سپرد جزیالی بسیار معتمد است که در موقع خدمات عمده با و رجوع میشود
 و این خان شخصی است که در سی سال قبل که مرحوم کلیم اول الطیجی بایران فرستاده بود و آن الطیجی امش (میلون) است
 بود که در شیراز فوت کرد و همراه آن الطیجی بوده و در آن وقت سمت (آتشه بلنجر) الطیجی وزیر بود
 و الحان خزال مخربیت وضع اینجا از هر جهت ما روس تغییر کرد از ترن پائین آمده از جلوصف سر باز گذشتیم
 و صاحب منصبان از خزال هماندار مقرنی کرد صاحب منصبان و سر باز و سواره بسیار نظمی نظار آمدند بعد سر باز آمدند
 از جلوماد فیلد کردند پس از آن ترن رفتیم ترن حرکت کرد و ما هم خوابیدیم (دو ذیکشنبه تمام) و امروز
 باید برلین برویم صبح در ساعت شش از نصف شب گذشته از خواب برخاستیم قیام برآمده بود و شب
 هر کجا گذشته خواب بوده و جانی را ندیده ایم اما حالا که روز است وضع خاک و عسکرت را می بینم که تغییر کرده
 در خاک المان جنگل انبوه زیاد از درختهای چیت و کاج دیده میشود اما کاج بیشتر است تمام راه از میان جنگل است
 کمتر جانی از صحرا است که درخت و جنگل نباشد وضع صحرا و حالت هوای اینجا خیلی شبیه بورشواست حالت درخت
 اینجا هم مثل زراعت و رشواست که حالا رسید و زرد و سسته است تغییر یکدیگر در اینجا دیده میشود این است که آب
 اینجا بیشتر است یعنی در طرفین راه میتوان گفت آبادی متصل یکدیگر است را ندیم تا به (فرانکفورت)
 بنواذ (فرانکفورت) رسیدیم (فرانکفورت) شهر مغرب و بیست و در زمین سطح واقع نشده میان شهر بیست
 و بلندی و دره و تپه دارد و کار بزرگ معتبری دارد و بواسطه عبور و مرور راه آهین اینجا مرکز و بندر کار و کشت

در اینجا باید بنا بر بخوریم ساعت بهشت وارد کار شدیم در خود این گاه چند اطاق و بنا را خوب وارد که متعلق است
و مانند همان خانه است این اطاق بار برای بنار و راحت ما حاضر کرده بودند بسیار منتهج و پاکیزه بود و در مرتبه
بالا نیز برای ما گذاشته بودند و در پایین نیز بزرگی بحسبیت مشربین متیا کرده بودند بعد از ورود و دیگر قدری
راحت کرده بعد بنار آوردند و خوردیم این اطاقها از دو طرف پنجره و منظر دارد که به بیرون گاه میکند شمع و
راه آهن زیاد می که ازین کار متعجب می شود همه پیداست جمعیت زیادی از مردم در آمد و شد بودند و مردم
روزی عید است که مردم تعطیل دارند و مشغول گردش و دید و بازدید یکدیگر هستند متعطل صوت (لکونیت)
بلند می شود و از طرفی بطرف دیگر می رود و از بالا خانه که ما بودیم لکونیتها و بار کشتار و اکنها می زیاده شده که انبار
کرده اند برای حرکت قشون که اگر نیکو ته لازم شود فوراً می توانند بحسبیت هزار قشون ازین نقطه حرکت بدهند
بعد از بنار بقدر یک ساعت خوابیده بعد از خواستیم ساعت چهار بعد از ظهر باید رو به برلین حرکت کنیم لباس سبی
پوشیده جمایل زد و المان سینه او نیمه و شمشیر سبزه برن زدیم از اینجا برلین دو ساعت راه است را ندیم
تا نزدیک برلین رسیدیم در دو سفر قبل برلین را دیده بودم ولی وضع کار راه آهن درست در نظر من نبود همچو
نقشه می کردیم که مثل کار سکو و بطرز بزرگ در اقل شهر واقع است و باید از اینجا پیاپی ده شده با کالسکه داخل شهر
شد تا اینجا اینطور نیست تا مسافتی راه آهن از میان شهر می رود و عمارت های عالی بزرگ در دو طرف راه آهن
واقع بود یعنی راه آهن خیلی بالاتر از عمارات و کوچه های شهر واقع است و عمارت ها و معابر را پائین دیده میشد
قدی ترن در داخل شهر به اینطور میرفت و از عمارات و خانه ها و کار با میگذشتیم تا آخر ترن آهسته
شد و در کار عالی بزرگی ایستاد و علیحضرت امپراطور المان (گلیوم) دوم که پسر (فریدریش) سوم
و نوا ده کیلوم بزرگ و از طرف مادر نوا ده علیحضرت پادشاه انگلستان سوار در کار حاضر و با حالت
تعظیم نظامی ایستاده بودند پاده شده با ایشان دست داده تعارف کردیم تمام شاه زاد و بای خانوادۀ علیحضرت
امپراطوری حاضر بودند مگر برادر کوچکۀ ایشان نواب (پوشن هانوفی) که امیرالاست و حالا در بالتیک
میان همه دست داده تعارف کردیم (پوشن بیرنالدت) بواسطه ما خوشی و کسالت مزاج شو نیستیم
باستقبال باید در (وادوین) است اما پسر بزرگ او (کنت هربوت بیرنالدت) که خیلی هو
و یکجا بخود ویرس بزرگ تشبیه است و وزیر امور خارجه المان میباشد حاضر بود و وزیر جنگ و مارشالها و
جزالها و صاحبان بزرگ المان هم همه بودند و علیحضرت امپراطور همه را معرفی نموده تا نهادست و اویم
و تهرانه با موزیکان بطوریکه رسم است برای احتفام نظامی ایستاده با علیحضرت امپراطور تا آخر نصف سراز
رفته و برگشتیم بعد در شکر و بازی علیحضرت امپراطور سوار شده را ندیم برای عمارت (بلو و) که در کنای

پروس

شهر و پارک بزرگی واقع است مسافت از شهر باین عمارت تقریباً بقدر مسافت از باغ شاه طهران بشهر
طرفین کوچمیت زیادی از زن و مرد و اهالی شهر استاده بودند بالاخانها و عمارات مشرف بکوچه هم پر از
زن و مرد بود همه بالباسهای خوب پاکیزه و اغلب خوش صورت و خوشکل بودند در تمام مسافت از کار
بعمارت (بلوو) که قریب یکفرسخ است پشت در پشت جمعیت بود تمام هوای کشیدند و تماشاگران
میدادند اظهار نباشت زیاد میکردند من از یکطرف و علیحضرت امپراطور از طرف دیگر با مردم تعارف
میکردیم علیحضرت امپراطور خیلی خوش صورت و جوان و مهربان و متواضع هستند چند زبان غیر از زبان المانی
که زبان خودشان است میدانند بخصوص روسی و انگلیسی و فرانسوی را خیلی خوب حرف میزنند در بین راه از کار
بعمارت عمارتهای عالی و بناهای بزرگ را از سر بازارخانه و سفارتخانه با و وزارتخانه و غیره امپراطور نشان میداد
و مقرر میگردیدیم تا بکنار شهر که دارد پارک میشود و عمارت بلوو در آخرین پارک است در اینجا صدای
شلیک سی چل تیر توپ شنیده شد که برای تشریفات ما در میان همان پارک انداختند این پارک بسیار
وسیع و باصفا است درختهای کهن باغ دارد و در زیر درختها همه جا چمن سبز و خرم در حقیقت جنگل بزرگی است اقل
هم در خارج شهر جنگل بوده و از قریب که علیحضرت امپراطور میگفتند سابقاً بساع در اینجا شکار میکردند حالا جنگل را پاک
کرده و جایان آن ساخته اند و گردشگاه اهالی شهر است خیلی مفتح است اطراف این پارک وسیع
هم آبادی و عمارت عمارت بلوو در یکطرف آن واقع است در میان پارک جمعیت زیادی از زن
و مرد بود و هوای کشیدند و اظهار نباشت میکردند را ندیم تا بعمارت رسیدیم جلوه عمارت دسته سر با صنف
کشیه بود موزیکان را بنوای ایرانی نواخته احرامات نظامی بعل آورده اند با علیحضرت امپراطور از جلوه صنف
سر بار گذشته و برگشته داخل عمارت شدیم علیحضرت امپراطور خودشان آمده منازل ما را حتی اطاق خواب نشان
داده بعضی خودشان که معروف به (سال بلانف) است یعنی قصر سفید مراجعت کردند و در سفر سابق
که ما بپاریس آمدیم در عمارت شهر در سالن ملاقات منزل بشیم هوای این عمارت بهتر از عمارت شهر است این عمارت
را از قدیم سلاطین سابق پروس بنا کرده اند پارک مخصوصی با حیوانات و اشجار و چمن و گل کاری برای گردش مقرر
جلوه در پارک هم و سعی دارد و باغچه بندی و گلکاری خوبی کرده اند یک فواره فشنکی دارد که آب آن
مثل دو دیوون ریاید همه طعنه من و کباب مادر اینجا منزل دارند و در مرتبه بالا منزل است مرتبه
زیر این سلطان و سایر ملوک من منزل دارند بعد از رفیق علیحضرت امپراطور قدری راحت کرده بعد با جمعا
که جنرال (کوولن) است سوار کالسکه شده رفیق شهر برای باز دید علیحضرت امپراطور جنرال هم اذین چنانکه پیش
هم اشاره کردیم سی سال قبل سمت نشسته طعنه سفارت پروس از جانب مرحوم کلوم اول باریان آمده و با سفیر

برای تماشای تخت جمشید بشیر رفته میفرود بخامنه و قبل از در شهر از دست جنرال کرومپنیشیر داده آن
سفیر است که موسوم به (میلنوتی) بود و حالاً جنرالی جنه و همان داراست خلاصه وقت فنن باز دیده
علیحضرت امیرطور جنرال همانندار و میزار رضا خان وزیر مختار برلین همراه ما بودند از عمارت جلو آن عمارت شهر
مخصوص که منزل علیحضرت امیرطور است یکساعت راه است در شب عمارت امیرطور محوطه ایست و اردو آنجا شده اند
تیمه با بالافتنیم از چند طاق که نشسته علیحضرت امیرطور در اطاق خلوتی بودند در آنجا نشسته قدری با ایشان صحبت
کرده بعد برخواستیم سوار کاسه شده بمنزل آمدیم در چیا باهنامی پارک وقت رفتن و برگشتن بجا نطوح حقیقت
ایستاده و بهور احمی کشیده اند اظهار خوشحالی میکردند بمنزل آمده شام خوردیم بعد از شام با لکنی که پارک مخصوص
پشت عمارت بود (کاخ میکلند رفته نشسته یستم در آخرین پارک خط راه آهنی است که از بالکن پدید آمد
رونی پلهای آهنی و چوبی میگذرد متصل ازین خط آهن ترن آمد و رفت میکند این ترنها بجهت آمد و شد در شهر است
که از محله با ترن بجله و یکسیر و نند در هر محله کار دارد و مردم برای رفتن بجله و یکسیر کار رفته سوار ترن میشوند و میروند تا
نشسته بودیم متصل ترن بود که با چراغهای زیاد عبور و مرور میکرد و خالی آنجا نشا بود و بعد هم متصل صدای حرکت
ترن میآید و هیچ قطع نمیشد معلوم میشود مباشرتین و عجله جات راه آهن دو ساعت بدو ساعت عوض میشود
و الا ممکن نیست بدون عوض شدن از محله بنواهند بآمد یکت چیز دیگر در برلین وضع همه های فکر اف است که
خیلی تعجب دارد یکت سیم و دو سیم و ده سیم نیست در بلندیه های عمارت مرتفع میلیهای کلکت آهنی نصب کرده
و با آنها برض چند مرتبه میل و مقعر گذاشته بهر طرف همه های متصد کشیده اند مثل کار عکسوت که اگر آدم بخواد
بشار چشم خیره میشود خلاصه بعد از قدری تماشای شهر از بالکن پایین آمده خواستیم (روز و دو شبانه دهم
امروز باید برویم) (پشتندام) ه برای ملاقات علیحضرت امیرطریس در ساعت شش و نیم جنرال همانندار
آمد با او سوار کاسه شده را ندیم از شهر نشندام باره آهن بیت و غدیقه راه است قدریکه از قومی شهر
را ندیم کار کار در قومی شهر بود کار بسیار عالی است تماشای آینه است از طرفین رکاب ما هم این سطلها
و این الدوله جمعی دیگر با لباس سبی همراه بودند در کار پیاده شدیم بنا بود علیحضرت امیرطور هم در کار حاضر باشد
که با اتفاق برویم چون نواب (دولت دوا دین بودیغ) پرسودم علیحضرت ملکه کلینس و اما علیحضرت
امیرطور روس هستند یعنی همیشه علیحضرت امیرطور زوج ایشان است امروز غفله برای حال و رفتن با هم
کرم معدنی المان وارد برلین میشوند علیحضرت امیرطور رفته اند که ایشان استقبال نموده و در شهر کرده برقیه
بیاورند باین جهت در کار حاضر نشده بودند خلاصه براه آهن نشسته را ندیم رسیدیم کار نشندام اینجا پیاده شده
یکدسته سربازان با سوار یکان چنی استاده بودند یکدسته سوار لانسینه نیزه داریم بسر کردی نواب (پوش

پیشانی

دو اولدین بورغ، حاضر بودند از جلو صف سربازان گذشته سرباز هم از روی مامشق و و فله کرد و نذ بعد سوار
 کالسکه شده را ندیم سواره لانیسه هم در جلو ما و شاه زاده المانی در پیلوی کالسکه ما میراندند تهنیو ریسر فتم تا و خل
 شهر شیم شهر شیدام شهر کو چک خوبست و جای عیش است هر کس در المان جنگی هم سایده بخوابد و حتی غایب
 مبادید به شیدام خانه ساخته متوقف میشود خانها و کوچهای خوب دارد اما همیشه بقدر خجرا نغز سرباز و سوار با
 توپ و تفکات سا علوات و حقیقت مرزیکت اردوی کو چک خجرا نغز است از شهر شیدام خارج
 شده از پارکها و باغها گذشتیم یکدو حوض خوب که فوارههای بلند داشت دیده شد یک فواره دیدیم که بقدر
 ده ذریع آب آن چنین میگرد و بعد فواره دیگر دیدیم که بقدر مسیت و پنج ذریع محبت آبش هم زیاد بود اما این فواره
 بواسطه ماشین و اسباب انقدر بلند میزند یعنی این آب مانع دارد که با اسباب ماشین هر وقت بخواهند بجهد
 خلاصه را ندیم ما رسیدیم عمارت (پاله دو کوون) این عمارت را فردریکت کیر بعد از هفت سال جنگ
 بار و پ که مردم میگفتند فردریکت بی چروستی دست شده است برای این ساخت که بداند بی زور
 نشده است یکصد و شصت سال است که این عمارت ساخته شده این عمارت را باین جهت پاله دو کوون
 یعنی عمارت ناج میگویند که محتمه سه زن ساخته و در بالای این عمارت نصب کرده ناج پروس ابدست این
 سه زن داده اند که آنها کاه داشته خلاصه پایده شده داخل عمارت شدیم اول در یک تالار بسیار بزرگ
 عالی شدیم که تمام از ابا صد فنای دریایی و سنگهای معدنی قیمتی ساخته اند وضع این تالار بزرگ شبیه
 حوضخانه و سردابست اما مسادی با کف زمین و خیلی بار و است در کوههای تالار حوضهای کوچکت مرمر
 که وسط آنها فوارههای کوچکت و محتمه های مرمر دارد که از آن فواره با و محتمه با آب میریزد از آن با و کف این
 تالار نیز سنگت مرمر است با اینکه در یکصد و شصت سال پیش این تالار ساخته شده موافق سلیقه های
 حالا و بسیار بار و است حالا هم اگر بخوانند چنین تالار می بسازند باین معنوی و خوش وضعی ممکن است اتفاق
 نیفتد همه نوع سنگت معدنی قیمتی در این تالار بود از این تالار گذشته ایلیکت آفاسی با هم جلو ما افتاده از چند
 اطاق دیگر که عبور کردیم رسیدیم با طاق علیحضرت امپراطریس جرمن و امپراطریس و میرزا رضا خان وزیر خا که
 کسی دیگر حضور نداشت با علیحضرت امپراطریس دست داده احوال سی و تعارف کردیم چهار پسر علیحضرت امپراطریس
 هم بن هشت ساله و هفت ساله و پنج ساله و چهار ساله پیلوی علیحضرت امپراطریس رسانده و همه لباسهای علی
 بجز پیرا پوشیده بودند بسیار اطفال خوبی بودند دایه و دوشه نوزاد نهایی محترم هم در اطاق امپراطریس بودند
 علیحضرت امپراطریس بسیار خوش صحبت و گرم و همان هستند روی صندلی نشسته قدری صحبت کردیم و
 بعد بیرون آمده توی تالار سنگهای معدنی کردوشی کرده رفتم با طاقی که برای ما معین کرده بودند اینجا نشستیم در

ان پادشاه که در سفر اول هم که پروفس آیدیم همین الیزابت (سازشویی) ملاقات کردیم از آنجا بیرون آمده سوار کالسکه شده را ندیمم برای عمارت پتندام بشارت رسیده پیاده شدیم علیحضرت امپراطور امپراطریس هم از عقب ما رسیدند و نفرین ما و صاحب منصبهای المان که تمام از اهل نظام بودند رفتند با طاف و نثار در با بای خودشان ایستادند بعد ما با علیحضرت امپراطریس دست بدست داده و علیحضرت امپراطور هم باز فرود یکت شال (باز داده آیدیم با طاق نثار این عمارت بزرگ عالی هم که در وسط شهر پتندام ساخته اند) بناهای فردر یکت کیر است و بسیار عمارت عالی است ببلهای خوب و دیده بای نقاشی قیمتی دارد و خلاصه نثار بسیار مفصلی خوردیم بعد درخواست آیدیم با طاق نقره که تمام اسباب آن از نقره و طلائی نشسته راحت کردیم علیحضرت امپراطور هم در اطاق خودشان استراحت کردند و در یک گذشت علیحضرت امپراطور آمدند با هم پانز رفته بود کالسکه شده را ندیمم از شهر پتندام گذشته رسیدیم بکنار رودخانه اینجا کشتی بخار دو مرتبه حاضر کرده و مرتبه فوقانی آن سقف داشت و آفتاب بود و رفتم توی کشتی علیحضرت امپراطور و نواب دوکت و دو ادین بورخ (و پسر دوکت و کنت بریت نیز مارک و صاحب منصبان المانی و ملترین رکاب ما هم آمدند توی کشتی اقل قدری در مرتبه بالاشسته چون آفتاب گرم بود بعد پانین آمده توی اطاق نشستم وضع از ادنی بود که بهر بخیال خود راه میرفت و می نشست و صحبت میداشت و سیکار میکشید و همین حالت آزادی میرفتم تا این مرداب هم رنگش سبز بود آب رودخانه اسپره میریزد برودخانه باطل ازین دور و دخانه این مرداب تشکیل میابد و آب رودخانه باطل میریزد برودخانه (اللب) و از شهر مامبورخ گذشته داخل دریای شتالی میشود این رودخانه اللب در شهر مامبورخ خیلی عظیم است که کشتیهای بخار و در اینجا کار میکند بسیار مرداب با صفا مایک مسافتی که از مرداب را ندیمم همه جاعرضش یا دو تقریباً بقدر چهار صد ذرع بود و بعضی شعبات هم داشت و اطرافش جنگل با صفا فی بود بعد کم کم عرض مرداب کم میشود تا به عمیق ذرع میرسد و این مرداب استقامت میرود تا به (شارلتان بودخ) بقدر دو ساعتی که را ندیمم رسیدیم بقلعه (اسپان دانو) که از قلعه جات نظامی المان است در اطراف هم سرایها و قراولخانههای نظامی متعدد است که سرایها زیاد دارد از قلعه مزبور شلیک توپ کردند و سرایها از سرایخانههای طرفین راه بیرون آمده صف کشیده ووزیک زدند و سلام نظامی میداد من و علیحضرت امپراطور هم روی عرشه کشتی ایستاده جواب میدادیم جمعیت زیادی هم جمع شده بود و می کشیدند از جلو سربازها که رد شدیم چون آفتاب گرم بود آیدیم پانین و بهمنطور با علیحضرت امپراطور صحبت کنان میرفتم تا رسیدیم (شارلتان بودخ) اینجا کشتی ایستاد که کشتی بیرون آمده با علیحضرت امپراطور کالسکه نشسته سایرین هم سوار کالسکه شده رفتم برای محقره مرحوم امپراطور کلیوم اقول بدین امپراطور که در شارلتان بودخ است رسیدیم

مقبوره داخل مقبره شده تاج کلی هم اینجا گذاشته بیرون آمدیم علیحضرت امیرطور با ما دست داده و تعارف کرده رفتند
به همان کشتی که مراجعت به نیشابور کردند ما هم با جنرال هماهنگار سوار شده - اندیم برای منزل از زیر منار
مؤمنان (عبود کردیم که دولت المان در جنگ آخری با فرانسه یادگار فتح ساخته است منار بسیار بلند
ملی است بالاسی منار مجتمه یکت ملکی از مطلق ساخته اند خیلی بزرگ خیلی بنای با تماشائیت یکت دوره اینجا هم ۱۰
کر دیده بعد از آنکه وارد منزل شدیم شام را هم در منزل خورده خوابیدم درین عمارت که منزل ایریم قالیهای ایرانی
کنه کار قدیم خیلی خوش طبع خوب انداخته اند که هر یک پنج ذرع و شش ذرع و ده ذرع است پردهای خوب هم در
ای عمارت دارد این عمارت از هر جهت خوب و از روی سلیقه است از یک طرف عمارت با باغی است که چنانکه
نوشتم برای ما فرق کرده اند از طرف دیگرش هم باغ است زیر عمارت که یک فواره از تلبه تعبیه کرده اند
که آبش مثل گردیجه از طرف فواره یک عاده تونی گذارده که در جنگ لیزیت) از ناپلیون اقول گرفته و ۱
بای میاد کار اینجا که آشته اند از جلو این پارک عمومی از راهی که بطرف شهر میرود بدروازه میرسد که آتش
بواند بودک) است مثل طاق نصرت ساخته اند پنج دروازه است یکی بزرگ در وسط است و کوچک
این طرف و دو کوچک از طرف ولی دروازه با اتصال بدیوار و باره دارد (دو دسته مشنه با دزد هم
امروز با بدرویم بخارج شهر میدان کادوچین و سبزی است که در اینجا با حضور علیحضرت امیرطور مشق تیر اندازی تو
می کنند و یکت رژیمان سر باز پیاده هم تیر اندازی تفنگ می نمایند تا شاکسیم این تفنگ که سر باز این جا
تیر اندازی میکنند تفنگ (رطبیون) است یعنی پشت تیر تفنگ در شکم آن جا می بند و پشت
سر هم می اندازند این سیستم و وضع تفنگ داخلی و شباهتی بآن سیستم اطرش که بطهران آورده اند و ما خریدیم
ندارد سیستم اطرش پستان دارد و فشنگها در پستان جامی گیرد و بعد می افتد ولی این تفنگ با مطلقا
پستان ندارد و فشنگها در شکم همان لوله جامی گیرد و انداخته میشود صورت آن مثل تفنگهای متعارف نیست سلحه
قشون المان ازین تفنگ است سوار کالسکه شده را اندیم همه جا از میان پارک رفته بعد از راهی که تا بحال
نمیده بودیم را اندیم تا بجانالی رسیدیم که بروخانه آشپز میریزد و متصل شود از قراریکه میگویند در روی این
کانال آید و شد زیادی میشود کشتی های بسیار در آن کار میکنند که همه ششهای طولانی کم عمق برای بار کشتی است
و ذغال سنگ و بنزیم و آذوقه و بار از اطراف شهر می آورند و قاتی از کنار این کانال میبریم میگویند هر سال
یکمقداری بحقیقت برلن فروده میشود ما این را معاینه دیدیم از خانه های خیلی عالی و کوچای زیاد که سلیم که تازه
ساخته اند و در حقیقت شهر تازه احداث شده است بعد رسیدیم بجایایی که دو طرف آن جنگل کاج زیاد
بود و قاتی هم از میان جنگل رفتیم تا رسیدیم به صحرای چمنزار سبز خرمی که در اینجا تیر اندازی میشود و اسم این صحرای

کل است ما در خاکسکه حرکت میکردیم علی بنده امپراطور سوار میشدند و ما بهم می گفتم که اناده است
 داد و تعارف کردیم و بعد با بطور با کالسکه رفتیم فقه که وسط میدان بود ایستادیم فوج حرکت کرد و پیش
 بنای تیراندازی شد پیش قراولها خوابیدند صاحب منصبان فرمان دادند شروع بشیلاکت منقطع فضا مایل
 بشهر فرض کرد بود نه ایضا فضا بمن هم حرکت تیراندازی و شکست ناشی شد از اینکه فضا انست که فلوله دار
 تیراندازی میکردند فضا این فضا (الطیبه) است اجماع می است تمام صاحبان و افساسته ای و
 منقطع غیب و کله مثل حرکت مبرک است بعد از شوق فوج سرباز عجب رفت و توبان پیش از که در راه بود در کنار
 باطری و فریب یکصد و بیست و سه عاده نو سپه و اسبهای بسیار خوب و پیکهای اسلحه ششم و بیست و سه
 سبیلای یعنی ستانهای زیاد که داشته بودند از همه جور اسلحه آدم و سوار و پیاده و غیره و از راه و
 ساحه بودند تلیکات شروع شد نو سپه زیاد بدستانه انداخته چون ایستادند و از راه و از راه و از راه
 خالی شدن بقدری فوج عقب مبرفته بود و باره توپچی با توپها از جلو کشت به به خط میاور و در مانع با کالسکه
 در حرکت بودیم و گاهی پیاده میشدیم و می ایستادیم و علی بنده امپراطور میان توپخانه را نشانه میکرد و گاهی
 پیش ما آمده محبت میداشتند و صاحب منصبان زیاد واره در میدان و از راه و از راه و از راه و از راه و از راه
 مرفتند پرتی پشت سر ایشان بود که با ایشان حرکت میدادند تا معلوم شود که امپراطور در کدام نقطه
 هستند بعد از اتمام مشق بنای و فیلده شد اول توپخانه گذشت علی حضرت امپراطور و حضرات و نشان در سر
 توپخانه حرکت میکردند و چون بمقابل میرسیدند با شمشیر سلام نظامی دادند ما بهم جواب دادیم بعد ایستادند
 توپخانه که گذشت سرباز و فیلده کرد ملزمین ما هم پشت سر ایستاده بودند بعد از اتمام فیلده علی حضرت امپراطور
 با ما و راج کرده با بطور سوار تجارت شهر رفتند عصر هم در جلوه جان عارت شهرکاشای اجماع و حرکت آب و
 کشتا خواهد بود و بعد از آن شام کالاست و باید در ساعت پنج بعد از ظهر با بنجار ویم حالا هوا صاف و آفتاب
 بود حالا که خواستیم مراجعت کنیم کم کم ابر باران طرف شمال بالا آمد و بنای طوفان گذاشت با جنرال هماندار
 در کالسکه نشسته بودیم از راهی غیر از آن راه که آمده بودیم را ندیم یعنی جنرال عرض کرد این راه که توپخانه و سرباز
 میروند و بودیم که از کرد و خاک رحمت نرسد تا بعکس آنکه جنرال عرض میکرد و توپخانه که رسیدیم که و خاک
 زیاد بود و باد هم میآمد و رحمت میرساند ما از سمتی که باد میآمد بالا دست قشون را گرفته را ندیم قدری کرد
 کمتر شد اما طوفانی که از دور برخاسته بود باز نزدیک میشد ما هم در شکله و باری سوار هستیم که محفوظ نیست جنرال
 هماندار فرمودیم سرباز که را بگوید بلند کنند که سربازان باد و باران محفوظ ماند از شده کرد و خاک و صد
 باد صدای او بدر شکله می میر رسید آخر در شکله می شنیده که و کت را بالا کرد ما هم با توی پوشیده بودیم باد

چنان بستت میوز بد که نزدیک بود در خنما را بکند و کرد و خاک غریبی بود که چشم چشم را میبید تا منزل هم افلا
یک ساعت راه داریم و سید میرانیم درین بین باران شروع کرد و چنان بارانی که مثل آن دیده نشده بود بسیار
از آسمان میخفت در کوچه ها سپیل تاری شد و برق متصل بود با وجود اینکه چرم بلبورسنگه. اروی پاک شده
بودیم با شلووار و پاتوی ما. شد و باران بصورت مایه همه باه و باران از جلو بود منزل را نپوشدشت پاها و
شلوار و نعلکش عین آب شد با همین شدت باران و احوالت آیدیم تا وارد عمارت شویم (پوشیدیم) اما باران در
قدیمی راحت شدیم ساعتی بعد از ظهر هم چنانکه نوشتم باید برویم عمارت شهر که علیحضرت امیرطور در اینجا
هستند اول شید آب جو که شمارا تا کتا کرده بعد شام بخوریم در سر ساعت فرور بالباس می شود کالسکه شدم
جنرال هم اندازیم با ما سوار شده از قلعه بین ما هم امین السلطان و امین الدوله و بعضی از غله خلوت و ضربه با
لیاس می میرا به سمت نوزده و طرف راه زن و مرد و بچه زیاد و سواره بودند از دروازه
بر اندوخت و اردو شدیم چنانچه در سویم چنانچه با آن خیابان بزرگ و وسیع باشکوهی است قریب به پنجاه فرسخ
عوض دارد و در وسط خیابانی جدا کرده اند که دو طرف آن درخت نیول کاشته اند درخت نیول درختی است
شبه درخت نارون اما قویتر و بلندتر است و در فصل تابستان گل ریزه سفیدی دارد که بسیار معطر است
و فضای خیابان را معطر میکند از این قسم درخت در ایران نیست و در هر طرف این خیابان وسط دو راه
عرض کالسکه رود دارد که با این راه وسط که طرفین آن درخت دارد و در کالسکه رواست و تمام این خیابان
بالکتر سیمه روشن میشود و وضع باشکوهی در دو طرف راه کالسکه و وسط یا بهیای بسیار بلند چوونی که
با برنج و تطلاترین کرده اند نصب است و در بالا میان بر دو پایه را از عرض خیابان میل چوونی که آشته و
آن میل که محاذی وسط خیابان است کمره بزرگی مثل قندیل نصب کرده اند که روشنائی الکتر سیمه در
میان آن کره است اما پایها در میان درختها پید نیست این چراغهای الکتر سیمه مثل بهما هستند که از به
معلق شده اند از این خیابان عبور کردیم وسط خیابان ابراهیمی امروز که عید آب جو فرو شده است و دشت با بکند
فرخنده کرده اند از کالسکه و پایا بهی عبور و مرور میشود و دو طرف جبهت متصل بهم ایستاده و کالسکه های ما و
همراهان از وسط میگذرند مردم متصل با شغف زیاد و آواز بلند و راجی کشیده اند و ما هم از دو طرف تعارف
میگردیم خلاصه بهیطور آیدیم تا وارد عمارت علیحضرت امیرطور شدیم از به بالا رفه وارد اطاقها شدیم در دو
سفر قبل در همین اطاقها منزل بستیم تا دیدم شناخته عمارت بسیار عالی بزرگ است و حیضت بزرگ است
سلطنتی المان در شهر برلین همین عمارت است و یکی از اطاقها بالکلی بود و در آن بالکن شسته از اینجا تا آنجا میگذرد
یکت چیر عجمی که باید بنویسم این است که درین موقع بعد از صد هزار نفر جمعیت جمع شده بود و برای عید

آب جو کشما و ستمابسته در جلو عمارت استاده اندا یکصد استینده میخوای برکن مثل چوبه نکت و نباتی
خود استاده نه حرف میزنند و نه حرکت می کنند علیحضرت امیر طو رو امیر طریس هم در قسمت دیگر عمارت
جا گرفته بودند چنانکه کاش بنیم و علیحضرت امیر طو رو خود را بر دم نشان دادند عمل نشاء فیات عید آب جو بنوع
شد و درسته های آب جو کشما بنا کردند از جلو با یک نشستن تا این دستها و این اوضاع نشاء فیات طوری
عجیب و غریب هستند که نوشتن درست نمی آید در المان آب جو زیاده میسازند و میخورند و اعتقادی بآن
دارند و فصل جو در این جشن آب جو را میگیرند و خواسته های بزرگ دیده میشود که چلیکهای بسیار بزرگ
آب جو در روی آنها گذاشته و زینت کرده بودند و روی آنها بطریقی بسیار آب جو و ظرفهای آب جو
گذاشته زینت داده بودند و در بعضی از عرادهای دیگر جو در دیده خرمن کرده بودند و انواع لباسهای مختلف
که از چند صد سال قبل المان بوده پوشیده بودند و در روی عراده ها دخترها و پسرهای دبانی جوان و در
بالباسهای مختلف جدید و قدیم بالوان مختلف بسیار فنک سوار شده بعضی از اسبها و بعضی شسته بطور
مختلف بعضی مثل کیشها و نشان را ساخته ریشهای عجیب مصنوعی گذاشته آب جو میخورند و در بعضی عراده ها
بشیه خانهای دبانی را از چوب ساخته و همه را زینت کرده بودند تا بوضع دبانی با علف و گلهای سحرانی
و دستهای بلند جوانه در دیده و اسباب آب جو سازی و شیشه و کیلاس از این اشخاص که داخل در دسته
بودند بعضی عراده و بعضی هم پیاده بودند همه بالباسهای غریب و گلایهای عجیب بعضی بلند و بعضی که ناود
بعضی نکت تیز و بعضی دم رو باه پاره دیگر زره و کلاه خود پوشیده بشیه مردان جنگی قدیم چوبها و نیزهای بلند
و کوتاه و در دست داشتند بعضی دیگر تیر داشتند و بعضی پار و مثل پاروی برف روی بعضی عراده ها چند دسته
بودند و هر دسته موزیکاجی داشتند آنها هم بالباسهای مختلف و بردسته بکنوای مخصوصی موزیک
میزنند بعضی آواز قدیم بعضی جدید و این نواهای مختلف داخل یکدیگر میزنند آوا عجیبی شده بود در این میان چنانکه
در حقیقت مرکز این جشن و تشریفات عید آب جو بود این بود که یکت عراده بزرگ بلندی بود که در وسط آن
مرد قوی تنومندی بارش عاریتی بسیار بزرگ و بدیل کلفت مصنوعی نشسته گاه بسیار بزرگ مطلای براقی
در سر داشت و لباس بزرگ نلین قرمزی پوشیده و جواهر مصنوعی زیادی بسینه و بازوی او آویخته بودند که او را
شاه آب جو میخواندند و دختر بسیار خوشگل با کیشهای پریشان کرده و لباس فنک فاخر و بلند در جلو او نشسته
بودند که ملکه آب جو بودند و در بر این اقرار یک گفتند رسم است درین عید باید خوشگلترین دخترهای شهر ملکه
آب جو شوند و این عراده و دسته ها و سازها که گفتیم در حقیقت تجلات این پادشاه آب جو بودند این دسته ها
با این هیئت بای عجیب و لباسهای مختلف که نمیتوان نوشت از همان خیابان که آمده بودیم گذشته و رفتند

دیگر ندانستیم از اینجا که گذشتند کجا میروند بعد از گذشتن تشریفات عید آب جو علیحضرت امپراطور آمدند به ما
رفیقیم از اطاق قما گذشتند این پله پایین آمدیم که قیمت دیگر عمارت که سالبانش یعنی اطاق سفید در اینجا است رفته در
همان اطاق غذا بخوریم پایین پله که رسیدیم یک حیاط بود که از طرف دیگر راه پله داشت و بیایستی از اینجا
بالا برویم بسیت قدم بیشتر فاصله نبود با وجود این کالسکه حاضر کرده بودند و محض تشریفات ما را سوار کالسکه
کردند علیحضرت امپراطور هم نشسته چند قدم راه رفیقیم همراهان پیاده آمدند و هم راه پله پیاده شده اند
پله های زیاد بالا رفیقیم طرفین پله سربازهای مخصوص که همه جوانهای خوب بودند بالباسهای قدیم ایستاده بودند
بعد پاز با یعنی غلام کچه با بودند بالباسهای قرمز طرح قدیم زمان فردر یکت و در شمال گردنهای بزرگ سفید +
همه خیلی مقبول و خوشگل این غلام کچه با سپرهای صاحب منصبان و اعیان هستند که در مدرسه نظامی تحصیل
میکنند بعد صاحب منصب میشوند همه بتن سیزده و چهارده و پانزده بودند اشیکت آقاسی باشی و اعیان
و صاحب منصبان و دربار همه در جلو ما افتاده و صاحب منصبان دیگر در اطاق قما ایستاده بعضی هم از عقب میآمدند
با همین تشریفات از اطاقهای چند گذشته من با علیحضرت امپراطور با اطاق علیحضرت امپراطور رفیقیم سایرین
با اطاق سفید رفتند که هر یک در جای خود حاضر باشند در اطاق امپراطور ده دقیقه ماندیم تا شام حاضر شود
اینجا غیر از ما و امپراطور و چند نفر از شاهزادگان کسی دیگر نبود شام که حاضر شد برخاسته من با علیحضرت امپراطور
داوود علیحضرت امپراطور هم دست زوجه فردر یکت شادال گرفته رفیقیم سر شام نواب دوکت و دو این بزرگ
سپهر علیحضرت پادشاه انگلستان که دیروز اینجا بوده اند رفته اند به آمبورکت بدیدن علیحضرت امپراطور
فردر یکت که مادر علیحضرت امپراطور حالیه و خواهر دوکت متارالیه هستند و از اینجا خیال دارند بروند همچنین
سجده معالجه از آب معدنی اینجا استعمال کنند نیز شام را در سالبانش گذاشته بودند و دیگر وضع اطاق از بزرگی
وزینت و اسباب تجل و ترتیب اسباب میز خیلی عالی بود و کمال تعریف را داشت مادر جای خود مان که
معتین بود نشستیم علیحضرت امپراطور در دست راست ما و علیحضرت امپراطور در دست چپ و بعد سایر
شاهزادها و شاهزاده خانمها نشسته بودند در روبرو هم کنت بیژمارک و امین السلطان و سایر وزراء
و جنرالهای المان و اشخاصی که از همراهان ما که امشب با ما آمده بودند نشسته بودند شام خوردیم علیحضرت امپراطور
کیلاس خود را بکیلاس دیگر زدند و از موزیک را که در غرفه بالای این تالار میزد قطع کردند ایشان برخاستند
ما هم برخاستیم سایرین هم ایستادند علیحضرت امپراطور جامی برداشته رو بجا ایستادند ما هم رو بایشان کردیم
نطق مفصلی بزبان المان از دوستی با شخص دولت ما و از دوستی با پدر و جد ایشان بیان کرده و شرحی ظاهراً
خشود و دست از این ملاقاتی که اتفاق افتاده نمودند و جام را بلند کرده باواز بلند بفرموده سلامتی ناکشیدند

چون در روز ناهای پیش نوشته ایم دیگر در اینجا مکرر نمی نویسیم از گواهییم رفیقیم تمام حتماً است موسوم به
 بن دین (دو شمای زیاده از آب سرد و گرم دارد و دوش زبان فرنگی اسم همین آب پاشناست که از بالا و پائین
 آب پاشند که شیرینار باز می کنند از بالا آب مثل باران میریزد بعد از شست و شوی بیرون آمده آیدیم
 بمنزل نهار خوردیم قدری راحت کرده در ساعت پنج بعد از ظهر رفیقیم باغ وحش بکلیف جهاد که پیشخدمت محترم
 بزرگت علیحضرت امیرطور است با براندیس و چند نفر از پیشخدمتهای خود مان و غریز سلطان همراه بودند دیگر
 باغ وحش هم برای پذیرائی ما حاضر شده بود و در باغ سدیم باغ بسیار بزرگ خوبی است همه قسم حیوانات زیاده
 و کرب و شکار گرفته تا حیوانات عجیب و غریب چین و ژاپون و افریقیه و نیکی و دینا از بزرگت و کوچکت در اینجا
 جمع کرده و سوا و سوار برای آنها جا ساخته اند و از آنها توجه می کنند خیلی راه رفیقیم در باغ یکی از امرای هند را
 دیدم که برای سیاحت آمده است فارسی میداند ما مخفم دانستیم که قدری با او خود را مشغول کنیم
 میگفت در هند روزنامه سفرا و اول فرنگستان شمار خواندم شوق مسافرت فرنگستان بمر من افلا و کلیف
 انگلیس هم همراه او بود میگفت علیحضرت ملکه اورا همراهی من نامور کرده اند رنگت چهره اش سیاه و ریش
 هم سیاه بود که رنگت و خناسیاه کرده بود همیشه محمد عمر خان است با او صحبت کردیم و خیلی پیاده راه رفیقیم
 که همه همراهان ما خسته شدند بعد قدری روی نیم تختی نشینیم وضع لباس و کلاه و بهیست این امیر هند می گفت
 از غایت بود ولی بسیار خنده رو و خوش اخلاق بود یکی از چیزهای عجیبی که در باغ وحش دیدیم فیلمهای اسبها
 بنای بسیار بزرگی با کسب بلند در وسط باغ ساخته شده فیل بسیار بزرگ و یکت فیل کوچک در اینجا جاداده اند
 فیل کوچک حرکات بسیار غریب میکرد و اولاً بطریقه ای چند که دهن آنها قندی بهین بود و روی بین چیده بود
 فیل وی اناراه میرفت نگاهبان و معلم فنی در دست داشت بهر طور اشاره میکرد و فرمان میداد فیل حرکت
 میکرد و بعد جعبه موزیکت بزرگی اینجا بود دسته داشت که بحرکت دسته ساز میزد فیل حاضر ساز زدن شد و یکت
 موزیکت هم گذاشته بودند فیل آن گاه میکرد و با خرطوم دسته را حرکت میداد با پایم طبعی که رنگت و سنج
 بان تعبیه کرده بودند میزد موزیکت و طبل و رنگت و سنج همه موافق قاعده موسیقی بود موزیکت زد و هر
 قدر میخواستند میزد بعد یکت (ولو سینیپد) اینجا بود یعنی چچی که با پا حرکت میدهند و سواران میشوند
 یکت چرخ کوچکی بود و بعد جادداشت که فیل دست و پایی خود را روی آن بند کرده و با خرطوم کان آن را
 میکشفت و میراند و میچرخید و از هر طرف میخواستند میرفت بعد که ساز یا حرکات او را تعریف میکردند
 مثل بازیگر باور نه نهای تماشاخانه را نوا میزد و تعارف و تشکر می نمود خیلی غریب بود و زرافه غریبی هم دیدم
 خیلی بزرگ که باین بزرگی ندیده بودیم زرافه هم که سابقاً در طهران برای ما آورده بودند باین بزرگی نبود البته

نی سرش را بالا میکش و از زمین تا گوش او ده ذرع بود سه ذره بود دیکت (هیپتوپو تام) هم دیدیم که بآب
 ترجمه می شود اما معلوم نیست که این پیکل سببی است یا قبل آبی یا کاومیش آبی یا حیوانی دیگر است خیلی بزرگ
 و انست در آب شنا میکنند و من باز میکنم خیلی بزرگ تا شاید دارد مرغهای الوان خوب هم از همه نوع
 در جمله یک قسم قر فاول که هیچ دخلی بقرقا و لهای ایران ندارد و رنگهای لطیف خوب بود و دیکت طایر
 مخصوصی هم بود قدری کوچک تر از طاووسهای متعارف در سرش هم کوچکتر بود و مثل الوان مختلف خیلی فست
 ارد بلکه بدنش هم برخلاف طاووسهای متعارف در رنگهای خوب دارد که چشم از دیدن آن سیر می شود خلاصه حیوانات
 زیاد از همه قبیله و از همه جا و از همه هوای یعنی از کرسی و سیری و سیر و سیری و اما کن معمله بود و بعد از تا شاید از باغ
 بیرون آمده بسفارتخانه خودمان که نزدیک باغ است رفتم جمعیت زیادی در راه و نزدیک سفارتخانه
 جمع شده بودند و در سفارتخانه شدیم عمارت عالی خوبیت راه پله بزرگ از راه سنگ مرمر و اطرافها
 مزین به بیل و اسباب خوب دارد و دیکت دستگاه این عمارت منزل سفارت ما است اینجا
 و عمارت مال شخص معارضیت که برای گرایه دادن ساخته است دارد که شدیم شخصی با خوشرویش ایستاد
 بودند او را عرض کردند صراف سفارتست و بهمانجا در مرتبه تختانی سفارتخانه منزل اردو پله بالا رفتم
 و در اطرافها شدیم چند اطاق متعلق سفارت است همه مزین به بیل و اسباب ایرانی در دالاهم یک سینه
 سازنده از اهل اسپانول بودند که ساز میزدند این سلطان و امین الدوله و غیره سلطان و محله الدوله
 و حجابیکر خان و وزیر خان و وزیر مختار وینه و قونسل ایران در برلن و قونسل ایران در بامبورگ با زن
 و دخترش و چند نفر دیگر از همایان حاضر بودند وزیر خان تازه از وینه بجهت عرض کردن تقصیر رفتن بومینه
 آمده است جماعه خان هم از اینجا برای معالجه چشم خود بومینه خواهد رفت و بعد در لندن به حضور ما خواهد رسید
 امین الدوله هم میرود و بپاریس که محسن خان منشی حضور پسرش در اینجا است او را به بنید و بعد از اینجا با سلاطین
 رفقه دختر معین الملک سفير کبير ايران را براي پسرش عقد کند او را هم فرمودیم در لندن بحضور ما برسد محبت
 هم اجازه خواست فزایش را که مادر برلن نخواهیم بود و بماند بعضی کارها دارد و بعد در کاسل کاظمی شود
 امشب در سفارتخانه ایران میمانست امین السلطان و چند نفر از همایان مادرینجا شام خواهند خورد
 کنت بیرمارک وزیر خارجه المان و بعضی از سفرا می خارجه هم مثل سفير کبير انگليس و عثمانی و غیره در اینجا ندعو
 هستند ما ششم قدری میوه و عصانه خورده علیانی کشیدیم آدم غریبی که در اینجا دیدیم میر حسین شریف
 بود که اصلش ایرانی و کاشی است و سالها در بستی و هندوستان ساکن بوده صاحب کنت است حاجی
 حسین قلی خان قتی در بستی قونسل بود و تعریف او را نوشته بود در روزی هم در باغی از باغهای بستی میمانی بزرگی

داده جمعی از کبریا و هندیه و انگلیسها را دعوت کرده بود و در آن باغ عکس انداخته توسط حاج حسین قلی خان به
 طهران فرستاده شده بود عکس خودش هم در همان مجلس عکس بود صورت او را که در عکس دیده بودم خاضرم بود
 و در شناسنامه آدم کو ماه قامت گندم کون چشم و ابرو سیماهی است بسیار فرنگ آید است و در محبت
 بهندوستان خوابد کرد شخصی بهم در همسایگی میرزا رضا خان در یکده نگاه بهین عمارت منزل اردو همش با
 است مرد عالمی است روزنامه نویس است خواستیم منزل او را ببینیم چه طور است رفتیم وارد منزل و شنیدیم
 اطفا قهای بسیار عالی داشت همه مرتین و با مبل و اسباب خوب بعد از تماشای اینجا از سفارت آیدیم منزل
 که شام بخوریم چون در ساعت ۹ بعد از ظهر قرار داده بودیم کارخانه الکتریسیته برویم که محبته الله علیه عرض میگرد که
 خانه مال بیسن است قبل از خوردن شام چون وقت رفتن شده بود سوار کالسکه شده - فتم این کارخانه در
 شارلونا بزرگ است راه دوری دارد رسیدیم کارخانه درین کارخانه اسباب الکتریسیته از هر قبل میانه
 ۱ سیمهای کلفت بجهت تلگراف زیر دریا اسباب تلفون پل باو چرخهای تلگراف و غیره هزار عمل در اینجا کار
 میکنند چرخ بخار دارد و چرخهای مختلف دیگر که در کار است چیز تازه که دیدیم ساخته شده دور غالی بود که (یا نو دما
 مانند ساخته بودند از متقوا و نقاشی مثل پرده تاشا خانه ده و دزد و پستی و بلند می و چیزهای دیگر ساخته بودند
 که روشنی الکتریسیته می انداختند مجسم میشد گاهی روشن بود کم که روشنی بآن میدادند مثل طلوع صبح و آفتاب
 گاهی ماه طالع میشد خلاصه چیزهای تاشائی بود روشنی الکتریسیته در کارخانه زیاد بود که چشم را زیاد میزد کارخانه هم
 خیلی گرم بود و بوی قیر و بوی دیگری میآمد ما هم در حرکت بودیم و همه جار کردیم و درین گردش بسیار
 خنک خوشی احساس کردیم که در آن کرمان و عفوشت هوای کارخانه آدم را زنده میکرد و تعجب کردیم که از کجا این باد
 میوزد و بعد گفتندیم از یک چرخ است که پره پره ساخته اند و با قوه الکتریسیته سرعت تمام حرکت
 مینماید و احداث باد میکند و اسبابی دارد که بجهت خنک شدن چرخ میبایست خیلی مخفی و انسته قدری اینجا
 استاده خنک شدیم باد بطوری بود که دامن سرداری و کلبه را خوب حرکت میداد فرمودیم یکی از این چرخها را
 بسیار نذر برای ما بطهران بفرستند پیش عرض کردیم بسیاریم و میفرستیم کیفر هم پیش سین بود ما طایمان نام که مدتی در
 در طهران در سرکار بای همین بود خلاصه بعد از تماشای کارخانه منزل آمده شام خورده خوابیدیم (و در پنجشنبه) امروز باید
 برویم به (کاسیل) ماراه آهن در شش ساعت میرود پنجاه فرسنگ است و این ابهامی آهن تن
 پنجاه ساعتی هشت فرسنگ است و میرود چون در ساعت ده باید حرکت کنیم و علیحضرت امیر طو بایجا بیایند که با اتفاق
 بسره آهن برویم ساعت هفت بیدار شد و بخوابیم کساعتی که گذشت علیحضرت مدد تالیب سبغال کرده بایشان داده
 آیدیم بالا بوی احراق قهقهه مدتی بایشان صحبت کردیم بعد از شیک آفاسی آبی آمده عرض کرد کالسکه حاضر است و علیحضرت

چندین
 سیمه

امپراطور پایش آمده سوار کالسکه شده را ندیم برای کار پشدا م ملزمین کاب ما هم از جلو آمده در کار حاضر بودند
گفت هربرت بیزمارک هم در کار حاضر بود قدری با او صحبت کرده بعد برخاستیم با علیحضرت امپراطور دست
داده خواستیم وداع کنیم گفتند خیر من تا کار پشدا م باشا خواهم بود و از اینجا وداع نمیکنیم با هم رفتیم توی ترن
پسر فردریک شارل هم که شاه زاده جوان مؤدب معقولی است پیش ما نشست بین سلطان و میرزا
خان وزیر مختار هم ایستاده بهطور با علیحضرت امپراطور صحبت کنان را ندیم برای پشدا م این زن بسیار
خوب ترغیبت از ترنهای مرحوم فردریک پدر علیحضرت امپراطور است که بلیغه خود ساخته است خلاصه
در راه که میرفتیم یک نشان صورت خود مان را هم بدست خود مان بشاه زاده پسر فردریک شارل دادیم
علیحضرت امپراطور اظهار خوشوقتی کردند رسیدیم بکار پشدا م این کار سوای آن کاریست که آنروز که پشدا م
میرفتیم دیدیم کار کوچک و دیگر است اینجا با علیحضرت امپراطور دست داده وداع کردیم و ایشان از ترن
پایش آمده خودشان و گنت هربرت بیزمارک و شاه زاده پسر فردریک شارل و سایر همراهان علیحضرت
امپراطور بهطور سجالت وداع ایستادند تا ترن حرکت کرد و از جلو ایشان که نشیتم درین راه ترن چلی تند
میرفت بطوریکه سر آدم کج بخورد و میخند سر را از کالسکه بیرون آورد اینجا ما که میرویم بجهت خاک فرنگستان
تمام صحرا آبادی و حاصل زراعت است سوای جاده یکت و جب زمین خالی عجز مزروع دیده نمیشود تمام نا
حاصل با هم خوب است کار زراعت اینجا با چلی خوب و سهل است چرا که بزراعت آب بندهند و زمین
هم تا ما خاک است یکقطعه سنگ کوچک پیدا نمیشود و عجب این است که از جلفای ارس که زیاده از
پانصد فرسنگ راه تا اینجا آمدیم زنگت خاکها تا ما سفید بود و اینجا زده پانزده فرسنگ پیش زنگت
خاکها سنج شد و زمین تا ما جلکه است جنگل هیچ ندارد مگر از دور کاهی دیده میشود از قضا تا این ده
پانزده فرسنگ یکقطعه سنگ درین صحرا ندیدیم خلاصه هزارا امروز بهطور در حرکت ترن آوردند
خوردیم اغلب و اکتهای ملزمین در راه زیادی که را ندیم از رودخانه و دریاچه با و پلها
متعدد گذشته بعد یک شهری رسیدیم از میان شهر گذشته بعد بشر (مقدن بودغ) رسیدیم این جا
دولت المان قلعه نظامی و قشون ساخو دارد شهر مقدن بودغ هم شهر معطنی است از مقدن بودغ که گذشتیم صحرای
صاف مبتدل به پست و بلندی و جنگل شده اما درختهای جنگل سرو و کاج بود و اشجار جنگلی دیگر بود اما همه جا
چلی پر درخت و با صفا بود از پسته و پست بلندیهای بسیار که نشیتم که همه پوشیده از جنگل بود و زمینهای زیاد
در صحرا دیده میشد که مشغول کار زراعت و آرايش حاصل با بودند اما بقدری ترن تند میرفت که شخص غمخوار
نهار تخمخس به دوازدهوی جاده هم خط آهن دیگر بود که متصل ترن بخارا بدورفت میمود از جلو بکوهی برخوردیم

که توغلی ساخته بود نذ بهمنطور که میرفتیم یک دفعه دیدیم کاسکه با مثل شب تاریک شد و بعد یک دقیقه طول کشید
 که این توغلی گذشتیم اما باین سرعت حرکت کاسکه باستی درین یک دقیقه متجاوز از پانصد ذرع راه از توغلی
 گذشته باشیم خلاصه از کوهها و پشته ها و جلگه و رودخانه و پلهای متعدد گذشته تا چنباغت از نظر گذشته
 رسیدیم بهتر (هین کاشیل) در کار پیاده شدیم لوازم تشریفات که در هر جا معمول بود بجا آوردند
 صاحب منصب زیاد می بادسته سرانجام و موزیکانچی استاده بودند موزیکان زندان جلوسف سرانجام
 که شقیم بعد سرانجام از جلوما دیله کرده گذشته پس کاسل شهر نظامی است و جنرال کرولمان هماندار ما حاکم
 نظامی پس کاسل و نواحی آنست تمام صاحب منصبها را معرفی کرد و یک مدرسه نظامی هم این شهر دارد و که در بنجا
 تحصیل میکنند خلاصه بعد از تشریفات با هماندار سوار کاسکه شده آیدیم بمارت شهر پیاده شدیم عمارت
 بسیار عالی مزین خوبی است میدان بسیار بزرگی منظر دارد این عمارت مقر سلطانین و دو کما می کاسل بوده است
 در جنگ آخری که مرحوم کلیم اول بادولت اطرش کرد که معروف بجنگ (سادوا) است این شهر را
 از دولت (امیر) نشینی خارج کرده جزء مملکت و سلطنت پروس نمود جمعیت این شهر بقدر شصت هزار نفر
 میشود و شهر کوچک قشاک خوبست اما اهلش صنعت کریستند و صنعتی ازین شهر معروف نیست پارک
 خوبی دارد و ناپلیون اول امیرطور فرانسه که اینجا بار اسجنگ و غلبه گرفت و تصرف نمود اسم کاسل را دهنه فاک
 گذارد و این شهر را پای تخت قرار داده (دوم) برادر خود را باین ایالت پادشاه کرد این شهرم بدین
 لوی ناپلیون بوده که حالاهم زنده است هوای اینجا خیلی خوب و خیلی سردتر و بهتر از ورشو و برلین است عمارت
 که مادر اینجا منزل اریم در میدان بزرگی واقع است موسوم بمیدان فردریک قریب سیصد ذرع طول
 صد و پنجاه ذرع عرض دارد عمارت طرف شرقی میدان و در کنار واقع است موسوم بمارت الکترال بنا
 قریب سیصد سال قبل نباشده است در وسط میدان مجسمه بزرگی از لاندگراف و حکام و فرمانفرمای اینجا را
 باین اسم و لقب میخوانند) فردریک دوم نصب است که در سنه هزاره هشتاد و پنج مسیح مطابق
 سنه هزار و دوست هجری در زمان حیات خودش از طرف وکلای ملت ساخته و برپا شده است
 بمناسبت بعد از ورود کاسکه خواسته با هماندار سوار شده رفتم بیارک این شهر کردش کنیم و در آخر
 همین میدان دروازه ایست و بالای آن عقاب با بالهای کشاده نصب است از دروازه گذشته
 دو پیچ خورده راه راحتی بود قدری سرازیر رفته بیارک رسیدیم پارک بزرگ بسیار خوبی است
 درختهای زیاد از کاههای باشکوه و سایر اشجار جنگلی دارد که بطو جنگل کاشته اند خیلی سبز و باطراوت است
 خیابانهای پرچ زیاد و دریاچه دارد که از آب رودخانه (فولدا) تشکیل داده در میان دریاچه

یره است که بعضی ازین جزیره های بایستی با قایقهای کوچکی رفت یکی از جزیره های بود با قایق
 سن عربی و طبانی ازین کناره کشیده بودند قایقی دست خود را بطناب میگرد و قایق را میراندن
 بق جزیره رفتم در وسط جزیره تپه بزرگی بود از راه چپ که خیلی راحت بود بستر تپه رفتم منظر خوبی داشت
 بهای و بلبلکس بود و کوه بر کوه پیدا بود در کناره های که از تپه بالا میرو و در اطراف تپه دسته دسته
 لکازی کرده بودند و با سنگهای مصنوعی سنگهای طبیعی نما ساخته و میان سنگها انواع گلها کشیده
 و گلهای کو بهای آب و گلهای کرمی مختلف که بسیاری ازین گلها را ندیده بودیم و خیلی را هم نشناختم
 تیوشن که در کو بهای ایران پیدا میشود و اینجا بود و بعضی از گلها هم که در کو بهای ایران دیده بودیم و اینجا
 دیدیم در بارک زن و مرد و اطفال یا جمع شده بودند درین شهر ایرانی ندیده اند خیلی بدیدن ایرانیها
 ریختند اطفال و دخترها با کالسکه میزدند و زنهای مرد با ایستاده بودند می کشیدند زنهای
 نان میدادند و از اطراف کل کالسکه میبختند و اظهار شادی میکردند و بقدری زنهای خوشگل و دخترها
 قبول و اینجا دیدیم که در اینجا دیده بودیم بعد از گردش یا سوار کالسکه شده بجا رفت مراجعت کردیم
 بعضی از تفریحین مثل این سلطان و غریب السلطان و محمد آله و له و بعضی از پیشخدمتها و این عمارت منزل
 و بعضی دیگر از همراهان مثل اعیان و صدیق السلطنت و ناصر الملک و سایرین در هتل نزدیکت باین
 عمارت منزل کرده اند قدری در عمارت گردش کردیم چنانکه اشاره کردیم این عمارت از دو کوهای قدیم بر سر
 در آخر ماه بهجدهم سحی نباشد اطاقهای بزرگ و سالونهای عالی باشکوه دارد که هر یکت با شمعها و پرده با
 یک رنگی است حقیقه این اطاقها و سلیقه معماری و زینت اسباب کامل است اسباب قیمتی از چهل صنف
 چهار با و ساعتها سبک بمان زمان نابلو با و مجسمه های مرصوب دارد خلاصه خیلی عالی و مرتین است حالا
 مخصوص دولت است کسی در اینجا منزل نمی کند مگر امپراطور یا همان امپراطور جنرال کرولمان همانندار که حاکم
 نظامی اینجا است و عمارت بلو و منزل دارد که خیلی خوش منظر و با صفا است بعد از تماشای عمارت آیدیم
 سرشام در بین شام صدای موزیک بلند شد جنرال صاحب منصبان دیگر آمده عرض کردند که برویم از
 بالکن تماشا کنیم بعد برخاسته بالکن آمده دیدیم دسته دسته موزیکانچای افواج موزیکت میزنند و دسته
 زیاد حلقه زده میان حلقه مشعلها افروخته اند قدری تماشا کرده دوباره آیدیم سرشام موزیکانچای باها نظرو
 موزیکت میزدند برای تماشای همین موزیکان و مشعل بقدری بزرگ جمعیت از زن و مرد در میدان جمع
 شده بودند موزیکانچها ندتی زدند و ما سرشام بودیم بعد از شام خواستیم بخوابیم اطاقهای مار و همیدان است
 و صدای فال قیل مردم زیاد از یکطرف بهم کالسکه میگذرند از یک طرف عراده ها است که بسکنا بسته

بارکشی می کنند و تازه درین شهر دیدیم که باسک بارتی کشند تراموه اینجا مثل درشو و غیره نیست که با
 حرکت کند اینجا حرکت میکند مثل اه این کوچک سبکی است و در جلو تراموه برای اینکه کالسکه و عابری را
 دار کنند که از جلو آن رد شوند بوفی میزنند که صدای بلند زننده دارد و همه جمعیت و صدای آید و شد و
 و کالسکه و عابره و سکت و بوق تا چهار ساعت از نصف شب گذشته در کار است و آنوقت از صدای
 افتد باز قبل از طلوع آفتاب شروع میشود و اینها چه وقت بخوابند خلاصه بهر طور بود و خوابیدیم
 دو روز جمعاً چهاردهم، امروز باید با کپوریون شکار برویم که همه شتم اسباب شکار و حیوانات
 که شکار میشوند در اینجا عرضه داشته اند در پارک شهر کاسل که موسوم است بکارل و مارکجستانی است و
 که رستان کوزبای مارنچ را در اینجا میکشند و تا بستن آنها پرده می آورند و اطراف باغچه با و چنان باران
 چینه درین مارکجستان در اوقات تابستان که خالی است کپوریون میشود و امسال کپوریون
 شکار است یعنی از تمام ایالات و محالک المان بر کس از شاه زاد با و این و اعیان شکارچهای معروف
 هر چه اسباب شکار دارند از قدیم و جدید و پوست یا سر یا شاخ یا تمام بدن شکار یا نیز که صید کرده کرده اند مثل
 حیوان زنده ساخته اند اینجا میفرستند ساختمانی زیاده شاخ مرال و شوکا و کاک و بزرگ و قوچ و غیره و شکار
 که از هر قیل ساخته اند و پوست خرس بر تنه دو مرغهای عجیب و غریب از قرقاول مرغهای کم یاب که خسته
 در اینجا دیده میشود و دیگر انواع مرغهای شکاری از بوقس و طرلان و قرقی و غیره ساخته در اینجا گذاشته و دیگر انواع
 اسلحه و آلات و اسباب شکار از تیر و کمان و فلاخن و تفنگ فسیله و جفافی و تفنگ ته پرد غیره در اینجا دیده
 میشود خیلی دیدنی بود خلاصه نما خورده با خزال کرولمان و مانند در کالسکه نشسته رفیقیم با کپوریون چند نفر
 از پیچیده های نام همراه بودند در اینجا (گنت الکن کیسرجن) رئیس کپوریون و (گنت اولن بولت)
 حاکم شهر کاسل حاضر بودند ما را پذیرایی کردند و اجزاء کپوریون را معرفی نمودند قدری کرد و ش کردیم زنهار
 خوشگلیا بودند و دور مارا گرفته بودند مایکته تفنگ جفافی را خواستیم بجان کنیم و زنهار اول فته باغچه
 کشیدیم زنهار ترسیده فرار کردند و فریاد زنند خنده شد با مزه بود و بعد اسباب شکار را که از هر جا و هر ایلالت
 آورده بودند و متعلق بر کس بود و دسته دسته علیحده چیده بودند همه را دیدیم بود و بای نقاشی همساز هم که کار
 نقاشهای این عصر و همه صورت شکار است خیلی بود چهار پرده از آن پرد بار اسباب صید تو مان خریدیم بعد از آنجا
 باجی خانه که متصل بهین مارکجستانی است رفیقیم در اینجا اقامت ما بهیما از کوچک و بزرگ و زرد و سفید بصورتها
 مختلف در حوضهای بلور دیدیم تخم این ماهیها را گرفته در همین حوضها و آبهای مختلف عمل میاورند و بزرگ
 کرده بعد میفروشند فی الحقیقه دستگاه عمل آوردن ماهی است از آنجا فته کاسل که عکسهای روزی را از آنجا

س زیاد و گذارده اند عکس فوری طوریت که اسب را در دویدن عکس می اندازند و بهمان حالت و در کمال خود
 س می افتد یا آدم بهر حالت بهشتی هست فو اکس را در بر میدارند اطاق تاریکی بود شیشه گذاشته پشت شیشه
 س بالنصب کرده اند آن اطاق بار از پشت روشنی میدادند و از شیشه گاه میگردیدند
 س با چرخ میخوردند و دیده میشدند مثلاً اسب بکالت دیدن آدم بهشت دیدن پیش چشم میگردیدند چند
 لس تماشا کرده چون هوای اینجا خفه بود از اینجا بیرون آمده مراجعت بمنزل نمودیم شب در ساعت پنج بانه
 عمارت و لیلیس هو که در خارج و نزدیک شهر است گردش کنیم و شام بخوریم محل این عمارت سابقاً جای ما
 بهمانان بوده است و موسوم به (وای سن استاین) بعد درین اواخر عمارت شکارگاه رؤسا و دولتها
 س شد و بعد در ستمه هزار و هفتصد و یکت میلادی مطابق ستمه هجری شمسی و هیس عمارتی بنا کردند
 ین بنای بزرگت حالیه را یکم اول فرمان دوا می پس در یکصد سال قبل ازین بنا کرده و با سم او موسوم شده
 ست که در لیلیس (وای سن استاین) بنا مند در ساعت با جبرال کرولمان کاسکه نشسته رفتم از بهر ایا این لیلیس
 بعضی از شیخ متها و عیظه در رکاب بودند تا اینجا قریب ستمه ربع ساعت راه است و بطرف جنوب
 مغرب شهر رانده اول در کوچه ای بزرگت شهر خنای خوب از دو طرف دیده شد که در جلو آنها کل کاری
 تشک کرده بودند از مقابل عمارت بلو که منزل عالم است گذشتیم بعد کم کم نزدیک بخارج شهر رسیدیم
 در عمارت و خانه ملک می شود و خیابانی است از درختهای بتول عیظه حالا بهم فضل کل بتول است
 درخت بتول درخت بزرگیت کل زرد ریزه معطری دارد) بعد وارد خیابان پارک شدیم که دو طرف
 مثل چکل درختهای چنای بزرگت قوی و کهن از کاج و سرو و بتول عیظه دارد زمین هم همه سبز و خیلی با صفات مثل
 بهشت از راه چپ به طرف بالا و بعارت رفتم جلوه عمارت چمن بزرگی است سبز و نرم و در میان
 آن از دو طرف دهنه بای درخت و گلکاری علمی مثل میسنا که در حقیقت روی سبزه چمن را با شکل
 و طرحهای خیلی خوب نقاشی کرده بودند و در عمارت شدیم میر شام را در مرتبه یابین گذاشته بودند پلین
 سوم امپراطور فرانسه را بعد از جنگ سیدان باین عمارت آوردند و قریب پنجاه در اینجا اقامت داشت
 در مرتبه اول این عمارت او را منزل اده بودند رفتم بالا اطاقهای منزل پلین را تماشا کردیم اطاق
 نشین و اطاق شام و خواب و راهبان طور که بوده است دیدیم حتی در سرمیزی که سیکار می کشیده
 و سیکار را روی میز گذاشته از شدت خیال طغذت نشده میسوخته است بهمان حالت باقی گذاشته
 بعد آیدیم سرمیز شام خوردیم و بعد از شام قدری در طرف دیگر عمارت در ایوانی که منظر خوبی تمام شهر و پارک
 و دریاچه داشت ایستاده تماشا کردیم جمعی هم زن و مرد و بیرون جلوه عمارت جمع شده بودند بعد از ستمه

در بارک گردش کنیم و کالسه نشسته رو ببالارندیم راه همه سرا بالا است خیابانهای چچ ساخته اند که همه چچ
 بالا میرود و در جلوی عمارت روی قلعه بلند ی بنایی کرده و در همان تاریخ بنای عمارت بالای آن محبته بزرگی از بنا
 نصب نموده اند از آنجا آب جاریست و آبشار بزرگی مرتبه مرتبه تا پایین دارد و آبشارهای دیگر هم بطرفهای آن
 و وضعهای طبیعی نادر سایر جاهای جنگل ساخته و همه را مخصوص تماشای آب انداخته اند و در بالای عمارت و
 آبشار هر کول دریا چایست فواره دارد که آب زیاد و از آن میجود و خیلی بلند میشود از قرار یک متری گشته
 پنجاه ذیع آب آن بلند میشود اما بنظر من بار تفاع شمس العماره محبت ارتفاع شمس العماره هست پنج و نیم
 آب بقوت زیاد پیرون می آید و مثل گرد متفرق میشد خیلی با صفا بود گفتند عمارت قدیم و دیگری هم سینه
 که متعلق بدو کهای قدیم بوده است چون امروز دیر وقت بود گفتم فردا تماشای اینجا میرویم زنهای زیبا
 و دخترهای بسیار در هر جای بارک و خصوصاً دریاچه فواره بزرگ بودند خلاصه از آنجا مراجعت کرده
 یکمیر بتیارت قدیم تیار کوچکی است در نزدیکی بن لک کوچکی بود با جزال کردمان اینجا ششیم غریب السلطان هم
 میرزا رضا خان پیش از ما بتیارت آمده بودند بعد از تماشای دو پرده بر خاسته مراجعت بجارت کرده خواب
 بازی شب ایتالیائی بود که بالمان ترجمه شده از حرف ندون و ساز و آواز مخلوط بود باله داشت
 و دو شبانه پانزدهم ماه امروز هم رفتیم بویلیکس بود در یک ساعت و نیم بنظر مانده از منزل سو
 شیم بعضی از پیشخدمتها هم در رکاب بودند چهارم و در عمارت اینجا حاضر کرده بودند بعد از رسیدن بجارت
 قدری پایاده راه رفته چمن و گلکاری آتاشا کردیم بعد آیدیم سرینار میر محضی برای ما بود که تماشا را جور دیم
 هم برای تفریح و هم اربابان حاضر کرده بودند تماشا خوبی بود امروز خیلی خوش گذشت جمعیتی نبود نهایت از آن
 و مردیش از صد نفر در بارک دیده نشد خیلی از وضع این عمارت خوشم آمد اگر چه صد سال قبل ساخته شده ولی
 خیلی از روی سلیقه و بازیغت و قبل و سبب خوبست گذشته از اینست داخلی چشم انداز باسکویی هم دارد
 که تمام شهر و اطراف پدید است نام عمارت از سنک ساخته شده ستونهای کلفت از سنک بقطر پنج نبذ
 اگر چه سنک یکت پارچه نیست اما پارچه بار اطوری جرم و جهت یکدیگر کرده اند که یکت پارچه بنظر می آید پسنگما
 صاف نیست بشیبه سنک شهرت نامک است زیرا از زیر تراش پیرون می آید بعد از نما سوار کالسه شده
 راندیم برای قلعه که محبته هر کول در اینجا است هر کول در فنانه های قدیم یونان اسم پیلوانی است که میکویند
 اند و آثار شجاعت فوق العاده بروز کرده این محبته خیلی بزرگست در بالای مناره پیرامید یعنی مخروطی مانندی است
 که در روی عمارت موسوم به هر کول افق است و این عمارت خبر غریبی است که نمیتوان نوشت چه طور بنا شده است
 همه از نحوه سنگهای خیلی بزرگ ساخته شده مرتباً و پله ها نازیر محبته هر کول اردو در اینجا ستونهای سنگی عظیم
 تار.

دارد و اندوختنی عجیب است که چنانکه در مثل میگویند مثل کار دیو است در پائین این عمارت و بنا حوضی با فواره
 دارد که در حقیقت منبع آبشار است در دو طرف دو محتمه بزرگ نصب شده که یکی از کبریا پائین اسکناس و بالا
 نه بصورت آدم است و محتمه دیگر محتمه آدم است شیر در زیر پای خود دارد و بدست و بدین محتمه
 بوق بزرگ است بطوری تعبیه کرده اند که وقتی آب میآید از ندفشار آب بهوار از دهن محتمه با دوق طوری میرو
 میاید که صدای مینایی دارد و این صدای همیب که در جنگل می چپد شبیه بصور اسرافیل است با کال لکسکه از راهها
 بیخ رو و بالا را ندیم راه بقله بسیار خوب است اما طولانیست و باید بتانی رفت از دو طرف درختهای
 لسن قوی و کاجهای بزرگ سایه کستره ای لطیف خنک سبزه زیر درختها که انجی بیان وصف آن سکناس
 جایست مثل بهشت ازین با صفاترت بقو ریناید با کال لکسکه رفتیم تا بنای هر کول انجا پیاده شده از بالا تماشا کردیم
 آبشار با حوضها مرتبه بر مرتبه میرود و دو طرف آبشار با درختهای کاج سر آسمان کشیده و تا مسافه شانه و برکت
 دارد که مثل دیوار زمره است عمارت و لیلیکس بود در مقابل آن در پائین است بعد پارک و جنبان و بعد
 شهر و اطراف و پته با و تیره با جنگل است که همه سبز و خرم است آب هم بقوت میریزد و تا پائین میریزد
 عظمت بنای این عمارت سکنی با هر کول عالم غیبی و حالت خوشی دارد بعد از مدتی تماشا کردیم از راه با کال لکسکه
 پیچیده آمدیم در یکی از مرتبه با کنا آبشار آمده پیاده شدیم و دو طرف آبشار و کنا مرتبه تا پائین که مسافت
 زیادی است پله دارد از انجا پیاده پائین آمدیم البته از زیر بنای هر کول که شخص بشمارد تا پائین زیاده از هزار
 پله دارد و دو طرف ازین و بسیار پله است و وسط آبشار مرتبه بر مرتبه پله های خیلی راحت و خوب بود که شخص
 بیخ حسته نمی کرد آسپان آبشار از بعضی منبعا و آب انبار با منی است که در پشت بنای هر کول واقع است در
 زمستان از آب باران پر میشود بعد هر وقت بخواهند باز میکنند همیشه آب جاری نیست در مواقع مخصوص
 آمدن علیحضرت امیرطور یا همان بزرگی باری کنند و در اوقات مخصوصه هم برای عامه باز نمایند در وقت
 پائین آمدن هوا منقلب شد و باران گرفت زود خود را کال لکسکه رساندیم و راندیم باران شدت کرد مثل
 سیل میبارید به سرعت رانده دوباره به عمارت و لیلیکس بود رفته در همان طاقهای پائین نشستیم بعد قدری
 راحت کرده کال لکسکه خواستیم باران هم متصل مثل سیل میبارید و در کال لکسکه شده در همان شدت باران تابش
 آمدیم بخوابستیم بجام برویم وقتی بشهر رسیدیم از عمارت منزل خودمان گذشته میدان وسیعی رسیدیم که اطراف
 آن عمارتهای بلند خوب چهار پنج مرتبه دارد و هوای تمیزی هم که بعضی از همراهان ما انجا منزل دارند در این میدان
 گفتند صبحهای زود انجا میدان و باران میوه و سبزی فروشی است و باینها باری آوردند و در انجا جمع میشوند
 تماشا دارد از میدان بیخ خورده به حمام رسیدیم و در همان شدت باران در حمام رفته پیاده شده وارد

تمام شدیم وضع این حمام این قرار است از پله باید بالا آمده داخل طاق سر حمام شد بعد باز باید از پله پائین
رفته باصل حمام داخل کردید حمام کوچک تاریکی است حوض کوچک مرمری در اینجا بود پیشتر داشت که آب سرد
و گرم از پیشتر با جاری میشد شیرینی دیگر هم دارد که از بالا با نیکنند آب مثل باران یا لوله آب پاش بهر میریزد بعد از
استحمام و بیرون آمدن از حمام دیدیم باران قطع شده بود فردا در ساعت شش باید از اینجا حرکت کرده به
آستندرام)، برویم طاقی که این دو شب گذشته در آن خوابیدیم چون در و بهیمن واقع بود و بقدری سرد
و قال و قبل آمد و شد و مردم و صدای کالسکه و هیاهو در میدان بود که خواب معیوب داشت این صدا با
و خیال اینکه باید صبح زود برخیزیم نگذاشت براحت بخوابیم امشب فرمودیم حنت خواب ما را در طاق دیگر
دیگر که عقب این طاق بود از آنجا که از صدای قال و قال میدان دور باشد اینجا هم خوب خوابیم بخوابیم
صبح شش ساعت از نصف شب گذشته با کمال کسالت بیدار شدیم در این شهر کچه با که پیر میفرورشته
و لوسپیدان) سوار میشوند که پشت آنها جعبه دارد و قوی کوچده راه میروند و چیز میفرورشته سکت هم بهر
می بندند ترا موه این شهر هم بیشتر با بخار است سبی هم دارد اما اکثر تر امه و بجای است (بعضی اینجا در
دنیا بعضی اشخاص چه قدر شبیه اتفاق می افتد مثلاً رئیس پلیس اینجا خیلی شبیه کاجی میرزا عباسقلی بود
یک شخصی هم میان با جزای کسور سیون نگار دیده شد که خیلی شبیه بود با ابراهیم آلدوله سیرموم عیسی
انما دالدوله که بکله رفت و در راه مکه فوت شد (دو زیکشده شافو هم) امروز باید
از کاسیل برویم با آستندرام که باره آهن هفت ساعت تمام راه است صبح بخوابیم قدری که گذشت
جزال همانرا آمده عرض کرد کالسکه حاضر است از عمارت آمدیم پایین سوار کالسکه شده را ندیم برای کار
کار هم قوی شهر و زیوت است رسیدیم کارسار را هم امروز باید در شهر این که کارخانه کروی در اینجا
واقع است بخوابیم خلاصه داخل ترن شده ملترین هم همه جا بجا شده را ندیم با وجود کسالت و بیخوابی شب
من یسج در راه آهن بخوابیم و متقل از دو طرف راه تماشای صحرای ایلانم با اندازه صحرا غا ثا داشت
که شخص خواب میکند تمام صحرای سرخ و دره و تپه و کل و جنگل و همه را نداده فرسنگات که رفتیم
تخت را همه جا به نظر دره و تپه بود بعد از یک تونل کوچکی گذشتیم و صحرای تمام شد این صحرایا بقدری آباد است
که نظیر آن کمتر دیده شده یا جنگل است یا آبادی و عمارت یا حاصل زراعت است این تونل که گذشتیم
کار حاجات زیاد در دو طرف راه دیده شد و بقدری لوله و منارهای بخار در این کار حاجات داشت
که از دور جنگلی بنظر میاید و صحرای قدری صفا داشت که آدم داله میشد خلاصه را ندیم تا رسیدیم کارخانه کروی
در بپارک کروی ترن بخار ایستاد پیاده شدیم (موسیو کروی) جلوا فساد از اینجا باغ و عمارت

در این نزدیکی است پیاده باید رفت از یک حیاط بسیار خوبی که درخت باریک و خرم طرفین آن
 داشت گذشتیم تا رسیدیم به باغ کرد که در جلو عمارت واقع است عجب باغ باصفائی است بقدری خوب
 نگارگری کرده اند که بهتر از آن نمی شود اگر در روی صفحه مینا کاری کنند باین خوبی که نگارگری کرده اند نمی شود و نه آن
 باین خوبی نمی تواند نقاشی نماید یک فواره بزرگی بای عمارت بود که بقدر محبت ذریع آب آن چنان میگرداند
 دور تا شا کردیم فواره های دیگر و حوضهای کوچک متعدد خوب هم داشت حیاطها باین باغ را بعضی
 بشن بخت و بعضی را فرش کرده بودند و در تادور باغ را بالوله های آهن چفته بسته و روی آنها را درختهای
 سبز کشیده بودند که خیلی تشنگت بود بعد از گردش زیاد رفیقیم تومی عمارت پله های پهن خوبی داشت عمارت
 دو مرتبه بود فرش اطرافها از آجر کاشی بود کاشی ایران در فرنگستان معمول شده آتیه برای جلای کاشی
 ایران نیست رنگش که راست لکن خیلی خوب جفت گیری کرده اند منظر این عمارت که باغ و نگارنهاست
 بسیار خوبست بل و اسباب اطرافها و بخاری و همه چیز این عمارت الحق مستغنی از تعریف و توصیف است در
 عمارت کمانی نیز بسیار عالی برای تله نین با چیده بودند در عمارت بالا هم برای آنها حاضر کرده بودند با
 انواع میوه جات خوب هم مثل چنگ که بقدر کله یک غار بود و غیره در سربازها چیده بودند و در خارج
 به قدر محبت کالسکه و در شکه و لاند با اسب های خوب حاضر کرده بودند که بعد از نهار ما را به تماشای کار
 خانجات ببرند تمام این کالسکه ها از اسبها از طولی خود میوگروپ آورده اند این میوگروپ جوانی
 بسن سی و دوسه سال سیاه خوش بخت و خوش گذران هیچ مسئولیتی ندارد خیلی آسوده و آزاد است زن هم
 دارد و اما زنش اینجا نیست بسا کسفته است این کارخانه و سرایه از پدرش باین رسیده و سالی بسلفی
 منفعت و داخل این کار خانجات با و میرسد بحجاب و کار با و امورات خودش هم خود رسیدگی نمی کند
 و و نضرش کار و نایب دارد که کارهای او میرسد خودش همیشه در راحت و گردش و خوش گذرانی است
 هر دو پیشکارش هم حاضر بودند خلاصه بعد از نهار آمدیم توی باغ گردش کرده قوه خوردیم و سیکار کشیدیم کالسکه
 بار آوردند من با جنرال کرولمان توی کالسکه نشسته سایرین هم از عقب سوار شده را ندیم برای کارخانه جات
 کارخانها خیلی از این عمارت و باغ دور است و حقیقت کار خانجات متصل به این است و این عمارت
 خارج از شهر و کارخانه است همه جا از توی جنگل و پارکهای خوب و جابای باصفا که متعلق بخود میوگروپ است
 گذشته تا رسیدیم با قول کارخانه جات جمعیت کم کم در بیجا زیاد شد چه از اهل شهر و اعظم بلد و چه از علمه جات
 کارخانه جات از زن و مرد بقدری جمعیت شد که راه عبور بود جزو خصوص روز یکشنبه هم بود تمام حمله جات
 تعطیل کرده برای تماشا حاضر شده بودند متصل بهور امیکشیدند و تعارف میکردند در سه چهار کارخانه پیاده

شده گردش کردیم ببلای خطره و ز نیک شبنه غله جات کم کار میکردند چند توپ نمانده بود که آنها را تمام میکردند
و نهان می کشیدند چنانکه تماشا داشت توپهای دریائی و قلعه جات بود که برای دولتهای مختلف ساخته بودند
این کارخانه از دستان برای هر دولتی توپ میسازد و میفرستد این توپها چنانچه است یکی از آنها را قدم کردیم و طشت
بست و یک قدم بود بچهارده پانزده ساله از نه توپ که سوراخ است و جای گلوله گذاشتن است تا وسطش می
توانست برود گلوله های توپ خیلی بزرگت و قدش بقدر یک آدم بلند بود این توپها مخصوص کشتیها و قلعه
جات است سببانی از جراثقال ساخته اند که این توپها را حرکت داده سرش در نهایت آسانی پایین و بالا
میکند گلوله های توپ را هم با اسباب جراثقال بلند کرده نومی توپ میکند از نیک نوع توپی هم تازه اختراع کرده
بودند که با فشنگ فلزی مثل تفنگهای تیر پر می شود و مثل همان تفنگهای تیر توپ را که می اندازند خود توپ
فشنگ را بیرون می آورد و در یک دقیقه دو دوازده تیر توپ پر و خالی میشود خیلی گردش کرده بعد میوکر و
مار بر تبه بالا برو فتم با طاقی که در سفر اول فرنگت هم که باین کارخانه آمدیم در این طاق بنا خوردیم خیلی طاق
مختصی است حالا اینجا عصرانه حاضر کرده بودند عصرانه خوردیم بعد پایین آمده سوار کاسکه شده آمدیم برای راه
براه آهین رسیده سوار ترن شده را ندیم برای مملکت بلاندا با صحرای همه جا جنگل و سبزه و زراعت بودند تماشا
میکردیم تا رسیدیم بکلیت کاری این کار در یک قصبه کوچکی واقع است که اسم آن امریج است اینجا از خانه
المان است بقدر پانزده دقیقه دیگر هم که ازین کار بگذریم آنوقت داخل خاک بلاندا شویم در اینجا که ترن
ایستاده بود دیدیم یک آدم غریبی که از ابل المان نیست و لباس آبی فرم کلابون زر و پوشیده و مشکوله یاد
از نشانه چش و نخچه و کلاه پوست سگ آبی بلندی سرش بود و پیرمردی است صورتش امیتا شده موهای
سفید و سبیل کوچک سفیدی دارد و با یک صابون نصب دیگری که لباس آبی فرم کلابون سفید مثل لباس این صابون
منصب پوشیده بود مقابل ترن ایستاده اند معلوم شد که هماندار دولت بلانداست به استقبال آمده
اسم هماندار (ویس بکت) و اسم نایب او (بارون دو قبل سروس کرکن) است آمدند نوی ترن بحضور ما
رسیده معترفی شدند و هماندار ما موریت خود را عرض کرد و جنرال کرولمان و سایر هماندارهای دولت المان
بحضور آمده مرخص شده رفتند هماندار تازه عرض کرد که ترن مخصوصی از علیحضرت پادشاه بلاندا همراه آورده
سوار شوید فرمودیم چون مدتی لازم است از برای حمل و نقل بار با و مترین و لا بد طول خواهد کشید با همین ترن
میرویم و را ندیم بعد از ده دقیقه که زحمت داخل خاک بلاندا شدیم و فوراً معلوم شد که خاک بلانداست وضع
تغییر کرد و در دوبات خانهای کوچک دیده میشد که با کج سفید کرده بودند چندان عالی نبود قدری که را ندیم شب
آنکه رسیدیم که شهر کوچک ظریفی است بقدر پنجاه هزار نفر جمعیت دارد خانهای دو مرتبه خیلی خوب با عمارت

و بخت معقول مثل این بود که این شهر را اطفال ساخته باشند کوچهای پاک نیز عمارات مثل جعبه های شیر
 و دوازده و این شهر که ششیم تا اینجا ناکت بلاند از حیثیت آبادی و حاصل و اشجار شبیه ناکت المان بود
 زیرا اینجا که ششیم کم زمین باده و حاصل با کم شد و خاک زرد دیده میشد اغلب این صحرا هم ابتدا آب و
 بمخواب بوده که خشک کرده و جای امن را درخت کاج غرس نموده بگل مصنوعی کرده اند خلاصه همه جارییم
 تا بکار امست و ام رسیدیم که در تومی شهر واقع است حاکم و کند خدا و عمله جات حکومت شهر و معتبرین بلد تمام
 با استقبال آمده در کار حاضر بودند سر باز و موزیکان چینی هم صف کشیده ایستاده بودند جمعیت این شهر
 خودمان چهار صد و پنجاه هزار نفر میگویند بسیار شهر معظم معتبر است پایتخت قدیم سلاطین بلاند است
 پادشاه بلاند که اعلیحضرت کلیم سوم است این اوقات ناخوش هستند پایتخت را هم از امست و ام
 بشهر لایه برده اند از اینجا باه آهن تا لایه یک ساعت راه است اما خود پادشاه در لایه نیستند و قصر که در وسط
 لایه واقع و اینجا جنگل و شکارگاه است میباشد من بن پادشاه هفتاد و دو سال است زوجه قدیم ایشان مرده و
 یاب زن تازه از اهل المان که سی و دو ساله است از او فریاد کرده اند پسر پادشاه که ولیعهد دولت بود مرده است
 یکت و حضرت ساله دارند که بعد از پادشاه او سلطنت میرسد قانون دولت بلاند (لو و اسلیکت)
 نیست یعنی اگر پسر نباشد دختر پادشاه میشود و اهل مملکت و دولت همی پذیرند (لو و اسلیکت) یعنی
 مملکتی که زنده آباد سناهی قبول نمی کنند اسم حاکم شهر امست و ام (وانتین هون) است اسم زوجه حاکم که
 مکرر در سر شام و نهار دیده شد (مادام تین هون) است خلاصه از تن پایین آمده با حاکم و سایرین نوازش
 کرده از جلو صف سر باز که ششیم موزیکت زدند و بعد سر باز با د فله کردند سر باز ایشان هم خوب بود بعد
 از در کار بیرون آمدیم کم کاسکه دولتی حاضر کرده بودند با هم انداز سوار کاسکه سده قمرین هم از عقبه سوار
 کاسکه کشانده را ندیم برای منزل بسیار شرفی است کوچهای وسیع نکت فرش عمارات سه چهار مرتبه عالی بنا
 محکم با کیزه خیلی شنگ جمعیت مردوزن و بچه دیگر از اندازه بیرون بود که طرفین راه الی منزل پشت در پشت
 ایستاده بودند زنهای خدمتکار این شهر هر یک با جی از نور سفید که جلوانها شبیه است به نیم نای سرشان است
 و همه چاق و فریبستند فی الحقیقه زن زشت ندارند مگر آنها که پیر شده باشند اهل بن شهر هم چون با کمال زیاده
 ندیده بودند تمام برای تماشا همراه آمده بودند همانند که در امر پنج حضور رسید عرض کرد برای شما نکت عمارت
 سلطنتی حاضر کرده ایم و یکت هتل هم حاضر است هر که ام میل دارد منزل کشید چون عمارت سلطنتی گفتند که
 نکت است جمعیت ما هم زیاد بود و قرار دادیم در هتل منزل کنیم همانند از همان امر پنج مکرر اف کرد که هتل را
 حاضر کنند بمطابق جمعیت آمده ما هتل رسیدیم اسم این هتل استل است بسا هتل عالی خوبی است و ورود

اعلاهاست. همه ملزمین هم با طاقما و منازل خودشان رفتند همه منازل خوب است و نام راحت است.
 منزل باخیل خوش منظر است طاقما خوب روشن دارد که بروی خانه نگاه میکند اسم این رودخانه پستیل است
 و چون این پستیل هم پهلوی رودخانه واقع است باین جهت پستیل را با اسم رودخانه موسوم کرده است پستیل میگویند فلان
 چون خیلی خسته بودیم شام خورده خوابیدیم صداهای و بوی این شهر نسبت به شهرهای دیگر خیلی کمتر است
 دود و دوشنبه هفتادم. امروز باید برویم به پستیل و پیل که حاکم نشین است در اینجا بنا بر آنچه
 این پستیل بخارتی بوده است که در عهد قدیم سلاطین بلاند و ولیعهد با ویرس اراج (ولیعهد بلاند را که مرد
 باشد برین اراج میگویند) در اینجا منزل میکردند بعد که اینجا را بدولت بخشیده اند حاکم نشین شده که نام
 اموات حکومتی و مقامات منور اینجا میگذرد و صبح برخواستیم و کالسکه سوار شدیم برای اینجا آمدیم مسافتی است
 بدرستی که عمارت رسیده و دیده شده بالارفتیم عمارت دو مرتبه دارد تا لاری شدیم که از بناهای قدیم است
 تا لاریز کیست فله تا لاریکت شاه نشین دارد دو ستون پیچور و درین شاه پستین صدلی زیاده چیده بودند
 این صندلیها برای نشستن وزراء و انعام مجلس متورست بود بای نقاشی کار قدیم و صورت سلاطین قدیم
 بلاند و پادشاه حالیه در اطراف این تالار نصب بودند و در این تالار بزرگت را میز چیده بودند و روی
 میز با نقاشی چاپی قدیم این شهر را با اشخاصی که در آن وقت بوده اند چاپ کرده با صورت عمارت قدیم
 اینجا لاریه بود ندنا ما وارد تالار شدیم حاکم آمده عرض کرد که این هندس که در اینجا حاضر است باید نام این
 پر با و صورت های چاپی را که از چهره عمارت و اشخاصی که در آن وقت بوده اند برای شما معرفی کند ما بدیم اگر
 همه را بخواهیم معرفی کند تا بخت طول خواهد کشید با هندس و حاکم و یک نفر دیگر بنا کردیم دورینه با گردش
 کردن و از هر مبنی و دو صورت بر میسر شدیم و میسر شدیم و حاکم و هندس و ان شخص دیگر معرفی میکردند از اینجا
 بسته و دیگر میسر شدیم خلاصه بعد ریات ربع ساعت بطور اختصار همه صورتهای ملاحظه کرده بعد آمدیم با طاق
 جنب این تالار که محل تحریر حاکم است درین طاق قلم و کاغذ و میز تحریر و کتاب و صندلی و دستگاه تلکراف
 و تلفن همه چیز است بعضی پرد های نقاشی هم آویخته بود بای قدیم تاریخی در اینجا بود و قدیمی در اینجا گردش کرده
 بعد حاکم آمده عرض کرد اگر میل دارید تلکراف کنم تلعبه چها حاضر شده اینجا را آب پاشند تا شنا کنند و بعضی انیک
 تلکراف کنیم و بچند قیة حاضر شوند گفتیم تلکرافت کند فرادخ و حاکم تلکرافت زد که در یک دقیقه رسیده
 و لوله های مادی و ماکت کن و در این محوطه جلوه عمارت که اطرافش هم عمارتهای مرفیع است کشیده اند بالا
 با حما و تلعبه چها بالارفته آب پاشی کرد و مثل تلعبه چهای در سو بود و ندیدیم که در اینجا علاقه بود که یک
 خرج بخاری داشتند تا آن خرج آب را بطولهای مادی و ماکت کن میگرداند و در وقت خیلی زیاد تر میشد

و آب را دور زمیروطنی و استند که وقتی باغبان اتفاق بیفتد و مردم بخواهند از پشت بام پائین بیایند می بندند
 بیکت چوبی که حلقه دارد و در تمام عمارت های این شهر بیکت چنین چوبی برای همین کار است طناب بان چوب
 بستند و از آن بالا پائین آمدند و بر آن طناب را هم بیکت پارچه طوری می کنند که اگر آدم از وسط راه برست
 شود میان آن طور بقیه بیکت کینه هم تعبیه کرده بودند که بآن مرتبه های بالا محکم می بستند و از آنجا آدم
 نوی آن کیسه رفته براحت پائین می آید اینجا هم کیسه را آویختند و آدمی نوی کیسه رفته پائین بیکت شخصی را
 هم شقیه بکسی که سوخته باشد میان بیکت جانی گذارد و چندین دور دور این محوطه گردانده خنده داشت
 بعد آدمی را از اولی که میز صورتها را چیده بودند اینجا میزنند و ترتیب داده بودند سر میر شستیم همانا در طرف
 دست راست و حاکم طرف دست چپ و این سلطان رو بروی نشست از اعانم و ابالی شهرم
 خیلی بودند و پس امیرال گرامر رئیس بحری بلاند هم بودند و بنا خور ویم بعد سوار کا سکه شده را ازیم مسافت
 زیادی رفته رسیدیم بکنار دریائی که اینجا کلاه کشتیهای تجاریست دولت بلاند فی الحقیقه دولت
 بحریست و خیلی عمل بحریه این دولت از قدیم مشحوم بوده و حالا هم خیلی مشحوم و معتبر است مراد است تجارتی با
 افلی از دول اردور و هند العرب کلنی های زیاد دارد و مثل جاوه و سماره و بریتو و بعضی جزایر کوچک دیگر که در
 دور مرتبه کشتی های بلاند حمل و نقل مال التجاره بآن جزایر نموده مراجعت میکنند و یکماه هم در اینجا متوقف اند خلا
 و درین لسکه کلاه تجارتی پایده شدیم زمین را فرش کرده بودند رفتم سر راه عمله جات غریبی ایستاده بودند همه
 قد کوتاه شبیه برهمنها و چینی با و بر برهمنها اذابل بلکه بستند زبان بلد را این جنرال همانا را خوب میداند
 چون سیال نامور و متوقف بله بوده و در اینجا جنکت کرده و در اینجا هم جنرال شده است با اینجا حرف زدیم
 همه مسلمان هستند خیلی از دیدن ما خوششان آمد نماز میخواندند فرمودیم نماز خوانده و سجده و ذکرهای
 نماز را همه درست خواندند اما لجه غریبی داشتند شکسته میخواندند از جلو آنها گذشته رفتم بکشتی بزرگی که بنا
 از هند العرب آمده و باید یکماه در اینجا بماند اسم این کشتی ام ما هست که با اسم زوجة پادشاه بلاند موسوم شده
 اغلب ابالی این شهر از مسافرت بحری و عمل کشتی با ربط و اطلاع هستند این کشتیها میروند بدرباری سیل
 و مدیترانه قدری در اینجا توقف کرده باز میگردانند از خود بلاند هم مال التجاره و مسافر زیاد حمل میکنند و از
 تنگه سورنجهور کرده از جزیره سیلان میگذرند و بعد از تنگه سنکار پور عبور نموده داخل متصرفات خودشان که
 جاوه و سماره و غیره باشد میروند از اینجا متصرفات خودشان تقریباً یکماه و نیم راه است اسباب
 جزا ثقال هم که بار را از خشکی حمل بکشتی و از کشتی نقل بخشکی می کنند دیده شد که کجا را ندخته متصل حمل و نقل
 میکردند چیز غریبی بود هر قدر که بار سنگین باشد حمل میکنند خلاصه بالا و پائین کشتی را مفضل کردند که بعضی

اطلاعات حاصل نمودیم قدری هم در طاق کشتی نشسته راحت گردیم بیک کشتی دیگر هم ملوای این کشتی فای
ازین بزرگتر بود از آنهم بزرگتر بود که کهنه و یکرسمت منصرفات خودشان نه گشت نماند بعد از
پایین در یک کشتی دودنی کوچکی نشسته رفیقیم قوی و ریاضت کشتی بادی بخاری جنگی بود که قوی اینها شاکرد با
تحصیل علم بحری می کنند جمعی نایب امیرالها و صاحب منصبهای بحری قوس آن کشتی با بودند برای تسلیات
موزیکان میزدند و توپهای انداختند شاکرد با و عملیات کشتی رفته بودند بالای چو بهار و کلمه کلاه
برداشته هورا می کشیدند از دور این سه کشتی گذشتند بعد برگشته از بهمان راه که سوار این کشتی شده
بودیم پایین آمده سوار کالسکه شده رفیقیم برای کارخانه کشتی سازی و لشکرگاه های کشتی با جنگی اسم کشتی
جنگی که دریجا دیدیم و حالا مدرسه بحری شده امیرال و اسنانند است این کشتی سابقا کشتی جنگی معتبری بود
حالا مدرسه بحری شده است که حرکت نمیکند و اطفال در اینجا تحصیل علم بحری می کنند قدیم امیرال
معتبری بوده که این کشتی را با سم و موسوم کرده اند خلاصه رسیدیم بکارخانه پیاده شدیم امیرال ملو افتاد
همه جا را گردش کردیم یک انباری دیده شد که اسباب و تدارکات بحریه از توپ و غیره در اینجا بود
چیز غریبی که دیده شد ترپیل بود قریب ده سال است که اختراع ترپیل کرده اند و خیریت بنگل های قوی
آن ماشین و بعضی سبها بقیه نموده اند و سران ماسوره ایست که بهر اندازه بخوابند یعنی در سر و پست
وزنی یا پانصد وزنی یا صد وزنی بتر که بهمان اندازه ماسوره را قرار میدهند مثل توپ است و قوی این
بار و بعضی چیزها است میسر این ترپیل است که سر این میخ سوزنی دارد و آن سوزن بجای کشتی میخورد و هر
وقت ترپیل کشتی دشمن رسید و آن میخ سر ترپیل بدن کشتی خورد و آن چاشنی آتش گرفته ترپیل می ترکه
اینها را که تا شاکردیم ادیم کشتی جنگی که آتش نوشته شده پله های تیر و سدی داشت رفیقیم بالا این کشتی انجنات
محافظ و درجهین نقطه توقف است یک نایب امیرال و معلم در اینجا اطفال درس بحری میدهند شوق
توب و تفنن می کنند بالا و پایین کشتی را گردش کردیم شاکرد با مشق توپ و تفننات و زمینهاستیک
کردند طما بهای دکل گرفته بالا رفتند خیلی خوب مشق کردند بعد آمدیم پایین پیاده می آیدیم عکاسی با
شده بود و دست شیشه عکس را انداخت بعد از جلوه غارت وزارت بحریه گذشتند اینجا یک قایق مقبوض
حاضر کردند سی نفر از این داشت با همراهمان قوی قایق نشسته را ندیم برای منزل که هتل استل است
قدریکه را ندیم رسیده در ب هتل پیاده شدیم با حاکم و هم انداز دست داده آنها رفتند و خودمان
آدیم بالا قدری در منزل است شدیم بعد امیرال سلطان صدر اعظم و وزیر خارجه و وزیر داخله بلاندا
که علیحضرت پادشاه بلاندا برای اظها خصوصیت و تبلیغ توت پیش فرستاده بودند با نظر قادی

از پاریس بحضور آوردیم صدر عظم (بارتین) واسم وزیر داخله (بارون مالک) است وزیر خارجه
 دویست گناه قد قریب بقا و شاد سال ز عمرش میگردد خیلی مروی رکت پوتیکت دانستند
 ت با بت میرزا جعفر خان شیرالدوله مرحوم دارد تمام رنج با با بیلش منیر اسد وزیر کوشتن از دوا خرا
 بند و انه موی ریژ دارد اتا صدر عظم مرویت بن شصت سال منم بلند قامت نیست روی سفیدنی
 در وریش و بیلش بهم تمام منیر شده آدم بسیار بامزه خوش صحبتی است اینها هم مخص شده هستند
 در ساعت هفت بعد از ظهر باید برویم بخانه تختی حاکم شام بخوریم سر ساعت مذکور سوار کالسکه شده رفتیم
 بخانه حاکم خانه عالی دارد زوجه حاکم که اسمش (مادام پین بون) است استقبال کرد دست داد
 تعارف کردیم و رفیم بالا اعلی از بهترین شروجر الیاد امیر الیاد صدر عظم وزیر خارجه بلانده با لباس
 رسمی حاضر بودند رفیم سر شام شام خوردیم صدر عظم سلامت ما نطق مفصلی نموده دستی کرد و ما هم با
 علیحضرت پادشاه بلانده جام شرابی خوردیم خیلی خوش گذشت و شام تمام شد و بعد صد ری سیکار کشید
 اه رفیم و رفیم با طاق مخصوص زوجه حاکم (امیرال ایتر) بوده است خود حاکم هم باین افتخار وارد گشته
 بش رای تراست توی این طاق قضایای زیاد بود که اشکال جد زوجه حاکم و جد و گمان او را که چه
 وضع زندگی کرده و چه طور غذا خورده و چگونه وضع حمل نموده اند همه را کو چاک مثل عروسک
 ساخته اند و پشت این قضایا گذشته بعد از تماشای اینها بیرون آمده سوار کالسکه شده آمدیم بکنار دریا بیک
 تماشای استبازی خیلی رانده تا رسیدیم بکنار کانال از کالسکه پیاده شده رفیم بکشتی بخار کو چکی بهم
 در بخار خیلی وسعت پیدا کرد و ده تلکشتی بخار جلورفت بواجلی سرد بود اطراف ما از جلور و عقب دست
 چپ و راست پراکشتیهای بخاری و باد بانی و قایق و قوی قایقها و کشتیها پرا جمعیت بود و هر کدام
 یکی دو چراغ داشت کشتیهای بخار هم بطور پرا جمعیت و چراغان بود تمام روی این آب را چراغان
 کرده بودند خیلی تماشا داشت استبازی از فشانک و استبازیهای رنگارنگ از همه قسم فراهم آورده
 بودند و این عبارت را با آتش بازی در روی تخته نوشته بودند (ول کم) بزبان بلانده یعنی خوش آمد
 اسم این کشتی هم (سیرین) توی پات قایقی جمعیت زیادی از بلاندها نشسته بودند آمدند ببلوی کشتی ما
 بنا کردند بخواندن آواز ملتی خودشان خوب آوازی بود حاکم هم با گردن خواندن و بر گرداندن آواز آنها
 خیلی بامزه بود حاکم مرویت کو تاه قد ریش و بیل سیاهی دارد وریشش بلقبضه است جیمهای آبی کو دگیرند
 دارد بسیار آدم با عقل کافی خوش صحبت و انای خوبی است استبازی خیلی خوب کشید تا نام ننداز
 که کسی بیرون آمده رفیم توی کالسکه زوجه حاکم هم با ما توی کالسکه نشسته تا در باب بون آمد و بجا رفت

داده خدا حافظ کردیم و ما آیدیم منزل خوابیدیم غریز السلطان هم لمروش توی شته رفیه بود و با کستی
 در رودخانه هم خیلی گردش کرده بود (دو دهنه شنبه هجدهم) امروز ما برویم بموزه عظمی
 و باغ وحش در ساعت ده صبح میزنیم و حاکم آیدند سوار کاسه شده را اندیم در شب ما نا خانه بران که
 بواسطه دو گرم شنبه ما گرفته است اینجا هم چون متصل در حرکت سیم نوزدهم حالت گرفتگی باقی است
 خلاصه رسیدیم بموزه این موزه دو مرتبه است در مرتبه تحتانی نمونه غام کشیمای جکی و بشارتی و غیره که
 در بلانده است گوشت گوشت ساخته توی موزه گذارده اند و همچنین سیر فیما بین در جنگها اردو شمن بدست
 آورده تمام را درین موزه بیا دکار گذاشته اند محتملیم سه بابلی بلانده که بالبا سهای قدیم این مملکت از
 مرمر ساخته اند و دیگر توپها و تفنگهای گننه و زره و کلاه خود و سینه بند و ساعد بند و اسلحه و دیگر خیلی زیاده
 موزه موجود بود تماشا و گردش زیاده کرده بعد آیدیم بر تبه بالا اینجا نگارخانه و تمام پروهای نقاشی است اما
 نما و اطرافهای زیاد است که تمام این جا با پروهای نقاشی نصب کرده اند عجب پروهای است که با دیدن هیچ
 جایی دنیا این قدر پرده نقاشی خوب نباشد از تعریف و توصیف خارج است اقلایک ماه نقاشی اینها
 وقت میخواهد و در یک ساعت نمیتوان تمام آنها را دید پروهای قیمتی زیاد از صورتهای قدیم بلانده می پرده
 بای کل و غیره که بوصف و تعریف نمی آید خیلی دیده شد و دیگر بعضی سبها از نقره منله و بلور و عاج و کلنجته
 توی ششها گذارده بود و ند که خیلی چیزهای بعضی بود بعد سوار شده را اندیم برای باغ وحش یکت عمارتی بود که
 یکت بالا خانه و یکت دالان داشت و منظر این عمارت همین باغ وحش است در اینجا و دیگر که باغ وحش و اعصاب
 مجلس شورای بلانده مارا بنهار دعوت کرده اند از کالکسکه پا رده شده تا درب عمارت که آیدیم جمعیت زیاد و کا
 طرفین راه ایستاده بودند داخل عمارت شده بالا خانه رفتم بنهار چیده بودند سر میز نشسته بنهار خوردیم از
 طعمین ما این سلطان و غریز السلطان و بعضی دیگر از پیشخدمتها و غیره بودند بعد از بنهار آیدیم توی باغ وحش
 تمام باغ پیاده گردش کردیم هر جا که بر فیم زنهار و دخترها و پسرهای خوب و خوشگل از دو طرف ایستاده برای
 عبور ما که چو داده بودند حیوانات عجیب و غریب زیاد و انیمه نوع از فیل و زرافه و مرغهای مختلف که یکت
 بزرگ همه قایم و انواع بلور را راضی متصرف خود بلانده که در هند العرب و غیره دارند در این باغ بود خیلی
 تماشا داشت یکت اکوایم هم توی این باغ وحش بود اما اکوایم اینجا چون توی باغ وحش ساخته شده
 مختص است با حیوانات دریایی مثل اکوایم برلن نیست که بطور و حیوانات دیگر هم داشته باشد
 تفاوت دیگر هم که با اکوایم برلن دارو این است که جای حیوانات دریایی از قبیل خرچنگ و مار و غیره
 که دارند پریشسته بای بزرگ وسیع است که همه را خوب میتوان دید و تماشا کرد و حیوانات بنایی که شکل
 کلی

برگوشم
 بیت فاخته
 در روز شنبه هجدهم
 در وقت صبح
 در وقت ظهر
 در وقت عصر
 در وقت شب
 در وقت نیمه شب
 در وقت اول صبح
 در وقت اول ظهر
 در وقت اول عصر
 در وقت اول شب
 در وقت اول نیمه شب
 در وقت اول اول صبح
 در وقت اول اول ظهر
 در وقت اول اول عصر
 در وقت اول اول شب
 در وقت اول اول نیمه شب

فی نباتات در پشت این شعبه با بخوبی پیداست یک مار بزرگ می هم بقدر مارا که او را می بیند و دیده شده خلا
 غلام باغ را گردش کردیم از حیوانات غریبه یک پلنگ سیاه و خرس سفید قطب نظامی و یک حیوان عجیب
 دیگر و اینجا دیدیم که کتله حیوانی دیده شده بود شبیه یک کفتار کوچکی بود و دست و پایش هر یک
 دو ناخن بلند مثل جنگ داشت و همیشه دست و پایش سقف آن محسوس که تزلزلش بود و پند کرده شکمش
 بالا و پشتش سر از زیر متصل به منقبه چو حرکت او بران بود و هر وقت که میخواستند طعمه بآن بدهند بدون اینکه
 حرکت کند با بد طعمه را میان دهنش بگذارند (ریش باغ وحش و نباتات که همش (میوه و لیسرمان
 و پیر مردی بسیار ساله است این باغ را خودش بکج طلت بلند ریاست کرده ساخته است و تمام این
 حیوانات و نباتات را با پنجا آورده اما بواسطه کسری نتوانست با ما همه جا در باغ گردیده همراهی نماید بعد
 ما تا که او را می بینیم بیرون میان کوچه باز نه صاف کشیده بودند سوار کاسه شده را دیدیم از برای کار خانه
 الماس تراشی کار خانه الماس تراشی اینجا چلی معروف است اما با مسافت زیادی بود خیلی رانده تا رسیدیم
 کارخانه باید سده اند که کلی بالا رفتم است و الماس تراشی بدین کارخانه الماس تراشی که همش
 الکساندر و ایل است میری در جلوش گذاشته و همه نوع الماس روی میز ریخته بود و باب و تیغ نحاری داشت
 که با آنها الماس امیرا شدند خیمه بازه نیست بقدر صد و پنجاه نفر عمل دارد که مشغول کار انداز الماس بریزل که
 که حکمتی است در یکی دنیای بی و الماس هندی همه جوری داشت پرسیدیم این الماس با الیست عین
 کرد از خود من است برایم می آوردند میرستم و میفرستم بعد یک قطعه الماسی را گذار و روی سپاه و عین
 کرد الماس زغال است و میوزد و بنا کرد سوزاندن این را هم خودمان میسختیم که الماس زغال است و میوزد
 قدری گردش کرده آیدیم پانین سوار کاسه شدیم جزال همانا درم آمد قومی کالسه با نه است حاکم که آمد
 بنشیند یک دفعه از بالای سرایت کاسه آب سر او ریختند تمام رخت حاکم تر شد و متغیر کرد و بعد معلوم شد که در
 آدم معتبری باین کارخانه می آید رسم است یک کاسه آب وقت بیرون آمدن سرش میریزد امروز هم
 این رسم را بجا آوردند خوب شد سبزه را ریخت و ما را تر کرد خلاصه با جمعیت زیادی طرفین راه بود و این
 برای مدرسه ایام این مدرسه را نه فی در دو است سیصد سال قبل ازین که خیلی صاحب و دولت متعلق
 بنا کرده و تحوانی هم در بانک گذارده است که در سال منافع آنرا به صرف این مدرسه میرساند و بچه بای
 یتیم را درس میدهند و تربیت میکنند رسیدیم مدرسه بیاده شده داخل شدیم خیلی مدرسه عالی است
 اطافهای خوب دارد و حیاطی هم دارد و راطا قمار و بازی قمارش خوب نصب کرده بودند پیر مردی که ریا
 این مدرسه است و در کونه بایش ریش سفید کمی دارد و همش (میوه و لیسرمان) است پردای

نقاشی و غیره را معرفی میکرد و تاریخ آنرا را عرض میداد و از جمله یکت پرده صورت پسری از تربیت یا تمثال
 همین مدرسه ایام بود که او سالها در شش تحصیل علم بحری نموده تا کابینان شده و در جنگ دولت
 با اندک اسپا بنول یکت شهر را این جوان آتش زده و گرفته است صورت او و شد و جنگ او را گشته
 و حتی پارچه های لباس او را در پشت شیشه گذارده بودند رئیس مدرسه میخواست تمام پرده را بقبض
 مغربی نماید و شرح آنرا عرض کند چون وقت بود مختصرا تا نما کرده آمدیم نوی حیاط مدرسه دخترهای
 یتیم بالبا نامی خوب و خوشگل نوی حیاط ایستاده بودند و تماماً تصنیف و آوازهای خودشان را میخواندند
 خیلی خوش آیند بود بعد رفیق باطن و پس از اطفال دخترها و پسرها و کمال نظم روی صندلیها و سرسره های
 خودشان نشسته بودند علم جغرافی و درس زبان و علوم دیگر و در اینجا تحصیل میکنند از جمله یکتانی در اینجا بود
 آید نقش را از نو پسیدم ایراد است آن و همه جا را خوب میدانست پسرها که اینجا فراخ تحصیل میشوند
 میروند کار تجارت صنایع و کار میکنند دخترها هم بعد از فراغت بخدمتکار می خانها و بوتلها میروند
 و در اینجا شوهر میکنند اما در مدرسه بستند حق توهر کردند اسم پرزیدان این مدرسه (میوودان
 همد) و نایب پرزیدان (میوودان) است خلاصه از مدرسه بیرون آمده سوار کالسکه
 شده آمدیم منزل ساعتی نگذشت که وقت رفتن سیرک شد سوار شده رفیق سیرک بسیار سیرک عالم
 خوبی بود که گفتم سیرک باین بزرگی دیده بودیم جمعیت هم زیاد بود آمدیم در جانی که برای خودمان معین
 شده بود نشستیم در کنار این سیرک شمش (میوودان) است بازی سبب خیلی خوبی کردن بخصوص خود
 میوودان بازی سبب را خیلی خوب کرد و درین کار استاد است زنی هم دارد امش با دامگاه است
 او هم سبب بازی را خوب میگردانست و پیروار که یکی بزرگ و دو تایی دیگر کوچک و پس ده دوازده سال هستند
 این پسرها هم در بازی سبب خیلی ماهر بودند یعنی روی سبب می نشینند و بعضی حرکتها در روی سبب میکنند
 به بازیگر دارند که بکنفرانها با دو نفر دیگر بازی میکند و آن دو نفر را مثل پنبه گاهی با نظرف و آنطرف
 و گاهی به او امیاز اخت چلی تماشا داشت و اسباب تعجب بود که بکنفرانها سبب را در حرکت
 پیدا و سه نفر دیگر هم بودند که بازی کلاه میکردند کلاههای بوفی داشتند که از آنطرف با نظرف سیرک
 از آنطرف باین طرف می انداختند روی سر یکدیگر فرار میکرد یکی از آنها هفت هشت کلاه انداخت
 همه روی هم سر زد که قرار گرفت چلی بازیهای تانسانلی در آوردند که از آن تیر میخورد تمام صاحبانهای
 مامی و علی و اهل شوری اسیرام و حاکم شهر بالبا سهای رسمی در سیرک حاضر بودند عزیز سلطان و ملترین نام
 به بالباس رسمی بودند بعد از تمام ابری از سیرک بمنزل آمده شام خورده خوابیدیم (دو چها و شبه نوزدهم)

امروز باید برویم بعمارت سلطنتی که در وسط شهر واقع است و ما با هم می‌رویم که قدیم‌ها هتل و ویل بوده است و از
زمانیکه مملکت بلاند باز آنجا پناهنده شدند این هتل را به دولت بکسر کرده اند و جزو عمارت سلطنتی شده است
و عوض آنجا عمارت بحریه را هتل و ویل قرار داده اند که تفصیل آن هم سابقاً نوشته شد و می‌دانید که ناپلیون اول بلاند
گرفته و (لوئی) برادرش حکومت این مملکت را می‌کرد و در همین عمارت منزل کرده بود و نیز زمانیکه ناپلیون خواسته
بود برادرش را معزول کند و خودش ببلاند آمده بود پانزده شب در همین عمارت منزل کرده بود که تخت
خوابش همین دیده شد اطاق کار و اطاق نهار خوری ناپلیون و مبل و اسباب اطاقها همان طور بانی
دوایت و چهل سال است که این عمارت را ساخته اند و راه پله دارد که بالا میرود و آن وسط یک سقف
دارد و اطاقی است زمانیکه آنجا هتل و ویل بوده این اطاق مجلس عدلیه بوده است و تمام این اطاق از
سنگ مرمر است و مناسب اینکه این اطاق دیوان خانه عدلیه بوده در یک سمت دیوار اسکال
صوبه بعضی اشخاص بزرگ که از روی عدل داد و قضاوت کرده اند جاری نموده از جمله مجلس قضاوت
حضرت سلیمان است که دوزن ادا قضاوت دختری داشته و هر دو را دختر خود میخوانده و حضرت
سلیمان حکم کرده است که بچه را دو نیم کرده یعنی باین و باین بدهند و در خیال آنکه مادر حقیتی بوده از حق خود
میگذرد و نمیکند از بچه را دو نیم کنند و از آنجا معلوم میشود که مادر حقیتی بچه همان است دیگر مجلس قضاوت
سلوکوس است که در قضاوتون مکافات او چنین بوده که اگر کسی بدختری زن را کرده بکارت او را بر سر
باید هر دو چشمش را کور کنند از جمله سپر سلوکوس که ترکب زن داشته خواسته اند موافق قانون دو چشمش را
کور کنند پدرش میگوید یک چشم من و یک چشم پدرم را کور کنید و مشغول همین کار بودند این چهارها
کارشاکر و بامی نشاثر ایطالیایی است و بعدری خوب صورت است از آن سنگ برجسته بیرون آورده
که مثل این است که یک استاد بسیار ماهر دقیق در روی عاج مینت کاری کرده باشد بازیم باین خوبی بود
عقل انسان بخت می‌اند که باین خوبی چگونه بتوان حجاری کرد بار از جمله اسکال مجلس قضاوت بروطوس بود که
سلطنت روم را بمبتدل جمهور می کرده بود و پادشاه معزول از خارج اسبانی فراهم آورده که سلطنت را
مجدداً برقرار نماید یکی از آن اشخاصی که بار بروطوس متحد بود اسامی مقصودین را را پورت نموده که از آن جمله دو
پسر خود بروطوس بودند چون مملکت خلافت کرده بودند حکم به قتل نموده خلاصه از پله بالا رفتیم اگر چه این عمارت
قدیمی ساز است لیکن خوش وضع و خوب بنا شده اطاقها و دالانهای بسیار دارد و در این اطاقها پرده های
نقاشی بسیار علی دیده شد از چند دالان و اطاق که هستیم تا با اطاق خواب ناپلیون که همان وضع و حالت
نگاه داشته اند رسیدیم بعد وارد یک تالار بسیار بزرگی شدیم که انسان از دیدن آن تالار و اله میشود و تمام

این تالار از سنگ مرمر ایتالیا است مرمر ایتالیا بسیار سفید است و در کماهی سیاه دارد تمام را بطوری نصبت
و جاری کرده اند که از توصیف بیرون است و صایک مجسمه است که موسوم باطلای است و کرده است
بر سر دست همچنین چند اطاق دیگر دیده شد که نام زمین سنگ و هیئت حجاری شده بود این تالار بر
عرض طولش بسیار است و با وجود این و شمع آنقدر سقفش مرتفع است که در ست نصب سقف را دیده اند
قرار یک خودشان می گفتند سی ذراع ارتفاع دارد و ناظران مجسمه از سی ذراع گفته بود و باید بسیت و پنج ذراع باشد
و بهر تالار نام پای طاق از مرمر است و اصل طاق اینچوب که روی چوب را نقاشی کرده اند نام مجسمه های
این تالار رتب انواع هستند و همه را بهمان بسیار سه مجسمه پلین پله که پیش ذکر کردیم دیدیم بلکه بهتر و ممتاز
تر بود و در همه می ستونهای این تالار کل و بونه و مرغ و بعضی بر کجا حجاری کرده بودند که نهتمای مستی از آ
مثلا یک ذرت حجاری کرده بودند که دانه های آن یک یک شمرده می شد و چند دانه آن که افتاده بود پیدا بود
یک مجسمه از زمین طلای که در زمین تالار است از برزخخته و در بالای عمارت نصب کرده اند و کرده است
بر سرش گذاشته که از بیرون نمایان است بعد باطلای دیگر فته چهار پرده بزرگت تاریخی در اینجا دیدیم از جمله
آنها پرده بسیار ممتاز بزرگی بود که صورت حضرت موسی را در حالتی که برای قوم بنی اسرائیل خطبه می خواند و عطف
می کند ساخته اند من خودم آن پرده را دیدم که در دم بسیت و دو قدم طول آن بود آن سه پرده دیگر نیز بحال
تقریف را داشت صنعتی دیگر در این اطاق دیدیم که خیلی خوب است داشت در بالای چهار درگاه که با این طاق
داخل می شود چهار پرده نقاشی که تصویر طایفه و عیبه است نصب کرده اند که از نزدیک پرده و نقاشی غیر مجسم
ولی قدریکه شخص در میو این تصاویر همه بر حبه و منظر مجسمه سیاید و نداشت بان نالند باور می شود که این پرده
صاف نیست یا رانده و حجاریست باطلای دیگر رفینم که سقف بلند می داشت و پرده در سقف نقاشی کرده
بودند که صورت چند مردوزن مجسمه کشیده شده بود یکی از آن مرد باره شمی نقاشی کرده بودند که آدم بهر
سمت طاق میرفت این صورت کو یا گاه آن سمت می گرد خلاصه رفینم بندر (آمی هودن) که بند نظمی
بلان دست شده در اینجا ساخته و حوض بزرگی که سفاین را در اینجا حفظ می کنند احداث کرده اند و در دست
بندر هم قلعه بنا کرده و چرخ بخری دارند از پله پایین آمده سوار کالسکه شده با قول بندر رسیدیم کشتی که پکت
بخاری حاضر کرده بودند سوار کشتی شدیم این سلطان و بعضی دیگر از طرین ما هم در رکاب بودند و هم
کشتی حاکم شهر بارلم و وزیر فوای بلانده که آمد بودند متفرج شده ما کشتی آمدند اتم: رز فواید (هاولو)
است مردی کوتاه قد و کبوتر چشم و سرخ روست و برش سفیدی دارد اسم حاکم بارلم (اسخورد) است
این نهر که در آن میردیم و به شمال میرد و در دولت همین باد شاه بلانده چندین سال است که در سی ساخته

و بداشت کرده اند آب این نهر یک ذرع از سطح زمین بلند است خاک در جنبین نهر ریخته و روی آن
نی روریده و اگر این خاک را ریخته بودند آب تمام در آنجا نماند و غرض این که سی ذرع آب در
بعضی جاها تا پنجاه ذرع هم میرسد قریب دو ذرع هم عمق دارد خلاصه و عرشه کشتی نشسته بفتح کنان میرسیم
اطاقی هم در زیر داشت که میرناری در اینجا حاضر کرده بودند جمعی از فرنگیها هم از قتل ناکم استروم و در کمتر
امیرال که اینرا جزایا شریفیات نظامی و معاندان و عجزه و این کشتی با ما بودند رفیقیم تا رسیدیم بیکت بنانی
که در همین کمانال از عجب ساخته اند و این بنادر برای پرتل ساخته که شاگردهای بحری در اینجا تحصیل کنند و یاد
بگیرند کشتی را در صلبان بنا کردند رفیقیم اینجا تماشا از وضع و حالت شاگردان نمودیم بعد تر پل کمانال جنبند
و وزیر این پرتل با موضع کشتی های جنگی بکس یعنی جیج که میگرد و قرار داده اند تر پل را بقوه فشار بود آب می
اندازند و لنگر که گذاشته بودند تر پل مستقما از زیرین پاکدشت در موقعی که بخوابند بر کرد باید طوری قرار دهند
که هر تر پل بکشتی بخورد و بکشتی که خور و فور آینه که جستیار این هم که تر پل در چند ذرع زیر آب باشد بدست
است از امیرال پرسیدیم معلوم شد این مسئله نمری مخفی است قسم خورده است بکسی که بعد آیدیم با طاق کشتی
اطاق کوچکی بقدر جای هفت نفر بود و هر تر پل شش نفر خور و فور و این سلطان حاکم شهر را
کنترل امیرال که امر هماندار حاکم دارلم و زیر فواید نظر افاد و زیر مختار بودند سایرین و در اطاق دیگر نهار خوردند
در وسط نهار بودیم که بقصبه آیمون رسیدیم قصبه کوچکی است چرخ بحری و قلعه کوچکی دارد و بعد از نهار به
کشتی بزرگتری رفته داخل شدیم بخوضی که بواسطه سدی بخوض اخراج از دریا کرده اند قدری کشته بعد داخل
در یای بزرگ شدیم و بقدر دو مبدانی در دریا رفیقیم این کشتی بسیار بزرگ و بیک وضع مخصوصی است بالاها
دارد و ما رفیقیم در سطح آخر کشتی که مشرف بدربار بود ایستادیم امیرال و سایر صاحبان با صرا با عرضی کردند
که در اینجا ایستید احتیاط دارد و ما قبول نکردیم امیرال آمد که مرا نگاه دارد و امیرال
گفتم من بریا عادت دارم و آنها را اطمینان دادم و بعد از گردش زیاد مراجعت بخوض اولی کردیم و در راه
از کشتی بزرگ پروان آمده بکشتی کوچک شستیم و از همان راه که آمده بودیم چپ بچپ که به (بزال اندام) برویم
زال اندام قصبه کوچکی است که بطریق امیر طور روس در زمان سیاحت فرنگسان مدنی در اینجا توقف کرد
علم کشتی سازی یاد میگرفت و مشغول این صفت بود و اطاقی که در اینجا منزل داشته بنور با مبل و سیباب
بجان حالت محفوظ مانده است به بندر زال اندام که رسیدیم کشتی بکنار اسکله که از عجب و دخته ساخته اند متصل
شد پاده شدیم تا م اسکله و بلندیهای اطراف از زن و مرد و بچه نمائشانی پر شده بودند و پل کوچک فشرده
انجا است که مسافر زیاد با انجا میآید تا م نظرها و بالکن پل هم از آدم پر بود و همه تماشا و تعجب میکردند که

که پادشاه ایران به زاندام بیاید و مورا می کشیدند این قصه را از این جهت زاندام نامیده اند که در گناه
رو و خانه (زآن) واقع شده و (دام) بزبان بلان و المان معنی ست است یعنی سده رود و زآن بعد از
پیاده شدن آرگستی (بورکت مستر) یعنی حاکم زاندام را دیدم که برای پذیرائی ما آمده بود و در کالسکه با که
حاضر بود نشسته را ندیم این قصه کوچک است قریب بهشت هزار نفر جمعیت دارد و در نهر بزرگ آب میا
آن میکند و دو پل کوچک روی آنها بسته اند روی پل از دو طرف منظر بسیار خوبی دارد و بالای پل که
رسیدیم تماشا و تعریف کردیم (بورکت مستر) عرض کرد و ناپلیون اول هم که بهلان آمده بود در همین زان
اندام و روی این پل متوجه صفای اینجا شده و تعریف کرده بود از اینجا که ششتم و پنجم توقف بطر کیم پرفتم
شدم چند پله پایین میرود با طاق محقر آری کی میرسد که از چوب ساخته اند زمین انهم از چوب است همان
صندلی که بطر کیم در روی آن نشسته با نیز و غیره در اینجا موجود است دولت روس یکت توجه مخصوصی
با اینجا دارد و در حقیقت تولیت اینجا با دولت روس است و برق بزرگی از دولت روس در اینجا پست
در این طاق نظر زیاد کردیم که پادشاه بزرگی مثل بطر کیم و پنجم جانی مدتی منسل کرده و این قدر
زخم کشیده و رنج برده تا کشتی ساز را بدست خود یاد گرفته است حقیقه خیلی باری دولت و ملت خود
و سوزی داشته و این زحمات که در آن وقت کشیده بهدر زرقه است بعد از قرن ها حالا نتیجه آن ظاهر
میشود بعد از تفکر زیاد بیرون آمدم چون راه اسکله نزدیک بود سوار کالسکه نشده پیاده آمدم زن ها و
دختر های خیلی خوشگل در اینجا زیاد دیده میشود بخصوص کنیز که همه لباس های مخصوص دارند و لباس
شناخته میشوند این دختر ها در کنار رودخانه و خیابان با کمال سرعت و چابکی میدویند که باز از راه دیگر
با کالسکه جلو بیایند در ایران هرگز دختر ندیده بودیم آنقدر چابک و با نفس باشد مگر کاهی بندرت در دشت
و یلاقات ایران مثل اینها دختر دیده شود درین راه که پیاده می آمیم دکانها و محازن پاکیزه منقح دیدیم و
قصه کوچک محازن و دکانها مثل شهر های بزرگ آینه بزرگ در جلو دارد از جمله دکان و قبایلی دیده
شد که جلوان آینه بزرگ یک پارچه داشت و کوشته را در کمال پاکیزگی پشت آن اوخته بودند همه جا
پیاده آمده تا بکشتی رسیدیم و را ندیم برای استراحت در بندر مسافتی دور از ما دو شش کشتی جنگی ایستاده
بودند و توب انداخته و قطعات کجری بعل و ر و ر اندیم و به منزل چرخ خورده با کالسکه رسیدیم از آن جا
سوار کالسکه شده و راه انداخته و غروب بمنزل رسیدیم امشب باید برویم به (کنسرت) این کنسرت را در
آلابی بزرگی میدهند که قریب بهست و پنجاه قیل ازین در عهد همین پادشاه ابالی شهر ساخته اند خیلی
آلار وسیع تا شکو می است در میان آلابی بزرگی است در یک طرف جامی موزیکان چپا است

در بالایی تالار هم جا دارد و عظام گردش مانند مردم می نشینند در یکطرف تالار هم مثل تاشا خانه بنی ارد
 که در اینجا باله و بازی در می آید و در رفتم بکنسره حاکم و هماندار و امین السلطان و بعضی دیگر از ملزمین با هم همراه بودند
 عوار و تالار شدیم جمعیتی از زن و مرد بود حاکم عرض کرد گنجایش تالار نیست هزار نفر است و بعد رفت
 هزار نفر هم حضور دارند تمام مردم برخواستند برای ما کوچه دادند و بقدری راه باز شد که ما که نشستم
 دختر با وزنه های خوشگل زیاد بودند رفتم در وسط تالار مقابل از گت صندلی بزرگی برای ما گذاشته بودند
 نشستم موزیکان زن و نواز گت صدای زیاده میداد و صدادین تالار بزرگ می چسبید بعد از آن
 بالباس خوب آمده و از خواند بعد از آنجا برخاسته لطف مقابل بن رفتم تمام مردم پشت بکنسره
 نموده بن را تماشا می کردند پرده بسیار جوی بود و چکل و درخت زیاد دیده میشد و دختر نمایان جنگل
 با قسم مختلف رقص میکردند و همه خیلی خوشگل و قشنگ بودند بعد از تماشای رقص از آنجا برخاسته
 رفتم در عقب اطافی بود شاه نشین بن مانند داشت در آنجا چند نفر عرب بخاری بودند و دختر زن و
 یک نفر جوان غیر محلی قوی شکل صندلی گذاشته نشستم که رقص سانه آنها را تماشا کنیم قشنگ میزد و لذت
 عربی لحن خودشان میخواندند بحالت بود اما یک نفر از زنهای با فرنگی آمد زنها خالی از ملاحظت بودند بنای
 رقص گذاشتند یکی یکی میرقصیدند یک نفر از زنهای بالایی صندلی مرتقی نشسته بر طاووسی بسرش زده مثل شش
 این رقصها بود او هم میرقصید (کنتر امیرال کرام) که از نایب امیرال بکدرجه پایین تر است و با ما بود
 امروز از ما مرخصی گرفت که بجهت کار و اموری بی بطرف جنوب بلا نذر بود اما مشب احوال و در از حاکم
 پرسیدم گفت هنوز برفته است اینجا است او را صد کرد و دوباره بحضور ما آمد آدم با مزه خوش صحبتی است
 حاکم هم بسیار آدم خوش صورت خوبست این اسبابها و تشریفات را از گردش و تماشای همه را او
 به داده و خیلی زحمت کشیده است جنرال هماندار هم آدم خوبی است (دو و پنجشنبه بیستم)
 امروز باید برویم به (ها آو لید) از امسردام باره این با باره لم میساعت راه است صبح ساعت
 ده رفتم از (اسخو و د) عبور کرده به بار لم رسیدیم حاکم ایالت بلانده شمالی و بود گت ستر با آرم
 و اجزاء بلده و رئیس قشون یعنی کماندان اینجا حاضر بودند و ما را پذیرائی کردند تشریفات نظامی بعمل
 سوار کاسه شده رانندیم امین السلطان و چند نفر دیگر از ملزمین ما و جنرال هماندار همراه بودند و
 رفتم به و بل یعنی محل اداره بلده عمارت خوبست در آنجا چند کتری یعنی نگارخانه هست و پرده با
 خوب کار استادان قدیم بلانده نصب کرده اند بعضی خیلی عالی و دیدنی بود بخصوص در بعضی پرده با
 و صورت بعضی اشخاص بطوری حالت نمائی کرده اند که بهتر از آن میشود و اگر بخوایم یکیک را شرح بدهیم

مفضل شود یک پرده زرکت در اینجا دیدیم که چون تاریخی است شرح از اینوسیم زمانیکه اسپانیولیا
 برآورد، محاصره کرده و چینی باین شهر سخت گرفته بودند ابالی شهر هم سخت ایستاده جمعی از خط و کبر سنکی
 تلف گردیده و جمعی کشته شده اند یکی از پور شهر انقاشی کشیده است که زنهای شهر مثل مرد با اسلحه
 برآستند و دفاع می کنند، آتش و خاکستر و روغن و آغ بسرو دشمن میریزد قدری تماشاکرده بعد از اینها
 رهیم بجسای قدیمی که می گفتند قریب هزار سال است پاسبانده جای بزرگ و مرتفع است در اینجا از گیاهی
 که میگویند یکی از بزرگترین ارکهای فرنگستان است انگ راز وید چلی صد امید و در اطراف ارکت
 حجامی خوب روی سنگ مرمر کرده و اشکال زیبایی چنان خوب ساخته اند تماشاکرده از اینجا رفتیم بموزه که
 معروف بموزه کلونیال است و در مرتبه پائین یک هشتاد و پنج موزه اسباب و اشیاء متعلق بکلونی بای بلان
 را گذارده اند از محصولات و چوبها و یارچهای اینجا با این فیصل نمونه درین موزه موجود است از لباسها و سلحه
 قدیم و حتی با نمونه بادیده شده یک دست اسباب موزیک جاوه از اینجا دیدیم که خیلی عجیب بود و در مرتبه
 بالا اشیاء مختلفه از بلور و چینی کا. قدیم فرنگستان و چینی چین و ژاپون و پارچه با با انواع اقسام و مجتمه
 که از روی مجتمه بای بونانی و غیره قالب گرفته اند و ظروف قدیم یونانی و رومن و اسباب تفرقه و دیگر
 و عبت کادی و فولاد و عبت و غیره و اینجا که استند اصل عمارت موزه در شخص صفائی ساخته بعد از بلور
 گرفته برادرش داده و حالا تعلق بدولت یافته و موزه است مدیر موزه کلونیال همش (کیدیویر)
 و مدیر موزه صنعتی همش (ون سا هیر) است از موزه که پرون آیدیم از راه پله زرکی پائین آیدیم و دو طرف
 زنهای بهیمنه شکل اسپاده بودند همه تعارف، تعظیم کردند از اینجا رفتیم تعارفی که در یک پارک با صفا
 واقع است مالاری بود قدری از زمین مرتفع و چینی با صفا اینجا از عبت داده و هنار حاضر کرده بودند در
 اینجا نماز خوریم بعد از نماز سوار کالسکه شده در یارکت و درونکاههای خارج شهر گردش کردیم خیابانهای
 با صفا زمینهای سبز و خرم در اطراف هم سبز از بادیده بشد که حالا کل داشت اغلب سبزههای ملایم
 که با طرف میبزند در این شهر بعل میاید بعد از گردش فیتیم بخانه حاکم خانه پاکیزه خوبی بود با عچه کوچک با صفا
 در پشت عمارت داشت بالکنی بویا عچه بود که با کل سبزه زینت داده بودند اینجا هستیم حاکم سته دختر
 بزرگ جوان دارد که هر سه اینجا بودند دختر و عتی و سته کلی حاضر کرده بود با داد و خواهر حاکم نیم که زن سته
 و دختر خواهرش که دوازده ساله است پیش ما اند از عمارت و خانه حاکم کار آنده مراجعت بمنزل کردیم
 شهر بارلم (قریب پنجاه صفت هزار نفر جمعیت دارد شهر کوچکی است اما خیلی خوش وضع و پاکیزه است
 کوچهای تمیز و خانههای شنگ و پارکهای گلکاری خیلی خوب دارد و اطراف همه خیابان و چمنزار است

بعد از مراجعت بامسئله و ام سیرک رفیقیم این سلطان و غریز سلطان و حاکم و هما نزار و چند نفر از قریب
 بهما همراه بودند بازینهای سیرک امشب خیلی خوب و تماشا می بود و بازیهای خیلی خوب کردند و جمعی از مرد و دخترها
 و بازی میکردند چیرگی بیشتر از همه بازی داشت این بود که یک سیرک با چند اسب بازی میکرد
 که زبان انگلیسی این اسبها را پونی میگویند انواع بازیها کرد که خیلی تماشا داشت پونی با هم با اسبها
 بزرگ بازی می کردند پونی با اسبها میخواندند و حرکت میکردند و از زیر شکم یکدیگر رد میشدند و گاهی
 آنها خیلی غریب بود و مقله با هم بازیهای خوب در آوردند یکی از بازیها با صندلیهای تخت بود که قریب ده
 صندلی روی هم میچیدند و بالای این صندلیهای دو طبقه میپریدند و در آن بالا حرکات غریب
 میکردند شیرجه برمیداشتند و هزار بازیها در بالا بودند یکی از پاهای آن صندلیها ریخت آن
 دو نفر هم از بالا افتادند و برخواستند آهسته آهسته بازیها بیرون رفتند و قدمی کردند و رفیقیم
 زمین سیرک را فرش کرده و قاصدهای تماشاخانه را به سیرک آورده بودند و رض و باله بود و همه لباسهای
 را پوشیده بودند و یکی بصورت طاوس سفید بود و یکی بصورت طاوس نیکین متعارفی خیلی فشنگ مثل
 طاوس و م داشتند و طوری ساخته بودند که در وقت رقص مثل طاوس خیز میزدند و سایر هم سیرک بصورت
 مرغی رنگ برنگ خود را ساخته و رقص میکردند چراغهای کار سیرک را یک تخته سفید کرده و از بالا
 بوی سیرک بروی رقصها و کسبهای الکتریکی می انداختند و گاهی روستی را رنگ برنگ میکردند
 بسیار فشنگ و وقتی اسب بازی میکردند زمین سیرک بوی طه نیکه لوت بود و اسب بازیها میخواندند
 مردی هم که روی اسب بازی میکرد زمین خوردن کاری که میخواست سیرک است هم بازی میکرد
 زمین خورد و آقا بواسطه زمی زمین صدمه نمیدادند بعد از یک مجلس فیض بازی رفیقیم بیرون رفتند و گاهی
 برنستیم این دفعه سیرک را با تخته صاف فریق کرده بودند و کارها را بازی کردند و بالاسهای
 عجیب و غریب انواع رقصها نمودند بعد در روی تخته (پایه) کردند و آن عبارت از این است
 که تخته کلفتی از آهن بزرگ فیض میبندند و در میان با پاروی پنج حرکت میکنند و در کنار این را
 زلاق میگویند اینجا هم روی تخته همینطور با همان با افزایش حرکت میکردند و مردها و بچه با یکی یکی
 دو تا دو تا بازی میکنند تمام لباس خود را عوض کرده لباس سفید لطیف بسیار سفید
 بودند و کفشها را با ساس سرخ پوشیده بودند و همان سفید با جلوه داشت و خوب بر فیض بعد از تمام
 این مجلس آمدیم سرانجام (و در جمعه بستی و یکم) امروز باید برویم به روضه ام
 خانه بزرگ مستر طردام بنماز و عود میرویم و بعد از نماز برویم بلا که پای تحت ملاذ است و شام را

ر شما در عمارت سلطنتی بخوریم تمام وزرای بلند هم اینجا با ما شام خواهند خورد و ساعت نه سوار کالسکه شده به
 رفیقیم بر راه آهن نشسته رفیقیم برای رطردام باراه آهن تا اینجا یک ساعت و نیم راه است مملکت بلانچیل آبا
 و همه جاسیره و زراعت و چمن است تحمل زراعت اینجا اینطور است همه بقاصله ده پانزده ذرع یکت نری
 کنده اند که عرض آن دو الی سه ذرع و طول آن زیاد است و این هنر با که در تمام این مملکت و در اطراف
 مزاج دیده میشود برای این است که آب زمین آبگند و خشک کند تا قابل زراعت شود معلوم است
 که زمین بلاندا غلب فی زار و آب و با نلاق بوده بواسطه این هنر با آب را کشیده و زمین را خشک که
 زراعت می کنند تا رطردام همه جاطرفین راه چمن و زراعت بود و در میان چمن با کاو بای زیاد و
 دسته در چرا بو و ند کاو بلند معروف است همه ابلق هستند یک کاو دیگر نکت پیدا نمی شود که سفند زیاد
 هم دیده می شود همه بر نکت خاکی دم آهناس شبیه بدم سنگ است و بنه نزار و بنظر بد می آید اسب
 و مادیان و گاو و گوسفند در چمنها دیده میشود خلاصه رسیدیم بکار رطردام بزرگ مستر حاکم و اعیان و اعظم
 شهر حاضر بود ندشنی کوچک رودخانه در آن نزدیک بود پیاده رفیقیم تا شاکنیم رطردام کی ز بنا و رحمت
 تجارت زیاد و در اینجا می شود و کانی از شعبات رودخانه زن واقع شده است این رودخانه از خاک
 المان می میاید و در نزدیکی سرحد بلاندا و شعبه از رطردام میگذرد و شعبه دیگر مابین راز رطردام نزدیک
 دود و دخت) بدریا میریزد از رطردام تا در درخت قریب یک ربع مسافت دقیقه راه است از رطردام
 باکشی از روی رودخانه میتوان بالمان رفته بگو بکطر و کلن و شهرهای دیگر رسید با وجودی که این یکت
 شعبه از رودخانه زن است که از اینجا میگذرد خیلی عظیم است مثل دریای نیل آب آن زرد رنگ است
 و در اینجا زیاد تر از اینجا می شود و در آنجا خیلی وسیع است کشتی بای زیاد از بخار می و باد بانی و تجارتی و
 غنره روی این رودخانه در ساحل رطردام لنگر انداخته است و کلهای آن مثل چکنی بنظر می آید خیلی تا شاد
 کشتی بخار ترا سن آلمانیک را از دور دیدیم کشتی بزرگ با شکوهای است از محیط آلمانیک بطرف نیکی دنیا
 سفر میکنند بعضی کشتیهای دولتی توپ دار هم که (کافویر) میگویند در اینجا دیده شد بقدر یک ساعت و نیم با
 بزرگ مستر و امیرال در روی آب گردش کردیم امیرال آدم کالی است موش سفید است ریشش آبیست
 بسیار کوچک و در با او قدری صحبت کردیم خبر تازه که دیدیم این بود که بانی خیلی مرتفع از آهن و در میان
 آب ساخته اند و اسباب جریقی در اینجا تعبیه کرده که بواسطه آن زغال بکشتیها میدهند و در آن
 زار رفیقیم تا شاکنیم بنحیفه از بیرون ملاحظه کردیم که واکن راه آهن از انبار زغال حمل کرده می آید بپای این بنا
 اینی با جراثقال واکن را باندغال لایمی کنند و در وسط بنا جایی مستطی است واکن را اینجا در مقابل با واکن

بر روی از این و امید دارند بر کشتی که میخواند زغال بگیرد و در خانه میسند و انبار زغال خود را در آنجا ذخیره می‌کنند
و امید دارند آن بالا و کن ذغال با اسباب بنادان سر از بنیکند و از ناودان انبار کشتی میرود بر
کشتی بزرگ و کن را در روی ان بنا بالا می‌کشند و برای کشتیهایی که چاکت پایین تر و امید دارند از تو
بای کشتیهایی که تو نیز متصل شلیک می‌کند و چند کشتی رودخانه یا کت کن در اینجا بود که بمینطور که حرکت می‌کنند
با اسباب لجن تر و رودخانه را بالا می‌کشند و تفتیه می‌نهند چند کشتی تلمبه هم می‌بینیم که چرخ بخار داشت این کشتی
برای این است که اگر کشتی است بگیرد یا در انبار کن این رودخانه حریفی اتفاق افتد آب ریخته خاموش کنند
این کشتیها محض تماشای تلمبه می‌زنند و آب مثل فواره عظیمی جستن می‌کند و خیلی تماشاد است قدری گردش کرد
بعد آمدیم با سکه سوار کالسکه شده بطرف تهر اندیم رسیدیم بجای خانه شخصی دوست اگر چه مختصر است
و تا خیلی پاکیزه و خوبست در اینجا نماز خوریدیم همه صاحب منصبان فرنگی و مله نین رکاب تمام حضور داشتند
حاکم شخصی است بلند قامت زرد چهره موی سیاه و روی باریک دارد چاه خود را بسته شد که با
ریش دارد و دم خوبی است بعد از نماز چون رسانخت معین باید بلا به برویم و بگوئیم توقف نکرده کار آمدیم حاکم از
شدن زوجه خودش عذر خواسته گفت غدا داراست خواب و برادرش بر دوخت شده اند سوار راه آهن شد
به لایه آمدیم قریب سیاحت راه است در کار لایه تمام وزراء و صاحب منصبان و اعلاظم و اشرف برای ما
پذیرائی حاضر شده بودند احترامات نظامی بعمل آورده شلیک توپ کردند سوار کالسکه شده راندیم برای
عمارت تابستانی پادشاه از پارکها و جابای خوب که ستیم هماندار و این السطاح و وزیر و پادشاه
بلانده که میرود کامل محبت با ما بودند این عمارت تابستانی نزدیک شهر در میان پارک با صفائی واقع است
بله میخورد و در عمارت می‌داند اول اخل کفش کن مانند جانی شده بعد راه پله وارد و در تالار بسیار بزرگ
عالی نشو و در حقیقت عمارت یک مرتبه ایست در دیوار و سقف این تالار نقشهای بسیار خوب
است و ان قدیم بلانده است که روی تخته بهمان دیوار و سقف نقش کرده اند همه مجالس جنگ پادشاهان
قدیم بلانده و فقرات تاریخی سفند است خیلی خوب نقاشی کرده اند در همین تالار کارخانه دارد و در آنجا
پرد بانی بسیار خوب قیمتی که حقیقه اگر شخص ده روز وقت خود را صرف تماشای آنها کند کم است نصب
کرده اند اطاف نامی مزین با مبل و اسباب ممتاز خوب دارد که هر یک بیکت وضعی است یکت اتفاق
چیزی دیده‌اند که همه اسباب ان کاچین بود و کاغذ نقش چین بدیواران چسبانیده اند از این معلوم میشود
که رسم نقاشی روی کاغذ را بجهت دیوار فرنگیها از چینیها اقتباس کرده اند یکت اتفاق دیگر ابوالی خلی مرین
بود چون وقت ناکت بود و ده یا زده دقیقه زیاد تر ننوایستیم با نیم سوار کالسکه شده رفیقیم بشارت سلطنتی

که در داخل شهر است و اینجا باید شام بخوریم قبل از رسیدن به عمارت در جایی ایستاده گفتند اینجا عمارت وزارت
 عدلیه است باید تماشا کرد و دارد آن عمارت شدیم عمارت بزرگ با دو سگای است در وسط عمارت دیده
 عدلیه و اطراف آن جایی برای بازی است که هر یک طاقی و دقری و تکلیفی علیحده دارند و قمرخانه خود و نیز
 عدلیه را هم دیدیم خودش مقر فی سیکر و چیزی که حینلی دیدنی بود کتابخانه وزارت عدلیه
 بود که حینلی بزرگ و چهار مرتبه داشت همه را کتاب چیده بودند پله بامی پنج داشت که از آن
 پله با همه طبقات کتابخانه بالا میرفت در مقابل هر مرتبه غلام گردش دارد که میروند کتاب بر میدارند
 اما بالا رفته از پائین تماشا کردیم از اینجا ما را به عمارت بردند یکدسته سواران جلو و یکدسته از عقب کالسکه
 ما بود در عمارت تشریفات زیاد فراهم کرده بودند سر باز و صاحب منصب و وزراء و امراء و تمام
 اعیان در بار پاوشاه حاضر بودند و ارد شده با همه تعارف کردیم این عمارت اگر چه زیاده و مفصل نیست
 اما مبلد اسباب آن خوب و مجلل است رفیقم در آخر عمارت اطاقی بود قدری اینجا رخت کردیم و بود
 خوردیم تا وقت شام شد آمدند عرض کردند (وینماست سروی) یعنی شام حاضر است برخاسته
 سر شام رفیقم قبل از شام وزیر دربار تمام و وزراء و اعیان بلاندر امقرنی کرده و همه وزراء حاضر بودند وزیر جنگ
 صاحب منصبان نظامی را امقرنی کرد و در میان وزراء و وزیر کلونیا یعنی متصرفات هند شرقی بلانده و جاوه و سوماترا
 و غیره که شمش (کوخنوئس) است و رقیب شستن سر نیز این طور بود دست راست ما وزیر دربار
 کنت سمبل پونکات نین هیوس) و دست چپ ما (پونیاک همروان کا پالان) رئیس صاحب منصبان
 بنده پاوشاه نشسته بودند نیز طولانی بود فرکیها و بعضی از وزراء و ملکه نین رکاب ما هم مثل این السلطان و
 محبذ الدوله و غیره بالیاس رسمی حاضر بودند وزیر دربارستی بسلامتی ما کرد ما هم جواب دادیم بعد از شام خود سقیم برویم
 بگردش کنار دریا شهلایه در کنار دریا واقع شده و حینلی آرام و آسوده است و همین جبهه اینجا را پای تخت کرده
 و الا از حینلی استعداد امستردام و در طرف ابرای پای تخت بهتر است اما همچو معلوم میشود که در امستردام و در طرف
 ام چون تجارت و از دحام مردم زیاد است محض آسودگی لایه را پای تخت کرده اند امستردام چهار صد
 هزار نفر و در طرف ام دو است هزار جمعیت دارد اما جمعیت لایه پیش از صد و پنجاه هزار نفر نیست خانه ما
 در امستردام و در طرف ام چهار پنج طبقه است در لایه اغلب دو طبقه و نهایت سه طبقه است و باین جبهه
 حینلی باروج است پاک و کلکاریهای خوب دارد در عمارتی که شام خوردیم یک پرده صورت یکگرم دوم
 پدر پاوشاه حالیه بلاندر آویخته بود و نیز وزیر پای صورت اسب اورا که سوار میشده به منظور تمام ساخته جبهه
 یادگار نگاه داشته اند و جبهه آن این است که ما پلیون اول که بلاندر گرفته بود بعد از آنکه شکست خورد

و دوباره قشون کشید و درواز لو جنگ واقع شد یکلوم دوم هم قشون بلاندر اجمع کرده بهرامی (دوکت و لکیتن) بانا پلیون جنگ کرده و در جنگ اسب زبر پامی او جانی شد این است که اسب او را بجهت یاد کار ساخته نگاه داشته اند در جلوعمارت هم مجسمه است از چو دن صورت یکلوم اول ملقب به طاسیتودن (یعنی سالن و عینا) که او بانی سلطنت بلانده و جد پادشاه حالیه است و حقیقت (فندا نو دد نینا سیتی) یعنی بانی این سلسله است خلاصه سوار شده و اندیم کینار دریا برای گردش قدریکه از شتر دور شدیم و داخل بارک شدیم بسیار منظم و با صفا با خنایانهای متعدد و درختهای بزرگ سایه کستر مثل چکل قدری دیگر که راه آمدیم خانه های بیایانی نکت مکت پیدا شد که بفرانسه آنها را (ویلا) میگویند اما بقدری این خانه با شکست و ظریف است که تعریف راست نمی آید آنچه سلیقه معماریت در طراحی و زینت خاچ و داخل عمارت بکار گرفته بلکه همسایه های این خانه ها هر چه بعدتر خانه ساخته بالا دست یکدیگر برخواستند یکی از دیگری بهتر می سازند و دیگر معلوم است چه هنر بکار برده اند و در هر خانه محوطه و باغچه است چمن سبز مثل محفل درختهای کوچک تنگک در آن کاشته باغچه های گلکاری بالوان مختلف مثل میا در روی سبزه و چمن احداث کرده اند و افعا نقش کل میا در روی طلا ازین منظم تر و بهتر میشود و ابالی شهر در تابستان با بانجانها که مثل قوطی جواهر است سیاق میروند اغلب متمولین است و ام و در طرد ام هم اینجا خانه بیایانی دارند بعد نیست از محالکت خارج هم مثل کلکس و حمیره حتی متمولین بطرز بورخ در اینجا خانه بیایانی ساخته باشند تا چشم کار میکند بکفر سنج راه تا کنار دریا این بارک از طرفین بهین نوع خانه ها مرتفع و مرتین است در میان این خانه ها از اسباب عیش و راحت همه چیز موجود است افعا اگر شخص تصور حالت متمولین را نماید که اینجا با سیاق می آیند با آن لباسهای ظریف که زن ها و دخترها و اطفال پوشیده اند و در شبها محتاب و هوا بای خوش در این خیا بانها پیاده و با کالسکه مردوزن با یکدیگر گردش و دید و بازدید و شب نشینی می کنند و چه مجلسها و چه عیشها و از ند می بیند زنده کی بهتر ازین نمیشود خلاصه از میان خیا بانها د پارک گذشته و بکینار دریا رسیدیم نزدیک دریای تپه بای کوچک متعدد و از شن و ماسه نرم دیده میشود که در فرانسه داون میگویند از دور چراغان و جمعیت زیاد می پدید آید و درین کنار دریا بوتل بسیار بزرگی است موسوم به بوتل وین (یعنی همان خانه حمام باین جهت این اسم را گذاشته اند که مردم در اینجا استحمام می کنند معلوم میشود در تابستان اینجا جمعیت زیاد میشود که بچوبوتلی ساخته اند و در زیر این بوتل تالار بسیار بزرگ و متغی است که در اینجا کنسرو بال میدهند تمام بوتل اباکار چراغان کرده بودند پیاده شدیم ما را تالار کنسرو روند دیدیم همه چیز جنبه است جانی برای مامعین کرده صندلی گذاشته اند و زیر خارجه و تمام وزرا و بزرگان بلانده قبل از وقت آمده در اینجا حاضرند قدری نشسته تا شاکر کرده بعد برخاستیم که برویم کنار دریا گردش کنیم از کثرت جمعیت

راه بود و همانند دوبرکت مسته رنجبت راه باز میگردد از طرف دریا باین همانخانه داخل میشوند بلکه از طرف
دیگر یارگی دارد بسیار خوب که از آن طرف داخل میشوند راه بکنار دریا بود و رفتن با سبک مشکل بود در بونل
و آن بسیار بزرگت عالی داشت بنجاره آنجا که ده رفتم بسیار بود یعنی طاق خوبی بود اینجا قدری نشسته بستی
و آبی خور ویم از اینجا آمدیم به تنای بلو بونل که بفرانسه (فوتاس) میگویند خیلی وسیع و عالی بود و در آن ده
دار و چشم انداز خوبی بدریا و بحر اعلا بونل است این بونل در مرتبه فغانی بهم جا بای خوب دارد که رفتم
به بیم جمعیت زیاد می در اینجا دو مارا که در نسته ترتیب ده هزار نفر جمعیت که ارشرو از عمارت های بیلانی
آمده بودند در اینجا در کشته نظر اندازنهای بسیار خوشگل در میان آنها دیده شد همه از آمدن ما اظهار شغف
می کردند و زیاده خوشحال بودند و می متبانی صندلی گذاشته نشسته بستی و میوه آورد و خوریم تشبازی مفصل
بسیار خوبی کردند از برلین با بظرف صدای گرفته و استخوان قدری در د می کنند اما اقلانی نداریم و باز آب
نخ و بستی بخوریم قدری با و زرا و جنت داشته در می متبانی گردش کردیم تا وقت حرکت زن رسیدیم
کردند بیرون آمدیم از همان راه پارت و با غنچه که آمده بودیم رفته کالسه کشیدیم در اینجا خطر بزرگی از ناگه
کالسه کالسه در باز است که کالسه کتربفات است چهار سب قوی بیکل سیاه تازه از طولیده پاشا
بیرون آورده بآن بسته اند بیکه وار شدیم اسبها بوار داشتند غیر ذالتش باز بیهای بوانی که در سمت
دریا بود و تماشا کردیم درین سمت پارت بهم تشبازی زیننی گذاشته بودند آتش زدند جمعیت هم زیاد
بود همه بوار می کشیدند سب ها از صدای آتش بانی و مردم یکباره وحشی و دیوانه شدند کالسه را از راه
خارج کردند و بانی بازی گذاشتند یک دفعه دیدیم کالسه قوی با غنچه با میرو و زنده و در کلکار بسیار اشکسته روی کلاما
حرکت میکنند فهمیدم اسبها اختیار را از دست کالسه چی گرفته اند و نفر ششیم هم که عجب کالسه
می نشیند افتاده اند بزین چهار سب و در دست کلبفر کالسه چی است کلبفر هم معاون اوست که پهلوی
او نشسته حال بیند اینم چه کنیم همه وحشت کرده اند آخر بهر طور بود کالسه را و داشتند اما دست و پایی سبها
بزین بند نمی شد این سلطان و وزیر عدلیه بلانده دوبرکت مسته و هماندار که پیش ما بودند از وحشت خوشتر
کم کرده بودند و می نداشتند چه کنند ما بهتر و استیم در بموقع که کالسه ایستاده زد و پیاوه شویم هر چه گفتیم
در را باز گشتند بفرمودند آخر خبر دیکه در آن حوالی بودند اشاره کردیم و در ابار کردند زد و پیاوه شده و حل
جمعیت شدیم این سلطان و سایرین هم بهر طور بودند و در پائین انداختند حالا همه وزراء و اعیان که
همراه ما هستند خوش شده و در مردم همه و بهیجانی دست داده فریاد میزنند معرکه بود هر چه کردیم
تشبازی را موقوف و صد بار احاطه و ش گشتند که بلکه اسبها آرام شوند ممکن نشد بهر طور بود جلوا سبها را

گرفتند و حالاً میخواهند دوباره مار سوار این کاسکه کنند گفتیم باین سببها و این حالت نباید سوار این کاسکه
شد کاسکه دیگر بیاوردند کاسکه دیگر آوردند سوار شده را ندیم شب تاریک و نصف شب خبری مانده است
رفتیم تا به شهر و بعد بکار رسیده بترن بخار نشسته را ندیم برای مستردام یک ساعت و نیم طول کشید خلاصه
یک ساعت از نصف شب گذشته بمنزل سیده خوابیدیم شبازنی که امشب که در کنار دریا گردید خیلی اصفا
بود و عکس آنش با نهیای رنگین که هوش و اطراف و جمعیت می افتاد عالمی داشت تقصیل وضع مستردام را که
شهر معروفیت لازم نیست و اینجا نویسیم در کتب فرنگی تقصیل آن مسطور است و همه کس متین است بمحققه میسوم
که این شهر و دخانه دارد موسوم با مثل که از میان شهر میگذرد و هوش منزل در کنار آن واقع است بعد از
کانالهای یادیم درین شهر است که از آب بند دخانه و آبهای دیگر ملو میشود و اغلبی بشناید است جاری است
تقریباً بیست کانال در بولوارهای محترم شهر ساخته اند و دو طرف خیابانها اسکت فرش کرده و درخت
کاشته اند بنظر خیلی با صفاست اما آب کانالها چون جاری نیست و کثافات شهر را در آنها می ریزند درخت
در آن میویند قدری کثیف است لکن بنظر با صفا می آید جمعیت شهر چهار صد و پنجاه هزار نفر میگویند این جا
فیروز (یعنی جلیات های بزرگ پیدا میشود یعنی جلیات همه فرنگسان بمیغور بزرگ و قرمز میشود بخصوص مال
اینجا طوری بزرگ است که با کار میبرند و محو را در کوری دارد سیاه و گرد بسته زیادی دارد و در طهران
بجای این نوع انگور را نمی خورند و ترشی می اندازند اما در اینجا با میل میخوریم و خود ابالی هم با کمال میل میخورند و دو
طرف شهر مستردام دریا است یک طرف خلج زید و طرف دیگر دریای شمال زید که خیلی بزرگ است
در باغیت میخوابند اینجا بچکاند و زمین آن را آباد میوزراعت کنند ابالی مستردام خودشان اقرار
داشتند که بچوقت هوای این شهر صافی و آرمی این ایام بوده می گفتند اینجا اغلب بارندگی میشود و
رطوبت زیاد است چون مجاور دریا و از بلاد شمالی است غالباً سرد و بارندگی در کار است بلکه میگویند
صد سال است همچو هوای دیده نشده اما در اینجا بواسطه کانالها و آبها و درخت زیاد درین فصل پشته زیاد دارد
و شبها در هوش پشته مارا خیلی میزد اما مثل پشته های طهران خورش ندارد که گذارد کسی بچو با صبح که از خواب
بر میخیزیم صورت ما را اثر گردیدن پشته مثل جای آبله قرمز شده بود (وقت رفتن بکنار دریا بعد از گذشتن
از پارکها و خانهای بیلاقی که تفصیل از انوشیتم رسیدیم بدهای کبریا آمانه اینکه تصور شود دهاهی کبریا جای
کیفی است خیلی پاکیزه و با خانهای خوب قشنگ و با عجمهای کلکاری و ابلش بالباسهای پاکیزه و در نهایت
خوشکل و پاکیزه خوب که جلوانها آینه های بزرگ شبیه بدکانهای شهر بود (ابالی بلا ندیمه بالفطره بحری
هستند آب و کشتی و کشتی فی میل دارند اطفال کوچک را میدیدیم در قایقهای کوچک که با جبره میگذرد

و غرق می شود با کمال جرات نشسته در رودخانه و نه برآتش می رانند (اسم کنار دریا و محلی که بتول برین در
 اینجا بود و نظر آنست (می شود بنین کن) است (دو دشت بنین و دشت و دویم) امروز باید
 برویم به (آب و دشت) که از شهرهای معتبر و یک است بندر بسیار خوب معروفیت که از آنست و اقامت ما اینجا
 باز راه آهن قریب پنج ساعت راه است بیشتر راه و خاک بلانداست بر سر حد که رسیدیم از استامبول
 سرحدی که موسوم با نجن و خاک بلانداست بیشتر از نسی چهل دقیقه راه نیست صبح از خواب برخاسته حاضر
 حرکت بودیم بعضی از نفرین با کجا رفته بودند درین بین عرض کردند نه حاضر است و در مرتبه پایش عمارت
 در اطاق بزرگی میرفتی گذاشته و زرا و ایمان هم حاضر شده نه باید در اینجا صرف شود که در حقیقت نه
 و داع است رفتم پایش همه و زرا و ایمان حاضر بودند نه از خودیم و بعد از نه از رفتم در اطاق خود مان جنبه
 دقیقه توقف کردیم تا وقت حرکت رسید کالسه که نشسته رفتم کجا سوار ترن شده حرکت کردیم صحرارزدو
 طرف راه آجین و مزایع و کادو و کوسفند و آب و می همان تفصیل است که نوشته ایم تا شاکان میرفتیم تا بر طرد
 رسیدیم از دو پل آجینی بسیار طولانی عبور شد خط آهن از میان شهر میگذرد و بعد از می راه آهن نسبت برین شهر
 ارتفاع دارد که ما کن اما حادی طبقات سیم و چهارم عمارت بود و اشخاصی که از بالا خانه با ما شاکا میگردند با ما مقابل
 بودند که جا و بازار با شل چاه از پایش دیده میشد مردم تعارف میکردند و بهور میکشیدند و ما جواب میدادیم
 ابالی بلانده خلی کل دوست هستند حتی پیره زنهار و فعله جات باید جلو بجه اطاق خودشان کل داشته باشند
 هر قدر بجه راستند صبح باران کل فرزندان رفته کل میگردند و کلهای بنای خود را تازه میکنند مانند نشان عموها با
 بسیار با صفا است از اینجا گذشته رسیدیم به (دور و دشت) که قضیه ایست از یک پل کوچک آجینی گذشته و از
 قضیه رسیدیم قضیه بسیار دشمنی است جلو خانه را تمام کوره کل حبه انداز اینجا فاصله ده دقیقه که گذشتیم رسیدیم
 به پل معروفی که بر روی رودخانه که آبش مرکب است از دور و دخانه (مزد و رین) بسته اند در اینجا چون
 رودخانه زیاد است و داخل دریا می شود راه آهن از روی این پل میگذرد و با قول و دخانه و مل که رسیدیم برین
 قدری ایستاد و بواسطه اینکه ترن و بکری از جلومی آمد بعد ما هم از پل گذشتیم این پل سیزده پایه دارد و فاصله
 هر پایه قریب دو است و پنجاه ذراع است پایا تمام از اجراست و سیزده طاق دارد و که طاقها همه از
 آهن است و تقریباً سه هزار ذراع عرض این رودخانه است که طول این پل باشد بر روی آهن سطح پل تخت کشیده
 راه آهن از روی تخت میگذرد این پل قابل است که از جایگاه دور محض تماشای آن بیایند و از عجایب دنیا
 محسوب است ترن بخاری دقیقه از روی پل میگذرد از بالای پل رودخانه مثل دریای نظریه میاید ششهای بسیار
 بزرگ در این رودخانه سیر می کنند که بعد دیدیم خلاصه رفتم ما رسیدیم به (اس) (جنس) که سرحد این

Wilham Emperor of Germany



Wilhelm Kaiser von Deutschland
Guillaume Empereur de l'Allemagne

Giulio Imperatore della Germania

بلژیک

بلانده و بلژیک است این جنس جزو خاک بلانده است در اینجا توقف شده همان دارهای بلانده مرضی شدند
 هماندارهای بلژیک آمده داخل کار شدند و تریک و رود عرض کردند کالسکه بار اعوض نکرده با همان تن
 به سمت آنورس حرکت نمودیم و در این جنس که ترنایستادیک و ختری وارو کار شده دسته کلی تقدیم
 کرد و بزبان فرانسه نطقی نمود که مضمونش این بود (این دسته کل ادراخ خاک بلانده تقدیم می کنم
 اسم همانداران بلژیک یکی (جنرال ندو) و دیگری (کابینین هسکاد) است خلاصه رسیدیم
 به کارزار تمام وزراء و صاحبان نظامی و قلمی بلژیک حاضر بودند از ترن پایاده شده سوار کالسکه
 سلطنتی که حاضر بود شدیم هر دو هماندار و این السلطان در کالسکه با نشسته بودند و جنرال ژلی هماندار
 تمام قشون این ایالت سواره جلو ما بود بهمین قسم میرفتیم تمام اهل شهر با نظم و بی صدا بجا آمدن اجتماع ایستاد
 بودند پلیس بادی هم مواظب بودند یک سمت راه تمام صاحبان سوار ایستاده و افواج صف
 بسته بودند حاکم شهر هم با کدخدایان محترم در کالسکه دیگر جلو ما میرفتند که راه خالی نمایند قشونی که ایستاد
 بود و دو قسم بود یک قسم آنها کار دسی و یک بود قشون است یعنی در موقع جنگ حاضر میشوند قسم دیگر در یک
 لباس این دو قسم قشون مختلف است که لباس تیره و ده میشوند لباسهای بسیار شکست آراسته داشته
 خصوصاً توپچی آنها و جوانهای بشیید زیاد میان آنها بود همه جامه و رنگ با شکست آراسته بودند و
 سه عراده توپ هم با سبب بسته گاه داشته بودند حقیقه قشون بلژیک بسیار آراسته و خوب بنظر آمد
 از خیابان قصر می آمدیم آخر رسیدیم میدان میه نادر ب عمارت منزل ماکه عمارت دولتی است نیمه جافون
 ایستاده بود مردم خیلی دور بی صدا ایستاده بودند شهر نورس شهر بسیار قشنگی است بندرگاه است
 کوچهای عربض و دکاکین خوب با نشسته های یکپارچه پاکیزه دارد و در ب عمارت دولتی وارو شده پیاده
 شدیم عمارت ساده پرورت خوبیت معلی ساده دارد پادشاه بلژیک کترانجا با می آید پلرین مادر سه
 نویل که وزیر عمارت است منزل کرده اند هماندار بار امخص کردیم (پوکس د شین) وزیر خارجه و
 کنت جمن دولترمن) که در حقیقت وزیر دربار است و خیلی آدم خوش رو نیست هر دو از جانب
 علیحضرت پادشاه بلژیک از بروسل به تنگیت آمده بودند (مسیو یوناء دت) وزیر داخله
 و لئون) وزیر عدلیه نیز به تنگیت ورود آمده بودند شب را بعد از تمام سوار کالسکه شده بدار الحکومه
 بورک ستر که شمش (دوال) ست رفتم شهر احرانان کرده بودند بعارت رسید و پیاده شده داخل
 شدیم عمارتی عالی و دارایی پردایی قدیم از صور خانواده همین پادشاه است جمعی از رجال شهر از اجزای بلده
 و نظامی و قلمی و اعیان و اشراف حاضر بودند به قسمی جمعیت بود که بیش حرکت کرد هوا هم گرم بود و

نشسته بعد برخواستیم سوار شده بمنزل مراجعت نمودیم عمارتی که امشب رفیقیم عمارت توراتی بلدی است
 دوز یکشنبه بقیه و سومر) امروز صبح از خواب برخاسته دیدیم جلوه عمارت منزل ما هنگامه
 غربی است جمعیت زیادی جمع شده معلوم شد امروز روز عید بزرگ است موسوم به (فیت دیو) یعنی
 عید خدا در محافل عمارت بنای مرتفعی عاریه از چوب و تخته ساخته و در اینجا صورت حضرت مریم را نصب
 کرده بودند یعنی ده دوازده پله بود بآستانه انداز بالایی پله ها جانی ساخته صورت حضرت مریم را از چوب
 سفید ساخته در اینجا گذاشته بودند و بالایی صورت بنای مرتفع بود همه را با گل و سبزه زینت داده
 بودند بر سالن صورت را در موقع این عید و بروی عمارت میگذاشته امسال بلاخطه بودن ما و کثرت
 گذاشته اند که مردم که در صورت آینه ساده و عایق بودند پشت بآینه کنند و این محال تمام بود که در
 آنچه عید بزرگ مذهبی رسم قدیم خود را بغیر بپندارند این بنا را از بالکن عمارت تماشا کردیم جمعیت زن
 و مرد بقدری بود که در تمام طول خیابان زمین دیده نمیشد امروز باید تمام زنهای یک سته کل مصنوعی
 بکلاه برنند و آنجا که ندارند میخرند باز در کل فروشگاه و اجی دار و همه دخترها و زنهای آرایش کرده و گل سر
 زده آه بودند تمام بخره های عمارت از زن و مرد تماشا می کردند و مردم بدین جمعیت زیاد تر میشدند و این
 خیابان و اطراف که صورت حضرت مریم را نصب کرده اند بایستی بیت هزار نفر آدم باشد بعد از
 چند دقیقه تیر و سته با پیدا شد یک دو سته سر باز بود با دسسه های موزیکالچی در فاصله دسسه ها هم کسبه
 و اصناف شهر و بعضی هم از معتبرین بچها دسسه داشتند و همه لباسهای سیاه پوشیده نمیشدند بلندی با
 بایه منع روش کرده در دست داشتند و سته هم از کیش با بودند با لباسهای مخصوص خودشان اطفا
 کو چکست هم با لباسهای خوب بودند دسسه بدسسه میرفتی کلیسا های بزرگ می آمدند بروی محفل
 دوزی قرمز علی بود که روی چوبهای بلند نصب کرده بودند بعضی از دسسه ها آمده اند نشسته و بگوچهای
 چوب خیابان رفتند که در جلوه عمارت و جلوه صورت حضرت مریم جانکات نشود پلیس هم مشغول
 نظم بود و جلوه جمادات خراز همه کیش بزرگ پیدا شد باده زرد دوزی پوشیده و دوزی کشین و بگر
 هم با لیا ده زرد دوزی و طرف او ایستاده بودند و چیزی حاج مانند از فقره مطلق بزرگ و خوش حس
 در دسب کشتن بزرگ بود که پیش چشم خود گرفته بود بالایی سر او چهار طاقی گرفته بودند از محفل زرد دوزی
 که یا بهما بغض داشت و روی آن طلا مات مذهبی بود شش نفر این چهار طاقی را گرفته حرکت میداد
 و شش زیا آن بآمی راه میرفت آمده تا جلوه صورت حضرت مریم رسید چهار طاقی را زمین گذاشته
 و کیش بزرگ تا چند نفر دیگر با آواز تمام بالا رفته تا جایی که صورت مریم گذاشته و همه زانو

بر زمین زده مشغول دعا شدند کبشها هر یک بجای در دست داشتند و کشتش بزرگ دعا میخواند بعد بخاسته
 حاج را برداشت بچپ و راست و جلو و عقب اشاره کرده مردم را تقدیس نمود باز دستها باراه افتاده ۱
 بهمان ترتیب رفتند پشت کشتش بزرگ هم باز دستها بودند یک دست جراحهای پایه دار مثل با چرخ
 کار مطلقاً و مفضل در دست داشتند که شمع در آتش میسوخت از اینجا میروند کلیسای بزرگ است و در اینجا نماز و
 دعا خوانده مراسم عید تمام میشود این کلیسا که بهترین کلیسا با می بلژیک است موسوم به نتر دام و خیلی عالی است
 برج یا مناره آن صدها بیت ذبح از قلع دارد (امروز قونسلهای خارجه مقیم نورس این حضور ما آورده
 قریب بیست نفر قونسل بودند همه دول اروپا و نیکی و بنا قدری با آنها صحبت داشتیم قونسل ایران در آنجا
 کنفره بودی است موسوم به بنام پیر مرد قصیر القامه ریش سفیدی است گاه ایرانی بسر گذاشته و شمیری بسته
 بود اما قونسل که در آنورس داریم که موسوم به سیو کتران است آدمی است خیلی معقول از متولین و معتبرین
 این شهر است تجارت الماس میکند و با افریقا و امریکا و سایر جاها معامله و داد و ستد الماس دارد و حتماً
 بعد از ظهر باید برویم تماشای عید قشونی که تشکیل داده اند در ساعت معین سوار کاسکه شده فریم
 همانا در باو امین سلطان و چند نفر دیگر از ملترین رکاب ما همراه بودند رسیدیم میدان وسیعی که دور
 آنرا با چوب چیده بودند قریب دو بیت ذبح طول و صد و بیست ذبح تخمنا عرمن داشت صندلیهای
 زیاد و در مقابل گذاشته و صندلی بزرگی هم در وسط برای اقرار داده بودند حاکم و بزرگ مستوجرال با و صاحب
 منصبان و اعیان و جمعیت زیادی از زن و مرد حضور داشتند سرباز و سواره فرمیدان انواع اقسام
 و بازیها کردند (ایستگوریم) یعنی بازی شمشیر بودند سواره اسب تازی و (کافالکا ذ) یعنی اسب بازی
 کردند در روی اسب مثل سیرک بازی در آوردند شش شمشیر استیک و شش پاده نمودند خیلی تماشا و زیست
 سوار با کاهی میافادند و کلاه از سر آنها می افتاد و زنه می چندیدند خنده آنها تماشا داشت چون شب
 باید برویم برای صرف شام رسمی بخانه حاکم (باوون اذی) یک ساعت بیشتر در تماشای عید قشونی ماندیم
 بمنزل مراجعت کردیم که راجی نموده برای شام حاضر شویم این عید برای جمع کرده و در کنگوی افریق بود یعنی مجمع
 استخلاص و توجه در باره اشخاصی که در جنگ خدای میشوند و در همه فرانستان این عید است اتفاقاً امسال
 مقارن آمدن بابا نجاشین این عید واقع شد که هم ما تماشا کردیم و هم از قرار یک می گفتند بواسطه بودن ما در آنجا
 بجهت زیاد آمدن مردم چند متقابل آنچه منتظر بودند شد و باینجا جشن این عید از معنی خوشوقت بودند و داخل آنجا
 صرف بهمان مجلس گرداورد و میشود در ساعت هفت رفیق بخانه حاکم جمعی از وزراء و اعیان و صدر عظم
 و وزیر خارجه و بعضی از قونسلهای خارجه و اینجا بودند در سر میز دست چپ ما باوون از می حاکم و دست راست

زوجه حاکم نشسته بودند بعد از این سلطان و بعضی دیگر از وزراء و قلمرین رکاب ناو صدر خطبهم
وزیر خارجه بلژیک و جنرال لای و جنرال بدو و غیره نشسته بودند در سرشام حاکم بسلامتی ماست که دایم
بسلامتی علیحضرت پادشاه و خانواده سلطنت بلژیک و ابالی بلژیکت جام شرابی خوردیم همان شب
علیحضرت پادشاه که در لاکن بودند تکرار کرده بودند که ما بسلامتی ایشان است کرده ایم خوشحال شده
بودند بعد از شام در اطراف قنای دیگر گردش کرده و سیکاری کشیده بعد سوار کالسکه شده رفتم با یکی که در
استیلا شبانیت باغ و سبزی است از جمیعت وارد حاکم مردم در انجمن راه مسه و دشته بود صاحب منصبان
جلو افتاده راه باز میکردند و میر مییم برای مادر محل خوبی صندلی گذاشته بودند نشستم چراغان علی بود در میان
درختها فانوسهای لوان مختلف اوچینه بودند شبازی خوبی هم کردند بیج مانند بنای از مقوا و نخته ساخته و آنرا
بنمرله قلعه تصور کرده از خارج نارنجک باین برج می انداختند و ازین طرف قلعه هم مثل اینکه دفاع می کنند نارنجک
و موشک می انداختند شمای رنگین را با دقشنگ بود و مینوع موشک نازده دیده شد که در وقت بالا رفتن
صوت میزد و صدای خوبی میداد بعد از تمام شبازی سوار کالسکه شده بمنزل آمیم (امروز بعد از نهار
پیش از رفتن به شاهی عبد نظامی رفتم بمنزل قونول یران (کترمان) خانه خوبی با اسباب و مبلمان
خیلی متوال است شرفیائی فراهم آورده بود و خواهر او و زوجه اش که زن جوانی است با بعضی زنهای خویشان
او حضور داشتند ساز و آواز میزدند و میخواندند و حیفت کسرهاخته بودند قونول خا که پیش هم اشاره کردیم
که خانه الماس تراشی دیدم دانه الماس درشت تراشیده همان شکل که از معدن بیرون آمده آورده ما
تا ما که نیم خلی خوشم آمد آنها هر یک دو سه پارچه هم سنگ معدنی که الماس در آن پیدا میشود دانه الماس
در روی آن دیده میشود و آورد تماشا کردیم و برای موزه ما پیشکش نمود سه قطعه الماسهای تراشیده با بعضی
و هشتاد قراط وزن دارد (دو دوشنبه بیست و چهارم) امروز باید برویم بیروسل
قصر لاکن با علیحضرت پادشاه و ملکه بلژیکت نماز بخوریم در ساعت یازده بعد از نصف شب رفتم با
راه آهن بیروسل سوار ترن بخار شدیم و اگر مخصوص پادشاه را که خیلی ظریف و مزین است حاضر کرده اند
این سلطان و بعضی دیگر از وزراء و قلمرین رکاب با لباس سبی در رکاب بودند وزیر خارجه بلژیک
هم که دعوت کرده بودیم با بنیاید با هماندار و جنرال همراه با ما بودند ترن بطوری تند میرفت که
درین فتنه گاه کردیم کج چو در درین راه از شهرمالین گذشتیم شهر خوبست از شوکت یعنی پیش کشیش که از
حسب باب است کشیش خورس سائر جا بار او معین میکند و اینجا میقیم است از اینجا گذشته رفتم تا جاک
نکته رسیدیم و دیگر کار بروسم رفتم این قصر در خارج شهر واقع است علیحضرت پادشاه بلژیکت در کار استاده منتظر

و د با بودند پیاده شده با همراهی و محنت زیاد با ایشان دست داده و تعارف کردیم ایشان یاد از نظر اول
 کرده گفتند در خاطر دارید چمن جا آمده و نهار خوردیم ما هم اظهار مستی کرده گفتیم خوب در خاطر داریم بعد
 علیحضرت پادشاه تا آخر صاف سر مبارک برای احترام در کار حاضر شده بودند و نوزیکان میزدند بعد از پله محنت
 بن آمدند و در ب گار با پادشاه سوار کاسه کشیدیم از میان پارک با صفائی که زمین گل و چمن و درختها
 بایکتر کن داشت که شقیم تا چیزی که در اینجا بایست آب جاریست دریاچه ای بزرگ است آب
 نهال استاده و سبز رنگ است همچنین در شهر با که از رودخانه ای بزرگ عبور می کنیم رنگ آبها سیاه و
 در راست چشمه و آب جاری صاف نیست مگر در کوچه ها نهال خلاصه از پارک گذشته و از عمارت
 ششم ملکه فطر بودند با ایشان ملاقات و تعارف شد بعد پادشاه و ملکه رفیق باطائی قدری بنجاشته
 با ایشان صحبت کردیم بعد پادشاه ما را با طاق رحمت کاهی دیگر برده و اطاقها را معرفی کرده لسان دادند
 و ما را تنها در اینجا گذاشته رفتند قدری که گذشت آمده خبر دادند که وقت است برواسته آمدیم در طاق
 بزرگی هم امان خودمان را برای علیحضرت پادشاه معرفی کردیم پادشاه هم وزراء و اعیان و همه صاحب منصبان
 بلژیک را که حاضر بودند معرفی کردند بعد رفیق سر نیز بنا را طاق بزرگ و نیز مرتبی بود ما با ملکه دست بدست
 داده بودیم و پادشاه از عجب می آمدند سر نیز شقیم ملکه در دست راست و پادشاه دست چپ داشتند
 نهار خوردیم پادشاه سلامتی داشت کردند ما هم سلامتی ایشان شربت خوردیم بعد قدری میوه جات و
 چای که بزبان فرنگی میگویند خوردیم و دو نفر دوازدن ملکه تم که یکی همش (گفتش کوون) و دیگری
 گفتش لمبودک بود در سر نیز بودند بعد از نهال برواسته با پادشاه و ملکه رفیق میکردش باغ امراء و وزیر
 و صاحب منصبان هم همه بالباس سبی از پشت سر ما می آمدند رفیق جلوسار بختان ما را بختا را بیرون آورده
 چیده خیابان ساخته بودند داخل بختان شدیم همه با ما بختان از این بلور و جلی مرتفع و بزرگ است
 گلهای نوع نوع خیلی خوب که بعضی از آنها را جانی دیگر ندیده بودیم و همچنین درختهای خوب دیدیم باغبانان
 اینجا انگلیسی است که احیر کرده اند از اینجا بیرون آمده بالای تپه رفیق روی تپه کلاه خوب و سبکی بود گلها
 خوب درشت پیوندی از قبیل گل سرخ که برشته پیوند کرده اند خیلی دیده شد نهایت صفار داشت
 ملکه چند جا گلهای خوب چیده با تعارف کردند از اینجا سر از برشته از نزدیک کل خانه گذشته رفتیم
 چند دقیقه توقف کردیم تا وقت حرکت رسید با ملکه وداع کرده و با پادشاه کاسه کشیده آمدیم
 بکار از پله بالا رفته بترن رسیدیم با علیحضرت پادشاه دست داده وداع کرده داخل اگر نرسیده بترن
 حرکت کرد در حالتی که هنوز پادشاه بکالت وداع استاده بود و نزار بهمان راه که آمده بودیم مراجعت

آنورس کردم مشب باید برویم سیرک و دایره و مجمع نقاشی (سیرکل دواو قیست) اسم رئیس مجمع
 مسیونوت است در بخانقاشای مدرن جمع شده پروهای کار خود را عرضه میکنند و در باب صنایع
 نفیسه گفتگو نمایند جمعیت زیادی در آن مجمع بودند ساعت هشت و نیم بعد از ظهر با بخار فتنم طاق بزرگ
 بود اطراف آن پردای بسیار خوب نصب کرده بودند خیلی از دیدن لذت بردیم اما چون بواسطه طاق
 جسد درها بسته و جمعیت بسیار و چراغ زیاد بود قدری خفه و گرم بودند و نشستیم تا توقف کنیم
 اجمالاً تماشا و کردنهای کرده پروان آمده پیاپی ده فتنم باخی که متعلق باین مجمع است در اینجا جمعیت زیادی بودند
 و مرد بود و چراغ بسیاری روشن کرده و دسته موزیکانچی استاده موزیک میزدند برای ما هم در جای
 خوبی صندلی گذاشته بودند و فتنم نشستیم و اعظم و اعیان هم در اطراف ما نشستند قدری ساز زدند و آواز
 میبازید (یعنی نظامی خواندند این باغ چندان بزرگ نیست اما درختهای بزرگ خوب دارند و معلوم است
 که در روز باید سایه و خنک و با صفا باشد از اینجا بخارجو است به سیرک آمدیم تمام مردم در ورودی با سیرک
 برخوردستند و برای بلند شدن دست زدند و اظهار تحف کردند این سیرک مثل سیرکهای دیگر با لاله
 ندارد و در همان مرتبه پایین نزدیک بجایی که اسب میدواند محلی را با تخته قدری از زمین مرتفع ساخته مزین
 کرده اند صندلی برای مالک داشته بودند نشستیم حاکم و زوج او و همکاران و خیرالها و اعیان همه حضور داشتند
 این سلطان و عزیز السلطان هم بودند و همیرزا ملک خان ناظم الدوله نیز که شب پیش از لندن آمده و امروز صبح
 بحضور رسید حاضر بود امروز صبح (پژوه بودند و لغت) وزیر مختار انگلیس هم از لندن آمده قبل از رفتن ملاک
 بحضور آمد بزرگوارم ایام توقف ما را در انگلیس در وقت بزرگی چاپ کرده و آورده بود خلاصه اسم دیگر کتیر
 یعنی رئیس سیرک محو (بروگ) است مرد پیر بلند قامتی است سیل های کلفت سیاه و ابروی سیاه و در
 دارد و خیلی مرد قابل است بسیار خوب تعلیم داده و خود غنی است و اعیان را بهمارت میث و بازی میدهد بسیار
 برای سیل اعلی دارد که البته بر یکی با ضد تومان می آرد اگر چه اینطور که انهارا تعلیم داده اند هرگز یکی دو هزار تومان
 نمینهند اسبها حرکات عجیب و غریب کردند و طور می باشارهای آن شخص معظم اطاعت میکردند
 که هرگز تو که اینطور نمیتواند فرمان ببرد بازیهای دیگر هم در آورده و مقلد با انواع هرزه بازیها کردند و خصوصاً
 یک نفر از آنها که با مرقه بود زیاد اسباب مضحکه شد پهلوانهای این سیرک همه جوانهای قومی یکل با بازو
 کلفت پر قوت بودند و مخصوص یکی از آنها جوان خوش شکل بسیار قوی بود شک آورده اند و خند نخند با
 نه داشته امی در وسط و داداشند پهلوان با دست بآن نخند میزدند و از روی اسب خیلی بلند
 گرده در روی به امعلق میزدند و راست سر را روی شکست پایین می آمدند بعد یکبار اسب زیادی

کردند و واسب و ته اسب و تا آخرالی هشت شتاب پهلوی هم و داشتند و این پهلوانها میرفتند
 دور میدان می گرفتند و بعد پنج ذرع هوا بلند شده و معلق در هوا میزدند و از سر به سبها که نشسته
 بعد پنج ذرع هم از طرف اسب با برین می آمدند و آقا پنج ذرع از زمین بلند شدند و پانزده درج جستن و در
 هوا و معلق زدن کار خیلی غنی است دیدنی بود پشت به بکر یک پهلوانها بهین طور جستن میکردند بعد
 به قاصدای تماشاخانه آمده باله دادند و رقصیدند دیگر زن و مرد سواره آمده بازی کردند خیلی طول کشید
 بعد از تمام ریزک منزل آیدیم سیرک اینجا خیلی کوچک است و با چوب و تخته ساخته اند مثل سیرک
 امشترام نیست که خیلی عالی و بزرگ بود و ما اول تصور میکردیم که تمام اهل بلژیک اجنبی فرانسه هستند
 و زبان اصلی آنها فرانسه است حال معلوم شد که نصف آنها نرمانیا فلانمان هستند و زبانشان فلانمان است
 اما اغلب فرانسه میدانند و به فرانسه حرف میزنند زبان رسمی دولتی هم فرانسه است در شمس دیگر بزرگ
 هم که زبان اصلی آنها فرانسه است زبان فلانمان نیز میدانند زبان فلانمان شبیه زبان ملائنه و بر و شبیه
 زبان المان است فلانمان را در فارسی فلنک میگوینم اطفال اینجا هم مثل بچه های تهران بادبکت هوا می
 کنند بکوتر باز زیاد هم در اینجا هست که بکوتر با می دم سیاه و پشت سیاه هوا می کنند و صوت میزنند
 در فرنگستان جزدرباغ و حش پچ جاذر دیده نمیشود مگر در امشترام بکت خریدیم که بعد از سه سینه بودند و
 یک نفر در آن نشسته می کشید شاکت خواهر علیحضرت پادشاه بلژیک زن (ما کسی ملبیون ابرادر علیحضرت
 امپراطور اطریش که ناپلیون او را در ملکیت پادشاه کرد و بعد مردم بر او شوریده او را قتل کردند و
 کشند و زن او هم که در ملکیت با او بود از وحشت و بدن اینجا حالت یوانه شد و عا نا هم همان حالت
 باقی است در عمارت (بو کوئ) که نزدیک لاکن است منزل دارد اسم علیحضرت پادشاه بلژیک
 لیو پلد دوم است و اسم ملکه (مادی) است (دو سده مشنبه بلجیت پنجم) ارف
 باید برویم بتماشای کشتی های بسیاری که در روی رودخانه اسکوبستند در ساعت سه سوار طالسکه شدند
 اول رفیقم کاتدرال انورس یعنی کلیسای بزرگ اینجا ریش و کشتن اینجا مستور ساگره است همان کشتی است
 که مردان موزعیدت دیو (یعنی عید خدا که دسته بندی کرده بودند و او را دیدیم باز کرد از جانب لئون
 مالین در اینجا است پیرمردیست فرزندش تاجا و زوار دریش و بیلش امتهراشد او خوش صحبتی است
 میگفت در عهد و یکتورا مانول که با پای در زم جنک و منازعه میکرد من خبر قشون با پای بودم و مجاهد
 میکردم خلاصه دم در کلیسا حاضر بود داخل کلیسا شدم نهای قدیم بسیار بزرگ است زیست و ضری کشته
 که سنک پایا ریش کرده است و وقتی شخص طاق و منار و کلیسا نگاه میکنی نگاه زیاده ایستاده

غیر از آن گاه که باید به پشت خوابید و طاق را تا شاگرد بنای این کلیسا در مقصد سال قبل شده سیصد سال پیش
 ازین دوخته و دوباره آنرا ساخته و مرتب کرده اند کلیسای کاتولیکها برخلاف کلیسای پروتستانها این
 کیفیت از پرده و تصویر و مجسمه و قندیل و اسباب چراغ و محراب و همه چیز دارد اما کلیسای پروتستانها
 مثل مساجد اسلام ساده است در این کلیسا پرده های نقاشی خوب بود و چند پرده آن کار نقاش مشهور
 روبن (است که یکی (دسانت دلا کووا) یعنی صورت پابن آوردن حضرت عیسی از خراج
 کشیده است دیگری (ادکیون) یعنی بدار کشیدن حضرت عیسی و دیگری (آستیمسیون
 یعنی خروج حضرت عیسی با آسمان است پرده های دیگری هم بود شیشه ها و پنجره ها همه رنگین و نقاشی و از کارهای قدیم
 بود بعضی پنجره های نقاشی جدید هم بود در روی شیشه صورت یک کشتی خیلی شبیه دویچه خیلی کلیسای عالی بزرگی است
 از قراریکه محله آلدوله قدم کرده بود و عرض میکرد صد و هفتاد قدم طول از عرضش هم زیاد است ارتفاع ط
 وسط نزدیک به محراب یعنی (کوچک) خیلی است و مناره مرتفعی که نورسته ایم بالای اینطاق است
 در وسط طاق صورت حضرت عیسی و صورت های مقدسین مذبح نصاری را کشیده اند که باید کار همان
 نقاش معروف روبن نام باشد طوی طاق سونهای یاد میجو ز خیلی بزرگ و بلند که میگفتند همه از سینه
 آثار و آینهایی مثل کج مالیده اند اما ت و اسباب کلیسا و وصلات مذهبی از میر و ظروف و خراج
 قیمتی و غیره زیاد بود اما چون وقت ششم تو ششم همه را بدقت به سیم از اینجا سوار کالسکه شده و به
 کنار رودخانه و لنگرگاه کشتیها با کالسکه و محلات و کنار رودخانه و انبارهای کنار رودخانه خیلی گردش کرد
 انبار زیادی دیدیم که تمام را از سونها و سقف پوشش همه از آهن ساخته و بعضی از جاها برای روشنایی
 کارخانه بطور گذاشته اند آهن های شبک خوش طرح در اینجا با کار کرده اند که از هر جبهه خیلی خوب است
 این انبار با برابری حفظ امتعه و مال التجاره است که از خشکی کشتی یا از کشتی خشکی حمل و نقل میکنند در انبارها که
 کندم زیاد دیدیم که از نیکی آورده اند در روی هم چیده بودند که مثل کوهی شده بود معلوم میشود از نیکی و به
 کندم زیادی بفرنگستان می آورند و همچنین بنه زیاد می دیدیم که از نیکی دنیا آورده بودند همه جا در خیابان
 و کنار رودخانه و بالای طنابها و مناظر عمارات جمعیت زیادی جمع شده و برای هیئت ورود ما همه بورا می
 کشد و در بین راه هوا منقلب شده و رگت باران گرفت و با اینکه روی کالسکه را بستند باز قدری از رگت
 کالسکه که باز مانده بود آب زیادی از اینجا کالسکه رخت آخر فریم زیر سقف یکی از انبارها تا باران بایست
 مردم از زن و مرد و بچه ها و بزرگواران بساده بودند و حرکت نمی کردند ما هم رفتم به محلی که از اینجا بایست و او را گشت
 شد پستان کشتی و جبرالها و صاحبان همه بالباس سیمی حاضر بودند باران باز میاید کشتی نشستیم این کشتی

باسم تاری مکه ملزکیت است را ندیم رو ببالائی آب کشیده می نیاوریدیم که لنگر انداخته بودند و بیرق افروخته
 رسم تعظیم سجای آوردند و توپ می انداختند یک کشتی جنگی فرانسه در اینجا بود و در مقابل آن گذاشتیم فوراً توپ
 انداخته تعظیم کرد و ملاها جو را کشیدند این رودخانه خیلی بزرگ است بعضی از جابای آن بنظر ما سیصد و
 چهار صد ذرع عرض داشت آب آن سرخ رنگست سرختمه این رودخانه از خاک فرانسه است قدریکه
 بسیار فتم برشته از چنانکه سوار کشتی شده بودیم گذشته از طرف نشیب رودخانه رو بدریار فتم چیل
 کشتی بزرگ با بیرق و مونچکان پشت سر میآمدند همه آنها معلوا زن و مرد بودند و بنای عوکل بالهاس
 خوب حرکت میکردند خود این کشتیها با این جمعیت عالمی داشت قدریکه پایین آمدیم کشتی بزرگی
 دیدیم که از طرف دریامیآمدند استیم که از کجاست اما همینکه مارا دیدستاد و گویا از دیدن این همه کشتی
 که متفقاً در حرکت بودند با این همه جمعیت و سارایاناد به بنید چه خیر است بعد مراجعت با سکا کردیم باز
 بهم ایستاده و بوی بسیار خوبی سده بود از کشتی پاده شده سوار کالسکه شده را ندیم بطرف منزل میروند
 الحقیقه دولت و چه کار گذاران و چه اهل شهر احترام و پذیرائی فوق العاده برای ما بجا آورده و قلباً همه اظهار تعظیم
 میکردند در تمام کوچه های شهر و کشتیها بیرق ایران را افراشته بودند این عمارت که منزل است ناپلیون قول امپراتور
 فرانسه هم که باین شهر میآمده در همین جا منزل میکرد است عمارت است دو طبقه در وسط یک حیاطی دارد که
 زمینش شش فرس کوه اند خلاصه به منزل آمده در ساعت نه رفتم به میرکل که جائیست سه پوشیده در آن جا
 جمعی نشو و رسمی دارد و در رستمانا گرم می کنند و قریب به پنجاه نفر جمعیت را اینجا جمع شده
 باله اسکیمیکنه باله اسکیمیکه باله اسکیت که روی بسته میرقصند که کسی آمار نمی شناسد سنی هم دارد که هر
 وقت بخوابند یا ترمی کنند و اردشیر هم حکم کل انالیت و جنرال فی و تمام اعظم و اعیان شهر و همانندارها
 ما و وجهه حاکم همه حاضر بودند برای ما در جلوسن جائی قرار داده صندلی بسیار بزرگی گذاشته بودند در فتم نشستم
 پشت سر ما قریب به پنجاه نفر زن و مرد روی صندلیها نشسته بودند پرده سبز مثل سایه نیاز با خود انداخت
 تافه بود که معلوم بود در پشت این پرده رفاصها هستند یا چنانکه برای ما معین کرده بودند چون خیلی گرم و
 خفه بود و از اینجا بخرواسته آمدیم دم در که بوی خیلی داخل میشد اینجا صندلی گذاشته نشستم سه پرده بالار
 هر سه پرده رقص بود و لباسهای مختلف اهل عالم که همه با هم میرقصیدند و مختصر رقص بود سباه با رقص خوبی کرده
 اسم این باغ که ابن عمارت در اینجا بنا شده باله و اندو سنی یعنی مجمع الضانج است چهار سال قبل از این
 برومی اسپو بیون ملزکیت احداث شده و حالا باغ تفریح است رئیس اینجا همش میبود پرل است بزوجه
 آمدیم بیرون سوار شده بهیم بیکت جائی که سابقاً تشریفات نظامی رفته بودیم و تفصیلش را نوشته ایم جمعیت زیاد

از مردوزن در اینجا جمع بودند موزیک هم میزدند قدری در میان مردم کشته بعد رفتم روی صندلی که بر
 ماکذاشته بودند نشستم قدری که موزیک زدند از اینجا برخاسته رفتم باغی که در پائین اینجا بود و چراغها
 بسیار جلتانی کرده بودند و چه حاکم و سایرین هم بودند نشستم آشنای مفصلی کردند که باین غلی کمتر آشنای می
 بودم از جمله صنایعی که در این آشنای بکار برده بودند یکی این بود که بزبان فارسی اما با خط فرانسه نوشته بود
 شاه سلامت (دیگر شیر و خورشید مارا و دیگر مثال مارا ساخته بودند صورت دو آدم صنی هم ساخته بودند
 دیگر یک آدم پنهانستیک و صورت یکماری که عقب پروانه میکرد ساخته بودند که هر یک از اینها را آتش
 میزدند و ظاهر میشد با کمال جلوه و نمایش بود خصوصاً صورت این مار که بعد یک ربع ساعت پروانه را
 تعاقب میکرد حقیقه خنی نمائش و تعریف داشت بعد از اتمام آشنای سوار شده پیرل مدیم آشنای
 جمیعت و از دو حام مردم بود و احترامات فوق العاده بجا آورده بود امی کشیدند و شاه سلامت باد
 می گفتند که مافوق آن تصویر نمی آید در موقعی که میخواستیم سوار شویم اسبهای کالسکه از دو حام و فریاد مردم
 دیوانه و وحشی شده بودند و در وسط راه هم که می آمدیم یکت بازار موقت ساخته بودند و اسبی از مقوا تعبیه کرده
 که دور میزد و کالسکه با ساخته بودند که آدم سوار آنها میشد بالا و پائین می آمدند تماشای بسیار داشت
 از دو حام مردم نشستیم در اینجا و شویم پیرل آمده خوابیدیم از صدای دانی کالسکه که از کوچه و خیابان جلو
 منزل ما میگذرد شبها عنوان خواب کرد (دو و چها و شنبه و بلیت شکم) امروز باید
 یک ساعت از ظهر گذشته (ای پیا) برویم در ساعت یکت سوار شده بکار رفتم سوار بای احترام با
 همه جا جلو ما بودند و تشریفات در کار بود و کار هم دسته سرباز ایتاده بودند بهمان تری که به لاکن رفته
 بودیم و ترن مخصوص پادشاه بلژیک است که بسیار عالی است سوار شده براه افتادیم مملکت بلژیک
 بسیار آباد و حاصل خیز است و هر هزار قدم و دو هزار قدم ده و آبادی دیده میشود و تمام صحرا زراعت است
 زراعت که منور که بستم سلطان است و بعضی جا باز رفته رسیدیم بهتر (لوان
 در بکارن چ) هیفه توقف کرد بعد هر گشت کرده شهر (آکس) رسیدیم در کار اینجا ترن نایستاد
 یکسر رفته بهتر (لیتو) رسیدیم تمام کارخانه جات تفکات سازی بلژیک در این شهر است که اغلب
 دول تفکات از اینجا میگذرند در میان دره و پشته افتاده و شهر بسیار بزرگی است در کار ایستادم حاکم و
 خه الی و دسنه سرباز در کار حاضر بودند پیاده شده از جلوصف سرباز گذشته بعد از ملاحظه اینها ترن رسیدیم
 از قراریکه گفتند چنانکه کارخانجات این شهر تیار دارد در نمای اینجا هم در حسن بسیار شهر با مرتب دارد
 حرکت کرده رسیدیم بدو پشته با و از رودخانه نیز گذشته که در بزرگی حد وسط بود از نه قول هم گذشته

در بزرگی حد وسط بود از نه نونل که ششیم که هر یک دو دقیقه طول کشید و یکی از نونلها چهار دقیقه طول کشید تا
 گذشتیم بعد از تمام نونلها یک مرتبه زن بخار در صحرایستاد و بعد قدری بغیر از بکشته خط راه را تغییر داده
 و بعد از نیم ساعت با سپار سیده وارد شهر شدیم این شهر همان شهرست که در شانزده سال قبل هم آمده و دیده
 بودیم چون در آن سفر در بوتل (در انتر) منزل کشیم و ناخوش شده بودیم سپرده بودیم دیگر در آن بوتل منزل
 نگیرند این است که در بوتل (بوی قانیات) منزل کرده ایم راه امروز از آنورس تا با سپار ساعت
 دهم راه است در کار راه آهین جاکم شهر و شخصی (بادون دمنیل) نام که سی سال قبل ازین نشی اسرار (مسیو
 هانوی) ایلمی توفی بلرکات بوده و با او بدر بار ایران آمده بود حاضر بودند نشانی هم که در سال قبل در
 طران به ماران دمنیل داده شده بود و سینه زده بود آدم قد بلند قوی بیکی است سوار کالسکه شده بتل
 آیدیم بوتل بسیار خوب پاکیزه است نظرافای وزیر مختار پاریس این بوتل برای ما سرل گرفته و حاضر
 کرده است اغلب طرین ما هم در همین بتل منزل دارند بعضی هم در بتل در انتر منزل گرفته اند در مقابل بوتل
 و یکری هم هست که مردم متفرقه منزل دارند بجزه و نظرمای بسیار دارد که آنها را از مناظر کا شاگردیم با چرخ
 کوچک هم در بوتل است که باید پائین رفت و عود می بگو چه نشان داده وارد با چرخ شد شهر اسپا شهر
 بیلانی است شش هزار نفر جمعیت دارد و باستانها هم بقدر پنج ستون هزار نفر مردم خارجی اینجا سیلا
 میآید که اوقات تابستان جمعیت اینجا ده هزاره هزار نفر شود قدری پائین رفته در با چرخ گردش کردیم شب را
 با اینکه کسالت داشتیم چون شهر را چراغان کرده بودند محض اینکه اظهار التفاتی مردم کرده باشند پیرون آمده قدری در
 خیابان جلوسن راه رفتیم این سلطان و غریب السلطان و جمعی از شیخ متها هم حاضر بودند مردم شهر بطوری
 از وحام کرده بودند که راه عبور بود غلبه پلیس جلوفتاده از اطراف راه باریک کردند دکانهای حلی خودیم
 بچند دکان وارد شده قدری اسباب خوب خرید کردیم رسیدیم سیک عمارت عالی بزرگی که چراغها
 زیاد داشت گفتند اینجا (کازینو) است برای تماشا داخل اسخا شدیم در پائین آن عمارت جای با
 بزرگت وسیع بود قهوه خانه داشت در اینجا برای واروین همه چیز حاضر میکردند راه پله بسیار عالی خوبی بود
 از اینجا بالا رفته وارد اطراف و مالار بای بزرگترین شدیم که در همه چل چراغهای گاز و الکتریکه روشن بود
 با لکن خوبی هم داشت به با لکن رفته قدری راحت کردیم یک طاق بزرگ دیگر در اینجا بود میز میسان آن
 گذاشته قریب چل نفر زن و مرد در آن نشسته بودند پرسیدم اینجا چه میکنند میس دستگاه عرض کرد اینجا
 با کارا) و (رولت) بازی می کنند و در این طاق که شدیم مردم خواستند برخیزند و بروند گفتیم
 بنشینند و مشغول باشند ما میخواهیم نماشا کنیم مشغول شدند یک شخصی اینجا نشسته بود که گویا خلیفه بازی بود

ورق گنجه می کشید مهرهای عاجی پهن قرمز سفید و زر در روی میز بود که گویا با آنها حساب پول بر دو باخت نگاه میداشتند نسبتیم چه طور بازی میکردند خلیفه بازی که مرد تو نمندی بود و بقدر یکت قبضه ریش داشت چوب درازی در دست داشت که سر آن پهن و کج بود و پولها را با آن پیش می کشید زنهای مرد با بعضی بازی میکرد و بعضی از زنهای کافه می در دست داشتند سیاه بنمودند صرافی هم اینجا بود همه را نمائش کردیم تالارهای دیگری هم بود خیلی عالی و فرین مثل عمارات خوب سلطنتی یکت تالار دیگری هم بود که در اینجا کتس و آل میدهند در اطاعتی دیگر همه نوع اسباب بازی فمار روی میزها گذاشته بودند از تخت زد و شطرنج و غیره اسباب بازی روکت خیلی تاشیا داشت یک قطار راه آهن در روی صفحه ساخته اند و اسبابی دارد که دور میزنند و دو طرف آن دو میز گذاشته اند در روی میزها اسامی ده پانزده شهر از شهرهای فرانکستان را نوشته اند و در صفحه قطار راه آهن هم پهن اسامی را نوشته استخاصی که بازی می کنند هر یک شهر را اختیار نمایند و پول وی هم آن شهر که در روی میز نوشته شده میگذارد مثلا یکی ده تومان روی میز میگذارد و دیگری روی میز را در روی میز میگذارد بعد قطار راه آهن را با اسباب حرکت میدهند و سرعت میچرخد خیلی تماشا دارد و بعد هر جا بگوئی ایستاد اسم هر شهر که باشد یا در هر شهر که ایستاد و حرفیکه روی آن شهر پول گذاشته می برد اطاعتی دیگر هست خیلی بزرگ بامیز و صندلی و پا و انواع روزنامه ها بهر زبان در اینجا موجود است که مردم در اینجا رفته میخوانند خلاصه از هر قبیل اسباب راحت و خوشنیت با کمال نظم و ترتیب و خوبی در اینجا موجود است اما اطاق بازی اینجا را قمار خانه نمیتوان گفت مردمان معقول در اینجا بودند و چنان بی صدا و آرام و مؤدب دور میز نشسته بودند که شخص تصور میکرد برای شورت نشسته اند اغلب تشخصین و معتبرین فرانک که برای مجاله با اینجا می آیند بشما خودشان را در اینجا خواندن روزنامه و مجلس مال و کتس و تفنن و بازی مشغول میکنند گفتند و نگاه قمار بازی بزرگی در (مناکو) هست مناکو شهر است در مملکت ایتالیا خیلی از اینها بزرگتر که در اینجا قمار بازی و بر دوختن زیاد میشود از کاتو رفتم بهوئل اران که متصل بکاتو است اطاعتی که مادر آن سفر منزل و ششم حالا بجزالد و له نزل کرده است از اینجا بطور پیاده از میان جمعیت تا منزل آمده خوابیدیم جای خواب اینجا خوب و راحت و بی صداست نزدیک صبح عتی کردیم حالت ما بهتر شد معلوم شد شب جزئی کرده ایم این نوبه شانزده سال است که در سفر سابق در چین تهر و حالا هم بعد از شانزده سال در همین جایت کردیم اما آنقدر تندرست و دفعه خیلی خفیف و مختصر بود صبح حکیم طولوزان و فخرالاطبا به حضور آمده که کند او اند خور دیم رفع کسالت شد شب در مراجعت بمنزل زهلولی بانی که ششم موسوم به بنای بطرکیه که در اینجا چاه آب معدنی دارد و مردم بحبت معالجه از آن آب میخورند رفتم تا شاکیم بنای بزرگ و جای وسیع و توری است طاقی رفتمی دار و چراغ زیبا

روشن کرده دختر خوشگلی اینجا استاده بمردم آب میدهد یک استیکان آب با دو آب بیزه بود یعنی آب
کوگروی دارد و متعفن است چنه اینکه اینجا بم پطر کپه موسوم شده این است که پطر کپه در سال هزار و هفتصد و
هفتده مسیحی بجهت حاجه اینجا آمده و از آب اینجا فایده برده پرسنس و پرسنس و از آن در اینجا بنایی ساخته و باسم او
موسوم کرده اند ولی بنای حالیه آن بنائیت بعد بنا بزرگتر کرده اند محتملیم تنه بم از پطر کپه در میان این
بنادیده شد اغلب عمارات این شهر هوش و عمارت های جاره ایست و دکان های مزین با اتمعه و اسباب
حماسه بجهت فروش همانند با می مادر بلژیک یکی (مسیو ذلیله) است که سمت وزیر مختاری دارد و در
اوایل دولت سلطان عبدالحمید خان سلطان حالیه عثمانی چندی بم وزیر مختار اسلامبول بوده و چندی بم همین
سمت در پطرزبورخ مانوریت و اقامت داشته است یکی دیگر خیرال (بدو) است که خیرال مقبرست
و در پنجشنبه بیست و هفتم (صبح از خواب برخاستم چنانکه نوشته شده نزدیک صبح
سرخ کرده و باز کسالتی داشتیم هوای فرنگستان مطوبت دارد و اغلب اوقات ابراست بخصوص شهر اسپا
که هوایش شبیه بکار دشت و کجور ماندران است خیلی خفیات و موجب کسالت و دلنشکی شخص میشود امروز
بعد از نماز یک زنی بایک پسر هفت ساله از اهل در شوی حضور ما آمد عرض کردند پسر او پیا نور خوب میزند
و برای میز طور روس پیا نوزده و این اوقات در کسپور سیون پاریس بوده پسر خیلی باهوش و زرنگ تشکی
بود قدری پیا نوزده تمام هوش و هوشش پیش پیا نوزده ملقفت هیچ جای دیگر نبود مادرش میگفت عشق بر پیا نوزده
و و اله پیا نوست و از صبح تا وقت خوابیدن متصل میزند گاهی در پیا نوزده می بندیم که تواند بزند و قدری آسود
باشد چنه مدال است ما بم یک مدال با دو ایدیم خیلی خوشحال شد و اجازه خواست که خود را پیا نوزن ما بنامه
اجازه و ایدیم اسم مادرش (لا اوزا کوخا لیک) و اسم خودش (ذا اول کوخا لیک) بود بعد و کالسه
حاضر کردند با بعضی از بهترین برای تفریح و گردش سوار شده رفیم برای پارک (مائیوفی) راه سر بالا بود کالسه
گاهی آهسته و گاهی تند میرفت قدریکه از شهر دور شدیم کم کم عمارت های کوچک و ویلا های یعنی عمارت های نکلنک
سیلانی پیدا شد همه بسیار تشنگ و با یانچ با دکلکاری با خوب در یکی از ویلا ها پیاده شده و اخل بندیم
مرایدار پیری با زن پیری داشت اطفا قمار با نشان دادند صا بخانه اینجا بود با ما انعامی داده بیرون آمدیم
و باره سوار کالسه شده و بمبارانده بجای رسیدیم که آب معدنی در اینجا بود عمارت خوبی مرپاه آب
ساخته قوه خانه در ستوران هم دارد که قوه و مشروبات و سایر چیزها بمردم میدهند آب را از چاه میکشند
و سر هر چاهی دختر جوانی ایستاده آب بمردم میدهد و در چاه هم میزن و صندلی و کلزای کد داشته بودند پیاده شده
استیکانی از آن آب گرفتیم دیدیم بطعم و متعفن است قدری گردش کرده دوباره سوار شده را اندیم راه

مرزیر و سر بالا بود و از هر طرف چشم انداز و جنگل با صفائی دارد و همه جا خلوت است هیچ کسی نیست که گاهی یکت
 السکه پیدا میشود که زن و مردی در آن نشسته گردش میکنند قدریکه رفیقیم باز بچاه آب معدنی دیگر رسیدیم
 به منظور دختری سرچاه ایستاده و همان اوضاع و اسباب فراهم بود از اینجا که نشسته بدالان سبنجونی
 رسیدیم که دو طرف درخت و روی آن باز پوششی از سبزه و درخت بود پیاده شده قدری در روی نیم
 تخت نشستیم بجای خواب و آخرین دالان پارک خوبی بود و در مقابل عمارتی داشت با بخار فته میفرزادیدیم معلوم
 شد سر ایار و ناظر صاحب این خانه است از پرسیدیم خانه از کیست گفت از (مسیو سیمو نلیس)
 و خود مسیو سیمونین سنا فور است و خانه در شهر و رویه دارد و در اینجا چند کار خانه ماهوت با فی معروف است
 که متعلق باوست و اینجا را حالا یک نفر ایتالیائی برای چهار پنجاه به پانصد تومان اجاره داده است
 و ایتالیائی چند روز دیگر خواهد آمد اسم ناظر (دوقسان) و اسم این عمارت (میو و د) است بعد ناظر
 در پارک را باز کرده کالسکه بای ما از میان پارک گذشت و از آن طرف رفیقیم راه زیادی که را ندیدیم اینجا
 و بیلافا چشم انداز بای با صفا گذشته رسیدیم بر سیلاق وسیع خوبی که پارک و باغچه بزرگ با صفا و عمارت
 بسیار خوبی داشت پیاده داخل شدیم صاحب خانه بازش حاضر بود بیلاق و منزل او عالی با صفا و وضع یک
 مایه اسودکی بود ما را همه جا گردش دادند بعد در اطراف قدری نشستیم درین بین غریزات سلطان پیدا شد رسیدیم
 کجا بودی عرض کرد گردش مکرره و چون کالسکه ما را دیده داخل این عمارت شده است از اینجا مراجعت
 به منزل کردیم یعنی باز کالسکه بای ما از میان پارک آورده بسر راه دیگر آمد اخته مسقیماً به منزل آمده قدری
 راحت کردیم دوباره کالسکه خواسته سوار شده با بعضی از مله نین برگردش رفیقیم و از خیابان موسوم اماوت
 گذشته از پته بالا رفیقیم که جنگل چشم انداز خوبی داشت راه سر بالا و سر زیر و چوچ بود توقف زیاد می نگرده
 دوباره سر زیر شده مراجعت بمنزل کردیم امروز حاجی محمد رحیم برادر حاجی محمد حسن امین دار الضرب از صفا
 کار خانهای (ایمپو) نمونه تفنگ رقیبیتون آورده بود دیدیم بسیار خوب تفنگ بانی بود ...
 در (جمعاً بیست و هشت) صبح از خواب برخو اتم امروز باید برویم کار خانه (مسیو فلان)
 که در شهر (ایمپو) واقع است این کار خانه ایست که حاجی محمد حسن امین دار الضرب و حاجی محمد رحیم برادر
 حاجی محمد حسن که از تجارت معتبر ایران و در پاریس است از هر قیل آهن آلات و ماشین و خط راه آهن و غیره برای
 ایران لازم دارند از اینجا میخرند و با صاحب این کارخانه معامله کلی دارند علیحضرت پادشاه بلژیک هم
 با اینجا میبایند و باید در سوسینه همان کارخانه که عمارتیت پهلوی کارخانه با پادشاه بلژیک و رئیس کار
 خانه و مله نین خود مان هزاره می بخوریم و دوسه روز هم هست که رفتن با بخار خبر کرده ایم در ساعت هشت

مدار نصف شب سوار شده بکار راه آهن رفته بترن نشسته را ندیم برای شهر لی ترن این سلطان و
 وزیر سلطان جمعی دیگر از ملترین رکاب ما همراه بودند از همان راهی که آنروز با سپاه آمده بودیم رانده
 زینت بهشت توغل گذشته رسیدیم بکار لی ترن جمعیت زیادی در کاب جمع شده بودند علیحضرت پادشاه
 بلشکیت هم با وزیراعز و خودشان از قبیل وزیر جنگ و وزیر خارجه و وزیر دربار و وزیر مالیه در کار پیاده بودند
 ترن ایستاد پیاده شده با پادشاه دست داده بقار کتیم بعد دوباره آمدیم بهمان راه آهن و قدری بیابان
 آهن رفیم بعد ریل راه نکات شد که این ترنهای بزرگ و آنرا مخصوص کالسکه های کوچک بخار است که بخارخانه
 جات میروند و وجهه جاکردن میکنند اینجا را و اکن بزرگ پیاده شده کالسکه های کوچک بخاری آوردند سوار شدیم
 و این کالسکه با مثل تراموه است ولی عوض اسب لکیتف بخاری دارد با پادشاه و سایرین سوار شده را ندیم
 اقل رسیدیم بخار بزرگی که باید در اینجا سوار بخوریم از جلو بخار است که نشسته و کالسکه های پیش قه را ندیم
 برای کارخانه جات شهر ترکمن ترکمن است که تمام عمای این کارخانه جات درین شهر سکنی دارند و تمام شهر
 بواسطه دود و ذغال سیاه است و زیر شهر ترکمن تمام معدن ذغال سنگ است که ذغال تمام این کارخانه جات
 از زیر همین شهر بیرون می آورند رئیس کارخانه عرض میکرد که حساب کردیم تا هشتاد سال دیگر هم که درین کارخانه
 جات کار کنیم ذغال کارخانه جات را خود این شهر میدهد سنگ آهن هم در معدن این شهر دارد که بیرون
 می آورند میخیزند و باین شهر آورده درین کارخانه جات آب میکنند که هم خود این شهر معدن آهن دارد و هم از خارج
 می آورند خلاصه در سب کارخانه پیاده شدیم و یک مدتی با علیحضرت پادشاه و همراهان در این کارخانه گردیدیم
 کردیم بعد بیرون آمده سوار همین تراموه های بخاری شده رفیم بکارخانه دیگر باز مدتی هم توی آن کارخانه گردیدیم
 چندین کارخانه مفصل توی یکدیگر است که باید تمام را کردش و تا شاکسیم از اینجا هم باز سوار شده رفیم بکارخانه دیگر
 بعضی از جاها هم طور است که این راه تراموه بخاری از توی کارخانه جات میگذرد و کج و حریج و اسباب بارانهای
 کردیم و مدتی طول کشید که این کارخانه جات چه با تراموه های بخاری و چه پیاده کردیم این کارخانه جات نه هزار و
 پانصد نفر عمه جات دارد و هشت هزار نفر ازین عمه جات روی زمین و توی این کارخانه جات کار میکنند
 هزار و پانصد نفر هم زیر زمین در معدن ذغال سنگ و غیره مشغول کار هستند و در آن زیر زمین دستکافی اند
 بمخمله بقدر یکصد و پنجاه اسب در آن زیر همیشه در کار دارند که این اسبها ده سال تا پانزده سال و بیست و یک سال
 آسمان را نمی بینند عزا دارند آن زنده دارند که اسبها را بآن عزا وابسته ازین سوانح بآن سوانح و این کت
 بآن دکت میبزند و کار می کنند اغلب این اسبها هم بواسطه ندیدن هوای روشن کور هستند خلاصه بعد از تماشای
 کارخانه جات رئیس کارخانه عرض کرد برویم بالایی این بلندی که چشم انداز خوبی دارد تمام شهر و کارخانه جات با پادشاه

و همراهان باراه آهن سر بالا که راجع بود در اندر رسیدیم به بلندی که چشم انداز نامطبوعی بود یعنی چیزی که دیده میشد میلهامی کارخانه جات بود مثل چنگل که دو دانه سر آنها بالا میرفت و هوا هم از کثرت دود و زغال تیره و سیاه بود درین بلندی هم ازین غل سوخته ریخته بودند متعفن شده بود در اینجا فوخی نگرده باراه آهن بطرف پایین بر شستم قدریکه سر ازیر آیدیم کارخانه که بعضی ماشین با و چاهها در اینجا است که از آن چاهها عمده جات پایین میروند و در سر معادن کار می کنند و از ماشین دیگر هم آب آن چاهها که زیاد میشود می کشند آن کارخانه شدیم عمارت و چاهها هم در زیر سقف واقع است آیدیم سر چاهها و چاه است پهلوی یکدیگر که ششصد ذراع عمق آنهاست چاههای منظمی است دور چاهها روده بای آبی نصب کرده اند که کسی در آن چاهها نیفتد عجب درین بود که رئیس کارخانه بنا تکلیف میکرد که ازین چاه با پایین رفته آن زیر را تماشا کنیم چند نفر از عمده جات حاضر شده بودند که بروند پایین از یک چاه پایین میروند و از چاه دیگر عمده جات دیگر که در آن زیر هستند بالا می آیند هر یک از عمده جات چراغی که مخصوص این کار است و نشان بود این چراغها همیشه با نازک و بعضی چیزهای طور مانند دارند که هوا داخل فانوسها شده چراغ را روشن نگاه میدارد و خاموش هم نمیشود با چراغها بجای خودشان نشنند این طنابها پاچرخ پایین میروند و بقدر میساعت طول کشید که این طنابها حرکت میکرد و این عمده جات پایین می رفتند و عمده جات دیگر از چاه دیگر بیرون میآمدند خلاصه از تماشای اینجا فارغ شده بیرون آیدیم سوار کالسکه بخاری شده آیدیم برای عمارتیکه باید در اینجا نماز بخویم جمعیت زیادی از مرد و زن جمع شده بپایه اند این عمارت پارک خوبی دارد که نام کل و بنره و چمن است اما فانوس که اطراف آن همه زغال است و دود و گرد زغال است که اگر شخص بخواد بروی آن چپنها بنشیند تمام لباس خالی میشود بقدریکه قیقه من رفتم تو می چپنها گردش کنم بکشت سنگی بگل پاچرخ از نو می چپنها بیرون آمده بود که بمنزل صندلی بود و خیلی خوب درست کرده بودند بمنگنه رفتم روی آن سنگ بنشینم با دست کش زدم که روی سنگ را پاک کنم تمام دست کثمت سیاه شد خلاصه داخل عمارت شده رفتم بالا خانه پادشاه را بردند با طاق راحت گاهی و خودشان با طاق دیگر رفتم قدریکه نشسته راحت کردیم آمدند عرض کردند نماز حاضر است از طاق بیرون آیدیم پادشاه هم از طاق راحت گاه خودشان بیرون آمده دست بحد بگردان گرفته رفتم با طاق نماز طاق بسیار بزرگی بود و نیز بسیار مفصل خوبی جمیده بودند در سر منبرین وسط نشسته بودم دست راست من (مستور) اولف (کرای بند) رئیس کارخانه شرنک که جوان خوش روی خوش سانی است نشسته بود و دست چپ علی حده پادشاه بزرگ نشسته بودند و بعد سایرین از دو طرف نشسته بودند بعد از نماز آیدیم پایین که ای رئیس کارخانه پنج پسر از پانزده ساله الی چهل ساله داشت همه از حضور ما آورده سفری کرده بودند نوی طاقهای پایین که متعلق بکرای نه

و چنانچه اوست قدری راه رفته صحبت کردیم بعد از جلواطفال یتیم این کارخانه که بقدر یکصد نفر میشدند و در پیش
 خصوص تحصیل میکنند گذشتیم یکدسته سرارهم از همین علمه جات بالباس سراربی و تفنک و یکدسته مونکاپچی
 نام از خود اینها دارند که صف کشیده و در محال جوانی بوزیکت میزدند بعد وقت مراجعت شد با پادشاه و کالسکه
 می کوچکت بخاری نشسته آمدیم به محلی که زن بزرگ بود با پادشاه توی زن بزرگ نشسته آمدیم کار لیسٹر
 مانجا که پادشاه یستاده بودند با ایشان وداع کردیم و ایشان از زن پائین آمده با وزیراء خودشان افتد
 ستادند که ما از جلوا ایشان گذشتیم تقصیل این کار خاجات از این قرار است اصل کارخانه را در سال ۱۸۱۸
 مسیحی یعنی در هفتاد و سال قبل ازین بنا کرده اند بانی کارخانه شخص انگلیسی (کولت ذیل) نام بوده بعد یکت سوتیه
 بنی جماعتی از اربابی خود اینجا و بلرکات پیدا شده از کولت ریل این کارخانه را خریده اند که حالا مالک کارخانه
 اینفرست بلکه مال یکت جماعتی است و رئیس این جماعت (مسئود لواماتیو) است عمارت که بنا
 فرودیم در ۱۷۵۹ مسیحی که یکصد و سی سال پیش ازین باشد باین باغ کشتیها ساخته و مال آنها بوده است
 اسم آن کشتی بانی (پونس دیکلیکنز) بوده است پانزده بلون فرنگت سرمایه این جماعت است و در
 سالی چهل پنج بلون معامله می شود و در صد می چ و نیم منفعت عاید این جماعت میگردد و خیلی کارخانه وسیعی است
 له بقدر یکصد کیلومتر راه آهن در و در و وسط قوی این کار خاجات دارد که روی هم رفته معادل شانزده ۱۰۰۰
 فرسنگ است و در پنج راه آهن در اینجا هست کار و صنعت این کار خاجات اغلب آهن سازی و فولاد سازی
 و روی سازی است و اکثری ازدول از آهن آلات و غیره هر چه لازم دارند این کارخانه میخیزد مثل ریل برای خط
 راه آهن و لکمیف راه آهن و ماشین و اسباب چرخ بخار کشتی و چرخا و آلات دیگر و برای تهیه حل و نقل این آلات
 و اسباب از این طرف بآن طرف و بالا بردن و فرو آوردن اسباب ثقیل چیزهای غریب تقبیه کرده اند از آنجمله
 یکت آهن بزرگی مثل دروازه حرکت میکند و بالای آن یکت راه آهنی است که اسباب و آلات سنگین این راه
 آهن که مثل دروازه است با خود حرکت میدهد بعضی اسبابهای آهنی مثل واکن های راه آهن ساخته اند که اسباب
 و ذغال سنگ و غیره را بواسطه جبر ثقیل به بالا میرود و پائین میرود یکت چکست بزرگی برای نازک کردن صفحه آهن
 در کارخانه بود که آهن و فولاد مثل موم زیر آن آهن و نرم میشد و وقتی بروی سندان میخورد زمین کارخانه بلرزید
 می افتاد اسم این چکش (ماد بوقی لن) چهار چرخ خیلی بزرگ با ماشین های خیلی سریع حرکت بود که اینها برای
 با دوادن تقبیه کرده اند و این چرخها بلوله های خیلی منطور که از چرخ های خیلی قوی بزرگ تر است دم میدهد
 و از آن لوله ها دم بکوره دمیده میشود که اینجا انشاست و آهن را مثل آب که اخته از زیر کوره جاری میاید و آتش
 اندوهن کوره مثل کوه بیرون می آید رفیم در ب ماشین خیلی تماشا کردیم هر کس داخل اینجا میشود مثل آنست که داخل

جهنم شده باشد هوادر و دیوار و زمین و آدم و حیوان و پرند و هر چه در این کارخانه جاست و شهر و حد و آن است
تمام سیاهند درین شهر بواسطه دود و غلظت هوایمیتوان تنفس کرد مگر آنکه عادی شده اند خلاصه کار
آشپا رسیده به منزل فیتیم دیشب ابالی شهر چراغان و اشبازی خوبی کرده بودند ولی مابواسطه کسالت زفته
بودیم امشب هم باز چراغان و آتشبازی در کار است چون دیشب را زفته ایم امشب لابدیم که با وجود کسالت
برویم ساعت هشت از ظهر گذشته سوار کالسکه شده رفیق برای پارک (ستود) یعنی باغ هفت ساعتی
از کالسکه پیاده شده داخل باغ که در کمال صفا بودندیم و در اینجا بانی است معروف بخیا بان هفت ساعتی که
باین مناسبت این بارک هم باین هم موسوم شده است اصل این محل یک دژه ایست که عمارتها و بنوئل با و
قبوه خانهای متعدد و اینجا نگاه میکند و طرف مقابل دو پشته خیلی بزرگ جنگل دار از مسافت کمی واقع بود در این
محل هم که ما بودیم درختهای بزرگ جنگلی داشت یک کلاه فرکی مفصلی هم از چوب درین محل ساخته اند محض اینکه
در اینجا موزیک بزنند تمام این دژه را چراغان بسیار تشک کرده بودند و در وسط جنگل هم بغاصه آم
دولت بار بخط فرانسه از گاز یا از الکترسیته ساخته بودند که بجوئی خوانده میشد مثلا (یوس) یعنی ایران را باین خط
نوشته اند روشنی در آورده بودند هوای امشب باده بسیار ملائم و خوب بود در وسط این بارک محوطه
بزرگی راسیم کشیده بودند که تمام رنما و دخترها و بچهها و مرد و با بطور اجتماع و در این سیمها ایستاده بودند برای
ما هم صندلی در وسط محوطه گذاشته و یک میز بزرگ تشکی هم در جلو ما بود که بعضی استیکانهای پنچ و شکما و
بلور از آب و مشروبات روی آن چیده و دورش اهن صندلی گذاشته بودند تا کسی نزدیک میز نیفتد و
چیزی نخورد ما هم در اینجا پنج نرسنه کاهی در اطراف این محوطه گردش و بازیها و مرد و با صحبت و تعارف میکرد
و چون این اسبابی و چراغان را در اینجا و در تمام شهر و ابالی شهر کرده اند نسبت بانها اظهار محبت و مسرت
میکردم و آنها هم حتی بچه بای کوچک همه دست میزدند و بهورای می کشیدند و شاه سلامت بادی گفتند
اشبازی خوبی کردند و از میان جنگل و درختها چلی چلوه و نمایش داشت بعد از اشبازی آمدیم بیک عمارت
قشکی که وصل به پارک است در مرتبه تحتانی این عمارت قمارخانه است بازی قمار غریبی در اینجا میکردند یک
آدمکی یعنی صورت انسانی ساخته بودند که باید آن آدمک را با کلوله بزنند برو و بیک سوراخی و بعد برگشته
خودش سبز بعضی مره بانی که در روی میز قرار داده بودند و شرط شده بود و باید که اگر می ایستاد برو و باخت میشد
روی میز دیگر هم کلوله بازی بودند بسید فرنی ایستاده بازی میکرد خلاصه بعد از مراجعت ما بمنزل اونا
بعد و برق و باریدن را گذشت شام خورده خواهیم دم (دو شنبه بیست و نهم شوال) امروز
بجدا آمد احوال هم بهتر بود سار در منزل صرف شد مجدداً و له حاجی محمد رحیم بجهت خرید و در بین شهر التشریفتمند

بعد از آنکه حاضر گردید سوار شده بهمان خیابان و گردش گاه پریروز رفتم بعضی از پیشخدمتها هم در رکاب بودند
 همان پاره کی که دالان سبز دارد و صاحبش هم اینجا نیست و باغ را بدیگری اجاره داده است رفتم پای و پیشت
 قدری در اینجا گردش کردم چون هوا منقلب شده و ابرهای سیاه از اطراف آسمان بالا آمده بود که احتمال
 بارندگی داشت رفتم عمارت نشستم درین بین رعد و برق زیاد شد و بلافاصله باران بسیار شدیدی مثل
 سیل نبای باریدن گذاشت از منوه خانه که در نزدیکی اینجا بود و رفتم قدری نان و پنیر و چای آوردند و در آنوقت
 در این عمارت نشست و گردش کردیم تا باران سبک شد و لی قطع نشده بود چون قصد حمام داشتیم بر کالسکه
 بستند و سوار شده یک راست به حمام آمدیم در حمام پیاده شده و در عمارت حمام شدیم بسیار عمارت
 عالی خوبی است و وضع بنائش اینطور است که یک تالار بزرگی در جلو واقع است تمام دیوارهای این تالار اینک
 بزمیت که رکهای سیاه دارد و سقف آن تخته و خوب نقاشی بسیار عالی مزین است و دو دالان بلند عرض
 در دو طرف تالار است که یک طرف حمام های مردانه و طرف دیگر حمام های زنانه است و اقلاً در هر دالانی صد
 حمام است و وضع هر حمامی این است که یک طاقی است و دارای یک حوض شکولی که عبارت از دیکت
 مسی است و در کنار طاق گذاشته اند و هر وقت لازم شود آب گرم و سرد بواسطه لوله ها و پمپ های متعدد که باز
 می کنند باین دیکت مسی میریزد و میزن و صندلی و اسباب نوالت خیلی خوب با آینه و غیره در هر طاقی حاضر
 و منظر این طاقها از یک طرف بکوه و جنگل و خیابان و کوچه های بسیار شکست پاکیزه است و از طرف دیگر بهین تالار
 بزرگست و هر یک حمام متعلق بیک نفر میباشد حاجی حیدر و لاکت خاصه ما را با یک حمام مخصوصی که از پیش گرم
 و حاضر کرده بود برد این حمام قدری بزرگتر و بهتر از سایر حمام ها است و زمین آن از تخته مشبک است بعد از حمام
 بیرون آمدیم صاحب حمام ما را بسایر عمارات و حمام های اینجا برده همه را گردش و تماشا کردیم این حمام دو نوع است
 و در دیکت آب معدنی که بجهت امراض مردم نافع است و از برای معالجه بانجا می آیند دیگری آب خالص است
 که هر کسی بیرون حمام بخواد حاضر است بکلیه حمام دیگر هم دارد که حوض آن از تخته است و لجن آب کوگرد و این
 دارد که بجهت شخصی که مرض مفاصل دارد ساخته اند و هر کس بخواهد مفاصل باشد میآورد و درین حوضها میخوابد
 و کم کم زیر این لجنها اگر می کنند بطوریکه غلیان میآید ناسی چل و قیقه اینجا میماند خیلی مفید است و درین عمارت باز
 تفصیلات دیگر هم هست که بدقت دیده شد خیلی تعریف دارد و بنظر ما این عمارت و حمامها باید بدو بیت
 بنزد تو مان ساخته شده باشد بعد از تماشای اینجا ما را بجهت بمنزل کردیم هنوز باران میآید و منزل بر تیار
 رفتم این نیاز در همین کاری که چند شب پیش با بخار فته بودیم واقع است و در بکارگری یعنی کارخانه این عمارت
 شدیم پردهای بسیار عالی خوب درین کاری است و از اینجا دار و تالاری شده و از آن تالار به تری که

در روی سن برای مامقین کرده بودند رفتم صندلی نایاب بود هماندار باد این سلطان و بعضی دیگر از ملکیین
 ما هم حاضر بودند این یار کوچک از تیار طراست آقا شکست تراست لربای بالا سواست کیئون فاصله لربا
 قریب دو بیست نفر زن و مرثسته بودند پرد با بالارفت در تمام پرد با سیک وضع بازی بود و اسم این قسم تیار
 نایله دیوان است یعنی محبته از آدم زنده ده پانزده نفر ازین زنهای خوشگل در وسط سن مثل محبته روی یکت
 پله مصنوعی که در وسط سن گذاشته بودند از مرتبه اول تا آخر بهیئت ایستاده و نشسته و خوابیده به ترتیب واداشته
 بودند انانیتوانستند پیش از دقیقه بحرکت بمانند این بود که بعد از دقیقه پرده می افتاد و دوباره بالا میرفت
 که بوبنغ دیگری ایستادند و پرده بهین قسم بالارفت در دو پرده هم رقص کردند یکت قاص موسیاه بسیار
 خوشگل در میان آنها میرقصید این بازی که بار از بازی تحت بر و سل آورده اند مخصوص خود اینجا بودند بعد برخواست
 آیدیم بر منزل شام خورده خوابیدیم شهر اسپاخیلی نزدیک سهر خدلمان است یعنی اینجا تا اینجا یک ساعت و نیم
 راه است (دو و یکشنبه غره ذی القعدة الحرام) امروز باید برویم به آنورس که انشا
 از اینجا بکشتی نشسته بطرف انکلیس برویم باید سه روزه در همین جا خورده یک ساعت بعد از ظهر حرکت کنیم
 مشغول حمل و نقل بار با راه آهن بودند مجدالدوله و حاجی محمد حسن عینک و دو برین متعدد از (لی یوز)
 آورده بودند قدری امتحان کردیم درین پن این سلطان آمده عرض کرد (مسیو گوی یوز) دیر که کار
 خانه (کو کویل) با پسدایش آمده اند که بحضور رسید عرض تشکر کنند بعد یکت دختر کوچکی دست
 کلی آورد و بحضور از و پرسیدیم ما در داری که یک مرتبه ما ورش هم داخل اطاق شده یکت رو میز بریزی در
 دست داشت بچله باز کرده گفت کاراپون است خواهش کرد که از و بخریم چون بد چیری بود و محض عیلت
 او گفتیم بخرند خلاصه یک ساعت بعد از ظهر وقت رفتن رسید هماندار با حاضر شدند آیدیم پایین سوار کالسکا
 شده رفتم یکجا بهینکه نوی و اکهنانشیم و زن خواست حرکت کند دیدیم یکت زن از راه لیتر رسید و
 بروی واکن با ایستاد و یک دفعه بغد رفیر نفر آدم ازین واکهنایرون آمدند بقدر یکت شهر جمعیت بودند
 که از کار خاسجات لیتر برای بفرج با سپا آمده بودند زن ما سمت آنورس حرکت کرد و آیدیم ما بهین
 بشهر (لوون) در کار اینجا علیحضرت پادشاه بلرکیت حاضر بودند رفتم پایین با یکدیگر دست داده تفقا
 آیدیم نوی زن و آیدیم چون یک ساعت و نیم راه و آیدیم ما بهین بروی خانه اسکو که سوار کشتی بشویم با پادشاه
 خود مان صحبت مشغول کردیم سه چهار قلعه نظامی در اطراف دیدیم از آنها گذشته از و راه شهر آنورس
 داخل شهر شده و از کنار شهر آیدیم بهان جایی که از و راه آنورس سوار کشتی شدیم و تفصیل آنرا نوشته بودیم
 اینجا پله گذارده بودند پایین آمده با پادشاه داخل کشتی شدیم جمعیت تماشا می و مردم متفرقه ازین شهر برای

انگلیس

دیگر با اندازه بود که حساب نداشت و راه عبور بود تمام فئون بلژیکت هم از توپخانه و سپاده و سواره در کنار
 راه صف کشیده بودند اسم این کشتی (ویکتور آلبرت) است و کشتی مخصوص سواری علیحضرت پادشاه
 انگلستان است که مخصوصاً از انگلیس آورده اند سر در و مندر و لف (دریغشار انگلیس که جلوما آمده بود
 و اینجا حضور رسیده صاحب منصبان و همراهان خود را معرفی کرد بعد با علیحضرت پادشاه بلژیکت
 دست داده و دایع نمودیم با وزیر اورجال بلژیکت و حاکم شهر فورس و معاندانهای بلژیکت و سایرین
 نیز خدا حافظ کردیم و تمام با پادشاه رفتند ما هم با طاف مخصوص خودمان آمده لباس سبی را عوض کرده
 رفتم برای تماشا بفرشته کشتی بسیار کشتی خوب خوش وضع ممتازیست چرخ و آلات و اسباب این کشتی مثل
 یک دستگاه ساعت بسیار عالی ساخته شده است برای سواری و حرکت روی آب کشتی ازین بهته
 و راحت تر میشود سه مرتبه طاق و منزل دارد همه طاقها منقح و مزین با مبیل و اسباب ممتاز و تخت
 خواب و لوازم راحت تمام مله نین هم اطافهای خوب دارند و سالون بسیار خوب دارد و انواع
 خوراکیها از میوه جات و چای و غیره موجود و حاضر بود پیشخدمتها و خدمه کشتی هم در نظم و آراستگی کمال
 ترفیع داشتند یک کشتی دیگر هم برای بعضی از مله نین و باز برای زیاده می ما حاضر کرده اند که اسم آن
 "آلبیون" است کشتی سواری ما چراغهای الکتریسیته دستی دارد که خود آدم روشن و خاموش میکنند و این
 کشتی مخصوص سواری نواب ولیعهد انگلیس است تمام چراغها و اسباب کشتی مطلقاً است تمام کشتی مفروش
 بقالیهای خوب عالی است بقدر میساعت کشتی در اسکله توقف کرده بعد بطرف انگلیس حرکت نمود که
 ساعت پنج بعد از ظهر کشتی رسیدیم و ساعت پنج و نیم حرکت کردیم هشت ساعت از ظهر رفته شام حاضر
 کردند خوردیم و بعد از شام هم میوه جات از قبیل سیبیل و بلوی بسیار ممتاز آوردند خلاصه خوب بودیم نصف
 شب بیدار شده دیدیم کشتی لنگر انداخته است از فرایک گفتند در مقابل و در خانه طیمس سیده لنگر
 انداخته است (وود و شکند و دویم) ساعت هفت از نصف شب گذشته از خواب
 خواستم الحمد لله احوال هم بهتر بود معلوم شد اینجا که دیشب کشتی لنگر انداخته وسط دریاست هیچ دخلی بمقابل و ده
 طیمس ندارد از سه ساعت و نیم از نصف شب گذشته الی حال اینجا لنگر انداخته و از حالا تا دو ساعت
 دیگر هم همین جا خواهد ماند و جهت توقف در اینجا این است که چون نواب ولیعهد انگلیس باید در ساعت معین
 باستقبال بایساید و چند کشتی جنگی انگلیس نیز برای تشریفات ما جلوا آمده سلام نظامی داده شلیکات توپ
 کنند اگر شب میر رسیدیم این تشریفات بعمل نیاید یک تخته دیگر هم این است که اینجا بار اغالیا هم غلیظ و
 کم و در اغلب در هوا میانه دو کشتی با هم تصادف میکنند و کشتیهای بزرگ و کوچک زیاد هم متصل و برز

در باد حرکت میباید با بودن بر خیل با علم و اسنادی باید حرکت کنند و الا اسباب خطر و حرکت خیل
 مشکل است اما آنکه خداوند امر و نهایت خوبی و آرا می و صاف و بی مه بود و در یا مثل حوض بی موج و
 آرام خیل شکر خداوند را بجای آوردیم خلاصه صبح بر خواسته رخت پوشیدیم و قهری در کشتی کردیم که دریم ابتدا
 از یکت دالان بار یکت طولانی گذشته رفتم با نظر فکشتی که جای فرنگها و بعضی از ملترن خودمان است
 و در حقیقت یکت دستگاه و یکریست یکد و اطاق را تماشا کرده بعد از پله با بالارفته بعرضه کشتی رفتم و در
 اطاقهای عرشه که جای کاچتهای کشتی است قدری نشسته با کاچتهای صحبت و فرمایش کردیم و دو برین با طرا
 انداخته بعضی کشتیهای بزرگ و کوچک که از دور و نزدیک پیدا بود تماشا نمودیم بعد از عرشه پائین آمدیم
 یکت پله چرخ بود که میرفت بعد اسباب و ماشین حرکت کشتی از آن پله پائین رفته آمدیم سر چرخهای بخار
 گرمی بود یکت دستگاه ماشین هم برای روشنی چراغهای الکتریستیه این کشتی در اینجا دیدیم تمام قوه چراغها
 برقی کشتی از همین یکت ماشین داده میشود و برای روشن شدن انداره و قوه برقیه یکت این را بانی دارند یکپا
 این بزرگ که مثل یکت کا زانبر بود دست گرفتیم بفاصله دو و حجب مانده پائین را قوه جاذبه تقاضا طبعی
 این را از دست من کشیده و ماشین چید بطوریکه با نهایت زور این را از این را بکنده غشید خیل این را
 غربی بود بعد از آنجا بالا آمده قدری در سطح کشتی گردش کردیم پائین در ساعت نهم بعد از نصف شب
 که دو ساعت و نیم بظهر مانده بود و کشتی را کشیده بطرف انگلیس حرکت کردیم طول و عرض این کشتی از این
 قرار است یکصد و شصت قدم طول دارد و بجهت قدم عرض آلات و اشیاء غریب و عجیب در این کشتی آید
 شد و حقیقت این کشتی عمارت بکری علیحضرت پادشاه انگلیس است که بهانطور که در خشکی عمارت دارند قوی
 دریا هم یکدست عمارت دارند که دارای همه چیز از اسباب و علمه جات و حکیم و نوکر با خدمه متعدد و دست
 و اینها همیشه در همین کشتی منزل دارند صاحب منصب و امیرالین کشتی هم معتبر تر از دیگران هستند خطر بزرگ
 عمده که درین دریای شمالی و رودخانههای اینجا است این است که اینجا باران زیاد و میگرد و حرکت کشتیهما
 کوچک و بزرگ از بسکه زیاد است و مثل بازاری متصل در آمد و رفت هستند چنانکه بخواه امه گرفت دیگر چشم
 چشم را نمی بیند و بسا میشود که دو کشتی بهم خورده غرق میشود برای رفع این خطر تازه اختراعی در تمام کشتیهما کرده
 که درین کشتی هم هست یکت تیپوری است که صدای بسیار عجیب و غریبی دارد و در وقت مه این شیپور
 محض اخبار متصل میریزند که دو کشتی بهم خورده و خواستیم صدای این شیپور را بشنوم ابتدا بخاری بلوله بای شیپور داده
 بعد چوب قاعده و ریسمانی که دارند در لوله را باز کردند یک صدای غریب و عجیبی سر و آمد که بلو ش خیل رحمت میداد
 و تو شنیدیم در اینجا بایستیم این شیپور را در وقت به متصل میریزند و معلوم نیست که اهل سفاین بچاره با چه حالت

از شنیدن این صدا هم میسر سازند و بعد که در این دور و بر هیچ هوا میوه بود و ما این صدا را شنیدیم یک چیز
غریب دیگر هم این است که عمده جات این کشتی با کشتیهای دیگر با دست و دو بیرق و علامات متصل بطور
تلفکراف که مرس میزنند مکالمات مفصل طولانی بنمایند که همه چیز به خوبی معلوم و مفهوم میشود دست خود سازان
این طرف با آن طرف بطور بای غریب حرکت و کان میدهند چنانکه از کشتی سواری ما با کشتی از برن که بعضی
لترین ما سواری بودند بجای حرف میزدند خلاصه تفصیل این کشتی زیاد است که اگر بخواهیم همه را بنویسیم مفصل میشود
بهینطور که ای در بالا و کاهی در پایین کشتی کروش میکردیم و کشتیهای کوچک و بزرگ بخاری و باد بایستی
که در اطراف این کشتی از دور و نزدیک زیاد بود و تا شام میگردیم کشتی هم خوب میرفت دریا هم در نهایت آرامی
و ملایمت بود چنانکه خود کابینان هم اقرار داشت که سی سال است دریا را باین آرامی و ملایمت ندیده ایم
بهینطور که میرفتیم رسیدیم بوسط دریا که در اینجا دو کشتی خیلی بزرگ در دست راست و چپ راه کشتی ما یکی در
دو سال قبل و یکی دیگر سه سال پیش ازین غرق شده بودند و سواهی دکلهای و سیاهنهای آنها چیزی دیگر از آب پیدا
نشد و آنچه بعد از آنجا هم به سلامت که نشتم و شب که دریا را تا شامی که دیدیم بعضی ماهیهایی ریزه دیدیم مثل جواتا
کوچک فشفه دار که در مازندران ایران بسیار است و در شب و دشان برق میزدند این ماهیهایی هم نوری دریا
از زیر موج و کف آب که از زیر جرج کشتی بیرون می آمد زیر و بالا میزدند و مثل الکتریسیته در تاریکی شب برق
میدادند خیلی تماشای داشت خلاصه را ندیم هنوز نرسیده بمقابل رودخانه طلس سه کشتی خیلی بزرگ و پهن انگلیس
باستقبال آمده بنا کردند بشلیک توپ نمودن و سلام دادن کشتیهای بخاری و باد بانی زیاد دیدیم که همه این
جمعیت مردوز و از انگلیس تا شامی ما آمده بودند متصل بخرامی کشیدند و دشان کان میدادند بعد ری
جمعیت توپهای ششباریاد بود که کم مده بود بعضی از کشتیها غرق شود و از سوراخهای زیر کشتی مردم و دستشان بیرون
آورده و دشان کان میدادند شکانه غریبی بود که کم از طرفین سواحل پیدا شد تا رسیدیم به (گووژند) که رودخانه
طلس است اینجا قلعه جات نظامی متعدد و هم برای حفظ و استحکام این رودخانه ساخته اند و متصل از قلعه جات
شلیک توپ میکردند اطراف این رودخانه تمام کارخانجات و عمارات و آبادیست و کشتیهای بادی
و بخاری و قایقهای کوچک است که مثل گرد و از دو طرف روی آب ریخته بود و همه از مردوزن و زنهای جنگل
بر بود و موج آب سبب خطر قایقهای کوچک بود که کم مده غرق شوند تا بحمد الله سببی نرسیده اند
کشتیها و قایقها کل کشتی ما میانداختند چون تا سه ساعت و ساعی که برای ورود و لیعهد معین کرده بودیم نیم
ساعت مده بود کشتی مادر (گووژند) توقف کرد تا فواید و لیعهد بیاید کینفرود نامه نویس نقاش هم
که انگلیسی است از اسبابا همراه ما است و متصل صورت ما و همراهان ما را بطورهای مختلف میکشد و یکی از

اطاعتی بالای کشتی که نشسته بودیم
فرمودیم نفاس ظلم و کاندیش را
یکت دقیقه صورتی نمخ اورا کشید
که اسباب تعجب خود او و تمام کجها
کردند که باین زودی و خوبی ما
خلاصه بقدر عین ساعت که مطلق
الحکیم (پوش دگال)

که با هم برادر نوات و لیعهد نمود
فرمود که بکشتی ما منتقل کرده نوبت
کشتی ما با ایشان دست داده بعد
و حالتی هستند که در سائزده سال
بودیم قدری فریه بر شده و و لیعهد
انهارا بعد خواهم نوشت همراه ایشان
و احوال زیاده ای هم با ایشان آمد
مقرر کردند ما انهارا فاکر کردیم
مقرر نمودیم بعد با نوات و لیعهد
بکشتی و لیعهد کشتی بسیار مقبولی است

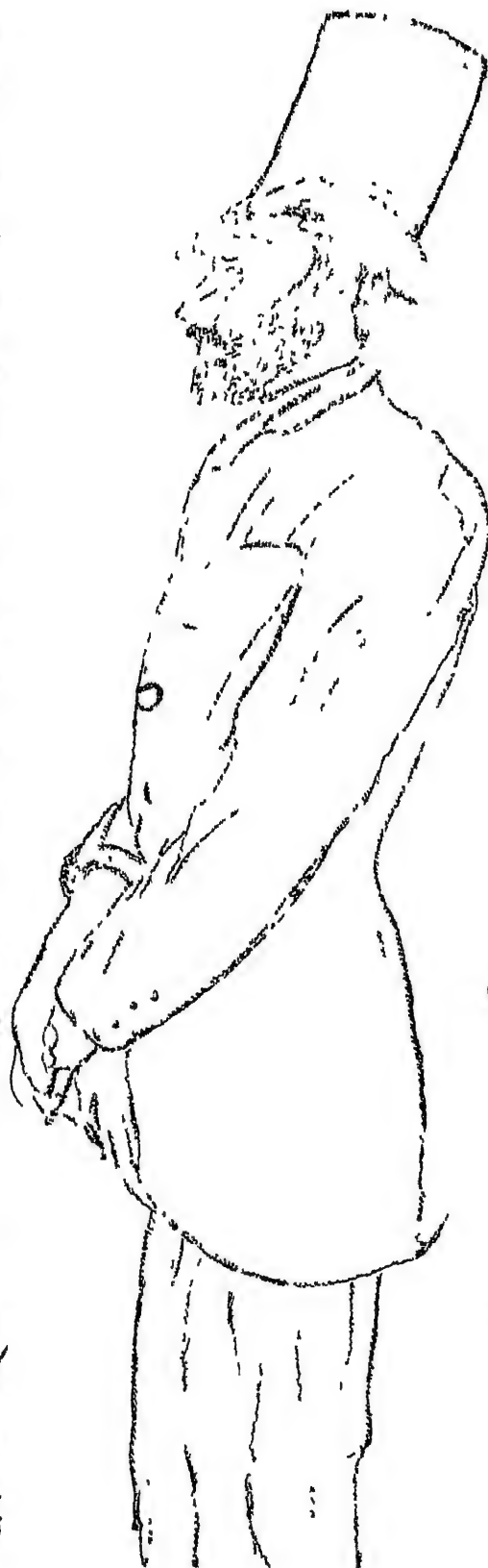
a lord de

yacht

Victoria Albert

Kaiser-e-udm chah

Panipat.



مخص گذارند و
آورد که هفتم و در
نقد ری شبیه بود
شد و همه تعریف
صورت او را کشیدیم
شدیم نوبت و لیعهد
با کشتی (او بنبرخ
است آمدند کشتی
و لیعهد آمدند نوبت
و لیعهد بهمان صورت
پیش ایشان را دیده
و لیعهد هم که اسکی
بودند صاحب منصب
و لیعهد همراه ایشان
ما هم طرفین خود ما را
سایر بر بان فریم
سالن طولانی باریکی
دارد و تمام این سالن
ماکن ارجه های
نیمین نیست داده
و منبری چیده بودند
که روی آن انواع خود
ما بود یکت بالا خانه
خوبی هم داشت که با نجات
نشدیم کشتی را راندند

از برای لندن برج میرفتیم رودخانه سنک تر میشد تا با نواز طبعی خودش سید و حقیقت (کوڈ سینٹ) جزیره
لندن است از محاذی (دک) متعدد گذشته دکت وضعی است که دستی در کنار دریا رودخانه برای تعمیر کشتی است
بزرگ ساخته اند اما اصل دکت بید نبود و کلهای کشتی را از میان آن میزدیم ساعت ساعت دقیقه دقیقه
جمعیت زیاد تر میشد مر جا که ممکن بود آدم بایستد بافتند از پشت با هم تا پائین مردم استاده و از هر روز
و در پنج بود سر را و دستها پرون آورده و شمال گان میدادند و بوراهی کشیدند و شاد باش می گفتند و بنظر
را ندیدیم تا آنیکت پل لندن کی گذرشته رسیدیم به که (که) یعنی این است که یک سمت این رودخانه رودیوار بلند
از سنک کشیده اند که جنلی حکم معتبر است و مبالغه گرانی هم خرج کرده تا با بنظر رودخانه منظم نموده اند و در حقیقت
شهر جالبی لندن از که با نظرف است ایجاد دیگر جمعیت زیاد تر شد از پلهای آسنی بسیار بزرگ دو مرتبه و یک مرتبه
و پلهای آجری بزرگ متعدد گذشته روی این پلهای هم از جمعیت مردم سیاه بود و معلوم بود که اینها از اعظم و مخترعین
هستند و همه روز اکسیده شادی میگردند یک کشتی زپیل همراه با بود یکی هم بهانطور از طرف لندن آمد اینها
بهینکه بهم نزدیک شدند یکدیگر حوز ده کم مانده بود و هر دو غرق شده حادثه غریبی روی و به الحمد لله عیبی نگرفته
سالم از بهر یک گذشتند از (کریه خ) هم که موزه و مدرسه بحری اینجا است که شقیم از طغنه کنند لندن که باج و جواهر
سلاطین قدیم انگلیس در اینجا است و از کلیسای (سن پل) نیز عبور کردیم عمارت پارلمنت لندن و برج شست
و بنای مالی آن هم از دور پیداست ز سیه مجاذی پارلمنت کشتی استاد از کشتی بیرون آمدیم (دولت دو
کاموچ) حموی علیحضرت پادشاه انگلستان و یسار لایکل قنون انگلیس (پوس باقن یولت) داما و
اعلیحضرت پادشاه انگلستان که شاه زاده خوش روی و لر بانی است و داما و دیگر علیحضرت معظّمه که همش
مادگی دولون است و پیر مردی است و امیر آخور علیحضرت معظّمه که جوان خوش رو و بنیست با جمعی دیگر
از معتبرین انگلیس استقبال آده بودند با همه تعارف کردیم و از دالان مصنوعی که از کل و غیره ساخته بودند گذشت
سوار کالسکههای سلطنتی شدیم ز سیده کالسکه از نهایی محبت و محترم ز بادی نوی این دالان استاده بودند
که با همه تعارف کردیم کالسکه نام کارسکه درباری و سلطنتی است و همه با اسبابهای حمل و کالسکه چوبی
بالباسهای مزین بستند من با تو آب و لیعمه نوی یک کالسکه نستیم سائرین هم در کالسکههای دیگر
نشسته را ندیم سواره گار مخصوص علیحضرت پادشاه انگلستان بالاسهای ممتاز و سربازهای مخصوص یاد
شاه بالاسهای کلّی و سواره بای دیگر و افواج دیگر از دو طرف کوچه صف کشیده و ایشانک فاسیابی با جلوبو
دار با از جلو میرفتند و ما از میان صفوف سرباز و سواره آهسته آهسته میرفتیم طرفین کوچه و بالا و پائین عمارتها
نیر تا ما محلو از جمعیت فرود زن بود و متصل بود اسکیشند و تعارف میکردند الحق منتهای بندگی و احترام را

بعل میآوردند که بالازد بهتر از آن نمی شود و این پذیرائی از روی احتیاج و بر حسب میل خاطر خود است.
ملت بود چنانکه نواب ولیعهد هم می گفتند که ما نمی توانیم مردم را بطور برای پذیرائی مجبور کنیم خودشان
میل خود کرده اند خلاصه از جلو صفوف گذشته از در و دره (بو کینگام) داخل محوطه عمارت بو کینگام شدیم
انجام جمعبت زیادی بود پامی پله عمارت که سرباز و سوار زیادی در اینجا نیز ایستاده بودند پیاده شده
داخل عمارت شدیم زوجه نواب ولیعهد و دخترهای ایشان تا در ب پله با استقبال آمده بودند با همه
دست داده تعارف کردیم و آیدیم نوی اطاق خیلی صحبت داشتیم یکی از دخترهای نواب ولیعهد را که شش
پوشش (لونی) است و بیست و دو سال دارد برای (کنت دو فین) که از ابالی انگلستان است
نامزد کرده اند آن دختر هم در اینجا حاضر بود با او نیز دست داده تعارف کردیم بعد نواب ولیعهد و زوجه
ایشان آمده اطاقها و منازل را نشان داده رفتند این عمارت همان عمارت است که شانزده سال قبل هم
منزل کرده بودیم بیک کل خانه بسیار خوبی که سقف و دیوارش تمام از شیشه است پهلوی اطاقها است فوایع
و اقسام گلها در اینجا موجود است و راحت گاه خوبی است بعد بلافاصله رفیقیم با یکی که جلو عمارت واقع است
باغ و چمن بسیار خوب با صفا نیست غریز است سلطان هم همراه ما آمد آیدیم تا کنار دریاچه این باغ که دریاچه
بسیار بزرگی است و فواره بسیار بزرگی هم دارد و آوای باریک در آن روی دریاچه بود با جمیع آل و له
و غریز است سلطان و سایرین قومی نا و ناستسیم پاروننها هم حاضر بودند قدیمی بار و زندقی در پاچه
کردش کرده آیدیم چون باز قدیمی قومی باغ و کارهای قشنگ کردش کرده آیدیم با طاق خودمان شب
شام خورده خوابیدیم اسم سیر بزرگ نواب ولیعهد (جورج اول) است (دو دست مشین)
هجوم) امروز باید برویم به ویندزور و پیدین علیحضرت پادشاه انگلستان و امپراطور هندوستان بکشا
قبل از ظهر باید برویم و چهارم در اینجا باید بچویم صبح قبل از حرکت هم باید وندزومی مختص بخشور با بایندیشیک
آقای باشی و ایشیک قاسی بامی علیحضرت پادشاه انگلستان و خبره جلو ما افتاده ما را بردند طبقه بالای
عمارث در تالاری که همیشه علیحضرت معظه سفا را می پذیرند و وزیران را بار می دهند در اینجا شستیم تالار
خیلی عالی است و محبته بامی مرزا علی و زینتهای زیاد و در سفر از تالار بطور دایره ایستاده بودند اول
مسئود ادبیکتن) سفر کیر فرانسه معرفی شد مرد معروفی است و سالها است در لندن بشارت
اقامت وار و میرزا مالک خان ناظم الدوله وزیر مختار ما هم همراه ما بود و مترجمی میکرد بعد (با دن ائنتال)
سفر کیر روس معرفی شد که مرد معتبر است و مدت است در لندن اقامت دارد بعد از آنکه سفا یکیکت
معرفی شد مدعو آنها هم اجزای خودشان را معرفی کردند از جمله سفا را می بزرگ رستم پاشا سفا کیر عثمانی که مرور
در ۱۶۸

Queen of England



Victoria Königin v England
Reine d'Angleterre

Regina d'Inghilterra

کوچک انداخت و موبای میفید و او را بر منی است سابقا حکم لبسان و شامات بوده و در اینجا خدمات کرده و معروف شده است یکی از اجراء رستم با شایم پسر خیر الله افندی است که خیر الله افندی سابقا سفیر بکیر بود در طهران و در اینجا هم فوت شد با همه فراصحت و اطوار القای آیه جمله سحر اسفیرین بود که خیر الله افندی هیچ زبانی میداند یکی از انگلیسها زبان چینی میدانست سفر چین را با چینی حرف میدوان انگلیسی با چینی ترجمه میکرد و ناظم الدوله برای مازجه میکرد و دیگر سفیر را چون بود اسماعیلی سفر را بعد از هم و شت بعد از رفتن بمصر و حاصل پنج دقیقه (لرد سالیر بوری) با دسته و زاری خویش که گفته اند با هم هستند چطور آمدند لرد سالیر بوری مرد و خوش مسدست و زار را همه معرفی کرد با همه حجب و فرمایش کردیم بعد مرخص شده رفتند اسماعیلی و نداهم بعد نوشته خواهد شد بعد کالسکه حاضر شد ما و نواب پرنس فکتور آلبرت که او را دهم میگویند پسر رکت نواب لعمده در رکت کالسکه شسته را ندیم برای کار ویند زور را (هاید پادشاه) عیور کردیم بعد ری جمعیت بود که حساب نداشت و ما هم متصل با دست با دهم تعارف میکردیم رسیدیم کار و اکنهایی راه آهن جلی کوچک بودند گویا و اکن بزرگ از این خط عبور نمی کنند از راه موه فدری بزرگتر بود سوار و اکن شده را ندیم در و اکن با همان شایب و پسر نواب و لعمده و لارنون و امین سلطان و ناظم الدوله شسته بودند کالسکه جلی نند میرفت بعد ری عیست با بیشتر که رانده ما رسیدیم بویند زور قلعه ویند زور همان است که در روز نامه سابق نوشته شده است دیگر لازم نیست نویسم ویند زور شهر است از دیم ترین شهرهای انگلیس و تقریباً هشتصد سال است که این شهر نباشد است سربازهای گارد علیحضرت بادشاه انگلستان با سوار با و افواج طرفین راه صف کشید بودند علیحضرت بادشاه و دخترهایشان و دام و نور با) مفعود از دام و نور با زنهای محترمت ملک انگلستان هستند که محض افتخار خدمت علیحضرت بادشاه انگلستان را می کنند و ندیم ایشان هستند همه در پای پله عمارت ویند زور ایستاده بودند علیحضرت معظمه لباس سیاهی پوشیده و عصای سیاهی در دست گرفته مختصر جواهری هم بچو زده بودند پیاده شده با ایشان دست داده تعارف کردیم بعد علیحضرت بادشاه انگلستان دست مار گرفته از پله با بالافتم ارگالری کارخانه و دالان بزرگی که پردهای نقاشی خوب در اینجا بود کدشته با طافی که سار زده سال قبل هم اینجا رفتم و از شدیم و با علیحضرت بادشاه انگلیس در روی نیم تختی نشسته قدری صحبت کردیم بعد علیحضرت معظمه چند نفر از اعیان را معرفی کردند ما هم اینست سلطان و بعضی دیگر از وزر و همراهان خودمان را که در اینجا حاضر بودند معرفی کردیم بنهار حاضر شد رفتم بنهار در جهان طاق که سفر سابق بنهار خوردیم بنهار حاضر کرده بودند رفتم بنهار رسیدیم دست تیب علیحضرت بادشاه انگلستان رسیدند و طرف دست است (بودن کوهستان) بود و دیگر دختر علیحضرت بادشاه انگلستان (لرد سالیر بوری) با طافه پس

و شوهرش (پوشن باقن بولت) و (پوشن کویستیان) و دختر او و پسر نواب و لیعهد و (لرد سالیس
 بودی) و زوجه لرد سالیس و بوری و غیره و از طرفین این سلطان و بعضی دیگر در سر نیزه ها نثار کردند با
 علیحضرت پادشاه انگلستان خیلی صحبت کردیم پادشاه و دوسه نفر نوکر هندی دارند که بالباس هندی هستند
 و فارسی میدانند مسلمان بودند پادشاه انگلستان می گفتند معلم آورده ام زبان اردو می آموزم بعد
 نثار علیحضرت پادشاه انگلستان دسته کلی با دادند و از بخار خواسته آمدیم با طاق دیگر قدری باز نشست
 کردیم چهار خواسته دست علیحضرت پادشاه و وزیر در اجبت نمودیم علیحضرت معظمه تا دم تله مشایعت
 کرده اینجا با هم وداع نمودیم سوار کالسکه شده رفیقیم برای مقبره مرحوم (پرنس البرت) شوهر علیحضرت پادشاه
 انگلستان پرنس کریستین پسر نواب و لیعهد و این سلطان هم با ما و کالسکه بودند پارک و دیند و خیلی
 بزرگ است از پارک گذشتیم سوار با جلو و عقب ما بودند رسیدیم به مقبره بسیار عالی است با سنگ
 سماق و سنگهای دیگر ساخته اند خرج نبای این مقبره را علیحضرت پادشاه انگلستان از خزانه شخصی خودشان داد
 و خیلی بدولت و پارلمنت نثار و دختر پادشاه انگلستان (پرنس الیس) و دختر همین دختر که نوه علیحضرت
 معظمه باشد نیز در اینجا مدفونند نوه پادشاه سال قبل ناخوشی کلودرد (دیفرنیت) مبتلا شده مادرش بی ثباتی
 کرد و نزدیک او میرفت هر چه منع کردند ممنوع نشد چون دختر را خیلی دوست میداشت شخصاً پرنساری او
 میکرد بعد از مردن دختر خودش هم مبتلا بدیفرنیت شده مدبر در او را بر این مقبره دفن کرده اند محبته مهر دور
 از مرمر ساخته اند دختر کوچک بهلوی مادرش حالت حزن انگیزی داشت یکدسته کلی بسره مرحوم پرنس البرت
 گذاشتیم چون وقت حرکت راه آهن رسیده بود آمدیم گار سوار ترن شده آمدیم تا گار شهر از ترن کالسکه
 نشسته را دیدیم بهار ت (بوکینگام) در ساعت هشت و نیم بعد از ظهر هم باید به نیاتر برویم که این تیار تر
 به اپرار و ایال دور (کنٹ گادین) است سوار کالسکه شده به نیاتر رفیقیم جمعیت زیاد بود معابر و خیابانها
 چراغان و زینت کرده بودند و مردم هوای کمی کشیدند از جلو کلوب (کنٹر وائز) و (لیبنال) گذشتیم که
 یکی برای دسته نوری و یکی برای ویکت است هر دو دسته در اینجا جمع میشوند و هر دسته در کلوب خفته
 مثل دستوران شام و جای و قهوه دارند و یکدیگر را می بینند و صحبت می کنند با گفتگوی پلیسیکی نمایان
 دیگر از میدان (ریزافا لگار گذشتیم که میدان وسیعی است مجسمه نلیون در این میدان در روی پایه مرتفعی نصب
 چون او در جنگ رزافا لگار کشته شده و فاتح آن جنگ بوده مجسمه او را ساخته و میدان را هم با هم آن جنگ
 موسوم کرده اند از اینجا گذشته وارد نیاتر شدیم در لژ بزرگ مرتبی نشستیم نواب و لیعهد و زوجه ایشان
 و دخترها و پسر ایشان و جمعی از شاه زادگان دیگر هم اینجا بودند نیاتر بسیار عالی مرتفعی است پنج طبقه است مط

کاری زیاد و دار و امشب تمام بزرگان و بچها و اعیان الکلیس اینجا هستند زنها با لباسهای سینه باز و انواع
 زینت و جواهر و مرد با لباس سیمی در تمام این طبقات نشسته بودند مجلس اشکوهی بود کلن باید که البته قیمتانند
 هفت هشت هزار تومان کل میشد در لثا بود تمام اهل تاشاخانه از معتبرین بودند آدم غیر معتبر نبود در لثا جا
 که مثلاً در سابق یک لیره میدادند و می نشستند امشب بده لیره رسیده بود تمام تاشاخانه با الکتریته
 روشن بود بسیار مجلس عالی باشکوهی بود عطر گها تمام تاشاخانه را پر کرده بود تمام زنها و مرد ها که نشسته بودند
 و حقیقت عرق کل بودند جلوتر با و دست اندازها مملو از کل بود و هر خانی هم یکدسته کل بزرگ در دست داشت
 که البته کمتر از دو تومان قیمت نداشت (تاشاخانه اپرا بود بسیار و آواز چینی مطبوع خوب بود خوانند با خیلی
 خوب خوانند یکی از خوانند های خوب (مادام البانی) بود که از اهل امریکاست سفر سابق هم که با کلیس
 آیدیم همین جا آواز میخواند حالا هم همان طور میخواند دیگر (مادام ماریز) بود که خیلی خوب خواند که با بچها و خاظم بیجا
 که همین ماریز باشد که چهار سال قبل شوهرش در بالون نشسته هوا رفت و دیگر اثری از او ندیدند و بالمره
 مفقود گردید خوانند های دیگر هم از قبیل (میس لاروسل) (و) (مادام نور دیکا) و غیره بودند تمام حرکات رقص
 با ساز و افی بود و در آخر هم اجماعاً رقص خوبی کردند از انجام راحت بمنزل کرده خوابیدیم (دو چهارشنبه
 چهارم) امروز باید بر حسب دعوت (لرد مر) بیکری یکی شهر بسته شهر لندن رفته در اینجا بنا بر بخوریم در عت
 و وارده که وقت ظهر بود نواب ولیعهد بمنزل ما آمده ما را برداشته با هم سوار کالسکه شده با کمال توقیر
 و احترام باین تفصیل روانه سینه شدیم اولاً از درب عمارت ما ناخانه بیکری یکی که قریب یک فرسنگ راه است
 دو طرف راه سرباز و سوار زیاد با محال نظم بجهت احترام ایستاده بودند و در پشت سر آنها جمعیت زیادی از
 از اهالی شهر آتاشائی و غیره بودند از دور و پنجره کوچه ها و هر کجا که ممکن بود آدم هایستند و تماشا کنند آدم ایستاده
 بود که البته بقدر دوست سیصد هزار نفر حاضر بودند و تمام دکانین و اطراف در بار باز کرده در عرض
 متاع و اسباب فروش آدم ایستاده و بیرقمهای زیاد با انواع کلها در پشت دکانین و اطفا و کوچه ها
 نصب کرده در کمال زینت و شکلی همه جا آراسته بودند طنابهای زیاد از کوچه ها و حیثه و کل بسیار با آنها
 بسته بودند که خیلی تماشا می بود و اسم ما را در اغلب پرده ها با لفظ مبارکباد نوشته بودند با این ترتیب
 و تفصیل وارد عمارت بیکری یکی شدیم لرد مر با نواب و شرفا (در الکلیس مخصوصاً اینها شریف میگویند
 اینکه مافارسی کرده باشیم و قضا و اعیان سینه با لباسهای قدیم بچها و خر قهای قافم و زلفهای عاریتی که
 سفید است و در رفته های مخصوص که لباس سیمی می پوشند این زلفها را بر سر میگذارند همه جلوه مافاده را با عبارت
 و تالار بزرگی بودند خود لرد مر خر قه قافم بلند می پوشیده بود که دوسه ذرع طول داشت و از عقب او

دست زده ساکت شدند و باره کرد و برخواست و مجدداً خطبه مفصلی مخصوصاً در تبت و رود با خواند و با
 همه اهل مجلس دست زدند و ما همه برخواستیم و بسلامت داشت کردند و ششیم قدریکه گذشت ما خواستیم بر خیم بست
 کرد و سینه و ابالی لندن شربی نوشیم شیوچی شیو رزد و جاجی جاکشید ما برخواستیم نطق مختصری کردیم و ناظم
 الدوله ترجمه کرد و باز همه دست زدند و یارو می تخمها گفتند و ششیم دوباره جاجی جاز زد و شیوچی
 شیو کشتیدند و نواب ولیعهد برخواست خطبه فصیح مفصل مشروحی در تبت و بتجید با خوانده و مردم دست
 زدند و همه بسلامت ما نوشتند و ما هم جام شربی سلامتی ایشان خوردیم بار دیگر جاجی جاز زد و شیوچی
 شیو کشتید گفتند لار و سالیووری صدر عظم میخا خطبه بخواند همه ساکت شدند لار و سالیووری برخواست
 و از حفظ خطبه عزای مفصل مشروحی در تبت و تبت میز الکلیس با و اولی خارج بیاورد و در خطبه او چندی مردم سواد
 کردند و همه غریبی برخواست بعد از تمام خطبه با قدریکه گذشت برخواستیم با همان ترتیب اول باز دست زدند
 کرد و مردم دست ما بود و سایرین از عقب از ما لار سپردن آیدیم و باز همان تشریفات و وقفات و اشرف
 و جلوه ما بود و بعد علاوه چهار شیو رزم از جلوه ما میزدند آیدیم با طاق اولی قدری راه رفته قوه خوردیم و سیکا
 کشیدیم و با نواب ولیعهد آیدیم بیرون قوی کال سک نشسته را ندیم برای منزل ای که امروز رخصتیم و مراجعت
 نمودیم ازین قرار است از عمارت بوکیسنگام به پارک سنت جیس و کوچه (بیل بل) که محل جمیع کلوهای
 مشهور لندن است و از اینجا میدان ترا فالگار و کوچه استرند تا سینه و کیلدال رسیدیم و در مراجعت
 از کیلدال (ان نیکیت که لب رودخانه است و کوچه نامبرند که محل همان خانه بانی بزرگ است و از اینجا
 سنت جیس بارک و از اینجا به بوکیسنگام پالس آیدیم) اسم بارک بزرگ که متصل به باید پارک است
 کینضبت طین (پادک) است باز در مراجعت همان طوجبت مثل قول بنیاده بودند وقت فن سینه و بوکی
 کلیسای سنت پل که ششیم این کلیسا بقدری بزرگست که به بزرگی و ارتفاع کوه دوشان پنه طهران بلکه قطر
 از کوه دوشان پنه بشیر نظر میآید خلاصه رسیدیم به منزل نواب ولیعهد دست داده خدا حافظ کردیم
 ایشان رفته و ما آیدیم با طاق خودمان قدری راحت کرده بعد با این سلطان و ناظم آل و لوتوی
 کال سک نشسته را ندیم برای سفارت خانه ایران که منزل ناظم الدوله است از باید پارک (کینضبت
 طین پادک) گذشتیم و از خیابان آخر محلات شهر رفته رسیدیم بخانه میرزا که خان ناظم الدوله منزل او
 در محله آخر شهر است اما محله پر کلی است تمام خانه با جلوش باغچه پراکنده دارد محله با صفائی است خانه ناظم
 الدوله هم خانه خوبست باغچه پر گل و اطافای خوب و استباهای ممتاز دارد و عصرانه میوهجات خوب حاضر کرده
 بود قدری میوه خوردیم زن و دخترهای این حضور آره سه شکر کرد و سه دختر از دوخته که چکش که سس لاله است

خوش صحبت و بامزه است قدری شسته بعد مراجعت بمنزل کردیم قدری راحت کرده بعد با این سلطان
 و سرور و منند و لطف با لسکه شسته رفتم بمنزل (لرد گدوکان) حیدر علی حضرت پادشاه انگلستان که در آن جا
 بصرف شام همان بودیم نخست از طرین ما هم همراه بودند رسیدیم بمنزل لرد و پادشاه شدم خود لرد و بازو چشم
 تا دم در بستاند استقبال آید بودند دست داده رفتم بالا داخل عمارت شدیم تمام این عمارت از دیواره باو پله با
 از سنگ مرمر ایتالیائی است که سفید است و رنگ سیاهی دارد اطا قنای بسیار خوب تو در توی عالی
 با مبلمانهای بسیار خوب داشت نواب و لیجه هم اینجا بودند دست داده تعارف کردیم لرد و سایر لرد و پادشاه
 و بعضی از اعظم شهر هم باز نمایشان حضور داشتند قدری توی اطا قنار راه رفته صحبت کرده بعد آیدیم
 سر شام تمام این عمارت پر از گل است اطاق شام هم میز بسیار خوبی چیده و گلهای زیاده زینت داده
 بودند بقدری نغمه سر نیز بودند هر یک در جای خود نشینیم دست راست من زوجه لرد و سایر لرد و پادشاه
 چپ زوجه لرد گدوکان شسته بودند زوجه لرد و سایر لرد و پادشاه و پلیس و
 و عاقل و وزیر کت است خلاصه شام خورده بعد آیدیم با طاق دیگر قوه خوریم و سیکار کشیم و با یکان کتان
 صحبت داشتیم بعد پایش آمده سوار کالسکه شده آیدیم منزل شب درین عمارت که منزل است بقدر
 و پانصد نفر زن و مرد از اعظم و مخمرین و وزراء و سفرهای خارجه بیال در قفس همان بستند که باید ما هم باز
 مجلس برویم قدری که راحت شدیم و نیز در بار و ایشیکت فاشی آمده عرض کردند که همانا حاضرند چهار
 با عصا با جلو ما افتاده ما هم لباس تمام رسمی پوشیده بقدر پانزده نفر هم از همرازان ما لباس رسمی پوشیده ا
 پله بالا رفتیم تمام اطا قنار و تالار با چرخهای برقی روشن و به مبلمانهای ممتاز آراسته و مزین بود نواب و لیجه
 جلوانده با همه یک دست دادیم بعد رفتم توی اطاق دیگری که زوجه نواب و لیجه هم اینجا بودند باز زوجه و لیجه
 تعارف کرده بعد دست بدست ایشان داده ایشیکت فاشی باشی باز جلو ما نواب و لیجه و سایر شاهزادگان
 و شاهزاده خانها از عقب ما حرکت کردند اطاق با طاق و تالار به تالار از کوچه میان و وصف زن و مرد
 گذشته مار سیدیم بتالار بزرگت رقص این تالار بزرگت و سایر تالار با و اطافها مخلوا زن و مرد بود این با
 رقص خیلی بزرگت است چراغهای برقی زیاد دارد و یکت بالکنی هم دارد که اینجا موزیکت میزنند یکت از کت چنان
 بزرگی هم در همین بالکن است که میگفتند پرین آبرت شوهر علیحضرت پادشاه انگلستان در حیات خود
 کرده است و از وقتی که او فوت شده دیگر کسی این از کت را نزده است چنان بزرگی اما موزیکت نیز
 اگر بخوانیم اسامی این اشخاصی که درین تالار حاضر شده اند بنویسیم یکت کتاب مخصوصی میخواند و همین قدر میخوانیم که
 نام اعظم و معتبرین رجال دولت انگلیس و وزراء محترم مضروب و معروف از مردوزن حاضر بودند و نام زن

سینه هاشان بخت و کشف بود و همه خود را با لباسهای برلیان و جواهرهای نفیس نیت کرده بودند که تمام
اطاق و تالار را برلیان پر کرده بود بالای این تالار یک شاه نشینی است دوسه پله میخورد در اینجا چند صندلی
برای ماکذارده بودند رفیق ششیم نواب و لیعهد و زوجه و لیعهد و شاه زاد با هم آمده نشستن جلوما هم بیک
اندازه از تالار برای رقص باز بود قدری که نشستن نواب و لیعهد و زوجه و لیعهد و پسرها و دخترهای ایشان
و سایر شاهزاده خانها برخواستند برای رقص قدریکه رقص کردند آمدند نشستن خشکی گرفته دوباره برخاسته
مشغول رقص شدند باز نشسته قدری خشکی گرفته باز برخاسته رقصیدند خلاصه بقدرده دوازده مرتبه همین
بهی رقص کردند و نشستن بهوای طاق گرم بود و این تالار بزرگ تمام از بوی عطر پر شده بود این رقصها اینکه
امشب کردند و اس و پلگا و مزورگا و کادریل بود بعد از ده دوازده مجلس تمام شد برخاسته آیدیم
باطاق دیگر که میز برای سوپه در اینجا چیده بودند تمام مردم هم اینجا جمع شدند همین طور ایستاده قدری چیز
خوردیم و صحبت کردیم امشب سوای دوک و کابریج و خواهر ایشان و شیش و دو تک که مادرشان مرده
است و درین مجلس حاضر بودند دیگر همه شاهزادگان و اعظم و رجال و اهل انجلس از زن و مرد حاضر بودند و
چون بن جسته بودم باز زوجه نواب و لیعهد دست داده خود نواب و لیعهد هم تا در یک پله بشایعت ما آمده از اینجا
با ایشان تعارف کرده به منزل خود مان آیدیم و خوابیدیم اما نواب و لیعهد و سایرین دوبار برگشتند همان
تالار بال که برقصند و تا دو ساعت دیگر مشغول خواهند بود بسیار می از محافلنا هم هنوز تازه می آمدند و تا
هوا روشن بود اینها میرقصیدند (و در پنجشنبه شب) امروز پنج ساعت و نیم از ظهر گذشته بود
سخانه نواب و لیعهد برویم هوای لندن غالباً ابر و بیره است و کمتر آفتاب دیده میشود امروز را تا بعد از ظهر
ملاقات رسانند ششیم نهار در منزل خورده بعد از نهار فرمودیم دو کالسکه حاضر کردند که باغ و حش برویم
چون در سفر اول هم که بلندن آیدیم بهین باغ و حش رفته بودیم بخوابیم بهین درین سفر تازه چه دار و من بالز و دنیا
هماندار قوم در یک کالسکه نشسته بعضی مگر نین هم در کالسکه های دیگر سوار شده رانیدیم برای باغ و حش رسیدیم
به ریخس پارک که باغ و حش قوی این پارک است پارک بزرگ است اما در آخرهای شهر واقع است کسی از
اهل شهر باین پارک نمی آید مگر شخصی که در آخرهای شهر خانه دارند و بجه باین پارک می آیند
چخصوص بچ بانی که بالبنه بزرگتر هستند بازی مخصوصی در اینجا می کنند که شمش که گیت است بعد داخل باغ
و حش شدیم زن و مرد زیادی در باغ بود و بر کجا میایستیم دور با جمع میشدند دخترهای خوشگل قوی اینجا خیلی بود
نزدیک قفس سباع رفیق هفت بشت شیر و پلنگ بود و دو غل هم بود که روی آنها تخت زده اند و کبریا
میخواست پول میداد سوار میشد قوی باغ میگشت بعد رفیق پهلوی شیر آبی که در قوی حوضی بود و همیشه از دور

ماهی بآن نشان میدادند میپدید و از روی هوا با آن دست و پایی کوششی میکرد بعد ماهی را با بالا خانه آنها
 برده میکردند شیرازی بالا میروند و ماهی را خورده دوباره از بجا توی آب بشکست مبر و دیگر انواع
 میمونها و شکار با و مرغها و طوطیهای مختلف و سایر حیوانات مثل باغ های وحش دیگر که دیده بودیم زیاد و
 ما بر یکی در اینجا دیدیم که در آن کواریم برین بچپین ماری ندیده بودیم فطرس با اندازه ساقه چنار بزرگ و طولش
 ده ذرع بود و پنج پوچه از د بانی در پیچ جا دیده نشده بود یک شبانه یعنی میمون بزرگ بهم داشت قدری
 کوچکتر از شبانه باغ وحش برین بود خیلی شبانه کج خلقی بود صورتی بعینه خواجهای سیاه چاق است تفاوت
 که با آنها دارد این است که حرف نمیزند ریش این باغ وحش یک پیر در ریش سفیدی و دیگری مرو قد بلند
 ریش سفید و سیاه دارد و هر دو جلوما افتاده جانور باران نشان میدادند و معرفی میکردند چون باید در ساعت
 پنج و نیم خانه نواب ولیعهد برویم حقیقه نوشتیم تماشای کالی کلیم حرکت کردیم اینده فغانه کوچه (رخیس ستریت
 گذشته بعد از کوچه بیکادلی انهم کوچه وسیع بزرگی است مثل کوچه رخیس ستریت است کوچه رخیس ستریت خیلی
 پاکیزه و وسیع است و حقیقه باری است از دو طرف دکانهای عالی با استغره زیاد دارد و جمعیت آینه
 و رونده بقوهی است که حساب ندارد و در جلوه دکانها جمعیت زیاد استاده بود و در پیاده رو کوچه متصل با دکانها
 می آیند و میروند و در وسط کاسکه داراده و استیموس بقدریست که زمین کوچه پید نیست و شخص تعجب
 میکند که چگونه اینها از یکدیگر میگذرند و محال است در این کوچه کاسکه تواند تیز برو و با وجود اینکه آهسته میروند
 اگر محاسن کاسکه چها و قدرت پلیس این شهر نباشد روزی هزار حادثه رومیید به فتنه ست پلیس بطوری است
 که بیکت اشاره دست جلوتام را نگاه میداد و کاسکه هر کس باشد فوراً می ایستد و کوچه بیکادلی هم جمعیت زیاد
 اتانای بقدر که در رخیس ستریت دیدیم تماشای اینجا را شخص دکانها بیکند چرا که در کاسکه متصل تر است
 که مبادا تضاد فی شود و حادثه اتفاق افتد اگر آدم دوگناری با بسند و کاشا کند سیاحت غرضی دارد از باغ
 وحش مراجعت بمنزل کردم قدری راحت کرده بعد کاسکه حاضر کردند و سوار شده باغ نواب ولیعهد رفتم رسیدیم
 بخانه نواب ولیعهد استقبال کردند با ایشان رفتم علیحضرت پادشاه انگلستان که در اینجا بودند ملاقات
 کردیم در چادر کوچکی که در میان باغ و روی چمن زده بودند خانواده سلطنت هم اینجا بودند باغ بسیار با صفائی
 زمین چمن مثل محفل و وی آن گل کاری می خوب و درختهای تک تک و در قطعات چمن چادرهای کوچکی تک تک بخت
 واردین و معاننا زده بودند یک چادر بزرگی هم در کناری زده بودند که معاننا در اینجا عصرانه بخورند نیز بزرگ
 از عصرانه رفیق داده بودند البته بقدر و و هزار زن و مرد و دختر و خانوادها شاهزادگان و بجا و اعیان و
 وند و سفره حسب و محبت درین باغ حضور داشتند که اگر بخوابیم بقضیل نویسیم کتابی میشود بعد از دو
 روز

نواب ولیعهد قدری در باغ گردش کردیم همچو طور که از میان جمعیت میرفتیم زن و مرد راه وسیعی باز میکردند و میرزا مالک خان ناظم الدوله که همراه ما بود بعضی ابرای ما معرفی میکرد و ما با آنها دست داده تعارف و صحبت میکردیم قدری هم در جلو چادر بزرگ که میرعصرانه گذاشته بودند ایستاده بعد در چادر کوچکی که در گوشه بود قدری نشستیم پس (کنت دیاردی) نوه لوی فلیپ پادشاه فرانسه را هم که حالا در انگلیس متوقف است بپوشیده رفته است را اینجا دیدیم آمد با ما نشست قدری صحبت کردیم بعد آیدیم نزد علیحضرت پادشاه پهلوی ایشان نشسته قدری با ایشان صحبت کردیم بعد علیحضرت پادشاه بقصر و نیز در مراجعت کردند و ما هم گردش کنان تا دم در باغ آیدیم که مراجعت کنیم پس (دولت دمن پادشیه) را که اصلاً از شاه نادبای خانواده بود لوی فلیپ پادشاه فرانسه است و الحال از شاه زادگان اسپانیا محبوب میشود را اینجا دیدیم جوان است اما علیل و ضعیف البته بطوریکه نمیتوانست بدرش ایجا میست دختر (ایو ایل) ملکه سابق اسپانیا نشسته است او هم حاضر بود با او صحبت کرده احوال زیاده را ملکه را پرسیدیم بعد آیدیم منزل شب را باید برویم به نیاتر (امپتیر) اینجا را ساونا اجاره کرده و اسباب تشریفات فراهم آورده و مخصوصاً برای منب که ما اینجا برویم سوپه حاضر کرده اند و در ساعت نه و نیم فتنیم نیاتر را زور راه همان طوری جمعیت از زن و مرد و وهور می کشید و ما با دست با مردم تعارف میکردیم تا به نیاتر رسیدیم نواب ولیعهد و زوجه ایشان و پسر و دختر ایشان و وزراء و اعیان انگلیس و سمراتی نهایتاً و معتبرین شهر از زن و مرد و اینجا بودند مجلس سمی بود اما لباس نیم سیمی پوشیده بودند زنهار با آنطور بالباس شب که سینه و ساعدشان باز بود و جواهر زیاده آده بودند با گل و سینه های گل تمام لژ بار اسعظ و مزین کرده بودند از طرین ما هم این سلطان و عزیز السلطان و جمعی دیگر حاضر بودند وضع این نیاتر و دخلی بسیار زیاده بود خیلی بزرگ است و همه مطلق است داخل آنهم خیلی مزین است و بعضی از جا با سنگ مرمر کار کرده اند با الکترونیت روشن میشود و چرخه دار در بنه اول از زمین بلند نیست دو ستون دارد و در عقب خیلی جادار در جهت مثل این است که سایر مرتبه با معلق باشند از زیر صندلیهای نیاد گذاشته اند مرتبه های دیگر بالای این مرتبه است مرتبه تختانی دیگر لژ دارد و دوره بهم متصل است مگر بعضی جا با از تخت فاصله فایمین ساخته اند جایی که ما نشسته ایم خیلی وسیع است عقب آن پله ها دارد که مرمر پوشانیده بودند تمام زن و مرد اینجا و اینجا بودند برای ما در جلو صندلیها گذارده بودند که بانواب ولیعهد و زوجه ایشان و ستاه زاد و باروی صندلیها نشستیم و با و بازی امشب خیلی نشاط داشت البته قریب سیصد نفر قانس از دختر و پسر و زن و مرد و دخترهای کوچک بودند که همه لباسهای بسیار فاخر شمع رنگارنگ پوشیده بودند و البته چهل پنجاه هزار تومان خرج آنها شده بود و هر دقیقه که پرده می افتاد لباسها را عوض

لرده لباسی بهتر و رنگین تر از اول می پوشیدند بسیار خوب رقصیدند و ریخت پرده که رقصها و بازیگر با
معلق میزدند و لوطیها و بازیگر با واسطه حضور خانهای معتبر لباس چپان پوشیده با قبای سیاه معلق میزد
خیلی غریب بود باین لباسهای سنگین و بطور معلق بودن و در هیچ سبک ندیده بودم بعد ستونهای بلند
کرده طنابها معلق بآنها بستند زنهای بازیگر آمده از طنابها بالا میفرستند و چرخ میچوردند و در همان سن طناب
دیگر جستن کرده آن طناب را می گرفتند و چرخ میزدند و هیچ میمون نمیتواند اینطور کارها بکند خیلی تماشا داشت
اما خسته شده بودیم چرا که قریب دو ساعت و نیم اینجا نشسته بودیم مثل نیازهای دیگر بود که بعد از افتادن
پرده برخاسته بروی برویم و شربت خورده و حتی گنیم متصل در یکجا نشسته بودیم خلاصه بعد از اتمام نیاز
برخواستیم از پله بالا رفتیم جای بود و وسیع و مدور در اینجا ساوینا سوپه حاضر کرده بودند در وسط میز بزرگ
بود ما با خانواده سلطنت اینجا نشستیم سایرین در سر میزهای دیگر که در اطراف گذاشته بودند نشسته
تمام شخصی که در تیار بودند سوپه خوردند بعد از سوپه که تکی از نصف شب گذشت بود به منزل آمده خوابیدیم
روز جمعه ششم امروز صبح خدایا! مجلس در همین بارک جلوس منزل یک نوبتی آورده بود که بط
ما برساند رفیقمان تا که رویم تو بخت که محتاج آن (میکنیم) بکنی نیای راست و این خوب هم با هم همین
شخص موسوم و معروف است تو را بسیار عجیب است لوله داد که در زیر آن تعبیه شده کرده اند تا بواسطه
تیراندازی گرم نشود و در صفحه خارج چهار صد شلیک یکبار در دو زیر توپ خزان داد که آن صفحه را اینجا
گذاشته و یک صد تنی در پشت سردار که روی پای من می نشاندند و اول میزدند و دست ما میگذارد و متعز
فت نکمای فلتوی که در صفحه زیر توپ جادو و خالی میشود و لا شلیک از زیر میزد و فتنکما هم مثل فتنک
ما یعنی است ما خودمان اندیشیم حریر السلطان و محمد اله و له هم دوسه تیرانداز هستند خیلی تماشا داشت
تسلط قبل از ظهر باید برویم باسب دوانی و هزار ایام در اینجا بخریم و وقت چمن با سرور و مسند و احد
سوار کالسکه شده رفیق را در پارکنت گذاشته بکار راه آهن که باید باسب دوانی برویم و در سبدهم ترین حاض
بر دو توب و ایامه و در میان دالانها هم در کاره میروند ما هم در آن نشسته صحبت گمان رفیق
تا خیلی مدیدیم سبدهم ضربه بر روی پهلوی اینجا قدری (بازرس کرد) و آب را بعهده کمی گفته
چرا ترن است تا دنا بنام و توقف کند بعد راه را عوض کرد و ترن بطرف سبدهم دوانی آمد و در کار پیاده شد
دم کار یکت دالان مسقفی بود که از دیویمت فون داشت و یکت دیوار چوبی هم بود و ما بین این دیوار و
دالان همه کارهای است این دالان هم خیلی طولانی است تمام طول این دالان را سه قدمه انداختیم
بزاره قدم که رفیق رسیدیم باسب دوانی که اسم این محل سب دوانی (کمپین بارک) است بالا خانه دید

مخصوص در همین ایام ساخته و در ظرف هجده روز با تمام رسانیده اند سایر بالاخانه های قدیمی ساز هم در جلوه
 مرتب دیده میشد از پله بالا در فتم بالاخانه منظر بسیار خوشی به چشم با صفائی که در جلوه است دارد از زن و مرد
 میان و محترمین خیلی بلبس و آبی آمده بودند مردم متفرقه تماشائی هم بسیار بودند خصوصاً در آنجا که سرسبها
 شرط می جفتند و قال و مقال غریبی بود یک نصف دوره اسب دو اند نهفت هفت سب بود تقریباً نصف
 و ره اینجا از نزدیک قریه اکبر آباد تا پای پل عمارت اسب دو آبی طرزان است بعد گفتند فلان اسب
 بش آید ما به خواسته چند پله بالا تر رفته وارد اطاقی شدیم که نه را حاضر کرده بودند نه از خور و نیم نواب لیعه
 اعظم رجال هم در سر نهار بودند بعد از نهار با طاق اقلین کشیم یکت دور دیگر اسب دو اند نه بعد نواب
 لیعه گفتند بر ویم پایین از نزدیک سبها را تماشای کنیم آیدیم پایین چاکت سوار با اسبها را از جلوه ما
 نذر اندند اسبها و ما دیانهای خوب بود بعد از نماز دوباره بالا رفتیم یکت دور دیگر هم دو اند نه باز دو
 دور باقی مانده بودند چون ما حیا ل خام و اشتیم برخاسته بانواب و لیعه پایین آیدیم همان والان گل که
 اول سیده بودیم آمده سوار کالسکه راه آهن شده بلندن مراجعت کردیم در کار نواب و لیعه آمد جدا
 شده رفتند و ما با سرور و فرمند و لطف و ناظم آمد و سوار کالسکه شده بمنزل آیدیم در ساعت ششم نیم بعد
 ظهر ما به بخانه کرد و روز بری بهمانی و صرف شام برویم در ساعت معین امین السلطان و سه روز و فرمند لطف
 و ناظم آمد و بعضی دیگر از مترین رکاب خودمان بخانه کرد و روز بری رفتیم روزی از فرقه لیبرل وارد شده
 وزارت سیوگلا دستون است که خدمت با دست وزارت عالی است جو امیت خوشرو و کوتاه قدیش
 و سیمل امیر اشده خلاصه وارد خانه او شدیم خانه ساده ایست اما خیلی خوب است از در که داخل شدیم جلوه خانی
 داشت و جنبائی در جلوه عمارت بود که بمنزله فضا و حیاط خانه بود اما در مرتبه بالا واقع بود نواب و لیعه کلیس
 و دوکت دو جا بر لن و سیوگلا دستون و کرد و کرد انویل و لارنون و یک نفر شاعر معروفی و یکت نقاش بر مرد
 بلند قامتی که یکت پرده صورت کلا دستون را خیلی خوب ساخته بود و در همین عمارت نصب کرده بودند
 که بهترین نقاشهای لندن است و جمعی دیگر از معارف و معتبرین شهر همه در اطاق بیتاوه بودند تمام بل
 مجلس مرد بودند زن هیچ نبود ازین اطاق با طاق دیگر که میز شام چیده بودند رفته نشستیم زیاده از سی نفر
 همه جبهه در سر میز نبودند سیوگلا دستون دست راست ما و کرد و روز بری دست چپ ما و نواب لیعه
 و کرد و کرد انویل و بروی مانده بودند از مترین بهم امین السلطان و دو سه نفر دیگر بودند شام که تمام شد
 برخاسته از اینجا رفتیم به آلبرت بال نواب و لیعه پیشتر با بخار رفته بودند که بخارا منتظم کنند آلبرت
 بال محوطه وسیعی است و کنبه بزرگی دارد و تفصیل آلبرت حال همان است که در روزنامه سفر سابق نوشته ام

در مرتبه بالای آن که فوق همه مراتب است تهنه دار و ایوانی جلوانده در باقی طبقات بمطوره دوره جای نشستن دارد و صندلیها که داشته و مردم نشسته اند زمین و مرتبه های بالا و پایین همه بر اثر جمعیت زن و مرد بود نوای بلند و زوخته و لیعهد و دخترها و پسرهای ایشان جمعی دیگر از شاه زاده ها و جلوانده ها را بطرح زیوریه پیرش بال برده میان مردم صندلی ای می داد خودشان گذاشته بودند نشینیم بوی ایجا خیلی که م بود خوانده اند زیاد آواز خواندند اول یکت مرد و دوزن خواندند بعد مکنکات هم خیلی خواندند و دست بایسته هم بطور اجماع نخواندند قریب پانصد نفر خوانده بودند مدتی طول کشید تا خوانندگی تمام شد ارکت بر روی ام و بسا و دما هم با اینکه از که ما قدری صدمه می خوردیم تا آخر مجلس شستیم بعد از آن ما هم بیز آن آمده سوار کالسده شده مراجعت بمنزل کردیم و بعد از ساعتی خوابیدیم (امشب در سرشام لر ویزینی پارچهای پنج بزرگ مخروطی خیلی صاف و شفاف بود پرسیدیم این بخار از کجا می آید و نکفت از دریاچه های شمالی نیلی دنیا که طبعه سجده می شود بریده و حل گشتی کرده بلند می آورند (روز شنبه هفتم) صبح برخواستیم حجام فنیتم حجام ترکی است بسیار خوب حجامی بود از حمام بیرون آمدیم بمنزل آمده نهار خوردیم با طعم الدوله عرض کرد که فو انول ایران که از اهل اکلیس است یکت فوئی مشکیش کرده و در پارک جلوعمارت حاضر نموده است که بنظر ما برساند و چند نفر عکاس هم حاضر شده اند که عکس ما را بگیرند از بعد از نهار پارک رفتیم توپ را دیدیم توپ خوبی از سیستم یکیم که روز پیش دیده بودیم بود اما اینهم بد نیست و خشک این است که بکنت جعبه کردنی ماشه و میان آن فشنگ چیده اند وسط توپ هم یکت جانی تعبیه کرده اند که این جعبه را در انجا میگذرانند و در پشت توپ یکت دستگیره قرار داده که میگردانند مثل سازه های دستی و بهمان وضع توپ یکیم فشنگها را می شود چند تیر انداختند تا شاگردیم بعد از آن با طاق امروز خانه (دو ات دکانیج و مسیو کالاد نسو لو د کو انویل) باید برویم و ار شده از کوچه های معروف لندن که سابق دیده بودیم و بسیاری از کوچه ها دیگر پرچ و حم گذاشته تا رسیدیم بخانه دوکت و کامبرج از انجا که شسته بخانه (لر د کو انویل) رسیدیم لر د کو انویل از دست لبرال است یکت فوئی وزیر امور خارجه بوده است زن و دخترها و پسرهای او هم ملاقات شدند و دختر بسیار خوشگل و دو پسر بن پنج شش ساله دار قدری نشسته بعد برخاسته پایین آمدیم سوار شده فنیتم بخانه مسیو کلا و ستون بعد مراجعت بمنزل کردیم (دو ات دوسو تو لاند) امروز بدیدن آمده بود او را ملاقات کردیم و در سفر سابق که ما با اکلیس آمدیم روزی در ترن نام که بیلاق دو مشار لیده است همان او شدیم در آن سال که او را دیدیم اگر چه ریتن داشت اما خوشگل جوانی بلند بالا بود امروز دیدیم پیر شده است قدری صحبت کردیم پس از رفتن او عکاس با آمدند اول عکاس اکلیسی عکسی از

نزدخت بعد یکت عکاس فلپی آمد و بهم عکس طرا انداخت ساعت شش و نیم بعد از ظهر باید برویم - (کوئینسال پاله
 در صفر فاشام و تماشای شکاری همان نواب لیعهد ستم در ساعت هفتین هوارگا اسکند شده نیکرستان پاله
 فیتیم امین السلطان و بعضی دیگر از مکتوبین هم در رکاب ما بودند از منزل تا کرستان پاله دو فرسنگ راه
 شل از طریق ناصح جفرانیه شیمیران کرستان پاله عمارتی است از بلور اقل اسپوریونی که در فرنگ از
 برای صنایع باز نمودند و اینجا بوده بعد از آن عمارت را منهدم ساخته و همان حالت نگداشته اند وقتی بد
 عمارت رسیدیم دیدیم مردم ده پشته و بیت پشته ایستاده اند و بهیچونر مادم کرستان پاله جمعیت بود
 بدون غواق قریب سه لکت نفر ایستاده بودند در این خط راه از طرفین منظر و محلی بود که پشت در پشت
 آدم نه ایستاده باشد تمام این مردم بالباسهای تیز قشنگ بودند البته چهل هزار نفر از این جمعیت دختر
 از چهار ساله الی بعهده ساله بودند و رسم دختران این است که تا شوهر نگرفته اند باید حوی سرشان را با نقه بهنگ
 حالت طبعی مثل حوی سر در اویش افشان و ابگذارند از تمام این جمعیت از دسب عمارت الی کرستان پاله
 علی الاصل صدای هوار بلند بود و دوستان مکان میدادند و زنهای بچه های خود را که کوچکت بودند بهر دست
 بلند میکردند و مکان میدادند از هر سو راخی که دیده میشد و دسته دسته لکان مجوز و کاسکه ما هم آرام میرفت و آ
 و خدایات و قطعات آنها را میدادیم ما رسیدیم بمارت کرستان پاله نواب ولیعهد و زوجه ایستان و اسرا
 و عیال همه حاضر بودند و داخل بچند دالان رسیدیم که اسپوریونیون گل سرخ بود و قریب ده هزار قسم گل سرخ
 با انواع مختلف طرا خطه کردیم گل بود با اندازه یکت دوری زوجه نواب ولیعهد یکت گل کا دادند بسینه دیم و همچنین
 بعضی درختهای دیو مجلسی از قیل شلیل و آلو با نو و کبدان دیده شد که همه بر بار بود چخی خوب تربیت کرده بودند در
 اینجا هم که از کاسکه پیاده شدیم قریب بصد هزار نفر جمعیت ایستاده بودند بعد از تماشای کلهما دست بست
 زوجه نواب ولیعهد داده وارد اصل تالار شدیم و اینجا هم قریب بدو سیت هزار نفر جمعیت بود که همه
 شاه سلامت باد میگفتند و بهورامی کشیدند تماشای کسان میرفتیم تا رسیدیم بکنبه بلند ی که در وسط این
 عمارت در اینجا کثیر ساز و آوازه است صندلی بسیار گذاشته و مردم جا گرفته بودند قریب به پنجاه هزار نفر
 در این محوطه بود راه پله را گرفته رفتیم بالا بجاییکه برای ما انتخاب کرده بودند قدری تماشای کردیم یکت ارکت
 بزرگ خوبی هم در اینجا بود بعد از اینجا رفتیم بیکت بالکنی که منظر باغ و عمارت داشت درین باغ هم قریب صد
 هزار نفر جمعیت بود که مثل دریا موج میزدند فوارهای بلند خوب دیده شده اما آب این فوارها همیشه میخند
 بروقت بخوابند آب میآید از دند و میخند یکت دو عمارت بزرگ بود که از روی آنها آب میریختند حلقه
 تماشای زیاد کردیم و آن طلی که در سینه داشتیم را با لکن بهیان این جمعیت انداختیم قریب ده هزار نفر برای بود

آن کل بجوم آوردند و از دست یکدیگر گذارند. در حقیقت اینهم اظهار بیخود و بیگانه‌ی یکدیگر است
 گلی گرفته اند و چشم باز بهمان حالت از دوام است یکدیگر می‌بندند و حتی پهای یکدیگر که روی زمین ریخته بود و جمع
 میکردند و می‌بندند چینی‌ها شا کرده بعد آیدیم بر آقایی که ذکر کردیم ششیم این لژ و بر روی این کنبه و جمع مردم است
 قرشی آوردند و در وسط انداختند اول یکدسته بازیگر که حبت و خیز میکردند و معلق میزدند و آه‌ها این حبت
 و خیز مثل حبت و خیزهای دیگر نمیتوان گفت بلکه نوعی انحراف است مثلاً سه نفر آدم روی یکدیگر می‌ریزند و
 و یکدیگر در بالای آن سه نفر سر تر است آن شخص بالائی گذاشته با پاها هوا کرده بود و دیگر خیز می‌زد پونی بودند که این با
 شباهت تبرکات داشتند بند بانه‌های غریب و عجیب کردند علی‌الحصول یکت پسرش ساله از آنها که
 چینی قابل بود کارهای بسیار عجیب کرد بعد سه‌فیل آوردند و ملامت‌ها بر فیلهای آن بودند که اولاً ساز می‌زدند و
 میرقصیدند بعد بازی آلاکلنگ کردند و در یکت سر حوب یا تخیل نیست و طرف دیگر یکفیل و بازی کردند
 بعد یکفیل سوار و لو سچید شد و با خرطوم سگان از آن گرفته به طرف میل داشت میکردید و از این قبیل بازیهای
 غریب دیگر هم کردند بعد به خواسته آیدیم سر تمام دست چپ باز و جبهه نوآب و لیعهد و دست است
 مادر نوآب و لیعهد و روی مآخوذ و لیعهد نشسته غیر السلطان هم بود بعد از تمام برخواستند آیدیم
 برای تماشای چرانگان و تشبازی در همان بالکن ایستادیم در جلو بالکن چرانگان خیلی مفصل بود و فواره‌های حوض
 هم آب انداخته و یکت تشبازی بسیار مفصلی خوبی کرده بودند که در هیچ جا باین خوبی ندیده بودم خصوصاً یکت
 خیلی قشنگ داشت مثلاً صورت مادر ساخته بودند و واسطه سیم ملکه اف که سرش در بالکن بود می‌آید و نش
 بگیرد این بود که با عرض کردند سر سیم را بچ در آیدیم که فوراً نش گرفت و صورت مادر آمد که یکبار بقدر در دست
 هزار نفر هوا کشیدند و شاه می‌گفتند و گفت می‌زنند دیگر یکدیگر شیر و خورشید از تشبازی ساخته بودند
 که بسیار خوب بود بعد و خردس ساخته بودند که با هم خنک میکردند تا یکی دیگر را گشت بچنین دو آدم بودند
 که با هم شیر خنک میکردند و یکی دیگر را تقبل می‌آید همه حبه تشبازی بسیار متمتازی بود و بازار از عجایب حرکت
 و حالات همان فیلهای است که مثل یکت نوکر مطیع سبقت آقایی خود از صاحبشان فرمان برداری و اطاعت
 میکردند و هر چه می‌گفت سبحاحی آوردند و این فیلهای حبه تفاوت بودند یکی از آنها کوچک تر بود انواع بازیهای
 کردند خلاصه آیدیم باین عمارت آیدیم از طرف الهام بر او ارد شدیم و حالا از طرف دیگر که عمارت
 بوضع مصری ساخته بودند و مجسمه حضرت موسی و بعضی نقاشی و دیگر در آنجا بود و حوضها و فواره‌های خوب داشت
 مراجعت کردیم و همان شتم دست در دست زوجه نوآب و لیعهد بود تا دم کاس که رسیدیم با نوآب و لیعهد
 و زوجه ایشان دست داده خدا حافظ کرده سوار کاسه شده آیدیم به منزل خوابیدیم

و شب را در بهمانجا شام خورد و بچاپم تمامه در ساعت معین سوار کالسکه شده این سلطان هم با بود
 رفیقیم بجانه ناظم الدوله باز از طرفین راه جمعیت زیاد ایستاده بودند و هر را می کشیدند و زبواسطه اینکه
 یکشنبه است و تمام و کاکین بسته جمعیت زیاد نبود و بطور از میان جمعیت گذشته و از خانه ناظم الدوله
 شدیم زوجه باخته با و برادرش که میکائیل خان است جلوس ایستاده بود و جمعیت زیاد می هم از معارف
 سحره زوای می بخار و عورت شده بودند که در باغ و خانه ناظم الدوله مشغول گردش بودند. در بالای باغ یکست
 چادری زده و میری مخصوص با حاضر کرده بودند یک میز و یک نیم در گوشه باغ بجهت سایر مدعوین حاضر کرده بود
 من رفتم سر میر مخصوص خودمان نشستم چون قرار بود نواب ولیعهد هم با نجایا بایند قدیم که گذشته ایشان باز و
 و پسرهای خودشان آمدند با اتفاق نواب ولیعهد بر میر زده قدری شقیم صحبت کرده و میوه و عصرانه خورد
 بعد چون خیال حرکت هم بود برخواستیم بمنزل آیدیم نواب ولیعهد و دیگران در اینجا با قدری ماندند بعد از
 آمدن بمنزل تنیای حرکت شده بعد از اندکی توقف سوار کالسکه شده سرور و مندر ولف و این اسلطان
 هم پیش من نشستن چون بواسطه باران داشت فرمودیم سر کالسکه را بستند روانه کار راه آهن
 شدیم از درب عمارت تا کار باز اطراف راه جمعیت زیاد ایستاده نور می کشیدند و دستمال حرکت
 میدادند من هم با آنها از قوی کالسکه معارف میکردم تا رسیدیم کار سوار ترن شده حرکت کردیم تقریباً
 از پشت نه تونل گذشته که از زیر عمارت شده باو خانه میگذشت وضع معینی داشت از شهر و اطراف
 شهر گذشته ما وارد صحرا شدیم تمام صحرا هم خانه و آبادی و جمعیت است زمین صحرا همه سبز و خرم با چکل زیاد
 بکبر این بودند از سر صحرا دیده شد تا رسیدیم بیک آبادی راه آهن از اینجا به قفقز بر گشته اندکی نگذشت
 گاه بای میگفت در صحرا شاه میگفتند در صحرا خودش جلوس ایستاده بود و پایاده شده با او دست ایام
 که بخارت میسلانی لر و سالبروبی میسجید - که سیک و نایب و دیگران است اینجا که چکل و کچل و کچل
 و اتفاق بود کالسکه شده را دیدیم در ب عمارت و باغ که خیلی جای با صفا است در کالسکه که چکل و کچل
 زوجه لر و سالبروبی در باغ حاضر بود با او دست دیدیم بعد زوجه نواب ولیعهد ملاقات شدند با
 ایشان هم دست داده و از باغ شدیم خود نواب ولیعهد هم در باغ گردش میکردند و زوایا آمدند با ایشان
 هم دست داده معارف کردیم این باغ بسیار با صفا است گلکاری خوبی از روی سلیقه کرده اند منظر
 بسیار خوشی چکل و صحرا دارد قوری گردش کردیم یکت با چچ در باغ ساخته و از درخت کاج بطور دوازده
 جانی تعبیه کرده و در یکت جای کودی بوضع کوچ باغ خیابانهای کوچک در هم در هم تشکیل داده اند که یکت
 آدم میتواند در آن راه برود و اگر بلبه باشد ممکن است که راه را کم کند و نتواند بر کرد و ما با مجد الدوله قدری در
 خیابان راه رفیقیم بعد لر و سالبروبی آمده گفت من آدم که مبادا کم شود بعد غزاله سلطان هم آمده قدری در
 اینجا

در اینجا با فروش کردن بعد از قرض و فروش بلر و سالیزوری گفتیم مارا با طاق مخصوص خودمان ببرند که قدری حیرت
 کنیم خود سالیزوری جلوما افتاده مارا طاق با طاق آورد و از یکت معبد و کلیسای کوچکی هم که در این عمارت
 ساخته اند گذشته تا وارد طاق خودمان شدیم و سالیزوری مراجعت کرد و قدری راحت شدیم مگر نهین ما هم
 هر یک منزل مخصوصی در تجارت دارند این عمارت را سیصد سال است بنا کرده اند قدیمای مال الزابت
 پادشاه انگلیس مان بوده او سالیزوری جد بهین سالیزوری بخشیده و از آنوقت تا بحال بنسلا بتسل
 در تصرف و ملکیت اینهاست و خوب نگاه داشته اند خلاصه در ساعت هشت لر و سالیزوری طاق
 آمده مارا برداشته بسر شام برد از اطاقهای بسیار خوب که شدیم که در سقف اطاقها چراغهای کوچکی
 الکتریسیته زیاده روشن کرده بودند با طاق شام وارد شدیم سر میز مایه نفر نشسته بودند باین ترتیب
 که دست راست ما روبرو لر و سالیزوری و دست چپ ما روبرو آب و لیچمن نشسته بودند و از هر دو عین
 سر میز فوآب و لیچمن و خود لر و سالیزوری دایم است سلطان و وزیر هندوستان و دو نفر مایه بوق
 هندوستان و وزیر آیرلند و سرد و مند و لف و لار منون و پسرهای فوآب و لیچمن و دخترهای ایشان
 و جمعی دیگر از معتبرین و معارف هم در سر چهار میز در دیگر که قوی همین طاق گذاشته بودند نشسته تمام
 میخیز و نند بعد از شام ابتدا تمام زنهار و خانها از قبیل زوجه لر و سالیزوری و دیگران از سر میز برخاسته
 با طاق دیگر رفتند و ما با فوآب و لیچمن و لر و سالیزوری و سایر اشخاصی که سر میز بودند با هم نشستیم
 قدری صحبت کردیم و سیگار کشیدیم بفاصله ساختی برخاسته با طاق زنهار عیتیم اینجا یکت شطرنجی روی میز
 حاضر بود پرسیدیم از شما کی بازی میتوان بکنند زوجه لر و سالیزوری که زن مننه زیر کی است گفت من
 حاضر من نشستم شروع بازی کردیم با اینکه هم خود زوجه لر و سالیزوری شطرنج را خیلی خوب میدانست
 و هم سایر اعیان و اشراف انگلیس هم که حاضر بودند با و میدادند چند بازی بیشتر طول نکشد که او
 مات کرده باز بر ایدم بعد هم ناظم الدوله با (مرکز اف لودیان) وزیر اسکانند بک دست شطرنج
 بازی کرد و ناظم الدوله برو خلاصه قدری صحبت کرده و قسم منزل که استراحت کنیم لر و سالیزوری هم
 همراه آمد که مارا با طاق خودمان برساند ازین اطاقها که میگذشتیم در یکت طاق طولانی که بطور دالان است
 پیر فوآب و لیچمن را با بعضی از زنهار و مرد با و دیدیم متحول رقص بودند و نوازهای موزیک که در طاق دیگر
 میزدند اینها میرقصیدند قدری اینجا ایستاده تماشا کرده بعد ریتیم با طاق خودمان خوابیدیم تا بقیض این
 اطاقی که امشب شام خوردیم ازین فرار است اصل این طاق تمام از نخه و چوب منبت است که خیلی خوب
 و قشنگ ساخته اند و در سقف طاق چراغهای الکتریسیته کوچکی که کاش نهضت کرده اند و بدیوار

اطاق چهار بیرق گفته نصب است تحقیق کردم این پرچمها از کجاست گفتند در بنک و انزلو (دولت
 دوولینگتن) از مابلین امپراطور فرانسه گرفته و به پدر لئو سالیزبوری داده است و هم در این اطاق
 بجهت یاد کار و افتخار نصب کرده است اسم باغچه سروی که چنان بایان ساخته اند که آدم نابله در آن کم نبود ...
 اپی (ذنت) است (ووزدوق شنبه غلام) امروز عصر اینجا باید برویم باغ و عمارت
 لرد بوون (ل) که اسم آن عمارت قصر (اشیج) نام راحمان او بنیم این مرد از لرد های محبت
 انگلیس بسیار بلند قامت و جوان و ستیا چل عجباله است منقبش سرنیکی است و افواج و او طلبه
 انگلیس در تحت دایره دوست کالسکه حاضر کرده بودند که در باغ گردش کنیم سوار شده سوار لرد سالیزبوری
 که همیش لرد کراونوزان و از اجزاء مشورتخانه است در بالایی کالسکه بجای کالسکه چی نشسته بود چون از اول می
 گمان کردیم کالسکه چی را بنیم و از چنان بایان سبز و گلها و چمنی گفته قدیم گذشته بیکت عمارت کوچک گفته
 پیاده شدیم اینجا از دشت و یواژی سبز ساخته و دالانهای غریب از اشجار تعبیه کرده بودند و بیکت
 جالی آب کمی جمع شده بود که پسر لرد سالیزبوری میگفت دریاچه ایست خلاصه صدی گردش کرده اینجا سوار
 بوری را شناختیم با او دست داده گفتیم آمدتوی کالسکه پیش خودمان نشست و اکبر جان مشجده است
 همراه بود رفت بجای او در بالایی کالسکه سوار شدند مراجعت کرده عمارت آمدیم بعد از چند دقیقه لرد سالیزبوری
 آمده ما را با طاق پنج نفر برد که همان مجلس تمام و شب است و همان اشخاص که در پیشام حاضر بودند در کنار هم
 بودند امروزه سوار شدند تمام صبح اسم خانه و آبادی و جمعیست که بوده بقدر هزار و پانصد نفر از اعیان نشسته
 انگلیس و غیره را اینجا دعوت کرده است که آمده صرف چای و شربت و عصرانه نمایند و کمال
 پسر لوی فلیپ پادشاه سابق فرانسه است که در نزدیکی پاپس قصری دارد موسوم (شان تی تی) و این
 شخص پیر مرد خوبی است و دروزا پاپس بلند آمده است خلاصه بعد از نهار رفیقیم باغ گردش کردیم یک
 باغ حیابانی دارد و در اینجا نهی چند لیها شستیم نواب و لیعهد و زوجه ایشان و شاه را و تمام و نزار و
 سفرای خارجی هم حضور داشتند شخصی امریکائی که یک تن و بکتن داشت سباب تفکات اند
 فراهم آورده تفکاتهای کوچک و بزرگ مخصوص داشت تفکات کو عکس شنکت طری مار یا نه کو
 داشت که کلوله را نوی شنکت قرار داده بودند نه در سرفسک و این کار برای است که کلوله درست
 به نشانه بخود کلوله باز شیشه یا چیز دیگر داشت که روی مثل کوی بدست نوک و زرش میاد و هوای اندیشه
 و متصل روی هوا با تفکات میزد و باز ازین کلوله باروی سر و دوشانه زرش میکرد است یکی یکی میزد و باز روی
 دست زرش میکرد است و همزد دیگر روی خوابید و قیقاچ میزد و بعد به محال دله فرمودیم رفت چند نفر

ول نرو بعد چند تیر خوب زد پس آن بر خاستیم که برویم منزل قدری راحت شده حرکت کنیم چند رفاص و
 سارده اسپا بنوی حاضر کرده بودند ما با نواب و لیعهد و سایرین و م پله عمارت نشسته تماشا کردیم و تماشا
 قص کردند و نذر رفاص ن بودند با لباسهای خیلی خوب و چند نفر سارنده بعد قدری بالا رفتم راحت کردیم
 آندیم پایین فتم پیش نواب و لیعهد و سایرین ایستاده قدری تماشای ساز و رقص کرده و تعریف کردیم
 وقت رفتن رسید بنواب و لیعهد و زوج ایشان و سایرین و وداع کرده رفتیم سوار کالسکه شدیم کرد
 ما لیزوبی هم پیش ما نشست رسیدیم براه آهن سوار ترن شدیم شاه زاده و یکتور پسر بزرگ نواب و لیعهد
 هم که همراه ما میآید آمد توی ترن پیش ما نشست و ما را دیدیم در باغ لزو سالیزوبی و سایر باغها و عماراتی که دیدیم
 زنی کلوله بازی ترتیب داده بودند بازی بسیار خوبی است توی چمن خط دایره مستطیلی از سفیدی ریخته اند
 وسط آن را دیوار کوچکی مثل توکر کشیده و دو سر آن را در آن خط دایره بجا و سر بالضب کرده و بسته اند جمعی از طرف دیوار
 بازی و جمعی از طرف آتا با بد توی خط دایره بایستند و با چوبهایی که در دست دارند که سر چوبها مثل تاسیان
 مالی است کلوله بازی توپ را از آن طرف با آن طرف میزنند و آنهایی هم که از آن طرف هستند کلوله را باید با همین چوب
 و دوست دارند بر گردانند برای حریف بطوریکه آن خط دایره خارج نشود بازی بدی نیست خلاصه براه آهن
 اندیم همه جا اطراف اه سبز و خرم و چکل و آبادی بود تمام صحرا حاصل زراعت است و هنوز که تقریباً بهیست روز
 ز سرطان میروند و گندم و جو انجا را در و نموده اند و همه سبزه است خط راه آهن در شهر (سنت الکتس)
 قیصر کرد و در نیمه راه رسیدیم بهتر (فایز قد) و از آنجا با ستایسون (پادشاه هم آمدند) راه
 بساعت و نیم طول کشید جمعیت زیادی از آنجا میآید و جلوه کار راه آهن جمع شده بودند و همراهمی کشید
 اظهار شوق و شغف میکردند ولی وضع لباس و رندلی آنها مردمان شهری شبیه است دخترهاییکه دیده میتوانیم
 سفید میپوشند که این لباس سفید خیلی بر حسن آنها میافزاید و مخصوصاً زنهای خوشگل لباس سفید میپوشند
 خلاصه از راه آهن پیاده شدیم (لر و برون لو) که اشب همان او هستیم سر راه آهن حاضر بود با او دوست
 اده تعارف کردیم قدری رفته اند چند پله پایین رفتیم کالسکه حاضر بود من و شاه زاده و یکتور و این السلطان
 سوار شدیم لر و بوم که جوان بلند قامتی است سوار شده جلوه ما افتاد و یکدسته سوار هم که لباس آنها مثل لباس خود
 ما بودند و هم سوار شدند و عقب ما بجهت تشریفات میآفتند و از دو طرف که در زیادی بر جواسته بودند
 اندیم از وسط چکل و پارت و درختهای خیلی کهن که شدیم باز در کنار راه و درختچه و درختچه و درختچه و درختچه و درختچه
 غرقه بجهت تماشا ایستاده بودند قدریکه رفتیم کنار جاده توی چکل و سده دسته زبال با انواع مختلف از
 سیاه و ابلق کوچک و بزرگ دیده شد اینها وحشی هستند و مخصوصاً گرفته توی این پارت ها کرده اند

رُکار نامنزل لرؤ که قطر شیرج است کفر شک راه است بعد از طی این سافت که بمارت اشیرج رسیدیم
 لرعی برؤن لو) که زوجه لرؤ است و تقریباً چهل و هفت سال از سنش گذشته وزن بسیار خوش روی همراهی
 دیده شد غلبی اینجا و معارف الکلیس هم که مدعو بودند قبل از وقت حاضر شده بودند با همه تعارف کردیم
 این عمارت و باغ بسیار جای باصفائی است و از حیثیت کلکاری و شکوه عمارت و حسن سلیقه و زینت
 عمارت بدرجه کمال است قدری بالرؤ و در باغ گردش کردیم یک مرغی از نیکی و نیای جنوبی آورده است هر وقت
 دم را وید صدا میکند و آواز او نوع غریبی است هم میبایست و هم انسان را محزون میکند تا حال همچو
 مرغی ندیده بودم شبیه بطاوس داده است بعد از گردش با اتفاق لرؤ با طاق و منزل خودمان آمدیم لرؤ
 همه اطاق باران نشان داده و مقرر کرده رفت و ما قدری راحت شدیم در ساعت هشت بعد از ظهر
 بسر تمام رفیقیم طاق شام بسیار عالی و مزین بوده میز خوبی ترتیب داده بودند سر میز نشستیم
 زوجه لرؤ برؤن لو) دست راست ما و زوجه و دک اف نشتر که اسم او (دوشیس نشتر) است و
 چپ ما نشسته بودند و پهلوی او شاه زاده پسر نوآب و لیعهد نشسته بودند و شوهر دوشیس هم که از اهل کین
 و متولین آریلند است رو بروی زوجه است طرف مقابل نمیزشسته بودند و دیگر از اشخاصی که سر میز بودند
 دولت البوکون) بازو جاش و (خادکے اوف بات) و (لرؤد و فون) فرمانفرمای سابق بغداد
 که یک چشمش را بینک میکرد و مرد خوش روئیست و (لرؤدکیل ضادی) بازو جاش و جمعی از زنهای
 معتبر بودند زوجه صاحبخانه (کنڈیس برؤن لو) خانم بسیار بوقب عاقل و لپیکت دانی است بعد از شام
 رفیقیم کلخانه فتنکی که همه جور برکها و کله با وضع خوشی ترتیب داده بودند و در وسط کلخانه یک چادر قلندری
 کوچکی که پارچه اش از مخمل زری بسیار عالی و اطرافش زنبوری بود که در طرآن اقبال کرده با اینجا آورده اند زده
 بودند بسیار چادر ممتاز فتنکی بود و یک حوض کوچک مرمری که بعضی مجسمه های خوب دارد و آب کمی
 قطره قطره بحدس میریزد و صدای خوبی دارد و در بغل دیوار یک در یک طرف کلخانه است نصب کرده بودند
 بسیار شکست است علامه نوی این چادر کوچک نشسته با جمعی از عظماء الکلیس قدری صحبت کردیم بعد
 برخاسته درین باغ که حوض و فواره بلندی دارد که تقریباً بیست فرس آب آن میجد و چرخان منقصلی در
 اطراف حوض و باغچه کرده بودند با خانها قدری گردش و تفرج کرده در مراجعت در یکت که مایس راه
 پله که سقف بسیار بلندی دارد و چراغ زیادی در آنجا روشن کرده و سه دختر قاصه از ده ساله تا دوازده
 ساله حاضر نموده بودند صدندلی بجهت ما گذاشتند نشستیم میز نوآب و لیعهد و بعضی خانها و زوجه صاحبخانه
 نزد ما نشستند این دخترها بازیهای عجیب و غریبی با صدندلی و میز و اسبابهای مختلف کردند روی هم
 سوار

سوار شدند معلقهای زیاد زدند خیلی تماشا داشت بعد یک شخص امریکائی که صاحب فکراف است آمد جلو ما ایستاد و خطبه مفصلی در تعریف فکراف خواند تاظم الدوله ترجمه کرد بعد فکراف را وسط مجلس حاضر نمود معلوم شد این نوع فکراف غیر از فکراف نیست که در طهران ما داریم هم سهله است و هم صدرا بهتر پس میداد اول صدای موزیکی که در او داده بودند پس ادخلی خوب و واضح بود بعد حرف زدند تا بطور پس داد بعد به حمد بخان اجدان مخصوص فرمودیم نوی فکراف حرف زن دو شعر حافظ را که این است اگر چه باده فرح بخش و باد گل نیراست بیانک چنک مخور می که محسوب نیز است صراحتی و حریفی کرت بدست افتد بعیش کوش که ایام فتنه انگیز است همه را بهما بطور جواب داد صاحب فکراف و عده داد که یک دستگاه فکراف بهمنطور برای ما فیکه نماید (دو دست کش بند دهم) امروز یک ساعت بعد از ظهر باید از اینجا برویم بیاض و پارک و قصر وادستون (که مال (بادون فردینان و وچیلد) است لیکن اول باید برویم بیاض و قصر وادستون (و وچیلد) اینجا نماز خورده بعد از نماز برویم بود استون که شب را در وادستون فردینانند و وچیلد بخوابیم خلاصه از خواب برخاستیم هوا اگر چه ابری بود اما نمی بارید کاسکه حاضر کرده بودند من بالرد و لاریون سوار یک کاسکه شده غزوات سلطان و سایر ملکه زن هم سوار کاسکه شده رفیقیم بگوش پارک و جنگلهای لر و خیلی جا بامی با صفا داشت غلب جنگلهای و چوبی دارد که قفل میکنند سواری در جلو ما بود که در بار باز میکرد و کاسکه داخل میشد درختهای کهنه قوی زمینهای کل و سبزه دار چمن چشم اندازهای خوب داشت سر قفسهای زیاد و با صفا از یکدیگر ساخته بودند که هر قفسی که مرغ داشت که تخم قرقاول از مرغ میگذاردند فریاد میکردند و آواز فریادهای زیادی در قفسها از نوی غلفها در آمده راه میرفتند بعد رسیدیم بیک دشت مرال و شکارهای کوچک و بزرگ و سیاه و ابلق بزکهای مختلف که قوی جنگل و پارک میچرخیدند نزدیک آنها بار فریاد قرقاول زیاد می بود بعد مراجعت بعمارت کرده نماز مختصری حاضر کرده بودند و برویم و بعد برای حرکت پائین آمده یک عکس کردی اندیشیم و بالرد و زوجه لر و سایرین و داع و تعداد کرده کاسکه پس حاضر کرده بودند که از اینجا تا منزل فردینانند و وچیلد باید کاسکه برویم با پاشا زاده بسره و آب و لیعه و این سلطان سوار یک کاسکه شده سایر ملکه زن هم سوار کاسکه بامی دیگر شده براه افتادیم هر جا آبادی و سبزه و جنگل خیلی با صفا بود و بعضی و بات و قصبات کوچک هم که شتم که خیلی شگب بود و بعد یک ساعت که راه طی شد رسیدیم بیاض و قصر وادستون و وچیلد با جمعی از ضو بان او حاضر بودند پیاده شده داخل عمارت گردیده با طاق و جنگلهای که برآ ما مقین کرده بودند رفیقیم القدر و وچیلد مردی است وسط القاهره و جهت سال از لر و خیلی خوش رو و بناس است

اطلاق که نادر برای راحت آنجا بردند بسیار خوب طاقی است دیوار و سقف آن تمام مطلقاً است و کمال نیست
و شکلی را دارد و پایه‌های بسیار نفیس دیوار طاق چپا شده اند دیگر آئینه‌های بزرگ و فرشهای ایرانی
و قالی خوشنقشی و سایر مثل اسباب زینت این طاق قتمای تعریف را دارد قدری در اینجا مانده بعد بجهت
صرف بنار بنا لای بزرگ بنار خانه رفیق و بازو چتر لرد و وچیلد دست بدست داده داخل طاق بنار شدیم
چون صاحب خانه زن نداشت و زن لرد و وچیلد صاحبخانه می‌کنند نیز خیلی عالی تزیین داده بودند بارون استال
سیفروس جمعی دیگر از معارف و محترمین را هم دعوت کرده بودند که در سر میز حاضر بودند و در روزی که در
شهر لندن کیش همان او بودیم دست راست ما زوجه بارون و وچیلد دست چپ ما نشسته بودند زوجه
لرد و وچیلد هم بیو دی است و از عتونا دوکان و وچیلد با است ولی خود لرد و وچیلد هم بیو دی است و این زن بسیار
چاق و فربه است این عمارت الفرد و وچیلد موسوم بعمارت (مال بن) است کسانی که در سر میز بنار بودند از
این قرار است پسر بزرگ نواب ولیعهد (بادون استال) سیفروس (دولت اف البرکودن) لود
(وچیلد) زوجه (لود و وچیلد) و چند نفر دیگر از اقوام و وچیلد ها که از ولسمندان فرانکستان هستند تفصیل
و وچیلد ها این قرار است و وچیلد های لندن شده برادر هستند (اول لود فاشنیل و وچیلد) که رئیس
خانواده آنها است دوم (الفرد و وچیلد) سوم (لیو پل و وچیلد) بادون خود می‌اند و وچیلد
توزاده اینها است یک و وچیلد هم این خانواده در شهر فرانک فوالمای می‌نشیند یک و وچیلد هم در وین
بی‌تخت اطربش است و یکی دیگر هم در پاریس قامت دارد و اینها همه با یکدیگر شریک و جمع المال و متفقند
خلاصه نه زوجه برخاستیم رفیق توی باغ مشغول گردش شدیم پسر نواب ولیعهد هم با زنهای چادری که
در کنار باغ بنده و یکدیگر سینه‌های محاربتی در اینجا مشغول ساز بودند و سینه‌های بسیار با صفائی است
در جلو عمارت گلکاریهای خیلی خوب شده و انواع گل‌های زکارتک دارد و جلو باغ چایخانه خوشبوی است
وسط آن مجسمه سب آدم است و از وسط دهن سه‌پا و آدم‌ها آب خیلی خوب کواری جاریست که تا بحال همچو
در فرانکستان دیده بودم و در حوض خیار با نهائی منظم خوب ساخته و از درخت کاج دیوارهای سبز نقیه کرده اند
که خیلی خوب و با صفاست و بطوری این گلها و سبزه را و دیوارهای کاج را با فنج چیده و منظم کرده اند که از تعریف
خارج است و بعضی کوشها و کتیبه‌ها درست کرده اند که در ختمهای منظم اطراف آنها کاشته شده و اطراف حوض
پراغهای خیالی الکترسیته نصب کرده اند که در شب روشن می‌کنند خلاصه این وضع باغ و باغچه خیلی لذت بردیم
بعد بطرف باغچه‌های بالایی عمارت که در اینجا هم تپه‌های گلکاری خیلی خوب مصفا بود رفیق بعد بکلیه این عمارت
رفیق که از یک طرف متصل بعمارت و از دو طرف دیگر باغ و باغچه است و تمام این کلخانه از بلور ساخته شده و در کمال نیست

و خوبی است نوی کلخانه هم اقسام کلمات و انواع برکهای خوب عمل آورده و حجتی بای فشنگ در بعضی جاها بفضیله
کرده اند بعد از آنکه قدری گردش کردیم آمدند عرض کردند که شاه زاده پسر نواب ولیعهد و سایر مردمان و زنهار
چادرانظار ما را دارند رفیقم اینجا یک چادر بزرگی زده بودند همانها نوی چادر نشسته و جلو چادر سازند بای
مجارستانی ایستاده ساز میزدند قدری اینجا ایستاده صحبت کردیم بعد دختر و چیلید پاریس که زن پسر ساسون
و این ساسونها هم از یهودیه ای متحول هستند که چندی است عتباری پیدا کرده اند و یک شب هم در
لندن در بنا تر آمپرمحمان آنها بودیم و در آن شب این دختر خواهر زیادی بخود زده بود و روی هم رفته
خالی از حسن و لطافت نیست و بنا سبت این که بار و چیلید با سبت دارد و امر و اینجا آمده اند و خواهش
کرد که عکس ما را ببیند و ما هم قبول کرده ایستادیم پسر نواب ولیعهد و بعضی فرنگیها و ایرانیها و غریز استلطان
هم با ما ایستادند و و شیشه عکس ما را گذاشت و بعد از آن قدری جلو این چادر بر راه رفتیم اینجا هم
کلکاری خوب کرده و مخصوصاً یک باغچه به طور سبزه ساخته که نوی سبزه گل است از دور هیچ نمی توان
فهمید که باغچه مصنوعی است یا سبزه گل است خیلی خوب ساخته اند بعضی بته بای کلکاری دیگر هم اطراف این
سبزه بود که نهایت طراوت را داشت بعد بجا رفت رفتی اطاق قدری میوه خوردیم و راحت
کردیم تا وقت حرکت شد کاسکه حاضر کردند بن و شاه زاده پسر ولیعهد و این سلطان نوی یکت کاسکه
نشسته حرکت کردیم از اینجا تا خانه فرو تپاند رو چیلید باید تمام راه را با کاسکه اسی برویم راه آهن نیست در
این پن باران هم میبارید اند دبات خوب پاکیزه که نشیتم راه قدری سر بالا و قدری سر زیر و زمین با همه
سبز و خرم و با جنگل مصفا بود تا شای کامل کرده تا رسیدیم بشهر آرزو بشهر کوچکی است ولی خیلی فشنگ
جمعیت زیادی جمع شده بودند و جو را می کشیدند تا رسیدیم به بیان شهر حاکم شهر خطابه در منیت و رود ما حاضر گرد
و خودش بیالای بلند می کرد که جو را با و در فته ایستاده بود و نایب حاکم هم که تاب و در فته خطابه را و در دست داشت و پیکو
حاکم ایستاده بود و جمعیت زیادی هم اطراف حاکم جمع شده بودند کالسکه ما را پهلوی حاکم نگه داشتند و حاکم خطابه در
منیت و رود ما را بلند خواند تا طم آل و له که در کالسکه ما بود و برخاسته جوابی که دادیم زبان انگلیسی ترجمه کرد بعد از آن
جاکه نشسته را دیدیم تقریباً دو ساعت طول کشید تا رسیدیم بقصر و دستون رو چیلید جمعی از اعانیم و بزرگان دولت انگلیس
بجته پذیرائی مادر عمارت حاضر بودند که از جمله (نواب پوفن الفود و دول و داد و بنو و غ) پسر و هم علیحضرت پادشاه
انگلیس (دولت دگامیو) عموی علیحضرت پادشاه انگلیس و پسر سالار قون انگلیس و سفرای فرانسه
و اطیش و (لود و نوت بوول) و (لود و فون) فرمانفرمای سابق هندوستان و (مستو و ویدیه) سفیر
کبیر انگلیس و هم پسر و غ و (دول و اف البوکودون) و لر و رو چیلید و غیره بودند چون این رو چیلید هم زن اند

صاحب خانه بی زن بود لهذا زنهای دیگر هم دعوت نشده بودند همه مدعوین مرد بودند خلاصه همه دست داده
 وارد اطاق باشند دستگاه این روچیلد دیگر از همه بهتر است و از حیثیت بنا و بزرگی عمارت و اسباب و قیمت
 و مبلها و نفیس قیمتی بر سایرین فریت دارد و الفرد و روچیلد و فرد نیاند و روچیلد بر دو این عمارت و پارک و باغ
 هفت هشت سال است شروع کرده و ساخته اند میگویند هشت نه سال قبل اینجا با زمین باری و محل زراعت بود
 و حالا همچو جایی ساخته شده است که کتگی در عالم دارد و از قرار یک گفتند این روچیلد فریبشش کرو و توان
 خرج این عمارت کرده است هوای اغلب بسیار با که از پدرش ارث باوریده است و در این عمارت
 گذاشته که همه نفیس قیمتی است پردوای کولین کارخانه فرانسوی خیلی بدوای های عمارت نصب کرده است پرده و پرده
 نونانی و چهار هزار تومانی و پردوای نقاشی بسیار عالی دیده شد که همه کارستانان صد و بیست سال قبل این است از جمله
 پرده بود که فاضله محمود اسکندر نونانی شب در منی تخت جیشند فارش زده و خودش با مشغلی که در دست
 دارد میگریزد و از دورانش و سخته تخت جیش پیدا است حقیقتاً پرده بسیار خوبی بود و معلوم
 شده به قیمت بسیار گزافی خریده است و همچنین سایر پرده باراندارشام و نهار خوری
 نام از سنگ مرمر ابلق است و بخاریها از مرمرهای شیشم و همچنین چند طاق دیگر از سنگ مرمر
 تمام اطاقها و راهرو و بالابها پر از زینت و اسباب نفیس است و چشم انداز عمارت تا چشم کار میکند
 همچو او جنگل و آب و بهار است جلوه عمارت با چمنهای گلکاری و حوض بزرگ با فوارهای متعدد از مجسمه های
 خودی و نه که از فی که گشت و سر آنها آب بخوش میریزد آب صاف بسیار خوب تا آبش دائمی نیست
 در صنعت گلکاری فی الحقیقه سحر کرده صفحه زمین را مثل یک کارهای و نقاشی و جاش و کلاما
 رنگارنگ گلکاری نموده درختها همه فچی کرده و منظم بارک و چمن و چنابها در نهایت حرارت و صفائی
 ازین بهتر تصور نمی آید خلاصه هوا ابر بود رفیم بالای عمارت پله های زیبا و میخورد و روچیلد جلوه افاده مارا
 برد بالا و سه اطاق خیلی آراسته برای ما معین کرده بودند رفیم قدری راحت شدیم و در ساعت
 هشت رفیم باین تالار شام سر نیز نشستم شاه زاده و غیره همه سر نیز حاضر بودند شام صرف شد
 برخوانسته قدری توی اطاقها گردش کردیم روچیلد رجعت های خود را که درین دبات دارد همه راجع کرده
 بدست هر یک مشغلی داده بود و در حوض و باغچه ها می گشتند و چون بسیار سرد بود و نمی شد بیرون رفته
 تا شاکسیم از پشت شیشه تماشا کردیم مظهرهای جوگرهای هم که در خانه آن روچیلد بودند اینجا آمده مشغول سا
 زون بودند یکی سنوبر بزرگی داشت بطرح سنوبرهای ایران باد و چوب میزد و سایرین کها پنچ
 و سه کی میزدند بعد رفیم منزل بالا خوابیدیم (دو و چهار و شنبه و یازدهم)

روز چهارشنبه یازدهم: امروز باید برویم بجان (دود و دیند نرود) صبح از خواب برخاسته میخواستیم در باغ تفرج
و گردش کنیم موارا بر تیره گرفته و باران بسیارید که کلهما و بر کمار از حالت طبیعی انداخته بود و تفرج در باغ بواسطه
باران ممکن نبود ناظم الدوله را احضار کردیم که بیاید با او برویم اطعمای پائین را تماشا کنیم او حاضر شد در این بین
رو چیلد صاحبخانه هم بحضور آمده یک قوطی کوچکی از طلا که روی آن سینه کاری قدیم داشت برسم یا و کار بلا واسطه
تقدیم کرد ما هم از او پذیرفتیم بعد باتفاق ناظم الدوله و روچیلد با طعمای پائین رفت گردش کردیم اسبابهای
خوب نفیس و اشیاء ممتاز خیلی در این اطاعتها بود و منجمد مجسمه یک فیل دیده شد که راجه بندی سوار آن است روچیلد
گفت از کونک که زنده دست و پا و چشم فیل و راجه که سوار آنست بکرت در آمد خیلی تازکی داشت از قراریکه معلوم
شد این را بچهار پنجه از تومان از پاریس خریده است خلاصه بعد از گردش زیاد رفتیم بالا قدری نشستم باران باز
مستقل سیبارید بالاخره کالسکه حاضر کردند فتم پائین سوار کالسکه شده رفتیم برای تماشای مرغها قدریکه فتم بخوبی
رسیدیم که سیمهای خوب در اطراف آن کشیده و قفسهای بزرگ خوش ترکیب ساخته و در اطرافش کلهای خوب کاشته اند
بسیار جای با صفائی بود انواع مرغها از ققائ و لهاسی خوش ترکیب بر تنهای مختلف و از نوع قرقاول چنین و زاین
و میند و ستان و غیره و مرغهای بزرگ و کوچک و دیگر با انواع اقلام بودند قدری تماشا کرده بکالسکه نشسته
رانندیم برای کلنی نه و کرمنهای باغ روچیلد تقریباً وضع کلنی نهانشیست بکلنی نهایی باغ کامرانسیه
نایب السلطنه که طهران است و بهمان وضع سقف نشسته با وسعت دارد و تمام اینها از آهن است و الا نهایی
طولانی با انواع اقسام و کلهای افریقی و نیکی و نیانی و غیره دارد که در هیچ جا چنین کلهائی ندیده بودیم در اینجا
یکی از این دالانها که مصنوعی سنگی ساخته اند که آبشار آب صاف خیلی از آن جاری است و در دوره
انهم باز کلهای کوچک تشنگ زیاد است در زیر این آبشار هم باز مغاره های طولانی تعبیه کرده بودند
که کلهما و کیا همها در بها سجاده شده و بعضی فواره های کوچک هم در بین آن مغاره ها ساخته بودند که آب صاف
از آنها فوران داشت خلاصه همه جا را گردش کردیم باز هم دالانها و کلنی نهایی متعدد بود که هر چه میدیدیم
تمام نیست بعضی دیوارهای مصنوعی از رنگ ساخته و کلهما از رنگ در آورده بودند که اسحق خیلی تماشا کرد
و هیچ طور میل نمیکردیم از کلنی نه بیرون بیایم بعد از آنجا بیرون آمده سوار کالسکه شده رفتیم بکرمنه میوه این
کرمنه هم مثل کلنی نه سابق از آهن و شیشه است و زمینش شبک آهمن دارد و لوله های آهن در زیر شبکه است
که در رستان آتش میکنند این کرمنه که وارد شدیم مخصوص انکور است انکور مالیش درشت و رسیده اما
سبز رنگ است طعم بی ندارد اما عطر مشک میدهد انکور مشکلی است خوشه ماران نظم و ترتیب عمل آورده اند بعد
بدالانی و بچه رفتیم و اینجا انکور ترش و شیرین است وضع و هوای اینجا را قبسمی ترتیب داده اند که در مهر فصلی

رسیده داشته باشد مثلاً یکی پیش از این و الا نهما هست که انگورش پیش رسیده و خورده بودند بعد که فحانه
 ایست که اول رفتیم که انگورش حالا رسیده است یکی دیگر اینجا هست که حالا ترش و شیرین است خوشه از آن
 فرمودیم چیدن بسیار خوش طعم و خوب بود اما انگورهای ایران هیچ نسبتی باین انگور ندارند و بعد به الانی دیگر
 رفتیم که اینجا هنوز غوده بود و خوشه از غوره هم فرمودیم چیدن و آوردند یک دو دانه خوردیم بعد به الان دیگر
 که اشجار بلو و شلیل دارد و رفتیم درختهای بلو و شلیل را در پای دیوار غرس کرده و چهار پنج بدیوار کشیده اند
 با اینجالت باز بلو و شلیل زیاد داشت که بعضی نپرس و بعضی رسیده بود بعد از تماشا سوار شده بجهارت آمدند
 باز توقف کردیم تا وقت حرکت رسید سوار کالسکه شده براد آهمن رفتیم تا سر راه آهمن کیامت راه بود بعد
 سوار ترن سنجار شده با تاسیون (بود مسگو) رفته پیاده شدیم و از اینجا بجهارت (هلیوبل) رفتیم از
 خانه و چلیکه که سوار شدیم اول با کالسکه به آرزو بوری رفتیم که از اینجا سوار راه آهمن بشویم اسم ناحیه که از بوری
 در اینجا واقع است (دور استو شمشیر) است از آرزو بوری سوار راه آهمن شده رانندیم با اینک خیلی تند میرفتیم
 ساعت راه آمدیم تا برو مسکور رسیدیم در بین راه شهر (مره گبی) رسیده اینجا قدری ایستادیم جمعیت زیادی از
 زن و مرد بودند و همه تعظیم و تعارف کردند بعد دختر کو یک قشلی در بغل زنی دیده اشاره کردیم پیش آمد دست
 بچ را گرفتیم بنیکه مردم اینرا دیدند زن و مرد هجوم آوردند که با ما دست بدینند و بطوری بیکدیگر زور می آوردند
 که نزدیک بود زیر کالسکه راه آهمن بروند ما هم همه دست سیدادیم این را و آهمنی که امروز میرویم راه آهمن
 میبوی است و ساعتی بیت فرنگ راه طی میکنیم اما قدری میخانیم سید و در جبین این خط که ما حرکت میکنیم
 هفت هشت خط راه آهمن دیگر هم هست که متصل کالسکه از آن خطها درآمد و رفت است ابتدا از دو
 سوراخ گذشته بعد یک تونل طولانی رسیدیم که تقریباً از طهران تا دوشان پته یعنی بقدر یک فرنگ
 راه است دو دقیقه طول کشید تا گذشتیم همین قسم که میرفتیم رسیدیم بکار راه آهمن بیرنگام این کار بسیار
 بزرگ و مفصل است مال التجاره و انحصای زیاد و باب متعلق براه بقدری ریخته بود که حساب نداشت شهر
 بیرنگام هم شهر بزرگی است در این تاسیون حرکت ترن قدری آهسته و آرام شد باز هم از دو سوراخ
 عبور کرده و از بعضی جابجایی و بچ مثل روی خانها و عمارات و زیر خانها و بعضی دره ها که از دست تپه ها دار و
 گذشتیم تا بکار راه آهمن برو مسکور رسیدیم کار کوچکی است که دویند زور که صاحبخانه است با بعضی از رعایا
 انجلس و کار حاضر بودند و دویند زور مردی است کوتاه قد و لاغر اندام بعد از تعارف من با ژو و امین
 و ناظم الدوله سوار کالسکه شده بطرف عمارت رانندیم ابتدا بیات و بی رسیدیم که امش (بود مسگو) است
 از اینجا گذشته رسیدیم بیک قصری ناتمام که مشغول ساختن بودند مال همین که دست و نزدیک بقصر قدیم است

Promt-gov

Wineclathine

که با کالک تا قصر منزل نماند ساعت راه است رسیدیم بقصر و چون که زن ضعیف اندام نجیب معقول با ادبی
 است در قصر ایستاده بود و مادر لرز و دیند زو و خیل ناخوش است و اینجا نبود جای دیگر میباشند و یک زن
 لرز و مرضی میخواست که فرود آید و مادرش سود و بعد از ورو و منزل قدری راحت کرده بعد رفتیم به شام
 زن صاحبخانه لیدی دیند زو و دوست رست ما و خود لرز و برو می نشستند بودند دست رست لرز
 در زو برو می مازن فریه سرخ و سفید خوشگلی نشسته بود که همش ملیس پاشرت و از اقوام زن صاحبخانه
 است پدر زن لرز و دیند زو که همش (سیرل گوسلش پاشرت) است و روینه که سفیر یکی انگلیس است و در
 زن صاحبخانه هم در سر نیز حاضر بودند بعد از شام فیتیم با طاق را نگاه خودمان از بالا قدری تماشای باغچه و درخت
 را که چراغان کرده بودند کرده بعد خوابیدیم (روز پنجشنبه و دوازدهم) امروز باید برویم به بیرنگام با
 تماشای کارخانه جات اینجا صبح بخاسته بعد از ساعتی بکار برویم و رفتیم لرز و دیند زو صاحبخانه پناهنده
 نوشتیم پدر زن مادرش رفته بود سرور و منند و لطف و ناظم الدوله و برادر زن صاحبخانه همراه ما آمدند در ساعت
 دوازده یعنی وقت ظهر سوار ترن بخار شده راندیم از اینجا تا بیرنگام نیم ساعت راه است بعضی از مهمانان
 را که در لندن گذاشته بودیم امروز به بیرنگام آورده در محفل منزل داده اند و وقت ورود ما همه در گار
 بیرنگام حاضر بودند حاکم ایالت بیرنگام و بیکری یکی شجر و فرمانده و نظامی این ناحیه و اعیان و سایر
 اهالی شهر نیز در گار حاضر شده بودند و دسته سرباز و سوار هم بکشته احترامات نظامی برسم معمول
 نسبت به مراسم احترام سجا آوردند و همراهِ کشیدند سوار کالک شده راندیم برای عمارت بلدی و کوچه نقدی
 جمعیت ایستاده بود که بحساب نمی آمد این شهر بواسطه کارخانجات و صنعت زیاد معروف است پانصد هزار
 نفر جمعیت دارد و البته امروز بقدر تنفیذ هزار نفر از آن بیرون آمده در اطراف معابر برای تماشای ما ایستاده
 بودند و معلوم بود که اغلبی از آنها کارکر و عمده کارخانجات هستند صورت و لباسشان از دو دوغال قدری
 چرکین و سیاه بود بلکه رنگ عمارات و دیوارهای شهر هم بواسطه کارخانهای زیاد مایل سیاهی بود و مردم
 از ورود ما خیلی خوشحالی میکردند و بنوعی غریب همراهِ میسکینند و کف میزدند رفتیم وارد عمارت شده در
 اتاقی راحت کردیم بعد آمد خبر کردند رفتیم با طاق و بیکری یکی و اهالی مجلس بلدی و اعیان شهر تمام در اینجا
 حاضر بودند در روی تلبی تحت مانند برای ما صندلی گذاشته بودند و پله میخورد رفتیم بالا جلو
 صندلی ایستادیم خطابه منی برتھنیت در و دما عرض کردند ما هم جوابی دادیم که از جواب ما خیلی مسرور
 شدند بعد بلافاصله رفتیم سرنمار در اطاق بسیار عالی بزرگی میز گذاشته بودند این عمارت بلدی
 را گفتند هشت سال است ساخته اند عمارت عالی است سه متر طولانی بطول اطاق گذاشته بودند و در

اطلاق و ربلندی شاه نشین مانند میز مخصوصی برای تارتیب داده بودند سایرین در سر میزهای دیگر
نشاندند و در وسط میز بالانشین (لورده پتی) حاکم ولایت در دست راست و بیکار یکی (میسز کاترین)
دست چپ سایرین هم از نظرین با و صاحب منصبان و اعیان انگلیس هر یک بجای خود نشاندند قریب
سیصد نفر آدم بود لردی قریب شصت و چهار سال دار و در ولایت بلند قد و قوی بنیه اگر کسی بخواند بیکل و
عرف زدن اصل انگلیس را بیند این لرد را باید ببیند و پارلمنت در مجلس اعیان حق جلوس دارد و جنرال است
از حالات او سوال کردیم معلوم شد اولاد زیاد دارد و یک دختر اوزن (لورده شرنی) است از او پرسیدیم
جنگت دیده گفت هرگز بوی بار و طبع ما غم نخورده منصب جنرالی احترامی دارم اما پس من و جنگها که در مصر
و غیره رومی داده همه جایا بوده است خیلی با او صحبت کردیم بعد از نهار قدی در همان اطاق رختگاه اول فتنه
راحت کردیم بعد سوار کاسه شده رفتیم بکارخانه که اسباب مطلقا و مفضل از همه قبیل در اینجا میزند این کارخانه
خیلی معروف است اول وارد اطاق بزرگی شدیم که اسبابها و مصنوعات کارخانه را برای نمودن و فروتن
در اینجا عرضه کرده اند اطاق متعدد بود همه پر از اسباب که در کمال نظم همه را روی میزها و در قفسها و پشت
شیشه ها چیده بودند اسباب طلا و نقره هم داشتند مثبت کاریهای علی دیدیم روی طلا و نقره و اشکال
ساخته بودند مجسمه ها و گلدانهای بزرگ و میوه خوری و صفحه میز و ظروف روی میز و غیره که همه در کمال
بود از هر قبیل دیده شد بلور آلاتی هم که برای بعضی ظروف مطلقا و مفضل لازم است در همینجا میسازند چهل
چراغ و دیوار کوبهای خوب هم در اینجا دیدیم بعد بتماشای کارخانه رفتیم در جایی نقاشی میکردند یعنی طرح
ظروف و اسباب را که باید ثبت و ضبط بشود اول سبکند بعد از چیز نرمی بسکال آنرا با شکالی که در آن باید خسته
شود میسازند بعد از روی آن یا مثبت یا قالبی میسازند و مطلقا و مفضل میکنند کارخانه مطلقا و مفضل کاری
خیلی تماشا داشت با اکثر سیتمی مطلقا میکنند چراغ بخاری هست که تولید قوه چراغ الماس میکند حوضها ساخته
و در آنها آب طلا و نقره ریخته اند روی آنها با فاصله سیلیمای برنج نصب کرده یک قوه آب میدهند و یک
قوه دیگر بان سیلیمای برنجی اسبابی را که میخواهند مفضل کنند با سیم فلزی در آب نقره می آویزند فوراً مطلقا یا
مفضل میشود اما اگر قوه اکثر سیتمی را قطع کنند ابد آن اسباب تغییر نمیکند صفحه از طلا یا نقره در آب
آن حوضها می آویزند که هر چه از طلا یا نقره روی اسباب میرود از آن صفحه حل میشود و باز داخل آب
میکرد که همیشه طلا یا نقره محلول در عوض است و تمام نمیشود از اینجا رفتیم بکارخانه بلور سازی اسبابهای خوب
از چهل چراغ و آتشی بزرگ و جارا و تنک و کیلاس و ظروف دیگر از هر قبیل و بلورهای تراش خلی نصف
دیدیم از همه عالم اینجا فوایش اسباب میدهند کارخانه هم که بلور دارد اینجا تراش میدهند و دیدیم قدری آنها

Lara Leigh
Mrs. Barron

Lara Leigh

بلور و ظرف نقره هم اتباع شد از اینجا سوار کاس شده بقدر یک فرسخ رفتیم تا بخانه تفنگک و اسلحه رسیدیم
رسیدیم که در خارج و کنار و شکر واقع است و در بکارخانه چاوری زده و دالانی از پارچه بافتبیه کرده و داخل آن
در اینجا رئیس و اجزای کپانی معرفی شدند داخل کارخانه شدیم هیچ بخاری بود چرخها و ماشین های مختلف از
سببه حرکت میکنند و هر چیزی یک جزو تفنگک را می سازد یکی لوله را می سازد یکی خان میزند یکی قنداق را صافست
میکنند یکی ناو میزند بهینطور کار را میکنند و در ماهی چهار قبضه تفنگک مارتینی و غیره مارتینی از اینجا بیرون می آید قدری
تماشا کرد و رئیس کارخانه همه بارانشان مسیاد و بعد بیرون آمده سوار کاس شده مراجعت کردیم برگشتن
از راهی دیگر آمدیم جمعیت مردم و عکله کارگر که باز بقدری در اطراف راهها بودند که حساب ندشت کرد و صاحبخانه با
نیامده بود و برادرش همراه بود و در و در بتزل رفتیم به اطاق استراحتگاه خود مان و فرمودیم خبر کنند که شام را تنها
اطاق خود مان خواهیم خورد و قبل از شام رفتیم در میان پارک قدری گردش کنیم پارک پاکیزه و دارد باچمن خوب
و درختهای تاک باصفاد و دریاچه طبیعی وضع که دور آن درختهای خوب دارد و جزیره مانند می در میان آب
ساخته اند رفتیم آن جزیره در این بین باران گرفت قدری کث کرده بعمارت برگشتیم شام حاضر کرد و خوردیم
بعد از شام آتش بازی بسیار خوبی کردند تماشا کردیم اختراعات تازه و چیزهای بدیع در این آتش بازی دیدیم
که از جمله بعضی آتش بازی ها بود که به هوا میرفت بسیار بلند و در میان هوا مثل حمپاره می ترکید و صدای توپ
میداد و شکو و زیادی داشت و حقیقت تشلیک آسمانی بود بعضی موشها بود به هوا میرفت و در بالا
موشهای زیاده از سرایت موشک سرون می آمد رنجهای خوب که داخل هم میزد کرده بودند و در آتش بازی دیدیم
که خیلی تماشا داشت موقع و جو

و شجار را رنگ های خوب بکوهی و در جویسی است
چمن را بالوان مختلف چراغان کرده بودند که روی صفحه چمن مثل گلنهای نورانی نظری آمد بعد از آتش بازی خواب
(روز جمعه سیزدهم) امروز باید برویم به (شفیلد) است دقیقه نظر مانده حاضر حرکت شدیم کرد
و بنید زور صاحبخانه که باحوال پرشی او رفته بود امروز صبح زود برگشته میگفت مادرش بهتر است زود برگردد
با دو خانم دیگر که از اقوام او بودند و در ایستاده بودند بانها و ادع کرده بالرو و امین السلطان و
ناظم الدوله بکالسه نشسته را ندیم همچو خیال میکردم که باید باز بهمان استا سیون بروم و سگوبرویم قدری که رفتیم
راه بطرف دست برگشت معلوم شد با استا سیون دیگر میرویم که اسم آن (سردیچر) است بقدر پانزده
و قیقه هم راه مانا استا سیون دور شده از جایهای خوب گذشتیم بیک شهر کوچکی رسیدیم که هیچ همچو شهری باین
روح و صفای نبود که چاکو چاک و پاکیزه و خانها لطیف و دو مرتبه شهری بالای بلندی واقع شده منظر بسیار

اطاقانی دار و پاره‌های کوچک بنر و خرم و درختهای تک‌تک زنهار و دخترهای خوشگل زیاد که اغلب گیسوها
 نشسته پشت سر و بدوش انداخته بودند این شهر از هر جهت خیلی مطبوع و فریبنده بود که شخص میل نمیکرد و از
 دست‌بیدن برود و کارهای این شهر سوزن‌سازی و بعضی اسباب‌کوچک و تاجر مثل جنگل‌های بزرگ
 سیجوره است اغلب سوزنهای عالم از اینجا میسرند آمدیم تا بکار برسیم در اینجا صاحبان کارخانجات و رباط
 مردان و اسبابی دیگر از مصنوعات خودشان در سرزمینی گذاشته بودند تماشا کردیم با پیشکش کردن از میان
 از من شهر کوچک که میکند شتیم مردم متصل بود را میکشیدند و اظهار خوشحالی زیاد میکردند بار و دود کرده سوار
 جنگی شده رانندیم برای شفید شهر (در یک) قریب هشت هزار نفر جمعیت زیادتر ندارد و به تفصیل که بیشتر
 هزار و دویست شهر گشتیم که یکی از آن دو (دو رتن) بود و شهر مظمی با کارخانجات زیاد و نظر آمد اول ماضور کردیم که
 شهر بزرگ است دوباره از آنجا میگذریم بعد معلوم شد شهر بزرگ است کارخانه آب جوی اینجا زیاد است
 اغلب آب جوی انگلیس در این شهر ساخته میشود و بعد از شهر در یکی گذشتیم و عرض راه از توپلهای متعدد کوچک بزرگ
 و از میان شهر که از بالای عمارت و زیر عمارت راه آهن کشیده بودند عبور کردیم وضع صحرا در دو طرف
 راه انیطور است و آنچه هم تا حالا در خاک انگلیس دیده ایم همین است جنگلهای بزرگ سرو و کاج و غیره چنانکه
 در روسیه و المان دیدیم که انبوه و ممتد و پیوسته بهم بود و در اینجا دیده نمیشود و درختهای جنگل اینجا اغلب
 تک‌تک است و بیشتر در کنار فرارغ واقع است گاهی هم در وسط درختهای کهن قوی درخت بلوط و درخت
 جنگلی و چوبید هم اینجا دیدیم و در آنست و ام هم درخت بید دیده شد بعضی از جاها هم دستهای درخت انبوه
 بزرگ کوچک دیده میشود که مثل جنگل نظری آید خلاصه تمام صحرائی باغ است و هر چه بشنوی آید زمین همیشه
 خرم است یکت و حجب زمین خالی ندیدیم دور فرارغ چمن‌زار و از درخت غار دار درخت و درخت
 و چمن شبیه بکاج که با فطر و پیوسته بهم کاشته اند و در حقیقت و یواری در دور فرارغ و باغات تقبیه کرده
 بعضی جاها هم چمن که اولین خیلی کم است در خاک انگلیس گذشته از شهر دلت معظم هیچ ندیدیم اغلب
 بفاصله هر قدم یکتر یا بیشتر خانه‌های دلتی تک‌تک یا پنج خانه و ده خانه الی بسیت خانوار دیده
 دیده میشود اما زیادتر از این ندیدیم یعنی در حوالی راه آهن که ما میرویم انیطور است و معظم دیده میشود
 شاید در خارج راه و بزرگ باشد که مانده ایم خلاصه قریب دو ساعت و نیم راه آمده تا به (شفیلد)
 رسیدیم در کار صحرای و قراول است ارم و موزیک برسم معمول سایر شهر حاضر بود سواره نظام نیز
 در آن کار استاده بیکریکی و اعیان شهر و دوک و نرفاک که امشب مهمان او هستیم حاضر بودند ما را
 پذیرائی کردند سوار کال که شده رانندیم برای عمارت بلدی قدری در اطاقی راحت کرده بعد آمده پائین

Lord Leigh
Mr. Brough

Lord Grey

Stefford

اطاق بسیار بزرگی بالای صفه بلندی برای ماصندلی گذاشته بودند آنجا رفته پهلوی صندلی ایستادیم
خطابه خوانند نسخه از اخیلی خربن ساخته اند در قابی از عاج گذاشته تقدیم کردند ما هم جوابی دادیم که ناظر اند
ترجمه کرد زن زیاد می در این اطاق برای تماشا حاضر بودند از آنجا رفتیم یکی از کارخانهای آهن و فولاد سازی
این شهر در آنجا نهاده فصلی حاضر کرده بودند رئیس کارخانه (اللیس) تمام همانداری میکرد و کوک و زرفات
و امین السلطان و درو من و لطف و بعضی دیگر در سر سینه ها خور و ند بعد از منار مار با کاسک راه آهن رسان
کارخانجات حرکت و تماشا میدادند و در هر جایی قدری مکث نموده تماشا میکردیم اول رفتیم بکارخانه انگار
که انبایهای بزرگ حجم از قبیل سیل چرخ بجا کشیدیم و غیره میبازند و در این وقت بجهت تماشا سیل بسیار بزرگی
میساختند که چندین ذرع طول و بقدر یک چنار قوی قطره داشت در کوره بود و متیابند و وقتی که ما رسیدیم دور
ایستادیم همینکه سیل از کوره بیرون آمد سرخ بود و میدرخشید و حرارت آن طوری از دور سرایت داشت
که نتوانستیم آنجا با سیمیم محبت رفتیم این سیل را با ماشین بقوت چرخ بجا از کوره بیرون آوردند و بزنجیرهای
بزرگ آنرا بجهت بود که بهر طور میخواهند حرکت میدادند سیل را گذاشتند زیر سنگ بزرگ فولادی که با قوت
بجا حرکت میکند که پروس هیلد (Hill) میگویند و وقتی سیل باین عظمت رازیر سنگ میگذشت
و فشار میدادند مثل خیمه بنظر می آمد این سنگ را در عوض یک چرخ بجا که سابقا معمول بود و اختراع کرده اند از اینجا رفتیم
بکارخانه دیگر که فولاد میسازند بوی بسیار بزرگی بود و بقدریک اطاق از آهن میان آنرا با کلهای مخصوص اندود
کرده اند و متصل به حرکت است بوی را داغ میکنند و بعد آهن که منتهی از کوره باز میکنند مثل نهری از آتش
از یک ناودان آهنی جاری شده به بیان بوی میریزد و همینکه بوی پر شد و آن آن بالا میرود و بعد با ماشین بجا
بهو بمیان بوی میسازند و آهن آب شده از دهن بوی مثل آتش فشان شعله و شراره آتش بیرون می آید
اجزائی هم بدان مینهند بعد در قالب میریزند فولاد میشود و بعد رفتیم بکارخانه که زرد کشتی و دیواره آهنی برای
قلعه کشتی میسازند صفحه های آهن کلفت بزرگ میساختند بعضی بقدر دو و دو و سه ضحامت داشت یکی
از این صفحه ها را که در کوره تابیده بودند در حضور ما بیرون آوردند هوای کارخانه از حرارت مثل جهنم شد
این که آهن را روی عراوه آهنی انداختند و با چرخ بجا حرکت داده زیر سنگ گذاشتند و با قوت زیاد روی صفحه آهن بغلطید و فشار میداد و بعد بکارخانه دیگر دیدیم که
این صفحه های آهن را درست می بریدند خیلی تماشا داشت صفحه های زیاد دیدیم کجه های مختلف که برای کشتی و
قلعه و غیره ساخته بودند اسم صاحب کارخانه (شون جون) است و اسم دیر کله های چنانکه ذکر کردیم
اللیس است بعد از تماشای کارخانه سوار کاسک شده رفتیم بجان و کوک و زرفات که در کنار شهر واقع است شهر

شفیلد شهر غربی است تمام از دو کارخانجات سیاه است عمارت های عالی و دیوار احمی ساقه و در آنها بطور می و
زده که مثل مطبخ سیاه است اغلب ابنیه شهر کارخانه است از هر طرف ذره کش های بلند دیده میشود شهر هم در کوهی
واقع است و دور و دوری شهر میخوابد امروز هم هوا را مه گرفته و باران هم تدریجی بارش و دو و دو هم فریاد غلظت و تیرگی
هوا شده کثافت غربی است انالی شهر از مردوزن و بچه کارگر کارخانجات هستند و دست و صورتشان سیاه
است و سایر مردم هم محال است خود را بتوانند از سیاهی حفظ کنند چرا که دو و دو همه شهر را طردار و خلاصه دارد و خانه
دو که شدم خانه محقری دارد و با ما محتاج و اسباب لازم و درکن شهر واقع و متصل به پارک بزرگی است اما با کوهی و کم
اسبانی خیلی ظریف و مجلل است از قرار بچه گفتند دو که در اینجا املاک زیادی دارد و تقریباً نصف راضی شهر مال است
سالی سه چهار روز اینجا آمده میماند اصل خانه و مسکن دائمی او که عمارت عالی است جانی و بجز است خود را در
دفن (دفن) از نجاری بزرگ و مستولین انگلیس است و از قرار مذکور در شان و نجابت اول شخص است از روز و
بکار همه جا همراه ما بود تا ما را وارد خانه خود کرد و آدم کوتاه قدی است زیاد خوشی نیست اما با بنیه است ریش سیاه
دار و خیلی معقول و نجیب است قریب یکمیل و نیمی سال دارد و بجز رسم آمد اطفا های ما را نمود و بخت
کردیم بعد رفته بود و همراهان ما را هم یک یک جاداده بلکه خود و برادرش هم مشغول خدمت بودند ساعت هشت
بعد از ظهر شام حاضر شد رفیقیم پائین میز مختصری چیده بودند خود دو که و برادرش سر نیز بودند و دو که دو مال
است فرده و او غرادر است سیکف بعد از مردن زوجه اش این اول دفعه ایست که ضیافت سید بعد از شام
عرض کردند یکبار است اهل این شهر تدارک یک بالی دیده اند و منتظر ما هستند حاضر حرکت شدیم و سوار کالسکه
شده به نجار فتم این بار لریش صنف کار و و چاقو سازی داده است و تفصیل اصناف اینجا این است که در فیم
اصناف و کبیه فرانستان عدد و اداره مخصوصی داشته اند که کسی نمیتوانسته باسانی و دخل صنعتی بشنود این
ترتیب قدیم را حالا بهم زده اند اما در انگلیس صورت اداره و کمپانی های اصناف قدیم را هنوز حفظ کرده اند یعنی
سی چهل نفر از تجار و کسبه و بکجا اجزای فلان کمپانی یا فلان اصناف میشوند و کار این مجمع این است که اموال املاک
را که برور برای کمپانی یا صنف جمع شده اداره نمایند و گاهی در مصالح صنف گفتگو کنند اغلب این اصناف
عمارتهای عالی دارند و این شهر شفیلد صنعت آهن کلیه آهن آلات و خصوصاً کار و و چاقو سازی و امثال
اینجا است اجزای صنف چاقو کار و سازی سی و سه نفر اند و هر سال رئیس از نو برای خود انتخاب میکنند و او را
استاد مینامند و اغلب مردمان معتبر رئیس میشوند خلاصه رئیس این صنف این بار را فراهم آورده و در عمارت
این صنف که عمارتی عالی است و تالار ملوکانه دارد و بال را سید بند و این کمپانی و مجمع صنف و ولایت شخصیت
سال است که برقرار است وقتی بمارت رسیدیم دیدیم تشریفات زیادی بعمل آورده تمام عمارت را چراغان

Duc de Norfolk

کرده موزیک میزنند و در راه پله بزرگ از دو طرف سر باز ایستاده زن رئیس صفت در اینجا حاضر بود و صاحب خانگی میکرد و دست او را گرفتیم و او کم هم همراه بود رفتیم با طاق بزرگ بال و کلاه اطاق صندل شادروانی ساخته صندلی برای مالک داشته بودند اینجا نشستیم و دو طرف ما هم که صندلیها بودند و دو نفر رئیس و دو سه زن دیگر و دو ک و بعضی دیگر از معتمدین نشستند بعد دیدیم وقت و از مجمع اصناف خطابه آورده بخواند بر خاسته ایستادیم خطبه غزالی خواند ما هم جوابی دادیم که ناظر الدوله ترجمه کرد و بعد یک نفر از پشت سرافرازد و خانها و اشراف صید میخوانند برقصند شاه اذن دادند شروع کنند رقص شروع شد و دوسه دور و الس رقصیدند تا لاریان بزرگی از آدم برپا بود و ما هم که مرچراغ کا از زیادی هم روشن بود قدری صدمه خوردیم رئیس و دو دختر ده دوازده ساله قشاک دار و آنها را آورد و دو دسته کلی بزرگ با او داد بعد برخاسته زن رئیس را گرفته بهمان ترتیبی که آمده بودیم رفتیم به تالار بزرگی که برای موسیوین میر سوپه گذاشته بودند تماشا کردیم بعد ما را بروند با طاقی کوچکتر و یک در اینجا میز می مخصوص گذاشته بودند و وجه رئیس در دست چپ ما و زنی دیگر که از اقوام زوجه دو ک است که مرده است دست راست مانشته بود و دو ک با و خیلی استم ام میکرد زن جوانیت باری نشسته قدری سیوه و غیره خوردیم و برخاستیم سر درو میشد و امین السلطان و جمعی از انگلیسان و غیره هم سر سبز مانشته بودند بعد از برخاستن آمدیم پایین پرده نقاشی خوبی بود تماشا کردیم اطاق را تاریک کرده و از بالا بروی پرده روشنائی انداخته بودند تماشا داشت کاریکه از نقاشان معروف جدید است صورت جوانی است که شہوت و هوا و هوس در مقابل و مجسمه مصور شده او را بخود میخوانند و از طرفی دیگر ملک نیکوکاری او را عقب میکشد و بخود میخواند جوان و میان تروید دارد که بکدام طرف میل کند و وجه رئیس تا دم در همراه ما بود انگلیسی حرف میزد و یکی هم فرانسه میآید سوار کاک شده بمنزل آمده خوابیدیم و در فرستادن چهار و هم که آمدند باید برویم به لیوس پول ساعت دو از خانه دو ک سوار کاک شده رفتیم تماشای بعضی از کارها تماشا اول رفتیم به کارخانه چاقو سازی را بعد معروف این کارخانه تا اینطور است که اینجا که عکاس میکنند و چرخ بخار و ماشین و غیره هست و کثافت دارد و علییه هست با اینجا رفتیم نزدیک کارخانه عمارت و اطاقهای عالی خوب دارد که بوا راه پله های خوب بان اطاقها سیر و دور آن اطاقها اسباب و ادوات و حاصل کار و صنعت خود را عرضه میدارند که در واقع اسپرینسون اسباب و حاصل کار خودشان است که برای نمودن و فروش در قفسه های شیشه و روی میزهای اعلی گذاشته اسبابها را زیر آینه خیلی مرتب و خوب چیده اند قبل از تماشا اطاق مصنوعات کارخانه اول رفتیم که با طاقی که در مرتب پایین بود و دندان فیل زیادی در آنجا دیدیم زن

دو نفر دیگر
دیدیم

وافرنی و سیام آورد و اندکجهته دسته چاقو و کار و اسباب حاج هم در اینجا از بر قبیل بسیارند مثل ماهوت پان
کن و کار و کاغذبری و با و بز نرمانه و غیره و کردند انهای فیل بزرگ عجیب در اینجا دیدیم که دندان نمره
اول و دوم بقدر دو ذراع و نیم متجاوز طول داشت و میانستی چهار پنج نفر آدم جمع شوند آن دندان را بر دانه
انسان تعجب میکنند که خداوند چه حیوانات عظیم خلق کرده که چنین دندان در و من دارند در سراسر راه پله دندان
بسیار بزرگی بجهت نمونه گذاشته بودند که از همه عجیبتر بود بقدر یک قد و نیم آدم بلند قد طول داشت بقدر میت
بعیت هزار تومان در اینجا دندان فیل دیدیم بعد رفتیم از پله بالا باطاتی که اسبابهای نفیس زیاده و مصنوعات
کارخانه از قبیل چاقو و مقراض و کار و و پنچال و سایر اسباب نیز و جعبه های اسباب کار زمانه و انواع اسباب
و آلات قیمتی اعلی در اینجا بود و از بر قبیل اسباب حاج نیز و اینجا تماشا کردیم بعضی اسبابها هم از قبیل مته و غیره
خریدیم یک چاقوی بزرگی دیدیم که دسته آن بقدر یک چاق بود تیغها و اسبابهای زیاده و داشت که باز کرده
بودند مثل خرچنگی یا حیوان غریبی بنظری آمد زیر حباب بزرگی گذاشته بودند میت از ابر سپیدیم گفتند
مال فروش نیست برای تماشا است اگر بخوایم بفروشیم نه از تو مان میت دارد از اینجا رفتیم کارخانه
سلاطین و مفضلین ساری (جیمس دیکنسون) که اسم صاحب کارخانه است اینجا هم اسبابهای نفیس زیاده
دیدیم بعضی اسبابهای نفیس هم از اسبابهای خوری چینی و غیره و اینجا خریده از اینجا بانه رفتیم بهمان
عمارت صنف چاقو و کار و ساز و در همان تالار که دیشب بال بود نماز حاضر کرده بودند جای سیصد نفر در
مستر نیز سخن شده بودند نماز را همان بیکلری یکی شکر بود سیم دوک و زفوک هم بود مثرین ما هم بودند نماز خوانیم
بسلامتی و ملت کردند سلاطین علیحضرت پادشاه انگلستان و خانواده سلطنت انگلیس نطقها کردند بیکلری یکی
صنف و خود دوک نسق کردند ما هم توسط ناظم الدوله جواب تهنیت آنها را دادیم بعد از نماز آمدیم بکارخانه
سهم و هم بعد از ظهر حرکت کردیم با دوک و زفوک که تاراه این بشایعت آمده بود و داع کرده سوار ترن شده
رانایم برای لبه پول ترن سرعت تمام میرفت و در اوایل راه یک تبه جنگل سر و کاج خیلی انبوه دیدیم خیال کردیم
همینطور بعد از اینهم جنگل خواهد بود ولی جنگل زود تمام شد زمینها پست و بلندی داشت که کم بجای رسیدیم
که قدری بالنسبه بنظر خشک می آمد و درخت و بنه اشش کمتر بود طرف دست رست رو و خانه کوچکی بود و مترو
بر تبه آبشار مصنوعی ساخته بودند و خیلی صفا داشت و از قرار این آبشار نامی مرتبه مرتبه که در کنار راه است
معلوم میشود که راه همین سرازیر میرود اینجا دره و پشته زیاد است راه آهن از بعضی تنگه ها میگذرد که از تنگ
کوه مثل والان تراشیده اند از توئلهای زیاد گذشتیم یک توئل طولانی بود که دو سه دقیقه طول کشید از لند
که بیرون آمدیم در اغلب جاها نمناکی و سی دیدیم که بیشتر از دو سه ذراع عرض دارد چندان هم عمیق نیست ندانستیم

James Dutton

این شهر را برای جدیت زراعت که آب لازم ندارد حمل بار کشتی هم در روی آب بندیدیم مگر بعضی قایقها
 کوکیت که در راه دیده شد از ششصد {استاک پوت} که ششصد و هجده باراندهم تا رسیدیم به لورپل و
 دو ساعت و نیم راه بود و کار بازتشیفات نظامی حاضر بود حاکم و سیکلری یکی ششصد و بعضی از ملزمین ما هم که
 از ماجده شده بودند در اینجا حاضر بودند و بعضی در سوار کالسکه شده را ندیم برای ششصد و یک و در خارج
 ششصد و سوم {میوشیدم هونر} که عمارت دولتی و متعلق بشهرست و همیشه با تهیه و اسباب لازم
 برای ورود و همان محترمی یا برای شخص اعلیحضرت پادشاه انگلستان یا نواب لیمه یا یکی از خانواده سلطنت
 حاضر است ششصد و پول ششصد و معتبری است میگویند مقصد هزار نفر جمعیت دارد عمارت عالی عمارت
 حکومتی با شکوه و موهلهای خیلی بزرگ و کارخانجات معتبر زیاد دارد و بند معتبر لیست اغلب مراد و
 ما بین امریکا و انگلیس از اینجا میشود مال التجاره زیاد از اینجا بخرج و از خارج با اینجا می آید خلاصه ر و بجا رتیکه
 منزل ما است را ندیم بیکری یکی ششصد و این سلطان با ما در کالسکه بودند در تمام راه که قریب بیست فرسخ است
 طرفین کوچهها از آدم پر بود همه پورا سیکشیدند و اظهار داشت سیکر و ندیم بجا رت و او منزل شده قدی
 استراحت کردیم تمام همراهان ما در همین قصر منزل دارند اطلاعاتی که یک خوب دارد ساعت هفت و
 نیم باید بر شام رسمی برویم کالسکه حاضر شد سوار شده رفتیم یک عمارت عالی خوبی نیز بزرگی ترتیب داده بود
 یعنی یک نیز بزرگ برای ما بود و بعد وصل با این مسیو خان میز گذاشته بودند قریب بدویست
 نفر جمعیت سر میز بود (لود دس بے) هم اشب اینجا بود و در سر شام در می با او صحبت کردیم و ما از این
 میزهای جلوه مخصوص تقوینلهای و بخارجه بود قریب سی نفر قونسول و لیور پول اقامت دارند قونسول عثمانی
 هم بود یک کشیش اسلاونی هم در سر میز بود معلوم شد که بعضی از اهل این شهر مذمبب یونانی (یعنی
 اورد کرکس) دارند و این کشیش بجهت ریاست مذمبی آنها در اینجا اقامت دارد حاکم نظامی این تو
 که در سر میز بود میگفت در شانزده سال قبل هم که با اینجا آمدید باز من حاکم بودم و همین قسم تا بحال
 بجا هست باقی بستم و هیچ عوض نشده ام اما یک مر یعنی حاکم قلمی دارد که مرسال عوض میشود بیکری یکی در
 سر میز برخاسته تنی سلامتی ما و تنی سلامتی اعلیحضرت پادشاه انگلستان کرد ما هم جوابی دادیم که ناظم
 تبلیغ کرد بعد برخاسته باطابق و بجز رفیقیم و بقیه در اینجا صحبت و فوایشات با هم کرده بعد برخاستیم
 آمده سوار کالسکه شده بمنزل آمده خوابیدیم اسم حاکم نظامی ششصد (لود سفتن) و اسم حاکم قلمی ششصد
 یعنی مر (مستو کوکن) (روریک شنبه پانزدهم) - اموز باید برویم بقصر دوک (ولیت منستر)
 بجا است قبل از ظهر سوار کالسکه شده با سر و منداخت و این سلطان و غیور رفیق برای قصر دوک

London Library

The Bodleian
MS. Ashmole 152

در انتهای نخلستان چسترسیده سوار ترن بنجار شده را ندیم بعضی از قنبرین با هم در رکاب بودند ترین
خیلی تند میرفت و حرکت میداد از بعضی را بجهای کج و معوج گذاشتیم از صبحرا جنگل و اشجار و زراعتهای مختلف
و پشت از یک شهر کوچکی عبور کردیم که تمام شهر کارخانجات است یک رودخانه بزرگی از وسط شهر میگذرد
که کشتی در رویش حرکت میکرد و از اینجا گذشته رسیدیم به چسترس شهر چسترس چهل هزار نفر جمعیت دارد و قدیم ترین
شهرهای انگلیس است و در ده هزار سال قبل که قیاصه روم اینجا را داشته و در محل این شهر اردو و غیره
بعد بنجارا شهر بنا کرده اند و وقتی وارد کار شدیم دوک ویت منتظر خوش عاشر بود و بادوک و این سلطان
بجای که نشسته رفیقیم تا از تمام سمحش گذشته این شهر هم در خوبی و وضع انبیه مثل سایر شهرهای فرانک است
ایلی شهر که بسیار مانده بودند از ملاقات ما خیلی اظهار بشاشت میکردند و فریاد میزدند و بهور ایستاده اند
و در آخر شهر اول پارک دوک است بقدر زیبایی است که راه رفیقیم رسیدیم بدر پارک مخصوص دوک در چو و نه
مطامی خیلی اعلی داشت یکدسته مال و شکار هم در پارک بودند که همه جا جلوماسید و دیدند بقدر زیست است
هم از در پارک تا دم عمارت بود و دم در عمارت پیاده شده داخل شدیم چند دسته سوار و سوار وقت ورود
بنجار علی الرسم حاضر بودند که دوک عرض میکرد این سوار و سرباز و او طلب و مال همین نواحی هستند و میگفت
اینجا مسجد نفوسوار دارد و دوک شخصاً آدمی ملبه قاست و لاغر نظرمی آید لیکن بسیار با انبیه است یک
پسر بزرگ داشته که مرده است حالاً یک پسر و یک داور که همی ده ساله است در جلوماسوار بود و صاحب منصب
همین سواره است اما از کمند این دیوک بی نصیب است چرا که قانون انگلیس این جاری است که باید ارث
باشد اولاد پسر پسر بزرگش که مرده است از و پسر ده ساله الان باقیست که ارث دوک باید با و برسد
و این پسر بزرگ هیچ حقی منسوب و آن نوه دوک همه حالاً در لندن مشغول تحصیل است این عمارت را میت
سال قبل و در شروع بنا ختن کرده و اسکال مفت سال است تمام شده عمارت عالی خوبی است این عمارت
آنطرفش هم پارک بزرگی است که آنطرف منظر بان پارک دارد چهار سمت عمارت همه رو به پارک
مانع است از بین عمارت را با سنگهای مرمر و عنبر خاتم سازی کرده اند و یوارا و ازاره اطفا و ابرو
جلو عمارت و ستونهای کوچک ظریفی که در عمارت بجای رفته همه زینکهای سماقی است که از ایتالیا
و فرانسه و ایرلند می آورند اطفا می مرتبه بالا که اطفا می خواب است دیده شد اما مرتبه پائین را
نزدیکیم از حیثیت میت و اسباب تجل خیلی عالی و باشکوه است پرده های نقاشی خیلی اعلی و در هر یکی از اطفا
و یوارا منصب است معماری و بنای این شهر را فرانسها کرده اند کلکاری جلوماسوار هم خوب است قبل از آنها
خیلی در عمارت کرده و شش کردیم بعد دوک گفت نهاد حاضر است رفیقیم سر نهاد و تالار بزرگی میز نهاد چیده

بودند صندلیها و اسبابهای ممتاز قشنگ و دشت و ظروف روی میز تمام نقره بود کل سنج زیادی روی
میز ریخته بودند نشیتم نهار خوردیم بعد از نهار باز رفتیم و اطاعتها کرد و شش کرد و کتابخانه عمارت را دیدیم بعد
در اطاعتی قدری راحت کرده آمدیم از پله ها پایین به عیقه عمارت با عیقه و پارک خوبی دارد و در اینجا زن و مرد زیاد
جمع بودند زنهای خوشگل میان آنها دیده شد دوک اسبهای خود را قوی چمن آه رده بود که بنظر ما برسدند یک
اسب و دشت گفت قراکهری بود چهار دست و پایش یک اندازه سفید و سهما بزرگ موهای مچ او مثل
دشت و آویخته بود بقدری چاق و تنومند بود که شخص تصور نمیکرد اسب است یک فیلی بود و دوک میگفت
این اسب برای تخم گیری اسبهای کالک و عراده است بعد دو سه اسب سواری خود را آورد و تماشا کردیم و فرخ
اسبانی بودند آنها هم اسب تخم می بودند هر یکی دو دانه و چهار دانه و هجده سال و دشت میگفت یکی از آنها را
یک نفر امیکائی از اهل (تکساس) بچهار دانه هزار لیره تقریباً پنجاه هزار تومان میخرد و نمیدهم
نژاد این اسب چنین و چنان است ما گفتیم تو بفیضت میکنیم که بفروش اسب است شاید شب افتاد و مرد
گفت راست است خواهم فروخت بعد که او ما دیا نهامی خوش نشان داد ما دیا نهامی خوب دشت
میگفت یکی چهار پنجاه لیره قیمت دارد این قیمتها که اینجا روی اسب میکند از اند اغراق و گزاف بنظرم آید اما حقیقت
دارد و رسم اینجا همینطور است این اسبهای خوش صیل با هزار دانه اسب و دیا نهامی همیشه پیش فته و بنظر او که
بندی مبالغی بیرون می آورند چون موافق قانون اسب دوانی اینجا اسب بالاتر از سه سال را نمیکند از
بدوانند و بعد از آنکه وقت دو اندن آنها گذشت از آنها تخم گیری میکنند و بواسطه آنکه معروف هستند
و در اسب دوانی عقب نماده و بناخته اند صاحبان ما دیا نهامی سیصد لیره و چهار صد لیره میدهند
که اسب را با دیا نهامی خودشان بچند کرده هم که از نژاد اسب و ما دیا نهامی باشد خوب بفروش میرود
خیلی اسبها در ایران هستند که اگر در اینجا بدوانند و بهیست هزار تومان میتوان از آنها برد اما اینجا پنجاه
نوشته شد اسب بالاتر از سه سال را نمیکند از اسب دوانی بیاورند مثل اسب و ما دیا نهامی و که دانی دوک
در طولیه و در اینها لار و مراغه ایران زیاد است در چهار پنج هزار اینی خود مان کرده و ما دیا نهامی بهتر از
اینها دیده ایم اما در ایران این قیمت را ندارد و ما دیا نهامی و اسب صیل که بهتر از آن نباشد و منتها پنجاه
چهار صد تومان قیمت داشته باشد اما قیمت اینجا گزاف است از با عیقه رفتیم بچنانی که که مخانه دوک
خیلی بزرگ و عالی بود و لان طولانی و جابهای متعدد دشت همه از آهن و سقف دیوار همه از بلور و زمین شبکه
آهن بود بجهت گرم کردن رستان کلهای هلی از انواع کلهای مهند و ادا کاسکار و نیکی و نیا و کلهای تازه
دیگر در اینجا دیدیم که بعضی را سقف کشیده بودند همه پرکل و با صفا بود و وقت زیادی برای تماشا داشتیم

مردمان معقول بقاعده و رشرخ و خارج پولیس میشوند متواجبا آنها هم زیاد است که دیکر کاری جز عمل نظم و احتساب شهر ندارند لباس آنها ماهوت سرخ خوب کلاه شبیه کلاه خود پروس اما از ماهوت شینل بجهت باران که تا نصف تنه آنها را میپوشد و وقتی باران نیست لوله کرده مثل پهلوی خود می آویزند تسلط آنها هم بر عیت زیاد است در شهرهای انگلیس ساخلو و سرباز و فراوان نیست نظم بالپیس است و عدد آنها هم زیاد نیست مثلاً در بیرینگام پانصد هزار نفر جمعیت است سیصد نفر پولیس دارد و منظم است یک نفر پولیس جمعیت را مثل جوجه بغل میکند روی نماید و نافدا حکم است روز و شب نشانه و هم امروز باید برویم به (مجلس است) قبل از نوشتن تفصیل امروز انیفات را که مقرر شده است می نویسم اسم خانه (دوک دی ولیمیت منستون) (دین هال) است اسم برادر او ۲ اسم تال بویج و اسم پسر او لوک اسم دختر گوندو است اسم نوه دوک که وارث اوست (لود بلگری) خلاصه صبح از خواب برخاستم یازده بیایست تماشا کشتیهای که به نیکی دنیا میروند برویم سوار شده از شهر گذشتیم باز طرفین راه الی اسکله جمعیت مردم ایستاده مهوایکشدند و دست میزدند با سکار سیده سوار کشتی شدیم کشتی بخار بزرگی حاضر کرده بودند امین السلطان و عزیز السلطان و جمعی دیگر از ملزمین ما هم در کشتی همراه بودند این رودخانه معروف برزی است آب زیاد می آید و اما چون متصل بدریا میشود آبش تابع جزر و مد دریا است و در حقیقت شعبه از دریا محسوب میشود کشتی که حرکت کرد بواسطه طرف صبح که وقت آب دریا بود و دریا هم انقلابی داشت کشتی با بنای حرکت را گذاشت بطوریکه نزدیک بود حالتها منقلب شود در کشتی ما مردم متفرقه هم از زن و مرد زیاد بودند که برای تماشا می آمده بودند یک کشتی کوچک بخاری هم بطور قراول از جلو کشتی ما حرکت میکرد چون موج از دریا می آمد کشتی ما آرام میگرفت تا رسید به مهنه دریا در اینجا یک قلعه نظامی دیده شد که مثل جزیره اطرافش آب بود توپ بسیاری محض شرفیات ما از قلعه انداختند بعد یک پلی رسیدیم پلی را باز کردند گذشتیم و از حوض شدیم حرکت کشتی آرام و ملایم شد در اینجا از این حوضها بسیار است و سړ و کلهای کشتی با از تومی حوضهای بزر پیدا بود اما این حوض از سایر حوضها است یازده کشتیهای بزرگ زیاد که بطرف نیویورک نیکی دنیا میروند و اینجا دیدیم از جمله کشتیهای بزرگی بود که اتفاقاً ویروز از نیویورک رسیده بود کشتی ما را بخواران کشتی بردند زردبان گذاشتند از این کشتی بان کشتی رفتیم این کشتی متعلق بکپانی است رئیس کپانی و کابیان کشتی حاضر بودند این کشتی حمل التجاره و مسافر میکند اسم رئیس کپانیهای کشتی (شرلر دین) است اسم کابیان کشتی (مات میکان) و اسم کشتی (ادامبریا) است کابیان می گفت چهارصد

The anecdote
 from the 19th century
 is not reliable.

The anecdote
 from the 19th century
 is not reliable.

مشتاد و دور و مرتبه و محیط سفر کرده ام اسم کمپانی این کشتی ادم بریا مال اوست (کونا س) است اسم محوطه کشتی را در اینجا دیدیم الکساندر است که موسوم با سبز و جبه نواب و لیجده است تفصیل وضع این کشتی از این قرار است طول این کشتی و مساحت پای انگلیسی عرض پنجاه و هشت پا ارتفاع بدن کشتی چهل پا عدد کوره های کشتی بنام دود و کوره ذغالی که در یک شبانه روز صرف میکند سیصد و بیست و ن انگلیسی عدد مسافر درجه اول کشتی ششصد و چهل نفر عدد مسافرین درجه دوم پنجاه نفر عدد مجموع مسافرین با درجه سیم یک هزار و پانصد نفر عدد کشتی دولیت و هشتاد نفر قوت چرخ بخار کشتی معادل قوت پانزده هزار است در بر ساعتی هفت فرسخ یا بیست و دو میل و نیم انگلیسی راه میرود عدد چراغ الکتریته کشتی یک هزار عدد قیمت کشتی سیصد و سی هزار پوند قطره و کشتی شصت پا این کشتی از لیورپول می رود به کونین تون ایرلند که آنجا مسافت دولیت و چهل میل است و از آنجا می رود به نیویورک که دو هزار و هشتصد میل مسافت است و شش روزه از لیورپول به نیویورک می رود این کشتی بسیار عظیم است و تالارهای بزرگ دارد مثلاً تالارهای مخصوص غذاخوری دارد که سیصد نفر در سر یک میز غذا می خورند همچنین تالار مخصوص برای بال کنس دارد و تالارهای سینر برای سیکار کشیدن دارد و عمارت کشتی چهار مرتبه است و دالانهای طولانی دارد آدم که نگاه میکنند آخذ دالان اگر کسی باشد نیست شناسد و کان دلاکی دارد و یک دلاکی دشت بار یک و بلند است با و فرمودیم که در این کشتی خوب داخل میکنی عرض کرد اگر کشتی آرام باشد مردم میل باصلاح میکنند و خوب است و اگر دریا کشتی انقلابی داشته باشد مردم همه بد حال می افتند و من هم یک کوشه بیکار می ختم همه قسم اسباب دلاکی داشت چراغ کشتی تمام الکتریک است و محض این است که آتش چراغ کشتی ازیت نرساند رفتیم بجائی که کشتی در آنجا است از بالای پله نگاه کردم دیدم دولیت پله امنی باید پایین رفت خیلی هم گرم بود پایین رفتم از همانجا تماشا کردم چرخ و اسباب ماشین این کشتی از حد توصیف بیرون است چرخ بسیار بزرگی دارد که کشتی را حرکت میدهد خلاصه بعد از آنکه همه کشتی را از عرشه تا مرتبه سفالای ان کشتیم و نیم یک تالارچه که میزی در آنجا گذاشته و همه شتر میوه جات روی میز چیده بودند که از کرسی است افریقا و غیره آورده بودند خرپوزه طالبی انفا س چلیک بان که موز میگویند و بوضع خوشه است و در اینجا بسیار است شبیه است به بامیا اما قدری بزرگتر و روزنگ پوست انرا که میکنند مغز سفید رنگ نرمی دارد خوش خزه و معطر است و دیگر بلور پر تعال و هشت قدری صرف شد بعد آمدیم بکشتی خودمان در حوض بقدر یک ربع ساعت معطل شده چون کشتی دیگر میایست بیا فتنه او بودند کشتی آمد و ردد شد بعد حرکت کرده قدری که رفتیم رسیدیم به الحوز الکوز سدی است که در بعد از ظهر که موقع جزر دریا است و آب کم است می بندند که آب

Alamandia

Queenstown

نم نشود در اینجا هم بقدر یکت ربع معطل شدیم که این سدر را باز کردند و داخل محوطه کوچکی شدند بعد سبته سدر دیگر را باز کردند که داخل رودخانه شدیم و کشتی ما آزاد شد باز که داخل رودخانه شد تکان میداد اما نه بقدر صبح از اینجا که صبح سوار شده بودیم از کشتی پیاده شده سوار کالسکه شده بجاییکه دو شب پیش برای حرفت شام رفته بودیم رفتیم میز می بود قریب چهل نفر فرتی و ایرانی حضور داشتند سر نیز نشسته نماز خواندیم بعد از نماز آمدیم با طاق مخصوص مر تلپفن دشت آدمهای مر بواسطه تلپفن با هوتل حرف میزدند خلاصه سوار کالسکه شده بکار راه آهن آمدیم چون بزن شده بعد از چهل دقیقه بکار راه آهن پنجپتر رسیدیم مر که بیکریکی پنجپتر است و به لیور پول هم با استقبال آمده بود با جبهه قزو در کار حاضر بود سایر حکام جزو روسای صاحب منصبان اطراف اینجا و کلانتران نیز هم بودند و معرفی شدند بعد کالسکه نشسته بطرف شهر را ندیم جمعیت زیادی در کار و طرفین راه ما همه جا البتاده بودند باران هم افتاد ما پتر بسر رفته بودیم مردم درست ما را ندیدند رسیدیم بهوتل دویل راه پنجم زدیم بود این بهوتل دویل خود اهل شهر ساکنه اند یعنی زمینش از دولت است اما عمارتش بنحج رعیت ساخته شده یک ملیون پوند و کرد و کرد و خرج بنای آن شده است سفر سابق که ما آمدیم هنوز شروع به بنای آن نکرده بودند هشت سال است تمام شده عمارت بسیار عالی و دارایی تالارهای بزرگ و متبل و پرده های ممتاز است و الا نه های بسیار طولانی دارد که از انبساط در آن طرف آدم شناخته میشود و منزل ما مرتبه اول است صد و پنجاه پله باید بالا رفت در هر سی پله یک مرتبه و یک غلام کردش دارد و بعضی از ملترین ما را در بهوتل دویل و بعضی دیگر را در بهوتل و کتوریا که آن مسنیر بهوتلی عالی و ممتاز است منزل و او اند منزل سخف در بهوتل دویل معین بود و رفتیم نشسته راحت مدیم شام را و در پتر زیر همین عمارت بطور رسمی بخوریم اول شب لباس رسمی پوشیده رفتیم به تالار بسیار بزرگی که یک میز طولانی برای همین شده بود بعد روه میزد و دیگر هم خانه و صحن میز ما و در جلو ما و قریب یکجا صد نفر در سر میز دعوت شده بودند دست رست ما قاضی بزرگ لندن که در لندن سکنی دارد و بعضی از اوقات هم شجرهای بزرگ و دیگر میزد و از وضع عدالت قضاة مطلع شود و این ایام اینجا آمده است نشسته بود شخصی است بلند قامت و با منیه و فیهیکل دست چپ ما بیکریکی نشسته بود و او اخرا شام بیکریکی برخاسته نطقی که در تنهیت در و ده نوشته و مافه رده بود بر دشت و خواند ما هم جوابی دادیم بعد از دست چپ شخصی برخاسته نطقی کرد و بعد قاضی بزرگ برخاسته نطقی کرد و بعد یک شخص دیگر برخاسته نطق مفصلی کرد و هر یک که میخواستند برخیزند نطق کنند از برکات حکام مردم اول یک جادچی برخاسته فریاد میکرد که فلان میخو این نطق کند و شیپورچی که شام استاده بود بتیور سیکشید خلاصه شام تمام شد آمدیم بالا راحت کردیم (نیز) و ز سر نشسته بصفه هم چهارم افراد باید بتاشای کانال بدیدی که در پنجپتر بنا کرده اند و اینجا بند بواسطه این کانال این شهر را با شهر لیور پول وصل کنند و بیم در این کانال

صد هزار تومان مزد عهده میدهند و مخارج کزانی خواهند کرد و این کانال هم مثل کانالی است که در سوزن مصر ساخته اند
بعد از نهار با امین السلطان و حاکم سوار کالسه شده رفتیم باز در طرفین جاده همه جا آدم ایستاده بودند و از آنها
سخن پرسیدیم بیک محوطه که چادر پوشش میندی بزرگی نزود بودند و از چادر شدیم جمعی از اعظم شکر هم از زن و دختر
و فرود اینجا حاضر بودند نقش این کانال را از کل ساخته و بر بسته درست کردند و بودند مهندسین و استادان
ساختن این کانال هم حضور داشتند مدتی وضع نقشه کانال را با نشان دادند بعد از تماشا آمدیم بکالسه
راه آهن که حاضر شده بود ما با امین السلطان و جمعی از اصحاب منصبان فرنگی و قلندرین کاب خودمان سوار ترن
شده را ندیم این خط راه آهن برای همین کانال ساخته شده و موقتی است که برای برون خاک و سنگ بنا کرده اند
و از قرار کیه میکشند قریب بیاض میل راه آهن موقتی ساخته اند چون راه محکم نبود ترن ما مثل نیکی پیاده شدند
برود حرکت میکرد و عرض این کانال بیست و پنج ذرع و عمقش هشت ذرع است حوضها برای کشتی میازند از
قرار کیه معلوم میشود و مهندسان اینست که این سخن هم مثل لیور پول بندر بشود و بنیه که از نیکی دنیا می آید
میخواهند حقیقتاً بکشتی با نیجا آمده دیگر لیور پول نزود و از اینجا بار راه آهن بیاید و این کانال هشت هزار نفر عملاً
میکند و بعضی ماشین ها هم از برای کفیل کار ساخته بجهت ماشین ساخته اند شبیه ماشین کالسه راه آهن و در
اینجا بعضی اسباب باقیه کرده اند که بواسطه سه عمده که مسکن در بنجر می آید و سیلما می بلند و دو یک دلو بزرگی بسر
کیت میل بلند نصب کرده اند خاک کنده که در کانال حاضر است و باید برداشته شود این دلو از بالا پایین
آمده با کمال قوت و انشیل قوچهای جنگی سرازیرین میکنند و با قوت بلند میکنند و خاک در آن پر میشود بعد که
بالا رفت بار کشتی که از روی این است و با سبب است اند بزرگوار آورده اند با یک حیرت سیم ته این باز میشود
و قریب به بیست خروار خاک بمیان بار کشت میریزد و در مرتبه که خاک رنجیت بار کشت میشود لیور بند وصل
بسیار کالسه می کنند که یک مرتبه بشند فرسوده بجایای کوزین میریزند و سپتیا را بلند و هموار کرده قابل
زراعت نمایند و همچنین این ماشین ها هم سبب برابری دیگر ساخته اند که از دلوها متعدد دارد و پی در پی
پس کنند و از وسط کانال سخارج کانال میسیر نیند بعد از که روشن رسیدیم به تاسیون ایو کاه از اینجا
خط را عوض کرده ترن انخط موقتی بخط معمول و انمی افتاد و تند حرکت کرد و رسیدیم به تاسیون نخستین سوار
کالسه شده آمدیم بمنزل حاکم حاکم هم همراه ما بود قدری استراحت کرده بعد سوار کالسه شده رفتیم بکام باز
مروم بهمان حالت اجتماع طرفین راه استاده بودند خصوصاً دو کام جمعیت زیاد بود و در حمام شدیم سر حمام
مثل یک طاق بزرگ خوبی است حوض و فواره دارد و بعد داخل کرمان شدیم طاق اول قدری سرد
بود بعد با طاق دیگر که درست بود رفته استحمام کرده از حمام بیرون آمده سوار کالسه شدیم انقد جمعیت

از بالای زانوی بندند و وجه حاکم گلاسگو هم که زن سینه است و چشمهای سیاه کوچک و صدای نازکی دارد
 حضور دشت خلاصه دارد و قشرش هم این قدر از مال اجداد همین دوک است اما قشر قدیمی آنها که از پیش ساخته
 بودند آنش گرفته سوخته است و این قشر راسی سال است بنا کرده اند ولی بهمان وضع ابنیه و عمارات قدیم است
 و علی بوضع بنای عالی ندارد یعنی اطاقهای بزرگ با بعضی ستونها و آرائش بنائی ندارد و اطاقهای همه کوچک و
 سه مرتبه بزرگ اطاق سفید خانه اش هم چندان بزرگ نیست اما سبکهای لطیف تشکات از بعضی قلاب و دفرها
 مهند و اسبابهای چینی و شیرینی قدیم مشرقی دارد معلوم است که دوک سیلی باین قبیل چیزها و ارفنگهای
 را در قفسه حید و بعضی حیوانات که در آنش یافت میشود از قبیل انواع مرغها و غیره مرده آنها را ساخته و در
 والاهای چیده اند و بعضی پوست حیوانات را آتش کرده و در اطاقها و والاهای آنها انداخته اند از جمله در همین
 اطاق یک پاچه بوضع قالی انداخته اند که وسطش پوست یک سگ خرمائی رنگ است و اطرافش پوست
 بیست عدد گربه است که همه را آتش کرده و بهم دوخته است تحت فرش ساخته اند و وجه دوک را آورده اطاق
 خواب و نشین را اندود و رفت بعد از ساعتی با پائین آمده قدری در پارک گردش کردیم و خرگوش زیادی از جلو
 ما سیر می آمد مادر بچههایش و قناد و قنادستانها سه تا سه تا می آمدند دوک میگفت این خرگوشها که در اینجا هستند
 در زمان آنها را شکار میکنند و قناد هم از قنادی میگفت و ارد از چمنها و علف و پهلن هم معلوم بود که باغچه
 قناد و آشته باشد اینجا در زمان ما قناد و خرگوش را شکار میکنند بعد از گردش آمدیم با طاق شام
 را بادوک باید بخوریم لباس نیم رسمی پوشیدیم رفتیم سر شام دوک و زوجه و خواهر دوک و زوجه حاکم گلاسگو
 و امین السلطان و عزیز السلطان و ناظم الدوله و سایر ملزمین ما با لباس نیم رسمی حضور داشتند و از ده نفر
 در سر میز مخصوص شام خوردند در سر شام یک دسته سازنده و مطرب کنی که سازشان بعید ساز اکر اوبر
 است و بهمان آهنگ هم میزنند مثل چهار و ولی و کمری و قوچانی و ارد و اطاق شده قدری دور میزنند و تقاضا
 که وضع ساز اینجا با اکر اوبران دارد این است که در زیر سوزنهای اینجا یک چیزی شکل باوکنک است
 یعنی مثل زنبان چیزی و سوزنهای ایرانی انبان ندارد این ساز قدیم اینجا است یا باید اینجا از
 ایران آورده باشند یا اینجا از اینجا برده باشند لباس خوبی هم که بهمان وضع لباس کسی بوده پوشیده بود
 بعد از شام تدریجاً و میز اطاق نشسته این مطربها در بیرون قصر تحت زمین گذاشته در روی تخته قضیه
 بعد پائین رفته قدری رقص میزدند و با میخی که شمشیر غلافش را چپ و رست گذاشته در بین اینجا میرقصیدند
 مردم زیادی هم برای تماشا جمع شده بودند بعد آمدیم با طاق رحلت کردیم (روز پنجشنبه نوزدهم)
 امروز باید در ساعت نه تماشای دریایچه بردیم در ساعت معین کالکه حاضر بود من و دوک و سرور و من و کالک

در یک کالسه نشسته و بعضی از این زمین ما هم بجا لسه نامی دیگر سوار شده بطرف دریای رفتیم در وسط راه نایت
 کارخانه کوچکی دیدیم که چوب زیادی در آنجا ریخته بودند پرسیدیم چه کارخانه ایست گفتند کارخانه سرکه سازی است
 که از چوب بلوط سرکه میگیرند تعجب کردیم و در ایران سرکه از انگور میگیرند و اینجا از چوب در منزل سرکه را خوانیم دیدیم
 خوش طعم و خوب است بعد رسیدیم با سکه سوار کشتی شدیم کشتی کوچک سجاری است جای پانزده نفر و در این
 دریای بطول افتاده و مارپیچ در بین کوه واقع شده است عرض کمی دارد جزیره نامی کوچک و بزرگ در مجتعل دارد
 قدری دور این جزیره هاگردش کردیم آب دریاچه شیرین است که چهار ذرع عمق دارد شش فرسنگ طول
 دارد و کمتر از نیم فرسنگ عرض از اسکله دیگر سیر و ن آمده سوار کالسه شده بمنزل آمدیم چون بایه بخار را در کالاسکو
 بخوریم و است و دوازده سوار کالسه شده بکار آمدیم سترن بخار نشسته قدریکه ترن رفت بعد خط را عوض کرد و
 سگورفت صحای با صفا و پرگل و پته نامی سترن نشست در راه سید دیدیم تاز و یک شجر کالاسکو شدیم یک
 و هفت سیاه رنگ میبوی دارد چند عراده توپ نزد یک قلعه گذاشته بودند محض تشریفات ورود ما شلیک
 زانجا که گذشتیم راه آهن بزرگ شهر رسید چراغ کالسه را هم روشن نموده بودند از این سوراخها هر یک دو سه
 دقیقه طول میکشید تا کالسه سیکندشت تا رایت بود مثل شب بعد از گذشتن از چند سوراخ از این قسم سوراخها دار دگا
 شدیم کار اسینه بزرگ خوبی دشت حاکم و کد خدایان شجر با خرده های قاقم ایستاده بودند عیان شجر و یک
 و سینه سرباز با یک دسته سوار و سوزیکایی هم بودند ما با حاکم شجر و امین السلطان سوار کالسه شده بطرف
 عمارت حکومت را ندیم جمعیت این شهر یک که درست که صد هزار نفر آنها ایر لاندی و از قدیم اینجا آمده کار
 و عمل میکنند جمعیت زیادی از مرد و زن اطراف معبر ایستاده بودند شجر عالی خوبی است بعینه مثل سنجستر و لیو پول
 مثل بعضی کوچهای لندن است وضع شجر نامی و انگلستان همه شبیه یکدیگر است فرقی ندارد اگر چه شجر
 خوشتر و سنجستر بنده و با اینجا آورده باز کنند تصور میکنند که شجر دیگر رفته خیال میکنند همان شجر سنجستر را
 قیاسیند فرقی که این شجر دارد اینست که پست و بلند و دره و تپه است و الا همان عمارات عالی بهمان
 دیده میشود رفتیم تا رسیدیم به هتل دویل که تازه ساخته اند و یک میدان کلکاری قشنگ در جلو دارد و عمارت
 به هتل دویل خیلی عالی است حجاری معتبری در سر و وار دارد عمارت شدیم عمارت بسیار عالی ممتاز است
 تمام پلها و ستونها و سقف و زمین از مرمر است این مرمر را بعد از آنکه تراشیده اند رنگ برنگ شده خیلی تنگ
 است زمینها بعضی مرمر است و بعضی خامتکاریهای درشت از مرمر است این عمارت را شش سال است
 شروع بساختن کرده و قریب چهار کروم خرج آن شده است اهل شجر خوشان این بنا را ساخته اند که حاکم
 نشین باشد زمین آن فقط از دولت بانها کمک داده شده است تا لار نامی اینجا هنوز تمام است

بعضی کچ بریها باقی دارد قدری در اطاق اول نشیتم بعد برخاسته باطابق دیگر رفتم جمعی از اعاظم شرف
 البتاه انتظار در و و ما را داشتند بعد از ورود ما خطبه حاضر کرده بودند ایستادیم خطبه را خواندند ما هم جواب
 دادیم کسیکه خطبه را میخواند موسی عاریه بر سر داشت بعد از اتمام سوال و جواب خطبه و عمارت کردش کردیم
 و در الانهای این عمارت وزین و سقف و دیوار تمام کاشی کار کرده اند و لعابی که بکاشی زده اند لعاب چینی
 است که در حقیقت یک پارچه چینی است خیلی خوشنما و مطبوع است بعد آمدیم پایین سوار کالسکه شده به پور
 رفتم باز مردم همه جا اجتماع و ازدحام داشتند و اردو بورس شدیم عمارت بزرگی است ستونهای زیاد و جمعیت
 زیادی از صرفها و حسنه اربابها و تجار در اینجا جمع بودند برای عبور ما کوچه دادند از میان آن جمعیت تا با خیالاً
 رفته بیا و کار بورس چیزی در آن کتابی که اینجا بود نوشتیم بعد از اینجا بسیر و ن آمده سوار کالسکه شده به هتل و
 ویل قدیم شرف که در اینجا نماز حاضر کرده بودند رفتم اول بیک اطاقی که برای راحت ما معین شده و در پرتبه
 سوم عمارت واقع بود و تمام سقف و در و دیوارش را از پارچه های رنگارنگ فرین کرده بودند و اردو شده
 قدری نشیتم بعد حاکم آمد ما را بیک تالار بزرگی که در و دیوارش را تمام پرده های نقاشی کنه ممتاز نصب کرده
 بودند بر دشتا که دریم اغلب این پرده ها کوچک بود بعضی پرده ها را هم روی چوب ساخته بعد قاپ کرده بدلیه
 نصب نموده بودند بعد از تماشا به تالار دیگر که اینجا هم صورت زیاد داشت و نیز نماز اینجا بود و رفتم نیز بزرگی
 ترتیب داده بودند قریب و ولایت نفر سر نماز بودند نماز صرف شد حاکم در سر نماز خطبه خواند جوابی دادیم
 بعد برخاسته بهمان تالار اول رفته باز تماشا کردیم و قوشلهای خارجه که در اینجا اقامت دارند حاضر شدند
 بودند که در حضور ما مسرفی شوند سوامی قوشل نیکی دنیا و فرانس که از اهل مملکت خودشان بودند سایرین
 همه از اهل کلاسکو بودند که هر یک از طرف دولتی بقوشلگری و اقامت اینجا منصوب شده بودند بعد
 باطابق اول آمده چند دقیقه استراحت کردیم بعد پایین آمده سوار کالسکه شده رفتم تماشای کارخانه کشتی
 سازی که مال طاسون است یعنی مالک کارخانه کشتی کپانی هستند در رئیس طاسون است راندیم از کوچه
 طولانی پر جمعیت که طرفین عمارت عالی داشت گذشته داخل پارک شهر شدیم عمارات در بلندی واقع است
 وزمین پارک و ضعا است و بلند است بعضی پته با بست که تا پایین بنبر است و بالای آن عمارت مرتفع
 خیلی خوب ساخته اند از یک طرف ردی بلندی عمارت اکسپوزیسیون است که دو سال قبل ساخته اند و حالا
 اطراف آن را احزاب کرده و منسب وسطه بنای بلند آن هنوز باقی است و از طرف دیگر در روی پته عمارت
 خیلی عالی است که برج بلندی هم از وسط آن سربا سمان کشیده و در نهایت قشنگی است خیابانهای پارک
 سربالا و سرازیر میروند و اطراف خیابانها و توی سبزه جمعیت زیادی از مرد و زن و بچه راه میرفتند و قشنگ

میگردند خیلی صفاد و پشت اکمن از تعریف و توصیف خارج است بهینطور انده تا بیکار راه امین رسیدیم
 سوار ترن بکار شد و یک ربع ساعت طی مسافت کردیم تا بیکار خانه کشتی سازی رسیدیم طامسون رئیس
 کارخانه که مردی خوش بنیه و سرخ روست حاضری بود ما را ابتدا با طاق خود برد و در این اطاق نمونه کشتیها بیک
 در انبوت در کارخانه خود ساخته با اندازه یک ذرع و دو ذرع و کوچکتر درست کرده گذاشته است و این نمونه
 کوچک را بطوری خوب ساخته که هیچ چیز از کشتیهای بزرگ را ترک نکرده اند کمال تعریف را و او بعد از
 ملاحظه نمونه مار فیتیم تاجاشی کارخانه کشتی بزرگ که تازه ساخته اند قدری پیادو راه رفته به تنه کشتی رسیدیم این
 کشتی در نهایت بلندی و عظمت و طوری بقیه کرده اند که باین بزرگی و بلندی هر وقت بخوابند بر و دو خانه بنیاد
 و ردمت چند ثانیه وار و دو خانه میشود و سببش اینست که از یک طرف زیر کشتی را بلند ساخته اند و از طرف دیگر که
 روبرو دو خانه است سرازیر است بطوری که هر وقت بخوابند بر و دو خانه بنیاد زود و اخل میشود و این کارها
 کنار و دو خانه (کلید) واقع است چون این کشتی از سطح زمین خیلی بلند است بجهت رفتن عملیات بتوی کشتی
 از روی زمین از تخته پله مانند چیزی ساخته اند تا بالاسی کشتی سهولت میتوان رفت مار فیتیم که قوی کشتی را درست
 ملاحظه و تماشا کنیم خیلی راه تا بالا بود حقیقت کشتی خیلی عظیمی است و همه جهته شبیه آن کشتی است که در لیون پول
 دیدیم که مسافت با مریکا سیکرد و دوک و منظر و یک که میزبان ماست و امشب را منزل او هستیم باز وجود
 خواهرش و لرد و ویران حضور داشتند این کشتی اسکیفت قریب الا تمام است یعنی تا یک هفته دیگر کار
 خشکی آن تمام میشود و بر و دو خانه می اندازند سه هفته هم در رودخانه کار و او که آن وقت حرکت خواهد کرد
 قدری در بالاسی کشتی گردش و تماشا کرد و پائین آمدیم و از بهانجا سوار کالسکه شده براه امین رفتیم در ترن حرکت
 کرد و طرفین راه بنر و با صفا و پر جنگل و خوب بود و دره و پشته زیاد و پشت از همه جاد کمال سرعت گذاشته و ارد
 به کار منزل شدیم کالسکه حاضر بود با دوک و منظر و و امین السلطان سوار شده بمنزل آمدیم شام را
 در ساعت نه بعد از ظهر تمنا و و راطق مخصوص خود مان خوردیم بعد از شام صاحبخانه کینه حق با و راطق
 حاضر کرده و بعضی زنهار و مردانی محترم را هم دعوت نموده بود ما هم بآن مجلس فیتیم حقه باز که شخص انگلیسی
 بلند قامتی است و سبیلهای بلندی دارد بعضی اعمال غریبه کردن جمله از زیر یک و تمام کردی دست
 خود انداخته بود و کاهی نشان میداد که زیر آن چیزی نیست غفلت طرف آب و آتش بیرون می آورد
 که کمال تعجب را داشت تیز را نظام مهندس الممالک حاضر بود چند محوره بایک محوره با و او که محوره ما را
 بترتیب مخصوصی خودش در حجه بگذارد و بعد حقه باز بگوید که چه طور گذاشته است سیران نظام در عوض آنکه
 محوره ما را در حجه بگذارد و قوی دست خود نگاه داشت و حجه خالی را با و او حقه باز بدتی تقریر کرد که محوره ما را

چگونه پیاده است بعد که حقه را باز کرد و دید محمد را اینجا نیست مهندس الماکت و مضمون مردم دست خود را باز کرد و گفت مهره در دست من است و موهقه باز خیلی خفیف شد و مردم خنده زیاوی کردند بعد بعضی از آنها دیگر کرد و کار می شکم خودش فرو برد و از پشت سرش بیرون آورد و بعد از اتمام بازی را دعوت بسوی کردند چون ما در خیلی خسته شده بودیم و میخواهستیم بخوابیم از سوپه عذر خواستیم سایر دعوتین رفتند و با باقی خودمان رفته استراحت کردیم وقتی از کارخانه طاسون بمنزل می آمدیم راه آهن از نزدیکی (کلین) گذشت که کارخانه کشتی سازی هم چنانکه نوشتیم در کنار همین رودخانه است راه آهن زیاد بود که از دو طرف متصل میگذشت و کشتی بخار و قایقهای بسیار هم در روی کلیه آمد و رفت میکردند منظر بسیار خوشی داشت روز جمعه بیستم ذی القعدة **۱۳۰۳** امروز باید برویم **۱۳۰۳** بالاکو **۱۳۰۳** بالاکو اسم سکانت است نه اینکه مقصود این باشد که بالاکو میرویم اگر چه از اتفاق اسم این مکان بالفعل بالاکو فارسی مطابق است و بالاکو هم هست یعنی باید بالاکو برویم تا به بالاکو برسیم ساعت یازده که وقت رفتن بود سوار کالسکه شده رانیم برای کار کرد و یکدیگر یکی گلاسگو از کار مرخص شدند و ما سوار ترن بخار شده رانیم از همان طرف که باره آهن آمده بودیم مراجعت بخیم تا به کار **۱۳۰۳** استولیناک **۱۳۰۳** رسیدیم که وقت آمدن از اینجا که شتیم از اینجا خط راه دعوتین کرده و رو بمقابل رفتیم در اینجا زنجاری خوشگل زیاد دیدیم که بعضی هم شباهت بترکان داشتند بهراخیلی با صفا بود و پتهای و تنگ و پست و بلند میاوده میشد اما کوه بلند و اینجا نیست بعضی پتهای سنگی دیدیم که تا اینجا نمانده بودیم همه سبز و نورم بود همه جایاچمن و مرتع بود یا حاصل زراعت زراعت اینجا پس نوز رسیده خیلی سوسپه مثل هوای سیلا قات لارطهران است و اوایل سنبند وقت در حاصل اینجا خواب بود در مراتع کاه و کوساله و کوسفند و ماویان و کوه زیاد دیده میشد و رخت هم در صحرا کتکت دیده میشد از دوات کوچک و تشنگ میگذشتیم که در دره ما و دامن پته واقع بود و در دور و حوالی آنها دست و دست درخت و آبها و چشمها و رودخانههای کوچکی که از روی سنگ جاری بود دیده میشد اما آب آنها صاف و سفید نبود بزرگ بود از تونلهای کوتاه و طولانی و از تنگه ها که سنگ را شکافته و مثل والان و کوه راه آهن ساخته بودند میگذشتیم تا رسیدیم به (پوست) یک ربع ساعت در اینجا توقف شد حاکم بخش و اجزای مجلس بلدی و کار حاضر بودند نسبت بانها تفقد کردیم افسوس میخورند از اینکه زودتر متبر نشدیم که زن پادشاه در اینجا خواب الیسا و تا خطابه تنیتی حاضر کنیم در اینجا بخاری برای ما حاضر کرده بودند که در و آگن بیاورند وقت حرکت بخوریم جمعیت زیادی بهم جمع بودند از قراریکه گفتند این سبزه در سید چهار صد سال قبل پائخت اسکانند بوده بعضی معتبر است بناهای قدیم دارد از صنعت

Clyde

Ballater

شخص سوال کردیم گفته کارخانه صباغی و کتان بافی دار و ولی در این صفحات بیشتر کار زراعت و فلاحه
 و پرورش اغنام و حشام اشتغال دارند این سلسله را هم باید بنویسیم که کلیه در انگلیس و مخصوص در این صفحات
 چمن و مروج بیشتر از مرغ است اگر چه زراعت هم زیاد است اما مثلث قوت سالیانه خودشان را نمیتوانند
 عمل بیاورند فلذا زیادی از روسیه و آمریکا و استرالیا و هندوستان با اینجا میاورند از اینجا هم گذشته در جنگ
 محاصره منظره بود قدیمی از دریا پیدا شد و کشتیها را دیدیم منظره و بهمانجا نیست که دوک میربان در شب
 ما دوک دوالی اینجا است از اینجا هم گذشته در مقابل (استونهاون) بدریا خیلی زیاده است
 شدیم که در سرحد قدیمی دریا پیدا بود و مدتی از حوالی دریا میرفتیم بنده و زراعت این زراعت سیر و دیدن
 بدریا متصل میشود به آله کوچهای سنگی منبسط به بدریا منتهی میگردد و در حل دریا اغلب نمک است و آب
 از جانب آب و دریا غلیج مانند بدریا منتهی نمیشود و داخل زمین شده است و این آبها در میان کوه و سبزه
 صفای غربی دارد و بهمنظور راندنیم تا رسیدیم به (آبودین) که از شهرهای معتبر است و آبها در نزدیکی
 دریا در کنار دره دخانه (دمی) واقع است شهر باستانی است و کنار دریا منتهی شده و آبها در نزدیکی
 زیاد و دره و اغلب از سنگ سخت بنا کرده اند منظره خوبی بدریا دارد و کشتیهای کوچیک زیاد از شرعی و اینجا
 از دور دیدیم اما تفصیلا اینجا برای چیست کشتیهای کبوتری است یا بجهت کار و دیگر است خلاصه تا اینجا رسیدیم
 تختی باید که ماهوت سرخ رومی آن انداخته بودند و در منتهی شهر بود که در بکر یکی در اینجا رسیدیم
 ابروین با لباسهای قاتم و ماهوت قرمز معمول خودشان حاضر بودند ما هم از وکن بهسرون آمده روی
 تخت ایستادیم جمعیت زیادی هم از زن و مرد بودند بیکدیگر خطاب خاص کرده بود اجازه خواسته و او
 کلاسه شهر قرات کرد و ما هم جوابی دادیم ناصر الملک ترجمه نمود مردم بهر اکشیدند فوراً زن برکت که
 بنظر دیگر افتاده بود به بالا تر برویم بالا تر در او اسطوخاک است که بلند واقع است از دریا و در است صحرای
 بهمان طور است که نوشتم دره و تپه خاکی و سنگی زیاد است و درخت کمتری دیده میشود و کمرنگ آب و حوالی
 دوات درخت سرو و کاج و اینجا بیشتر است اما صحرای پیداکرد که از منظره خارج است کلهای
 زیاد و دیدیم که صحرای آراکین کرده و تازه وقت شگفتی آنها است کلهای سرخ زرد زیاد و که منور
 غنچه بود و کلهای زرد و بنفش و آبی کونا کون و رنگ رنگ صحرای گرفته بود مثل گلستان از منظره هوا و صفا
 از این بهتر نمیشود قدریکه رفتیم تا سیون موسوم به (دسرفن) سبزه قدری ایستادیم از
 اینجا به بعد صحرای بسیار شد و دوات بسیار رنگ و راه دیدیم بهمنظور رسیدیم تا تالار رسیدیم در کار
 پس نواب و بعد (پوشن البکرت و یکتوس) که با لباسهای حاضر بود سر و لباسی که اندر و بایستی

Athenian view

Athenian view

The Athenian view

بود جلوه و اسن آویخته بود و کلاه کوچکی در سر داشت چنانکه معمول این لباس است سر و باه را مثل شالهای قدیم که در ایران می بستند و شال سالانه میکردند پرش هم سر و باه را سالانه کرده روی و منش انداخته بود یعنی رسم لباس کسی بهمنیت که سر حیوانات را مثل شال سالانه بکمر می بندند و می آویزند (خلاصه بپوش دست داده تعارف کردیم مگر می هم که اشب در خانه او خواهم بود و حاضر بود و هم حنت کسی پوشیده بود یکی از متمولین اسکاتلند است ملک و مال زیاد دارد سپهر مردی زنده دل است با او پرش سپر نواب و بعد بکالک نشسته اندیم بجاییکه خارج از عمارت و منزل است رسیدیم میدی انگاه وسیعی که چمن زار بود و چادر کوچکی در آنجا زده میوه و شیرینی حاضر کرده بودند جای با صفائی بود از اطراف و ختھا و پته های سبز و خرم دیده میشد مردوزن بسیار که اکثر زنهام بسیار خوشگل بودند در این چمن جمع شده بودند یک دختر می دیدیم که پریشان داشت که از پشت و ووش او آویخته و مثل گلابتون زرد رنگ و براق بود خیلی تعریف داشت زنهای خوشگل موسیاه و موخر مائی هم منبلی بودند سختی از تخمه ساخته چند نفر از مرد بار و می آن رقص کسی کرد تا شاد داشت یک بازی دیگر خواستند گفتند که تماشا کنیم ساقه و حنت سر و بزرگی بود که پهلوانها میبایستی بلند کرده طوری بید از آنکه و بر هوا یک چرخ خورده بعد بزین بقیه پهلوانها آمده ساقه و حنت را بلند کرده انداختند هر چند که و نداشت چرخ بخور و رست بزین افتاد و آخر آره آورده از سر آن بر پدند که کوتاه بشود و بعد از آن بکجه چرخ بخور و بریدند و انداختند باز نشد مگر انداختند باز نشد ما هم دیگر نمانده آمدیم بمنزل که خانه مگر می است چندان خانه بزرگی نیست اما از نیک سخت ساخته اند و اخل از خیال کردیم از تخمه ساخته اند بعد معلوم شد که فخر چپا نیده اند که مثل تخمه تجلا دارینما بد سبل و اسباب زیاد هم ندارند از تخم اطفا اخلباز سر شکار با و پوست شکار با نیست که در اینجا حصید کرده اند پوست بر و شکار و مرغهای خشک کرده و اشال مرغ و شکار خیلی بود و پروه نقاشی در راه پله و دیدیم که خیلی تعریف داشت در پائین هم در میان قفسه از مرغهای اینجا ساخته و (امپالیه) کرده (یعنی میان آنها را کاه چپا نیده اند) و گذاشته یکی از آنها گس و می است که مرغیست بقرقاول شباهت دارد یعنی ماده آن شبیه بقرقاول است اما زرش بال بنفش سیاه رنگی دارد بدن این حیوان هم بنفش رنگ و بعضی جاها سیاه رنگ است پاها کوتاه پروار و دم کوتاه و دو شعبه مثل شاخه دارد و کینوع مرغ دیگر هم دیدیم شبیه بکبک چیل ایران یکی دیگر دیدیم سفید از کبک کشیده تر و سرش کوچکتر که در کوچه های اینجا یافت میشد و خیلی قشنگ مرغیست انواع و اقسام دیگر هم بود یک و آن از مرغ کروس راز و ده بودند و در سر شام آوردند خوردیم ولی حالا فضل شکار این مرغ نیست قدغن است این را هم برای ما مخصوصا زده بودند و گفتند هر کس در این وقت یکی از

Gravelle. Compo allai.

این مرغ را شکار کنند بیت لیره جرمانه باید بداد گوشت این مرغ از انواع مرغهای که تا بحال خورده ایم لذیذ تر بود
و تا بحال هیچ کشتی نخورده بودیم خلاصه آمدیم با طاق خودمان قدری راحت کردیم رفیقیم سرشام زوجه مکتزی
دست چپ داشت بود زن سینه ایست و دو دختر و عروس او هم سرسبز بودند و اما او که سرسبز است و
پسرایش هم که صاحب منصب هستند حاضر بودند شام خوردیم در سرشام خیلی صحبت کردیم خوش گذشت و یکی از
اطاقهای اینجا بدیوار مرغهای کشته کشیده اند گفتند کاریکی از نقاشها نیست که اسحال زنده است بطوری کشیده
است که چسبه بنظری آید و شخص خیال میکند که مرغ و قرقاول است شکار کرده و تازه آورخته اند در جلوه عمارت
چادر مهندسی بزرگی زده بودند شب در اینجا بال خوابند و او بعد از شام با طاق خودمان آمده قدری توقف
کرده بعد آمدیم پایین دست زوجه مکتزی را گرفته رفیقیم بچسب بال (رقص) پله از سطح ساخته با هوت قرفری
روی آن انداخته بودند از پله مار رفیقیم پایین و در چادر چراغ زیاد بود و پنج دیرک دشت بهر دیرک چهل چراغی آویخته
بودند بقدر پا نصد نفر خانم و دهنتر و صاحب منصب و غیره باید با هم برقصند زن فرهی اینجا ارک نیزه کما سچند
زنهام دور او نشسته بودند و دو دسته بودند ساز کسی میزدند کاهی این دسته و کاهی آن دسته میزدند و
ساخته روی آن صندلی برای ماکه اشته بودند اما ناخوشتریم که درش میگردیم زمین چادر برای رقص ساخته فرش
کرده بودند حکم رقص شده خانها و کینرها که از خارج و دوات آمده بودند همه با هم بنمای رقص گذاشتند خود مکتزی
هم با لباس کسی نو بسته پسرواب و بعد هم با همان لباس رقص شروع کردند رقص کسی شبیه رقص
و اما تهای ایران است یک دست بگردانند و با دست دیگر بکن میزنند و برمیچند و پاها حرکت میدهند
بزمین میزنند بعد دور دیگر رقصیدند و دخترها و زنهام و مردهای مختلف همه با یکدیگر میرقصیدند چند دور که رقص
کردند چادر گرم شد آمدیم سیردن خنک شدیم باز توی چادر آمدیم کیت دور دیگر رقصیدند میر شکار
اصطخرت پادشاه انگلستان هم با دخترهایش اینجا بودند بنا بود فردا لشکرا برودیم اما چون گفتند باید در جبهه
بماند که رفت و بعد دوسه فرسخ با سب تا توی کوچه کیت و بعد هم کیت فرسخ باید پیاده برویم و بعد از آن
یکجا بیایستی حرکت کنیم برای منزل دیگر دیدیم یازده سبب خشکی میشود و خوف کردیم مناصه بعد از آنجا
رقص آمدیم بالا با طاق خودمان خوابیدیم از اینجا تا لندن بخط مستقیم ده ساعت باراه این راه است و
یکصد و پنجاه فرسخ مسافت دارد روز شنبه بیت و کیت صبح برخاستیم رفیقیم در میان
پارک کردن کنیم مکتزی و سرور و مند ولف و بعضی دیگر از صاحب منصبان فرنگی هم پیش ما آمدند نوه های مکتزی
را کهنه را آوردند خیلی بچه های خوبی بودند در میان جنگل در جایی مرالی از چوون ساحته بودند حرارت
منیکر و بقدر سبب قدم برای نشانه زدن میر شکار پادشاه انگلستان آمده تفنگ و رو که نشانه زدیم با عرص

که روی زمین بخوابید شیر بیدارید با کفتم سروسست میزنیم سه چهار متر متصل انداخته پی در پی به نشانه زدیم
 میبخار و کتری خوابیده با وقت تمام انداختند زدند مجد الدوله و اکبرخان هم شیر انداختند و چیک
 نزنند بعد پسر و دختر کتری را آوردند آب کوچکی اینجا بود و چوب نصب کرده بودند که سر آنها حلقه بود
 و بایستی این پسر سوار شده و نیزه بکشد و بتازد از آن حلقه بیرون کند کتری آمد با تشفیات اورا سوار کرد
 و روانه نمود و چند دفعه رفت آمد تا مانت نتوانست چوب را از حلقه بیرون کند اما آخر یکبار از حلقه بیرون
 کرد و بعد اکبرخان هم آمد سوار شد تا مانت و چوب را از حلقه بیرون کرد و در این بین باران هم نم نم شروع
 باریدن کرد و هوای خوبی بود از اینجا برگشتیم نهار غلیانی خوردیم بالا تر قضبه کوچکیت قریب سیصد
 خانوار جمعیت دارد این وره و تپه های اطراف و وضع اینجا خیلی بهتر از آباد بیرون بشمار محال
 بجزور از نذران شبیه است و رودخانه اینجا هم برودخانه چالوس خیلی شباهت دارد که سطح مقصوره سکینه
 چالوس است که بدریای مازندران میرود این تنگه هم بدینکه میرود و به نقشه ده کلار و شت شباهت زیاد
 دارد و در سیه سنگام و پنجه سیر بلا و انجلس کبوتر باز زیاد دیدیم که مثل کبوتر بازهای ایران کبوترها میکنند
 باه با دکل هم میگردیدیم هوا کرده بودند اینجا هم کبوتر بازی میکنند کلاغهای اینجا هم نوع غریبی است
 کلاغ ابلق و کلاغ قوزقون و از انچه تک قرفه پا قرفه که سیاه است و اینجا بار میخندیدیم کلاغهای اینجا نوع
 مخصوصی است از انچه کوچکتر تک سفید دارد و دور چشمش هم سفید است همه کلاغها این نوع هستند نوع
 دیگر ندیدیم اگر ندید باید برویم (امینوس کلد) از بالمال خواهم گذشت از اینجا تا انیور کلد سه ساعت
 استیم با کالسکه ای راه است در همان اطاقی که شام خورده بودیم نهار خوردیم و همان اشخاص هم بودند
 قریب سی ساعت بعد از نهار سوار کالسکه شده با سپر نواب و بیعه و کتری و ناظم الدوله را اندیم تا
 بالمال قدری در عمارت اینجا که دس کرده و قدری هم و راطاق مخصوص راحت نمودیم بعد چای و
 عصرانه خورده و دوباره سوار کالسکه شده را اندیم برای انیور کلد تفصیل راه از انیور است از خانه کلد
 که حرکت کردیم بعد از قدری طی مسافت در جلوی یکی از خانه های کوچیک متعلق بکتری یک دختر جوانی
 دیدیم بسیار خوشگل که در فاختان باین خوشگل و لطافت ندیده بودیم از اینجا گذشتیم قدری که فتم
 منظره و درخت زیاد شد و راه همه جا از میان اشجار بود که مهرا بزرگ میشد بعضی با درخت و بعضی خشت
 در منجانبه و خرم و محلو از کلهای قرفه که دیده بودیم که هنوز غنچه بود و بواسطه سروی هوا
 باز نشده هوای اینجا و سروی مثل هوای ماه قوس طهران است هوا بر بود و سر که چهار راه داشت
 رودخانه هم از میان دره میکند شت آب صافی داشت و از روی سنگهای غلطیه صفا و عالمی داشت

در سوره عمارت میلاقی نواب ولیعهد را دیدیم که برای شکار با نیما می آیند یا هر وقت با علمحضرت پادشاه
 انگلستان می آیند اینجا و عمارت خود مستند میکنند اسم این میلاق ابرکندی است از اینجا گذشته
 همه جا در پارک بالمرال را ندیم تا بعمارت رسیدیم قبل از رسیدن بعمارت دو صحرای و محصوره چو دنی بزرگ دیدیم
 که بقاصد زیاده روی و بروی یکدیگر در پای کوه بالای بلندی مشرف برو و غایه روی تخت سنگ بزرگی
 منسوب کرده اند یکی مجسمه خود علمحضرت پادشاه انگلستان و دیگر مجسمه شوهر ایشان است که انگلیسها
 پرورش کنسومریت میگویند اهل بالمرال بر پول خود این دو مجسمه را ساخته اند رسیدیم به
 رال عمارت میلاقیست که از سنگ خارا بنا کرده و چهار گوشه از ابرج مانند ساخته اند تمام خدمت عمارت
 لمرال از زن و مرد جلو آمده بودند سرایداری باشی اینجا که مرد معتبر بلند قد تنومندی است جلوه افتاده
 اقبال ایشان و او اطاق کبیرا بر طرفی است بیل و اسباب زرینت زیادی ندارد خانه و عمارت شکار
 دهست نمازخانه و کتابخانه دارد و تالار بزرگ بال دارد و چهار اعمای سطل در تالار بال او نیمه بود و اطراف
 لار سرشکار نصب نموده و دور آنها را سطل کرده بودند تا شاد و شاد سرشکار بسیار می که در اینجا صید
 کرده که یا شوهر علمحضرت پادشاه انگلستان یا کسیانیکه با علمحضرت پادشاه بشکار آمده صید کرده اند
 و این عمارت بسیار گرانگذاشته اند قدری در اطاق مخصوص راحت کرده بعد آمدیم بسفزه خانه منیری
 گذاشته و عصرانه چیده بودند ما با پرلنس صاحب منصبان انگلیس و دوسه نفر از ملزمین خود مان در اینجا
 چای و عصرانه خورده براه افتادیم و حبلو عمارت مجبور و مرال از چو دن ساخته و نصب کرده بودند
 یک خرس بزرگ چو دلی هم میان دو مرال بسیار خوب ساخته بودند کلکاریهایی باغچه های دور عمارت
 با صفا بود از اینجا راه افتادیم مگر می و عسیره و محض شده رفتند کتری هشتاد و سال عمر دارد و معجزه
 بسیار دل زنده است چنانکه در مجلس بال از جو آنها شوق و شورش در رقص بشیر بود بال ویشب هم معجزه
 بود معلوم شد تا صبح زن و مرد و عسیره بودند خلاصه بعد از حرکت از بالمرال باز صحرای جنگل و کوه و
 درختهای سرزید بود پرلنس بر نواب و لعید که با ما در کاسک بود اول یک شوکا بان نشان داد
 که در جنگل میچرید بعد ما خودمان شش مفت شوکاهی دیگر دیدیم که در دست چپ و دست راست
 کمی میچریدند و چندان وحشی هم نداشتند چون فرق است کسی بانها تیر نمی اندازند و با نیجه ترس
 ندارند اما جمعیت را که دیدند رسیدند آمدیم از بل کهنه سنگی گذشتیم که پنج حیثه داشت اینجا آخر بالمرال است
 از اینجا گذشته داخل نیورک شدیم و طولی نماند که بعمارت و خانه که باید منزل کرد رسیدیم سوای
 اینجا بسیار خوب است در تمام انگلیس و کس و پشه ندیدیم مخصوص در اسکاتلند که یک خزانه و حشرات لارن

شمال است دیده شود زن و مرد زیادی و پاهای عمارت اینور کله جمع شده بودند زنها همه خوشگل و
 نقول قریب صد نفر هم جوان بالباس کسی و هنوز بیکان کسی استاده و برق شیر و خورشیدی در جا
 نهاد بود همه جور کشیدند پیاده شدیم (سراسر امجی وزن بوسه فیکت) که این عمارت را اجاره کرده
 و در اینجا منزل دارد و ما همان اوستیم دم در پذیرائی کرده واره شدیم عمارت خوبی است خانه انگلیسی
 تچل زیاده دارد و اطفا مثل کچکاری است روی از ایا چه چپا نیده اند اما همه چینه دارد و ما و مهران
 از انگلیسی ایرانی همه در اینجا گرفتند عمارت در چین و پارک وسیعی واقع شده اما بنده چین رو بر روی کد
 است و در وسیعی است اطراف آن کوچه های جنگل و در سبز بسیار با صفا دارد و سردی هوای اینجا بد رجه
 که کل ز روی که پارسال اینجا بعد از عید نوروز در بالای کوه تله ز طهران دیده بودیم که کلی است ساقه
 بلند و مشابیه کله های آن بهم پیوسته است حالا که آخر سرطان است تازه در اینجا کل آن شفته
 است نه ماه تفاوت هوای اینجا با آنجا میشود و همچنین کل سفیدی است شبیه به بذاق که بعد از بذاق کل
 میدهد و در عمارت سلطنتی طهران جلو آبدار خانه هست یک ماه بعد از عید کل میدهد و در اینجا در بالمرال
 دیدیم تازه میشکند خلاصه میزبان مشب که عمارت اینور کله را اجاره کرده از جنس امارت پاریس انگلیس
 و از دست کفر و از دست روزنامه مشهور (مورنیک پوست) یعنی پسته صبح مال این شخص است
 اما اسم صاحبخانه این خانه (فارس کهکاس مسون) است پدرش دو سال قبل از این فوت شده و حالا
 خودش جوان است و تازه صاحب منصب فوج و ناب و لیعه شده است عصر قدری قوی پارک و در روی
 چین کروش کردیم پایه عمارت را تماشا کردیم خیلی محکم از سنگ ساخته اند مثل اینست که از سرب ریخته باشند
 ولی بخیای غیر منتظم کوچک و بزرگ چیده اند و در زیر عمارت جایی بود مثل غار از سنگ ساخته اند و فرغها
 دارد و بجهت تیراندازی بانیر و کمان بعد معلوم شد اینجا بنابر سال قبل از این زمانیکه اهالی اینجا جوشی بوده اند
 ساختند اند بلکه کجیمه و پنجاه سال قبل همه وضع مردم اسکاتلند وضع ایلیت بوده و هنوز هم اسامی
 ایلات باقیست و بنسب آنها را اینجانی میکوبند مثل اینجانی قشقائی و شادلو و غیره بنابر سال قبل از
 این همه چادر نشین بوده و عبادت ایلات از زمین بزمینی کوچ میکردند و تمام آنها بهین حالت
 بوده صاحب این عمارت از یکی خانواده های قدیم اسکاتلند است و قریب ده فرسخ از اراضی و در اینجا ملک
 است بعد بعضی ملحقات تازه با این عمارت کرده و بعضی تغییرات و تعمیرات در آن نموده اند منجمه اطاقی
 که دیشب شام خوردیم از تخته بود اما سقف آن کوتاه و سیاه همه را پرسیدیم معلوم شد دو بیت سال قبل از
 این بنا شده است شب را شام رسمی در بهین اطاقی که در مرتبه شگفتانی عمارت واقع است خوردیم و بعد از

شام آمدیم باطابق بالا پس نواب و یعهد هم بودند کسی با دو توی چین پای بالا خانه مشعل روشن کرده ساز
 میزد و میرقصیدند بعد رفتم در پائین عمارت که چادر زده بودند و زمین وسط چادر تخته بود و زن و مرد و قصید
 و ساز و نواز مجلس بال مفصلی بود یک دختر بسیار خوشگلی اینجا بود و عینک هم گذاشته بود دوده بر مار می کشید
 چند دور که رقصیدند رفتم خوابیدم هوای اینجا ابر و خیلی سرد است مثل چله زستان طهران (روز و شب)
 کیشنه بسیت و دویم تفصیل روز کیشنه را در اینجا با خیلی سخت رعایت میکنند و هیچ کار اشتغال اینجا نیست
 صاحب منصب انگلیسی هم چون روز تعطیل است حضور ندارند ما هم نهار خورده بعد از نهار سه کاس که حاضر کردند
 سوار شده بگردش رفتم غریزات سلطان و محمد الدوله و میرزا محمد خان و ادیب الملک و اکبر خان هم همراه بودند
 رانندیم بطرف مقصده (دوماس) که از اینجا برویم به (ماسل) که متعلق به (امریل فیت) است
 امری فیت از اینجا بزرگ استکاند است و میخوابد و دست نواب و یعهد را بگیرد و در همین جا نزل خواهند کرد و
 جنرال کلین که قنصل سخته است و فارسی میداند او هم برای نرحمی و ولایت همراه ما بود چهار نفر روزنامه
 نویس هم با ما می آمدند رفتم از پلی عبور کردیم که مقابل پلی است که در روز از آن گذشته ایم تا بماند رسیدیم
 که جنگل بود و راه داشت یکی مستقیم که بر مار میرفت و دیگری غیر مستقیم که از جنگل بر درخت میگذشت اما راه آزا
 خوب ساخته بودند درمی باین راه بود باز کردند ما از این راه جنگل رفتیم بالا تا بقله کوه میرفت راه را
 پیچ و خم ساخته بودند یک کاس که سهولت بالا میرفت کوه منظر خوبی داشت بالای کوههای استکاند که از دور
 پیداست و مرتفع هم هستند درخت ندارد همه بنبره است مگر بقدها و دهستان که درستی جنگل کرده اند شکار
 هم در این کوههای بیدرخت چرا میکنند درختهای این جنگل را که دستی عمل آورده اند سرو و کاج است و
 سطح زمین پوشیده از گلهای قزقرست که هنوز غنچه است و تا یک ماه بیست روز دیگر شکفته خواهد شد
 انوقت عجب صفای خواهد داشت تمام صحرا قزقر خواهد بود حالا هم کمی ته فری میزند از کوه سرازیر شده
 باز همه جا راه پیچ و خم خوب بود رسیدیم به برار جای تشنگی خوبی است خانه های ظریف پاکیزه و از جمیعت
 اینجا زیاد نیست قریب هزار نفر در اینجا دیدیم بقاعده اینها زستان را در اینجا نمی مانند همه مردانند آنها
 خوش لباس و اینجا مسکنند که معلوم است به بیلاق آمده اند و باز میروند دسته دسته می آیند و میروند
 اما لی خود اینجا معدود هستند یک رودخانه در اینجا دیدیم که آب کمی دارد و سنگهای بزرگ در آن است
 - - - - - دو صد اوکت میکنند بجهت زنها و دستهای خوشگل در اینجا دیدیم از اینجا گذشته
 مانند بر - - - مسافتی داشت و همه جای راه دره و تپه و ذراعت و چین و کوه و جنگل بود اما سر
 کوهها درخت ندارد و رسیدیم به پل کوچکی آبی از بلندی میرسخت زیر پل دره تشکیل کرده آب جمع شده بود

و در آب هم درخت و دشت بیصفا بود از روی پل قدری ایستاده تماشا کردیم و گذشتیم تمام صحرای باز را بهمان
 کل سرخ که نوشتیم است کلمای دیگر هم که فضل از شد این انماست زیاده است صحرا حقیقه یک انگلستان ارمنی است
 و کمیت باران خیابان بیچ بیچ خوبی بود از آن گذشته رسیدیم بدربار پیاو شدیم در مای عمارت بسته بود
 آن سرایداری از خدمتکاران فیت اینجا بود و در بار باز کرد داخل شدیم اطافهای اینجا خوب است بربان
 است هم ستونهای چوب کاج دارد سردال زیادوی باشا و اطافها نصب کرده اند هیچ جای این عمارت
 شکاری باین زیادوی سردال ندیده بودیم بر همه خودارل فیت و دوستان و اجداد او از قدیم با بحال شکار
 دیده سرانهارا و این عمارت گذاشته اند و پای بر یک نوشته اند که کی شکار شده است اشکال چاپی زیادوی هم
 بدو باره گویند که همه آن اشکال و صور نیست مگر شکار کاههای مرال اینجا است اما این عمارت چندین
 بزرگ نیست و در پائین اطاف نشین و غذا خوری و دو سه اطاف دیگر دارد و مرتبه بالا هم چند اطاف دارد و اینجا قدری
 عصرانه خورده و دو باره سوار کاسه شده و راندیم روبرو بر جمعیت زیادوی از زنان و مردان و پسران سرکیده میکردن
 کنان رو به عمارت فیت که ما از اینجا سیر و ن آمدیم می رفتن و تفح میگردند ما از بر تار از راه دیگر که پائین تر
 واقع بود رانده خیلی زود به منزل رسیدیم انگلیسها می گفتند تا عمارت فیت و و فرسخ و غیره است اما بنظر ما کمتر
 از آن بودیم تا رسیدیم منزل این عمارت که اسس اینور کلد است و کب از سمت بنا است یکی بنای اصلی که از هزار
 سال قبل بوده و هنوز اساس و آثار آن باقیست قسم دیگر آن دو بیت ساله است و قسم دیگر که بنای کلی است
 از خیمه پل ساخته شده آخرین شورش که در صد و پنجاه سال قبل از این (پولس چاکس لس اد و امر
 و ارث خاواده سلطنت است) مانند بر ضد خاواده سلطنت حالیه انگلیس بر پا کرد و ابتدا در ظهور و طرح آن شورش
 در همین اطاف که شام خورده شد بوقوع رسیده است بعد از ورود و مسندل عصرانه آوردند و دریم در این
 بین میرا محمد خان پیشخدمت کتابی بخند و ما آورد که امین السلطان عرض میکنند اسم خودتان را برای زن
 نما خجانه بنویسید و یک شکی هم برای یادگار بکشید ما هم کتاب را گرفته مشغول شدیم و شکل اکسوس
 را که مرغ است کشا کنند است و در چند دقیقه با کمال عجب کشیدیم بسیار خوب شد بعد مکرافی از طرفان از نمای سلطنت
 رسید مهندس الماکانت بحضور آورده عرض کرد امین حضرت برادر امین السلطان بعد از ناخوشی ممتدی وفات
 کرده است امین السلطان هم از این تکرار مطلع گردیده مشغول گشته بود و خلاصه وقت شام شد آمدند
 عرض کردند شام حاضر است رفیقیم شام بسیار خوبی صرف شد بعد از شام آمدیم بالا امین السلطان
 را حضور تسلیم و ولداری دادیم و تفقد کردیم بعد آمدند عرض کردند پرنس رید نواب و لیعهد میگویند
 صاحبخانه شکی از معدنیات اسکا لند میخواهد پیشکش کند آمدیم باطای بزرگ نثار آوردند شک بزرگ نثار

France chateau de Windsor

Agnew's

Mar 20 1904

Lord of my 5th floor apartment
Theodore
Private!

یک ربع ساعت باراه آهن از روی پل می رفتیم همینقدر رسیده است که بنویسم پل روی دریا کشیده اند و ترن بخار با
 این عظمت و سرعت از روی آن بیکدرو دیگر معین است استحکام بنا و وضع بنیان و هندسی آن چه بایست
 روی همین پل در چهار سال قبل ترن بخار سیکند شده بود وسط پل که می رسید لقطه از پل خراب شده تمام ترن
 از بالا بدریا افتد و مسافری تمام تلف میشود بعد دوباره ساخته اند و اکنون اسباب است گذشتیم از وضعیت
 و اتاسیونهای متعدد و عبور شد از (لیو خا مس) و از (کوپا مس) و از (لیدی بنک) و از
 کیرک کالیدی) گذشته تا به (هوپ تون هوس) رسیدیم در بین راه سه اردوی نظامی انگلیس
 بفاصله از یکدیگر دیدیم که در هر یک از آنها یک فوج بود بعضی در کنار دریا و بعضی دورتر در میان سبزه ها
 چادرهای مخروطی شکل زده بودند و در هر دو هم یک چادر بسیار بزرگ چار و یک زده بودند که یا برای
 غذا خوردن آنها یا بجهت اجتماع صاحبان استخوانییم عبور از روی تحقیق بفهمیدات اینجا خواه
 خانه های تک تک و خواه ده پنجاه و صد خانواری خیلی پاکیزه و با صفاست کوچهای آنرا مثل این است که در
 جادوب میکنند مالی و مات هم همه پاکیزه و خوش لباس و شاداب هستند در بین راه که می آمدیم زن
 و مرد و خسته بیار از اهل دات اطراف میدیدیم که در کنار دریا و روی چمنها و درختان و نفروسته نفر با یکدیگر
 در دوش و تنفر و بعضی مشغول بازی هستند بسیار خوشی و دشت قبرستانهای اینجا طور غربی است
 مثل یک باغچه با صفائی است ابد آنحض از دیدن آن ملول و متنفر نشود درخت و گلکاری دارد و بسیار
 پاکیزه نگاه میدارند رسم است در سر هر تپه ای بعد از دفن میت یک درخت کاج میشانند و شلخ و برگ
 از آنراش نمی کنند که زیاد بزرگ نشود چرخی و کوتاه قد میماند رسیدیم با تاسیون نزدیک عمارت اول
 ان هوپ تون) خود را اینجا حاضر بود با او ملاقات و تعارف شد باران شدیدی میآمد روی کاسک
 را فرمودیم بپایند و سوار شدیم جمعیت زیادی از اطراف جمع شده بودند و هورا می کشیدند خود را در هر جایی
 که بودیم سوار کاسک شد سوار سپ شده کاهی از جلو و کاهی پهلوی ما میزد و از باران تر شد این اردو قریب
 سی و هفت سال سن دارد و ریش سیل خود را میزد تازه از ناخوشی برخاسته لاغر است ماده و در
 سینه او بوده عمل ییمی کرده سیر و آورده اند حالا هم فتیله دارد و منور بخور است آمدیم به پارک
 عمارت رسیدیم خیلی با صفا بود از پارک رانده عوض بزرگی و حبلو عمارت دیدیم فواره بسیار لطیفی دشت
 پای عمارت پیاده شدیم زوجه لرز با اطفالش اینجا ایستاده بودند با آنها برخورد کردیم ما را بردند
 با طاق مخصوص خودمان که در مرتبه پایین واقع است بسیار عمارت عالی خوبی است طرح انهم خیلی بجا
 دیگر که دیدیم ندارد در جنبین آنهم دو دستگاه دیگر عمارت است که بواسطه ستونها و مهاباتی کاری مانند

Historical by Lanchester
Hoboken

Cart of 1900

وصل کرده اند که حشر بهین عمارت بزرگ اصلی شده است عمارت را دویست سال قبل اجداد و نروسانجته
الاجده تصرفات جدید و رابطات و زمین اطفا کرده اند منتظر خوبی بزبان بزرگ متدی از و یادار که در اینجا
داخل خاک شده و مثل رودخانه عظیمی نظری آید پل بزرگی که در روی این زبان بسیارند از اینجا پدید است
و در پایه و دو مهنه بزرگ وسط پل خوب دیده میشود بلافاصله بیرون آمده با بعضی از تفریحین متسیم
رو بزبان و دریا که پل را هم از نزدیکتر تماشا کنیم خیابان رست را که فته رفتیم زن و مرد زیادی پشت سر
جمع شدند و زنهای پیاده و باکاس که همه جامی آمدند رسیدیم بخوار آب دیدیم باز پل و در رست همینقدر بیکل
آن با منجای بزرگ آن از دور پدید آید و دیده میشود بعد از قدری که در شش و نزدیک چند خانوار
که در کن آب واقع بود از یکی از خانه ها و منتهر سیزده چهارده ساله بیرون آمدند زلفهای آشفته اش بهر سو
او سخیه نیلی نازیب و خوشگل و خوش رو و خوش مو که به در بغل و پشت با او بازی میکرد قدری او را تماشا
کرده تا کاسه آوردند سوار شده و اندیم از اطراف عمارت که حوض بزرگ دارد پیاده شدیم اینجا هم که در شش
که در اطراف چمن خوبی بود بنر و خورم و صاف مثل فخل باز شش خواره بزرگ خیلی صفا داشت بعد آیدیم
داخل عمارت شده وقت شام شد رفتیم سر شام اطاق سفوفخانه عالی بود و در سر شام جمعی بودند زوج
و دست چپ داشت و زیر آستین (ما سر که دلو (هتان) و اسیت که مته و مته و در آن رئیس
تکراهی نه انگلیس بود و مالادر اوین بزرگ رئیس موزه است در سر شام بودند مهندس این پل بزرگ
(سر جان غول) هم بودند و خوردیم بعد از شام قدری در سالون بزرگی مانده بعد رفتیم
باطاق خودمان خوابیدیم (روز سه شنبه بیست و چهارم) امروز باید برویم در ادین بزرگ
اینجا نهاده از اینجا برویم (نیوکاسل) و در نزدیکی اینجا در (سرتیوری) شب را در
خانه (لودامر مستوفی) خوابیم بود قریب چنباغت باره آهن اینجا راه است صبح بزحمت
بالر و منتهر به پارک و چمنزار درختی آوردند و کوهی کردند و درخت را برای یادگار کاشتنه بعد
سک های سنگاری لرور آوردند که بقدر اینجا شصت سکت بود همه توله سنگاری که بودند برای
سنگار کبک و قرقاول و عنبره گاهی در سنگار خوک همه اینها سبزه خوک میریزند تماشا دار و سبحان
انها تا زیاده دست داشت فرمان سید ادوسک اطاعت میکردند مثل بازی سیرک بعد عکاس
حاضر شد بکروپ عکس انداختیم و سوار کاسه شده و بالرو امین السلطان را ندیم برای تماشا
بل و مطرف راه زن و مرد زیادی ایستاده بودند از همان راه که دیروز بگردشش کنار
آب رفتیم عبور کرده تا رسیدیم بدی موسوم به (کولنس فیری) جمعیت زیادی وارد پل بزرگ

magis
et fortius
infectum

For remission
Heardville. Stillburg

James F. Kelly

از نزدیک همین ده هست اسم پل (فوسرت بویج) است پل عجیبی است در پهلوی پل چوب بست
 مسکری کرده و روی آنجا هوت قرمز کشیده بودند چوب بست در پل و بالا است و ست چوب ما
 رفتیم بالا پل و پل بزرگ دیدیم که روی آن آهن کشیده اند از پایه تا کف ششم شتی بخاری حاضر کرده بودند
 سوار شتی شده در میان و مهنه های بزرگ وسط پل گذاشته و روی آب چرخ زده پل را خوب تاشا کردیم
 تمام طول پل بهشت هزار و نه و سه پاسبان و دو مهنه بزرگ در وسط دارد که هر یکی کهنه دار و مهنه پاسبان
 که نفرینا هر دهنه ششصد ذرع است و در طرف این دو دهنه بزرگ نصف دهنه دارد و بعد پایه های سنگی
 زده و روی آنها انداخته اند ارتفاع پایه های سنگی قریب پنجاه ذرع است همه از سنگ خارا کوانیت
 که از ابروین آورده و محکم ساخته اند که کهنه پاره چرخ میاید فاصله پایه های سنگی از یکدیگر یکصد و شصت
 و هشت پانست در طرفیکه ما بودیم از زده پایه و در طرفی دیگرش پایه های سنگی دارد و قریب شش سال است
 که کار میکنند و هنوز تمام نشده و وسط طاق و مهنه های بزرگ را هنوز بهم وصل نکرده اند بقدر رسید
 و پنجاه پا باز بست پنجاه و دیگر تمام خواهد شد تعجب و این است که از هر نصف طاقهای با این عظمت
 در میان هوا ایستاده و سرش بجائی بنافست اتصالش بهمان پایه است و زیرش چوب بست و غیره
 بهم ندارد و طاقها بقدری بلند است که هر کشتی بزرگی با دکل مرتفع از زیر آن میگذرد و قدری که دوش
 کرده ما را بر وند بخیره کوچکی که متصل و مجاور با یکی از پایه های پل است در اینجا نه ما بود و پل خوب
 دیده میشد طنابهای کافیت از پایه ها آویخته عمل جار به بالا میزدند بعضی زده با آنها بهم پله پله از طناب
 ساخته بودند بجهت بالا رفتن بعلاوه اسبابهای (اسانور) متعدد که در نفر و پنج نفر در آن نشسته
 بالا میزدند بقدری لمبندی بود که آدمها در بالا مثل مرغی بنظر میآمدند قریب بهشت هزار نفر عمل در اینجا کار
 میکنند که خانه و عیال خود را اینجا آورده و در اینجا ساکن هستند مخارج اینجا و ملیون و نیم لیره شده است
 که تقریباً معادل سجد کرده و تومان میشود و این همه مخارج برای این شده است که در این زمان آب
 که در شش میگذرد و راه آهن رست از روی زبانه و یک ساعت راه شمال اسکاتلند نزدیکتر نشود
 اگر این راه تمام شود از آن راه که ما آمدیم یک ساعت نزدیکتر خواهد بود و اصل علت این است که کپانیهای
 سمت شرقی اسکاتلند بر قایت کپانیهای غربی این کار را می کنند که بواسطه کوتاه کردن راه و تسهیل حمل
 انچه مسافران مخارج کرافت را بیرون خواهند آورد و رئیس کپانیها که پل را میسازند لود کوکویل است
 است که رئیس در باز و جبهه نواب و لیعهد هم هست آدم معتبری است و هم حضور داشت خلاصه بعد از تاشا
 و جبهه بخیره عکس کروچی از ما برداشتند آمدیم با کشتی بخاره و از روی چوب بست گذشتیم و سوار کالسکه شده

راندم برای خانه مهندس پل که اسم او را نوشتیم اینجا موقت است که بجهت سرکشی بعلیجات و کار پل بنا
 کرده است از اطاق او پل خوب پیدا بود و میگفت از اینجا می بینم چه میکنند اینجا دوسه دقیقه ایستاده ام
 خودمان را در کتاب او نوشتیم کیت البوم خوبی هم از عکس پل و جاهای دیگر پیشکش ما کرد از اینجا بیرون
 آمدیم باران میبارید سوار کالسکه شده راندم برای (۲۰ ذبن فرسک) رود و امین السلطان هم در
 کالسکه ای با ما بودند راندم از کوچه باغهای شنبیه بدلت شیران طهران میگذشتیم دست چپ دیواری بود
 پشت دیوار پارک و منترل نرو روزبری است خلاصه بقدر کیساعت رانده تا بشهر اودین بورک که پایتخت
 اسکاتلند است رسیدیم جمعیت این شهر را گفتند و ولایت و پنجاه هزار نفرست جمعیت زیادی از زن و
 مرد و بچه در سراسر راه و مرتبهای عمارت ایستاده و نشسته بودند شهر و روستا و بلندی تپه و دره واقع شده
 است و کوهی در میان شهر است که بالای آن دیوار و قلعه دار و وارک قدیم این شهر بوده است
 و حالا سربازخانه است در زیر آن شلیک توپ میکردند از پای محبته شاعر معروف و مورخ که تاریخ اول
 ناپلیون اول را نوشته است (۱ اسکوت) بوده است که شیتیم این شاعر مورخ معاصر با ما بود
 اول بوده و خودش هم از اهل اسکاتلند است یک برج مانند سی و طی بلند ساخته و محبته او را در بالای
 آن قرار داده اند خیلی عالی است از این کوچه که میروستیم کوچه معروف بزرگی بود خیلی راه رفته تا رسیدیم
 به رب موزه این شهر که از موزای معروف انگلیس است و در این موزه اسمیه است که بیست سال
 و ایران بود و ماکرات از ایران به بندوستان با تمام او کشته شده آدم خوبی است اما حالا خیلی پیر شده
 است پیاده شدیم موزیکان و صف سرباز و غیره حاضر بودند رفتیم بالا نهاد را باید و موزه خورده و
 بعد از آن باراه آهن برویم برای مقبره و عمارت رودار مستر که محض اینکه وقت حرکت زن بتأخیر
 نینفکند نهار زود خورده شد در اطاقیکه امتعه و صنایع قدیم و جدید ایراز را در اینجا گذاشته بودند نه
 حاضر کرده بودند در سرسینه جمعیت زیادی از صاحبان و بزرگان انگلیس بودند پس شش در
 سرباز بر خاسته نطقی کرد ما هم جوابی دادیم لیکن خطبه مفصلی در تنیست و رود و ماقبل از نهار و اطاق
 تمام نیکو زن و مرد زیادی حاضر بودند خوانده بودند خلاصه بعد از نهار برخاسته و موزه را بگذری
 که در نمیناعت می توانستیم گردش کنیم تماشا کردیم انصافا بسیار موزه پر اسباب خوبی است بعضی موزه
 کلیسا و عمارت ایتالیا و هندوستان و غیره را بینها از کج ساخته اند که بسیار خوب است دیگر انواع
 اسبابها از بلور آلات و چینیهای گننه و نو و ظروف مختلف از برقیل و یدیه شیشه کجوتیف و لی که برای
 راه آهن جنترا شده است (۱ استیون سن) انگلیسی اختراع کرده است در این موزه گذاشته اند

که این همه از هم می آمیخته که حالا هست و وضع دنیا را با همه تغییر داده اند از جهت این شخص بوده است
 بسیاری از معرنا و جابو را را بعدینها درست کرده در اطفا که هشتاد انواع مارها و ماپیها و تنک را
 از ولایات هندوستان و افریقا و یمنی دنیا و اینجا هست و مثل اینست که زنده باشند و یکریک
 تنک بسیار بزرگی که یک وقتی اتفاقاً از دریا بسواحل انگلیس افتاده و گرفته بودند از سترادام استخوانش را
 از وسط اطاقی آویخته اند حقیقه خلقت غریبی است بسیار حیوان بزرگی است طول و عرض زیادی دارد
 و سرش از فیل خیلی بزرگ تر است و در دنیا تحت بشیر از این میشد چیزی فهمیده از موزه بیرون آمده سوار
 کالسکه شده از کوچه سرازیری فیتیم تار سیدیم براه آهن سوار ترن شده براه افتادیم قریب چهار ساعت
 و نیم راه است وضع صحرا تقریباً همان است که نوشته ایم کاهی دره و تپه و پست و بلندی است و کاهی
 صحرا بی نبات سبزه و چمن زیاد است و دشت کمتر دیده میشود کل همگی هست اما نه بقدر خاک اسکا تلمند
 و در عرض راه در استا سیونهای که توقف کردیم یکی (هیوایک) و دیگری (سریل سموس) و دیگر
 (اسکوشتش کپ) بود در هر یک از اینها سه چهار دقیقه توقف کردیم قدری هم باران آمد هوا خوب
 بود همینطور اندیم تا وارد استا سیون رشبوری شدیم از این استا سیون باید برویم بخانه لر و در استا
 که مختص توپ معروف بارسترنگ است داخل در و در استا سیون حاضر بود پیر مردی هشتاد و دو ساله است
 و با هیچ شکسته نشد و صورتش صاف و سرخ و قد او است استارچین و پیری جز در کردن و زیر گوش
 و چانه و لبش پیدا نبوده دست خودش را بگردن انداخته بود و خیال کردیم شکسته است معلوم شد صیبی ندارد
 منبع استخانی با اکثر بیه میکرده انجشت او سوخته است سوار کالسکه شدیم لر و امین السلطان و کالسکه
 ما و سایرین در کالسکه نامی دیگر نشسته اندیم برای عمارت راه نزدیکی بود از جاهای با صفا گذشتیم
 اصل عمارت حالست در دامنه کوه شکی واقع شده منظر خوبی دارد محل عمارت سنگلاخ بوده محض اینک مسطح کنند
 سنگهای آنرا پراکنده آنچه لازم بوده در عمارت کار کرده اند و باقی را در اطراف عمارت در سرازیرها مثل
 سنگلاخ طبیعی پیاده اند و اطراف آنجکل کرده و درختهای خوب خزه بهر و کاج و عنبره نشانداده
 لای سنگها انواع نباتات و گلهای رنگارنگ کاشته اند که بعینه مثل طبیعی است یک بوته بنه خوبی بود
 مثل کون اما خار ندارد کل قمر کوچکی دارد از گلهای قرقری که در اسکا تلمند و دیدیم زیاد دیده شد و جلو
 عمارت دره ایست رودخانه کوچکی از میان آن سبکند و یک آبشار سه چهار ذرعی ساخته اند منظر خوبی
 دارد و بالای رودخانه یعنی بودمستی از دره پل طولانی آهنی ساخته اند بقدر یک ذرع عرض دارد و برای
 پیاده رو ساخته اند نه برای کالسکه زیرا پل آب و دشت حالت خوشی دارد و در عمارت که شدیم چو

It is on the North West Point.

Scotland.

لرودم و مارا پذیرائی کرد سن او شش و پنج است اما چاق و فربه و موی سرش سفید است خیلی زینت کرده
 وکل زیادوی بسترش زده بود و مارا برده اطلاعاتی مخصوص را نشان داد قدری استراحت کرده آمدم
 پائین برامی کرد سن بعضی از قلمزین ما همراه بودند و صاحبخانه و بیکر یکی نیوکاسل و یک جنرال و دو نفر
 دیگر هم حاضر شده همراه ما آمدند و بپایین رفتیم تخته سنگها را بطور طبیعی پیکر کرده اند از روی پل گذشته در
 کنار رودخانه خیابانهای کوچکی پیچ پیچ و درختها و کلهای رسکا نیک و دره و تپه های خیلی با صفا داشت
 بعد از قدری تماشا از طرف دیگر بالا رفتیم بهارت آمدم منزل ما در مرتبه سیم عمارت است منظر خوبی دارد
 قدریکه گذشته وقت شام شد رفتم با طاق شام نشستم زوجه لرود صاحبخانه و دوست چپ و حکیم طولوزان
 و دوست رهت مانشته بودند (جنرال سر جان ادی) هم در شام بود از جزایرهای معتبر انگلیس
 است که در شورش مهندستان و در جنگ توتنا پول و در افغانستان همه جا بوده است دختر او زوجه
 خواهرزاده لرود ارمنزیک است خود ارمنزیک اولاد ندارد و وارث او مختصر بخوهرزاده او است دختر
 جنرال در حقیقت مثل جنت خود لرود است محبوب و محترم و جوان است قدری لاغر میباشد تازه هر دو سی
 کرده اند یک جنرال و یک هم بود اسمش (جنرال سر آد و اد و بلاکت) او هم در جنگ قمر بوده
 و در سوتنا پول پای چپ و از آنو خنپاره برده است حال پای مصنوعی میکند و در راه میرود و تخته قدری
 میلنگد حاکم محشر نیوکاسل بازو جود و دوسته فقر از مبنای حکومت و روسای کارخانه ارمنزیک و سر
 میر بودند بعد از شام حقه بازی آورد و بود که اصل او فرانسوی است مدتی در لندن کر سپندلس روزها
 لی قیام پس بوده بعد حقه باز شده سبیلهای آویخته دارد بازیهای دستی با گنجه و دستمال کرد خیلی
 طرار و تردست است یک بازی آن این بود که سه دستمال سه رنگ در کاغذی پیچیده و او بدست
 امین السلطان بعد یک قوطی از شیشه که میان آن پیدا بود و روی سبز گذشته و دستمالی روی آن
 کشیده و دو سه مرتبه بلند کرد و دیدیم یک مرتبه اشاره کرده و دستمال را برداشت سه دستمال رنگین که در میان
 کاغذ دست امین السلطان بود رفت میان قوطی و کاغذ خالی دست امین السلطان ماند باز کرد و هر دو پند
 بعد بازیها دیکر کرد و بعد چنتری آورد که لباس سفید غربی پوشیده بود سر برهنه با کیسوی پایشان
 و چشمهای خواب آلوده خوشگل بود و عالتی داشت او را روی صندلی نشاند و همچو نمود که او را خوابانید
 چنته خود را بحالت بیوشی زده جلوه دیکر پیدا کرد و قبل از آنکه چنته بپایید بهر یک از اهل محفل گفت
 هر کس ببرد و خیال خود بکند زنده بدون حرف زدن و بدون اینکه من بچنته حرفی بزنم همان کاغذ را
 کرد و بعد هر کس ببرد که آهسته حرفی زد و دختر که چشمش بسته و در لبم بیوشی بود و همان حال را بدین معنی

و آن کار را را بجای آورد مثلاً ما گفته بودیم بک ما دست نزنند آمد همین کار را کرد سایر را هم همینطور
اما حالت خوشتر دیدنی بود کار او خیلی عجیب و حیرت انگیز بود و عمارت لرز آریستر و تک طرح غربی است اطفا
زیاده و راه و دله و دالانهای زیاد اسباب و اثاث البیت و مجلل است و یک اتاق نشیمن کوچک
او که بعد از شام نشسته بودیم دور استخافه بازی کردند چهارمی شک مرعوب کرده بودند یک شاه نشین کو
و پشت جلو و گوشهای آن شک مرعوب که روی شک را سبب کاری بسیار علی کرده بودند پرده های
نقاشی بسیار علی هم داشت که کتر پرده باین خوبی دیده بودیم بعد رفتیم خوابیدیم روز چهارشنبه بیست و پنج
امروز باید برویم به (جواد فوسد) در ساعت دو و از ده یعنی وقت ظهر حرکت کرده خواهیم رفت
(نیوکاسل) و از استجا برویم به براد فور و یک ساعت قبل از رفتن کالسکه کوچک مربعی آوردند ما و یک
طولو زان و خود لرز و کالسکه نشسته رفتیم روبرو به کوچکی که مال لرز است در استجا انبار و چند خانه رعیتی مال
باغبان و رعیت های لرز میباشد و راه شطرنجی از کل و استجا رود و طرف داشتیم از خیابانهای بسیار
پاکیزه راحت که چندان بزرگ هم نبود عبور کردیم و بهین جهت لرز کالسکه کوچک برای سواری خواسته
انواع کلهها و درختها از درخت خرمهره که همه کوه قمر بود و درختهای کوچک و بزرگ کاج و عنبره و کلهها
ایوان کوچکی که در شهر ستانک و سیلا قات عدد و طهران هم هست از کلههای قمر اسکا تلند که پیش نوشتیم
زیاد بود و اغلب این استجار و کلهها را مصنوعی تربیت کرده جنگل طبیعی کم بود صفای غربی داشت لرز گفت
(کس و سی) هم در اینجا یافت میشود و دریاچه دیدیم که در آنها ماهی قنرل آلا بود و راندیم دور
قدیمی کردش کرده در مراجعت راه سرازیری تنگی بود و پیاده آمدیم تا عمارت بازو و دقیقه بوقت
فتن مانده بود قدری توقف کردیم تا وقت حرکت رسید سوار کالسکه شده راندیم برای همان ستایش و شربت
که از استجا آمدیم سوارترین بخار شده راندیم برای نیوکاسل یک ساعت و نیم راه بود و در بین راه در استا
موسد (بش) قدری استاده و راندیم تا به سحر نیوکاسل رسیدیم راه همه جا پست و بلند و حصار
زراعت و چمن و درخت تک تک افکند زیاد و نبود و تپه ها و یک جاده بود از بعضی توله های ک
هم که شتیم و در رود بخار نیوکاسل حاکم سحر و اجزا بلدی حاضر بودند و شرفیات نظامی علی الر
بعل آمد حاکم خطابه تنیتی حاضر کرده بود و استجا خواند ما هم جوابی دادیم که ناصر الملک ترجمه کرد و ب
سوار کالسکه شده راندیم از کوه بسیار ممتدی بگذشتیم که جمعیت بسیاری از زن و مرد ایستاده بود
و بهر امیکشیدند همینطور رفتیم تا در کنار سحر به کارخانهای آریستر شک رسیدیم در استجا و راطاق
و قیقه راحت کرده بعد رفتیم سر نهار همان شخصی که از زن و مرد و شیب در سر شام موعود بودند در

روز پنجشنبه
25th June
Newcastle

26th June

27th June

محمود و اشتند نهار خوردیم از مستر تک و حاکم سبک منطقی در سر نهار کردند سرور و مند و لف از جانب
 جواب داد بعد از نهار رفتیم بکارخانه توپ سازی از مستر تک بعد از اینکه این شخص اختراع توپ
 روه تمام توپهای انگلیس و هندوستان و سایر مقصوفات دولت انگلیس از توپ سفاین و قلعه جات
 را اینجا ساخته میشود توپهای غریب در اینجا دیدیم وضع کارخانه و کلیشهای بزرگ سنجار و منگنه سنجار و کوره
 فسید و شبیه بکارخانه کروپ است یک توپ بزرگ دیدیم فقط چهار بزرگ و طول بیست قدم وزن
 آن یکصد و ده (تن) انگلیسی است سوراخ آن بقدری کثرت بود که یک بچه غیباله از میان آن میکند و
 مان خوبی زده اند کلوله آن کینفر و بشتصد (پوندل) انگلیسی وزن دارد و یک تیر بار و ط آن نصد
 شصت پوند وزن دارد و یک توپ بزرگ دیگر دیدیم بجهت قلعه ساحل مستر بود و در حصاری از فولاد
 دور آن بود و بایک چرخ و اباب که کینفر آدم توپ باین عظمت را حرکت میداد بهر طرف میجو است
 چرخ را سیکر داند توپ بالامی آمد و پایین میرفت یعنی بعد از انداختن کلوله توپ خود در پایین رفته
 پشت حصار فولادی پنهان میشد اغلب توپها در جلو پیشروی آتشان سپر فولادی دارد که بوجی
 محفوظ باشد کلوله باین سپر اثر نمیکند از اینجا سوار راه آهن دستی شده رفتیم بکارخانه کشتی سازی
 از مستر تک که در کنار رودخانه (تاین) که رودخانه بزرگی است و کشتیهای بزرگ در آن کار میکنند
 و دو میل تا دریا مسافت دارد کشتی میسازند چندین کشتی دیدیم که در آنجا میساختند و یکی از آن کشتیها
 تمام شده بود که میخواهند در حضور ما بآب بندازند اما چون بجای خطه حذر رود دریا صبح زود و وقت
 انداختن آن باب بود و ما نمیتوانستیم در آنوقت حاضر شویم قبل از حضور ما باب انداخته بودند کشتی
 برای دولت ایتالیا ساخته و بعد از اتمام باب انداختن کشتی خوبی است توپهای بزرگ و کوچک
 وارد گفتند ساعتی هشت فرسخ راه میسر و حالا در تندر می کشتیهای خیلی اتمام میکنند چندان اعتنا
 بر بزرگی سفاین ندارند رفتیم این کشتی را تماشا کردیم کتبان و عملیات کشتی همه ایتالیا بود وند اسم
 کتبان (بیکونله) است که از ایتالیا با اینجا آمده است کشتی را بر و یک ماه دیگر بندگی نوافض
 کشتی تمام میشود کشتی را میسرند اسم کشتی (په موندله) است از اینجا باز سوار راه آهن دستی شده
 آمدیم بجای که سوار شده راندیم بکار اینجا سوار زن سنجار شده راندیم برای برادر خود لرد از مستر تک
 و حصارها و سایرین در کار و مخصص شده رفتند ما هم سوار و اکن شده تفریح ایرانی و انگلیسی نیز
 سوار شده راندیم اول میکشند راه نزدیک است بعد معلوم شد بچنابعت راه آهن است خیلی میزند
 میرفتیم صحرای از دو طرف باز پست و بلند می داشت اما تپه های کوچک پست تا یک بود و رفتیم تا به

John

Peters

J. C.

Pagnone

Piemontais.

در این لیگتن (رسیدیم در اینجا چون مردم عبور مارا خبر داشتند جمع شده بودند اینجا و صفت کوهی است
 به جهت زیاد می از زن و مرد بودند باران شدیدی هم می آمد و مردم تمام زیر باران ایستاده تماشا
 میکردند و هورا می کشیدند چند دقیقه توقف کرده بعد گذشتیم و راندیم تا به (هاس و کیت) رسیدیم در اینجا
 از جمعیت مردم معرکه بود یک دسته سباز قراول احترام هم صفت کشیده بودند اما مردم ازدحام غربی دور
 کالسکه مار کرده به ترن می سپیدند و دست دراز میکردند که ما دست آنها را بگیریم ما هم دست بعضی را گرفتیم
 تعارف کردیم مردم بیشتر زور آورده اند که نزدیک بود توی ترن بزنند و از طرف دیگر که ترن از زمین خیلی بلند
 بود از ترن بالا می رفتند و از پنجه مارا بر تو می کردند که مارا به بنید غریب سیلی بزدانند و میخواستند دسته
 سباز را جلو وادارند که مقابل ترن ما قدری خلوت بشود ممکن نشد همینطور مردم یکدیگر را فشار میدادند و زور
 بطرف ترن می آوردند تا ترن براه افتاد رسیدیم به (برادفش) در کار حاکم و نواب سحر حاضر بودند
 فوج و موزیکان و سوار هم ایستاده بودند آمدیم با حاکم سحر و این سلطان سوار کالسکه شده راندیم و در
 اینجا رسم تشریفات تازه دیدیم که تا بحال ندیده بودیم نواب سحر با آن لبا و های بلند غریبی که دارند پاه
 جلوی کالسکه ما افتادند و آهسته آهسته می رفتند کالسکه ما هم آهسته می رفت در کوهی بقدری زن و مرد جمع شده
 بودند و از پنجه مارا منظر مارا می بین آورده بودند که از دوطرف جزر و کله آدم چپیزی دیده میشد
 و اینها همه بطوری هورا می کشیدند که گوش از صدای آن صدمه می خورد و زنها دستمالها حرکت میدادند
 و کف میزدند و سبک بود باران هم همانطور می آمد ما حیرت گرفته بودیم اما لی اینجا چون اغلب عکاس کارخانه و
 عیال آنها هستند و تا بحال هیچ پادشاه ندیده حتی پادشاه خودشان در اینجاست باین سحر نیامده و نواب
 و بعد یک مرتبه در هفت سال قبل با اینجا آمده اند برای تماشای ما خیلی مایل و حریص بودند و از دور و ناخوبی
 داشتند حاکم میدانست که ما لی سحر چه حالتی دارند قبل از وقت در جلوه اطراف عمارت نسرل ما جلوی ما
 رو کوهی موقوفه زور بزرگی از چوب کشیده و لیس گذاشته بودند خلاصه آمده و اردن نسرل شدیم نسرل
 عمارت بدیه (مبتل و ویل) است در مرتبه بالا که مشرف کوهی است نسرل داریم از زمین ما هم این سلطان
 و بعضی دیگر در اینجا نسرل دارند و سایرین در بوتل الکساندر نسرل کرده اند از بالای عمارت
 مردم را تماشا میکردیم همه همینطور زیر باران ایستاده بهمارت نگاه میکردند که پادشاه اینجا است هیچ طور
 نمی رفتند و تا صبح جمعیت بود و از ایراد آنها هر کس بیرون میرفت یا از فکرهای هر کس یک لباس رسمی داشت
 و از کوه میگذشت مردم کف میزدند و هورای کشیدند حقیقه هیچ با تماشای بشارش از دور و ما مثل اینجا
 ندیده بودیم زن و دست خوش شکل هم که خیلی ظریف و صاحب حسن و خوش رو و خوش مو بودند در اینجا بیشتر

Dis.
Hendon
Bridford.

همه جا بود مثل وویل یعنی عمارت بلدیۀ این شهر که منزل ما را در اینجا معین کرده اند بالنسبه بسیاری عمارات
بلدیۀ سمشرهای انگلیس که دیده ایم کم وسعت است اما تمام عمارت را از سنگ ساخته اند اطفا قماشته است
مثل واسباب زیادند و هر چه هست ساده و بقدر لزوم است که برای آمدن ما تهیه کرده اند و اینجا کسی منزل
ندارد و همه اطفا قماشته خانه و جای کار است هوا نقیبسی سرد بود که اطفا قماشته باران شب آتش کرده بودند شام
خورده بعد از شام در ساعت نه رفیقیم تماشای آتش بازی که امانی شعله در پارک حاضر کرده بودند اول کالسه
چهار اسبه آورده بودند سوار شویم اسبها از هیاهوی مردم وحشی برداشتند آن کالسه را برده کالسه دو اسبه
آوردند اسبهای این کالسه هم وحشی شدند هوا بر داشتند اسبهای کالسه را عوض کرده اسب آراسته آوردند
پیش از سوار شدن دیدیم مردم باز بهمانطور در جلو عمارت از واهم کرده اند رفیقیم جلو آنها که ما را خوب به بینند
و کمتر داد و فریاد کنند با چند نفر دست دادیم که مردم یک دفعه زور آوردند بطوریکه نزدیک بودند و را بگفتند
دیدیم دیگر جای توقف نیست آمدیم سوار کالسه شده راندیم حاکم و امین السلطان هم در کالسه با بودند کالسه ما را
خیلی آهسته میرود شب سواره نظام همراه ما بنود پولیس هم کمتر بود از عده مردم بر نمی آمدند قدریکه رفیقیم
صفوف مردم که دو طرف ایستاده بودند شکسته ریختند و در کالسه ما همه جا با کالسه ما میروید و میدوید و سورا
مکشیدند پلیسها بهر طور بود جلومردم را گرفتند و نظم دادند و این بین باران شدید شروع کرد و میطوف
کالسه را که ممکن بود بپند نزدیک پارک که رسیدیم از حاکم پرسیدیم آیا در اینجا اطفا قماشته چادری جانی هست که از
باران محفوظ باشیم گفت خیر زیر آسمان باید ایستاد و گفتیم باین باران یقیناً آتش بازی خواب شده و ما هم باید
زیر باران باشیم بهتر این است که برگردیم حاکم تصدیق کرد و برگشتیم با طاق خودمان رفیقیم خوابیدیم
تازه خوابمان برده بود که صدای عجیب و غریب از کوچه زیر عمارت بلند شده ما را بیدار کرد و ندانم معلوم
شد مردم سمشر جمع شده دست بندی کرده اند و تصنیف میخوانند تصنیفی است که در موقع شادمانی میخوانند
و فراموش میگردانند اسم ما را ذکر میکنند بالاخره خوابیدیم اما لی اکس خیلی وضع و حالات و رفتارشان با انگلیس
تفاوت دارد و اگر چه نمیشان مثل انگلیس و استانی است اما باز در رفتار و عادات مذمب هم اختلاف کلی دارند
مثلاً زبان انگلیسی را میدانند اما خودشان هم زبانی علمی ندارند که تکلم میکنند بعضی از حالات و عادات
اهل انگلستان را اینقدر است و راست میگویند یعنی در محاکم کوهستانی که موسوم به می لند است اما لی
منقسم شده اند با ایلات چند که آنها را کلمه میگویند و وسای این ایلات بورا نت معین میشوند و اگر چه هیچگونه
سلطه شرعی اهل خودشان ندارند ولی خیلی طرف اعتماد و اعتنا و صاحب نفوذ زیاد میباشد کاهن روستا
ایلات از اینجا معین میشوند ولی اغلب عیسایان هستند و با وجود این خیلی محترم میباشند بزرگترین این ایلات

اهل (کامبل) است که بدو شعبه منقسم میشود (رئیس یک شعبه) (دوک و ارکایل) است و رئیس شعبه دیگر
 مارکز برید و لبین یکی دیگر از ایلات معروف است که اهل کامبل است که رئیس این ایل از غیر نجباست
 و دهنش دوک و بجلو را گرفته است و قتی که دوک و ارکایل دختر اعلی حضرت پادشاه انگلستان را
 گرفت ایلات کامبل که در همه جای امریک و هندوستان و سایر کلبه های انگلیس مستند میان خودشان
 پولها جمع کرده و یک مدیه قابل بجهت عوسی او فرستادند این کامرون هم بجهت رئیس خودشان همین کامبل
 را کردند دوک و منطون رئیس ایل کریم است سر جان کنل رئیس ایل کنل است هر ایل یک نوع آیه
 محرمات مخصوصی دارند که بآن ماهوت شناخت میشوند رئیس هر طایفه حق دارد که بر عقاب بر سرش بزند
 و رئیس خانواده و و پر عقاب و سایر یک پر میزنند افراد این ایلات خیلی حمیت و تعصب بیکدیگر را
 میکنند مثلاً و نفر کامرونی که مرکز بیک را ندیده و شناخته باشد اگر وقتی در مبد یا در نیکی دنیا
 به یکدیگر برسند کمال تقویت و معاونت را از یکدیگر میکنند و مثل دوست بسیار قدیم با هم رفتار مینمایند
 (روز پنجشنبه بیست و ششم) امروز باید برویم بعضی کارخانه دارانما شاکیم در ساعت دو و از
 بعد از نصف شب که وقت رفتن بود و سوار کالسکه شده بطرف کارخانجات رفیقیم جمعیت و ازدحام فراوان
 در راهها باز بهمانطور بود و اول رفیقیم بیک انبار پارچه های پشمینه عمارت وسیع خوبی بود و تمام اطراف
 را از بالا و پایین متاع چیده بودند یعنی توپهای پارچه را در قفسه چیده و نمونه آنها را در جلد
 آنها آویخته بودند اسم رئیس اینجا سر هنری سیمل است و اینجا خیلی کشتیم انواع پارچه از پشم حیوانات
 ایران و پشم شتر ایران و پشم حیوانات عثمانی و پشم بز آنگورده که یکی از ممالک آسیای دولت عثمانی است
 در پامین و بالا و دیدیم و از بعضی پارچه های پستی رنگ بکست چند توپ انتخاب کرده برای نمونه خریدیم
 از اینجا پامین آمده باز سوار کالسکه شده مسافتی رفیقیم تا بکارخانه دیگر که کارخانه ابریشم است رسیدیم
 و اینجا باید بنهار بخوریم قدری در اطاقی راحت کرده بعد رفیقیم سر نهاریسی چهل نفر اینجا بودند و
 این کارخانه (لیستو) نام است یعنی این کارخانه حالا متعلق بکمپانی است و این شخص رئیس است
 در سر میز او دست چپ و نشسته بود و پیروی است به نقاد و و چنبال ما زنده دل گونه های سرخ
 دارد و مطلقاً چنین مصورتش نیفتاده آدم خنده روی خوبی است خیلی صحبت سیر داشت میگفت اینجا
 سال است من شروع باین کارخانه کرده ام و هر سال از خودم بنا نموده ام خودش مختصر
 هاشین است اما میگفت پنج شش ماه است کارخانه را کمپانی کرده ام اصل کار این کارخانه این است
 که لاس و ابریشم بدخواب از هر کجا هست از ایران و هندوستان و ژاپون میخرند و در کارخانه فیلاتو

دار و ابریشمی پست بدر می کشد پاک و صاف و بی عیب می کند و محل و عنبره از آن می افتد رئیس کارخانه می گفت سابقا از ایرانم ابریشم زیاد می آوردند حالا کم شده و جفتش ناخوشیست که در ایران و هند و سایر جاها با ابریشم افتاده اما در فرانسه و ایتالیا علاج از امید دارند و از هندوستان هم آدم فرستاده که یاد بگیرند تا در هند هم علاج انرا بکار ببرند و کیفیت حکومت هند و بنگاله زمین زیاد من و او ده که ابریشم عمل بسیارم خودم هم دوسه دفعه برای سرکشی با بجا رفته ام بجا عتی دشت کیطرف آن نشسته و طرف دیگر طلا بود و کیفیت پنجاه و پنج سال قبل از این در نیویارک خنجریده ام و همیشه همراه من بوده و اقطاعهای آن هم ساییده شده بود خیلی تعجب کردم صحبت زیاد کرد با عرض می کرد که از جانب ایران هم آدم نفرستاد و ایتالیا برای علاج ناخوشی که من ابریشم فرستاده شود این دو سال که همای ابریشم ایران انکشاف شد و بگوشتی گذاشته و مرضش کم شده است و بالنسبه خوب عمل آمده است در آخر چهارم هم کمی و منطبق کرد و اظهار استنمان و مسترت زیاد از آمدن ما نمود بعد از چهار برخواستن از همان اطاق میسر داخل کارخانه شدیم کارخانه بزرگ مفصلی است و متشکیک کارخانه کا می کند بطوری صداسکیند که کوشش آدم صدمه می خورد و هیچ نمیتوان در آن کارخانه حرف زد و مملکت ایجاب بیشتر زن و دختر هستند تمام کارخانه را که درش رده بعد رفتم مرتبه بالای کارخانه که کارهای تمام شده و محل های باقیه را در اینجا و بقیه بودند اینجا را هم تماشا کرده آمدیم پایین سوار کالسکه شده رانیم برای منزل است با بایر ویم در یک عمارتیت شام رسمی بخوریم در ساعت هفت بعد از ظهر رفتم برای انعامات شام و مجلس بسیار عالی بود و تقدیر و دست نقره سر میز نشسته بودند حاکم و دوست چپ ما بود قبل از شام دهائی بطور دیگر که در مجلس رسمی سابق ندیده بودیم خواننده چهار نفر زن برخاسته پای میز ایستادند و باواز خیلی خوب دعا را قرائت کردند و شروع کردیم بخورون شام بعد از اتمام شام هم باز دعا را همان چهار نفر زن خواندند در وسط شام که بهداشت من است کردند تمام اهل مجلس از حاکم و صاحب منصب و سایرین باواز خیلی خوشی تعریف بسیار خوبی خواندند و بهور کشیدند و گفت زدند و شام تمام شد بعد سوار کالسکه شده رفتم برای عمارتیکه نزدیک همین جا است برای خواندن اورسین با بجا رسیده پیاده شده تالار بسیار بزرگی است که مخصوص دادن کنسرت و هر وقت کنسرت میدهند در این تالار است تقدیر بزرگ و ششصد نفر جمعیت از مرد و زن و دهننده های خوب خوشگل در این تالار بودند از دو طرف زنهای کوچک داده از میان آنها که نشستم برای اطاق خیلی گرم بود از پله بالا رفتم صندلی برای ما گذاشته بودند اما ما روی صندلی نشسته ایستادیم پشت سر ما هم دهننده زیاد و در مرتبه بالا ایستاده و هر کدام کتابی در دست داشتند اما معلوم نبود این کتابها

برای چیست یک مرد ریش سفیدی هم پشت یک سیاه نوشته بود این تالار دو مرتبه دارد و از بالا تا پایین
 تمام آدم بودند بعد از آنکه هر کس در جای خود قرار گرفت حاکم اجازه طو است که خطبه بخواند مردم همه
 ساکت شدند و نایب حکومت که زلف سفید مصنوعی دارد خطبه مفصلی خواند و ما هم جوابی بفارسی دادیم که
 ناصر الملک با تخلصی ترجمه کرده بعد تمام مردم از جواب ما اظهار خوشوقتی کرده و بر آتشیدند و دست زدند
 اینها که تمام شد گفتند این دختر که کتاب در دست دارند تمام خوانند های معروف هستند که مخصوصا
 برای خواندن آورده اند و از ما اذن خواستند که آواز بخوانند اذن دادیم شروع بخواندن کردند
 ایستاده نوشته آواز خوانند و اندر ریش سفید هم پیافوز و چون هوای اطاق خیلی گرم بود و در وسط
 خوانندگی برخاسته آمدیم منبرل خوا بیدیم باز صدای های دهن و قال و مقال مردم نوی کوچه و معبر
 باقی بود روز جمعه بیست و هفتم امروزی باید اول برویم به محشر لید بعضی کارخانجات
 که در اینجا است تماشا کرده بعد از آنجا برویم به شب برای تن که اعتماد السلطنه و بعضی دیگر از ملزنین پشت
 شب است و اینجا اقامت دارند صبح برخاسته پس از ساعتی سوار کالسکه شده راندیم برای کار باز مردم
 طرفین راه جمع شده صبد های بلند و بر آتشیدند کالسکه ما را هم از میان جمعیت خیلی آهسته راه میرند
 بهمنیطور رفتیم تا رسیدیم بکار سوار ترن بخار شده از شهر (براد فرد) تا سمشر (لید)
 تمام راه از قوی آبادی و قولها که شستیم و آبادی انفضال داشت بیچ صحرا و عبلکه ندیدیم چهل قیفه
 از بر آفرود تا لید راه است جمعیت سمشر بر آفرود یکصد و شصت هزار نفر و جمعیت سمشر لید زیاده
 و شصت هزار نفر است رسیدیم بکار لید حاکم و اعظم سمشر دوهسته سر باز و موزیک تمام حاضر بودند
 از کار سوار کالسکه شده باز کالسکه ما را آهسته با کمال تشریفات بردند تا به هتل و ویل که عمارت بلدی است
 رسیدیم عمارتی عالی است اما به بزرگی و وسعت عمارت های بلدی سمشر های دیگر نیست سی سال قبل ازین
 ساخته اند و خود اعلیحضرت پادشاه افغانان با اینجا آمده افتتاح این عمارت را کرده اند راه پله بسیار
 عالی و وسیع داشت از پله تا بالا رفتیم و سمت راه پله سر باز ایستاده بود و داخل تالار بزرگی شدیم
 که مثل تالار بر آفرود مملو از جمعیت بود یک ارک بزرگ بالای اطاق کز کرده بودند و دور آن غلام
 کردش داشت اینجا هم تالاری است که هر وقت میخواهند کنسرت بدهند در اینجا میبندند راه هم نبود
 مگر همان والایی که از وسط مردم برای ما باز کرده بودند و به بالای تالار رفته رسیدیم به سکوی که بر
 ما اینجا صندلی گذاشته بودند اینجا ایستادیم حاکم اذن خواسته خطاب به تنیت را داد و نایب حکومت
 شروع بخواندن کردند بعد از آنکه ما هم جوابی دادیم که ناصر الملک با تخلصی ترجمه کرده و مردم بر آتشیدند

Draffoo
Leeds

و دست زدند بعد آیدیم با طاق دیگر که برای راحت حاضر کرده بودند بخاندری استرحت کردیم تا وقت نماز شب بخارتی
 رو روی همین شال و پیل است که اسنم از عمارت بلذیه است نماز را در اینجا حاضر کرده بودند برخاسته پیاده رفتیم با نماز
 مالار جلی بزرگی بود شبیه بکار طاقش تمام از شیشه در اینجا میزنار را ترتیب داده بودند و دست و شصت نفر سر نیز بودند
 از دو طرف مادر بالای مالار دو بالکن بود و بالکن است چپ مکنفر عکاس ایستاده و چادری از ماهوت فرزند
 سر دورین عکاسی را رویا کرده بود که بهر بیت در سر نیز شستیم عکس ما را بیدار زد و بالکن دست راست هم
 جمعی زنهای بسیار خوشگل بودند علی ترسم و عالی که معمول بود خوانند بعد شستیم بنهار حاکم در وسط نماز بسلاست
 آنحضرت با شال انگستان نشی کرد و بعد بسلاست ما خطبه غزالی خوانده و دست کرد و اوقت خود حاکم با تمام
 اهل بازار از صحنه جهان نظامی و اعضا مجلس بلذیه و که خدای و نایب حکومت و رؤساء کار خانات که حاضر بودند
 تصیف: بار بی فرامی با هم در آن بود با و از جلی خوشی خوانند و هورا کشیدند خیلی مطبوع بود و بعد برخاسته نطق کردیم
 و حاضر الملک با کلیه جماع به ترجمه کردیم همه هورا کشیدند و گفت روز بعد نماز تمام شد باز دعای آخر نماز را خواندند
 کردند و در آخر تمام این عمارت پرده های نقاشی بسیار زیاده و بسیار گشته اند که انبلی از نقاشیهای آنها هم زنده
 از جمله یک پرده نقاشی بسیار فرسار بود که نقاش صورت شوریدن برادر با کلیس کشیده بود و یکت بر بنگاله ساخته
 بود خیلی خوب و قوی که قصدش این بود و زیر درخت و پای و چند زن و بچه الکلیس ساخته بود که آنها را بر گشته بود و بعد
 یک زن که خلق میپی ساخته بود که قصدش الکلیس است و نیزه بدست او داده که نیزه را شکم بر جرد کرده بود و منصف
 منصف و ملوب شدن بند بدست الکلیس بوده و خیلی پرده ممتاز خوبی بود و یک پرده دیگر هم بود که یکفوج سوار الکلیس
 در جنگ با فرانسو در حالت حمل نقیون فرانسه زن نقاشی کشیده است بسیار پرده عالی خوبیت و در حقیقت
 فنیهای صنعت را کار برده حالا هم این نقاشی است خلاصه آیدیم پایین سوار کالسکه شده را ندیم برای کارخانه
 ویلسونما که با هم برادر و شریک هستند و بعضی کار خانات و یکرا اول رفتیم کارخانه رحمت دونهی که تقصیلش از این
 قرار است کارخانه است خیلی بزرگ با اسبابهای زیاد و یک چاقوی خیلی بلند برای برش ختم دارد که این چاقو
 با چرخ بخار حرکت میکند کیسکی است در بالا که متصل این چاقو خودش را بدیم این سنگ میبرد و نیز میزد و وقتی که چاقو
 بلب سنگ میرسد آن لب سنگ چاقو پرده می آید بعد بقدر دو دست سیصد و سیستین سوزای یا بغل و این
 سوزای که حجم میزد است میبرد بدیم آن چاقو و چاقو از روی خط اندازده همه آن پارچه را برش میزنند و یکدیگر میبرد که بقدر
 دو دست سیستین یا دو دست بغل سرداری یا چیزهای دیگر یکدیگر از این چاقو بریده میشود خیلی اسباب غریبی است دیگر
 اسباب و آلات زیاد دارد که نمیشود نوشت و در بالای این کارخانه جانی است که این لباسها را میدوزند بعد رفتیم
 بالا را هم نماز کردیم و قدری خست و دونه و بیاع نموده آیدیم پایین بعد رفتیم کارخانههای ویلسونما اینجا هم کار خانات

زیاد بود و خیلی گردش کردیم صدای غریب و عجیب ازین کارخانجات بلند بود که مفر آدم را خیلی صدمه میزد
 عملیات این کارخانه بازن و دختر هستند و تمام در اطراف این کارخانجات خانه و منزل از آن صورتها بهمین
 زنهای خوشگل هستند و گیسوهای خوب دارند اما لباسشان با فضیای کار و عملکی حرکت و بدست خلاصه بعد
 گردش زیاد سوار کالسکه شده آمدیم که بپوارترین بخار شده را ندیم برای براتین وقتی که براه آهین نشستیم خیانت
 از نظر گذشته بود و بهینطور میرانیم و بلندن کالسکه بخاییم و کمال سرعت ساعتی میت فرسنگ میرفت
 هوایم ابرو سه بود و کم کم تاریک میشدنی که را ندیم رسیدیم (گرا نظام) در اینجا استایونی است
 که شام حاضر کرده اند و باید در و اکن بهرامان و لمرنن ما شام بد بند ترن است و بهرامان شام دادند برای
 ما هم شام توی و اکن آوردند بعد از شام ترن حرکت کرد و متصل از راههای فوقانی و تحتانی و تونلهای گشتیم و
 متصل آهین و ترن بخار بود که از پیلوی مامیاد و میرفت باران هم دوباره شروع سیاریدن کرد و هوای تاریک
 شد تا رسیدیم بشهر لندن از زیر عمارات و روی عمارات شهر و از تونلهای کوههای حبیب و جابای غریب
 میرفتیم تا وارد کار شدیم قدری در کار لندن توقف شد و سرد و سرد و لطف از اینجا محض شده بلندن
 رفت که کیش با نند و بعد بیاید و ما حرکت یکم از ترن برای هم از توی شهر لندن براه آهین رفته تا از شهر خارج شدیم
 و افتادیم براه راست براتین دیگر بواسطه تاریکی شب معلوم بود یکجا میریم ساعت یازده که یک ساعت نصف
 شب مانده بود رسیدیم به کار براتین حاکم براتین با بعضی از لمرنن ما که در اینجا بودند همه در کار حاضر شده بودند
 ما با حاکم براتین و امین استلطان و دریکت کالسکه نشسته خیلی را ندیم تا رسیدیم بنهری که برای ما معین شده بود
 اینجا خانه او دو سامون بودی است که در لندن هم همان اوشده بودیم خانه بسیار خوبی است و بدیایگاه
 یکم عمارتش مثل عروس آماسته است بهلای خوب و اطرافهای ترن و چراغهای الکتریکیته دارد و اطرافها
 عمارت را از اطراف مخصوص خودمان و منازل لمرنن همه را گردش کردیم این شهر را که شب و دیدیم شهر بسیار
 خوب با صفائی مرتبی نظیر آید خیا بانهای وسیع پاکیزه و دیوارهای سفید دارد مثل بعضی شهرهای دیگر و دیوارها
 عمارتش بواسطه دو کارخانه جات سیاه شده بود و نیست و از همه تهرین است که شهری صدهای تاریک است
 نصف شب خوابیدیم (دو و شش بنده بعیت و هشتم) این شهر براتین شهر بسیار خوبی است
 و ما شاخه و او کواییم و سایر آثار معتبره بلدی دارد پیشینه شهرها و لمرنن ما که در اینجا بودند عرض میکردند دریا
 همه روز و سخت متقلب بود و دریا در روزها بحال آرام شده است نهاده و در منزل خوردیم دو ساعت بعد
 سوار کالسکه جو استیم که وارد شده گردش برویم یکسره سوار نظام برای تشریفات سوارهای حاضر شده بودند
 که در هر یک شهر هم لباس فرم فرخنده و قلم حاضر شده در کالسکه پیلوی داشتند لارسون هم که از لندن

آمده بود با این سلطان نوی کا سکه پیش نشیند مکنفر هم اندک خدا بای شمریم یک چاق مطلقای بزرگ
 بلندگی کوشش گرفته بود و در جزو شرفیات جلو کا سکه یا میرفت عمارت منزل را و بدینا و خیابان است این
 خیابان که بر و هم خیابان وسیع است یکطرف در بایست و طرف دیگرش عمارات عالی چهار پنج مرتبه است که باین
 خیابان دور یا نکا و میکند زیر دست این خیابان از طرف دریا باز یک مرتبه راه دیگر است ناید یا متصل شود
 که از آن مرتبه و پیواری بلند است که میان دریا و این خیابان ساخته اند بسیار وضع خوب است این خیابان
 وسیع است و دریا و خانه با فاصله از یکدیگر و چرخهای کا زو دارد که بشمار روشن میشود و این چرخهای خیابان
 و صفای دریا و چرخهای عمارات شهر در شب خیلی جلوه دارد و از این شهر و پل ساخته اند که نوی دریا میرود و تا
 ندین باشد که بندری باشد و کشتی پایده فقط برای تاشا و گردش است کشتی بزرگ باین دریای آید پل اولی
 پل بای کی است طولانی آخر پل محل مدوری است برای گردش اما چون باید خیلی تلخ و درنا باین برود و بنجا پیاده نشیم
 عرض کردند آن پل دیگر بهتر است را ندیم برای آن پل جفت را بیاوی هم از مردوزن و بجه و طرفین خیابان و بجه
 مادر سیدیم بدر پل دومی که پل خیلی خوب است و سه سال است که اینا این پل را بسنج چهل هزار لیتر بنا کرده اند
 و داخل آن میکنند طول آن پل یکصد و یکصد و پانزده پای الکلیس است که قریب چهار سه قدم باشد و عرض
 آن قریب یکصد قدم است اما عرض همه جا مساوی نیست یعنی در بعضی جا با عرضی دارد و در اول پل اطانی بود
 سقف آن مخروطی در آنجا شنا کرد پل بود و در آنجا المیه پل عیش ما آوردند که در حضور ما شناسند چون موسیقا
 است در دو طرف صورت نزدیکش انگ ریشی دارد باقی را میزند شیشه خیلی قوی مینو و درشت اندام است
 اسمش (پوقشود و دیش) و از اهل لور پول است رفت از بالای بام اطانی که در نزدیکی پل بود و از آنجا
 تا آب ارتفاع زیادی داشت با پیر این بار و در و شلوار با هوت خود را باب دریا انداخت آمدنی
 زیر آب بود بعد پیرون آمده و در محال سولت متحول شناسد از ضرب افتادن نوی آب پشت پیر نشین که
 چکمه خود را کنده بود و شنا کرد و در اواسط پل پلایست که آب میرسد و در حقیقت سکه شستنیهای کو چکمتیجا
 و باد بانی است از آنجا پیرون آمد بعد رفیم جان طاق اول پل که متعلق بشنا که است و خری بود آب بانی میکرد
 او را تاشا کردیم و چینه ساخته اند که روی آن همیشه مثل حوضه بای کواریم صفحه از بلور است مگر آنکه بالای شیشه
 قدری باز است و حوضچه محلو از آب است جلو آن پرده کشیده بود و در پرده بالا رفت و خری باز پرده سازد
 ساله بسیار خوشگل و سفید لباس سیاه چسبانی پوشیده و سینه و بازو و بایش برهنه کلبو بای طلانی افشانش
 آویخته و در زیر آب وضع خوشی خوابیده و چشمهایش باز بود و در زیر آب با محال نبود که در آن کشیده بود بعد برخواست
 نشسته کم کم بالای آب آمده و سینه و آب از سر و دیش میبرد بعد بعضی کوششهای در صدف نوی آب

ریخته دختر سبک و کوچکی و دوست داشت رفت زیر آب یکی یکی انهارا جمع کرده با تانی تمام بالا آمد بعد در حالتی که
 او زیر آب بود اریشت شیشه عرف زدند بالا آمد و یک شیشه شیر بریزد زیر آب و در زیر آب خود بدو
 اینکه آب بدش برود و شیشه خالی را بار کرد و آدر روی آب باز رفتی بحالت غاصی در زیر آب نشست غلام
 خیلی کارهای غریب کرد با آن سفیدی و لطافت بدن مثل پریشای در بانی که در افغانه های سکویند بنظر آید در
 اطاف و دیگر روی پل خیز خیزی دیگر دیدیم بک زدن و یک مرد اینجا بودند و یک کله آدمی آنچینی رو برود و محلی
 گذاشته بودند زن رفت پشت پرده نمیدانیم چه کرد که کم بدیدیم این کله چینی کله خنری زنده شد که حرف بنزد
 و باره کم کم بحالت اول برگشته چینی شد و بدیدیم محو کردید خیلی عجیب بود و دیگر یک استخوان نهنگ بزرگ
 که در قدیم خود را اینجا انداخته است گرفته و در اینجا گذاشته اند و در روی پل دکانهای که چکات معده هست
 که اسباب خرازی و سبابه باری اطفال از همه قبیل میفرود شدند و صاحب دکانها دختر هستند از
 اینجا هستیم یکم با کواکیم برویم حاکم را ضعیف نشده عرض کرد مردم شهر رجعت کشیده شهر آرزین بسته و در کوچهها
 جمع شده منظرند باید در شهر گردش نمایند رفیقم مگر گوش شهر زن و مرد زیاد بودند دخترهای خوشکل بریشان بو
 خیلی دیدیم ابالی اینجا هم خوش لباس و پاکیزه هستند عجل و کار که کند دارد و اغلب اهل شهر اینجا و متوکلین هستند
 و یا از لندن و اطراف و دیگر برای تفریح با اینجا آمده اند تمام شهر از نیست بسته بودند و بجز فارسی و انگلیسی
 خوش آمد و خوش باد نوشته بودند برای شب تیره چراغان کرده بودند تماشاگران رفیقم تا با خبر شهر و این
 رفتن یکم به حاکم عرض کرد من و یک حاکم اینجا هستیم از خاک حکومت من حاجت شد گفتیم اینجا که همان شهر است
 و کوچه و خانهها هم متصل جلوه از خاک حکومت تو خارج شدیم گفت جز از اینجا داخل تو شدیم و حاکم تو علیحده هست
 بوسی بر ارجحیت دارد (بواقیق) یکصد هزار بار با قدریکه رفیقم حاکم عرض کرد حالا باز حاکم شد مداخل خاک
 بر این شدیم خلاصه بعد از گردش با آن دیدیم کثرت و زیاد و اکوایم بک مجوز دپاین میر و جنلی و سبع و زرگ است
 و صحنه های بزرگ و آینه های بزرگ و در زن و مرد زیاد و دسته دسته بودند در اطراف هم دکانهای خرازی
 متعدد بود که دخترها و در اینجا فروش میکردند و این کواکیم جوانات مختلف از قبیل مار و مرغ و خرند و با اقسام
 ماهیهای زیاد و بعضی از اقسام ماهی دارد و یک نوع مرغابی که زیر آب شنا میکند و اینجا دیدیم چو اینکه خرن
 مجوز و دوست و با و با لهای عجیب مثل مفره دارد و دیده شد بسیار چو آن عجیب میب کشیفی است بک
 کوچکی دیدیم که شفاف بود و تقریباً شیشه ای بود و این یا پرفتن ساخته باشد و یک از جوانات زیر آب که مثل کل
 هستند و با آنها نمیدانند تماشا کردیم سگ آبی تعلیم داده بودند با صاحبش بازی میکرد و ما و ماچ میکرد و دست
 میداد و دیگر شیر آبی دیدیم که او را هم تعلیم داده بودند بفران صاحبش بود و هر چه میگفت میکرد مثل اینکه زبان

بفقد بعد از تماشای الکواکب بیرون آمده از راه پائین کنار دریا رفیقیم دیگر از خیابان بالا رفیقیم کوچه پائین بدریا رفتند
اما کوچه بالا مرتفع است و مثل دیواری در طرف مقابل دریا دیده میشود و بعضی جاها هم از کوچه بالا کوچه پائین بگذرد
و از کوچه مردم آمد و شد می کنند و در کنار دریا دفترها و بصره بازاری میگردند و روی ریکهای پاکت صافست غلطیده
قدیمی تماشای آنها را کرده آیدم منزل منزل اینجا نکه پیش اشاره کردیم خانه البرت ساسو است و بسیار نازنین
و مجلل است که چهای این شهر همه بسیار پاکیزه و تمیز است بعد از ورود و بمنزل لای و عصرانه خوردن و راحت
کردیم امشب بهشت ساعت بعد از ظهر حاکم اینجا میآید که ما را ببر و بهجانی تمام رسی که در عمارت دولتی قدیم
اینجا بنشیند و در اینجا هم مجلس تباری میشود در ساعت بهشت حاکم آمد تمام مکتوبین ما هم از این سلطان و
اعتمادات سلطه و غیرت سلطان و مجدالدوله و صدیق السلطه و امین خلوت و سایر پیران با تمام لباس
رسمی پوشیده حاضر بودند ما با حاکم و امین سلطان و البرت ساسون توی یکت کالسکه نشسته مایه چرا
هم کالسکه های دیگر سوار شده را ندیم خیلی ادب می کردیم و دور زدیم تا رسیدیم بخانه حاکم شهر را هم تمام چراغان
کرده بودند و در عمارت شیدم این عمارت را از رشت الحکس در قدیم ساخته است عمارتی عالی است اول
داخل و اطاق بزرگی شیدیم که زن زیادی در اینجا ایستاده بودند از اینجا گشته اطاق و اطاق و دالان بدالان
که به یکچراغهای الکتریسیته روشن و سراب و صاحب منصب نظامی زیادی در تمام این دالانها و اطاقها از
دو طرف ایستاده بودند و در داخل اطاق بزرگی شیدیم که میز شام چیده بودند اطاقش بوضعیهای قدیم است
که نمیتوان درست و ضعیف افروخت و در غریب اطاق روزه اند یکت چهل چراغ بسیار بزرگی از وسط این تالار
اوچینه اند اما خیلی کهنه و قدیم بود و بقدر یکصد و بیست نفر در سر این میز بنام دعوت شده بودند رفیقیم سیر سیر
باز برسم معول غای محضری یکت مردی خواند و ششیم چند میز هم روبرو و دو که جمعی از مدعوین هم سران میزها
بودند شام خوردیم حاکم در وسط شام برخاست و خطبی کرد و ما هم جواب دادیم بعد از سر میز شام بخواب
آیدیم بیرون باغی بود چراغان کرده بودند و زن زیادی قوی باغ از دو سمت ایستاده بودند از میان آنها گذشتیم
هوا کشیدند رفیقیم داخل یکت عمارت دیگر شیدیم که انهم جزو همین عمارت است این عمارت سابقا
اصطبل انبیا رت بزرگی که شام خوردیم بوده است بیست سال است که بنای آنرا تغییر داده و اصطبل را بنای
کنیه و قفس بال ساخته اند یکت جای بزرگت مدور می است و در وسط اطاق چوبی دارد و یکت ارگت بزرگت
هم اینجا است که در وقت رقص و کنیه میزند انهم عمارت و آن عمارتی که شام خوردیم بهر دو را شام معنی محضرت
پادشاه انگلستان بوده است ایشان در این امانی سلطنت خودشان که بشهر براتین آمده این شهر را چندین
قابل اعتنا ندیده باین لحاظ این دو عمارت را هم با بانی شهر بخشیده اند بعد از آنکه این عمارت ما را از رشت و اینجا

ساخته است که کم آنجا محتل آبا و خنی شده است خلاصه درین عمارت هم زن و مرد و یاد می ایستاده بود و صحنه
 بزرگی برای ماکلدوده بودند برای سایرین هم صندلی گذاشته شده بود ابتدا ایستاده گردید و اجازه نوشت
 و پس از اجابت نایب الحکومه با زلف مصنوعی خطبه مفصلی خواند ما هم جواب دادیم بعد روی صندلی نشستیم
 شروع کردند بزودن موزیکت سباب بند بازی هم آویخته بود ندانید ایا که دختر بسیار مغفولی بن چهار
 سال که زلفها و کیسویا فشان از دو طرف سرش ریخته بود و سمش (زالال الدین) و از ابل یکی دنیا و صلا
 یهودی است لباس چنان بسیار قشنگ خونی پوشیده بود آمد رفت بالای بند بنا کرد و بازی کردن و معلق
 زدن حقیقت کار بانی که کرد و بعضی راست بنیاید و غیوان نوشت بعد از آنکه بازیهای خوب و کار با عجیب
 کرد و آخر آن طنبانی که آویخته بود تاب زیاد خورده یک طنبانی دیگر که اینطرف از بالای طاق آویزان کرده
 بودند و یک مردی سر آنرا نگاه داشته بود و دختر در بین تاب خوردن پنج ذرع مانده باین طنباب پرید
 و درین طنباب گرفت و درین طنباب هم بازیهای خوب کرده آمد با نین بعد یک مردی آمد که لباس قرمز
 پوشیده و تمام آنرا پولک دوخته بود که برش میزد و میزد که مثل بارانجومی چسبید و چرخ میخورد و مثل نور شر
 می آورد و لای پایش میزد و بر سرش اعضا و اندامش مثل موم نرم بود بلکه موم را میتوان اینطور و در دست نکال
 مختلف در آورد و خیلی غریب بود بعد دو نفر دیگر آمدند که معلق میزدند یکی از آن و از ابل الریس و لوئر بود
 این دو نفر هم کارهای عجیب میکردند و اول یکت میزدی آوردند که پایه بایش با ارتفاع یک ذرع و بعد که بسیار
 زمانه بود اول از روی آن میزد یکت معلق زرد روی چج دست خودش بعد سه معلق دیگر زد بعد دو کسی روی موم
 گذاشت و معلق و بهیطور تا هشت کرسی رو بهم گذاشت که شش ذرع ارتفاع داشت از آن بالا معلق وارد
 میزد روی چج دست خودش بعد هفت معلق دیگر هم زد خیلی کار غریب بود و بچ داشت که چج این مرد که ...
 عجب نمیکند بعد سه نفر آمدند که خودشان را بصورت را پوینها ساخته و لباسش اپونی پوشیده بودند ابتدا کلوله
 بازی کردند و هر کدامی چهار کلوله در دست داشتند و بهیو و میباز داشتند بطوریکه کلوله متصل در هوا بود و
 معلوم بود که بدست اینها برسد خیلی غریب بود بعد یکی از اینها چند کبوتر آورد و اینها را عادت داده بود که اول
 کند و بعد بیایند روی دیو جانم که بر سرش مثل خیر میزدند نشیند که تری بار اول کرد یکی دو اما آمدند نشیند باقی دیگر
 بنامده رفتند بمرنبه بای بالا که زنها بودند روی ستونها نشیند خیلی اسباب خفت مرد که شد بعد همین سه نفر
 کار بازی خوبی کردند کارهای بزرگ مثل کار و طیخ بهان تری و بزرگی آوردند و هر کدامی سه چهار کار بدست
 گرفته بنا کردند و بهیو انداختن متعین بحال سرعت کار و بار بهیو امی انداختند و میکشند بطوریکه هیچ وقت
 در دشتان چیزی نبود اینهم خیلی نداشت بعد بنا کردند این کار و بار بهیو انداختن دور از یکدیگر ایستاده

مقتل کارد با بار بطرف بعد یکرمیادختند و چنان بجگدی میگرفتند و میبازد افتند که متصل کارد با میانه هوا بود
اینهم با زنی عجیبی بود بعد از آنعام با زنیها برخو استیم و خرنه باز که لباس سبی خودش را پوشیده بود اینجا ایستاد
بود و او از کردیم آمد جلوما با او قدری حرف زدیم از نزدیکت بهم که او را دیدیم خیلی خوشگل بود آن و و نفر را بهم
که معلق میرزد فرستادیم آوردند قدر بهم با آنها حرف زدیم بعد سوار شده آمدیم منزل خوابیدیم (دو روز)
یکشنبه **بیت و نظم**) امروز باید برویم بحمام ترکی یک تنه مختصری خورده کالسه که او را نداده
شدیم را ندیم از کنار دریا برای حمام از یکت کوچه سر بالا رفته تا رسیدیم بحمام پیاده شدیم سر حمام بسیار
خوبی داشت یکت حوض مرمری با آب صاف و سر حمام بود که سوزن از ته آب پیدا بود و این حوض میرفت
تا توی کرخانه که اگر آدم میخواهست از این حوض توی کرخانه برود و از کرخانه به حمام بیاید ممکن بود سر حمام و حمام
اینجا هم طاق است و در حقیقت یکت عمارت است که شمشان حمام گذارده اند سقف سر حمام تخت است
لخت شده رفتم توی حمام حمام کرم بسیار خوبی بود خزانه ندارد و همان شیر دارد با حوضهای مرمری کوچک که
آبش کرم و سرد میشود و آدم شست و شو میکند طاق کرخانه حمام از آبن است و نشیمنهای خانه رنگین
دارد و بعد از استحمام آمدیم بیرون حوض پوشیده سوار کالسه شده آمدیم منزل حکیمباشی طولوزان آمد عرض کرد که
ماژر طالبت و و پسر و یکدخترش را آورده است میخواهد بچطور بیاورد و گفتیم پاینده آمدند و پسر داشت
بس هفت هشت سال و دخترش بن چهار سال خیلی معقول فتنه خنده روی با مزه بود و موهای زرد بافته و
چشمهای گوی و کینه داشت با او صحبت کردیم بعد ماژر طالبت کتابی داده از ما خواش کرد که صورت دختر
او را در کتاب بکشیم منم شروع کردم و بعد رینماست طول کشید ماژر دخترش را نگاه داشتند و که کان نخورد
با وجود این خیلی کان بخور و در دست می استاد اما من خیلی شبیه و خوب کشیدم رفتم بعد نماز خوردیم بلند
نماز این سلطان و سرد و سمند و لغ و چرچیل گری را که نایب اول وزارت خارجه انگلیس است و این
رؤسای انزوری با حوال پرسی ما آمده بود و بحضور آوردند قدری با آنها فرمایش کردیم و حرف زدیم و رفتند
نه ساعت بعد از ظهر فرمودیم کالسه بیاوردند برویم بکودش سوار کالسه شده بعضی از طرفین بهم در کالسه نایند
زبان خیابان وسیع که یک سمت عمارتهای مرتبه مرتبه دارد و سمت دیگر دریا است و منزل ناگنار این خیابان است
اندیم و بکالسه چو فرمودیم بهیچو راست از همین خیابان برو برای آخر شهر آمدیم چون یکشنبه است و
خیلسما بطور عموم ایام یکشنبه تعطیل میکنند و دکانهای بند متقی توی عمارت و خانه با هم کسی نمی ماند تا
در پارکهای اطراف شهر و این خیابان و چهره نیکه در کنار این خیابان سمت و ما واقع است که در شب یکروزه
راه میرفتند طفلان در کنار دریا بازی میکردند خلاصه را ندیم از کران مثل که شمع اعجاز و سلطنت و سایر میران

است که این پیش پا بجا آمده بودند و بسیار بتل عالی بزرگیت که شتمین بخت تل دیگر هم تازه شروع کرده بملوی این
بتل میبازند اینهم خیلی عالی است و این بتل خیلی بهتر خواهد شد این تل بزرگ هم که برای گردش است عبور کردیم از
اینجا که میگردیم چپ نهایی بسیار خوب که دور آنها را نرده کشیده بودند زیاد دارد و در نهایی خوشگل با لباسهای کا
رنگت خوب توی این چمنها گردش مینمودند اغلب زنهای لباس سفید میپوشیدند و خیلی این لباس سبز و خونی
آنها فروخته زلفهای زرد آنها مثل کلاه تون از پشت سرشان روی لباس سفید ریخته اند بر جنبه خیلی مطبوعیت
دارند خلاصه را ندیم تا رسیدیم تا آخر شهر اینجا دیدیم خلوت شده است و خیلی از مردم دوریم ختمی خوب است
اینجا پیاده شده برویم کنار دریا گردش کنیم پیاده شده رفتم کنار دریا کنار دریا یک و ماسه زیاد دارد و
آنها یکمهای درشت را از اندامی دارد مثل کنار دریای مازندران که یکمهای خوب خوش ترکیب دارد
غیبت چند دانه از آن یکمها را برای یادگار برداشتم درین بین دیدیم که مردم خبر نشده اند که مادر اینجا پیاده
شده ایم از آخر شهر میدویدند و میآیند کم کم دور را جمعیتی جمع شدند دریا هم اندک موجی داشت یک
زنی توی قایق کوچک نشسته و یک مردی هم پارو میزد و موج این قایق را بقدری فرو برد بالا میبرد و پائین
میآورد با اینحال زک که از توی قایق دستاش را گمان میداد و معارف میکرد و خیلی حالت اوضاعی بود
دیدیم کم کم جمعیت در اینجا زیاد میشود برگشته آمدیم توی کالسکه و بجای کالسکه چپ فرمودیم کالسکه را برود
بطرف پارک (چومستن پادشاه) از پشت شهر رفتم پارک بزرگی شهر بطول در کنار دریا افتاده است
اینجا که آخر شهر است خیلی خانه و عمارت از عرض کم دارد و پشت شهر متصل به پست و بلندی و دره و ماهو میخوابد
انطرف شهر عرضش زیاد تر است و خانه و عمارات خیلی دارد را ندیم تا رسیدیم به پارک منور پارک بسیار
خوب فشنکی بود اما درخت زیاد می داشت تمام زمینش چمن سبز و صاف بسیار با صفا است اطراف
این پارک را گلکاری کرده اند بنا کردیم توی پارک با کالسکه گردش کردن زن و دختر و بچه زیادی هم با لباسهای
الوان قشنگ توی این پارک و چمنها گردش میکردند قدری کالسکه را آهسته رانده تا شای پارک
زنها و مردم را کرده بعد راه افتادیم زنهار و دخترها با از عقب کالسکه ماعوق گمان میدویدند و از آنفک
نمیشدند خلاصه اینک پرون آمدیم از اینجا کوچه را زیر و سر بالا و پست و بلند میشود را ندیم تا آمدیم باز کنار
دریا و رسیدیم به بل کوچه اولی که نزدیک بمنزل است که دیروز با بنجاره رفتم بودیم این بل را شصت سال میخوانند
که ساخته اند گفته شده عرضش خیلی کم از آن بلای است که دیروز دیدیم این بل هم متعلق به یکسانست و ریشی دارد و
دری و در بانی دارد که هر کس میروید پول میکشد و پول میکشد و پول میکشد تا قصد قدم است با چوب ساخته اند پایش هم چوبی است
این کی کار کرده اند در وقت راه رفتن گمان هم میخورد در نفهم تا آخر بل اینجا یک محوطه مدوری دارد یک دسته نوجوانی

در اینجا بود موزیک میزدند و دیگر خیر تاشائی نداشت اینجا هم با زن و مرد جمع شدند بجه پای کوکات هم کنار دریا
توی ماسه با بازی میکردند و میدیدند یکت دوست شلینگ انگلیسی از بالای پل سبر آنا پنجم بسر یکدیگر
رنجیده پولها را جمع میکردند و از چنک یکدیگر میبردند چنی خنده داشت بعد رگشته سوار یکا لسه شده راندیم
برای منزل مش چون شام را جانی نمودیم و نیم فرمودیم در ساعت نه که سته ساعت به نصف شب نمانده
حاضر کنند پای بالا خانه ما از وقتی که اندک روش مراجعت کردیم متصل بقدر مقصود شصت نفر زن و مرد و بچه
و دختر حاجی خوشگل آماده کان بخوردند و متصل با بالا خانه نگاه میکنند و میگویند پادشاه توی این بالاه
است و هر وقت یک نفر از بهترین ما بیرون میرود او را هم تاشائی کنند و یک سته که میروند دسته دیگر
بجای آنها میایند ما دو ساعت به نصف شب مانده یعنی طور توی کوچه را رجعت بود و چشم از منزل بر
منیده شدند بالا خانه از پشت شیشه خودی با بنان شان داده و دوستی بلند کردیم تمام بورا کشیدند بعد یکت
از کلهامی توی اطاق را برداشته بسر آنا پنجم باز همه بورا کشیدند خلاصه شام خوبه خوابیدیم این عمارتیکه
در اینجا منزل اریک همش (پادشاه) است (روزد و شنبه سیلج ذی القعدة) امروز
باید برویم بحیره ویت و از اینجا برویم شاه الله به (میشو بودغ) خاک فرا منه چون وقت حرکت ما
معلوم بود لهذا احتیاطا صبح زود تر یعنی در ساعت شش و نیم از خواب برخو استیم ملترین ما هم همه لباس
پوشیده و حاضر حرکت شدند بعضی از آنها پیش کار رفتند که کشتی علیحده بنشینند و ریاهم الحمد لله امروز
بسیار آرام و سالم و خوب بود و وقت رفتن با که شد (جیر) حاکم شهر و سایر اعضاء بلند پرچا ضر شدند با حاکم
و امین سلطان و سردر و مند و لطف) یکا لسه نشسته از همان کنار دریا راندیم جمعیت هم باز در اطراف
خیابان زیاد بودند قدریکه راندیم از کوچه دیگر رفتیم عقب شهر این کوچهایش خیلی پست و بلند و در و سیه
کار این کار راه آهن میرو به (پوتیسووت) باید با سحر رفته و از اینجا بدریا بشنیم این کار خیلی کا عالی
برنگی است میگفتند تازه دو سال است ساخته اند حاکم بر این از اینجا محض شد و ما بنر نجا نشسته
حرکت کردیم قدریکه تن رفت از راه برگشته بخیلی دیگر افتاد و از تونلی گذشته راندیم دریا همه جا بدست
چپ ما افتاد که کاهی میدیدیم و کاهی دیده نمیشد حاصل زراعت اینجا را تازه دست بدر و زده اند اما از
بالا دستهای انگلیس امروز دست بدر و زده اند صحرای گذشته از زراعت همه جا چین و کل و اسیرس و بوته
زار بود و یکساعتی که راندیم رسیدیم به (پوتیسووت) تصور میکردیم که اینجا هم مثل سایر سترها جمعیت زیاد
زبا و خدا داشت ولی بعد که دیدیم منظور با که کان میگردیم جمعیت بود شهر کوکات مشتک خوبی است
بندرگاه معتبر نظامی انگلیس است و خیلی موقع مهمی است که همیشه خبر لها و امیر لها می حنبر در اینجا اقامت دارند

کشتی یکی هم در اینجا نداشت خیلی بندر معتبر نیست از کار بیاهنده و اول سنی بایم احیای کشتی که در اینجا متع
 سه در این قرار است (جنرال منبر لیتیر استیمنت) و پانزده فون سونی (امثال سیراد موند کال
 فرانده کل بندر پرموت (و فین ابرال گردن) مدبر در باره مای کشتی سازی و عمده (منا و جنرال
 امبولیک) فرانده دسته نوچانه (کلنل فونیان امبرال العیس) مناسی مایم سه پس از
 سفره اینا رتوی کشتی خرخص شده و سینه کسی جان کشتی و بکنور بالبرت است که روز و روز با مجلس هم مان
 کشتی نشسته بودیم همه طرین جابای خود تان را پیدا شدند و رفتند حاجا سید مایم در سطح کشتی بهیج می
 کردیم شتر شیخ عرف بریده است حرکت کرد در یکده ریم سیدیم کشتیهای نوای که دولت انگلیس و این بنا
 حاضر کرده است و عدد آنها یکصد و هفت فروند کشتی جنگی و عمره است و این کشتیها را فقط از بنا و انگلیس
 که در اطراف آورده و اینجا حاضر نموده اند سه ریفه صفت بنه بودند و کشتی ما و وسط این جیا مان کشتی بای که
 و و فرسنگ تمام طول جیا مان کشتیها بود و از جلو این سفاین که میکند ششم عله جات آنها بالای و کلکماره و سیدنا
 هر یک لباس مختلف بعضی فرزند بعضی سپاه توی کشتی با صفت بسته سلام احترام میدادند و در یکده ریم
 یکده فاه نام این کشتیها بای شلیک توپ را که داشت مثل اینکه با دشمن مقابل شده جنگت میکنند وضع غری
 داشت روی در یکده فاه اند و دیاه شده خیلی متا شد داشت تا کون این وضع تیر اندازی و سق سفاین اند
 بودیم یعنی در شانزده سال پیش هم که در سفر اول فرنگ با انگلیس آیدیم باز بچگون در جیا سان دادند تا باین خوبی و
 کاملی خود سه روز دیگر از حضرت مرطو الرمان هم برای ملاقات ما اعلحضرت با و ساه کلاک ناما و امیر و
 هندوستان همین جزیره ویت آمده سه شب همان اعلحضرت معطر خواهند بود و با انگلیس هم رفته از همین
 مراجعت بالمان خواهند کرد و این کشتیهای جنگی یکت سان بحری هم با مرطو الرمان خواهند داد و بملبور ریم
 تا صفت کشتیها نام شد و بعد آیدیم در اطاق خود مان نهادیم بکت روز نامه نویس روز نامه (کرت پادش
 و بی ملکراف که شمس (بلنت بوزله) است آنچه روز نامه در باب و فایع مسافرت ما نوشته و طبع شده
 بود نام را حیدر جمع کرده بکت کتابی کرده بود آورد پیشکش کرد و خلاصه را اندیم تا رسیده بدین روز
 مدینه که از جلو جزیره ویت پیدا اینجا که ایستاده بودیم وسط دریا است و دو خانه مدینه از میان جزیره آمده و
 دریا مشو و باین جنبه اینجا را مغایل و دو خانه مدینه بیکو سید آبا و می که در دو طرف و دو خانه مدینه واقع است پس
 کاوس) است یکطرف کاوس غریبست و یکطرف کاوس شرقی و ما در وسط این دو آبا و می و مقابل جزیره
 ایستاده ایم بکت کشتی بزرگ جنگی الرمان که دارای سیزده چارده توپ است سه روز است برای ورود
 امیر طو الرمان با اینجا آمده است امیرال ان کشتی آمد بجنور ما و بسیار رشیده تو منده بلند قامت توی سکی
 دل

کشتی بخار لو بات لدر کلام مهنل جبارده آم جاننی گرفت یکی انظر فکشتی و یکی انظر فکشتی ما حاصر کرده
 ریلد بای کشتی بنین رفته داخل کشتیهای کوچکت شده و ششیم جنی کشتیهای سذر و خوبی بود بغا صله کیرج
 ساعت رسیدیم بحیره و بیت و کاوس مغربی کشتیهای کوچکت و دیگریم روی آب گردش میکردند چون
 شکی و کناره آب ارتفاعی از سطح آب دارد که با این کشتیهای کوچکت بنحو آن بخشی رفت یک کشتی بدر کی مضل
 بخشی کرده بودند که این کشتیهای کوچکت داخل کشتی برکت شده و از آن کشتی وارد خشکی شدیم بر پس بان
 برغ و اما و علیحضرت پادشاه انگلستان نوی آن کشتی بزرگ انتقال آده و دو با هم بخشی رفته و ما برین و این تسلط
 نوی بات کالسلکه نشسته سار مله نین با هم سوار کالسلکه مای دیگر شده اندیم کاوس مغربی منبر کوچکت حق صنی
 یکت چیا مانی بود و از بخار اندیم برای ابرن جمعیت زیادی طریض اده بستهاده بودند رسیدیم بدر بس پارکت
 علیحضرت پادشاه انگلستان یارکت خیلی خلوت بود و چکلیس انوی پارکت ندیدیم پارکت بسیار وسیع بزرگ
 خیلی است درختهای بسیار خوب که مخصوصاً از شکلی دنیا و کامادا آورده و درین پارکت کاشته اند که رنگها
 خوب شبیه برکت، جنت بارنج دارد و بهر یکی درختهای مارون و برکهای آن روی زمین افتاده است
 جنی فتنک تمام پارک و حسن و بسیار باصفا است مسافت زیاد می از نوی پارکت راه ده مای رسیدیم
 بدر رب عمارت علیحضرت پادشاه دیدیم چادر زیادی دور عمارت زده اند پرسیدیم برای چه است عمارت
 که در دنجون درین عمارت جا کلم است این چادر بار برای ورود و علیحضرت امپراطور المان زده اند و در
 پله عمارت پیاده شدیم علیحضرت پادشاه انگلستان نوی راه پله جلوه در بستهاده بودند با ایشان است
 دوه تعارف کردیم بعد باز و ساز نوی ایشان داده رستم نوی اطاف این سلطان و ناظم اند و در و نیا
 باتن برع) و در آخر عمارت یاده انگلستان زوجه حسن برین البشبات فاسی باقی پادشاه نوی طاق بودند
 با علیحضرت پادشاه جنی صحبت داشتند و احوال پی کردیم و ایشان چهار محرابی زیاد نمود و بعد در
 علیحضرت پادشاه رفته یک سینی بدست گرفته آورد پیش پادشاه یک قالی نوی سنجی علیحضرت پادشاه
 بار کردیم میان آن یک نشان الماس رنگ بود و در وسط آن صورت خود و علیحضرت پادشاه انگلستان
 و بسیار خوب و بنجیه ساخته بودند نشان آن اسان را داده و گفته برای یادگار بنام همه ما بنیم جنی
 اطفا و شرت و حوتوقی این به به یاد که خطیم الله در همه علیحضرت معطر نشان را گرفته بدست
 خودشان بگردن ما و بجهد یک سال و نین همه دهای سنجی را به دست با جمل فرخنده دست خود ساخته
 با این سلطان داد و بعد در جردوم سوم نشان سلب و سلب میل بسیار برمان داد و نه
 یعنی آنهار آوردند نوی طاق و یکیک را از اعطاء السطرد و محله و در و اسن خلوت و صنی و سلب

و یکم طووزان و ناصر الملک با علیحضرت ملکه بدست خودشان و او ندو ما باد قدری با علیحضرت پادشاه نشستیم بعد با
پرنس باتن برقع آمدیم باطابق دیگر عصرانه خوردیم و رفیقیم تراس یعنی ما بتانی جلوان عمارت که بسیار خوب انجارا
کلکاری کرده اند قدری گردش کردیم جلوان عمارت را بهمنظور تامل این کلکاری کرده اند از جنبل صفا دارد و انبساط
یک منظر بسیار خوبی بدیدار دارد که برجن و صفای آن افزوده است علیحضرت پادشاه ده روز است که در آن
اقامت دارند و وقت عروسی دختر نوآب و لیعهد هم که به کرد و قیف تزیین میگردند علیحضرت معظه از اینجافتنه
بودند بعمارت بوکین گام پا کردند عروسی کرده و مراجعت نموده بودند این عمارت راسی سال قبل ازین پرنس البرت
شوهر علیحضرت معظه بسلطه خودش بنا کرده که قبل از آن اینجا هیچ عمارت و بنائی نبوده است بسیار هم خوب
و باسلیقه ساخته اند نام دولانسای طاقار اماره فرمای زکار نکات خاتم کاری کرده اند که جنبل شکست است
دیگر مثلهای خوب و پردوهای نقاشی ممتاز از هر کجا بوده با اینجا آورده اند از هر جهت کمال خوبی و امینانه ادوار و خلاصه
بعد از گردش دوباره آمدیم پیش علیحضرت پادشاه با ایشان وداع مجددی کرده آمدیم بیرون من باز دو جبه پرنس
باتن برقع و خود پرنس لیدی یکت کاسک نشسته سایرین هم سوار کاسکهای دیگر شده را ندیم تا یکت جانی رسیده
انجا پیاده شدیم یکت درخت کاج حاضر کرده بودند بدست خودمان بیاد کار کا شتیم بعد یکدیگر و بر باغ را با کاسک
گردش کردیم خیلی مایکت بزرگ باصفائی است یکت قفا و لاده با بچراش از جلومایر یکت فتنه اینجا خیلی
قفا و ل دارد خلاصه از همان راه که آمده بودیم را ندیم تا آمدیم به کناره رودخانه باز داخل همان کشتی بزرگ
شده از اینجا با دختر علیحضرت پادشاه نکستنا و شوهر پرنس باتن برقع وداع کرده و داخل کشتیهای کوچکت
شدیم و آمدیم برای کشتی مخصوص خودمان رسیده رفیقیم لالای کشتی سردر و مسند و لوف و لاریسون و جنرال
کلین فوسول جزاسان از اینجا خض شده رفتند ناصر الملک هم خض شده رفت با کس فرت چون در
در منه انجا تکمیل کرده و آشنایانی در انجا دارند بخود ادا زان با دیدنی نموده بعد از دو سه روز به پاریس عزت
ناید و در جزیره ویت پنجاه و دو میل انگلیس است که دو اندوه فرسخ ایران بشود و تمام جزیره هشتاد هزار
نفر جمعیت و چند شهر هم دارد و حکومت شتر قی این جزیره هم با پرنس باتن برقع و اما پادشاه است الحال
چنباعت از نظر گذشته هوا و دریا هم خیلی خوب و مساعد است بکایتین فرمودیم چون اعتباری در هوا و دریا
فرت بختل در حرکت کند او هم زیاده از یکت ربع دیگر توقف نکرده لشکر مارا کشیدند و حرکت کردیم سوار
انگلیس دست راست بود و سواحل جزیره ویت دست چپ جزیره ویت کوه و پته های بلند دارد که در
انمارا مه گرفته بود احر سواحل ویت که رسیدیم چند قطعه محکم دیدیم که نزد یکت بدریا ساخته بودند طرف دست
راست هم یکت قطعه بسیار محکم بزرگی بود و از طرفین شلیک توپ میگردند این دو قطعه که محاذی یکدیگر است

طوری است که هر کشتی که ازین دهنه بخواد داخل شود با توپهای قلعه جات بمنزند از طرف دست چپ کم بکشد
 بزرگ دیده شده که ششکهای سفید داشت و چند قطعه هم از آن ششکها خورده بدیاریخته بود که مثل کوه پیدا بود
 از اینجا گذشته اندیم تا بوسط دریا رسیدیم که دیگر از هیچ سمت ساحلی پیدا نبود هوا کم کم تاریک شد و آفتاب
 غروب کرد و دریا چندان موجی نداشت اما موج خود کشتی را گمان میداد احوال بعضی هم بود و بعد از غروب
 اندیم پائین با طاق شام شام خوردیم و بعد از شام بار کابینان را خواسته با او و این سلطان قدری فریادها
 کرده بعد رفیقیم خوابیدیم (تمام بطور دنیا از هر ملک و بلدی بقصر و اختلاف با حکومت و بلدی دیگر وارد میشویم)
 جنسایلی هستند ولی نوعا اختلاف دارند مثلاً بطور حیوانات نیکی دنیا با یاریس و لندن تفاوت دارند
 و همچنین جاها را دیگر در تمام دنیا قافله است اما قافله نیکی دنیا با قافله لندن فرق کلی دارد و همچنین سایر
 حیوانات انانجی که داریم در کجاست است که کجاست ایران با کجاست ششکهای تمام بلاد فرانکستان که دیدیم همه
 یک جور و یک ترکیب است یک طور صدا میکنند و یک وضع پرواز مینمایند که در لندن و بعضی شهرها
 دیگر الحلیس که کارخانه جات زیاده دارد و بواسطه و در آنک کجاست ششکها سیاه است اما خلق همان کجاست
 ایران است ابابیل هم که خیلی تند پرواز است و بالایرود و در فرانکستان خیلی شبیه ایران دیده شده
 معلوم میشود ابابیل هر کجا بخواهی خاک خوب است بیشتر میباشد چنانکه در ایران هم هر جا بخواهی خوش است
 ابابیل دارد اما در فرانک همه جا هست (و دوست من شبنم غفره ذی الحجۃ الحرام) ششکها
 از نصف شب گذشته از خواب برخاستم که رومی هم رفته و شب سه ساعت و نیم خوابیدم اما با وجود کمی خواب
 احوال خوب بود و کسالتی نداشتم بچکس بیدار بود حتی دو برین هم که بطرف شربوع انداختم دیدم احدی بیدار نیست
 آدم بالای سطح کشتی انجام داده علامه جات کشتی را خواب بر خاسته و متحول فرس و تمیز کردن سطح کشتی بودند
 کشتی ما در وسط عرض بزرگی ایستاده بود این بندر شربوع خیلی بند معتبر است اگر بقدر رسید کشتی هم دارد
 این عرض و بندر گاه شود تمام انهار بسیار خوب میتوان محافظت کرد هوا هم امروز صاف و آفتاب و بلام
 بود کشتی دیگر هم که بعضی نظرمین ما در آن بودند و بروی مالکرا انداخته بود با دو برین شربوع را نگاه کردم یک
 ارسنال (قورخانه و قلعه بزرگی که بالای بروج آنرا توپهای متحد کشیده بودند دیدم پنج کشتی جنگی شروع
 کردند با بدن و شلیک توپ کردن از قلعه هم شلیک توپ زیاد می کردند ششکهای کوچکی که با هم با
 کشتیهای دیگر که آنجا بسته بودند برای بردن بار با می ما بسته شروع کردند با بدن ما هم در سطح کشتی
 راه میزدیم چون حرکت ما طویلی دارد و ننهارا هم باید توی و اکن بخوریم رفیقیم پائین در اطاق سفرو خانه یک تنهار
 مختصری خورده دوباره آمدیم بالای سطح این سلطان و نظرها و زیر بحثها را که رفیقیم پائین است با میو

وزیر مختار فرزند برادرش شریف آمدن با قبل از آمدن پارسا به و دوباره مراجعت
 میکند و یکمبار میبرد و از آن امرای بریده و بجزیره بندر شربورخ را با حاکم شربورخ بحضور آورده یکی یکی را معرفی می
 کردند که اسامی آنها این قرار است (امیرالامین) حاکم بحری شربورخ (جنرال هانریوئون) کماندان
 دهم شکر فرانس (کنشال امیرال) بواسطینک (کماندان کشتیهای زره پوش شمالی) (جنرال دودلیندن)
 کماندان افواج سی و نهم پایده نظام در شربورخ یکمفر قونول ایران که اصلاً فرنگی و از اهل بل و روسا لها است و
 ایران است و او را هم معرفی کردند حاجی حبیبعلی خان وزیر مختار ما هم که در و شینگین تنگی و بنا بود بواسطه سوء مزاجی که
 داشت به پاریس آمده از رفتار خود استعفا کرده است بواسطه این السلطان بحضور رسید بعد وقت
 رفتن رسید سه ساعت بفرمانده بر شو استیم سر جان کنسلی که از اول خاک تا کلیسای ایجا عمارت را با بود و این
 خویش همان سر جان کنسلی است که در او انز سلطنت خاقان مغفور فتحعلی شاه و او اهل سلطنت مرحوم فتحعلی
 بدر مبعضات در طهران بود بحضور آمده مرقص شد جز بیایب سفارت تغیر کرد طهران است و کاتبان
 گشتی هم مرقص شدند و از بیاضی ماین آمده و اخل قاپو قولا نی سیدیم که این فابنک است سی بخاری که یکی
 میگشید و از اندیم این السلطان و غیرت سلطان و مجدالدوله و اعتماد السلطنت و امین خلوت و صدیق السلطنت
 پیش بود و ند سارین هم در قافلهای دیگر نشستند با اتفاق شستیم باز گشتنها و طبعه جات شلیک توپ
 زیاد می کردند آب این بندر بقدری صاف و با صفا بود که تا دور فرغ آب میداد و موجهای کوچک
 میزد و اجازت گردش کاههای با صفای دنا است که با بر آدم مخصوص تماشای اینجا آمده در این بندر و خوشتر
 با صفا سوار قایقها با کشتیهای کوچک بخاری شده گردش کنند تا افسوس که ما چون در سه ساعت معین باید
 داخل ترن شویم وقت و فرصت این گردش و سیر خوب را بدستیم و سوار اقلایک دور این حوض را
 بگردیم خلاصه را ندیم ما ساحل و کناره رسیدیم اینجا یک یله چلی خوبی درست کرده بودند که از آن یله ما باید
 از قایق وارد و خنکی شد نام صاهمنصیان بحری و برتری که در کشتی مقرر شده بودند در اینجا نیز حاضر بودند قایق
 هر دو آمدیم جمعیت زیاد میز اهل شهر و عیله جات کارخانه جات استاده بودند اما اکثر جمعیت عیله جات
 بودند چرا که اینجا کارخانه کشتی سازی دارد و عیله جات زیاد متغول کار هستند کفوج سر ما هم صاف کشید
 بساده بودند خیلی صاف هم می بود دیده از جلوه صاف تا آخر قیتم و دوباره برگشتیم خیلی سر را خوب
 خوش لباس بودند اما مثل سالوات روس نمک پیشان بودند عوض چک یک لفس کو یکی پوشیده و یکبار چرخیده
 روی کشتان مثل حجاب سبزه بودند نمک آمده داخل ترن سیدیم ترن خوب مفتضی بود و اگر ما از هر طرف
 صفت بالا رفته داشت و نومی شهر شربورخ که سیدیم و در این شهر تمام کوه است طرف دین چپ یک

کوه بسیار سخت بلندی بود که بالای آن بقلعه محکم یکی افتاد نوری آن قلعه هم شبهاست نوب کرد و جماعت
این شهر را حاکم سی و پنجاه نفر گرفت شهرش بوی خوش خیلی سبز و با صفا و بر کل و موصول است بتر بوی خوش بند مظهر
معتبری است و شهر قلعه و خندق محکم دارد که خندقش خیلی وسیع و عربض دیر از آب است ترن بخار خیلی آهسته
میرفت از یک تونی هم که ششیم بعد از آن تونل هم بار خانه و آبادی شهر بود از اول شهر تا آخر شهر تمام سرباز و
موزیکار پچی ایستاده بود و همه جا احترامات نظامی بعمل میآوردند و رسیدن بعضی ازین سرباز با بعضی انسان با
دیده برسیدیم چه نسانی است گفتند این نسانی است که در جنگش شگن (شگن) در اقلیم آسیا دور
سرحد چین است باینجا داده اند خلاصه رانده امر و از چند تونل که ششیم دو تونل آن خیلی طولانی بود که عبور از
هر کدام پنج دقیقه طول کشید باقی دیگر خیلی کوتاه بود پنج شش فرسنگ است هم که از تر بوی خوش دور رسیدیم اطرافش
جنگل بود داشت صحرا بدیده نمیداد درختهای سرو و کاج جنگلی هم خیلی دیدیم بعد کم جنگل تمام شد و به صحراهای حاصل خیز
رسیدیم تمام صحرا پوشیده از حاصل زراعت بود کندم و جوای بخار نامه شروع به دزد کردن هوا می آید از
انگلیس گرم تر است حاصل زراعت طرف اسکا تلند را که توی پنج و رو نکرده اند سهل است تابست روز دیگر
هم وقت در و آن نیست حاصل برایتن را هم نامه شروع بچیدن کرده بودند خلاصه تیار بس همه جا آبادی
وزراعت پوسته بهم بود وضع از تر بوی خوش الی پاریس و کیفیت آبادی اینجا را در روز نامه سفر اقل فرنگ
که در شانزده سال قبل آمده بودیم فصل و مشروح نوشته ایم در این روز نامه و دیگر بیشتر ازین حاجت بشیر
ندارد امر و از تر بوی خوش الی پاریس را در هفت ساعت آمدیم و ترن بخار ساعتی ده فرسخ راه میرفت که رویم
نهقا در فرسنگ راه آمدیم سه ساعت بظلمه مانده از تر بوی خوش حرکت کرده چهار ساعت بعد از ظهر وارد پاریس
شدیم و رگرا (سن لادار) پاریس پایده شدیم دو دو غال سنگت و کرد راه رو و لباس مارا کرد و آلود و سیاه
کرده بود خیلی عجیب است با وجود اینکه مملکت فرانسه و انگلیس و حقیقت یکدیگر متصل است و بجز یکت دریا
باریکی فاصله ندارد معذرا بعضی و رو و بجا که فرانسه در آنی تمام اوضاع و عادات و رسوم و زبان و مذهب
و صورت زن و مرد و بجان و سرباز و سواره و کوه و صحرا و استخبارات طبیعت تغییر کرد و من تا مدتی در این
اختلاف با فاصله غرق خیرت بودم عمارت کار عمارت تازه عالی طولانی خوبی بود جناب (ساوی کارنو
رئیس عالیله جمهوری فرانسه با تمام وزرا و اعیان و رجال نظامی و علمی پاریس استقبال آمده و رکار حاضر
بودند جناب (ساوی کارنو) خلعت آدم وسط القامه باریک اندامی پوشیده چشم و ابرو سیاه و چشم
خلعتی بستند بسیار ملایم و متعارف و شیرین کلام و خوش صحبت میباشند شانزده و یکسال دارند خلاصه
پاریس جمهوری دست داده تعارف کردیم و آمدیم با طایف بسیار عالی که در همین کار حاضر کرده و صندلی

زیاده جیده بودند که مادر اینجا نشسته وزراء و رجال امعزفی کنند خباب رئیس جمهوری تمام وزراء و رجال
معزفی کردند که اسامی آنها این قرار است (مسیو لوی و ابته) رئیس مجلس سنا (مسیو فتراود) صد
اعظم (مسیو امپولز) وزیر امور خارج (مسیو ذرفی سیند) وزیر جنگ (مسیو کنستانتین)
وزیر داخله (مسیو گوگنو) و ررواید (امبرال کیرا نلتش) وزیر بحریه (جنرال سوسیه) حاکم
نظامی نه ریاس (مسیو مشوئان) رئیس مجلس شورای سهرایس خلاصه من و جناب رئیس جمهوری و این
مسیو تیرا صدر اعظم در یکت کالسکه شسته سایر ملترین هم در کالسکه های دیگر سوار شده اند و در وسط
خیابان و راه الی سرل ماسوار و سراماز و توپخانه ایستاده بودند قشون بسیار خوب نظامی است سوارهای
کوارینه زره پوش که جوانهای بسیار خوب میان آنها دارد و بسیار سوار نظام مرتبی است ایستاده بودند
دند از بلو کلیسای (ماولن) گذشته از اینجا رسیدیم به (یلاس وولاکن کرد) یعنی میدان اتحاد که
(ابلیسکه) مصری در اینجا است یعنی شماره ایست محروطی شکل که چهار ضلع دارد و کم کم بالا رفته بار بک
میشود و صورت خطوط مصری دارد که از مصر با حین آورده اند بعد (سانز لیزه) و بعد راکت
تریونف) رسیدیم که عبارت از چهار دروازه ایست که ناپلیون اول امپراطور فرانسه ناکرده و فقط
او را با سردار بایش که همراه داشته است در اینجا حجازی کرده اند بالای ارکت تریونف) هم جمعیتی بود
تماشای ما ایستاده بودند که از آن بالا بلوک کوچکی فرا قوشتی بنظر می آمد نظرفین به راه هم همه جمعیت زیادی
ایستاده و تمام با آواز بلند هورا می کشیدند و عارف میکردند اسامی خیابانها و را بهیکه راکار بمنزل آیدیم
این قرار است (دوتوشه) (میدان کن کوذ) (جنابان شانتوالیغ) (بواد و بولون) خلاصه
با همین تشریفات و تجلات آیدیم تا رسیدیم به جاری که برای ما معین کرده بودند که در کوچه (کپونیک)
است چون مخصوصاً سفارش کرده بودیم که منزل را در پاریس و در بوجوه شهر جاری که جمعیت آمد و رفت
زیاده باشد قرار ندهند که باید در پاریس راحت کنیم لهذا این عمارت را که در گوشه شرو و زو یکت یکسو
زیست چون و بوا و بولون است قرار داده اند و در عمارت رسیدیم منزل مخصوص بابکت تالار است که سقف
آن بنشیند و بلور است و جلوه این تالار یکت باغ رستمانی است که طاق آنهم از بلور است بسیار باغ
فصلی است یکت باغ خوبی هم برای گردش و تفریح و این عمارت دارد بالای تالار ما هم یکت بالا خانه
ایست که پله های خوش وضعی دارد و خوابگاه ما اینجا است ملترین هم تمام ما در این عمارت منزل دارند
جناب رئیس جمهوری و وزراء بعمارت آمده دست داده رفتند و بعد از آن کی توقف ما باین
استطان دیو بالوا و جنرال هماندار سوار کالسکه شده رفیقیم باز دید حساب رئیس جمهوری محب الله و له و این
مهر

Sadi Carnot, President of the French republic



Sadi Carnot, President der franz. Republik.
Sadi Carnot, President della Repubblica francese

Sadi Carnot, Presidente della Repubblica francese

خلوت و نظرافا و زیر تختاته همراه با بودند و اور و سر تا پهلوس جهان ترقی که وقت آمدن بسته بودند
 و نام اندوخته شده است. بود و ز بقدر گیریم. و در منزل جناب پسر شهنشاه بعد بر عاونه مرحمت
 بفضل کردیم و وقت برخاستن از آنجا در جزایر استن هم آه طافست که دریم امروز شعی که ایرا با جعفر
 رسیده ز این آلوده بود و حاجی حسن خان معین الملکست فیض کیه اسلامبول که با این آلوده آمده بود و معلوم
 الملکست و حاجی محمد میرزا میسر اسد الله میرزا میسر ایالت الا که که مدتی در پاریس تحصیل میکرد و در سفارت
 ایران بود است و حاجی میرزا جعفر خان کار بردارند که با معین الملکست آمده است که از اینجا با هم بروند
 بشود که در روز مجلس شریفه که در اینجا منعقد شده است این آلوده در اسلامبول دختر معین الملکست را
 رای اسپرست محمد خان عقد کرده و مجلس عقد گشتن خوبی داشته علیحضرت سلطان هم خیلی تابناکتریم و خود
 زده بودند خلاصه ما شام خورد و با اینکه دستب هم نخوریده و خسته بودیم باز نصف شب بیدار بودیم
 و قوی با پنج جلوعمارت و قوی باغ رستگاری که جای خیلی باصفائی است گردش و تفریح میکردیم و در آن
 یکت بالائی است که آدم در آن شسته بهوا میرود و در بهمانی دارد که بر زمین می بندند بقدر رسیدن
 از زمین بالا میرود مردم دسته بدسته قوی آن شسته میروند و از آن بالا سوارانما شامی کنند و پائین به
 دسته دیگر بالا میروند و صاحب بالون از مردم پول میکشد و وقتی که وارد شهر شدیم دیدیم بالون در اوج
 هوا بسته است مثل یکت کوچی خیلی بزرگ زیرش هم طاق بود که جمعیت زیاد می نشسته بودند
 سربرج ایفل شب چراغ الکتریته روشن میکنند با وجودی که با پنج جلوعمارت ما خیلی کوه است باز که بر
 و چراغش پیدا بود این چراغ گردش میکرد و بواسطه شیشه بامی الوان نور آن بر نکهای مختلف از زرد و سبز
 و آبی متغییر خیلی تماشا داشت اسامی هماندار بامی ما این قرار است (جنرال برافون) هماندار که
 متین قاعلی بنظر آمد پنجاه شصت سال عمرش گذشته و سیاهی بشوخی دارد (گلنل گردن یوست)
 کمان دان باذن (لیونان طومنا) اجدان جبران را نزه (دو ز چهار شنبه) دوم
 امروز سها باید برویم با کپور سیون نماند و در منزل خوردیم و دو ساعت بعد از ظهر باید سفرای خانه
 که در پاریس مقیم هستند بحضور بیایند و ساعت معین سفر که بقدر شصت هفتاد نفر بودند آمدند
 طاق پدیرانی این عمارت که چه طاق قدری کوچک بود ولی همه جا سجا شده اند ما هم آمدیم تا باطلاب
 امین سلطان و نظرافا و زرنجنا و ایشیک قاسمی باشی دولت فرانسه که همسرمسعود
 است با بودند و سفرارم رفته میکردند اوفال (فلسف) پاسخ بود که معترف شد و از جانب تمام
 عرض تنیست و اظهار خوشنوی و رود مارا پاریس کرد و این شش ماه بسیار خوش و خوشنوی و خوشنوی

کتابخانه
 مجلس شورای
 تهران

میداشت با تشریحش با مجلسی حرف میزد و او بفرمانده با میگفت و سوال جواب میکردیم اگر چه تراپوینها نام وضع
 و لباسشان مثل اروپاییها است لیکن خلقتی هیچ سنسیتی با بلاروپ ندارد و در هر لباسی باشند معلوم است
 که تراپوینی هستند و بعینه مثل کجائنها بیانشند و زیرختا چنین را که دیدیم همان لباس چینی پوشیده و هیچ تغییر
 نداده اند تا تراپوینها لباس فرمالی و آپلیت و خیلی لباس مفتولی دارد و کلیه آثار با و ابل تراپون و چس و بیام
 و تراپوینها یک شکل و یک خلقت هستند هیچ تفاوت ندارد بفرقه رنسانس عتی با شاه زاده تراپوینی صحبت کردیم
 و برخاست و رفت اسم شاه زاده (پولس ادیسوگاوا) است خلاصه اینها که رفتند کالسکه با را حاضر
 کردند و این سلطان و خزان را ما ندانیم و میو یا لوانوی یک کالسکه نشسته بسیار این هم کالسکه های
 دیگر وارنده فیم با کپورسیون مفرسانی که با کپورسیون آدم اند و ترک و کادرو میر فتحیم این سفرا از اخبار
 غایت راه و دیگر باید دیدیم رسیدیم با کپورسیون با کالسکه مار بر برج ایفل رفتیم اینجا پیاده شدیم اینجا
 که از رئیس کپورسیون و حیره و در اینجا دید شد ندانم قرار ندر میو الفون رئیس مجاری کپورسیون
 میو برتر رئیس داراست کپورسیون این برج که دیدیم غر از آن برجی است که صورتش آکشیده بطهران
 آورده بودند و به بدیم و تقصیلش اغوشند عجب بنایی است ایفل هندس این بنا را که خیلی بدو شتیم
 به بینیم خود این برج را او بنا کرده اما آنها خودش این کار را کرده البته هندسه های معتبره دیگر هم با و در این کار
 شرکت و معین بوده اند ولی اصل این بنا را ایفل است خیلی بنای غریب عجیبی است نام آن را با اینها شک
 ساخته اند اسمی با چینی پس و بر کاست بعد متدراجا هر چه بالامیر و بار یکت میو و از وسط با سیاهی این برج که چهار
 باید دارد و یکت آسانسور بالامیر و دو در آسانسور میو و نفر آدم می نشیند و هیچ دقیقه مر تبه اول میرسد این آسانسور
 مثل کالسکه راه آهن است که از این با چرخ و ماشین بخار میطور که کالسکه راه آهن بر روی ریل میرود این همه بار تبه
 اول بر بالای بالید پس راه آهن میرود و بعد از مرتبه اول بالا بالا میگرداند منت و آسانسور به خط
 مستقیم بالامیر و دو یکت آسانسور هم بیشتر نیست و بنویه بدو چاه میباشد اگر چه اینجا هندسه های با علم و
 عقل ساخته اند و این آسانسور با چینی حکم دما بجهت راست و مقصود هم مردم با تمامه و ند و میا بند تا شخص
 نباید اطمینان چندان با این سباسب با بند خانه میل میگردم که با این سباسب بالاب و مردم ولی جسمی از
 مقررین با فستند و بعضی امریه محلی رفته اند و که بالاتر از اینجا در کوهانی نیست و از اینجا بالامیر هم که دیگر
 آسانسور میرو و باز بقدر سی میوه و نه بنه نهمی بعد برج سر سینه در مرتبه اواسط استوار آمد و همانجا ماند و
 بهای عظیم برای خوردن و نهد و در سطح مرتبه اول بخود صد ذرع در صد ذرع میشود که ده هزار ذرع
 مضروبلی است امریه آخر باز مرتبه است که همه جادگان است و انواع امغه و اسباب و عکس

میرفوسند و در آن مرتبه آخر چارطاق است که یکی از آنها منزل مخصوص خود ایفل است و همه چیز در اینجا
 این پنج چراغهای الکتریکی متعدد دارد که بر شش درون می شود و در مرتبه دوم یک دستکای چرخ و اسباب
 چاپ روزنامه است که روزنامه فیکار و در اینجا چاپ می شود و خلاصه قدری دور بروج گردش کردیم زیرا
 هم آنچه بسزی ساخته اند بعد بنظر خوبان را که گفته اند که در اینجا از فن خیلی خسته شدیم و حق
 کردیم هوای پاریس هم مثل طران خیلی گرم می شود و زن و مرد و بچه زیاد می در اطراف راه می روند و بعضی
 و احترام می گیرند و با پلیست از خنثیت اخلاق و خلقت و رنگ بشهره و وضع و هیئت خیلی شباهت
 با بلایران دارند آن بنیه های قوی که در کلیسای روس دیدیم هیچ در اینجا دیده نمی شود و بیشتر می گفتند ایراد
 فراموش می شود که در این شهر تفرقه نگرفته بودیم این حرکت درست دیدیم بعضی کردیم بنظر
 همه چیز نشان خیلی شباهت با ایران دارد و خلاصه نظرف حوضها و نوار با بقطار است که دورش تمام بر
 و کلکایست و از نوار با آب سبب است که در اینجا با اجرا خان می کنند که آب این نوار با ب
 مختلف قشنگ دیده می شود و در آن کثرت جمعیت نبیند درست جانی را غاشا کنیم فتمیم تار
 بدری که از اینجا باید داخل اصل اسپورسیون شد اینجا سرد بسیار عالی بلند می ساخته و مجسمه ها از کج
 کرده با این و طیار رنگ زد و آن کج بر روی خیلی خوب کرده کل بونه های خوب در آورده اند خیلی سرد
 و هیئت از این در تیر و دیگر کسب می که اینجا مرکز اسپورسیون است و از اینجا شجاعت بگو چه با و
 و بازار با دار و له بر تیرا یک نوع اسباب و امتعه می گذارند و اینجا که آدم استفاده این حوضها و نوار
 و هیچ همه پیدا است و از وسط بروج بر تراکا در نمایان است و اینها یک تماشا و عالم بسیار خوشی دارد
 داخل کنند شدیم بسیار کینه عالی خوش تر کپی است و دو پرده کار کوکون فرانسه که تازه تمام شده است
 در دو طرف کسب نصب کرده اند تا بحال همچو پرده کشیده است بقدری خوب است که شخص ندیده
 آنها سیر نشود و این کسب که بخت فتمیم می رود بطرف ماشین های تجار است از آن راه فتمیم برای تماشای
 ماشین های کجا جمعی راه بود و دو طرف این دالان هم هر برده قدم بده قدم یک دالان بزرگ طولانی
 از طرف چپ درست دارد که اسبابهای زیبا و جدیده اند از این شعبات از این مرکز جدا می شود و در این
 دالان مرکزی هم اسباب بختن بدنی خیلی بود که ما مجاز کردیم درست به سیمیم همه جا آمدیم تا رسیدیم
 با خرین جیبان دالان دو پله مجوز می رود بالا اینجا چرخهای ماشین بر شهری را که در اینجا کارخانه جات
 نواع صنایع است برای نمونه ساخته اند از زیر این پله راه است که آدم داخل وسط کارخانه و سطح آن می شود
 زمین پله با ای است که می رود با لایک غلام گردش که دور تا دور آن دست انداز دارد و از آن بالا

نین با و کارخانه پیداست مایه کربان نزدیک سطح کاخانه است زرقیق از پله بار فیم بالا و دنان بالا چرخدار تماشاکردن
 ان بالا هم بعضی چرخها و ماشین گذارده بودند که کامیکردند و پارچه با عبا فتنه این ماشین با بعضی میبکند
 بعضی دیگر یکبار است که فقط برای نمونه چرخهای بزرگ و ماشین با نیکو قوه بخار میداد ساخته اند این محل و کارخانه
 رخش هشتاد و شتا و فرغ و طولش زیاد و تراست طاقی بخار با آهن زده اند و خیلی معمار این بنا و ساختن اینجا
 مسفت کرده است قدری کردش کرده بواسطه کرمای زیاد و آیدیم پامین از خزانگی فرو شنها که در بر گذر...
 شسته بودند و تمام اسبابا بشیبه برج اطلال امینفر خشتند از هر یک یکت اندازده چینی برای یاد
 مار خریدیم تمام صاحبان و کارمندان بودند خیلی باز کردش کرده و پردوهای نقاشی محسنا که کار فاشهای این
 نصراست و کمتر این طور پرده ها دیده شده تماشا کردیم و از جلوه قوه خانها نیکو و رفیع یکدیگر در کسبه و یو
 ساخته اند مثل قوه خانه ایتالیا و قوه خانه خود پاریس و بعضی قوه خانهای دیگر که شسته از جلوه یکت
 قوه خانه که بعضی از نههای مجاریسمانی در اینجا ساز میزنند و میرقصیدند که شسته قدری اینجا استاد تماشا
 کردیم بعد از ده سوار کالاسکه شده آیدیم منزل امشب باید برویم بخانه میو تیرا که در راست خانه صدر عظم است
 شام بخوریم ساعت هفت و نیم بعد از ظهر سوار کالاسکه شده رفتیم این است سلطان و جنرال همانند او و سبو
 الواد کالاسکه مانشته بودند این الدوله و سایر ملترین با هم و کالاسکه های دیگر با لباسهای رسمی ملتهم
 رکاب بودند از بعضی کوچ با کد شسته رسیدیم یکوچه تنگی و از اینجا رسیدیم بخانه صدر عظم پادشاه شده...
 داخل عمارت شدیم اطفا و مالارهای تودرتو با میل و اسبابی خوبه دار و همه چهار سوارهای زره
 پوش پایاده دم در و سر طبله با بجه شرفیات احترامیه ایستاده بودند اگر چه این عمارت کوچک است
 اما در زمان لوی بارزدهم ساخته شده است با صدر عظم دست داده تعارف کردیم میوکنسان
 و برادر و اخله و سایر وزیران هم بودند صدر عظم زوجه خود را معرفی کرد و بعد از تعارف باز زوجه صدر عظم دست
 بدست نشانار لیا داده داخل یکت طاق دیگر شدیم که جمعی دیگر از نههای وزرا و رجال هم اینجا بودند
 همه را معرفی کردند و با خانها نیکو نشست داده تعارف کردیم بعد باز دست بدست زوجه صدر عظم داد
 داخل طاق شام شدیم بنر بسیار مزین عالی که تمام خرق کل بود و ترتیب داده بودند تا هوا ای طاق بوا
 جمعیت و روشنی چراغها چینی گرم بود و رفتیم سر بنر شستیم زوجه صدر عظم دست راست ما و زوجه وزیر
 داخل دست چپ مانشته بودند شام آوردند شام خود را بر خاستیم آیدیم بیرون دیدیم تمام اوطاها
 انجمن بزرگان و رؤسای شهر و اعظم روزنامه نویسرها و صرافانهای معتبره و سفرای خارجی و امرای عسکر
 و صاحبان شکر می که صدر عظم همه را بازنه نشان دعوت کرده بود پر شده است بعضی که دیگر

راه بود ما هم از کرامت عقل برگردیم گفتند یک باغچه ایست بیرون بخارست که چرخان کرده اند رفیع توی آن باغ
 باغچه کوئی است خوبان کرده بودند قدری گردش کردیم دو نفر عربی که از بزرگان معبد آن بودند و لباسی بر
 پوشیده بودند و گفتند ای زرد باغچه و دانشمند دیده شده اند با شما در حق صحبت کردیم سرحم فرانسو دانشمند
 مفرح اینها بر آنست حرف میزدیم و آنجا عربی جواب میدادند اینها مسلمان نیستی و بدین سبب مالکی هستند توی
 باغ هم کم که جمعی را زیاد شد بعد که ششیم باطابق دیدیم باطابق هم تلوار جمعیت است بعد که خواستیم از در
 اطراف بیرون بیایم دیدیم پادشاه سیاه که خیلی مسلک ششیم او را ملاقات کنیم دارد باطابق شد برش کو بچی
 داشت بنمای ماموت کلاتون دوری پوشیده و کلاه ماموت کلاتون دوری مثل تاج سرش بود و اتباع
 زیادی هم از پیرو برادرش بود و غیره همراهش بودند با ما دوستی داد و رفت توی اطراف صدر اعظم با گفت
 خوب است بر کردید با او باشند بر خوروی بکشید وقت مراجعت نماید با باطابق که ششیم پادشاه
 سیاه رفته بود روی صندلی نشسته بود بعد با او حالی کرده بود که ما هنوز نیامده ایم و باه برخواسته
 بر خنده بود و من که رسیدم به دوروی صندلی نشسته قدری با هم صحبت کردیم پادشاه سیاه وعده
 کرد که فردا بیاید دیدن ما بعد ما بر خواسته آمدیم بیرون سوار گانگه شده آمدیم منزل خوابیدیم قطعه ای
 در افریقا معروف به شکل فرانسو این پادشاه جسمانی شکل است و یکو نید و رخت حمایت دولت
 فرانسو است و با خنجره باریس آه است برای تاشای اسپانیسیون همان فرانسو با هم هست
 وقتی که مراجعت منزل کردیم حورالت سینه های من که از خنجره گرفته بود و امشب با من میخوابید
 و گفتند این دولت است که به من گفتند که این سینه های من که از خنجره گرفته بود و امشب با من میخوابید
 برای منی ساخته بار گرفته طلای جدا کرده است ملاقات کردیم که در راه بود و روزنامه جات خواند
 و هم چسب با بهیست کردیم میخواست معالجه این مرض را خوب پیدا کرده ام اما آدم سنگ بار گرفته را
 بدزدی بیاور که معالجه شود و نیز بر بیاورند و مثال کشیدیم که مثل آن است مثلاً اگر از تهران
 سنگ بار بیاورید را بیاورید بیاورند و معالجه مثل شکل است بجنوبی آنرا ندانند سنگ بار بعصب با
 رفته و بخون رسیدد پادشاه که او را بیاورند و روزنامه در خنجره که معالجه شود و تاشی
 الا با ستر بار باریس مدرسه در و مشغول در میو است و در خنجره این علم را نزد او میباید حقیقت
 سه خدمت بزرگی بعالوانه میت کرده است و یکی را با این نامی عمارت صدر اعظم در سنگاه
 منی گذارده بودند که سرش ببار بود و شش که در اینجا ملین را که من میگویم صدی ساز و آواز اینرا
 با خوب گوش می رسید (توضیح) که این شش که من میگویم در اینجا را منزل خود دیدم امروز یک بیان
 دوازده ان یکم می بخورم با او که هست خوریه سینه خیم فرانسوی است و بدنی در نزد پرس

فیبنگر و بوده این افرانس با پاریس آمد لباس نظامی پوشیده بود معلوم نبود حکیم نظامت جوان خوش
 جنبه خوش روی و زنی است چون خود طولوزان میخواست چند ماهی در پاریس بماند این حکیم را آورده است که باب
 خوش در خدمت ما باشند ما خوش بایران پایده ما هم قبول کردیم و قرار شد با ما بفران پایده (میوینت)
 و ندان ساز ما هم که چندی پیش به پاریس آمده بود امروز دیده شد یکت ندان ساز را هم حکیمباشی طولوزان
 بنصورت آورده بود که امش (دکتر گالیو) است مرد عالمی است قد بلند سی و ریش زرد کوهی دارد حکیم
 که کوه فرانسوی که قد تار خدمت ما بود خیلی شبیه است و ندان ما را دیده بعضی دستور العلماء و دوا با واد
 که و ندان ساز خود مان بیاورد که غیر حقوق الماس که حقوق دولت است و تمام الماس با را اوفیت میکند
 رهش (و آنند و بهیم) است و در شب در خانه صدر اعظم چه حضور دارد سید معرقی شده عرض کرد من
 مقیم الماسم و یکت الماسی هم دارم اگر میل آید بیاورم تا شما کنید بکنم فردا بیاورم امروز آورده بود
 الماس در شنی بود از معدن کانپ خیلی سفید بر لیان کرده بود و در قیمت این الماس که بر سیدیم یکت
 مبلغی فراتر گفت که حساب کردیم معادل یکت کروئومان ایران شد (پادشاه سیاه که شمش دنیا
 منی خوانند) و عده کرده بود که یک ساعت بعد از ظهر باید کویا سر و عده را ندانسته بود و یک ساعت عقب
 زآمد دست و اویم آوردیم بیلوی خود مان روی صندلی نشستیم همان لباس ششپ را پوشیده بود
 پسر و برادر جمعی بکران سیاه با هم رهش بودند و هر جی هم همراهش بودند بان فرانسوا خوب حرف میزد خود
 پادشاه هم فرانسوا میدا خیلی با هم صحبت کردیم بهر بخواب است و دست عکس خوش را قرار شد باید در
 یکت شمشیر و حق هم با واد و دیگر که فردا را ایشان خواهند برد امروز باید برویم (و غا لو دیل) را تا نشانیم
 بعضی ما یکت جسمی های یکی دینائی را با شما آورده و وضع و حالات آنها را در اینجا مینویسد که در یکی و بنا بچه
 وضع زندگانی میکنند اسم زمین کار هم بوفالو بیل است که به بنا سبست همین کار و را بوفالو بیل میگویند
 و این کار هم جز اسپنور جیون است بروقت کپور سیون تمام شود این بازی هم تمام خواهد شد سه
 ساعت از ظهر که سوار کالسکه شده با این سلطان و جنرال جهاندار و سیو با واد را دیدیم برای بخاجه
 را دیدیم رسیدیم کالسکه چی سوار کرد و در یکت حقیقت مردم ایستاده بودند و داخل شد و رفت بنیت دیوا
 محوطه بوفالو بیل محوطه بزرگ است بطق دور آرد واری از تخت کشیده اند که در اینجا بازی میکنند مدتی
 کالسکه چی ما را همراهی میزد بعد آمدند گفتند برگرد کالسکه چی برگشت رسید بدین محوطه پیاده شده داخل
 بار بچانه شدیم این محوطه وسیع و ضعیف و راست و بعضی آمدند داخل تخت بند می کردند و طاق را را هم بخت
 زده اند که از آفتاب محفوظ باشد مردم تا شانی همه در اینجا می نشینند بعضی دیگر محوطه با روی سقف است

که برای بازی است و در وسط آن طرفی که مردم می نشینند یکجای برای بازی مرقب داده و صندوقی گذاشته بودند و بنیم بجان ششیم روی تخمه های دیواری را که در مقابل پا و دستش در ناکشیده بودند که از دور مثل شکار وسیع و یکجای با سفای بطر میانه دو دور و روزه داشت که نیکی دنیاها و پروژهای نیکی دنیاها می پوست فرزند از آن دور و از پا و اخل مثل بازی میشد و هر وقت در روز باز میشد و روزه بود و هر وقت بسته میشد و در ناو بقدری این دور کار خوب ساخته بودند که بهتر از آن تصور نمی آید این دور تا تمام مثل کوه چمن و صحرای نیکی و بی است که مثل گنهای و چشما نیکی و یار انسان مید که کجا با منزل دارند و صورت چشما نیکی اسبها و چشما میکیزد و بر کاد اسبها و کاد پای وحشی را کشیده اند و وسط این محوطه یکجای بلند می است که دور آن چمن است و بالای آن یک آدمی ایستاده که هر وقت بازی تازه میجوایند بیرون میاوردند و اول فرما فربه میاوردند که فلان بازی حالا میاید و بیرون میروند و دست دارد که آن بیرون را کتان مید و آنوقت بازی داخل میشود و خلاصه این مردم که دادند و بیرون را کتان داد و اول یکت و ختری آند بن سیزده چهارده سال و بنا کرد و تفنگ انداختن اما این دختر دخلی بد نیکی دنیاها گذاشت بازی علیحه بود که اول را آوردند و حرکات این دختر شبیه بود آن شخصی که در انگلیس در خانه کورسایلو روی تفنگ می انداخت می چنین بهتر از او تفنگ بسیار داشت روی بوار روی زمین تاباختان بفلو اغب و درجه وضعی بسیار استاده بود و بعد یکت پسر را آند او هم محیط بود بنا کرد و تفنگ انداختن او دیگر از دختر هم بهتر بود و با انواع مختلف تفنگ میا داشت و دختر تفنگی را میکشید روی زمین و میرفت کنار بعد و کلوله میا گذاشتند روی بوار امید وید تفنگ را بر میداشت یکت کلوله را با این توله و یکی ابالو و دیگر سیزد باز و همایش بعضی چیزها بوار می انداختند مسافت زیادی بالا میرفت دختر بالای بلند می دویده با تفنگ میرزد حقیقت هر دو خیلی خوب تفنگ میا گذاشتند بعد از آنکه اینها رفتند باز بر قدر بیرون را کتان داد و یکدسته اسوارهای وحشی نیکی دنیا که بوارها چابکتر نیکی بودند همه سوار اسبهای گشت و بر یکت پر با می مختلف بر پوشت و سینه شان زده لباسها وضع غریب پوشیده در حال جلدی و چابکی اسب میا گذاشتند و اسب دو اندند و بعد دستهای دیگر را پروژ با آند و محیط را خاستند این پروژها مردمان خیلی شید بلند قامت رنجی هستند و موهای رنگت سیاه مثل موی اسب دارند چشما ایشان ننگ است شبیه بترنگها رنگت بشیر شان هم خلع زرد است بعلاوه دستی هم زرد میکنند و این رسم و عادت در میان پروژهای نیکی دنیا شایع است نه این باشد که مخصوص این بازی زرد کرده باشند خلاصه دسته جات زیاد از این سوار آند و در وسط محوطه ایستاد بعد یکدسته سوار دیگر از اهل نیکی دنیا که حالا فرنگی تاقب شده و شبیه با بلخی می هستند که در صحرای سبب می را

میگیرند و زوسای این کار را میباشند آمدند ایستادند بعد صحنه صبا و ریش سفیدهای اینها آمدند و همه
 به ترتیب ایستادند بعد یارینی و شبیهی این را آوردند که نوی صحرای چطور این چشمها اسب وحشی را میگیرند
 و کمندی اندازند و چگونه سوار میشوند و اسب لگد میبازد و میدود و مخصوصاً اسب را تعلیم کرده بودند که
 هر وقت سوارش میشدند مثل اسبهای وحشی جفته می انداخت و لگد میزد و این مردیکه سوارش بودند این
 میخورد و میخور که زمین خورده و کمند در دستش بود اسب میدوید و مرد که را روی زمین می کشید خیلی
 خنده داشت بازیهای خوب در آوردند و مدتی طول کشید بوائیم که مرد بود بعد برخاستیم بار دومی اینها که
 در صحرای چادر زده و در اینجا منزل دارند نوی چادر بایشان رفته از نزدیک هم آنها را دیدیم مردمان
 غریبی هستند تا آخر کسپوریس و این یکی دنیا اینجا اینجا خواهند بود و بعد از قدری نماشاد و کردش سوا
 شده آدمیم منزل مشب و منزل جناب میوکار نوریش جمهوری در عمارت الیزه بشام و سواره دعوت
 داریم ساعت هفت نیم بعد از ظهر لباس سبی پوشیده با این سلطان و سیو با لوا و جنرال هماندار
 سوار کالسکه شده را ندیم این آلوده و سایر مترنن هم با لباس سبی سوار کالسکه های دیگر شده در کاب
 بودند رسیدیم عمارت الیزه شرفیات لازمه بعمل آمد جناب رئیس نا پایی پلده استقبال کردند و زوج
 ایشانم جلو آمد با او دست دادیم جناب میوکار نویسته پسردارند پسر بزرگش رفته است به مقبره بورغ چون
 پدر جناب رئیس که از جنرالهای معتمد بوده بعد از جنگ فرانسه و المان و انقراض سلطنت ناپلیون اول
 او هم از پاریس برگرن رفته و در اینجا فوت شده جسدش در مقبره بورغ دفن گرداندها که جناب میو
 کار نویریاست برقرار شده پسر بزرگ خود را فرستاده اند که آنخوان و تربیت پدر ایشان را بگیرد
 و بجل حل پاریس کرده و اینجا دفن کنند و پسر دیگرشان حاضر بودند و مغربی شدند باز و جناب
 رئیس دست بدست داده و قیمت با طاق ستون برای شام اطاق عالی بزرگی است تمام چهلچرخه اغانا از الکره سینه
 است میرغالی خوبی چیده بودند تمام میز پر از گل بود شام خوریم تمام اشخاصی که در شب در خانه میو تیر
 صدر اعظم بشام دعوت شده بودند اینجا هم بودند شام که تمام شده برخاسته آدمیم با طافهای دیگر عمارت
 جنبی عالی است جناب میوکار نویکی ایوان و کالری هم برای راه رفتن زنستان باین عمارت افزوده اند
 و این ایوان را به پروهای کوبلن زینت داده بودند و چهل چراغهای الکترسینه و پنجه جناب رئیس سکفته
 میل و اسباب این ایوان برای شرفیات است و موقوفی است بر داشته خواهد شد و ملی بودنش
 بحال خود خواهد بود خلاصه قدری کردش کردیم و همانیکه دعوت سواره داشتند شروع کردند بآهنگ
 بعد از هزار و پانصد نفر دعوت سواره شده اند و همه باید از یک در داخل شوند جناب رئیس اوقات

قول استاده اند و یکفر میخیزت هم دم در استاده هر یکفر که وارد میشد و اسم خودش را به میخیزت میگوید و او فریاد میکند که فلان دارد شیه خلی خوب وضعی است مدتی نشسته و رو دهم را تابش کردیم که ما را و اعیان و سفرای خارجی و بزرگان شهر و ژاپوینا و چینی با و بندها و سیاهبها و غیره که در پاریس بودند دعوت شده بودند یغری از نام آنانم ملکئی است که در سرحدات چین واقع است و پادشاهی علیحدہ دارد دیده شد که هیچ تا بحال ندیده بودم یکت شاه زاده آنجائی هم که پسر عموی پادشاه آنانم است و اینجا ملاقات شد مردی کوتاه قد و زر در چرده و ابله و است چند دانه مودر چانه اش دارد پادشاه سیاهان هم باز وجهه اش آمده بود و آدپش نشست قدری صحبت کردیم باغ جلوه این عمارت را چراغان بخ کرده بود و بجای زیاد هم روشن کرده بودند که مثل روز شده بود قدری با هم باها کردش کردیم و در همین عمارت یکت نیار مختصر بسیار زن قشکی هم حاضر کرده بودند تا نماز نموده بعد سوار کالسکه شده آمدیم منزل دوز جغتو چغام) امروز باید برویم به تودر که موزه پاریس است نماز را در منزل خوردیم و بعد دو روزه که پیر مردی بنفاد و شتاد ساله همیش (با دین دو مختصران هم) است قبل از ظهر با بطرافا و زیر مختا ما بحضور ما آمد قدری صحبت کردیم برخواست و رفت بعد از نماز کالسکه حاضر شد این است سلطان صبح تا وقت حرکت بود حالا که میخواهیم برویم حاضر شد برسدیم کجا بودی عرض کرد با آسانسور رفتم بر تبه اعلای برج ایفل خیلی تعریف میکرد که تا شاد داشت و منته شهربان بود خلاصه با امین السلطان و جنرال امینا و میسوالو اتومی کالسکه نشسته مجدداً تودر و امین خلوت و اگر خان و ادیب الملکت هم در کالسکه و دیگر مقرر رکاب بودند اندیم تا رسیدیم به تودر پیاده شدیم دیر که تودر که همیش (کمپین) است جلوفتاده داخل شدیم زیر عمارت تودر یک تبه ایست که محبته با می سنگی نیا و گذارده اند از اینجا تبه میخورد و میرد بمارت از آن تبه با لافنه داخل عمارت شدیم عمارت تودر و اسبابهای اینجا معروف و مستغنی از تعریف است همه کس میدانند مرد هم نخواستیم اسبابهای میو و لافوار ایستیم که از شهر سوس که خوشتر باشد بیرون آورده است ما و ام دلا فو آید جلوا و او دیدم همان بطور است که در چند سال قبل طهران آمده و لباس مردانه پوشیده بود و حالام لباس مردانه پوشیده بود هیچ عادت لباس زمانه ندارد فارسی هم خوب حرف میزند دین مدت که طهران بوده یاد گرفته است اما خود دلا فو که طهران بود لاغر و زرد و ضعیف بود حالا که او را دیدم حال آمده است خلاصه از یکی دو اطاق که نشسته داخل اوطافی که اسبابهای دلا فو بود شدیم اگر چه اسباب زیاد دی نیا و دلی نیکد آورده است خوب است صورت سر باز بای عهد و دارا آورده و سنگهای بزرگ که در آن نشسته سمون عمارت بنا و راه بوده و تمام را حجاری نموده بودند و شکل گاو داشت و این فیسل خیلی چیزهای خوب آورده است

آورده است همه را تماشا کردیم بعد آیدیم باطا قنای دیگر مرا طانی مینوع اسباب و چیزی بود بعضی سنگهای
 خجاری شده که از زیر خاک درآورده بودند در اطراف تپا دیده شد و بعضی قربای اموات مصری که از سنگ
 و چوبست و از نر صا آورده اند ملاحظه شد یکت مرده دیده شد که تفصیلش ازین قرار است و بسیار بود که
 بنوا را که بنوا واصل باشد و او امیزه اند که عیب نکند این مرده را هم در دو هزار سال پیش ازین زدا
 زده اند و اینجا آورده رنگش سیاه شده است آنگاه بدنش هیچ مشکاشی نشده بهمان حالت لاغر و خشک
 شده و معلوم است که جسد زن است ناخنهای دست او که بلند شده بود بهمان طور بدست و پایش
 باقی بود چیزی عزابت داشت بعد آیدیم باطا قنای پرده های نقاشی که تمام این طاق را پرده های نقاشی نیا
 زیا و از کو چاک و بزرگت نصب کرده اند و بقدر سیت که اگر شخص بکاه اینجا بماند و همه روزه از صبح چهار
 تماشا کند باز تمام پرده باران دیده خواهد بود و پرده های بسیار خوب داشت از جمله دو پرده بزرگ دیدم
 که صورت جنگ سنگد را و آن را دارا کشیده بودند خیلی نقل داشت یکت پرده بزرگ هم صورت
 حضرت مریم بود که کمال تفریفت را داشت و میکشید در عهدنا پلین سوم فرانس به این پرده را بهشتاد
 هزار تومان خریده اند و در این طاق قنای صورخانه نقاشیهای زیبا و از زن و مرد و حتی پیرهنهای بقا و بشاد
 ساله نشسته و از روی این پرده با نقاشی میکردند یعنی دولت با آنها اذن داده است که از روی اینها نقل
 کرده بغیر و شنید پرده های کار تازه هم در این غار است که زده اند یکت کالری و تا لا طولانی بزرگی بود که
 تماشش پرده نقاشی بود این تالار چهار صد قدم طول داشت جوا برات سلطنتی را که اکثر فروعته اند و نقد را
 که باقی بود و ازین قرار است که در یکی از این تالارها که زده اند قداره است با دوشه مکلن بالماس بر لبان خیلی
 خوب دسته دار و از (شارل دیز) یعنی شارل دهم است دیگر با قوغیت تراشیده که ترکیب جانوری
 از دور بنظر میآید از عهد لوی که زاست که لوی پانزدهم باشد و دیگر کیساعت مرصع بود که زاینکه فرانس به
 اینجا زده اند از مال پادشاه اینجا عینیت بدست آورده و دیگر بالماس جان که بالماس عینیت بر لبان است
 دیده شد که نیز در عهد لوی که زخریده شده است یکت حاجی هم مرصع بجو اهر است که آن نیز مال لوی پانزدهم
 بوده و در آن عهد ساخته اند یکت حاجی دیگر هم بود و از طلا که جواهرند شست مال پلین اول است بعد آیدیم
 پلین سوار کال که شده رفیق سیاح توپلری اینجا پانزدهمانی دارد و پیاده سنده و احل با زما شدیم طبقه چینی دار
 رفیق بالاخلی که مرده و سفیدیم نه است اینجا که رفیق دیدیم سوار و اوم و عمارت و جمعیت است
 که پیوسته بهم باخ فرسنگ راه دیده میشود و اما اینها اشکالی است که در ذریع با دم فاصله دارد و بواسطه
 صفتی که تعبیه کرده اند این طور بنظر میآید خیلی صفت عجیبی است صورت بالپلین اول که در تفریحش

ایستاده و ناپلیون با قشون و صاحب منصبان از جلوه او میگذرند همه پادشاهان قدیم فرانسه و روسای جمهوری را
مثل جناب سادی کارنو و مارشال کلهوون ساخته اند که در بهر سمت یکت پادشاهی و یکت وضع سلطنتی
و تا به امانی بخاج خلیج بس و بدست که احوال آدم بهم میخورد هیچ محل تقصیر نیست زود باین آمده یکت که روشی هم بود
و در باغ کریم اما عمارت توپیکری آن عمارت قدیم نیست عمارتیکه اول عمارت روی زمین و بجای سلاطین
و پادشاهان بزرگ بود بجای منهدم و خراب شده است و باغی که در تمام دنیا معروف بود حالا منهدم
و دخت کوچک گردیده است خلاصه از اینجا متعینا آدمیم منزل شب را باید برویم با کسپو سیون چون برای ما
عید جشن گرفته اند و چراغان کرده اند ساعت هفت بعد از ظهر شام خوردیم و ساعت هشت با این السلط
و میو بانو و جمال هم انداز قومی کاس که نشسته سار بر طرین هم از عجب سوار شده و اندیم خیلی دور تر از
اکسپو سیون یکت در دوازه کجائی با آهن ساخته اند که زیر آن پلی است و مردم متصل آمد و رفت می
کنند و می آن شکل کجائی از طرفین صورت نشانهای فرانسه و ایالات فرانسه و سایر دول اتحاد را
روی کج یا آهن کشیده و رنگت زده نصب کرده اند و بالای هر نشانی هم پرق آن ولایت و دولت
رده اند این دروازه را با چراغانی الکتریسیته از طرفین چراغان کرده بودند از دست راست و دوازه
که اطرافش را و کمال خی بر چراغان کرده بودند و جریان آب از میان چراغان خیلی جلوه داشت و از آخرش
چراغان را کادور و خیلی با نمایش بود از دست چپ هم چراغان می پدرم خیلی با جلوه بود از اینجا گذشته و
اکسپو سیون گردیده بیا ده شیدیم صدر عظم و سایر وزرا و رئیس پلیس و دیگر کترهای خود اکسپو سیون
حاضر بودند چون در اکسپو سیون جمعیت زیاد و محال بود که بتوانیم
از وسط اکسپو سیون برویم تا برسیم به محلی که برای تماشای ما معین کرده اند لهذا دکانهای اطراف اکسپو
را با پلیس خلوت کرده و زمین از فرش نموده بودند که از اینجا برویم همیشه مردم در اکسپو سیون یکت
فرمانت میدهند و داخل میشوند اما امشب برای حضور ما این چراغان بمقتل این یکت فرمانت به پنج فرمانت
رسیده است امشب بعد از صد و پنجاه هزار نفر جمعیت با کسپو سیون آمده اند و دیگر اکسپو سیون
معاذ ان میست هزار تومان از این جمعیت قطع شده است خلاصه از میان اطراف ما رفیق و بر کجا بدانی میرسیم
و مردم ما میمدند و جوای می کشیدند و مراسم تقطعات سجائی آوردند و بعد بنظر آیدیم تا رسیدیم بدر کسب
که مرکز اکسپو سیون است که تفصیل آنرا نوشته ایم و اینجا جناب رئیس جمهوری باز و جود و سپهباشان و
جمعیت از وزرا هم که پیش ایشان بودند آدم در ایستاده بودند با ایشان دست داده از پله بالا رفتیم
بعد از این کسبه یکت یا لکن و غلام کردنی است که اینجا برای تماشای نشستن ما معین کرده اند رسیدیم

بالای کسبداول یکت غلام کردوشی است که گاه بوسط کسبده میکند اینجا استادم جمعیت زیادی که در
 وسط کسبده جمع شده بودند و بعضی بود که هیچ جای زمین پیدا نبود همینکه مارا دیدند بی اختیار بصدای بلند
 فریاد کردند و (پول شاه) با آنها تعارف کردیم و بعد رفیقیم بگوشتن این کسبده که با دواول اینجا بشینیم و
 برای ما صندلی گذارده بودند همینکه وارد اینجا شدیم و این جمعیت انبوه باز مارا دیدند یکی بنا کردند نظریاد
 سرت آئینزدن و معلوم بود که تمام این حرکات و صداها از روی شوق و میل قلبی است از روی کینه
 الی زیر برج ایفل تمام محفل کسپوریسیون و هر کجا که ممکن بود آدم بایستند مردم ایستاده بودند چنانکه
 زمین هیچ پیدا نبود شجاع چراغ برق بالای برج ایفل که مثل ستاره و بناله داراست منتقل مایا چند خنده
 بهر وقت فوران چراغ با میثابید مردم بیشتر فریاد میکردند قدری در اینجا نشسته بعد برخوایستیم آمدیم
 بغلام کردوش و بالکن وسط این کسبده اینجا هم صندلی زیاد بود و نشینیم باز مردم بی اختیار فریاد میکردند
 حوض وسط که قوای بای آن عجیب رنگهای مختلف سبز زرد و قرمز آبی دیده میشد و منلی ناسا داشت
 زینوار خامی زیر این قوای با اختراعی باشیفته بای الوان و الکتریسیمه کرده اند که آب را این نمک
 میکند عجب زبان است که یک قوای پنج شش نمک بیشه حقیقت چراغان این هترو بالار نمیخورد
 هوای صاف و ماهتاب شب پنجم ماه و چراغان کسپوریسیون و چراغانی برقی برج ایفل و چراغان
 نیکادرو و این جمعیت مردم که البته بقدر سیصد هزار اجتماع کرده بودند عالم عربی داشت که بوصف
 نیاید بقدر یکساعتی که نشینیم دیدیم دیگر باین از دوام نمیشد توئی کسپوریسیون کردوش کرد و فرار شد
 بنزد مراجعت کنیم بقدر یکساعت و نیم توقف برخوایسته از بنده ما آمدیم باین از روی جمعیت مردم
 که باز هم عظیم و تعارف بجا می آوردند و ما از یکطرف و جناب رئیس جمهور از طرف دیگر جواب آنها
 میدادیم رفیقیم مارسییم با آن والان بای تاریک کسپوریسیون که اقول آمده بودیم از اینجا هم گذشته
 بنزد یکت کالکه رسیدیم بجناب رئیس و زوجه ایشان تعارف و غذا حفظ کرده موار کالکه شده
 بمنزل آمدیم (دو دشت بنده پنج نفر) امروز باید برویم با کسپوریسیون نما مختصری خورده و بگو
 کالکه شده را ندیم برای کسپوریسیون کالکه مارا اندرهای کسپوریسیون که زنده هری دو کز
 پرسیدم چرا اینقدر دور میرود گفتند راه آهنی مخصوص کسپوریسیون ساخته که دور کسپوریسیون
 میگرد و در هر کجا بخواهند کالکه می آیند مردم پیاده میشوند و میروند کردوش کرده سیاه و باره براه این
 برای نشستن بآن راه آهن راه را دور کردیم بمطوره آمدیم تا ز یکت دز کسپوریسیون که نزد یک راه
 آهن بود داخل گردیده پیاده شد رفیقیم بیکارگاه که چاک و در عظیم توئی و اکن و یکواکن و ترن را د آسمن

این طریق تر و بهتر می شود رئیس این راه که همش (د کوبیل) است چطور آمد و معرفی شد مردی
محقق و نجیب بود و فاضله ما بین دو خط ایل پنج و حب است و اگر نه ای کوچک معقول برای بزرگان و
ایمان و پولیک دارد و لگوئیف بای کوچک دارد و خیلی احتیاط است بهر طور بخوابند یا آینه
میرود و همه نوع راه آینه ای این راه بهتر است خلاصه مدتی باراه این رفته و مدتی که سکیو نه ای دول است
پایه شده و داخل آینه شدیم سکیون روتس و یوتان و ستری و یاپون و آتام و سیام همه بود
سکیون فتهت شاپونی خیلی اسباب آچینی بای کار شاپون و پینه بای دیگر خریدیم شاپوینه
در صنایع خیلی ترقی کرده اند و صنایع است نفوذ داشته اند و اینها هم فرانسه حرف میزنند سکیو
مراکش و الجزایر و مصر و اسباب تمامات را هم دیده ام و خوب مرا کشی دیده شد که لباس عربی بود
خیلی خوش خلق بود و کوچک مانند بود و نشان که جای مصر و مصری می بینم که آدم و در بخار راه بر رفتن میگرد و بگو
مصر را میبرد و پاده از نوئی که پده می بینم از مصری بای می بینم نشسته خراطلی میگرد و دکان بای دیگر هم بعینه
و کاکین ایل حرفه مصر ساخته اند و اینها هم دیگر میروند و از بخاکه شده و داخل کسپوزه ایرانی شدیم می
فرکیما از ما اجازه خواستند که سبای بای را با خودشان در اینجا کسپوزه کنند ما هم اجازه دادیم
حالا او با سیمویر میوزیک با سیمویر میوزیک و سیمویر میوزیک و سیمویر میوزیک و سیمویر میوزیک و سیمویر میوزیک
فرنگی و سیمویر میوزیک و سیمویر میوزیک و سیمویر میوزیک و سیمویر میوزیک و سیمویر میوزیک و سیمویر میوزیک
مزمین کرده خیلی خوب ترتیب داده بودند و بخار ام که در یک سمت اینجا تمام امنه و اسباب
سیمویر میوزیک و سیمویر میوزیک و سیمویر میوزیک و سیمویر میوزیک و سیمویر میوزیک و سیمویر میوزیک
کاشنه ای کهنه و تنگه بای قدیم و تنگه بای قدیم و تنگه بای قدیم و تنگه بای قدیم و تنگه بای قدیم
بای ازل و دست و الا لها و عمیره دیده و خزیره و چینه دیده است و البته بیست هزار تومان برای اینها
نگذاشته است حالا یک شخص انگلیسی سبای بای آورد و برای میوزیک و سیمویر میوزیک و سیمویر میوزیک
تومان پول ایران باشد از و خزیره و اینجا گذاشته است که سیمویر میوزیک تمام شود و بعد از جمله سبای
او که فروخته است و دو گلدان کاشی یعنی چینی قدیم ایران است که سیمویر میوزیک و سیمویر میوزیک
و سیمویر میوزیک و سیمویر میوزیک و سیمویر میوزیک و سیمویر میوزیک و سیمویر میوزیک و سیمویر میوزیک
مردن بخار شده است و سیمویر میوزیک و سیمویر میوزیک و سیمویر میوزیک و سیمویر میوزیک و سیمویر میوزیک
احتمال کرد که از آینه سیمویر میوزیک و سیمویر میوزیک و سیمویر میوزیک و سیمویر میوزیک و سیمویر میوزیک
که سیمویر میوزیک و سیمویر میوزیک و سیمویر میوزیک و سیمویر میوزیک و سیمویر میوزیک و سیمویر میوزیک

برپای آدم و اطراف تمام پیداست آدم که گاه میکند از بالا سرش گنج میخورد لکن هر طور بود آسمان
 بسته بر اوجت بالا رفتم اشخاصی که همراه ما بودند از فرنگها میسو بالوا و جزال همانند روسو برتره که یکی از
 نو ساری همین کسپور سیون است و از اینها مجدالدوله و این خلوت و الکبرخان و احمد خان و ادیب
 ملک و غیره بودند از پایین مرتبه اول سیصد و پنجاه و دو پله است در حقیقت خیلی کار کردیم خیلی سبقت
 از این پله بالا میآیند رسیدیم مرتبه اول از پایین بهیچ معلوم نمیشود که اینجا این قدر جا است بالا که ایما
 بدیم جای بسیار وسیع است مرتبه اول مثل دو مرتبه است یکت غلام کردش دارد و دور تا دور از آن
 نذر پل میخورد و میآید بالا اسناد و دیگر تمام اطراف و محاسن خانه است اما تمام تا این چهار رستوران که همانجا
 شده دارد که مرکز آدم یک عمارت بزرگ عالی است و در اطراف و وسط آن دو سیست نفرند میخوردند
 طاقهای کوچک هم در اطراف دارد تمام با مبیل و صندوق و چراغهای الکتریکی و میزهای مسعد بر آبی
 مذاکات رستوران آنها با هم دروس است که چند نفر و سببی هم اینجا بودند یک رستوران هم با هم یکلیش دارد
 دور رستوران دیگر با هم خود و بارین میباشند تمام اینجا با اگر دویم بقدر و نیز از نظر صحبت و درین بالا بود
 از هم متصل میباشد و میرفتند بالا و بر میشکند آسپرنای میفروشند و دیگر درین محاسن آنها دارد و در کنار باری
 و کل با لباسهای خوب و بای خیلی خوب دارد و در کوه کوه و لیفن و مگراف دارد و در مرتبه بالا که مرتبه دوم باشد
 و در نامه و کار و چات سبکند جای عالی است از این مرتبه اول تمام شهر بارین و کسپور سیون و جنان با
 پیدا بود و شهر مثل یک نقشه در روی صفحی میخورد که جلوه آدم گذارده باشند بقدری با صفا بود که آدم مبیل
 نمی کرد از اینجا پایین پای یکی از طاقهای کوچک پهلوی رستوران را خلوت کرده بمنزله ناری ترتیب دادند
 رفتم نشستم و نماز و در بعد برخاسته آمدیم پهلوی یک آسانند که میرفت بر تبه دوم خیلی اصرار کردند
 که با آسانتر برویم مرتبه بالا قبول نکردیم بگرسته نوبی آسانتر نشسته رفتند بالا تا شا کردیم قدریم کردش
 کرده بعد از آن زمان را می که بالا رفته بودیم برگشته آمدیم پایین باز یک دو سکسیون کوچک دیگر اتم رفته شا
 کردیم بعد موا کاسک شده با بخار رفتم این استلطان میسو بالوا و جزال همانند روسو برتره و سائر طرین هم در کاسک
 دیگر طریم ز کباب بودند رسیدیم به عمارت وزارت خارج که در { که درسته } واقع است عمارت از چراغ
 کرده بودند نور کجایچی و سباز و سائر نشانیهاست از مرتبه همان طور که در جناب میس جمهور و صدر عظمی و سباز
 اطراف ایستاده بودند اینجا هم حاضر بودند و جلوه آنها کرده و داخل عمارت شدیم عمارت سه سیار عالی است
 که در بعد لوی طیب در چسب سالن این بنا ساخته اند و میخوابد و اما طاقهای بود و قوی ترین و مبیل و فراخ
 دارد و در صدر عظمی جلوه داده با او دوست و ادبمند و نرنگی و دیگر کم کم بودند و مقرر فی سنده بعد از احوال عمارت شد

شده تا لاریس بار عالی طولانی بود و نیز بزرگ منصفی در آن حیده بودند چون وزیر خواجه زن نداری و بیخ زن هم
نگرفته است زوجه صدر عظم صاحب خانه شده بود دوست بدست او داده سر میر شام آیدیم و شستیم
همانهای شب قدر یکصد و بیست نفر بودند نام مدعوین شب خانه صدر عظم و جناب رئیس اعیان بودند
بعلاوه جمعی دیگر هم که امشب دعوت شده بودند دست راست زوجه صدر عظم و پهلوی او شاه زاده زاپو
و دست چپ من و مادر من کشتان زوجه وزیر داخله وزیر دست اورئیس پارلمنت وزیر دست رئیس
پارلمنت مادر و کرسی وزیر مختار فرانسه مقیم وینه است و این روزها در پاریس آمده نشسته بودند
سارین هم بر یکت در جای خود نشسته نام خردیم بعد از شام چو استه آیدیم با طاقهای دیگر مدتی راه رفتیم
و گردش کردیم جمع کثیری هم از سفرای خارجی و وزراء و خدایان و زنهای آنها که سواره یعنی شب نشینی دعوت
شده بودند بعد از شام آمدند در تالار دیگر یکت تا شامخانه موقوفی دینی مخصوص ما زینت داده و صندلی
زیادی که داده بودند نهیم بجا حسینم زنهای غائب است سر داشت بودند رجال و وزراء و شاه زاده زاپو
و غیره هم در طرین داشتند بودند به بالارفت جانی کوچکی بود یکدسته موزیکان حیانتست سار میره و
ماه را در آورند که یکت مرد که گشت بدی با ماه عقیبا سی مبرک و دوازده ماه را میو سیه کت زن توکل
هم که از اهل ایتالیا و مالان و از بلر با بود آمد باین کز کت است سی کرکات غریب عجیب بود و عقیبا بیجا
مقبول کردند و فاضلا و بازیکریانی ایجاد از این کت آورده اند بعد از اینهای دیگر در آورند قضیه
و ساز زدند خیلی خوب بود اما زیاد طول کشید یک ساعت از نصف شب گذشته بود که باز می تمام شده بود
برحاسته سوار کالسکه شده آیدیم منزل خوابیدیم آنکه الملک که از لندن آمده است دیده شده خیلی از
دریاد به تعریف کنعوض میکرد و موههای بزرگ میزده بکنی آمد بخت تو کی شتی و خور در زنی که اولاد داشت
اسامی خاصی که در سر میر شام میو نیز از صدر عظم بودند ازین قرار است (مسیو گویتیج) (مسیو
دوشه) (مسیو باون) (هماندار) (مسیو هیس) یکی از باب صنعت بزرگ (مسیو گوژی
جنرال بوانزه) هماندار (مسیو پوت لو) وزیر علوم (مسیو نالوا) وزیر خا بقیم دربار ایران (جنرال
دالو وقت) (مسیو فای) وزیر فلاحات (مادام فونن) زن وزیر دفتر محاسبات (مسیو دوو
وزیر مالیه (مادام افین) زن معاون وزارت مهاجرین (مادام گرافتس) زن وزیر بحریه
مسیو یوان) صدر عظم (مادام دو فوئینین) زن وزیر جنگ (مادام مانین) زن رئیس بانک
فرانسه (مسیو فوئینین) وزیر جنگ (مادام وازل فای) دختر وزیر فلاحات (مادام وازل طین
و حمرئیس بانک (مسیو پاستور) عظیم معروف که انکشاف معالجه سکت بارگزیده را کرده است (ژول

عمارت سیلابی برای خودشان ساخته اند و در تابستانها در اینجا جنینی جمعیت میشود و خلاصه دارد و
 شدیم شهر و سایل اہم قدری خراب دیدیم عمارت دولتی اینجا نیز شکست خورده بطوریکہ سہ چار کور و نو
 خرج دارد و اگر تعمیر نشود و اگر تعمیر کنند خرابی کلی بآن خواهد رسید از آنجملہ یکت حوض خراب شدہ کہ چنانچہ
 تومان خرج تعمیر آنجا کردہ درست نمودہ اند آب انباری پہلوی عمارت است کہ از روخانہ رسن پر از آب
 میشود و منع این حوضها است نہار باید در ہوٹل ریزروا بجویم مستقما رفیم بہ ہوٹل ریزروا این ہوٹل بہت
 عمارت مادام بن پادور ہم چسبیدہ عمارت ورسایل است و ہوٹل ریزروا قتل بآن آب انبار مع
 حوضها است و باین جتہ ہم اینجا رہتل ریزروا میکویہ خلاصہ وراحاتی راحت کردہ بعد آیدیم باطوار
 کوپکی برای نہار بعد از نماز آیدیم پایین سوار کاسکہ شدہ رفیم بجارت این عمارت بہان عمارت کرد
 سفر اول کہ یہ ورسایل آیدیم در اینجا شام خوردیم و استسجاری کردیم عمارت معروفی است ہر کس شنو
 میداند کہ ام عمارت است شرح عمارت وپردہای آنرا در سفر نامہ اول نوشتہ ایم و کہ محتاج ہوشمن
 نیست اما باوجود این باز لازم است کہ مختصری بوسیم این عمارت را نوی کاثر ساخہ است رفیم
 بالاہان طور کہ نوشتہ بودم شکستی خورده است و مشغول تعمیر ہستند تمام اضافات و طالار بارہا دور
 دور کردوش کردہ جنلی شہ شدیم چرا کہ بقدر غیر سنات دور تا دور این عمارات و تالار ہست تالار
 صلح و تالار جنگ تمام دیدہ شد زمینہای این عمارت آتختہ است و تارہ روغن زرد اند لغزیدہ
 شدہ کہ آدم زمین بخورد و پردہای نفاسی اینجا رست را سابقا نوشتہ ایم حالا ہم بنویسہ پردہای نفاسی
 بسیار علی صوربتہای سلاطین قدیم و جنگلہای ناپلئون و سایر پادشاہان در این تالار باز یاد است
 کہ ہر کدام دہ ہزار تومان و پنجرہ ہزار ہشت ہفت دارد ہمہ را نامنا کردیم امر و زکیستہ است حمد بنہ یاد
 از پاریس برای تعطل و زکیستہ آمدن ما باینجا جمع شدہ اند از عمارت پایین آمدہ سوار شدہ رفیم برای
 تماشا فوارہا و حوضها کہ ہمہ را آب انداختہ بودند سر حوض کہ برای تماشای آیدیم افندہ رطراف و
 جمعیت میشہ کہ مانع از تماشا بودند و باین واسطہ با تحال عجلہ از جلو حوضہای کہ شیم تا باز آیدیم بہ ہتل
 ریزروا قدری راحت کردیم نہا بود کہ از اینجا ہم برویم عمارت تری یا نوراکہ دہیلوی ورسایل است
 تماشا کنیم و بشہر برویم چون خستہ بودیم و امشب ہم باید بجار (بالہ دن دوشہے) برویم و دشت یا
 مداشیم فتن با پنجرہ موقوف کردہ سوار کاسکہ شدہ را ندیم برای شہر مراجعت از قوی بارکت سن
 کلوا آیدیم قوی بارکت ہم جمعیت زیادہی بود کہ نہار بخوردند و گردش میکردند آیدیم بہ بلندہی سلف کلوکہ
 شدہ ایسیس و برج ایفل تماشا پیدا بود کاسکہ را نگاہ داشتہ قدری تماشا کردیم جنلی جایی با صفائی است دو

بون هم که در هوا بود و با طناب بر زمین بسته بودند از شهر دیدیم بعد برگشته را ندیم به قواد بکن که رسیدیم
 جمیعت زیاد می از زن و مرد با کلسکه های بسیار که از حساب پیرون بود در حینا با نهایی ایجاد دیدیم که
 برای گردش و تفریح از طرف شهر میآمدند و شهر میکشیدند از ایجاد زنده رسیدیم منزل وقت شام شد شام
 خوردیم بعد خوابیده رفیقیم بجا رفت پاله و آن دوستری طرین هم بالاس سیمی در رکاب بودند
 عمارت حالا خالی است و کسی منزل ندارد رسیدیم بخونانی پیاده شده رفیقیم میوای نیک و وسعت کاهی
 داشت که اینجا میرو صندلی و اسباب خوراکی و بستنی چیده بودند جناب رئیس جمهور هم با تمام وزراء
 حاضر بودند با آنها تعارف کرده از پله ها رفیقیم بالا اینجا عمارت عالی بر رکیت و جایگاه است مب می بینیم
 یک تالار می است و در مرتبه که دور نما دور آن از زرد بالا طاق نما است طول بن تالار مبست و سه
 طاق نما است و هر طاق نمایی دو ستون مجوز و دهنه هر طاق نمایی ده ذرع است که دو مبست و
 سی ذرع طول این تالار میشود و عرض تالار مبست طاق نما است که هفتاد و ذرع میشود و سقف این تالار این
 اناحالا با یارچه مثل چادر سقف زده بودند خیلی تالار بزرگی است تمام این تالار چراغان است با انواع
 چراغان از لکتر بستی و کاز و چهل چراغان و چراغهای دیگر که مثل سرو است تمام این طاقها با انجیبت پر بود
 صحن تالار هم ملو از جمیعت بود و در دست راست مبافت زیادی جالی بود مثل منبر تله تله که بر آن قصد
 موزیکانچی میبایری نظامی شسته بودند بقدر می دور بودند که با دو بر بین با نکال دیده میشدند تمام کاشای
 این مجلس و وضع اینجا همین است که این موزیکانچها موزیکات برنند مثل تیار و سیرک و نظایر آن مبست
 طوری دیگر است بر مرتبه بالا که رفیقیم و سعت کاهی بود صندلی که زده بودند رفیقیم اینجا با جناب رئیس جمهور
 و سایر رئیسستیم موزیکانچها شروع بخواندن موزیکان کردند بقدر یک ربع ساعت که موزیکات میزدند بعد
 ساکت میشدند و هر وقت ساکت میشدند مردم بصدا های بلند و یو لو شاه { میکشند و ما هم با آنها
 تعارف میکردیم خلاصه مدتی شستیم و موزیکات زدن بنی تمام شد و خیلی جایی عالی است پیر بزرگ
 جناب رئیس جمهور می هم که بقدر جوخ رفتند و استخوان و تربت پدر جناب رئیس ابراهیمه سیاه و در اثر
 اور و د بود و داشتند او را در ایجاد دیدم بعد برخاسته آمدیم پائین که بستنی بخوردم و دیگر دوباره به بالا
 برگشته با جناب رئیس جمهور تعارف کرده موارد شده آمدیم منزل یک ساعت و نیم ابعضف شب که
 خوابیدیم امروز صبح شاه زاده آنامی که تقصیل او را نوشته بودیم به منزل آمده عکس خود را با ما و خوش
 معین (ادین) است بعد از شاه زاده آنامی شاه زاده بای سینه کالی بحضور ما آمدند همه سباه بودند
 و وفرا زنده سیاه هم داشتند که کجا بچه میزدند کجا بچه با ایشان شبیه بود کجا بچه بای فرنگی آناسیم سارشا

فی چون این شهر تصرف الما است این صورت را بطور عراکند و آهسته انداخته همه با یک دست
 سیده اینجا پیاده شده قدری راه رفتم بعد رفتم به یک سیونهای بجزایر و فوس و پراوه که سراسر
 بلند است و سکیون بندها عظیم و سنگی و ایطالیار اینها را تا گردش کردیم و سکیون آن دریا قریب
 و در آنجا دبان و ستر ابعینه ساخته و در خانه های آن دبان کارگرهای تونس نشاندند بودند که مشغول
 صنعتی و کسب از بعضی بارچه بافی و خراطی و صنعت کاری و غیره بودند صنعت کاری تونسیه را روی
 بنی اعریف دارد بلکه میزدان گفته از صنعت کاری چینی به چینی بهتر است که رد و سببایشان هم در
 مشغول کار بودند روی رندان قیل و علاج را هم چینی خوب است میکنند مثلاً این سکیون چنان نمونه از
 زحمتش تونس است که شخص از بدین آن غل این است که تونس رفته باشد چند نفر سازنده و در آنجا
 و نسی هم آورده اند که مشغول ساز و رقص بودند و سکیون را او هم بسیارهای خوب بود یک تاشا
 خانه هم در آنجا بود که خطرهای مله و زاده میر و قیصرند و ساز نیزند و آنجا قدری نشسته تا که دیدم بل
 و نسل و مله و قاصصهای اینجا چینی بسیار است چینی را را در بار و بای ماریات چشمهای تنگ و سرکوت
 بد نشان بجا و بنک در محکمت خودشان و در دزدانک زرد زده اند و قاصصهای ایشان پا و لکر خود را هیچ
 حرکت میدهند و روی انگشت پا هم راه میر و در سکیون ابطالیار هم سازنده و رقص و سینه
 چینی خوب ساز میر و در میر قیصرند و سکیون بجزایر و بای نقاشی خوب که رنگهای آن اعراف
 بشتر و صحرای بجزایر است ساخته و نصب کرده اند و پروا که یک است و تا آنجا رسیدن بسیار است که آنجا
 می پاریس است که با آنجا رفته و ساخته اند و سکیون هند بعضی بسیار عزیزیم در این سکیون به
 عظیم بود در آنجا یک کتابی با جلدی را فی روی میر و دیدم که آن کتاب را است بر آهسته مازند و تمام
 ران بزرگت کم محجی است بخلاف حق نوشته اند اما خانه است بوسیدم و آنستم و بعد آمدن منبران و من
 مان پیشخدمت را فرستادم که به قیصرت میرند و قرآن را خریده می آورده و رفت و در دو بیست و بیست
 زبان بریده کرده و آنرا در اشب با یکدیگر را تمام برویم (می پود) شاه و ... شاه است سوار کاسه
 مدیم این اسلطان و جنرال و ما در فسیو مالو اجیر مانسند سار و سارین هم ناما که اساسی هم آورده
 اندیم و سیدیم میوز و در درگاه سیدیم در داخل سینه در چون جمعیت و خور و انش ... و در آنجا در
 لاکه نشوت بود و اسل سیدیم در یک در بکت لری چینی عالی و خیرین روی مایه ... و در یک
 میوز و رفتم بالا ششم بجای ابعنت سالن است و آنجا در نمای سابق که آمده بودیم هیچ ندیده
 ویم جای ... میر و تالی سن و در مرتبه دارد و در مرتبه اقل تمام سکیونهای آن در بطور زاده و در حضور مل

بخورده تا بالا مرتبه دوم جای نشین است طاق اینجا تمام با آهن زده اند و وسط این سقف بیک اندازه که
 خیلی بزرگ است کسوده و بسته میشود و آن هم از آهن است و با اسباب پس پیش میرود و وقتی که ما وارد
 شدیم باز بود و آسمان دیده میشد و وسط بانی بستند و وسط زمین این فضا را برای بازیها خاک ریخته اند
 این فضا بقدری بزرگ است که از اینجا که مانسته بودیم اشخاص طرف مقابل احشام که سهل است با دوی
 دو چشم هم درست دیده میشدند و وسط اینجا دوره اش بقدر پا نصد فرخ بود و اندازه اینجا را اول میفید کرده
 کرده بودند که وقت بازی کتیف شود آخر که بازی شکار در آورده اند آن پارچهای سفید را برداشته دور
 نای خیلی خوبی نمایان شد خلاصه جامی بسیار عالی هم تازی است روی صندلی نشینیم میوه الفن که شرح
 احوال و در آخر میوه سیب زرد یک مانسته بود شروع بازی کردند اول بیک دختر بسیار مرقولی با لباس
 فاخر نشک و کلاه خود آهنی برق سوار اسب سفید خوبی سده و آن دو آن آمد جلوطا نمایان است و
 یکت کبوتری انقباض آمد روی دست و نشست کاغذی بای که بر بسته بود از پای او کاغذ باز
 کرده پس داد و وقتی که باز کردم دیدم بخط فارسی نوشته بود که به پیو درم خوش آمدید و برکت در وسط
 این فضا سته دیوار چوبی گونا ماه و در و یکی در وسط و یکی در یک طرف و دیگری در آن طرف ساخته بودند برای بازی
 اسب بجهت اینکه اگر در وسط این فضا بازی در می آوردند بقدری دور است که از اطراف اشخاصی که
 بنشسته بودند باز برآمدند بدین ملاحظه در سته جا بازی در میآوردند که همه به بینند اول بازیها
 اسب بازی در آورده که نه سوار اسب شده و قص میکردند بعد سبهای کوچک زیاد آورده
 کرد و در این محوطه میدویدند و از سر دیوارهای چوبی عاریت میبردند بعد آو حمارا سواران گذارده بودند
 که مثل اسب دور این محوطه بدویدند و میآوردند و بقانونی که دارند بازی کردند و بدین و از روی دیوار
 گونا ماه چوبی که چهار پنج بگذارده بودند جستن و دور که دویدند بعضی از آنها داما اند و کم کردند تا آنجا
 که به جمل و میعادگاه خودشان رسیدند زیاده از چهار نفر بودند و هر کدام چهل فرنگ که شش تومان
 ایران میشود و میرق برداشته بعد کا لکله مجلی که چهار اسب بآن بسته بودند و دو نفر پیچیدمت که
 که پسرهای خوب خوش لباس و سوار اسبها بودند و از این چهار نفر که میرق برداشته بودند
 قومی کا لکله نشسته از بلوما کردند و رفتن و مردم بهم ناکر و نه بکف زدند جمعیت بقدری بود که
 حساب نداشت بعد یکت کا لکله و دیگر همین شرح دارد و دو نفر زن مالبا سهای چنان نشک
 کا لکله پیاده سه سواران این کو بیده بود و شروع کردند این دوزن به بازی شینستیک
 سواران میل ریخته اند و از میطرت و با طرف معلقها و نه و تاب خوردند خیلی بازیهای خوب کردند

باز کا لکه حاضر شد هر دو وار شده از جلو و محور کردند بعد کا لکه دیگر آمد یک جوان مقبول خوش سلیقه
 لباس نرمی پوشیده بود و او را دو پیاده شده معلوم شد بند باز است اسباب بند بازی ترتیب داده
 و عوض بند هم یک میز آبی نیلی نازکی که متصل در حرکت بود کشیده بودند یک چوب کلفت بلند
 هم برای لنگر مثل بند بازی طهران در دست داشت رفت بالای آن متهول آهنی و بنا کرد و باری
 کردن روی بند وید و انواع مختلفه ساز و چرخ و آیسند کارهای خیلی عجیب و غریب تماشائی کرد
 که التخی نوشتن بنیاید بعد از پائین سوار کا لکه محلی شده از جلو و سایر مردم گذشت اینها که تمام شد
 بازی (الکم پیاد) که در عهد قیصره دوم این بازی را در میآوردند و آورده بودند بعد رسی چهل نفر دختر
 بالاسهای مخصوص و نگاه خود با بازی ترق برشته بسیار فشک سوار اسب بودند یک دسته اسبهای
 سفید و یک دسته اسبهای که داشتند و جلو آنها هم کینفر دختر فرمان ده بود که او هم همین لباس پوشیده
 و شیل قرمزی بدوش انداخته و بر اسب غل نمائی سوار بود و فرمانده از جلو و دختر با عقب نظام
 و ترتیب مخصوصی وارد شدند و بفرمان آن فرمانده حرکات مقبول فشک سواره در دور این محوطه کردند
 بعده و دانه عراده نیم بلان دو چرخه که آنهم بوضع عراده های زمینی است بر یک رابده اسب بسیار
 قوی سینه آوردند و دختر بنا کردند بشق کردن عراده با هم همان متوق حرکت در پشت سر آنها حرکت
 میکردند و عراده های غریب کردند آخر یک عراده آوردند فرمان ده با اسب رفت توی آن عراده
 نیم بلان ایستاد و دخترهای سوار بر ترتیب مخصوصی دور او را گرفته بعد عراده ها در حال سرعت چندین
 مرتبه دور اینها تاخت کردند که همین عراده وانی را الیم پیاد میگویند بسیار بازی خوبی بود بعد از این بازی
 یک نفس آهنی بزرگی که پارچه پارچه بود آوردند وسط تاشا خانه بهم محکم وصل کردند با می تدو و بزرگی شدند
 یک سر پوش آهنی بهم بلند کرده روی آن نفس گذارند و بعد یک نفس کوچک و دیگر که توی آن یک
 شیر ماده بزرگ و یک سگ بزرگ بود آوردند و در نفس کوچک وصل باین نفس بزرگ نمودند
 معلم این شیر بهم با یک سب سفید که روی آن زین آهنی بود و در نفس شد و شیر و سگ را از آن نفس
 کوچک داخل نفس بزرگ کرده و وسط نفس بزرگ یک سکوی بلند چوبی گذارده بودند شیر در
 روی آن بکوابستند و شیر ماده چاق کج خلق متغی روی بود معلم اشاره کرد که شیر بر روی زین اسب
 شیر اول درشتی دلی اطاعتی کرده بعد هر طور بود رفت روی زین اسب و بنا کرد و در این نفس بسیار
 دو اندن و از روی چو با جستن شیر بهم به طور پشت اسب نشسته بهج کان میخورد و وصل نمائی کرد و بعد
 شیر آمد پائین آنوقت شیر و اسب و سگ بنا کردند پشت سر یکدیگر دویدن و از سر چو به یکدیگر

لذاره بودند چنان بعد شیر و سگ را و باره نوی قصص کو چاک کرده بر دندانی منی کار غرضی بود در
 و سلطان با این نام که بعضی سبها را در ست مسکونند الحواط و مقلد با واد میشدند و باز به حاج
 و حراته میگردانیدند بعد بازی سگار در آوردند آن محوطه را مرتبه مرتبه بل و جنگ و نزار و چاه و
 خانه های کو چاک نوی جنگل درست کردند و دیوارهای چوبی وضع چوبی نقشیه نمودند و در حقیقت آن
 قصار را جنگلی کردند و جماعت را بادی دشته دشته سواره و پیاده و با کالسکه سیاه اند نوی جنگل پیاده میشدند
 و بنا بر بخور دهند و حجت میکردند و راه میرفتند بعضی پوچهای متعدد و با شپور خوش بلی که مخصوص
 سگار است از اطراف و روی بلها وارد جنگل شده و شپور میزدند بعد از شپور همه بادی سواره با کالسکه
 خوب و دیگر دشته بدشته و دشته سگت را با و آوردند و جماعت را بادی جمع شده با آن شپور
 و اجزاء متروغ کردند و بتکار کردند و از بدرون رفتند و خل کشید که یک مرال را که شنا خداری از
 شده قدری ایستاد که سوار با و سگها از عقب او رسیده مرال را سا کرد دیدن و همان تعلیمی که داشت
 بخط مستقیم از روی بل میرفت سوار با و هم از عقب او جا کردند ساختن آن بل مصنوعی هم پدید آمد
 اینها با آن سوار با و سگها از روی بل میرفت و از روی بل میرفت و از روی بل میرفت و از روی بل میرفت
 و در دیگر بدرون میرفت و دشته دشته سوار با و سگها هم از عقب او میروند و دفته اخر
 یک مرال دیگر ریخته اند و دند و این سواران و سگها چنان و از آن جمع شده کورست مرال ابکها و او
 و قدری ایستادند و دفته دفته بد کوه اندی میر سگار انداخته بود و کلمه تلخکاسته میزد داشت وضع غرضی
 در سبب میر و اندامی در سبب برین بخور و وجه دشته دشته داشت خاصه خیمه ساخت و ایستاد
 شب گذشت با نیمی تمام شده اندامی که مرال جواب میدیم این الفن که اشاره کردیم این است پیر
 هشتاد و ساله همدست است رقیب الشپور بیسون و میو و دم و این شپور باید توسط او میو و دم
 سلطنت است همین الفن بایب و همدست همان همان معروف بود که در عهد پادشاه سوم پاریس را زینت
 او او هم بخور زنده است مسووزده هم همدست و علی است و با الفن همدست است پنجاه سال دارد
 از و بیسون یک سبک یک در یک که حاکمی در یکی دنیای جنوبی است رفیق عمارت و اسپوزه را خیلی خوب
 ساخته و رقیب را داد بود و انواع مرغهای مسیک را درست کرده بود بدینیه مرغهای طران خیلی
 داشت چند نوع مرغ کسی دیدیم که سینه اش خال پا داشت خیلی مرغهای فشی بود چند نمونه از آن مرغها
 مصنوعی را خریدیم و فروختند و شنبه شنبه (صبح بخور است سوار کالسکه شده رفیق کلام
 از کی مسافت و تا و خیلی بود از همان تمامی است که سفر اول و دوم هم در پاریس با سگار رفیق بود و دوم تمام
 بود

خوبی است مخرج این حمام را در درون خانه سفر اقل نوشتیم ایم استحکام کرده بیرون آمده آیدیم بمنزل نهادیم
و بعد از نهار سوار کالسکه شده رفیقیم با کپور بیون قدیمی کردش کردیم سکیون کرده و بنا و سکیون
کسکت و بریزل و تماشاخانه اسپایون که بهلوی سکیون خودشان ساخته اند همه را تماشا کردیم
کرده این کره را در اطاق بسیار بزرگی قرار داده اند که تمام این اطاق از دیوار اطاق این است و کره
تمام فضای اطاق را پر کرده است اصل کره از این است که ردی آنرا با مقوا کج درست کرده اند تمام
سینه با و جزیر با و دریا با می دینار اموده اند اینجا معادن از طلا و آهن و نفیر و الماس و سایر جواهرات و
فلزات در کره زمین هست در این کره ساخته اند و هر کدام را با سنجهای رنگت رنگت معین کرده که کد
الماس و کد را هم با و دیگر و کد را هم طلا یا فلزات دیگر یا زغال عینه است بنا کردیم و در کره بگردش و تماشا
کردن و سنج و سنجیم بردیم بالای کره که از آن بالا خوب تماشا کنیم بهمین طور که دور کره می گشتیم گفتند
که کم کم بالا میرویم تا یک دفعه دیدیم رسیدیم بکله کره خیلی تعجب کردیم که چگونه باین خوبی این راه را ساخته
از روی هندسه که شخص باین راحت بالا میاید در آن بالا چند پله میخورد از آن زمین رفیقیم بالا در وسط
قطب شمال ایستادیم و از زیر بنا کردیم تماشای کره را گردن خیلی کره خیزی درست کرده اند بهترین صنایع
و چیزهای تماشائی کپور بیون و فنکاران و شهرهای این کره و وضع ساختمان است که خیلی چیز
تماشائی عجیبی است الحق هر قدر تعریف کنیم و بنویسیم کم است یکتا چیزی در زیر کره است مثل کان کشتی
که همانطور با کان کشتی را میگردانند با این خرج هم منتقل کرده را حرکت میدهند و بواسطه این حرکت
هم شخص نام کره را می بیند و هم وضع حرکت کرده را نشان میدهد پس با چرخ عجیبی است زمین سکیون
این کره زمین و نفیر هستنیک (یو یو) و دیگر (یو فانت) اشخاصی هم که این کره را ساخته
و نفیر هستنیک (ویلاو) و دیگر (کثا) معادل سی هزار تومان پول بران خرج این کره و
اطاق و جای کرده و در ظرف ششماه کره را ساخته اند و بالای کره که بودیم مثل اینکه شخص از آسمان کره
زمین را از دریا با خشک و دریاچه با و کوهها و جزایر و معادن با کمال عاقله و استیلا عاقله میکنند
ما هم این کره را می بینیم خاصه بعد از تماشای کامل آیدیم پایین و رفیقیم بچهل الماس تراشی جلاند که اسم
الماس تراش بواس (است قدرتی استاده تماشا کردیم الماسهای متعدد داشت که متبراشید رنگت
قطعه سنگت معدنی طبعی هم که یک الماس کوچکی نوی آن بود ما با و کار داد و بجهت نموده که معلوم شود الماس
در چه نوع سنگی است رنگت سنگت الماس سیاه مائی رنگت است که خیلی چرب و نرم که بآب برنند از هم
بازیشو و در تماشاخانه اسپایون هم که رفیقها و ما زنده بمانی اسپایونی رفیق میکردند و سایر میر و نه تماشا

مختصری کرده سوار شده آیدیم بمنزل اشب باید رسانیده برویم بگراں ایزاشام خورده لباس سببی پوشیدیم از
 التظار و سایر ملترین با هم لباس سببی پوشیده در ساعت هشت و نیم بعد از ظهر وارد کا لکسک شده
 بگراں ایزاحارقی بسیار عالی است همان جانی است که در دو سفر سابق هم دیده بودیم از پله با همیت بالا
 رئیس جمهوری جلو آمدند دست داده تعارف کردیم و رفیق در لژ مخصوص نشستیم زوج جناب رئیس و
 صدر عظم و جمعی از زنهای دیگر کلام بودند صدر عظم و سایر وزراء و اعلی از سفرهای خارجه نیز بارنایشان با یک
 دهمی حضور داشتند پادشاه سیاه هم با شمشیر حایل کرده بازوجه اش در لژ زیر پایی مار و برشته بودند پرنده
 زابونی و پرنس موناکوی ایتالیا که اشب در اینجا دیده شد و جنرال کلبارس که از علماء جغرافیا و انهای دنیست
 روس است همه در اینجا دیدیم این جنرال جغرافیا دان برای این آمده است که در مجلس جغرافیای فرانسه با
 علمای این فن نسبت حرف بزند رئیس مجلس جغرافیای فرانسه (میولیس) معروف است که هندسی
 مشهور و درین علم اول شخص است خود لیس هم اینجا بود و با او خیلی صحبت کردیم با وجود اینکه هر دو هشتاد و
 چنانکه است بنیه بسیار خوبی دارد و او لا و پنج شش ساله دارد و خلاصه پرده بالارفت همان تیار با
 که دیده ایم رقص زیادی آمده رقصند و موزیک زدند بعد پرده افشا و برخاسته آیدیم این طرف و
 راه رفیق و بستنی خوردیم دوباره به مجلس آیدیم پرده دوم بالارفت تماشای خوب در این پرده دادند
 صورت در بار اساخته بودند که مثل دریای حقیقی موج میرزد و غلام میگرد خیلی تماشا داشت رقص کرد
 و بلند میا در آوردند سیار خوب پرده بود پرده سیم باز صورت دریا نموده شد و باز رقصها با شکل
 مختلف پروان آمده رقصند خیلی تماشا داشت چون خیلی خسته و کسل بودیم دیگر نشسته برخاستیم و اینجا
 میوکار نو تعارف کرده رفیق منزل یکت چرخینی عده که در کپورسیون دیدیم و فراموش شده بود
 بنویسیم این است که یکت پانزده مانی ساخته اند از طلا و نیکت یعنی کشتیهای بزرگ تجاری که در
 فرانک را میبردند آمریک و از اینجا میآوردند بفرنگ از بندر (هاور) فرانسه یکت روزی رفیق به
 اینجا یک محوطه ایست که نهایت در شش سی ذراع است چند پله دارد آدم میرود بالا اما وقتی که آدم در
 اینجا بشود داخل یکت کشتی بزرگ میشود که در وسط دریای محیط واقع است و از نوعی این کشتی اجتمه کار میکند
 دریای تواج است و بعد رهاور فرانسه از دو بلفا صده فرسنگ پیداست که بر از کشتی است کشتیها
 بزرگ جنگی و غیره تنگی زده پوش و غیره که طول آنها بعد از دو صبت ذراع است همان بزرگی دیده میشود و
 دریا مملو از سفایران است و در تمام بندر است کشتیهای زیاد و نیز لنگر انداخته که شخص هیچ نمیکند که در
 اکسپورسیون است و داخل نایب این کوبنگی شده یعنی نمیکند که در وسط دریای خست است جای خیلی

غریب تماشا نیست وقتی هم که آدم از اینجا بچین میآید مرتبه دوم کشتی را نشان میدهند اطاق باطابق که در یک اطاق مردم نما میخورند و در یک اطاق شطرنج بازی میکنند و یکار میکشند جمعی دیگر از مردم نشسته بخت میکنند هیچ جنین جانی دیده نشده است وقتی هم که آدم بیرون میآید یکپویشیون را می بیند و این پانزدهایک عمارت کوچکی بنظر میآید { دوزجها در شنبه (حضرت) امروز باید برویم } (بود دشمن) سفر دوم هم که بیارین فته بودیم اینجا را دیده بودیم صبح که از خواب برخاستیم دیدم توی باغ کوچک جلوه اطاق با جمعیت و از دهان است از جمله دوستانه نفر عکاسان سباجکاسی آورده بودند که عکس را از ایندازند یکی از آنها پسرها را در عکاس بود عرض میکرد دیدم ناوار بهمان توه و عنیه سابق نبی است اما ما درم کپی فالج شده است دیگر میو لیس هندس معروف بود که آمده بود به حضور ما برسد و اورا ملاقات کردیم و دیگر میو و و پدر و بر تخت فرانس را دادا کسار بود که آدم بسیار خوش صحبتی و قضاصل اورا نوشته ایم دیگر کاکا های شاه سیاه بودند که ساریرا که خواسته بودیم آورده بودند ساریرا داده قدری ایستاده رفتند بعد لباس رسمی پوشیده رفیق بیرون عکاسها از دو طرف دور بین بایستادند را گذارده چند شسته عکس را برادر داشتند بعد از دیدم توی اطاق توی حیاط هم جمعی از طرین جوانان و مردم متفرقه که اسباب فروخته بودند آمده مشغول بازی بودند و ساسی روز نامه های تان و هموریا و دیلو مایک اهام اعتماد السلطنه بحضور آورده بود توی مار بختان آنها را دیدم و قدری صحبت و فرمایش شد رئیس روز نامه فیکار و اهام دیروز به حضور آورده بود یا دشا سیاهها هم از قراریکه گفتند دوستانه دیگر میرو و بولایش خلاصه نما خوردیم و بعد از نماز و کالک شده را اندیم برای بود دشمن که در آخر شهر واقع است ابتدا بود دشمن محلی کثیف و معدن کج بوده و اشترار و او باش و اینجا مسکن داشته اند و اکنون هم تمام عجایب شهر دین محله سکنی دارند با یلو یلو همراهم بطور فرانس باجاری ساخته و بارک خوبی کرده است چون مرتبه مرتبه است ایضا برای طبیعی خوب احداث کرده اند را اندیم اول از پارک (من سور) که گنیشیم که توی شهر واقع است چندان پارک بزرگی نیست و در این باغ را عوض دیو از محضر آهنی نصب کرده اند و سربای آنها سطل را اینجا محل کردن و دایه هاست که اطفال را میآوردند صبح و عصر میگردانند بعد از جلوه کران هتل کران پرا و بلوار و منارات که نشسته بوزه میستور یکت که نزدیکت به بود دشمن است رسیده اند اینجا که نشسته با کالک که دارد بود دشمن شدیم در بین راه اغلب جا با اسباب باری گذارده بودند و مسبهای متخوار و غیره ساخته بودند که چرخ میچوردند توی دایهها و بلوار با هم بقدری جمعیت بود که راه عبور نبود به بود دشمن هم که رسیدیم بر ارجعیت مردوزن و اطفال بود و بود دشمن یکت مدرسه ایست که اطفال عجایب در اینجا

تحصیل میکنند امروزه امتحان آنها و اجراء دادن بابنها است اغلبی را هم امتحان کرده و اجرشان را داد
بودند و این جمعیت زیاد بیشتر باین جهت بود با کالسکه قدری توی پارک گریک کریم اما از وعام مردم مانع از
تفرج بود بالاخره رفیق روی یک بلندی که شهر پاریس از طرف من مارت پیدا بود من مارت یک پت بلیت
که روی عمارت و خانه ساخته اند و در اینجا است که ما پلیون اقل در ایام سلاطین متفق که بسیار آمده بود
جنگها کرده بوده است قدری اینجا تماشا کرده آمدیم پایین از روی پلی که زیر آن یک آبشار خیلی عمیق
و پر آب است گذشتیم در پاریس هر کس میخواهد خودش را بکشد میاید روی این بلخ دشت و پرت میکند
از بل گذشتیم رفیق بالای بلندی که یک کلاه فرنگی خوبی در اینجا است پیاده شدیم شهر پاریس و برج
پیدا بود اینجا هم قدری گردش و تماشا کرده آمدیم پایین رفیق توی مغاره که آبشار پل از کله این مغاره سار
میریزد جای خوبی است چون عرق دشتیم و هوای اینجا هم سرد بود زیاد توقف کرده آمدیم بیرون سوار کالس
شده آمدیم بگذر که امروزه تماشا کردن اینجا را امتحان کرده اجر میدهند و در مدرسه شدیم در تالار بزرگی
اطاق رئیسینیک که خدای محله بود و شش که همش (ما تودن مودو) است نشسته بود و باطلان
و خرابی اجر میداد و خود پسر زادی بودند قدری توی اطاق نشستیم خیلی اینها را آمدن ما باین مدرسه
خوشوقت شدند بچند نفر ازین بچهها آن دسته کلی را که میدادند من گرفته بدست خودم بگردان آنها انداختیم
ازین فقره هم بسیار خوشحال گردیدند بعد بروا کالسکه شده بطرف منزل اندیم محلات و کوچا
بودن این قرار است محله (کفبا) محله (وفیلیت) محله (آستریات) این سه محله در (آزفد
چیمان) نوزدهم است خلاصه رسیدیم به منزل شام خوردیم و ساعت نوزاد کالسکه شد مجدداً و له و له و
بالوا و جزا و جمعا و جم پیران شده سایرین هم کالسکه های دیگر سوار شدند رفیق رسیدیم بخیابان شانزلیه
و کافه شانسان در این خیابان است کافه شانسان اولی فته دم و در قدری تماشا کردیم مردم که لطفت
شدند ما هم بکشتیم و سوار شده رفیق کافه شانسان دیگر اینجا دیگر توی مجلس رفتیم بالاخره که مجلس تمام
شد قدری نشسته تماشا کردیم باز مردم را داشت ناخسته و هورا میکشیدند دیدیم اینجا هم بنیوان نشست
بر خواسته آمدیم سوار شده را اندیم باز ازین نارت گذشتیم یکت خیابانی هم دیدیم که اطرافش دکانهای طلا
مثل دکانهای کاروانسرا داشت و یکت دکان پیاده شده و داخل دکان شدیم جمعیت زیاد و
بود ما را که دیدند اطراف ما زدحام کردند بتمی که دیدیم نه امستند دکان دیده میشوند میتوان راه رفت
بالاخره داخل دکانی شده یکت عصای نبره دار و چند سیرچی خریدیم و مجدداً و له و له فرمودیم پول زیاد بدست آورد
و خودمان بیرون آمدیم سوار کالسکه شده کالسکه چی فرمودیم از دعا بر خلوت برد و بطرف منزل از کوچ که

فولی برده میروند و جوهر گویم چراغهای فولی برده را دیدیم روشن است خیلی با جلوه بود و همچنین کبر کوچه رسیدیم
 یک مرتبه اسبهای کالسکه ما بر دوزخین خورده خوابیدند و کم مایه بود که کالسکه برگردد و بجزال و حنا دار
 کفتم پیاده شود و ما هم پیاده شدیم باز مردم از حاکم کردند باز لاخره کالسکه دیگر نشسته را دیدیم بطرف منزل
 رسیدیم بخوابان شانزلیزه و پهلوی آن میلی که از سر آورده اند و در بین فلکی بسیار بزرگی است که ماه را
 می بیند شب هوا صاف و ماه هم جلوه خوبی داشت بالای برج ایفل هم چراغ الکتریکیته را روشن کرده
 بودند که آن خیلی جلوه داشت چراغهای شانزلیزه و کافه شانستان باوقوه خانههای اطراف خیابان و صفا
 چنانها را و بهم رفقه عالم خاصی داشت بالون کابینیف هم که چهار دار و دو بار بود و باروشنی الکتریکیته
 که از زیرش تابیده بود مثل یکی از ستاره های آسمان بنظر میآمد میل کردیم برویم زیر بالون تماشا کنیم را دیدیم
 از پهلوی تجارت خودمان گذشته رسیدیم بخیل بالون که نزدیک منزل خودمان است اتفاقاً اینجا خلوت
 بود پیاده شده داخل باغی شدیم و از یک کوچه که زمین و دیوار باش از خاک بود گذشته وارد محوطه شدیم
 که تمامش خاک و اطرافش درخت و وحش کوه بود و وقتی که اینجا رسیدیم بالون با این آمد چند نفر زن مرد
 نومی آن نشسته بودند رئیس بالون بهم نومی بالون بود اگر خان پیشخدمت و میوه بالو و زیر بخار و فراغ متقیم
 طران و چند نفر دیگر بارش بالون نومی بالون نشسته رفقه بالا در بین راه که با تیر سیده بودند اینجا
 نشینور کشیده شد رسم است نشینور که میزنند آنوقت بالون را پایین میکشند پنج دقیقه رفتن اینها
 طول کشید سیصد ذرع بالا رفقه بودند در سبیل این بالون که جای نشین آدها باشد و دوازده نفری
 نشینند وضع رفتن بالون بالا این است اول ایک ماشین بزرگی نومی باغ است با دستکاه مفضل که با
 آن چراغ و اسباب الکتریکیته را بر زیر بالون میزنند تا آن محوطه خالی که وسط آن مثل کوه در خانه کوه دست
 و پله های چوبی بچیز دور و در وسط آن کوهی یک کوهی دیگر و یکت سوراخ کوچکی است طباب این بالون را این
 سوراخ کوچک که یکت اسباب و ماشین کوچکی میان آنست میروند پایین و از زیر زمین وصل است یکت
 ماشین بزرگی که در گوشه باغ است و این طباب حکم آن چسبیده شده است در وقت بالا رفتن بالو
 آن ماشین بزرگ را با بخار حرکت میدهند و طباب بسته بسته از آن سوراخ کوچک و ماشین که یکت
 پروند میاید بالون بهو امیر و خلاصه مراجعت بمنزل کردیم (و در چشمت کشیدم ده هم) ...
 صبح از خواب برخاستم شخصی که امر در قبل از نماز بخسور مانده از این قرار ندید جفره البحراری که از اولاً
 ابو بکر خلیفه است چون عربی است بلند بالا و خوش سیما بسیار آدم بانگی است اصل سیاهی عرب دارد
 برای تماشای کپسول سیون پاریس آمده است دیگر میسور از احکام گفت گوی فراموشه است که بکنگو میروند

جنرال رتون دکترا لیبو دندان ساز میو و بلوئس میو بلو طیس که اصلا فرانسه است قد کوتاه و تنه قطوی
دار و خوش نیا و آتامینه اش خیلی خوب است اگر چه اصلا فرانسوی است اما ندیست که پسند این زن را طیس
لندن است که اخلاط کفیس و سایر حاکمات فرنگ را در طیس نویسد خلاصه خلعه دریم بعد از آنکه یک است
از طهر گذشته که اسکه حاضر شد من با جنرال هم انداز و میو با او به کاسکه نشسته بعضی از ملترین هم در کاسکه
های دیگر ملتر فرم رکاب بودند و اندیم برای آنگن از پارک (هو لسنو) که نشسته و از آخر محلات پان
دست پاریس عبور کرده و از دروازه (سنت اوان) بیرون رفتیم و از وی که پهن هم را در عبور
کرده و از روی بل هنری که از آب رودخانه سن شعب کرده و دستی ساخته اند گذشته بعبینه (و فین)
رسیدیم کلیسای بزرگی دار و از آن جا داخل قصبه وده (ابی نای) شده بعد بعبینه (انگن) رسیدیم
جمعیت زیادی جرسیده حاضر بودند دم قهوه خانه پیاده شده رفیق بالا اینجا هم جمعیت زیادی قدر
بالای قهوه ایستادیم مجدالدوله و ابوالحسن خان و ادیب الملک و بعضی دیگر از ملترین ما هم که عقب بود
رسیدند تا بقای برای ما وی دریاچه حاضر کرده بودند رفیق سوار شده و اندیم اب دریاچه زرد رنگ
و عمقش گشت بیش از یک ذرع عمق ندارد تفصیل آنگن را در روزنامه سفر اول شرح و خوانسته ام حالا
دیگر لازم نیست شرح بدهیم بنقد رفیقیم که جای خیلی باصفائی ابائی آنگن قایقهای زیاد حاضر کرده سوار
انها شده در اطراف ما گردش میکردند دخترهای خیلی خوشگل امروز در اینجا دیدم که کیسوهای رز و بلند بصورت
و دوستان ریخته بودند امروز ما دیدیم بعمارت میلانی که (پولنسیس فانتیلین) در اینجا دارد و در سفر
دوم هم اینجا آمدیم باغ و عمارت بین پرس رفیق ما خودش بود این سفر و او دیدم راه پارک پرس
از زیر یک پل کوچکی است که شراع قایق ما بان بل که میکند با خنجره از زیر آن پل نفقه ما را از راه دیگر بر
قوی کوچ باغهای آنگن پیاده شده این راه طولانی را پیاده رفیق ما وارد پارک شدیم که نصف رفیقیم که
قایقهای این دریاچه در اجاره اوست جلوما افتاده و حرف میزد و اطلاعات میدهد و داخل پارک
که ندیم پرس میل را دیدیم که بالوی ناپلیون جلوما میآید لوی ناپلیون برادرزاده پرس است پرس
میلد دختر زن بنا پارت برادر ناپلیون اول است و لوی ناپلیون پسر پرس ناپلیون که او برادر پرس
میلد است و این دو دختر زن بنا پارت هستند که برادرزاده ناپلیون اول بودند پرس ناپلیون
را از فرانسه بیرون کرده و حالا در سوئیس است پرس میلد فقید و یکسال از لوی ناپلیون جوان است
رئیس پناه و رنگ پریده و در کیف و دشون ایتالیا منصب دارم و در اینجا خدمت میکنم (ذر)
من ناپست) جواهری که پسر پاست جواهر است و در سفر و اول گلونه الماس بزرگی از او خریدیم و با

این سلطان مرحوم دوست بود در اینجا دیده شد باز و جاش که زن جوان خوشگلی است و پارت کرد
 میگردو یا با پرنس سابقه اشنامی دارد خلاصه پارت بسیار بزرگ با صفاست و کلکهای خوب دارد
 تمام زمین پارت آویشن و کاکوتی است و بوی خوبی دارد و رفیق توی طاق و عمارت پرنس که عمارت
 خوبی است نشستم پرنس بایله اگر چه فقدا و کمال از عمرش اما خیلی با بنیه و قوی جنبه و زینت است بستی که شده
 آورده و خودیم آب خوردیم از شاه زادگان کسی را که فرانسه با او زن داده اند که در پاریس توقف نماید
 یکی همین پرنس بایله است که از خانواده لویی پلویون است یکی دیگر هم دوکت و مال است که پسر لوی
 فلبس و در قصرشان فی فی منزل دارد خلاصه چون خبر کرده بودیم که بموزه لاکسناور بخ و ویر میشد
 برخواستیم آمدیم بیرون یکت پیره زن شیدا و یکساله در اینجا دیدیم که با این کبریا بسیار زینت بود و تنه
 راه میرفت این پیره زن (و خرمادشال گامینیلان) است و زوجه (بولانکو) مادرشال گامینیلان
 از سر و دندهای قدیم فرانسه و در عهد پلویون هم در ویس اردوی لین بوده است و بولانکو در سفارت
 فرانسه در عهد پلویون هم نقشه میلیت بوده و یکت روزی که در المان سان قشون در حضور کلیوم میداده اند
 اسب او را برداشته زمین زده مرده است خیلی زن خوش سیاهی با لبلندی است خلاصه آمدیم شاه
 زاده خانم با ما آمد چون کشتی بزرگ از زیر پل سابق اند که نمی گذرد بکشتی کو چک شاه زاده خانم سوار
 شدیم و خود شاه زاده خانم با لویی پلویون و زن پسر خواهری و آن زن پیر دیگر و جنرال برانژه و میو با لوی
 و محمد آله و له و ابوالحسن خان و دین کشتی پیش بود اندر نهاد و دخترهای هم که در وقت آمدن در قایقها همراه بودند
 باز با قایقهای خودشان دور مارا گرفتند را ندیم ما رسیدیم بقوه خانه اینجا سایه شده رفیق با نای قوه
 قدری اینجا ایستاده بعد با آنها وداع کرده توی قایقها نشسته و رفتند و با هم سوار کالسکه شده از همان ای که
 آمده بودیم مراجعت کرده بشمار پاریس که رسیدیم راه دایم کرده را ندیم برای موزه معدن لاکسناور بخ
 وقت نیک بود رسیدیم موزه پیا ده شدیم دیر گزیده که مرد پیر قد بلند بود و دریش سفیدی داشت
 و شمش (هائو دلاگوینیلیر) است و او آمد دست داده و عارف کردیم اول ما را بر دهنبرل
 خودش که متصل موزه است خانه خوبی دارد و زوجه اش استقبال کرد و رفیق توی طاق قدری میوه و سبزی
 خورده برخاسته آمدیم برادر خباب ساوی کارنوس هم که شمش (اڈلف کادو) است حاضر
 بود دنیا گرم بگردش کردن اگر چه جو آماریک و درست دیده نمیشد اما عام میزبان دیدیم جو اهر و سنگها
 معدنی قیمتی و غیره خیلی داشت وقت زیادی برای گردش این موزه لازم است که آدم تمام اینجا را
 ببیند اما ما با این کمی وقت و تا بکی بود خستگی مکن بود همه را بدقت بینیم سنگهای طلا و نقره و جواهرات

هر قدر ممکن بود دست گرفته تماشا کرده آیدیم پائین اداره این موزه یک باغ کوچک مخصوص خوبی هم بجای
 عملیات خودش دارد که اهل شهر و مردم خارجی داخل این باغ بنشینند از این باغ کو یکت هم بیایند بزرگت ...
 لاکسا هنوز و یواری ایی و وری دارد که مقفل است بیایند باغ کو یکت آمده از اینجا داخل باغ بزرگت لاکسا هنوز
 شدیم چونکه مردم نمیدانند داخل باغ شدیم اجتماع نمودند فرمودیم کاسکه با را آوردند نوی باح سوار شد
 و رفتم از کو چای زیاده جور کرده اشجو (پان تان) که کلیسائی است که مردمان معتبره و وفادار اینجا
 دفن میکنند و سخنان پدر سوکار و زور اهرم در اینجا دفن کرده اند که نشستم و آیدیم منزل سبب بهما سخاوت ...
 ادق (رفتم تماشاخانه بسیار خوب است از چند پله کو یکت بالا رفتم و بروی بن لر و سیعی بود در اینجا
 نشستم این سلطان و وزیر السلطان و سایر مکررین ما هم بودند وضع این تماشاخانه هیچ شباهتی به وضع تما
 تماشاخانه ندارد و بطرحی خاص ساخته اند مرتبه است اما مثل سایر تماشاخانه های اروپائی کو یکت ندارد اطراف
 تماشاخانه مثل غلام کروش است که در اینجا مراتب دارد و روی صندلی می نشینند و بهالافت یک دو
 ناهمچینت عربی از بازیکر ما و رقاصا بود و قریب دویست نفر زن و دختر و پسر و مرد بالاسهای فاخر بود
 اساس اصول این بازی این است که بازی عقل و جبلت و بیرون می آوردند یک مردی لباس سیاهی پوشیده
 و روی خود را بکل مختلف سیاه کرده خود را شبیه جبل ساخته بود و یک زن بلند بالائی که لباس سیاه
 قشنگ خوبی پوشیده شبیه عقل شده بود این دو بدون حرف زن با اشاره با یکدیگر می نوازه میکردند مثلاً
 در یکت پرده صورتش حکمی را که اختراع جراح الکتریسیتیه را کرده بود آورد و داناتی برای شخص حکیم
 ترتیب داده بودند و خود حکیم در اطاق سر نیز نشسته دستش را زیر چانه گذاشته فکر میکرد و اسباب زیادی
 توی اطاق و روی میزش ریخته مشغول اختراع الکتریسیتیه بود و جبل که آن مرد سیاه بود و وارد اطاق حکیم
 شده او را با اشارات و وضعهای مختلف از اختراع و فکر این کار منع کرد بطوریکه حکیم از سر کار خود برخواست
 رفت بکروش و از صرافت این کار افتاد و بعد عقل که آن زن جمیل بود و او شده حکیم را بدست و اشارات
 چشم بصیحت و تحریض کرده منع از پیروی خیال جعل نمود و دوباره او را بسر کارش آورده مشغول شد و الکتریسیتیه
 را ایجاد و احداث کرد و در قهای متعدد و دیگر شبیه توپل منشی بطلایا که بوقت فرستادنک راه توی
 کوه را سوزن کرده اند و در دند پاره کحل کوه و توپل که عملیات مشغول گاه بود و در جبل که آن مرد سیاه
 پوش بد ترکیب بود و وارد شد و با اشاره عملیات را از کار و سوراخ کردن توپل باز داشت بعد از آن که توپل
 عقل بود و وارد شد و عملیات و بصیحت کرد و آنهارا دوباره بکار باز داشت و توپل را سوزن
 کردند بعد شبیه کانا (موتور) آورده اند که در قده اینجا همیشه جنات بود و زراعت میکردند و آدم کشته میشد

و جل اندازان این حرکات بدو امید داشت تمام این حالات بدانشان دادند و جنگ کردند و آدم کشید
شد و جل در میان آنها مشغول خواب بود و بعد عقل آوردند و آنها را ازین حرکات نشت منغ کرده بکند کمال
و داشت و مشغول شده کار را تمام کردند و دوریاریا بهم وصل نمودند خلاصه ازین چنین باز پیدا کردند
و هی عقل بر جل غلبه میکرد و تمام این باز پیدا پرده پرده عینا نشان میدادند که خیلی متشابه داشت و دین
ضمنی فاصهای زیاد میرقصیدند و بازی در می آوردند بچه بای کوچک را صورتشان را سیاه کرده شبیه
کا کا ساخته میآمدند و رقص میکردند و ساز میزدند و بعد حلقه شده شستند یک قاصی آمد وسط آنها خیلی
رقصید و این سیاهها مانند دایره را میزدند و میخواندند خیلی خوب و خوش حالت بودند تا این همه رقص
از دین تا شاخانه بنست از ابطالیا و سایر جا بهم آورده اند و در سر پرده فاصها بتکلمای مختلف میشدند
مثلا یک نفر میفرستد روی صندلیها مرتبه مرتبه می ایستادند بگلشن بروج و یک دفعه بصورت دسته کل
مقبولی میشدند در پرده آخر صورت را در وقت غروب کردن نشان دادند که تمام این رفاقتها در آخر
تا شاخانه روی صندلیها بشکل نیم خورشید مرتبه مرتبه ایستادند و از اطراف آنها شعاع قرمز خورشید
مثل وقت غروب بالا آمده بود و زن صورت عقل هم در وسط آنها ایستاده بود خیلی پرده فشنگ
خوبی بود و الحق تا شاخانه و بازی بسیار خوبی بود و بعد از تمام آدمیکم منزل اسم حکیمی که مختص چراغ الکتریکی
بوده (آدیسون) است امشب در آخر بازی کمال هو تر صورت تمام اباالی مالک و اول داد و
از ایرانی و انگلیس و فرانسه و آلمان و طریش و عثمانی و بلاند و سیاه و غیره و غیره تفراری بسیار
خوب ساخته بودند که لباس آنها لباس خوشکل تا شاخانه بود اما کلاه های پوست ایرانی کوچک بمقبول
سرشان گذاشته بودند کلاهشان هم جعبه پر از کوچکی زده و در دست هر کدام یک تیرق شیر خورشیه
داد و بودند اباالی سایر محاکات هم لباس همان مملکت خودشان را پوشیده و هر کدام برق دولت خود را
در دست داشتند تمام اینها آمده با یکدیگر رقصیدند بازی و رقص با تماشایی بود (روز جمعاً فاذا
دهم) امروز روز آخر توقف پارسیست و عمر نین هم در مذاکره حرکت و مشغول بپسین
هستند قبل از نماز این سلطان و سیو بالو او و جنرال هما ذرا و ایشیک آقا سی باشی دولت فرانسه
به حضور آمده بعضی سیباب و هدایا از طرف جناب رئیس جمهوری برای ما آوردند از جمله یک
نهار پیشه بود با سیباب چینی کا ریز بسیار خجسته بود و دیگر یک قبضه تفنگ ساچمه زنی و یک
قالی کار کولین بود بهیچنین نفیس بود اخلاصا قتان کردیم بعد آدمیکم سه نهار نهار خوردیم بعد از نهار با مجلس
و سیو بالو او و جنرال هما ذرا و سیو کال سکده شده از کوچکی بر رفیقیم با عی که بالون در بکاهوا می کنند هم

این باغ هم کجایم بر است داخل باغ شدیم دور باغ در حفت تئوز یاد می بدیوار با کشیده بودند و خورده
 زیاد می داشت یک دسته موز یکا بچی مجاری هم در اینجا موز یکت میزد اینها همان موز یکان چهای مجاری هستند
 که در انگلیس در خانه روحلید هم ساز میزدند آن بالون بزرگی که طناب و مهار دارد و امروزه بالا میزد و دو یکت
 بالونی دیگر از آن کو یکت برای بالارفتن حاضر کرده بودند نایتل کو یکی بعد رجای دو نفر است یکت لوله
 ایستنی بود که یکت سر این لوله بالون و سر دیگرش با شنی اتصال است که از آن با شین بخار گار بواسطه
 آن لوله داخل بالون میشد نام این بالونها ابریشم است و ابریشم اینها را هم مخصوصا باید از چین بیاورند
 می گفتند ابریشم ایران هم برای این کار بسیار خوب است خلاصه بالون حاضرست میگویند که از خودش با یک نفر
 روسی که همش کلید و توی بالون شیشه بهوا رفتند تا چشم کار میکرد بالا رفتند تا زیاد بالا رفتند بطرفی کج
 کرده از نظر غایب شدند بعد بواسطه بحسن خان و ادیب الملک و بعضی دیگر از ملترین را فرمودیم توی آن
 بالون بزدکت طناب داشتند بالا رفتند اما چون باد میآمد و برای رفتن بالون هوا مساعد نبود بعد
 سی زخمی که بالا رفتند دیدیم بالون حرکت زیادی میکند فرمودیم پایین آورند و وقتی بالون بهوارفت
 یکت زن فریه میزدند که (دولون کود) و در یکت تماشاخانه (آکریس) است یعنی باز یکت شعا
 بدیده که در تعریف و جرات مسافرن بالون (کلو و دین هوگت) گفته بود استاده مثل خطبه
 باوا بلند خواند خیلی زن خرمی نو این کلو و دین هوگت و کیل شهر مارسیل است و شعر هم میگوید
 فد کو ماه و زلفهای مثل در اویش دارد خلاصه مراجعت بمنزل کرده بغیر لباس داده سوار کالسکه شده است
 رفتم به ایتره برای وداع با جناب رئیس جمهوری و امین سلطان و غیره هم در رکاب بودند دم پله عمارت
 جنرال بودود (استاده بود میوئیر صدر عظم و اسپولر وزیر امور خارجه هم بودند جناب رئیس
 هم استقبال کردند دست داده رفتم بالا قدری نشسته صحبت کردم و بوجه جناب رئیس هم آمد رئیس
 یکت محبتمه کو چک خور که در توی حبیب بود جنورا بما بدیده دادند مراجعت بمنزل کردیم بعد از ساختن هوا
 کالسکه شده با امین سلطان و غیره رفتم با کنسولیون با کالسکه داخل شده تا محل استعه خود دولت فرانسه
 که در مرکز کنسولیون واقع است رفتم تماشا و گردش امر و محضر بدین صنایع فرانسه شد خیلی پایده
 راه رفته خسته شدیم جوهری وزیر کمری طلا و نقره و مطلقا کاری و مقصود کاری و صنی سازی و بلورات
 و آینه و اسباب های دیگر فرانسه را تفصیل تماشا کردیم و بعضی جوهرات و غیره خریدیم اسبابهای
 نفیس خوب بعدری بود که جاداشت افلا شخص دوسه کور تومان بدهد و خرید نماید خلاصه وقت تمام نکات
 بود چرا که شش ساعت بعد از ظهر داخل کنسولیون بسته میشود و مردم باید بیرون بروند اما بیرون

و برج ایفل تا صبح بهم باز است یک آئینه بی جویه در میان امتعه فرانسه دیدم که بخت ذرع طول و چهار ذرع بلکه متجاوز عرض داشت و حقیقت اول درجه آئینه بزرگ است که لی حال در دنیا ساخته شده است کارخانه جات صنایع فرانسه از پارچه و بلور و چینی و آهن آلات و غیره و غیره خیلی ترقی کرده است امروز البته بخاطر از چند کشور و تومان در اینجا جواهر دیدم که همه علی و ممتاز بود مروارید بای خوب و الماسهای رنگت رنگت که البته بقدر ده جور و ده رنگت الماس بود دیده و وقت خوب مراجعت کرده از میان کفشپوشیون سوار کالسکه شدیم و یکسره از اینجا رفتیم خانه نظراً فاضل و زیاده را ایران خانه قشنگی داشت قدی نشسته عصرانه خوردیم سه چهار پسر بای بزرگ و کوچک و یک دختر کوچک چهار ساله دارد او و او لادن بان ترکی هم میدانند از اینجا بمنزل کشیم شب را چون خسته بودیم و فردا هم بدین بادن با در بودیم هیچ جایی نداشتیم (و فردا شنبه) دو اودهم) امروز باید نشاء الله از پاریس به بادن باد المان برویم و یک ساعت بعد از ظهر وقت حرکت نهادیم بعد از نهار ملتزمین با طرف کار مشرفی پاریس حرکت کردند که از اینجا باید به بادن باد رفت حکیمباشی طولوزان آمد مخصی گرفت که چندی در پاریس مانده بعد بطهران بیاید و عوض خودش دکتر فوریه متوقفاً مقرر رکاب کرده است بار بایگانه اینجا از ما بسته شد که بعد رسیده بار بودیم کجا چیمین قلیخان وزیر مختار آنازونی که از دریا از راه مارسیل و باطوم حمل اده بانزلی سربو خلاصه آمدیم توی باغ نرنگه بطارحی آهنی باغ روی صندلی نشستیم کیساحت بعد از ظهر جناب سیموکار فورمین جنرال همادار میسور بازه و همرا بان اینجا آمدند که با اتفاق بکار بردیم با جناب رئیس دست داده تعارف کردیم و چند دقیقه در چادر وسط باغ نشستیم بعد بخوابیدیم سوار کالسکه شدیم جناب رئیس جمهوری و این سلطان و سیمو اسپولیزه وزیر خارجه فرانسه و رکالسکه ما نشستند و اول از خیابان شارلیریه و بعد از آنک دژری تیف و بعد از آنک لاکرن کرد و بعد از آنک پل و کران پرا و از کوچه لافایت که پیش از ناپلیون سردار بوده و در وقتیکه نیکی نیاسها با کلیسها مشهور شده بودند انیم در جزو نیکی و نیاسها بر ضد انخلیس جنگ میکرد و آنها را از دژ نمود و اصلش فرانسوی بود و این کوچه را با اسم او موسوم کرده اند که شیم کوچه بسیار طولانی بود اما نامانتهای این کوچه رفته از وسط کوچه رفتیم بکار مشرفی همه جای راه قشون و سواره زیاد رستاده بود و رسیدیم بکجا اول با طاق مرتبی رفته قدی اینجا نشستیم جناب سیموکار و بعضی از صاحبان و دیگر کتر با و وزرائی را که در کار حاضر بودند معرفی کردند بعد از دیدن آنها داخل کار شدیم کار بسیار عالی طولانی خوبی بود و طاق بلند داشت که تماشا بلور بود و عرض طولانی خیلی بود اینجا تماشا کرده داخل تن شدیم تن بسیار خوب و طاق است مگر تن هم همه جای باشد و طاق و اکن مایکت سالون و یک طاق کوچکی بود و هیچ جا راه نداشت

باجانب رئیس جمهوری و وزراء و صاحب منصبهای نظامی و غیر نظامی و ادع و تعارف کردیم و بهمان حالت
ایستاده بودند تا ترن حرکت کرد و راندیم برای بادن با د حاصل رعایت فزانسه را همه چایچه اندو
تمام صحرا زده شده و چپنا هم روبرو زدیم که زارده آقا بونجه و اسیرس و بعضی محصولات دیگر سبزه و خلا
از شهر (باد سوزنیت) گذشتیم سورس برای این میگویند که نزدیک برود خانه من است بعد به شهر
باد سوزنیت رسیدیم قدری در اینجا توقف کرده بعد راندیم شب بود که رسیدیم شهر (نوروا)
اینجا هم توقفی کردیم حاکم شهر و خیرال و بعضی زاندر مریمهای خوش لباس جلوما آمده بودند آنها را دیدیم بعد
رانده (شومن) رسیدیم اینجا باید شام بخوریم در اطاق کار شام حاضر کرده بودند پیاده شده عقیق
تومی اطاق یک اطاق کوچک بود و نیزه کوچکی برای ما ترتیب داده بودند یک اطاق دیگر هم برای لنگر
میز شام چیده بودند و عقیق شام خوردیم میز دیگری برای بعضی از لنگرین در خارج از اطاق پیرامون ترتیب
داده بودند پس از تمام شام بخوابستیم آمدیم تومی و اکن بواجتاب بسیار خوبی و صحر اصفاء عالم خوش
داشت تا نصف شب بیدار بودیم و تماشای صحرا را می کردیم از تونلهای متعدد گذشتیم بعد بخوابستیم
روی نیم تخت خوابیدیم تازه خوابم برده بود که رسیدیم شهر (وزول) اینجا قال مقال شد بیدار
شدم اما از روی نیم تخت برخاستم حاکم و پارتان هوت سان یعنی نایجه که ویزول دران واقع است
اینجا حاضر بود اسم حاکم (اوژن شمس) دست خلاصه بعد خوابم برد و وقتی که خواب بوده رسید
بودیم به بلقر که قلعه محکمی از مال فزانسه است اینجا ترن بعد رسته ساعت ایستاده بود و ما چون خواب
بودیم هیچ ندیدیم بطور جائی است (دوژیکشکینند سیزدهم) صبح زود که تازه سوارون
شده و چهار ساعت از نصف شب گذشته بود از خواب برخاستم خواب آلوده از بچره که نگاه کردم
بقدربنم فرسنگی از خاک سوین دیدم که جنگل و کوههای خوب داشت بلا فاصله رسیدیم شهر نال
که آخرین شهر سوین و در سرالمان است که از اینجا تا سرحد المان یک ربع راه است تا بجاک باد میرسد
در اینجا ترن مقابل بوتل بوقرن ایستاد هنوز هوا تاریک و صبح خیلی زود بود و ابالی ترن با تمام خواب
بودند باران تند شد بدی میآمد از بچره ترن که نگاه بر بیرون میکرد مسمو بالو از برنخار طران و خیرال
برازره همانا ردو مان را دیدم که لباس سفری خودشان را پوشیده بخواهند مرخص شده پارتان
کنند با آنها خدا حافظ کردیم و مرخص شده رفتند میز از رضا خان وزیر بخاری مقیم برلن که در شب
با اینجا آمده بوده است صبح بخیر رسید درین چن که ایستاده بودیم یک ترنی از المان رسید چو
ما ایستاد جمعیت زیاده ای از مسافرن تومی آن بودند که کمالتهای مختلف خواب آلوده پیاده شدند

چو استند بشهر بال بروند خلاصه ترن باهم حرکت کرد و بقدر یک ربع که رفتم رسیدیم به اودان بورخ
 هماندارهای دولتی باد که در همان شهر بال آمده بودند و بحضور رسیدند این قرارند (بادون دو
 گین گون) وزیر دربار دولت باد است (بادون دو شونو) اجدان مخصوص کراندوک (آیون لهره
 بیس کلن ایهای آبن باد و مستشار وزیر داخله (مشیچی قول) حاکم رن علی مستشار وزارت داخله
 آیونتان کلنیل نجیل) نایب سرینک کماندان کلن اندرام رن علی (اشخاصی که در شهر فری بورخ
 بحضور سیده معرقی شدند ازین قرار است (جنوال دو مینلیچ یتنگ) سرداقون شمت
 چهاردهم المان که عیارت ارقون باد است (جنوال دو مانفای) سرینک شمت و القمان
 چهاردهم (جنوال دینکلر) سرینک پیاده نظام (جنوال دو کیننیک) سرینک سواره نظام --
 کلنیل دو هل ویده) کو ماندون ریلمان کیصد و سیزدهم (فرستیند) مارشال دربار کراندوک فری
 ریگ کلوم و لیعهد باد که خود ناخوش بوده و در شهر فری بورخ است بجهت سزیک و رودما مخصوصاً مانو
 شده بود (مسیو بومیلو) رئیس و معلم کل مدرسه فری بورخ (مسیو دودیک) رئیس دیوان عدلیه
 شهر فری بورخ و کلانتر شهر فری بورخ اشخاصی که در شهر اودان بورخ بحضور رسیده معرقی شدند (مشیو هپ
 یتنگ) کلانتر ولایت رن میله (اشخاصی که در رود و شهر باد بحضور رسیده معرقی شدند کراندوک
 خودشان در گاراه آبن اشخاص ذیل را معرقی نمودند (پونس مانکیچی میلین) برادرزاده کراندوک
 که سپهر کراندوک کلوم و مادرش دختر خواجه الکساندر دوم امپراطور ماضی روس است (جنوال هودوک
 سرداقون شمت پانزدهم در آلزاس و لرن که از همه قتمهای فئون المان معتبر تر و بزرگتر است مخصوصاً
 برای رسیدن بحضور ما از استر بورخ آمده بود جناب (دو هولو یتنگ) امیر خور کراندوک که
 در دربار کراندوک بناسبت کبریا و قدمت خدمت از همه بزرگتر است (بادون دو قوقون) اجدان
 مخصوص کراندوک (مسیو دیشا) حاکم شهر بادون با خلاصه یک ساعت نظر مانده و اردکار بادون با
 شدیم راهما و اماکن اینجا باراجون در دو سفر سابق هم دیده بودیم همه را بلد بودیم خود کراندوک با سایر رجال
 و اجراء در بار ایشان که اسامی آنها را نوشتم جلوه داده در کار حاضر بودند و معرقی شدند و کمال پذیرائی و
 جربانی را بجا آوردند کراندوک آدمی بسیار خوب و مهربان بنه شخصت و سه سال در اندر اردو
 ایشان هم که خواهرزاده امپراطور مرحوم روس است جوان خوش سیما بلند قامت و بنیت من با کراندوک
 در کاسک نشسته سایرین هم در عقب کاسکهای دیگر سوار شده و اندیم برای عمارت (شلوس لادون
 که در سلطه و متعلقه کراندوک است که اجداد ایشان ساخته اند عمارت قدیم کنه است که بنه کاسک

میشود که بنا کرده این عمارت در بالای پشته بلند و واقع و مشرف به تمام خانه و عمارات بادون باد و در ده با
 اطراف است خیلی جای باصفای بار و حی است را پنج پنج مایه در راحت خوبی دارد که کالسکه سهولت
 بالایی میفرست و از عمارت شده پیاده شدیم خود کرد و اندوخت و در مرتبه زیر این عمارت منزل را در منزل ما
 در مرتبه دوم است پله زیاد می بخور و اما پله های راحتی است ملترین با هم تمام و در همین عمارت از مرتبه اول
 الی مرتبه سوم منزل را در و جای همه خوب و اسباب راحت است در دو سفر سابق که با دین با دایم
 منزل مادر به تلی بود که آن هوکل معروف با اسم انگلیس بود چون در جای کودکی واقع بود شهر بادون با در
 پنج مایه بطور ندیده بودیم خیلی این عمارت با صفا و خوش منظر است خلاصه کرد و اندوخت آمده اطلاق و منزل
 مادر نشان دادند و رفتند ما هم راحت شدیم امروز از وقتی که از خواب بزرگ استیم و دو خانه بیک در
 عوض اهالی بادون با دیدیم این قرار است رود خانه اول نزدیک شهر با ل و دو کوچه ای است هشت
 و نیمه که در نزدیکی شهر شریف بایم که در جنگل فوره نوار واقع شده است جاری میشود و رودخانه دوم
 که هشت (دوی سنم) است نزدیک شهر فوری بونج که از دره موسوم به (آن فو) یعنی چشم و فو
 در جنگل فوره نوار جاری شده برود خانه بزرگ رن داخل میشود و رودخانه سومی هشت (کینز نیک
 است که سر چشمه از نزدیکی شهر افان بونج میگردد و از کوه و درهای موسوم به (کچی بیس) واقع
 در جنگل فوره نوار بطرف رودخانه بزرگ رن جاری میشود خلاصه بنا خود ویم بعد از همار قدری خواب
 عصر در باغ جلو عمارت قدری گردش کردیم شب را بعد از شام رفیقیم به عمارت کاخ بیکه انجار اجراغان
 کرده و موزیکان میزدند و تفصیل این عمارت را در روزنامه سفر سابق نوشته ایم که اگر اندوخت بمان بود
 رسیدیم بکازی نو داخل عمارت شدیم در ایوان جلو عمارت صندلی گذارده بودند با گرد و گشتیم
 این سلطان و وزیر سلطان و سایر ملترین هم بودند قدری باغ و چراغان را تماشا کردیم جمعیست یاد
 جمع شده بودند بعد برخواستند در اطفا که گردش کردیم طالار با و اطفا قشای بسیار عالی با چهل چراغهای
 خوب داشت رفیقیم بیکت تالاری که در گوشه این عمارت واقع است تمام در و دیوار باهای آن تالار را
 نقاشی کرده بودند اول تصور کردیم پردهای کار کوبلن فرانسه است دقتی که پرسیدیم گفتند نقاشی است
 اما کار نقاشیهای فرانسه است بسیار خوب نقاشی کرده اند این عمارت اول قمارخانه بوده است
 حالا جای گفته است که غالباً اینجا ساز میزنند و سالی دوسه مرتبه باله رقص میدهند و حقیقت کلوب
 مانند ای است بعد از گردش اطفا آمدیم توی باغ یکد و در باغ را هم در میان جمعیت کرده و از جلو بعضی
 واکین که شقیم اسبابهای خوب از مصنوعات و اشیاء خود اینجا و سایر جا با از اجزای ابراست و غیره

خیلی داشت یک مبلغی چو اهرات و اسباب متفرقه خریدیم و چرخان را تماشا کرده بعد باکر اندوخت
 یکا لکه شسته آمدیم منزل ایستدیم (روزیکه از خاک و آسنه خارج میشدیم درخت بید و بنریزی زیاد دیدیم و
 وارد خاک المان شدیم دست چپ راه بسافت زیاد می گویهای پرچکل زیاد بود اما دست راستمان
 کوههای چکلی نزدیک بود و درخت موزیادی دیدیم که تمام آنها پراغوره بود می گفتند ناخوشی که در پای
 بد درخت موز زده است که آن ناخوشی را بفرا سنه (فیلک سلاو) میگویند در اینجا هم پیدا شده این
 موبای زیاد برای ساحن شراب است (دو دوشنبه چکا و کیم) امروز قبل از نهار
 پرسن مخچیف روسی فرار است چطور مایاید و سفر اول دوم فرنگ پرسن مخچیف در خاک
 روسیه هماندار مایود و بسیار آدم خوبیت در روز در کار باکر اندوخت با استقبال آمده بود
 او را که دیدیم از دیدن او خیلی شغوف شدیم پیر و شکسته و تنگی شده است لباس سی پوشیده بود
 ما را که دید که یک دو سال است زوجه ام مرده است مدعیت زمستان و تابستان را
 همیشه در بادون باد بهتم تفصیل خانه و عمارت او را در بادون باد و در فورنامه سفر سابق نوشته ام
 خلاصه قبل از ظهر حضور ما آمد و قدری شسته صحبت کرد و رفت او که رفت نهار خوردیم و بعد از نهار
 رفیق نوی باغ جلوه عمارت خیلی کردش کردیم باغ بسیار با صفای بزرگ است خیارها و انگارهای بای جنب
 دارد یک ماهیانی دارد که تماش کلکاری است چشم انداز خوبی بعضی جاها دارد و به مرتبه است و به نوحه
 بالا میرود و دخیفه پای نوحه خوب دارد که غوره زیاد داشت حوضها و نوارهای فنک دارد یک حوضی
 داشت که متصل به یار بود و از دهن کله شیری آب کمی بچوس میریخت و یک دیو که بود که نواره بزرگی
 داشت و بعد از نواره به نواره ذبح آب آن میخبت و یک حوض دیگر بود که نواره مثل گاه درویشی
 داشت و آب کی از آن پرو می آمد یک یوانی بود که ستون بخود و وسط آن را با سنگهای قلوه
 درست کرده بودند که وقت آمدن باران آدم نوی بخار فته از باران محفوظ باشد خیلی فنک طایی
 بود خلاصه که روش زیاد می کرده و دو ساعت بعد از ظهر سوار کالسه شدیم مجدداً و له و میرزا محمد خان که
 تفنگ مخصوص را در دست داشت و پیچیدت باشی کراندوخت که شمش (بارون دو کیلند)
 است در کالسه پیش ما بودند و اندیم برای جای ماهیخانه که از اینجا بکار برویم و درین راه که میرفتیم
 کنار رودخانه از معاشخانه های خوب متعدد و پلهای کوچکی که روی رودخانه بسته بودند عبور
 کرده و از همان تپل کفلیس که در دو سفر سابق اینجا منزل کرده بودیم که ششمین تپل با کلکار ریهای خوب کرده
 ...

چهار و پنجم

بود و جور کردیم عمارت خوبی بهم اندوزید بود که گفتند مال برنس کارین است کارین از شاه زادگاه
 روس صاحب دولت است در اینجا منزل سیلانی دارد خلاصه رانده از جلوه (لیفتن فال کت)
 رسیدیم باهی خانه اینجا جانی است که چند اطاق چوبی و حصنهای کوچک ساخته اند که از تخم ماهی و برین صفا
 ماهی عمل میآورد و میفروشند و بیرون هم دریا چاهی بزرگ داشت پیاده شده بخار انماش کار کردیم سفر
 سابق که اینجا آمدیم برین ماهی خانه شخص انگلیسی بود حالا یک مرد المانی است زنی با دو دختر کوچک هم
 دارد که حاضر بودند بعد از تماشای اینجا سوار شده رفیق برای سگار قدریکه رفیق یکت کالسکه دیدیم که توی
 آن میرسکار کراندوکت که همش (مسیو لوی ابو فریستر) است نشسته بود این همان میرسکار است
 که در سفر اول هم با ما بشکار آمده بود قدری دیگر که را ندیم از عقب سر ما گفتند شوکا دیده شد یعنی سید
 محمد خان پیشخدمت دیده بود ما پیاده شده خیلی کر و شکر کردیم چیزی ندیدیم دوباره سوار شده را دیدیم
 میرسکار عرض کرد دیگر کالسکه نینرو باید پیاده رفت پیاده شدیم و راه سر بالا را گرفته خیلی پیاده رفیق
 خسته شده عرق زیاد کردیم میرسکار عرض کرد جمعیت همراهان زیادند همراهان پادشاه کشته خود را
 با محمدالدوله و وزیر السلطان و میرزا محمد خان رفیق پشت یکت دختی نشستیم چند نفر پیاده هم مثل سکار
 چپهای پیاده ایران که میرسکار برای سرزدن بشکار داد حاضر کرده بودند آنها رفتند برای سرزدن و ما
 نماندیم پشت دخت نشستیم بعد پیاده ها آمدند و هیچ سگاری ندیده نشدیم سوای هم درین من منقلب شد
 و شروع کرد به غم نم باریدن آمدیم پادشاه سوار کالسکه شده از همان راهی که آمده بودیم به منزل برگشتیم
 هوای اینجا دو وضع است و جنگل و زمینش بعینه مثل هوا و جنگل و زمین کجور ما نذران است درختهای اینجا هم
 تمام کاج است اینجا مختلف خیلی کم دارد اروقته که وارد اینجا شده ایم یک ساعت ابراست و مبارد و
 یک ساعت آفتاب است گاهی هم نیمه ملایم و گاهی باد تند میوزد هوای دار و دلش بهشت که وقت نفس
 و بهشتی آوایم خط میکند و لذت میرد شام را امشب در عمارت پادشاه پیش کراندوکت که تالاری بسیار
 بزرگت عالی نوعیت خور و دیدیم میرسکار کراندوکت دست راست داشت پیاده بود و دست چپ ما
 میرسکار کراندوکت که پیرمردی محترم و اوقال شخص در ب خانه کراندوکت است سایرین هم از فرنگها
 و ملکنین مثل امین السلطان و امین الدوله و محمدالدوله و غیره در اطراف میز میریکت در جای خود نشسته
 بودند بعد از شام آمدیم بالا بلافاصله علیانی کشیده دوباره رفیق پادشاه با کراندوکت و کالسکه نشسته
 رفیق پادشاه همان تاشا خانه ایست که در دو سفر سابق هم رفته دیده بودیم چند پله میخورد رفیق بالا
 فوی از مخصوص خود مان که نزدیکت بن بود نشستیم من و کراندوکت درین اثرا بودیم سایرین در پایین

فرکیه مادر ثربای دیگر نشسته شناخته کوچکی است اما خیلی خوش وضع و مزین ساخته اند همه مطلقا کاریست
جمعیت هم اندون و مرد زیاد بود بعد از یکی دو پرده که تماشاکردیم برخوایسته باکراندوکت آیدیم بمنزل عایدیم
دیشب کراندوکت میگفتند صاحب منصبهای تو چنانکه را که اینجا آمده اند عرض کنید بروند به (ها ککو)
در اورالزاس واقع است اینجا مشق توفی دارند بکنند گفتیم البته بروند صحیح که از خواب برخوایستم صدای تپ
آنها که در پاکوبه نشانه می انداختند در محال خوبی نایجا می آمد (دو دست می شنیدند) با نوزدهم
صبح از خواب برخوایستم بود البر بود و باران زیاد بهم باریده بود و نظر آقای وزیر مختار که نایجا آمده بود درخت
شده پاریس مراجعت کرد و اعتماد السلطنه تارنچ بزون قصر روم را در ویروز شروع کرده در حضور نوجو
تارنچ شیرین خمیست قبل از هنار گفتند کراندوکت میخواستند بیایند پیش ما یک ساعتی است میخواستند بریم
بدیه و یادگار باید باشند حاضر و و ایشان شدیم آمدند و یکت دستکاه ساعتی آوردند که دور و نوبی
آن تمام چینی و کار خود باو است و پایه آن که پایه بلند است از چوب و دهن مرو و دهن چینی ساخته اند
بسیار چیز نفیس خمیست و دیشب هم ما نشان صورت خود مان را بکراندوکت بدیه وادیم خلاصه اینجاست
چنانکه اشاره کردیم عمارت خیلی عالی کنه ایست و پردای زیاد از اشکال جدا دهن کراندوکت در عمارت
نصب است که تمام اشکال تاریخی است از اقول جدا ایشان هست حالا با بجمله نهار خورده بعد از غنیم
توی باغ گردش کردیم و بعد از گردش باغ با این سلطان و مجدالدوله سوار کالسکه شده بعضی از میهنه
دیگر هم مثل اوتیب الملک و ابوالحسن خان در کالسکه های دیگر نشسته را دیدیم برای خانه پرنس منچیکف بمنزل
منچیکف را در سفر سابق هم دیده بودیم و بلد بودیم و در آن منزل ما بود رسیدیم پیاده شده منچیکف آمد
جلو ما و ربه پله استقبال کرد و چند نفر از صاحب منصبان المانی و همانا را ما هم همراه بودند رفتم توی اطاق
نشستم چای آوردند خوردیم خود منچیکف با وجود پیری و شکستگی متصل مشغول پذیرائی و در رحمت و حرکت
بود بعد برخوایسته مرتبه دوم عمارت او را هم گردش کردیم سفر سابق که اینجا آیدیم کلکاری و صفایش نشسته بود
حالا قدری درختهای بزرگ زیاد اطراف خانه را گرفته روح و صفای خانه را کم کرده بود چون سه ساعت
بعد از ظهر از اینجا باید بچانه (کُنْتُ وَ قِیْسُ توم) برویم و کراندوکت هم برای پذیرائی در ساعت
معین اینجا حاضر می شود و هنوز وقت رفتن اینجا نشده بود از خانه پرنس منچیکف که پرون آیدیم توی شهر
شهر بادن با گردش زیاد کرده قدری هم لب رو و خانه و درهما نماند پیاده شده با این سلطان
و پیشخدمتاراه غنیم کنار رو و خانه همه سبز و چمن و گلزار بود در ساعت که شد سوار کالسکه شده را دیدیم برا
خانه کنت یکت ربع ساعت در راه بودیم و در بین راه هم عمارت تلکنت خیلی فشانکت در بالای

کوه و دامنه ها و توی دره ها و دیدیم که پله های خوشوضع میخورد و میرفت بالا و جلوه همه عمارات کلکارهای
 خوب بود تا رسیدیم بجای کنت و در عمارت پیاده شدیم عمارت بسیار عالی محفل خوبی بود یکت جنبانی بسیار
 خوشصنعی داشت که چشم انداز خیلی خوب و بسیار عالی و بصفای است داخل اطرافنا شدیم اطرافهای زمین
 خوب مطلقا کاری و عجزه دارد و با مبلمای ممتاز قیمتی که شباهت به مبلمای عمارت بعضی از لرد های انگلیسی دارد
 یکت اطافتی داشت که پارچه های ابریشمی بافته چین را در اینجا آویخته بودند زن کنت میکفت این پارچه
 بارافتی که قوئن فرانسه و انگلیس کن پایی تخت چین فتنه سرایه های فرانسه از عمارت خاقان نام
 کرده بودند و تالارها و انیکه فروشها به قیمت نازل از سر بازار با خریده بودند من از آنها به قیمت کراف خریده
 پارچه روی صندوق و نیم تختهای اطرافش هم از همان پارچه های چینی بود و از قرائیکه خود کنت میکفت این پارچه
 هم لباس خواب خاقان بوده است بعد ما را با طاق خوابش و طاق روزه اش برد و او را طاقهای
 هم چینیهای بسیار خوب کار قدیم چسباده بود که خیلی تعریف داشت و مثل پارچه های ابریشمی بلکه بهتر بود
 میکفت این جیت کار قدیم شهر زن ایطالیا است بعد ما را برد با طاق سالامانه یعنی سار و شام
 خوری تا لار بسیار بزرگی بود پرد های بسیار خوب و مبلمای کران بهاد داشت یکت پرده صورت
 زن کنت در اینجا بود خیلی بزن کنت شبیه بود میکفت صد هزار فرانک بقاش داده ام اینصورت
 ساخته است یکت آینه بسیار بزرگی هم آخر تالار گذارده بودند که عکس تمام تالار و توی آن افتاده
 بود بطوریکه شخص در اقل نظر تصور میکرد که تالار دیگری است خیلی از روی علم این آینه را گذارده بودند
 و در میز در اطرافش چیده بودند که روی آنها آینه و زیرش قوطیهای مینا و اشکال مینا طور و بعضی جواهرات
 بود در یکت طاق هم پنج پرده کار کولکن آویخته بودند پرد های بزرگ خوبی بود میکفت این پرد ها
 را از انیکه فروشها به قیمت های کراف که حالت میکشم بگویم خریده ام الحی پرد های بسیار خوبی و با
 انیکه خیلی کار قدیم و کهنه بود نو فو ما به نظر میآید و بهر قیمتی خریده باشد حجتی از زوجه کنت هم که حاضر
 بود جواهرات خیلی گرانهای خوب و سیر و سینه خود زده بود این کنت از جنبای ساکن است و نشان
 از جانب دولت ساکن وزیر مختار لندن بوده بعد از جنگ پروس و اطریش در عرشه امپری که
 هم متفق با اطریش و مغلوب پروس شدند و چندی محکمت ساکن پروس ضبط کرد (کنت دوتو
 وزیر امور خارجه ساکن اطریش فته خدمت آن دولت را اختیار کرد و بعد با وزارت رسیدن
 کنت دوتو هم خدمت دولت اطریش راگزید و از جانب امپراطور اطریش وزیر مختار اطریش
 شده چهارده سال خدمت بدولت اطریش کرد و حالا از خدمت معاف و در بادن با دپارسی

نوقت است و در هر دو جا خانه های عالی خلی مرتین و در و رنسان را در پاریس و تابستان را در افریقا
 باون باد میگذرانند و بواسطه این زن دولت زیادی بهم رسانیده است این زن دختر یکی از نجاران
 و بجایای پر دولت استمان بوده که اسم او (لاکاردو سنکچی) است اوّل بیک نفر از نجایان
 استمان (کنت پوتو سنکچی) نام شوهر کرده و آن شوهرش که مرده دولت زیادی بهم
 شوهر باورسیده دولت خواهرش بهم که بلا عقب بود بارش باین زن رسیده و صاحب دولت
 زرافنی گردیده است و کنت ویتوم چهارده سال است که این زن را گرفته زن کنت پیرا
 و تخمیناً هفتاد سال دارد و خود ویتوم هم صاحب دولت بوده اما اولادی ندارد فقط این ضعیفه
 از شوهر اقلی یک پسر دارد که چهل سال است و اغلب مشغول گردش و مسافرت دور دنیا است حالا
 از امریک کشته در مراجعت بوطن است خلاصه قدری و در آن مبتدیان تجارت گردش کرده چای و
 بستنی خوریم کراندوک هم بودند بعد چون خیال وطن بتمام را داشتیم باکراندوک و دایع کرده باین
 السلطان و سایر پهلوانان سوار شده رفیقیم به حاجی که در سفر دوم بهم با نجا رفته بودیم از پله با بالا رفته بخوطه
 رسیدیم که از اینجا باید داخل تالار با و حمامها بشویم یک تالار می بود که در اینجا اسباب میسانستیک
 زیادی از برقیل گذارده بودند این اسبابها را الکیمی از ابل (زافلدو) نام اختراع کرده است
 برای اشخاصی که مبتلا بامراض و دردهای عصبانی و استخوانی هستند که بعضوی از اعضای انسان در در
 گذرد روی این اسبابها که هر کدام برای مالش عضو مخصوصی از بدن است می نشانند و این آلات بسیار
 با چرخهای بخاری که در زیر این تالار است حرکت میدهند مثلاً برای درد دل یا درد دست یا درد
 پا اسباب مخصوصی است که آدم را روی آن نشانده حرکت میدهند بچکات مختلف عجیب و غریب
 و در دوش رفع میشود مثلاً یک نوع حرکتی است مثل حرکت شتر که آدم را بطوریکه در سواری شتر
 کتان میچورد روی آن اسباب هم تکان بخورد اوّل دیر کتر حاتم را دالالت باین طاق کرد و دخل
 شده خود مان روی بعضی از این صندلیهای تحرک نشینیم یک ماشین و اسبابی بود که مشت داشت
 و آدم که روی آن می نشست آدم را از پشت مثل انسان پشت بپزد و ماشین اسبابی دیگر بود که آدم را
 میمالید مثل انگیکه آدم بر قوئی شخص اباله اما همه ملایم باین بود خیلی خوب اسبابهای اختراع کرده است
 از اینجا بیرون آمده رفیقیم سر حاتم رخت کنده داخل حمام شدیم وضع حمام ازین فرار است حمام باون باد
 اصلاً خیلی قدیم است و معلوم میشود در عهد قیصره رومنها حمام معتبری دایر و اسم آن (اودلیا الگننا)
 بوده است بناسبت اورکیوس فیصر که خود با اینجا آمده و استحمام نموده است اسم شهر باون باد هم قیصر

باسم او موسوم بود و خرابها و آثار حمامهای رومنها هنوز پیداست و حوضهای مرمرینی قیمتی دارد که در
موقع حجر بعضی جا بای زمین حمام حالیه از مرتبه بالا و یا بین سطوح آن آمده است که وجو حمامهای بزرگ
و عالی آن وقت را ثابت میکند حمام حالیه هم خیلی بزرگ و عالی نباشد و حوضهای متعدد دارد که اگر
آب آنها بدرجات مختلفه است در اصل هر چته چنان آب گرم است که نه تنها رفتن نوبی آن ممکن نیست
و تخم مرغ را در چند دقیقه میزد بلکه نفس و توقف در کوره های آن هم ممکن نیست درجه گرمی آب در هر چته
بهند و سه درجه است چته بای علای آن مطوس و بسته شده بود بعد از تقیه در این او اختف
آب آن چته با بروری پانصد هزار لیتر رسیده و با مقدار آب چته بای سفای آن روی هم رفته در
دو کوره در لیتر آب جاری میشود و حکیم در پیش آن (دکتر هانیلی کینال) است که خود این حکیم حاذق
از ستاران در بار کرازد و است و این حمام را خیلی تمیز و مرتین و نظم نگاه داشته است و اسباب
رئیس استیثک تجاری را که تقضیلش نوشته خیلی خوب و ایرد داشته خلاصه داخل حمام که شدم بک
بزرگی بود از مرمر سفید آب گرم داشت اما بواسطی فضايش بواسطه بزرگی کسبش سرد بود و نتوانستیم
و بخا نوبی آب برویم زخم بخام کوچکی که کمر بود استحمام کرده بیرون آمده حنث پوشیدم و دوباره آیدم
باطاق رئیس استیثک این تالار چهار گنبره جدا داشت خوشگل هم بود و دانه را روی اسبابهای نیشا
سینک نشاندیم چرخ میخورد و دو حرکات مختلف میکرد و خیلی مضحک بود و بعد سوار کالسکه شده و میفما آیدم
بمنزل بواسطه ابر و دیواریدار مشب باید بالباس سبی با کرازد و کت شام بخوریم لباس سبی پوشیده با
این سلطان و سایر لشرین رفیق پائین در اطاق سالون بعضی از صاحب منصبانی که سابق هم معرفی شده
بودند معرفی شدند و نفر خزان هم که تازه آمده بودند و آنها را پنج ندیده بودیم مشب و ریخا دیدیم و معرفی شده
اسم یکی (دو کیلو) کماندان و وزیرین بیت و ششم در شهر کالسره است اسم دیگری (جنوال
استیثک متینس) کماندان شهر استاد اشارت در افراخلیس که سابقاً اسمش را نوشته بودیم
و امشب اینجا بودیمش (فاسو و و شلین) است خلاصه داخل اطاق شام شدیم همان اطاق پرخی
بود و دست راست من کرازد و کت و دست چپم پیر برادر کرازد و کت نشسته بودند از طرفین
این سلطان و این آل و له غریز السلطان مجدالدوله این خلوت معاون الملک ناصر الملک جناب خان
میرزا رضا خان و وزیر مختار سیوهیت خان و ندان سازد که تفریح حکیم بود و شام خوردیم بعد از شام بعد پرخی
و فقه آیدیم باطاق خودمان و دوباره برشته رفیق باطاق کرازد و کت شخصی که در سر شام بود و ندیده اینجا
حاضر و دندرمی ته خلوت عمارت انتر باری حاضر کرده بودند از شت نشسته تماشا کردیم بعد مدتی حقه باری که

بفراتول و درویش باد آمده حقه بازی کرده در همان اطاق کراند و ک حقه بازی در آورد و باز نهایی خوب
 و یکی از کارهای این حقه بازی بود که از صاحب منصبان و اشخاصی که در مجلس نشسته بودند انگشت زیاد
 زفته همه را مثل بنجر بهم آمیخت بعد یک قدره از یکی از صاحب منصبها گرفته سر و ته قدره را داد بدست
 و نفرات وقت سه چهار انگشت را برداشت از وسط قدره میان قدره کرخی که در پی بود باز نهایی خود
 یکرم در آورد بعد آیدیم بالا منزل خودمان خوابیدیم (شهر بادون باد و اخصیت آب و هوا و سبزه و صفا
 بی از بهترین شهرهای اروپاست و مردمان متمول از علل خارج زیاد در اینجا سکنی دارند بخصوص و سهما که
 رایتام پیری و معانی از خدمت دولت خود اینجا آمده خانها حریده و ساخته زندگی می نمایند و خانهای
 بسیار عالی دارند مثل خانه پرنس (گالادین) و (پوشن کوچاکوف) (پوشن سوادوف) -
 (پوشن منچیکوف) و خانه (پوشن استودزا) که سابقا امیر والاشی بوده و بیت و چهار سال قبل از وقوع
 نورش و بلوای طرد شده و در بادون باد سکنی اختیار نموده است پسرش قبل از خودش در بخامده و
 بجهت مقرر او کلیسای روسی در فقه بلندی طرف دست است بادون باد بنا کرده است بقدری که
 زهمه جا پیدا است و در جای باصفای واقع شده کلیسای روسی دیگری هم طرف دست چپ مهاجرین
 روسی درده سال قبل ساخته اند که بسیار بزرگ و عالی است کلیسای هم کلیسای تازه در اینجا بنا کرده اند
 و از اینجا تورست و عیاشان انگلیس هر سال یازده یا بیست و یک عدد مسافری که هر سال بادون باد
 می آیند و میر و نداری هزارالی شصت هزار نفر میشود و قاتی که در اینجا قمارخانه بود خیلی نایده از اینها می
 آمدند بعد از موفقی آن سال سال عدد مسافری کمتر شده و رسم و قرائین است که هر سفری دارد و باد
 باد میشود اگر از یک هفته زیاد تر بماند باید از بیت لی سی بارک که معادل چهار پنج تومان پول ایران شود
 با دانه بلدی به بد و مبالغی گرفت از این مجموع شده خرج عظیم شهر شود (دو چهار و شصت و شصت
 شش و ده هم) امروز باید برویم به (مشو فنیکن) که قصه است و بادشاهان قدیم بادون باد
 عمارت و باغی بسیار خوب بنا کرده اند هزار بار کراند و کت باید اینجا بخوریم از اینجا تا شورتر نیکن
 یک ساعت و نیم باره آهن راه است و از اینجا بعد از هزار بار کالسا کسی باید رفت ستر باید ل برکت
 در اینجا و فی در سیته یعنی دارالفنون معروفیت تماشا کنیم اگر چه اقامت تعطیل و تعلیم نیست اما تاناد
 دستگاه اینجا به بیستم و از کار باید ل برکت به بادون باد مراجعت کنیم دو ساعت بطور مازده باقی
 کراند و ک حرکت کردیم میرزا رضا خان و وزیر مختار هم در رکاب بودند و از این برای کار بین راه هوا و صفا
 خوبی بود و ابرو دهنی باید رسیدیم کار در کالسا که عقب ترین بود و شصتیم طرف آن شیشه بود کراند

بسیار
 زیاده

با یک یا و از صاحبان خودشان که جوینست بلند قدر و خوش صورت اما در نزد کارند و کت
و محترم و آتش (مشوق و مهر) میباشد و از اهل باید لبرکت است با این سلطان و امین الدوله و
السلطان و مجد الدوله و الکبرخان و ادیب الملک و احمد خان و میرزا رضا خان و وزیر مختار در کله
با بودند و سایرین که اعتماد السلطنه و معاون الملک و میرزا احمد خان و شید محمد خان و فخر الاطیاف و ابو
خان و جانی خان و سید بهشت خان و ندان ساز و حکیم فوریه بودند و کالسکه های دیگر نشسته را ندیم طرفین
همه جا با صفها و سبزه قرمز است ده دقیقه که را ندیم با ستمایون (اوس) رسیدیم خط راه آهن که با
باد می رود از اوس میگذرد و مختصر همین خط است از هر جا به بادون با و بخوانند بروند یا از بادون با و بجائی دیگر
از کار لسره و باید لبرکت و غیره باید از این ستمایون بگذرد و در خانه کوچکی موسوم به اوس از بادون
سرازم شده از اینجا میگذرد و بجهت اسم این رودخانه این محل انبر اوس میگویند در اوس خط راه آهن عوض
شد را ندیم بطرف کار لسره که بادون با و افتاد بطرف دست راست و اما کوه دور بودیم رسته
این کوه تا باید لبرکت کشیده میشود و تمام جنگل است صحرا هم تمام زراعت و چمن و گل و در قفا و لایه دور
بست بلند چمن هم دیده شد و شوکا هم همراهمان دیده بودند و راه کارخانه رسیدیم که از دو کت
گفتند کارخانه قدس ازیت زراعت چقدر زیادهای هم دیدیم که از آن قدس ازیت از قلعہ راستا
که قلعہ معتبر است که شتم و از اینجا شلیکت توپ کرده اند از نظامی بعل آورده و در دست چپ و معتبر
دیدیم که در اینجا کادریال معتبر معروفیت شهر است اما قلعہ از آن قدس ازیت است
کرده اند و خارج از انقدر سیون شامانیک اتحاد المان که قبل از اینطور می المان بوده و داده است
و همند سین آن سناوی بوده اند چون قبل از جنگ آخری میانه فرانسه و المان سرحد فرانسه در میفرسکی
راستما و واقع بوده کقدر سیون استحکامات و قلعہ اینجا در مقابل فرانسه لازم میباشد بنا بر این
بولی جمع کرده و این قلعہ را ساخته و لکن جالبلا حظه نوپهای تالیه و علم جدید نظامی این قلعہ را با حاصل شده
میخوانند خراب کنند و دست بخوابی آن زود اندر رودخانه موسوم به (مودک) از این شهر گذشته
برودخانه این میریزد و سرشمه آن در فوره نوای جنگل سیاه واقع است تفصیل کلیسایی که از دور دیدیم
این است که منارها و برجهای عظیم دارد و ببار عالی است در عهد شارلمان در شهر بسیار ساخته شده
و مدنی کیشان که در آن رمانها ایستاد داشته و در آن ملک حکومت میکردند در وقت قتل سنت
باطلی که در فرانسه واقع شد جمعی بگوین با فرار کرده با اینجا آمده جا گرفتند یکصد و پنجاه سال قبل که فوت
کشیمنا بسته ای بضعف شد این شهر و واقع آن جزو پالاتینا شده و در موقع تقسیم پالاتینا به باد رسید و حالا

در تصرف امارت باد است شهر و باغ شود نیز لیکن تا باید لبرکت با کالسه که بسی کیاست مسافت دارد از
 بنا با و آثار قدیمه است اصل شهر در عهد قیصره محمود آباد بوده و آنوقت بزبان رُسن (سولینی
 نوم) مینامیدند و در شش^{۳۳} سیحی قصر (والان بی بنیان) نزدیک اینجا با المانها جنگ سختی کرده است
 و در شش^{۳۴} سیحی در اراضی که عمده کار میکردند و بوسعت باغ میافزوده اند بقور زیاده پیدا شده که معلوم گردید
 است بقور رمنها است تیغه شمشیر و سپر و سر نیزه رومی زیاد و با ظرفهای مخلوط خاکستر و آن بقور یافته اند
 عمارت آن در شش^{۳۵} سیحی که پانصد و سی و نه سال قبل ازین باشد احداث شده و سیصد و هشتاد و سه
 سال قبل بوسعت آن افزوده اند و بعد در آن زمان مختلفه تعمیرات و ران کرده و مندرجات خارج گاهداری باغ
 و عمارت بسالی شصت و شش هزار فلورن که تخمیناً معادل پانزده هزار تومان پول عالیله ایران است
 رسیده بود و یکی اینجا بای دیدنی عالم شده است در شش^{۳۶} سیحی شهر و باغ که جزو پالاتیوا بود و تقسیم
 مملکت باد در سده اصل بانی باغ معلوم نیست ولیکن جگر انهای باد بر آبادی و صفات و تربت آن خیلی
 افزوده اند از شهر نیز لیکن باید شهر باید لبرکت بر دیگر شهر باید لبرکت و در ده کناره رودخانه (فیکار
 واقع یکی از شهرهای قدیم معتبر فرنگستان است و در رسته بزرگ اسخا در تمام فرنگت سیچن در رسته
 بزرگ عالی شهره میشود و در این نقطه صفای رودخانه بقدری خوب است که مثل پرده نقاشی بنظر میاید
 از قرار معلوم رمنها خلق و برجهای دفاعیه در بلندیهایی و بسیار شهر ساخته بودند و مخصوصاً یک
 کلونی بزرگ از رمنها در آن طرف رودخانه محاذی باید لبرکت که موسوم به (یون هایم) است
 بوده است و در آن محل در شش^{۳۷} حفرو کاوشها شده و اشیاء عتیقه رُسن در اینجا یافته اند در او آخر
 سده سیصد سیحی در رمنها و میهار از اینجا بیرون کرده اند و آنها را فرنگها دویست سال بعد اراج نموده
 عمارت اینجا که بسیار عالی است و از آثار بزرگ تاریخی و قابل تماشا است (الکتود و دلف
 اول ساخته و در شش^{۳۸} سیحی در آن مسکن داشته و بعد بتدریج وسعت یافته در جنگ معروف بجنگ
 سی سال از خراب کرده اند و در شش^{۳۹} و شش^{۴۰} شارل لویی تعمیر کرده است و هشت سال بعد از
 سردار قشون فرانسه (ملاک) نام عمارت و شهر را سوزانیده و در شش^{۴۱} (الکتر تادل تادو
 باز تعمیر کرده ولی صاعقه بر آن زده یکطرف را بجای خراب کرده و از آن معبد بمان صورت خرابی تا با مرده
 مانده است اما حالادولت باد جنال دارد این عمارت را تعمیر نمایند یکی از آثار غریبه اینجا این است
 که دو چلیک شترابی یکی بزرگتر و دیگری کوچکتر به جهت شتراب ساخته که عشرت محصول شتراب را از رعیت
 گرفته اینجا میرنجاند ظرف بزرگ دو کور و ریشته بزرگ شتراب و ظرف کوچک نصف آن شتراب

میکرفته است همانخانه بزرگی در بلندی دیدیم خیلی عالی همانخانه ایست در اینجا چای و سیوه صرف شد
اسم آن البرت بوتل است موسوم با اسم شخصی که کمپانی تشکیل داده اینجا را ساخته است از بالای خارج را
زیاده از شصت هزار نفر از همه جهت تغییر آب و هوا به باید لبرک میآیند راه آهنی دیده شد که از کنا
ر دو خانه تا بالایی کوه از زیر خانه بار و بالایی کشند ارتفاع آن از ده تا بالا از دویست ذراع مجاز است
در سه بزرگ باید لبرک بانی عالی است و زیاده از هشتصد سال است بنا شده امروز زیاده از هزار نفر
شاگرد ارتفاع مختلفه اروپا و امریک در اینجا مشغول تحصیل هستند کنا بخانه معبری دار و معلمین و متعلمین
بواسطه ایام تعطیل حاضر بودند بحسب اتفاق یکی از معلمین اینجا که معلم حکمت است در این پن حاضر شد که گفته
اورا بجز نور آورده معرفت و تفریف کرده گفتند در تمام اروپا این معلم معروف و میماند است زیاده
از دویست شاگرد و دانش (فیشیتر) است محبته مارشال بر وجود آورده شد این سردار
اصلا از بل باید لبرک بوده و جنگهای ناپلیون اول داد می که ناپلیون طلبه میکرد با او بود یعنی دولت
باویر با ناپلیون اتفاق و همراهی داشت و مارشال بود (سردار شون باویر بود در او اخر دولت
باویر از ناپلیون بر گشت و مارشال بر جنگت بزرگی بر ضد ناپلیون کرده است از بل بزرگ عالمی
که دولت مبالغ و مخارج کزانی ساخته است جور کردیم و تماشا نمودیم از همانخانه که پایین میآیدیم از بل کینه
که ششم که در وقت بنای عمارت قدیم ساخته شده و خیلی قدیم است بعد که کردیم و بکار میرفتیم از بل جدید
که ششم که دولت بوضع جدید ساخته راه آهنی که بالایی کوه میرود و تفصیل آنرا نوشتم فقط برای تماشا و تفریح
مسافین است بجای منتهی نمی شود و خیلی سرد و بالایی و در وینه هم یکت پنجره آهنی در سفر سابق دیدیم که به
یکت بتلی که در بلندی واقع است میرود تا به بالای آن باین تندی نیست این راه آهنی در حقیقت
آسان مور است در کنا بخانه مدرسه کنا بهای خیلی زیاد دیدیم کتب ادعیه و توریه و بچین خط قدیم بعضی
کتب خطی مصور از قبل شاه نامه و کتاب حافظ خطی خوب و غیره دیده شد کتابی داشتند آوردند اسم
و مانج دیدن مدرسه را بخط خود مان در آن رسم یاد کار نوشتم و بر پیش مدرسه دادیم تا لار مدرسه را از
نخسته ساخته اند خیلی عالی است دوه سال است ساخته شده و اینجا جمیع میشوند و در سن متعلمین میباشند
و گاهی در بعضی از مواقع کنتس میباشند و بالایی تا لار پرده بزرگی گذاشته بودند که کار یکی از نقاشان جدید
بسیار خوب پرده ایست همانخانه که نفیم اینجا عصرانه خوردیم بسیار جای خوبی است و محل تفریح و تفریح
و چشم انداز خوبی دارد عمارت قدیم هم در بلندی واقع است اما پنجره منظری ندارد و شهر باید لبرک چنانکه اشاره
کردیم در میان دره واقع است دو طرف آن کوه و جنگل سبز و نرم است از هتل تمام دره و شهر و کوه و دره

رو و نه نگار و بعد از آن جلگه بزرگ بی انتحالی پدید است و چشم کار میکند همه جا بنزد خرم و آبادی نمی آید
و یکباره غما میزند و بنیاد بقعه را می آید عمارت کند و یکباره آبادی ندارد و سقف آن تمام افتاده فقط دیوار باقی مانده
آن باقی است بنجایهای خوب و مجنمه دارد و در دیوار باخیزهای سنگت تراش و کلهای منبت
و آرد و ده اند که خیلی عالی است اما بیاید لیرت کو یا هیچ ایرانی ندیده باشند ایرانی که سهل است کو یا منیر
زنی مکتوبه دیده اند در بادون و سفر دیگر نم آمده بودیم ما اینجا حقه انا اهل لید لیرت از دین
ما خیلی عجب داشتند و از بالا و پایین برای تماشا می آمدند و در دیوار می کشیدند اما لیاست اون
با دجل ملون ظهور است که گفته بیا معادل ده دوازده که در پول ایران میشود اینجا با ساقها تمنا کوئی ناید
برای نون سیکار می کشیده از وقتی که مالیاست به تون بسته اند خیلی کم می کارند خلاصه سوار کالسکه
سند آیدیم رسیدیم براه این داخل تن شده را ندیم صبح چون بخیم بان باغ برویم این خطر رفته
از خطر در رست رفیم که کوه بادور بود اما این خط بالا کوه زد و یک است خلاصه از شهر کالسره که پای
تخت است گذشته رسیدیم با ساقها و آنجا قدری تاقل کرده خطر را عوض شده را ندیم کار باون
بادیاده شده باکرانند و کالسره سوار کالسکه شده آیدیم منزل قدری راحت کردیم و دوباره لباس پوشید
آیدیم با من با رفیقیم تا شاخانه و کرا اند و کت دوباره باره این رفتند به کالسره پای تخت زوجه کراند
و کت که دختر کلوم بزرگ است اینجا نیست کنار دریاچک گستان است جزیره در وسط دریاچک است که
کراند و کت در اینجا عمارتی دارد و زوجه ایشان در اینجا است بهترین بیلاغات و بنا و در کستان کنای
دریاچک گستان است پسر کراند و کت ناخوش است و حالا بجهت قدری بهتر شده و در فری بونخ که هم
بیلاق خوبی است توقف دارد و کت پسر کراند و کت که میست و کسان شده و لیجه بوده بار سال
فوت شده است حالا این پسر لیجه کراند و کت است خلاصه شام را برای مراجعت گذارده رفیم
تا شاخانه ساعت هشت رسیدیم تا شاخانه رفیقیم در آن مخصوص خودمان نشستیم مشرب باری یک
پادشاه قدیم را چون رادرمیاد ندیده بالا رفت زنها و مردها با لباسهای برنجی کتان و در فاجعینی
چینی که هر یک یک بادبزن بزرگ در دست داشتند آمدند بنای نقش و آواز گداخته و
بادبزن بار آکان میدادند خیلی خوش آیند میخواندند زبان انجلیسی حرف میزدند با مصوت را پوینما
و چینی با و برای اینکه شبیه با لثاپون باشند یک پوست نانک سفید بی سرشان کشیده بودند
که طاس بنظر میآمد و از وسط آن کمال بیرون آورده بودند خود میگردانید و یک ترکیب و رویت صورت
عربی خودش را ساخته بود که خیلی مضحک بود و یک چیز عربی بجا اش بسته بود که کان میداد و میرقه میزدند

بچکدم هم ریش نداشتند بعینه را پوینا بودند خیلی خواندند و رقصیدند موزیکت خوب هم میزدند بازی بسیار
 با تماشا می بود یکی دو مرتبه که پرده بالا رفت همین بازی میکا و پادشاه را پوین بود بعد بازی تمام شده آمدیم نزد
 شام خوردیم (اسامی اشخاصی که امروز در عرض راه و شهر ملاقات و معترفی شد این فراموش است در (شوتو
 نینگن) لیونان کلنل کما ندان رشیان سیف و دو هم سواره در اکن (مسیو دوفو سنکف) نیز
 علو اجزاء عمارات و باغات شور نینگن (مسیو فنیست) در بید لبرکت نایب الحکومت
 مسیو دوفو کرافت و کد خدای شهر (دکتر ویت کزن) رئیس مدرسه بید لبرکت که مقامی عالم
 دارو (مسیو فنیستون) گویا این فنیستون با آن فنیست و بکر که نایب الحکومت شور نینگن است به
 عتوباشند (دوفو منچش بند هغه) صبح از خواب برخاستیم هوا از ویسب آکالا
 منقلب است باد میاید و متصل ابراست و بسیار دهنار را منزل خورده بعد از دهنار قدری نوی باز
 گردش کردیم و فنیست برای تمام در اطاق زمینا سیکت فرزدیم بسیار باران آمد آفتاب و بعضی از
 در آفتاب نشسته گمانی غریب و عجیب خوردند تماشا کردیم بعد از حمام در آمده غنیمت گردش خیال نگاه
 آقا با این هوای شد مجدالدوله و ناصر الملک و ادیب الملک و ابو الحسن خان و احمد خان و میرزا محمد
 و اکبر خان و غیره در رکاب بودند راه زیادی نوی چکدام سرا بالا و سر پایین رفتیم اغلب جا باران
 آفتاب خوش با صفا بود و بقدر وسعتی گردش کرده آمدیم منزل عصر باز رفتیم نوی باغ چل کردیم نایب
 از شب رفته نوی باغ بودیم بسیار باغ و بیج با صفائی است بکت فواره و اردک بیست درج آب
 باد با این فواره مجوز آب از افشان میگرد و درختهای کنی که در اطراف این حوض بود از باد و در حرکت
 بود یک صفای عالمی مخصوص داشت هوایم کاهی ابریزه و کاهی روشن بود کنار حوض بقدر کساعتی روی
 صندلی نشسته از صفا و هوای باغ و طراوت درختها و غایش فواره و آب لذت بردیم بعد آمدیم بالا
 شام خوردیم سر شام اعتماد السلطنه روزنامه اردیبهستان را مستحب را بجای رفته خوابیدیم هوای باز
 آفتاب که قلب الاسد است خیلی شبیه است به هوای قبل از نوروز و آیتام نوروز طران جان طور که
 در آن فصل سبز و خرم است بادون باد هم در فصل قلب الاسد همان منبری و خرمی است یا ندکی
 هوای بادون باد خیلی شبیه است به باد ندران لکن تفاوتی که در این است که ما ندران رطوبت ز
 دارد اما اینجا با این همه باران نمی رطوبت ندارد کافه هم نمی چسبند آدم مبتلا بدرد پا و در دوست
 نمی شود خیلی هوای خوبی دارد (روزیکه که بید لبرکت بر فنیست در باغات و شهر اینجا و نوی صحرای سید
 فرزند یاد دیدیم که سیبهای فرزند بزرگ بدرختها و آفتاب هنوز رسیده بود در باغ شور نینگن که نما

خردیم مار بختنا و در مختناهای خوب زیاد پیلوی عمارت انجا داشت که تازه درختهای نارنج را که توی
چلیک چیده بودند در مار بختنا و در آورده توی باغ گذارده بودند و مار بختنا را به شکل نارون کوچک
چرخ برتیب کرده بودند و نارنج زیادی هم به درختی بودند و وضع و حالت باغ شوترنگین انوشته بودیم
جلا در بختنا پیسم اول که وارد باغ شدیم چنا با منهای زیاد طولانی و درختهای بزرگ جنگلی داشت و حقیقت
را زیاد می ارزن و مرد و بچه توی باغ گردش میکردند ما هم با که اندوکت در توی کالسکه و سایر طرنین هم کالسکه
بای دیگر عقب ما بودند توی باغ و چنا با منا و کنار حوضها که آبهای آن از دهن مجتبه ما بیرون میرفت و از
چنا با منا نیکه زده انبی داشت و روی منار را بر گهای سبک کشیده بودند و بجو سبک بودیم و هر جا که با ناری
میرسیم کالسکه را راکاه میداشتند مجتبه پیدا شده اینجا با راکاها شنا میکردیم و دوباره سوار میشدیم راکاه
جا بای مناسانی یکت حوضی بود که طرفین حوض و مجتبه مرال درست کرده بودند که سکهای زیاد و دور مرال
گرفته و مرال بحالت نزع افتاده آب از دهنش میآمد و میرفت توی حوض خیلی چیر تا شانی بود یکطرف
دیگر حوضی بود که یکت خاک زردان داری که عبارت از گران باشد از چوون ساخته بودند که باز
سکست زیادی دور آن گرفته زمین زده بودند و آنهم در حالت نزع افتاده آب از دهنش میرفت توی
حوض از آنهم خیلی خوب ساخته بودند و دیگر یکت مجتبه کوچکی از سنگ مرمر ساخته در وسط آن یکت مجتبه
از رب الموعنا الضب کرده بودند و بعضی کله انهای مرمر کار قدیم یکت جانی مجتبه و تونور اساخته بودند
از مرمر خیلی خوشگل که تمام رفته بود و سر کیهایش افشار میداد و آب از آن میرفت و دیگر یکت محوطه بود
بود و دور آن از سنگ و این تخر داشت و وسط آن یکت حوضی بود و وسط حوض یکت بونی ساخته
بودند که بالهایش باز کرده بود بالای آن محوطه هم دور تا دور که زیر آسمان بود مرغهای مختلف را فراوان
و طوطی سایر مرغها ساخته بودند که باین بوف نگاه میکردند و از دهن بوف آب جاری بود و از شرفها
مرغها هم از آن بالا آب میرفت توی حوض چون تمام مرغها به چشم بوف میل دارند اینطور ساخته بودند و دیگر
یکت کوهی ساخته بودند که از وسط آن کوه آب بیرون میآمد و بالای کوه یکت مجتبه ساخته بودند که صورت
یکت رب النوع ساری بود و مجتبه توی یکت بود پایهایش شش پاست بسم کاود است خیلی خوب ساخته بودند
و فیتر سجدی شبیه با حرا اسپانول که کراناد که اعراب در زمان سلطان در اسپانول ساخته بودند و دیگر
کسب بزرگ و کله ستمای بلندی داشت و بعضی مثلک عرب را در کتیبه بای ان مسجد نوشته بودند
و زرها زبان المالی ترجمه کرده بودند که یکی از آن ترجمه این است (که خار را بخاطر کل آب میدهند
مثل دیگر (حرف زدن نصره و سکوت طلا است) منکهای دیگر هم خیلی داشت بعد از گردش منیم

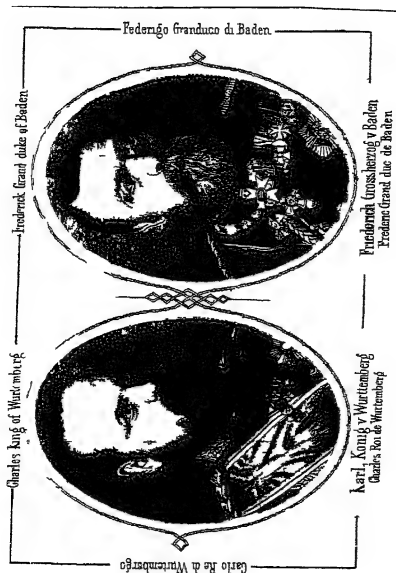
بهارت باغ که عمارت کهنه است و توی عمارت هم تمام نخه است نهار خورده بعد از یک ساعتی سوار شده و
 به باید لبرکت که تفصیل از انوشته ایم (دو و جمع هجده) امروزه ابرو افتاده
 نهار و در منزل خورده بعد از نهار فرمودیم که کالسکه آوردند یک ساعت بعد از ظهر کالسکه نشسته را ندیم بر
 سمت جنوب بادون باد که انجاریا پنج نیده بودیم مجدالدوله و صدیق السلطنه و اکبر خان و ادیب
 الملک و احمد خان و ابوالحسن در کاسب بودند از کوچه ها و جا های بنه و حرم و راه های باصفه
 گذشته مدتی که روش کردیم در یک چمنی سپاده شده قدری راه رفتیم توی آن چمن و درخت های سیب تنگ
 بود و سیب های درشت قرمز داشت اما هنوز نرسیده بود به طور که در صحرای امانه سیلابی طهران
 و درخت های سیب تنگ است انجاریا هم هست اما سیب امانه ریزه است و برش سیب انجاریا درشت
 و برش خلاصه در ساعت چهار بعد از ظهر مراجعت کرده آمدیم منزل ساعت پنج و نیم باید بشکار برویم در بیابان
 معین سوار کالسکه شدیم مجدالدوله و اکبر خان و غریب السلطان و ادیب الملک و حسن
 و سید محمد خان و مرتضی خان و حیزه در کاسب بودند از طرف اوس و حوالی راه آهن انجاریا ندیم بر ای حلقه
 و شکار بای حلقه و از دوات ذیل کشیم (اوس) (سببی هایم) (ها لبر مستونگ) (کادون)
 ما سیدیم بخت شکار این و بانی که دیدیم همه بسیار خوب و تیز و با کینه بودند اما کثافت دیده می شود ابالی این
 اگر چه لباسشان قدری کهنه بودند اما اصلا تیز و با کینه بودند صحرایا خوب کاشته بودند تمام پرازان حاصل
 زراعت و زراعتی و بانی توی حاصلها مشغول کار بودند خلاصه بشکارگاه که رسیدیم انجاریا کالسکه آوردند
 که از توی جنگل و راه های شکارگاه آسانتر از این کالسکه های معمول بود و سوار کالسکه های کوچک شده اند
 یک نفر هم که سوار اسب که می بود آمد جلو ما پرسیدیم این کیست گفتند کنت پزار کنت است خیلی شوق شکار
 و اسب دارد اسب سوقان میگذارد و زیاده بشکار میرود امروز آمده است که با ما همراهی نماید او هم سوار
 عقب ما سوار طرفین راه جنگل است و بعضی جا با هم در میان جنگل بکت جلگه بزرگی پیدا میشود که تمام چمن است
 و طرفه عصر که همین وقت باشد شوکا از جنگل بیرون آمده و در اینجا با چرا می کند قدری که را ندیم از توی بوچه ها
 چند قره قراول بزرگت پریده رفت توی جنگل فوراً سپاده شدیم و تفنگت چار پاره زنی را گرفتیم که یک
 خروس قره قراول بسیار بزرگی قدر یکت قراوس که دم دراز می داشت از نزدیک پرواز کرد و بالو
 اول دم خور و دانا نیفتاد و خاتم بالو دیگر بزخم درخت جلوم را گرفت و خروس مرده افتاد و توی جنگل از
 پیدا شدنش ما یونس شدیم و از انجاریا سوار شده رفتیم به جانی دیگر باز رسیدیم بیگ و سعت که چمن بزرگی
 انجاریا راه زیاده رفتیم و خسته شدیم با آخر از توی زمینها نیکه یار انماسی سبب زمینی کاشته بود

پند قرقاول پر بد ولی قدری دور پرواز کرد تفنگ خالی نکردم برکشتم سوار کالسکه شده را ندیم بیکت
 ای رسیدیم دو سده فاصله شکاچی هم همراه ما بود ندیکه از اینجا خیلی ما برود جای قرقاول امید داشت
 چشم هم دیده بود که بورقه می کنند ما را پاده کرد رفتم نوی زرت را چون تفنگ ساچه زنی خود ما
 همراه تیار و ده بودند تفنگ ساچه زنی که در دست پیشینست باشی که اندوکت بود گرفته انهم تفنگ
 مره شان زده بود و فشنگ های کوچک داشت برای شکار بلدرچین خوب بود همینک میان زرت
 زار رسیدیم یکدسته قرقاول پرواز کرد و و نیز انداختم بخورد و مجدداً دله نزدیک بود یک فره خرو
 له خال نه اخته بود و بعد یکت خروس بزرگ و دیگر پرده آزا زدم پاپایش آویزان شد خود را نوی کل
 انداخت بعد شکاچی عرض کرد میل دارید یککت بزنید گفتیم بلی رفتم پاده برای یککت چیل با خیلی راه رفته
 رسیدیم یکدکت زار و یو بخور یکد فعه از دور یکت زار به یککت چیل پر بد خیلی دور بود تفنگ
 انداختیم بخورد باز نوی زار اعتماد می شستم که یکت خرکوش پروان آمد تفنگ را بخرکوش فراوان رفتم که دین
 بین یکت یککت چیل از زیر پای غریز سلطان پرید با اینکه راه دستم نبود از صرافت خرکوش افتاده خیلی
 تفنگ را برای یککت انداختم یککت افتاد و سرش را بریده بروی شتمند آیدیم سوار کالسکه شده را ندیم
 شکا شوکار نزدیک بغروب بود چینی را ندیم تا رسیدیم بوسعت کاهی شوکای زیادی دیده شد اما دور بود
 مجدداً دله را فرمودیم برو و مارق اورفت ما ایستادیم برای یکدسته شوکای دیگر که بعد رسته هزار
 قدم از ما دور بود یکت تیر کلوله انداختم ولی معلوم بود که نمی خورد و بعد برکشتم سوار شدیم و باز رفتم از برای
 شوکای خیلی راه رفتم تا بهم تار یکت شده بود شوکای هم از نزدیکته دیده نمیشد دور بود بالاخره باز رسیدیم
 بیکت چینی اینجا یکت زار به یککت چیل پر بد پاده شدیم هوا هم حال خیلی تار یکت است یکت یککت چیل
 مانده بود پرواز کرد و دم افتاد نوی چمن آنا کسی نداشت پیدا کند آخر شیدست باشی که اندوکت پاده
 شده نوی چمن راه میرفت که از جلوش بنا کرد و دیدن تیر بایش خورده بود پاده با آقا گرفتند و سوار
 بریدند حالا بقدر دو فرسخ راه تا منزل داریم و هوا هم خیلی تار یکت است سوار کالسکه شده خواستیم
 کنیم گت نیز مارک باز صرا کرد که شکا شوکا برویم بالاخره رفتم آبا هو طوری تار یکت است که جانی
 دیده نمی شود باز رسیدیم بیکت چینی اینجا یکت شوکا دیده شد اما خیلی دور بود یکت کلوله بآن انداختیم
 نخورد و برکشتم سوار کالسکه شدیم را ندیم برای کالسکه های بزرگ کالسکه با رسیده سوار شده را ندیم
 برای منزل سه ساعت نصف شب مانده بمنزل رسیدیم بعضی الماسهای رلیان خوب آورده بودند
 بقدر ده پانزده هزار تومان الماس خریدیم بعد شام خوردیم (دو دوشنبه نو دهم) امروز بایه

برویم با ستوت کارت هوا مروزا فآب و خوب بود قبل از نهار گذارد و کت نشان و حایل دولت خود نثار
آورده بدست خود بجا بدید و او ند حایل زد و خوش نمی دارد که کنارش اکلایون زد و دوخته اند بکت نشان
کردنی و بکت نشان سینه و یک سر حایل داشت نشان خوش طرحی است نشان را گرفته اهلایان
کردیم و با گرد و کت قدری شسته صحبت و استیم و رفتند نهار خوردیم و بعد از نهار لباس پوشیده و نشان
گذاشت و کت را زدیم این سلطان و سایر طرین هم همه لباس سبی پوشیده یک ساعت بعد از ظهر با گرد و کت
در کاسه نشسته را زدیم برای کار قبل از آنکه برویم آمدیم توی باغ گردشی کردیم تا وقت حرکت رسید
سوار شده بطرف کار را زدیم سوار ترن شده باز رفتیم با وس و خط راه عوض شده افتادیم براه گرد و کت
و این سلطان و عزیز الشلطان و میرزا محمد جان و یاور گرد و کت که همیشه پیش ایشان است توی
واکن با بودند امروز بجان خط راه کا کسره که پای تخت با د است میر ویم قلعه را استوار دست
راه دیده شد و قلعه را است که گذشتیم قریه بعضی در دست راست در و امنه دیده شد اسم قریه را
پرسیدیم گرد و کت گفتند با لچ است و بعضی از این قریه و کت گرد و کت که از این قرار است میگفتند
در عهد ناپلئون اول جنگ بزرگی با این فرانسه و اطرش در اینجا واقع شد جنرال مورد و سردار فرانسه
با آتشید و کت شارل سردار اطرش در اینجا جنگ کردند و آتشید و کت شارل شکست خورد
و آقا قشون خود را زده بای قزو را بطور منظم عقب نشان و سی هزار آقا قشون خود را در اولم برایست
جنرال باکت ساخلو گذار و بعد خود ناپلئون اول در اولم را محاصره کرد و جنرال باکت با آن سی هزار قشون
اسلحه را زمین گذاشته تسلیم شدند خلاصه را زدیم تا رسیدیم کاسره اینجا گرد و کت تمام صاحبها
و وزرا و در حال در بار خودشان را در کله حاضر کرده بودند که معرفی نمایند ترن بخارا استاد آمدیم باین
گرد و کت تمام وزرا و صاحب منصبها را معرفی کردند و موزیک با نچی هم بود و موزیک میزدند این صاحب
نظامی با همه بسیار خوب در شمشیر و خوش لباس بودند تمام لباس ملبوس آبی پوشیده چکمه و کلاه برد
سفید داشتند و همه بیک شکل سیلپا را تاب داده بودند و آقا این نجاه شصت نفر صاحب منصب
بهیج صورت با هم اختلاف نداشتند خیلی عجب بود خلاصه با گرد و کت و دایع کرده آمدیم توی واکن استاد
تا ترن حرکت کرد و را زدیم برای ستوت کارت از باون با در چه میگذریم هوا گرم میشود و در خنمای سب
هم اطراف را خیلی بود که سیبهایش سرخ شده و رسید به بود علیحضرت امیر طور المان و در روز دیگر نثار
به باون باد و دو شب توقف کرد و از اینجا میروند با ستر از بروج و قش درین راه و صحرا اگر چه که و
دربه و جنگل حاصل نباتت و سبزه و چمن زیاده و با و اما با بادی و صفهای باون باد بودند و با ت خوب

در اطراف راه دیده شد در یک و هجده آب چینه آب خیلی صاف بوی مثل آب گل کیده که نزدیک شهر تاک
 و در کوه البرز است دیدیم که در سمت در فرنگان بجو آب چینه ندیده بودیم ریکهای ته آب همه پیدا
 بود ابالی ده هم چنگشت صفایان در اطراف همین چینه است در سرحد میان باد و در تبریز یک
 استامبولی است که امش (موه کلاک) است از اینجا هم از راهی دولت باد که همراه بود
 مرخص شده و نه ندیده باد بای دولت و تبریز که اسامی آنها این قرار است (جنرال اول
 صون) (کلانانت دیبلو) (اجودان مخصوص پادشاه و تبریز) (هونو)
 رئیس ترن بومی نیز در رضا خان وزیر مختار و رب و اکن بحضور رسیده مخفی شدند و ما نوریت غنا
 عرض کردند و رفتند قوی و اکن نشسته اندیم از بادن باد تا کاسره پای تخت باد کی ساعت
 راه است و از کاسره تا سرحدیم کی ساعت و از سرحد که موه لا کر است الی اسوت کارت
 نیز کی ساعت راه است که روی هم رفته سه ساعت راه و سی فرسخ مسافت است بعضی از جای
 راه بگلایه و بجزویم اما اغلب کوه و دره و پست و بلندی بود از دو توئل محمدیم که بنیم که هر کدام
 دو دقیقه طول کشید خلاصه در ساعت چهار بجار اسوت کارت رسیدیم چون پادشاه و تبریز ناخوت
 و علیل هستند و ناک نفس دارند و بنویسند زیاد باستانه کار نیامده و در عوض و لیعهد خودشان را که
 خواهرزاده و نواده عوی ایشان است کار فرستاده بودند چون خود پادشاه هیچ اولاد از دودوران
 ندارند اولی عهد بخوارزاده ایشان نقلی گرفته است در اینجا پادشاه سیدیم یکدسته سر بار با صاحب
 زیادی در کار پادشاه بودند و دسته نفر شاه زاده کوچک هم بودند با و لیعهد دست داده تعارف
 کردیم و از جلوصف سر بار که شلیم وضع قوت و لباس صاحب منصب اینجا و پروس و باد و غیره یعنی کلیه
 محاکم المان یک جور است و همه در تحت حکم و ریجک المان هستند و قوت تمام المان از
 علیحضرت امپراطور المان است اما سر بار و صاحب منصب و تبریز که ماه و دو که تبریز از قوت و هستند
 آنها قوی بنیه تر بظرفی آمدند خلاصه نواب و لیعهد صاحب منصبان همراه خودش را با آن سه نفر شاهزاده
 کوچک مخفی کرد و بعد با و لیعهد و امین سلطان و میرزا رضا خان و در کاسه نشسته اندیم برای
 عمارتیکه منزل است و در آخر شهر واقع است و اسم آن عمارت (لاندهوس وین استاین
 است که باید از شهر و پارک گذشته رفت بهمارت شهر قوی دره واقع است که اطراف آن پست
 و بلندی است درست شهر و خانه های دیده نمیشود و از دو رسوادی بنظر آمد اما درست معلوم نمود
 قدری از قوی شهر و بعضی کوچک گذشته داخل پارک شدیم حقیقت مردودن از کار الی منزل و دو نفر

راه ایستاده بودند همه مردمان عجیب استند و در خرو شکل هم میان آنها خیلی دیده شده پارت
 و رختهای قوی دار و خیلی پاکت خوب است بدیدم بدعمر است با علیحضرت پادشاه که با جلال و دستان
 روی پله ایستاده بودند ملاقات نمود از کالک پیاده شده بایشان دست داده تعارف کردیم
 آمدند اطافهای منزل مار نشان داده و رجال بسنگان خودشان را با ما معرفی کردند ما هم این سلاطین
 و سایر طرین جوانان را برای ایشان معرفی کردیم عمارت ایشان خیلی خوب عمارت نعل عمارت های
 مشرفه یک مرتبه است اطافهای خوب مطبوع دارد و بیلکهای ممتاز از کله بنا و مجتمه های مرمجاری شده و خوب
 و پردای خوب نقاشی بسیار ممتاز در اطافها نصب است قدیمی شسته با پادشاه محبت کردیم
 می گفتند ناخوش هستیم و در دریاچه کشتان مشغول معالجه بودم مختص خاطر شما آمده ام و فردا هم از برای معالجه
 با شما مراجعت خواهم کرد و بعد از صحبت برخاسته رفتند منزل خودشان و نشان و حایل اول دولت
 خودشان را برای ما بدیده فرستادند ما هم نشان صورت خودمان را توسط میرزا رضا خان و وزیر مختار
 برای ایشان فرستادیم (اسم ولیعهد دولت و تبریز که خواهرزاده و نواده عموی پادشاه حالیه است
 پونز گلیوم دو و دو فامیخ) کسانی که نواب ولیعهد در کار استوت کارت معرفی کردند از این
 قرار است (دولت البرجت دو و دو فامبول) که عمو زاده علیحضرت پادشاه و مادرش دختر بار
 علیحضرت امیر طور طرین است ریون در هیت دو و ساکس و ایماو (خواهرزاده پادشاه (پونز
 شاد دل دو و داخ) امیر عموی پادشاه (بادن میط فاخت) رئیس وزارت داخله در بار (بادن
 قومیت نو بودک) ایشیک قاضی باشی (بادن فاله یکن مشناین) جبال (بادن دو
 پلاتو) مارشال در بار (جنرال دو آلکونس لین) فرمانده کل قشون و تبریز که قسمت بنزدیم قشون
 المان است (دمناسو) جنرال دو مشناین هایل) کاندان استوت عارت (دکتر فن
 هالت) بیلکری که کسیه که علیحضرت شاد دل پادشاه و تبریز و عمارت معرفی کردند از این قرارند
 دیگر یونیکو) رئیس دفتر خانه پادشاهی و مستشار مخصوص (بادن ول و ادت لو تو بودک) مارشال
 در بار خلاصه بعد از رفتن پادشاه نشانی که برای ما فرستاده بودند سینه زده و حایل از آن که فرماست
 او بجهت موار کالک شده رفیقیم باز دید پادشاه امین السلطان و جنرال لکون محامد بهم با ما بودند و دیدیم
 از یارک عبور کرده و در بعضی خانه های کوچک که شسته رسیدیم منزل پادشاه وارد شدیم این عمارت
 از روی عمارت اعراب که اسپانیول فتح کرده و مدتی در اینجا مستقر بوده اند ساخته اند و بعد از آن
 استیل مؤدیت است (بیلکری که کسیه که علیحضرت پادشاه با وزیر او جنرال هادام



پایستاده بود و در رفیع و اطاق ستیم زینت داخله اطاقهم بطرز اعراب بود و کوچ بر بهار نکت سقف
بلند مثل مسجد ستونهای کوچک طریقت چینی از روی سلیقه ساخته اند و سبب اطاقهم بطرز مشرق ریت
رج شبستانی بوضع فرعی ندارد و در باغ کار مشرفی دارد که پادشاه میگفتند در پیش ضریه ام چون مستانها
سجده اصلاح مزاج به پیش میر و ندان بسیار اغلب از باغ خنجریه اند و در یکی از اطاقهای کوچک این
عمارت اسکان و پردای خوب دیده شد که اغلب احوال اعراب و مشرق یعنی با مثل شتر سوار و موازع
سواحل و چادر نشین وزن و مرد اعراب بدوی بود بسیار خوب لغاتی کرده بودند و وضع عمارت
اینطور است در وسط صفتی مانند کعبه بسیار بلند است شبیه مقصوره مسجد اطراف در اطراف این شبه
واقع شده همه بوضع ابنیه غرب تا بلور در این اطاقها بودند و در اطراف یک جوری در فرنگستان
مخصوصا عمارت های عالی و زینت های داخله آنها را بوضع مورسک سازند چنانکه در برلن و پاریس
و غیره هم دیده شد ازین معلوم میشود که اعراب بسیار باول و سبقت معماری کامل بوده و ترقی داشته اند
جلو عمارت هم باغ با صفای خوبی است و پادشاه مخصوصا کاخ دوست و کلور با جین و اشجار و باغ با بل
هستند میگفتند این عمارت را پدر من ساخته اما کلکاری و بنای باغ و مواضع است بخار خود کرده ام
و حقیقت بسیار خوب و با سلیقه ساخته اند با اینسان بهیم قدری باغ را گردش کردیم با عینت من
نه زیاده و بزرگ و نه کوچک و جلوه عمارت واقع است و در دست چپ در است مار بجز ساق گل
خانه دارد و درخت های کالیان زیادی در اینجا کاشته اند تا فصل گل آنها بود و گل داشتند و راول باغ
جلوه عمارت چهار مرتبه وسیع دارد اما مرتبه باز یا بلند نیستند از چهار مرتبه باید پایین رفت تا سطح باغ
رسید در مرتبه بالکلکاری بسیار خوب بود و کلکهای رکاز نکت مثل عینا کاشته بودند و در هر یک
ازین مراتب متصل به یازده حوضهای کوچک با فواره ساخته اند که ازین حوض بعضی از آب میرید و در این
مراتب که سطح باغ است وسط اینجا حوضی با فواره دارد که آب از بالای بقعته نام فریب اندازد
وزیر از فواره حوض یکصد و در حوض سبز و چمن و کلکاری بسیار قشنگ است جنبه با نهانی مختلفه در
اطراف ساخته اند که در کنار جبهه نکت درخت های کاج و در همه اقسام تا سیر برکت بقعه و در سینه بسیار
کلفت بر کماهی از زنده و بطور زینت کرده اند که سطح صاف بزرگی دیده میشود که از این باغ بالا میروند
ندارد و ازین کجا در اطراف باغ قریب هزار درخت است و در این درختها مثل گیت خانه سبز
و بزرگ است که بالای خانه میرگند نبتی از همان شاخ و برگ کج بریده و تعبیه کرده اند که جبهه باغ
و میان سبزه با هم کلکاری بسیار خوب بود و در ما غنم غلام کردنی دارد و در طرز بنای اعراب که در اطراف

مساجد مساحت اند و در تاور جلوه این غلام گردش زده و کج بری ریزه اعلی کرده اند الحی کرد شکاه
خوبست یکت خنیا باز گرفته فیتیم تا آنها می آن با یوان غلام گردش رسیدیم و از میان همان ایوان رفتیم
بعمارت دیگر می که از عمارت اول که دار و شده بودیم بزرگتر است این عمارت هم بطرز احاطه است
داخله از اجناس و کج بری و نقاشی ریزه کرده اند تا لار بزرگی داشت بسیار عالی چهار صفت شاه نشین دار
بسیار مزین و پنجره های آهنا بسته های ایوان بسبک عرب خیلی دیدنی بود زمین آنهم تخته نقش بطور
خاتم بود و در اینجا نیز بزرگی ترتیب داده بودند برای شام فردا شب که باید در اینجا شام رسمی بخوریم یکت
باغ و دیگر هم سوای این باغی که تفصیل آنرا نوشتیم در انظراف این عمارت بزرگتر است قدری نوی این تالار
و می نمکت با پادشاه نشسته صحبت داشتیم باز یکفستند فردا باید برویم بکنار دریاچه کنستانس که در اینجا
مشغول سباحه هستیم زوجه ایشان هم در اینجا است لاکت کنستانس در سوین واقع و چنانکه سابقا هم اشاره
کردیم این بهترین جای ایوانستان بلکه همه دنیا است وضع دریاچه کنستانس از این قرار است بیشتر
سواحل آن خاکست و در بترخ است قدری هم از خاکت باویر باین دریاچه اتصال دارد و قدری نیز از آباد
که این چهار دولت یعنی سوین و بادیر و در بترخ و باد در اطراف دریاچه تصرفات دارند خلاصه
بعد از قدری نشستن بر جواسه از همان غلام گردش آیدیم بعمارت اول که در ورود دیدیم و از همان اه
که آمده بودیم گذشته با پادشاه و دواع کرده آیدیم منزل قدری راحت کرده بعد رفتیم باغ عمارت منزل
خودتان گردش کنیم اینجا هم باغ خوبی دارد و با گلکار بهای اعلی و سبزه و چمن و چنایانهای شجر سایه و از خیلی اصفا
در دو طرف عمارت دو حفته طولانی بود و در عوره زیادی بود با او پنجه بود و قدری از آن فرمودیم چیده
آب عوره گرفتند با شربت خوردیم اعتماد السلطنه حاضر بود و ز نامه اروپ بخواند و بین گردش یکمرتبه
دیدیم یکتین بخار سیقه و بعمارت ماسیا بدعجب کردیم چینی بود از وی چمن مایین رفته پایین چمن سکوی
سنگی بود مشرف به صحرای انجا دیدیم خط راه آهن بزرگ سکومتر شده است معلوم شد از زیر این عمارت
تول ساخته و راه آهن کشیده اند و در همان وقت رفتی آمده از زیر پای ماکدشت و یکی دیگر بهرون آمد
و شب و روز در کار است بعد آیدیم توی طاق شام خوردیم بعد از شام بر جواسه در چمن عمارت
گردش کردیم وضع این عمارت مربع مستطیل است تالار بزرگتر مرتفعی در وسط است که ستونها دارد
اطاقهای دیگر در اطراف آنست در دو طرف تالار دو حیاط کوچک دارد و مثل خانه های ایران در وسط
آنها حوض مذکور است چمنه از بزرگ و در وسط حوض است که در دست رفتی است کیوی خود را فنانیده
آب از آن میریزد اطراف این دو حیاط اطاف است در تالار بزرگتر و وسط محتمه های مردم خوب از آن

برسند و اشکال ملاکه و صورت رتب التبع با مثل شتری و زهره و عیبه دارد که تاریخ ساختن آنها از بیت
 الی سی و پنج سال چهل سال قبل ازین و کاجار بای ایتالیائی است که یادیم یا در اینجا با ساخته اند چهل و پنج
 بزرگ مطلق بزرگ خیلی اعلا دارد و تمام میل عمارت قیمتی و نفیس است بعد از قیم چند اطاق که مخصوص پرده
 بای نقاشی است تا شاگردیم همه آنها را بازو شنی چراغ و لامپ سیدیدیم بسیار خوب بودند زیاد
 بزرگ بود متوسط بود بعضی از وی چینی کشیده بودند و بعضی دیگر را روی چینی و بعضی هم روی تخته پاره
 را هم روی کر باس خیلی بزرگ بای قیمتی دیدنی بود از اینجا دیدیم وقت خواب بود خوابیدیم (درود)
 یکشنبه بیستم شهری الحجاز) امروز نماز منزل خورده بعد از ظهر فرمودیم کالسکه حاضر کردند
 سوار شده رفیق برای گردش میرزا رضا خان و جمال همانرا و مکمل همانرا هم در یک کالسکه دیگر از جلو ما رفتند
 از کنار شجره قوی کوچ باغها و از پهلوی بعضی پادگما میرانیم و تا شاگردیم شهر و حقیقت قوی دره واقع است
 و اطراف آن کوه است اما کوههای خلکی مالیده چندین کوه بزرگ نیست راه هم کم از کنار شهر سر بالا
 میشد اما کالسکه همه جا با اشکال احت میرفت بالا بهینطور گردش گمان آهسته آهسته رفیق ما بالای یک پنه
 که اینجا قوه خانه بود عمارت تک تک مختلف اهالی شهر و این بلند بسیار ساخته و نعل از اند که دور نادر
 شهر روی این تپه و بلند بسیار عمارت است چون این شهر قوی دره واقع است و باستان آن گرم میشود
 اهالی شهر این عمارت را در این بلند بسیار ساخته اند که وقت گرمی هوا اینجا بسیار آسایش یک راه آهن کوچک
 سبک خیلی دیدیم که سر بالا کشیده بودند و ندانند و ندانند بود و چرخهای گلفیست آنها ندانند داشت که
 دندانهای چرخهای فساد قوی دندانهای ریل را بر این چسبیده خلاصه میرانیم و از قوی زراعتها میگذشتیم
 درخت و جنگل در بخار زیاد بود درخت موهم در اینجا خیلی کاشته اند اغلب بلند بسیار با سنگهای صاف
 خوب مرتبه مرتبه سنگین کرده و روی آنها را درخت موکاشته اند و وسط آنها را هم بنامند پله پله ساخته اند
 که هم پله است که آدم میرود و سوار و کور با و هم در وقت باران کی باران و سیل ازین نهر جاری شده موباد
 خراب نمیکند اغلب بلند بسیار که مشرف بشهر بود سواره و پیاده گردش بخوده و شهر را تا شاگردیم عده سواد
 شهر در یک دره بزرگی واقع است سه چهار دره ای کوچک هم هست که بعضی از کسکه شهر دکان دره با نعل
 دارند از این بلند می سر باز خانه خیلی بزرگی را که جای سه فوج سرباز بود و تا شاگردیم دیگر عمارت قدیم سلطنتی
 که اجدا و این پادشاه چهار صد پانصد سال است بنا کرده اند و عمارت تازه سلطنتی ایشان تا شاگردیم
 و درین من که پیاده گردش میکردیم باران خیلی شدیدی گرفت رفیق قوی که کسکه کسکه را می شناسند
 و سوار شدند دیدیم برای شهر موبای اینجا هم تمام ناخوش است و زرد شده خیلی کم باران است و سواهی اینجا

با اینکه خیلی گرم و بدرجه بوی کجور مانده ان است با وجود این هنوز غوره با انکور نشده است همه مردش
 حتی اطفال بحسب عقول هستند عوض بودار و تمام تعارف و دعا بوی کجور کنند خلاصه از توی شهر
 رانده و از جلوعمارت سلطنتی که بنیم عمارت بسیار عالی است جلوعالی بگل بنم دایره دارد و جلوان عمارت
 یکت پارک بسیار خوبی دارد که کلکاری خوبی کرده اند و عوض بزرگ با فوار بای مرتبه مرتبه دارد که از
 بالا میریزد مرتبه اول و از مرتبه اول مرتبه دوم و از اینجا بخوض میریزد خیلی فوار بای تشنگی بود عمارت
 بنیم سلطنتی هم متصل با عمارت جدید است تا کسی در اینجا منزل ندارد و بعضی اجزاء و عمارات با دست
 می شیند و در این کلکار را هم یکت زده کشیده که از کوچه و معبر جدا کرده اند قدری شهر را روشن کرده
 افتادیم به پارک و راهی که دیر و تازه بودیم و دیدیم بای منزل یکت خیابان خیابان بسیار خوبی دارد که
 از اول این پارک است الی پارک سلطنتی بسیار خیابان خوبست چار با سر با همان کشیده و شاخ
 برکت آنها سرهم داده مثل کپاق سبزی شده است که از زیر آن هیچ آسمان پیدا نیست اما چار بای
 اینجا با ایران خیلی فرق دارد و یکت ساقه چار بای اینجا سیاه تر و برکت آنها هم کوچکتر از برکت چار بای
 ایران است خلاصه رسیدیم به منزل قدری راحت کرده رفیق توی باغ گردش کردیم به بلوی عمارت
 یکت محوطه وسیعی در میان چمن است که دور تا دور آن از انجیر آبی ساخته و سیم کشیده اند و میان آنها قدر
 سی مرال زاده سفید انداخته اند این مرالها غیر از جنس مرالهای ایران است تمام سفید هستند مرالهای
 اینجا کوچکتر شده هستند و شاخهای چربی دارند رفیق اینجا دوری داشت فرمودیم باز کردیم مرالها دور بود
 رفتند و آنها را بطرف ما راندند تا شاگردیم با وجود اینکه مدتی است اینجا هستند باز وحشی میباشند
 و آدمز که می بینند فرار میکنند بعد بر کشیم جلوی اطاق خودمان مشب در ساعت شش و نیم از طرف گذر
 باید برویم تجارت پادشاه که دیر و زرقه بودیم که در اینجا شام رسمی بخوریم وقت رفتن لباس رسمی پوشید
 آمدیم توی اطاق نواب و لیعهد و شاهزاد پاکه باید همراه سیاه و طرین ماهمه بالباس رسمی حاضر بودند تا
 با ولیعهد و امین سلطان و میرزا رضا خان و کمی لک شسته سایرین هم در کاسکهای دیگر از عقب
 ما رفیق برای عمارت پادشاه دیر و زاده بالای عمارت رفته بودیم امروز از در پایین داخل پارک شیم
 و مستقیماً رفیق با طاقی که میز چیده بود در منزل نشستم نواب و لیعهد دست راست داشت و
 یوسف و آلبرجت و دو و ناہولت دست چپ و وزیر دست او ریش ریش ساکن و یار که آدم خوش
 خوش صحبتی است نشسته بود این شاه زاده هم سپه خواهر علیحضرت پادشاه است این دو شاه زاده که در
 چپ مانشته بودند و تقریباً بیست و شش هفت سال دارند و لیعهد هم چهل و یکسال دارد و از طرف

از چوب توقفا ساخته بودند که ده پانزده ذراع دور آن بود میزی در آنجا گذاشته روی نیز آب و مشروبات
و غیره تهیه کرده بودند اطراف همه پرازانم بود و یکطرف جانی مرتبه مرتبه ساخته بودند و اوایزه خوانهای مرد
در آنجا نشسته میخواندند بعد شبزاری برخاسته سوار شده را ندیم و قنزل را در شدم امشب در قوی چاقا
و اشباری با چراغ کار لفظ (و لکرم) خوش آمدید نوشته بودند و رودخانه (فکاد) که از باید لکت
میگذرد از اینجا هم میگذرد یعنی از اینجا میروید باید لکت و از اینجا میروید و در باغ داخل رود و برین می شود
دو دوش کنبه بیست و یکم) امروز در ساعت یک بعد از ظهر باید برویم بهر مونیگ
که پای تخت محکمت با ویراست قبل از این قرار بود برای تماشا برویم بهمارت سلطنتی شهر در ساعت یازده
کاس که حاضر شدند و مجدداً در له و صدیقی است لطفه در یک کاس که شسته میرزا رضا خان و دیگر خا
و خیزال همانا در هم در کاس که دیگر شسته از جلو میرفتند غریز است سلطان و میرزا محمد خان و ادیب الملکین
و احمد خان و حسن خان هم در کاس که در جنب سوار شده را ندیم برای عمارت شهر از جا بایک که نشستم با عمارت
همه سیدیم از این قرار است از آن شخص پارک و باغ این عمارت منزل با گذشته میرسد بیک تخریبی
که آن تخریبی پارک را از پارکهای دیگر مفروض و جدا میکند و میرسد بیک درمی که یک سته قراول و
سرباز و هم در ایستاده بودند از این در که بیرون میروند داخل یک پارک بزرگ و دیگر میشود و بلافاصله داخل
میشود به خیابان چنار بزرگ که تفصیل آنرا نوشته ایم و بسیار خیابان خوب است در ایام ما بسیار
خیابان بسیار زیاده است که در میان آن پیاده و سواره و با کاس که درش میکنند و روی نیم گنبا
می نشینند در پارکهای اطراف این خیابان هم بعضی محبته با انچودن و مردم و سنگهای دیگر و غیره نصب کرده
و دانهای این خیابان هم دو محبته بسیار بزرگ ساخته اند که یک است و دانه بزرگی است و دستهای در
بلند کرده و گوش خوابانده است یک روی هم بزرگی انسان پهلوی آن ساخته اند که با دست زیر پوزه
است زده است هر دو محبته که جفت و بیک ترکیب هستند مقابل هم دیگر نصب شده بسیار خوب محبته
است از این خیابان که بیرون میروند داخل خیابانی دیگر میشود که اطراف آن درختهای بلوط است که بفرانسه
شن میگویند اطراف این خیابان هم پارک است در وسط آن یکجایی مدور است که روی آن یک محبته
پیر و قوی شکل بزرگی ساخته اند این خیابان بلوط منتهی میشود به باغ و پارکی که جلوه عمارت سلطنتی واقع است و
تفصیل آنرا نوشته ایم بسیار پارک خوبی است گلکاری های متنوع و ده کاجار به سنگهای معقول فنی زده
و تربیت کرده اند و یک فواره در وسط این پارک دارد که آب آن خیلی بلند میجهد فواره های دیگر هم
مرتبه مرتبه دارد که آب از آن مرتبه ها میریزد خیلی پارک خوبی است خلاصه رسیدیم عمارت و در

بعد آیدیم باین و دوباره رفتم بطاق کا بنیة یعنی اطاق تحریر و کار پادشاه انجا را بهم تاننا کردیم مسهای زیاد
و نقاشیهایی بسیار و خیلی داشت تا آخر اطاق رفیم و در انجا یک پرده کوچکی بود که صورت یک تن
سیف پوش و حلی صفی را مثل نهایی تارک و نی کشیده بودند پرسیدیم این صورت کیست گفتند
دام بلائش است و همه ندیدند پرسیدیم یعنی چه گفتند وقتی که مصیبتی بجا نوازه سلطنت رومیه بدو کما
از انهایمید و این پرده روح است بپای خودش میرو و بمنزل زیر دربار و تسلیمت سیکو بدیعلوم شد که چون این سخن
افسانه است این جبهه همه شنیده اند از وزیر دربار هم پرسیدیم که شما این را دیده اید نه اقرار کرد و نه انکار
خلافه بعد از تاننا بی انجا آیدیم باغ مخصوص عمارت که دور آن برده آهنی و غلام گردش دارد و مختری از پارک
بزرگست تگاری خوبی در انجا کرده اند و حوض مخصوصی دارد که در حوض را زده کشیده و قوی حوض را مرغابی
انداخته اند و زده برای این است که مرغابی از حوض بیرون نیاید و انجا آبکش نکند خیلی جای باصفائی بود
بعد از قدری گردش از این پارک رفیم به پارک بزرگ که فوارهای مرتبه مرتبه دارد و در پارک عمومی است
که همه مردم گردش میکنند انجا هم خیلی باصفا است از انجا سوار شده از بهمان راهی که آمده بودیم را اندیم
برای منزل انبار است را چنانکه اشاره کردیم دو کت شارل در دو بیت سال قبل ساخته است از جمله پرده
های کار کوبن که خیلی ممتاز بود و درین عمارت دیده شد پرده آسیا و افریقا و رنگی دینا بود که حالات و جنگ
خلفی این سه قسمت منظم کرده زمین را میخود و دیگر مجلس تلج گذاری و جنگ یوان معروف بطالم روسی با
عثمانی که اورا (ایوان لیکو و شل) میگویند بود که از جمله پرده های نقاشی بسیار ممتاز است پرده دیگر
در اطاق مخصوص ملکه بود که با ذغال سنگ کشیده بودند و انقدر خوب و از روی عمارت و با حالت
کشیده بودند که فوق تعریف بود و نقاش آن (کول ناخ) نام است که از ابل باویر و در تمام اروپا
مشهور است خود او مرده و میرش که همین اسم را دارد الحال زنده است و خیلی در نقاشی استعداد دارد
نیکسای روس هم درخو همین عمارت دیده شد مخصوصاً بجهة عبادت ملکه که دختر امپراطور نیکلا است
ساحه اند خلاصه آیدیم منزل بنار خودیم و بعد از نماز یک ساعت بعد از ظهر به ارکال سکته شده را اندیم برای کا
نواب و لیجده و سایر شاهزادها و امراء و وزرا و صاحب منصبان و در تبرغ تمام در کار حاضر بودند قدری
در اطاق کا زیستاده بعد رفیم قوی و اکن با نواب و لیجده تعارف و خدا حافظ کرده را اندیم برای نیک
صحرا اضرعین راه پست و ملند بود چون بزمی و در تبرغ که متر از بزمی با داست صحرا بای اینجا زد شده
و آن طراوت و خصارت صحرا بای با در انداز در انداز زمینهای گندم و جو را که درو کرده اند زده است
اما سایر حاصلها از قبیل ذرت و شبدر و دیگر آنچه میسر بود هر جا بهم که زراعت میشود همین است بطوری که میر

لم کوههای طرفین که اغلب بهم چسبیده و بخانه نزدیک شده و راه آهین افتاد بیکت بخله کوچی که اینجا را بریده
 و ندانم کطرفه ایگاه سیکردیم یکت بخله خنثی بود که منتهی بدره میشد و قوی آن دره خانههای رعیتی کوچکات
 ناکت خوش وضع دیده میشد و دره بای کوچکات دیگر هم از این دره منسوب میکرد و دیدار اندیم نار سیدیم
 است آبادی بزرگی که همیش (کلیض این گن) است پنجه قیقه اینجا توقف کردیم مقصده معتبر بزرگی است
 مداه بنا کرد و سر بالا رفتم بایکت لکنتیف هم بعقب ترن بسته بودند و مدتی ترن سر بالا میرفت تا این
 ست و بلند بیا گذشتیم سیدیم بیکت سببیکه بزرگی که هیچ کوه و اطراف آن دیده نمیشد بمشهور را دیدیم
 سیدیم بشهر اولم که آخر خاک و بختیغ و سرحد باویر است و در شهر اولم کقلعه حصار حکم نظامی است و می
 ن بلندی هم برای محافظت شهر کقلعه نظامی ساخته اند و دو خانه انوب از وسط این شهر میگذرد و یک
 بساطم از دور دیدیم که یکت برج خیلی بلندی داشت تقریباً بطول یکصد و سی ذرع و دور آن برج بختیغ
 شافو اثر درست کرده بودند که معلوم بود میخواهند چه کنند خلاصه در استاسیون این شهر یکت
 این بسیار ممتازی که پادشاه سابق و بختیغ که خودش آورد و سال پیش کشت فرمایش او ساخته اند و
 بر آن دو ساعت آنهم برای امتحان درین ترن سوار نشده بود و امروز برای ما آورده اند و شهر اولم در آنست
 ما اولم کنه است یکی فاولم کنه است که اول وارد آن شدیم و ترن از زیر قلعه نظامی آن مثل نعل بود
 رشت و قلعه نظامی روی تپه واقع بود این فاولم جزو و بختیغ و حاکم آن از طرف دولت و بختیغ است
 دلم جدیداً از طرف رودخانه و انوب است که جزو باویر است و حاکم اینجا نیز از طرف دولت باقیست
 ای حاکم کل این دو فاولم خزان میرعتبری است از ابل بیوس که حکومت کل این دو شهر را عکس است و بر
 مانداری بای باویر هم از طرف انوب و فاولم جدید آمده بودند خلاصه در استاسیون برای این ایضاً بر
 آمده شدیم حاکم شهر اولم و کمانداهنا باویر و بعضی جزایر اما و صاحب منصبان که بنفایا آمده بودند
 رئیس استاسیون معترف شدند بعد از دیدن آنها اندیم با طاق کوچک که برای ما حاضر کرده بودند چون این
 این مخصوص پادشاهی کوچک است و حاکم دارد فرزندیم بار با و ادعای ابراهان را بطور که در آن زمان
 ولی بودند جلومار و ندانم با تمام ملکه ترن درین ترن تازه نشسته از بخت میرودم قدریکه در اطاق توقف کردیم
 این تازه حاضر شدند رفتم قوی آن کشیتیم بیرون و قوی این ترن مطلقاً از طلای شتره است و قوی و کن را
 ز پارچه های بسیار ممتاز قیمتی دیت کرده و بهنگاماناً مطلقاً از شتره است پنجه کاسکه است نام بمشهور
 مزین که در فرنگستان کویا ترن این بهتر ساخته باشند توصیف می آید و نهاده را به نام ناری
 شهری که کویا (اوکن بودغ) بود و سه چهار دقیقه اینجا توقف کردیم و بیکت باویر و حاکم این شهر

برای مال مرتفع خیمت و بات خوب معظم داشت آبادی پوخته بهم بود و بطور رانیم ناساخت هفت
رسیدیم به کارونیک شتر عظمی است و دویست و شصت هزار نفر جمعیت دارد و نه با صنعتی است و در کار
ریش رزان که نایب السلطنه با ویراست حاضر بود مرد خیلی پیری است چمن زیادی در صورتش بود خود
مانام پسر پادشاه شاه را و دکان با ویر و جمیع چیزها و سرگرد با ویر و زرا و حاکم هندو استیکت آفاسی بانی و تمام بچان
بله بلا استثنای در کار حاضر شده بودند برش رزان در شهر بایست بوده که از شهر بای ملکیت با ویر و باره آن
تا اینجا بنساخت راه است و در صبح برای استقبال با حرکت کرده بود اینجا آمده است چون علیحضرت امیر طو
المان آمده بودند به بایست که از اینجا بروند با ستر و بویخ انسان را بد زنی کرده و راه انداخته و رزان جا
آمده است کار اینجا هم بسیار کار عالی بزرگی است از این چایه شده با تو آب نایب السلطنه دست
داد و در فتنه اطاف کار در اینجا نایب السلطنه نام شاه زاد با ویر و زرا و حاکم بنساخت رانمقی کردند قبل از آنکه
باطاق کار و بوم بک است و به از سبب بخوبی با لبها سهای حصار صف کشیده ایستاده بودند با بک سته
موز کالجی از جلو سرباز با ویر و سته موز کالجی که سته بعد آمدیم در سته اطاف کار ایستاده سرباز با ویر و سته
کردن با ویر و سته موز کالجی که سته بعد آمدیم در سته اطاف کار ایستاده سرباز با ویر و سته
یک سته سوار زره و سته از جلو و یک سته سوار هم از عقب و سته از با هم ناما سواره همراه ما آمدند و به ویر و
تا بک شد و چراغ روشن کرده بود و جمعیت زن و مرد هم از دم کار می سران تا که در عمارت و دانی و
وسط تهر و اف است و دو سته ایستاده بودند و دانه با خال معقولیت و آدامی هو می کشیدند و از دوسه
سره نامی از سته که جهان به سب و قوت و خد سهای سته که کشیم بن شهر عمارت های سته چهار مرتبه داد که از نام
ای بچای نامی از سته که جهان به سب و قوت و خد سهای سته که کشیم بن شهر عمارت های سته چهار مرتبه داد که از نام
مطلبین و از با ویر و سته موز کالجی که سته بعد آمدیم در سته اطاف کار ایستاده سرباز با ویر و سته
کسانی شدیم که با هم یک سته ایستاده که تقصیر از هم میویم خلاصه رسیدیم بدرب عمارت و داخل
یک سته موز کالجی که سته بعد آمدیم در سته اطاف کار ایستاده سرباز با ویر و سته
با ویر و سته موز کالجی که سته بعد آمدیم در سته اطاف کار ایستاده سرباز با ویر و سته
بزره و دانی طرد بود که ستر آن تیر با بر شکل قله حربی ای نیز داشت خیلی سرباز های باشکوهی بودند جلوا هم چا
نفر سینه بمانی عین لباس شمشیرهای بزرگ با سته سهای بزرگ موی خلقت روشن کرده بودند رزان
و سایر راه زاد با ویر و زرا از غنیه و ایشیکت آفاسی با ویر و زرا و حاکم بنساخت رانمقی کردند قبل از آنکه
با ویر و سته موز کالجی که سته بعد آمدیم در سته اطاف کار ایستاده سرباز با ویر و سته
با ویر و سته موز کالجی که سته بعد آمدیم در سته اطاف کار ایستاده سرباز با ویر و سته

ندارد مدتیست زوجه اش مرده است عروشا بمهری می شدند بعد پرسش رزان بعضی از افراد صاحب منصبانی که در عمارت بودند معترفی نمود پس از آن نشان اول دولت باو ویراکه حایل قرمزی دارد و نشان مقبولی پرسش رزان بدست خودشان باو بدو دادند و فرستند ما هم آیدیم با طاق خودمان و نشان بصورت خودمانا بتوسط میرزا رضاخان و وزیر مختار برای پرسش رزان فرستادیم خود پرسش رزان هم در همین عمارت منزل دارند اما منزل ما تا آنجا مسافت زیادی است بعد هم خودمان برخو استه رفیقیم بر باز دید برس رزان بقدریک میدان راه پیاده از عمارتا و دالانها گذشته تا رسیدیم بعمارت پرسش رزان و طاق ایشان دست داده تعارف کردیم قدری نشسته صحبت کردیم بعد برخو استه مراجعت بمنزل خودمان نمودیم در ستر (اولم) که سرقدسیانه و رتبعج و باویراستانورین دولت باویر که با استقبال و مهمانداری ما مانور شده بحضور رسیدند اولی وزیر امور خارجه باویر و رئیس وزراء (باران) دو کیک بلوهایم بدو مردی جوان است و بسیار پویا نظر آمد همانند مخصوص (لیوتنانت جنرال دو ناد سوال) که کماندن تومان سوم قشون باویر (مادور انا و دودنه تان نزات سلام هوینون) (کلبین هویرلو) که چهار سال قبل بطران آمده بود و قدری فارسی میداند و پنج خدمت مخصوص پرسش رزان (مسئومودو) بود آن چهار نفر از جانب نواب پرسش رزان یعنی مایب السلطه باویر از نوینیک بترصد استقبال و هماننداری ما آمده بودند (انخاصی که در ستر اولم معترفی شده اند ازین قرار است) (لیوتنانت جنرال د گورتو) حاکم نظامی سردار قشون المان در سرد ستر اولم است خود جنرال بودنی است و از جانب امپراطور المان مانور سرداری این قشون المان است این قشمت مئون مرکب است از دو رژیان پیاده نظام و رتبعج و یکت رژیان سواره و یکت مابلان توپخانه قلعه کوبی و رتبعج که در تحت فرمان (جنرال دستین) است و یکت رزمان پیاده و یکت اسکادرون سواره و یکت بانالیان توپخانه باویر در تحت فرمان (جنرال کنت دین) هر دو این جنرال با توسط سردار معترفی شده اند ستر اولم قدیم که در طرف جیب رودخانه داوب و جبر و خاک و رتبعج است بقدری ستر از نظر جمعیت دارد و اولم جدید در طرف راست رودخانه و در ملکات باویر واقع است و دارای چهار هزار نفر جمعیت است این توپخانه باقصای وضع جغرافیائی و مهیت مکان برای قطع کل المان و نقطه دفاعیه دول منفقه المان است پیاده و حکومت نظامی آن همیشه بر عهده عظیم حضرت امپراطور المان است همین جا بود که در عهد نابلیون اول قشون عظیم اطرس سرداری (جنرال مالک) نام مغلوب و تسلیم شدند اشخاصی که در کاکوتیانین معترفی شده اند ازین فرارند پس از اول پرسش رزان (یوشن لوی) و بعد باویر که قبل و عقبال داد

پسر دوم پرنس رزان (موسس لئوفیلد) کماندان قشمت اول فتوان باویر که چهل و شش ساله است پسر
توم رزان (پوشن آرنولف) فرمان ده نومان اول فتون باویر سی و هشت ساله نوه پرنس رزان
پوشن (پوشن موخت) نایب توچانده که پسر بزرگ پرنس لوی است (پوشن آفتش) برادرزاده پرنس
رزان فرمان ده یکت اسکا درون سواره دار کون (دولت لوی دباوین) از سلسله یمن خانوادگی طفت
آمانست و سوری دار و بی سلطنت از موسافداست (دولت ماکس لئوفیلد) کماندان مدرسه
سواره نظام این دو شاه زاده آخری برادر امپراطریس حایله اطرش هستند و پدر آنها دولت ماکس در ماه
نوبه که شش و دین هجده و پنج سالگی وفات یافته است یکت برادر دیگر این شاه زادگان که در مینک
خاوه بود و کول (پوشن) و معمر زار و پاست و مردم را بدون اجرت معالجه میکند اسم او (دولت کاول
توچور) در پیش خانده نوه شو است را در بزرگت او یکن خواننده را زنی گرفته و باین جبهه انداخت
خانواده خود یافته است مادر این شاه زادگان که دختر ماکسی یلین پادشاه اول باویر و عثم پرنس
رزان است هشتاد و دو ساله است و هنوز در حیات است پرنس لوی پسر اول پرنس رزان یکت
ارشد و شش اطرش که اسم او (مادبی تود) است که نوه های عثمی علیحضرت امپراطور اطرش است
برنی گرفته و ده اولاد این زن دارد و سه پسر و هفت دختر پسر بزرگ ... او در ویرخت است
که بیت و شش ساله است و اسم او راوشیم پرنس لویله پسر دوم نواب پرنس رزان (آدمشید و شش
گیلا) دختر علیحضرت امپراطور حایله اطرش گرفته و پسر و دو دختر زاد و دارد که هنوز کوچک هستند
پرنس رنولف زوجه اش (پوشن دلیچین اشناین) است خانواده لیچین بشناین در اطرش خلی
فایم و حتی از خانواده های با بسبورخ هم قدیم تر باشند خانواده تاج دار است و محل حکومت آنها که یمن
همه مردم است سپانه اطرش و سوس است قطعه کوچکی است لیکن نه جزو اطرش است نه جز المان
خود یانی متصل است اولاد پرنس رنولف یکت پسر حایله است مادر این شاه زادگان که پسران
پرنس رزان هستند شاه زاده خانم توسکان بود و دختر (گواندولت دکتکان) (لئوفیلد) که در
وقت سلطنت توسکان را داشت بعد از وفات او در ۱۸۵۹ مسیحی حکمرانی متصل توسکان منحصر شد
و جزو ایتالیا گردید و پسر و پنج سال است زوجه پرنس رزان وفات یافته پدر خود رزان (لویس
اول) پادشاه باویر است که بعد از چهل سال سلطنت کرده در ۱۸۶۳ الی ۱۸۶۴ مسیحی و پدر او ماکسی یلین
پادشاه اول باویر است که ناپلئون اول در ۱۸۰۶ مسیحی بر تخت پادشاهی نشاند است بعد از حاکم خان
ایلکتر (اکت) است که سیصد سال قبل ازین در دهان جنگ سی سال میان کاتولیکها و پروتستانها
بهرت

شهرت و عظمت یافته و بانی عمارت سلطنتی مالیه مونیخ است که بتدریج وسعت یافته حجتیه او سوده و رسیدن
نصب شده است که در حین چو روزگار بهورت ویده شد قیمت تاریخی که فخران در آن بهین شده چهل سال
قبل در سلطنت پدر رزان حالیه لوی اول پادشاه باویر بنا شده است بعد از وفات پدر پرنس
رزان بهر زرت او که اسمش (ژاکس) بوده است بر تخت نشسته شانزده سال سلطنت کرده است
و آن پادشاه دو پسر داشته یکی پادشاه لوی دوم بود که بعد از میت و دو سال سلطنت خود را در
دو سال قبل گشت دیگری پادشاه حالیه که در این است اسم او اوتون است در یک فرسنگی مونیخ
در عمارت خود مستقر دید است و حالا پرنس رزان با اسم او سلطنت میکند و چون هر دو پادشاه
مذکور بلا عقب هستند بعد از این پادشاه سلطنت بخود پرنس رزان منتقل میشود و پسر اول او پرنس لوی
از حالا بولجیدی حین شده است اشخاص دیگر که در کاتویس پرنس رزان معترفی شده اند این قرارند
وزیر جنک (ذهابن لست) حاکم نظامی شهر مونیخ جنرال دوپوت مان (رئیس کابینه نظامی)
رژان (جنرال باون فوایشلاخ) امیر اوزر (کنت دو هولن استاین) ایشبک
اقاسی شی (باوون دپوگلاش) رئیس دربار (کنت دکاستیل) رئیس عه خلوت
باوون دمالین (شاهزاده خامنکه در عمارت معترفی شدند) (آدشیل ویش گینلا) زوج
پسر دوم پرنس رزان (پولینول دوفل) زوج پسر سوم پرنس رزان (پولینول لویوا) برادر
شاه رزان که پدرش مرده و هنوز شوهر نگرفته و پسر پرنس لوفنس است که در کار معترفی شده و در این شاه
زاد با پولینول آملی دوپوون است که دختر ایزابل ملکه اسپانول است و بنفرضکی مونیخ
عمارتی دارد موسوم به (فن فن بونخ) یعنی شهر پر یان اینجا می نشیند یعنی عمارت دولتی است با بنا
داوه اند که بنشیند ملک خودشان نیست خلاصه این عمارت که ما منزل ابرم میل یک شهری
میباشد مثلاً از اطاق ما اگر کسی بخوابد بنهرل مجدالدوله بروید باید از احاطه و الا بنا و عمارت های زیاد بین
ویا لبر و نا با طاق مجدالدوله برسد بقدر این است که شخص در طران از باغ ما تا مسجد شاه بروید مثلاً از
منزل ما تا طاق امین سلطان که با دایره بای زیاد و بالا رفت که همه سنگهای یکپارچه و بشیفرنگ
ساق است اما از سنگ ساق پست تر است نقره یا کساعت راه است اینجا هم تالارهای عالی
نور تو دارد و بعضی از طرین ما هم مثل این الدوله و انعام السلطه و صدیق السلطه و ناسر الملک و بعضی دیگر در
جوتل منزل اوده اند این عمارت که ما منزل ابرم بقدری بزرگت و وسیع و پر جوت و داری جها و االا با
متعدد است که بی هزار نفوس نهایت راحتی می توانند در این عمارت منزل کرده و بخوابند و شام و نهار بخورند

بدون اینکه اندکی جای آختانک باشد یک کلبه‌ای بزرگ هم جزو این عمارت است خزانه دولتی در این عمارت
ست تا لاج کداری دارد و همه چیز از دستگاه سلطنتی دارد و بعضی از قسمتهای این عمارت ساده و اغلبش
بنی‌نرین و مجلل با مبلمان و پردای تماشای کران و چهلچرخهاست آن قسمتی که محمدالدول می نشیند که معروف است
به بارخان کسی بیلین اول خیلی عمارت عالی است نام گیلادی و سقف این اطاقها و عمارتها مطلقا کار قدیم است
همه در باطلای اشرفی درست کرده اند تمام اسباب این اطاق منرال از منیر و اسباب تحریر و تزیین کار ایتالیان
نام دیو این اطاق را از سونک درست کرده اند بطوری صاف و لطیف و خوب است که مثل تزیین اطاق
سیاهت این عمارت نه این است که یک دفعه ساخته شده باشد از نصد سال قبل پادشاهان بر روی این عمارت بار
ساخته و هر پادشاهی یک قسمتی ازین عمارت را بانی شده است و هم وصل کرده اند یکی دو مرتبه هم بعضی از قسمتها
این عمارت سوخته است که بعد دوباره ساخته اند خلاصه شب شام خودیم (دو دست مشرب و
بیت و دو قیسم) صبح از خواب برخاسته بعد از ساعتی بنیم بگردش و تماشای این عمارت سلطنتی تمام
طاقها و تالارها را کردیم که دریم المخی بطوری خوب و مفصل است که نمیتوان حق تعریف را نوشت مگر
تختی که میوسیم از بختله رفیق بیگ آبارمانی که خیلی دور بود عمارت بسیار عالی و اطاقهای بزرگ
به نام مطلقا کاری بود مطلقا کاری اینجا را باطلای اشرفی روی چوب میکنند و خیلی صنعت خوب است
بیلای همسازانه پارچهای قدیم داشت بر دیوارهای اطاقها پارچهای نفیس چسبیده اند در یک اطاق
تخت خوابی بود که با پلیون اول که این تهر اگر قد بود روی این تخت خوابیده است عین تخت با تمام
لوازم آن همان حالت بانی بود برده تخت و روی تخت محلی بود که روی آنه اکلاتون اصل زرد و خرد بود
و این صنعت ممتاز مخصوص تهر و نیک بای تخت باویر است که با دست زرد و زری و کلاتون دور
کرده بود مد بسیار پارچه نفیسی بود بعدا روی تخت و برده تخت سمت دیوار اطاق را هم این جنس
کلاتون دو چسبیده بود و بدینا رخ کاف این پارچه با تمام شده است میگفتند یک پلیون مارک
له مجاز از دو سیست سزار تو مان بول حایه ایران باشد داده این پردا را تمام کرده اند جنیههای قدیم خیلی
نه کار را بون و چین درین عمارت زیاد است که از چوب مظارف از دیوار درآورده و روی
چوبینی بار اندازده اند بیلوی اطاق خوب با پلیون یک اطاق کوچکی بود که بکت چهلچرخ پنج شاخه
از عاج در آنجا آویخته بود و ند که تمام آن را مثل دسته خنجرهای قدیم که مبت میگردند بخت کاری کرده است
عورت با کمال مختلفه از آن بیرون آورده بودند نسبت به هزار طورین تقریبا معادل سیزده هزار تومان
بن چهلچرخ را خریده اند یک چهلچرخ مسیت پنج شاخه هم داشت که تماشای طالع بود تا بانی بخت خلاصه

اگرچه اینهم شرح اینجاءات را بنویسم یک کتابی میشود و از پله با آیدیم پایین داخل یک حیاط کوچکی شده رفتم
بعبارات گفته قدیمی که خزانه دولت است خزانه دار اینجا حاضر بود قراول نایوی سم در خزانه ایستاده بودند
خزینہ دار در خزانه را که در آنجا بزرگی بود باز کرده داخل شدیم ابتدا یکت کار می و والائی بود از آن گذشته
داخل خزانه شدیم جای کوچکی است اما خیلی محکم و خوب دور تا دور این طاق و وسط آن قفسهای چوبی بود
که روی آن ماشین و پشت ماشین جواهرات و نقره و طلا و اسباب نفیس دولتی را چیده بودند یکی
یکی در بای قفسه ها را باز کرده تماشا نمودیم تاج با دشا و تاج ملکه را دیدیم که جواهرات خوب داشت
و زرگر می بسبا خوب کرده بودند زرگر می آنها هم کار زرگر می خود مونیخ است الماسهای خوب
دیدیم تمام گفته و براق و سفید و ممتاز ازین الماسهای تازه معدن کاپ بود جواهرات ملکه از قبل
نیم تاج الماس و گردن بندهای مروارید درشت یک دست ممتاز که ویزهای ممتاز است و دست
بندهای مروارید و چیزهای نفیس دیگر از برقیل بود اما حالا ملکه عجله در با و رفت که این جواهرات را
زینت سر و سینه خود کرده به مجالس با الیا برو و این جواهرات در نهایت طلا و جواهرات از پشت شیشه
خود مانعی کرده انتظار ملکه را میکشد که زینت سینه و دست او شود در با و رود خانه ایست موسوم به
(رگن) که از (پامناو) از سر خدا صریح میکند و به دناوب میریزد ازین رودخانه مروارید پر
میتواند صد فی دارد که از آب در میآورد و از نوای آن مرواریدهای درشت یک دست خوب بیرون
میاورند اگر چه بتلا و جلای مرواریدهای فاری و بند زینت اما مروارید نوبست و این مرواریدها
درین خزانه زیاد داشت نوی الماسهای یک الماسی بود که و بر لبان خیلی نفیس قیمتی بود خندان هم بزرگ
قیمتند و مطاست سنگ که رستال درش معدنی در اینجا زیاد بود که ازین اسبابهای خوب
و کاسه بقاها و چیزهای دیگر تراشیده و ساخته بودند که از اشیاء بعضی بود که پشت شیشه گذاشته بودند که
زرد و بای بزرگ خوب دیدیم جواهرات پیا و جلی بود که توی جعبه های حرمی و وزیر میزهای اعیان که
روی آنها شیشه است گذاشته بودند آنها را هم باز کردند تا نشان کردیم یا قوت بود که فرشته با سفیر میگویند
درین جعبه باز یاد بود خلاصه که بخوبی تمام اسباب این خزانه جواهرات را بنویسم یک کتابی میشود
مختصر اینکه خزانه کوچک ممتاز جامع است بعد از تاسای اینجا یک راه نزدیکتری بمنزل خدا مان
غیر از راه چنی طولانی که آمده بودیم پیدا کرده آیدیم منزل آنها خوردیم و بعد از نماز کاسه جانور کردند و سوار شده
را دیدیم برای کردن شهر مجدائی و له هم پیش بود که جواهرات و برزها که ششم خاها و که جانی و وسیع خوب از
مکان بسیار اراده مرین زده شده عام با متعدد اسبابهای خوب نفیس و برقیل و رمای نقاشی همه ر

چون نقاشهای معروف درمونیک چلی بوده پرد بای نقاشی خوب چلی در بخا دار ندافوس که ما وقت حال
 نه بشیم وین مکر نه پایا د شده اسباب ابتاع بنایم خلاصه رانده از شهر خارج شدیم رسیدیم بیک
 محوطه که شش نام چین بود و وسط آن یک عمارتی بزرگ چلی ساخته بودند که حالا خراب میگردد از
 جزایر هم انداز پرسیدیم این چیست گفت در چند می قبل چلی برای زمینایک با با گرفته بودند
 که نام زمینایک با با ایلمان و بعضی دولهای دیگر در بخا جمع برده زمینایک با ماری چلی
 کردند هر کدام بتر و ختر بازی میکردند انعام با نشان و مالی میگرفتند آن چلی حالا نام نه است
 و این عمارت را خراب میکنند قدری دیگر که را ندیم رسیدیم بهدای که اسم این میدان چین (بزرگ
 و بزرگ) است بر سال و اقل که اکثر درین میدان از دوات اطراف جوامات و چهار
 بابان شاخ دار مثل کاه و عجزه آورده اسپوز میکنند وسط این میدان یک محبته بسیار رکی ساخته اند
 که یک انسان چلی عظیم الجثه بیک ششوی بزرگی نیکه کرده است این محبته باران چون ریخته اند
 نیست که قبای پستی و پستی و سبزه یکت لاج افجا که برکت خضر نه باشد که زرده یکدش را
 بلند کرده و دست دیگر را روی کله شیر گذاشته این یکلن ملکوت و سلطنت با ویرانماید است یک
 این محبته که بلند است شش ذرع است از کله محبته مالک پای آن تجاورش زده ذرع است زیر این محبته
 هم کوهی بزرگ است که از کف رین ناکه محبته چلی ارتفاع دارد اسم سازنده این محبته (لوی و شوا
 فالر) و اسم ریخته کران فردیناند (سیر) است با فصد هزار مارکت که معادل بود هزار تومان پول
 باشد بخر آن شده است این اول محبته عظیمی است که در دنیا ساخته اند این بزرگتر محبته نیست مگر
 محبته ازادی که فرانسه با برای ملکیت یکی دنیا ریخته و بجهت آنها با به فرستاده اند که حالا در نیوپورت
 شهر نامزدی یکی دنیا است آنهم بقدر همین محبته است پشت این محبته یکم دایره درست کرده
 بودند که جلوش سوننداشت شبیه کالری و بدوار بای این محبته بای نیم تنه (بوست) از مرز
 درست کرده نصب نموده بودند که محبته خراهای معتبر و شعرای معروف و مردمان بزرگست از
 کف رین و دانه پله بخود میروند بالا میروند بکعبه این کالری دیگر با پاده نشدیم که دریم بالا از
 توی کاسک این محبته را تماشا کردیم باز قدری توی شهر گذشتیم برای (تقن بودوخ) یعنی
 شهر بیان را ندیم و از توی شهر گذشتیم رسیدیم به آهنی که دیروز آمده بودیم از راه آهین
 هم گذشتیم بجهت افتادیم بواهم ابریره شده بود و بظهور که میزدیم رسیدیم بیک پارک و باغ بسیار
 بزرگی که دورش دیوار داشت و یک دری پرسیدیم چه باغی است گفتند باغ مرال و ماده یاکو

را بن باغ ول کرده اند درختهای کهن قوی دارد و تماشای جنگل است و زمینش چمن باغهای استاده
 را الهام را تماشا کردیم درین بین باران بسیار شدیدی بارید که اسکه چها آمدند سرکا اسکه را بستیم
 را باغبر کردیم و گفتیم شهر پریان همین است باید مراجعت کرد میرزا رضا خان وزیر مختار و جمعی از عرض
 کردند چیز باید برویم بالا تر باغ و جابای خوب آن بالا دست است و را ندیم قدریکه رفتیم رسیدیم
 بیکت محوطه بزرگ و وسیعی که تماشای کل کار می همین است و وسط این پارک حوضی است یکت فواره و
 له تته رنگ آب صاف بقدری مجده ذریع اذان فواره محبت دور این فواره را اسکنهای نمته بزرگ
 شکل که طبعی غیر منظم چیده بودند که آب از وسط آن اسکنها میاید این اسکنها بدو جهت است یکی اینکه
 حالت طبیعی پیدا کرده چنین بناید که آب از نومی کوه بیرون میاید یکی دیگر بر اینی است که اگر این
 سنگنما را روی فواره گذارند بسا این است که زو آب فواره را میسکند خلاصه جنگلی فواره فشنکی
 است و در حوض هم تمام با چینه کلکاری و چمن است و در پارک هم خانه و عمارت و خوشنوع سفیدکاری را
 بگل نیم بلال ساخته اند که از دو جنگلی جلوه داشت و برق میرد این باغ و فواره و کل کاری و منظر با صفا و در جلو
 عمارت شهر پریان واقع شده یکت خیابان منتهی بهم در وسط آن یکت نمراب بقدر یکت رودخانه
 میرود و ما چشم کار میسکند از جلوان خود کشیده شده است که در واقع این پارک و خیابان و این عمارت
 جلوان عمارت پریان است که اصل باغ و پارک بزرگ نومی عمارت واقع است این عمارت
 مال دولت است و حالا بشاه زاده خانم (پودش آملی جو دین) که دختر نیرال ملکه اسپانول است
 چنانکه در سابق اشاره شد داده اند و منظر آن از خلاصه با اسکه رفتیم داخل باغ شدیم چوبی مثل شست
 حقیقت باغ پریان است یکت فواره بزرگی مثل فواره بیرون نومی باغ بود که تته رنگ آب بقدر پانزده
 ذریع اذان میاید و یکت دریاچه طولانی تشکیل میداد اطراف دریاچه هم خیابان بین طولانی که ما چشم کار میسکند
 شده است با درختهای کهن و کلکاری و چمن دارد و باران هم باید صفای مخصوصی باغ و کلکاریها
 داده بود که آدم را تماشای آن و الهه عمارت باغیم که یکت رویش آن جلوان و پارک بود و
 حوض این باغ است عمارت جنگلی طولانی مفصلی است بقدر یکت شهر نیاپاده نشدیم که برویم نومی عمارت
 از بیرون تماشا کردیم خوشه زاده خانم و شوهرش هم در عمارت بودند و ما با دو بین تماشا میکردند و
 پاده شده خیابان را گرفته رفتیم برای حوض بزرگ که فواره بلند دارد و شوهر پرنس آملی و دو بین لویی
 فردیناند برادر زاده پرنس رزان است و پرنس العوض برادر شوهر پرنس است که هر سه در این باغ
 منزل دارند رسیدیم ملب حوض فواره و حوض را تماشا کرده قدری ماه رفتیم و تفریح نمودیم سه چهارم

خیلی بدکن دیدیم که مواطب جاروب باغ بودند قدری با سها حرف زده و چند امپریال با بنما نعام دادیم
 بعد سوار کالسکه شده را ندیم برای بعضی عمارات کوچک که در این باغ است رسیدیم بیک کلاه دمی
 خیلی مقبولی اینجا پیا دوشیدیم این کلاه فرنگی نوی جنگل واقع است یک اطاق دوری در وسط دارد که
 آئینه کاری کرده اند و سلمای ممتاز خیلی خوب دارد و چند اطاق هم در اطراف داشت یک مرتبه ساخته
 اینجا برای گردشگاه عصر و خورون چای و عصرانه ساخته اند خیلی چای طبوعی است از بخار فیم بیک
 کلاه فرنگی دیگری آنهم جای بسیار خوب است اما برینست این یکی نیست قدری رانده رسیدیم بیک
 رودخانه که آب آن از مرتبه های متعدد و میرحیت و این مرتبه بار با سنگهای مرمر خوش رنگ خوب
 ساخته اند که آب از مرتبه اعلی مرتبه مرتبه پایین ریخته تا داخل حوض میشود بطوری این سنگها و مرتبه ها
 بهر آن درست کرده اند که وقتی آب میریزد مثل یک پارچه بلور است و ندانه ندانه نیست پیا دوشته
 اینجا تماشا میکردیم که در این بن دیدیم پریش رشان نایب السلطنت رسیده از کالسکه پیاده شده و با
 ما دست دادند پرسیدیم کجا بودند گفتند روز با باب سرو عادت داریم آمده ام بروم نوی اب
 خلاصه انه اینجا سوار شده و فیم برای کلاه فرنگی یک پریش رشان بهم رفتند برای آب سروا نوی بیک
 و حنا بان و باغ رانده رسیدیم بیک عمارت کوچکی که این را هم برای تفریح و تفنن ساخته اند پیا دوشیدیم
 عمارت دو مرتبه است یک اطاقی در زیر دارد و پله های چوبی کوچک دارد و میرود بالا فیم بالا اینجا
 سه چهار اطاق محقر و در دو داشت چهرهای کوچک در بعضی مقبول مثل اطفاهایی که برای اجنه و حشره
 پریشان بسیار تمام این عمارت را با آجرهای چینی کوچک رنگ رنگ مثل کاشی ساخته بودند خیلی مقبول
 و خوش وضع عمارت است اینجا هم تماشا کرده سوار شده آمدیم زیر عمارت بزرگ در گوشه ایغات
 یک محبته بسیار خوبی که کار (کانونا) است و کانونا از استاد های معروف این کار و از
 اهل آلمان است نوی طاقچه گذارده اند که از آفتاب و باران محفوظ است محبته زن بسیار
 خوشگلی است و زیر آن هم یک حوض آب خوبی داشت که کوچک مقبولی داشت پیاده شده کالسکه
 بارادویم بروند پیرون باغ و خودمان پیاده دور این حوض و این عمارت بنا کردیم بکشتن و قتی کرد
 آن عمارت کوچک پیاده شده گردش میکردیم شاه زاده خام و شاه زاده بایک در این عمارت منزل
 دارند آمده بودند اینجا که ما را ببینند با آنها دست داده و عارفند کردیم و قدری صحبت داشتیم بعد
 سوار شده پیش این محبته آمدیم و بعد از تماشا محبته پیاده اند و عمارت پیرون آمدیم و رسیدیم
 به ضعی که در جلو خان این عمارت است و اول هم دیده بودیم قدری ایستاده تماشا می اینجا کردیم
 بلکه

عدد سال شود که این عمارت را ساخته اند و آنحضرت بسیار خوب تفریح گاهی است بعد از تماشای سوار کالاسکه
 به از راه دیگر و مکرر تماشای دیگر و میدان گاههای خوب و از جلو بنظر آید برای کناره رودخانه که این
 هر یک که در دور مراجعت از روی چل و دو خانه (ایبزد) گذشته است که در سر در آنجا است که این
 رسه را کسی سبیل دوم پادشاه باویر پدر لوی دوم که خودش گشت سی سال قبل ازین بنا کرده است
 نیمه پادشاه هم در مقابل در رسه الطرف رودخانه نصب شده است این رودخانه آب صافی
 اردو بعضی جا باران هم سد بسته اند که آب مثل آبشار میریزد و گویا این رودخانه داخل انوشیروانی
 لاصه آید منزل احت کردیم امشب باید درین عمارت مجلس شام رسمی رفته شام بخوریم و در ساعت
 عت لباس رسمی پوشیده رفیق برای شام امشب ما را بعارفی بردند که هیچ ندیده بودیم یعنی در همین عمارت
 به منزل آید از دالانها و اطرافهای متعدد که گشتیم و پیچید متها با شمعدارها و ایشیکت فایسها از جلو و
 از عقب رفیق نواب پرسن رزان جلو آمدند دست دادیم و داخل گشت تا لاری شدیم که تنها شام
 داده خانها در آنجا بودند تا لاری بسیار عالی بود و بدنه این تالار را روی گنج نقاشی کرده بودند نقاشیها
 بسیار جمشاد اندازه آدم صورت جنگلها و اشکال سلاطین باویر کشیده بودند در می آنجا ایستاد
 عد باز و بازوی دختر حضرت امپراطور طریش که زوجه پسر دوم پرسن رزان است داده داخل
 لاری دیگر شدیم که آنهم تالار بزرگ است و دیوارهایش تمام نقاشی است سایر شاهزادگان و شاهزاده
 خانها هم از عقب ما میآمدند داخل اطاق شام شدیم تا لاری بسیار بزرگ عالی بود چهلچرخ اعمالی میاد
 داشت نیز بسیار مجللی ترتیب داده بودند بقدریکصد و هشت نفر سر این میز دعوت شده بودند
 خراج امپراطور طریش دست راست و پرسن رزان دست چپ داشتند طرین ما و سایر بزرگها
 هم هر یک در جای خود نشستند شام خوردیم پرسن رزان در وسط شام برخاسته سلامتی ماستی
 کرد ما هم سلامت او زبان فراموشی کرده و جام شرابی خوردیم و دو طرف تالار هم بالا خانه بود
 که در هر کدام یک دسته موزیکان چمی بودند که نوا میفرستاد و ایرانی موزیک میزدند شام تمام شد
 برخاسته آیدیم بنا را اولی مدخون هم ازین و مرد در آنجا جمع شدند قدری صحبت کردیم و قهوه خوردیم
 بعد من برخاسته با پرسن رزان تعارف کرده آیدیم منزل و وضع سلطنت باویر ازین قرار است
 چنانکه پیش هم اشاره کردیم این پرسن رزان پدر و برادرش پادشاه بودند اما خودش پادشاه نشد و
 سلطنت رسید به لوی دوم که ناخوش بود و خودش را گشت او که مرد سلطنت رسید برادرش
 دوم که او هم حال او عمارت خورسین رید نشسته است و کجا هیچ کار ندارد و سلطنت بلا استقلال

بارش رشان است قشون باویر در غیر از مواقع جنگ نیست بجز آنکه در مواقع جنگ حاضر
 قشون می تواند حاضر کند قشون باویر هم از قشونهای معروف است از حیث لباس و تساد و اسلحه و جانی خیلی
 ممتاز دولت و تبرع و باد که در باویر می تواند قشون حاضر کنند در غیر جنگ سرد راه و سر کرده و مختار و در
 وفق امور این قشونها خود پادشاهان باویر و در تبرع هستند اما در مواقع جنگ خزان محترمی از پروس
 برای حرکت و نظم و دستور العمل جنگ این قشونها مأمور می شود که حفظ باید بدستور العمل خزان پروس قمار کنند
 علامت بیرق این سه دولت هم غیر از بیرق پروس است هر کدام علامت مخصوصی و اوق سلطنت و غیره
 و اندر بیرق باویر شیر داشت و سایر هم طورهای دیگر از قبیل سرنیزه و غیره که نشان و علامت مخصوص
 ایالت خودشان است در امور داخله خودشان هم متفصل هستند و لهای این سه ایالت را بکلی تنگ
 مخصوص خودشان نمیکشند از دربارهای دول دیگر دربارهای این سه ایالت مأمورین میباشند
 هستند که در حضور ما معرفی شدند و آنها را دیدیم از دولت پروس هم درین ایالات مأمورین مخصوص
 ازین سه ایالت هم در دربارهای دول خارجیه مأمورین است اما در دربار هیچک از این ایالات از
 طرف دولت فرانسه مأمورین ندیدیم گویا فرانسه با این دولتهای جزء المان مأمورین نباید بفرستد
 مأمور پروس که در اینجا با است و حقیقت با وزیر امور خارجه اینجا با نفوذش بیشتر از مأمورین سایر دول
 دربارهای این سه ایالت معتبر است و لازم دربار سلطنتی دربارهای محترمتر و بزرگ
 و ایشیک آقاسی باشی با و وزیر دربار و صاحب منصبان و درباری و محلات و دربار از کاسکو و قراول
 احترام و غیره و غیره همه را دارند چنانچه ممتاز به خصوص دربار باویر که خیلی دربار عالی معظی است
 و در چرخه ادب و شهنشاهیت و ستوم) امروز باید برویم سالن توبخ اول باید برویم بجای
 هر نین می) که جزیره ایست در میان دریایچه و این عمارت لوی و دوم پادشاه باویر که
 خودش را گشت ساخته است باید در اینجا بنام بخودیم و از آنجا راه سالن توبخ برویم تفصیل عمارت را
 بعد خواهیم نوشت دیروز منس پاپ از جانب هیئت سفر پیش آمده بود یعنی الهی پاپ است
 که از جانب پاپ در اینجا است اوم خوش روی میفند موی خوش صحبتی بود از جانب سفر انتریکت
 و رفت هم او (منسینو آفونوا گیلاردی) و (ارمتوک مینزا) است خود نواب
 پرنس رشان و خانواده ایشان تا قبل از بدین دولت ایالتی باویر هم کاتولیکی هستند یک کثرت
 پروتستانی روزیکه او در مونیخ است شیم یکت (هینا گاک) که معبد یهود است مد راه دیدیم
 خیلی عالی بود معلوم می شود اینجا یهودی زیاد است خلاصه ساعت ده باید حرکت کنیم جهت پوشیده

شدیم پرسش رزان هم در ساعت معین آمدند صاحب مضبان و ایشیک آتایسها هم حاضر شدند آیدیم
 یائین پارس رزان در کاسه نشسته را دیدیم برای کاخجات و شرفیات خرابیه از سوار و قشون مجتهد
 بهمان ترتیب روز ورو وایستاده و بجهاد بودند از جلوی یک مدرسه عالی که کشیم پرسش رزان گفتند
 این مدرسه صاحب مضبای است که همه صاحب مضبان ابتدا درین مدرسه تحصیل میکنند تربیت میشوند
 هر سال صاحب منصب از اینجا بیرون میآیدیم خلاصه رسیدیم بهمان کاری که ویر و زاده بودیم شاه را درگاه
 خافاده سلطنت و وزیر او ایمان تمام در اینجا حاضر بودند داخل کار شدیم یک سته سرایز پشاده بود
 از جلوانها که شته با پرسش رزان و شاه زادگان تعارف کرده آیدیم قوی واکن واکن هم همان واکن محفل
 روز قبل است را دیدیم رو بطرف جنوب صحرا امروز تمام جلگه هوا غیست پست و بلند می خنبل دارد و هوا
 ابرود آتایمی بارید صفای امروز دخی بروز بای دیگر داشت صحرای سبز چمن و پرگل و جنگل و باصفا دایا
 کوچک متعدد در راه دیدیم بقدر یک ساعت و نیم که راه رفتیم کوههای الب باویر نمایان شدند از دور
 اقل تصور کردیم ابراست بعد کم کم که نزدیک شدیم کوهها خودشان را نموده قله بای همسب بلند نظر
 آمد اگرچه خیلی مرتفع بود آتای برف بچ دیدیم را دیدیم تا رسیدیم شهر (دوین هانیم) یعنی شهر گل اینجا
 این سوادیم ز نهای خوشگل خوب در اینجا خیلی بودند جمعیت زیاد می اندازد اهل شهر حاضر شده بودند بعد
 بزین راه افتاد خیلی تنده خوب میرفت قدریکه را دیدیم از دو خانه (این) که کشیم کوهها کم کم بجاده نزدیک
 شدند که خیلی خوب پیدا بودند راه هم تماش در دشته و حین و ده و کل و سبزه بود که دیگر زمین بهتر بود و صفا
 و چشم انداز ممکن نیست خیلی تعریف داشت راه زیاد می رانده رسیدیم باستانایون پورین شهر رزان
 باهم شدند بزرگی نیست ده هزار نفر جمعیت دارد در صحرائی مرز بونه های ارپاک که در کس دیده بودیم و گل
 و مرغی داشت و صحرائی باون ما هم بود و خیلی دیدیم خلاصه از اینجا یک زن کوچکی مثل نی که دور کسبو
 زبیبون پاریس میگردید برای ما حاضر کرده بودند که سوار آن شده بودیم بر بندر (ایستولت) اینجا یک
 قصه کوچکی است اما از اطراف جمعیت زیاد می اندازد و مرد و دین موقع ورو و جامع شده بودند هزار
 ناراجم و عمارت اینجا حاضر کرده بودند از برین پیاده شدیم حاکم و اعاظم شهر و دوفر هیچ دین پادشاه
 ما خوش محسوس که حالا عمارت از او اسب و دست این و دوفر قیم میباشد حاضر بودند معر فی شده
 ملو افتادند ما هم از میان کوه جمعیت مرد و زن بنا کردیم بهفتن زن و دختر خوش میان اینجا خیلی بود
 مخصوصا اینجا از دختر بسیار مقبول کلماتی زیاد داده بودند که قوی و اندکان رنجیده جلومدم مانسار میگرد
 خلاصه رسیدیم به برین کوچک سوار شده این سلطان و عزیز سلطان و مجدالدوله و ابن ملوک

و سبز اتحد خان و جهانگیر خان و ادیب الملک و ابوالحسن خان و احمد خان و حسن خان و سید محمد خان
در کتاب ما بودند و اندیم رسیدیم به بندر استوگنخته بندی کرده بودند کشتی بخاری حاضر بود و رفتم
نوی کشتی قدری باران میآمد نصف از کشتی را چادر زده بودند رفتم زیر چادر نشستم کشتی بخار حرکت کرده
براه افتاد این دریاچه قدری صاف است که ماه ذریع زیر آب پیدا است آب شیرین و کوارای
جلی دارد و اغلب با عجمی دریاچه مادیست ذریع است ماهی غزال آلا درین دریاچه جلی دارد که بزرگ
شده اند ماهی میگو و صغای دریاچه و دین هوای خوش که ابر بود و دینی بارید بسیار عالم جلی داشت
بعد یک ربع ساعت که اندیم رسیدیم با سکه جزیره انجا پایده شدیم زمین این جزیره اغلب پست
و بلندی و جنگل است و دختماهی بزرگ در دخیل عرم و با طراوت است مایه برویم عبارت گفته و انجا
نهار بخوریم قدری راه سر بالا بود یکت کالسه برای ما یکت نوع صندلی که آدم را بلند می کنند و
سیرته حاضر کرده بودند من به یک کلام سوار نشده پیاده آن سر بالای را با همراهان رفتم جمیع حجت زیاده
از من و مرد در انجا حاضر شده بودند جلی سر بالا رفته خسته شدیم و عرق کردیم ما رسیدیم عبارت
گفته از پله های زیاد بالا رفته رسیدیم بر تپه و قوم انجا برای ما نهار حاضر کرده بودند و نهار این استقامت
و سایر همراهان ما را هم در مرتبه زیر حاضر کرده بودند این عبارت چندان عالی نیست عبارت متوسط است
بسیار و اسباب هیچ ندارد و کردین یکد و اطافی که برای ما حاضر کرده بودند مثل نخصری داشت از انجا
این بالا خانه که نگاه میکردیم منظرهای خوب داشت از یک طرف که نگاه کردیم و در جزیره زد یک بهم در
دریاچه دیده میشد که یکی جلی کوچک بود و در جزیره و چمن هیچ نداشت یکت جزیره و یک که بالسه بان
بزرگتر است قدری خانوار و رعیت داشت یکت معبدی گفتند در آن جزیره است که خرابی
مارک دنیا در آن معبد سکنی دارند که بهای آتپ با ویر و در این دریاچه را احاطه کرده است اگر چه
کو بهما در دستند اما خوب پیدا بودند صفای این جزیره و آن جزیره و یکو که بهای آتپ و زنک
آب دریاچه از منظر این بالا خانه یکت عالم خوشی داشت که بوصف نمی آید خلاصه نهار خوردیم و
آیم پائین یکت چنابانی را گرفته رفتم برای عبارت جدید که از بنا بای لومی دوم پادشاه با ویر است
که خودش گفته است باز قدری سر بالا رفته کالسه و تخت روان دستی بهم برای ما حاضر بود اما سوار
نشدم ماهه پانزدهم ماهه عبارت فرمودیم آن تخت روان را آوردند نوی آن شستم و نهار از جلوه دو
نظر از عقب ما را بلند کردند و بهیست قدمی که رفتم رسیدیم عبارت پائین آمده و داخل جلوه خان عبارت
که حوضها و قوارها و انجا بود و شدیم افوس که راه آب این حوضها خراب شده و نظره آب ازین قرار

وضعا بیرون نمی آید و مشکل هم هست بیرون پایذ چرا که میکفت مذمت سی هزار تومان خرج معین
 آرد با است تا آب آبنای بیرون بیاید یک بازوی این عمارت هم تا تمام است با بعضی که سخت کاری
 بنای اطافا و طالار تا تمام شده است و تا مبل و اسباب آنها را درست نکرده اند و کما نم نمی کنیم
 تمام شود زیرا که بعد از لوی دوم که این عمارت را ساخت و خودش رگشت اولادی نداشت
 داشت او شود اموال و مشغلاتش که از آنجمله همین عمارت باشد آرد تا برادرش که پادشاه حالیه بنشین
 شد رسید این پادشاه هم که ناخوش است و نیامده است این عمارت را بر بند که بدید می کنند
 بسازند گذشته ازین لوی دوم که این عمارت را ساخت بعد رسته چهار کرد و رقرض کرده به صرف بنای
 عمارت رسانید که نور آن قرض باقی است و دولت باویر نداده است و باید این دو نفر قرض
 و شاه حالیه را تسامح و داخل ملاک پادشاه توفی که باین پادشاه رسیده است بر و رقرض
 و شاه توفی را بدهند در صورت پولی نیست که عجله خرج معین این نواز را بشود و پانزده سال است
 این عمارت را شروع و تمام کرده اند و در دولت آلمان این عمارت را بخرد و تعمیرات آن تمام
 ماید و واری عمارتی شود که در تمام دنیا نظیر آن نیست خلاصه این حوصها و نواز را خیلی عالی ساخته اند و آرد
 و فی تمام مظاهر مرتبه هر که را م بقدر کوی به کلمهای مختلف و متعدد و خصوص و نواز و درک
 آرد که خیلی بلند است مثل یک کوی است صورت حیوانات و آدم بوضع های مختلف در آن ساخته اند
 از آنجمله چند آدم ساخته اند که از بالای آن نواز را معلق زده میخوانند بیایند توی حوض و در حال شکستند
 تند بسیار نواز های عالی است حیث که آب ندارد و گفت حوصها پر و تماشاش چمن شده است هنوز
 اصل عمارت شده از پهلوی این نواز را با ظاهر عمارت را تماشا کردیم که چندین مرتبه است و رنگ
 بر و مایل طلایی دارد و از پایین الی بالا در دو درجه با هم از جلو و بجا می عمارت و با کلهها مجسمه های زیادی
 نصب است خیلی باشکوه بنظر میآید از زیر عمارت در می بود رفیق و داخل شدیم بیک صفت که از آن صفت
 آید بیرون رفت و داخل حیاط شدند درین صفت یک طاوس نری از چو دن ساخته و در روی یک کلدان
 رمر بر روی که از مرمر کین ایتالیایا ساخته اند گذارده اند این طاوس را از روی طاوس و با اندازه طاوس
 طبیعی ساخته اند اصل طاوس از چو دن است و از گرون نایسته اش نقره یک دست است و رنگ طلای
 وینا کاری کرده اند با بعضی که از سینه الی و مشن با نقره و وینا کاری روی نقره نقش نموده اند که تعبیه
 مثل نمکهای پروبال و بال و دم طاوس است این طاوس که مثل طاوس است روی کلدان ایستاده و بیک
 طاوس باده که از اهرام از نقره ساخته و شکل و رنگهای طاوس پسینا کاری کرده اند و آن هم بر کلدان رو

بکت دست انداز سنت مرده بی خوابیده است نگاه میکند بعدری این دو طاق و این خوب ساخته و بنا
کاری کرده اند که بهر از آن تصور احدی نمی آید و آدم از تماشا و دیدن آن سیر می شود و افسوس که بواسطه نکیفت
جمال درستی ندیده ایم که خوب و بد وقت این عمارت و زیبایی از آنما شنایم این طاق و سها کار پس است
و بسلیقه این بنا پس ساخته شده بعدری هزار تومان قیمت این طاق و سها است از صفه طاق و سها که
داخل طاق مرمر شدم که سه سمت عمارت نگاه باین طاق میکند این طاق را با پنجه طاق مرمر میگویند که
کف آن را بکل ظاهری از مرمر سیاه و سفید فرش کرده اند از طاق مرمر داخل پله بزرگی میشود که از آن راه
پله باید بعمارث رفت به نیکه شخص داخل راه پله میشود و حالت خوبی با دم دست میدهد بدین حال کوفتی
برای آدم پیدا میشود و بیک حالت بچایی که شخص با آن حالت تخیر و محبت و است می شود و بچ راه پله
باین روشنائی و ارتفاع سقف و وسعت نیست و تمام این راه پله که بسلیقه تازه و وضع بدینی
ساخته شده و داخل راه پله بای دیگر ندارد و پله با و جز با و کبلا و یهای بالا و بعضی اجزا دیگر این راه
پله از سنت مرمر رنگین و باقی مطلقا کاری و استوکت و نقاشیهای جور جور است که روی کج نقاشی
کرده اند مدتی در این راه پله وزیر ایوان راه روا بسته اند تماشا کردیم بعد داخل اطاق نشدیم و داخل
اطاق اول و دوم و تا لایروم که شخص می شود و هوش از سرش میرود و و حالت بهت بهم میرساند با طاق
و اطاق چینی که رسیدیم حیرت بر حیرت افزود این اطاق چینی تماشایی کار ساکن است که در لب
و دیوار و چلچراغ و بخاری و میز و کله آن و سایر اسباب تمام چینی است مخلوط و مزین نقاشی و مطلقا کاری و
مجسمه مرمر و تمام چینی بای کل جنبه مثل مثبت رنگ بر رنگ خلاصه این عمارت تمام آینه و مطلقا
و م روی چوبها و طوری مثبت کرده اند که شاخه شاخه شده است مثل مثبت روی طاق و تمام مطلقا
طلایی شریف است و پرد های تمام عمارت تخیل آبی و سبز رنگی است که روی آنها را شیشه کلاهیون
نمای و زرد و زردی کرده اند همه کلاهیونهای کار و نیک که ممتاز ترین کلاهیونها است و درینها تمام
م. در آن تمام منظر و صحنی و نیم کتهای کوچک مطلقا و اول درج بخاری و روی تمام منظرهای رنگ
ر است کلاهیون و زردی تمام این اطاقها را بجهت بای مرمر اعلامی تمام شده و نیم تنه پر است تمام با چلچراغ
ی عکاکه از آن عالی تر می شود و جاد بای پایه و در حتما و آینه بای بزرگ خوب که هر که با بچایی خود
در بیت سلیقه نصب شده است تا لایرینه که وار و طولش صد و نه قدم است و عرضش
نیم قدم این تا لایرینه بای با لایرینه وار و که تمام محقق نقاشی و مطلقا و آینه است و در باوین
و بوار همه از روی سلیقه نقاشی و آینه شده است سه روی این تا لایرینه چنانچه نقاشی تمام با بچایی

دارد و طرف تالار چهار بای پایه بلند مصلای سر بلو شمع زده حاضر گذارده اند و سطح هر جا یک صندلی
 بزرگت بیدسته که باور و میکونیک گذارده اند بر می نشیند که روی آنها تمام محل کلدی و کلکوتنه های کمپاچ
 است علاوه برین زینتار و پای کولین بادی هم داشت بالا را زینت های این عمارت و مبلمان میماند آن
 چشم انداز این عمارت و تالار است که هر چه آدم نگاه میکند و رایچه و آب دریا و سبز و باو جزیر بای نوی دیا
 و جنگل یا حضارت و کوههای آلب است که دور دریاچه را احاطه کرده اغلب مجسمه های این عمارت
 اشکال لوی چهار دم و سردار با و جزالما و معشوقهای لوی چهار دم پادشاه فرانسه است خیلی این
 پادشاه بلوی چهار دم میل و عقیدت داشته بطوری که بلوی چهار دم سجده میکرده است این عمارت
 را هم از روی عمارت و سایل پاریس ساخته در تالار جنگل و تالار آینه تمام تقلید عمارت سلطنتی
 پاریس را کرده است وضع فوآر با و جوصنا هم همه از روی و سایل اقباس شده است که این عمارت
 نوافض و نما بهایش تمام میشد و بسیل و سباب مزین میکردند اقل عمارت و بنا بود الا آن هم بقدر
 که تمام است و بل شده و زینت دارد و سایل ندارد و بعضی میرا در اینجا است از کار سبزه
 که اشکال دارد و بسیار چیزهای میماند بی نظیر که اینها را است بطوری که در قیمت آنها اعراق میکفتند
 حیف که وقت و مجال نیاورد ازین توقف و گردش را اندازیم و باید برویم براه آهن اطاق خواب
 این عمارت هم از جای نمائشی بسیار فشک بود و تختی از طلا داشت و پردای محل که در دو تخت
 بود تمام مفول و در نه های ممتاز کار میونیک بود و آئینه های بسیار بزرگ مزین گذاشته بودند که جدا
 که آدم از خواب برنجیز خود روشن در آن آئینه بایبند و بعد روی این اطاق مزین و نظریف و قلیل است
 که بهتر ازین تصویر نیست از عمارت آیدیم باین در زیر این عمارت هم حمامی است که از بین حیات
 مردم داخل حمام میشوند این حمام خودش یک دستگاه و عمارت علیحه است و در سر حمام که نشیم
 آئینه های بسیار بزرگ و نه های طلای برجسته در سقف و کیلاوی و حالت نظافت و نظافت
 و صنعت و تشکی این حمام را دیدیم با اندازه ایست که اگر بخوانیم شرح بدیم محتاج یک کتاب فصل
 علیحه است از غریب این است که این پادشاه متوفای باویر که این عمارت باین جوهر ساخته
 چهار پنج مرتبه بیشتر باین عمارت زلفت و بهر وقت که با بخامیرفت تمام چراغهای عمارت را که شبانه
 هشت هزار شمع بود روشن میکرد و همه مردم را بیرون میکرد و یکد و نه های نشست و راه میرفت
 و نمائش میکرد و اینها می غریب داشته است هر وقت هم که در این عمارت شام بخورده است شبانه
 خانه در زیر عمارت بوده و جانی ساخته بودند که غذا را با میز اسباب که اختراع شده بود بالا میاورد

و صرف میفوده است و این تعبیه برای این بوده است که شصت و داخل اطاق نشود خلاصه چون
از اینجا بسالزبورخ مسافت زیاد است از عمارت پرده من با این سلطان و عزرا سلطان
توی کالسکه نشسته قدری دور جزیره و کنار دریاچه گردش کردیم سایر طرین پیاده رفتند و مشکله
ما هم با کالسکه رفیقیم برای سکه عمارتی که نماز خودیم از عمارت های کهنه قدیم است اولش معبد بوده بعد
دولت رسیده و حالا اینجا شده است خلاصه رسیدیم با سکه کشتی بخارا اول حاضر نبود دقیقه که گذشت
حاضر شد و داخل کشتی شده رانندیم گردش هم در دور جزیره معبد و خرابی تارک و دینا و آن جزیره کوچک
دیگر کرده رسیدیم با سکه استوک از کشتی پیاده شده بر راه آهن کوچک نشسته رانندیم رسیدیم بجا
و داخل ترین بزرگ شده رانندیم صحرا هم به جا پرسه و چمن و گل و چمن و دره و پشته و خیلی با صفا بود
رو خانه های خوب متعدد و گذشته مسافت زیادی که رانندیم بکوه نزدیک شدیم و در شسته کوه قلا
بدست راست بطوریکه مثل این می نمود که از دامن کوه برویم رفیقیم تاریدم بذر و داخل ده شده و رانندیم
تا ساعت هفت و نیم از نظر گذشته و در سالزبورخ شدیم زیر عمارت و زیر مختار و جنرال هماندار و سایر عمارت
دار های اطیش و بارون تیل و زیر مختار اطیش که سابقاً مقیم طهران بود و حالا در مختار سرستان
در کار حاضر بودند پیاده شده با همه تعارف کردیم جنرال هماندار بسیار آدم محوولی است بکهنه سوار
و موزیکانچی در کار حاضر بودند از جلوصف آنها گذشته با جنرال هماندار سوار کالسکه شده رانندیم برای
هوتل و درپ که منرال دارد اینجا و خیلی بکار نزدیک است رسیدیم به هتل و هتل بسیار خوبی است سه مرتبه
اطاق های عالی مزین دارد و یک آسانسور هم دارد که بالا میرود و پایین می آید چشم انداز خوبی هم این
هتل کوه و باغ و اطراف خودش دارد و بعد از ورود ما به منرال هوا ابر شد و باران شدیدی بارید و خیلی
هم سرد شد (و در پنجشنبه طبیعت و جهاد ام) امروز در سالزبورخ توقف کردیم باران
هم متصل میاید هوا می منفعلی بود و نماز خودیم بعد از نماز با وجود باران سوار کالسکه شده رانندیم برای
بل بورون (من با این سلطان و جنرال هماندار توی یک کالسکه نشسته مجد الذوله و این عمارت
و ابو الحسن خان و ادیب الملک و احمد خان و ناصر الملک و صدیق السلطنه و معاون الملک و سایر
طرین هم در کالسکه های دیگر سوار شده رانندیم از کنار رودخانه سالز گذشته مسافت سالزبورخ بسف بفرست
که مایه بود و دیدم خیلی آباد تر شده هتل های خوب عالی قوه خانه های بسیار خوب خانهای اعلی خیا بنای
ممتاز بنا کرده اند خلاصه عیناً راه است تا بل بورون از توی چمن و گل و درخت و سبز و چمن و جاب
با صفا گذشته از پائین باغ بل بورون پیاده داخل شدیم باران هم باران در نهایت شدت میاید

همان باغ است که دیده و تفصیل از نوشته ایم کل و سبزه زیاد دارد و از کنار حوض بزرگ که ماهی خولی آباد دارد
 تماشا گران آیدیم تا که حوض که یکت چادر تشکی برای مازده و قوی چادر شیرینی دمبوه جانب روی برنجیده
 بودند علاوه حماما را های با بعضی از صاحبان و دیگر و پیشنها و ناظر و غیره هم در اینجا حاضر بودند یکدسته
 موزیکانچی هم موزیک میزدند داخل چادر شدیم که بلکه باران بایستد هر چه مایل کردیم باران نایستاد
 بالاخره برخاسته بنا کردیم بگردش کردن همان جا های قدیم و لاکت پشتما که آب از دهن این لاک
 پشت بدن آن میروید و شهر که گوشت میکشند تمام ابالی شتر مر که ام بیکت کاری شغولند و جا های نما
 شانی دیگر و مریای آب صاف که ماهی قرال آباد داشت غام را همان حالت سابق دیدیم زن و پسر
 زیادی هم با وجود باران جمع شده بودند در فتم بجای که آب از سقف در و دیوار میریزد و کلاه در و کلاه
 آب بلند میکند نگاه آب بلند کرد همه جای تماشا می کردیم خیلی خوش گذشت و باران هم
 کم کم ایستاد دیگر جای که از دهن و شاخ مرال که دیوار نصب است آب میریخت دیدیم این اول کردند
 سر مردم بخت خیلی تماشا داشت بعد برگشته هوا را کالسه کشیده از راه و دیگر اندیم برای منزل مرور بنا بود
 برویم براه ای که مانده ساخته اند که از کوه بالا میروند چون هوا سعادتمند و موقوف و آسودیم این راه که آیدیم سقا
 آمد کار همین راه آهن این راه را چهار سال است ساخته اند که میروند بیکت بلندی با صفائی که اینجا قهوه خانه است
 و چشم انداز خوبی دارد و مردم متصل ازین راه بالا و پایین میروند و گردش میکنند چهل و پنجاه نفر ازین
 راه میروند و بالا و چهل دقیقه سیاید پایین این راه سه رایل در و عمده ان رایل وسطی است که دندانه و دندانه
 و این ترین در رفتن بالا و پایین آمدن بان دندانه باشد میوه و سه لایرین از بالا پارت میشد و تا پایین
 بر سر هم میریخت خلاصه وقتی که در رسیدیم ترین حاضر بود جمعیت زیادی هم چه در اینجا جمع شده و چه در
 تماشای مار فیه بودند بالا گفتیم لاکه ترین حاضر است خوب است برویم بالا و بساحت و تماشا کنیم
 اسم این راه را (شمن دوفود و گوپولت) میگویند سوار ترین شدیم هندی که این راه را ساخته است
 حاضر بود مرد کوتاه بالای جوان چاق میغدی است ریش و سیل هم ندارد اسم این ستمایون که حالا
 سوار شده و میرویم (چادوش) است اول که نشینیم تصور کردم که این راه را از نقطه حج چچ سیت
 اند و بنیز حج بالا میروند که چندان احساس نمیواید که هم خیلی مرتفع است قهوه خانه که دران بالا
 ازین پایین جای کوچکی بنظر میاید بار تعلق کوه و در آباد البرز طهران است هوا هم ابر بود و باران هم
 نم میبارید این کوه هم تماشای سخی است وقتی که سوار شدیم و درن حرکت کردیم دیدیم راه را بطور
 مستقیم با لایر و دو خالی از احتمال خطر نیست که اگر خدای نخواسته عیب کند و بشکند زن تا پایین

پرت می‌بود خلاصه را ندیم و هر چه می‌رفتیم راه بلند تر می‌شد و کاهی کمی چرخ هم می‌رسایند و باز اگر جا پست
 می‌رفت هر چه بالاتر می‌رفتیم چشم اندازش بهتر می‌شد شهر سالزبورخ در دو خانه سالزومه از بالا پدید می‌آید
 و ده ای متعدد و دریاچه‌ای چند از این بالا پدید می‌آید چشم اندازی داشت که در عالم چنین چشم انداز
 نمی‌شود اگر هوا صاف و آفتاب بود تماشاگاهی سترگ‌ترین می‌شد با اینکه ابرو باران بود باز خیلی تماشا
 داشت اسب هرگز از این راه که راه آهن می‌رود غیورانه برو و ممکن نیست برو و اطراف این راه
 هم مثل راه هزارچم باز در آن بر تگاه‌های بد دارد و در بین راه مجدالدوله سه شوکا که در تکه‌های خرابیده اند
 با نشان داد خودمان هم دیدیم چهارپاره رس بود اگر تفنگک حاضر بود می‌زدیم این راه آهن دیک
 بخار کوچکی دارد که اختراع جدید است و ترن هم یکت مجلس است و اطرافش صندوقی دارد که همه بجا
 نشسته بودیم کمیتف را هم بهشت و اگر بنه بودند چند تن دیگر که راه هم جلو ما نشسته بودند
 مدتی را ندیم تا رسیدیم بقعه کوه که قوه خانه دو استایون است در راه هم دو استایون کوچکت
 معقولی بود و در استایون و قوه خانه قه پاده شدیم هوا شدت سرد بود و بارانم بارانهای این
 قله کوه کرد تمام شهر و جلگه با و کوه‌های اطراف و کوه‌های آلپ و دریاچه‌ای نوی جلگه و جلگه‌های کوه‌های
 اطراف و سبز را و رو و خانه پیداست چیست که هوا سرد و ابر بود و برای تماشا و احساس این نظریاتی خوا
 مساعد بود و از در عالم چنین طبعی با تماشائی نیست از آن بالا مثل این بود که شخص از آسان زمین را تماشا
 کند خلاصه از شدت سرما رفتیم توی قوه خانه قوه خانه دو مرتبه خوش وضع پاکیزه است جمعیت زیادی
 هم در اینجا بود اطراف قوه خانه نشسته بود از پشت نشسته قدری تماشا کردیم چای آوردند خوردیم
 این قوه خانه عله جات و رئیس محترمی دارد زن و دخترش قوه خانه هم در اینجا حاضر بودند بعد از قوه
 آمدیم بیرون و کانه‌های کوچک است هم از امتعه و اسباب خود سالزبورخ و اسباب بقیه در اینجا داشت
 اسباب زیادی و ما و طرین برای یاد کار از این دکان کین جز دیدیم دکان عکاسی هم داشت وقتی که آمدیم
 سوار و اگر شویم عکاس آمده یکت عکس ما را پامی و اگر یکی هم توی و اگر انداخت که از عقب برای
 می‌آوردند بعد سوار ترن شدند بنا کردیم پایین آمدن الحقی این راه از کارهای بزرگست و خیلی خوب ساخته
 امر سهلی نیست که آدم در چهل دقیقه باره آهنی که مثل این است که از دیوار بالا برود تا مسیحو قله کوه
 مرتفعی خیلی صنعت بزرگی است خلاصه پایین آمده رسیدیم بکار سوار کالسه شده راندم برای هتل
 بنزل سیده راحت کردیم (دو و جمعیت بلیت و پنجه‌های الحقی) امروز باید دیدیم
 بروین چون ساعت هشت باید برویم بکار ساعت شش بعد از نصف شب از خواب برخاسته

جنت پوشیده حاضر حرکت شدیم و در ساعت هشت رفتیم بجای که بهم نزدیک بود سوار و کنه‌اشیم
 و را ندیم هوا بهم مربوط و یکی باران می‌آمد و ز همه جا کوه‌های بلند بزرگ در طرف دست راست بود
 و اغلب جا پشته‌های خیلی میانه ما و کوه حایل بود اما باز پشته‌ها و جنگل‌ها و کوه‌ها پدید بود تا ما در وین
 هم که شدیم همه جاد و دست راست کوه‌های بزرگ امتداد داشت صحرا هم همه سبز و پر گل و جنگل و صفا
 بود از کنار دو دریا که چاکت گذاشتیم آبادی زیادی در راه بود و دستاویزهای مین راه اغلب جاها
 زن می‌ایستاد از جمله در استایون (لات فالت) زن ایستاد یکدسته سوار در لگن زده پوش
 ایستاده بودند پیاده شده رفتیم جلوسواران را تماشا کردیم سوار ما هم از بلو ما فیلده کرده رفتند بعد
 رسیدیم به (کنش) در اینجا نیم فوج سرباز ایستاده بودند از ترین پیاده شده از جلو سرباز گذشت
 انبار تماشا کردیم حاکم شهر را جمعی از جنرال‌ها اینجا ایستاده بودند همه را دیده احوال پرسیدیم کرده آمدیم تبر
 و را ندیم و نهار را هم توی واکن بهیولور که میرفت خود بهم اسم همان‌ها را می‌اطربش ازین قرار است
 بادون دیت قنر) که در فون اطربش به سوادری دارد (بادون کینر) (کلنل گوئن) --
 سه ساعت بعد از ظهر باید وارد وین شویم که از سالن بونج الی وین باره آهین هفت ساعت تمام که
 در سه ساعت سر رسیدیم به کاروین کار بزرگی است جهت زیادی در کار حاضر بود علیحضرت
 امپراطور اطربش (فواشوا اذوف) با ایتقرم) سینه دشلوار قرمز با تمام شاه زاده‌های خانواد سلطنت
 و آرشید وکت با و نواب آرشید وکت لونی برادر علیحضرت امپراطور که حالا ولیعهد هستند و وکل
 سنا از امپراطور کوچکتر می‌باشند با پسر و اعلی‌جنرال‌ها در کار حاضر بودند پیاده شده با علیحضرت امپراطور
 دست داده تعارف کردیم و امپراطور ما را با محال همراهی و دوستی پذیرفتند یکدسته سرباز صف کشید
 بودند مورچک‌چیان موزیک می‌زدند با علیحضرت امپراطور از جلو صف سرباز گذاشتیم و بعد امپراطور اشاره
 کردند و یک را موقوف داشته تمام شاه زاده‌کان و آرشید و کمار ابرای مامعری کردند پس از آن با
 امپراطور از طاق کار گذاشته بکاسکه نشینیم سایرین هم از عجب بکاسکه‌های دیکو سوار شده در محال شکوه
 را ندیم برای عمارت بونج که عمارت سلطنتی است جمعیت زیادی در دو سمت کویچه و دنیا با آنها ایستاد
 بودند رسیدیم بمنزل پیاده شده با امپراطور از پله‌ها آمدیم با لادرا طاق اول تمام شاه زاده‌ها و خانها و آ
 شید و شس با ایستاده بودند امپراطور همه را مامعری کردند و با آنها تعارف کرده دست دادیم علیحضرت
 امپراطور اینجا نشستند در (ایشل) می‌باشند بزرگت زنهای اینجا حالا از و نواب آرشید وکت و
 ولیعهد برادر امپراطور است که اینجا حاضر بود از شاه خانهای پرتوغال است بعضی از زنهای هم دام‌دو را

یعنی صاحبان امپراطور و امپراطریس بودند بعد از معرفی شاه زاده خانها علیحضرت امپراطور صدر
وزیر عدلیه و وزیر خارجه و سایر وزرای دربار خودشان را معرفی کردند بعد از رفتن آنها امپراطور ما
آوردند و ای طاق مخصوص خودمان و خودشان مراجعت بمنزلشان کردند که در همین عمارت بعد
از نماز با برخواستن از راه دیگر رفتم برای بازدید علیحضرت امپراطور ای طاق و تالار به تالار ازد
و تالار بانیکه پردای نقاشی خوب و پردای کار کوبن داشت گذشته از قله پایین رفته رسیدیم با طاقها
کوچک که احاطه کابینه و کار امپراطور است باز از اطاقهای متعدد دیگر گذشته رسیدیم با طاق تحریر و کا
مخصوص که اسباب تحریر و کاغذ زیادی و قلمه ان امپراطور اینجا بود و وارد شده با علیحضرت امپراطور و
دادیم من بودم و امپراطور و وزیران خان و وزیر مختار بقدریکت رجب ساعت با علیحضرت امپراطور صحبت
کردیم امپراطور خیلی مهربانی و محبت نمودند بعد برخواستیم خیلی راه علیحضرت امپراطور را مشایعت کردیم
و بعد تعارف کرده آمدیم با طاق خودمان قبل از رفتن بازدید امپراطور میلان پادشاه و سربستان که
درین است آمد بدیدن ما خیلی نشست و صحبت کردیم شاه زاده جوانیست سی و دو سال دارد و
رو و معتدل و موسیاه و چشم و ابرو سیاه و خوش صحبت است اما حالا پادشاه سرب مریت اسلحه
انجا استخفا کرده پیرایه چهارده ساله دارد که او پادشاه است خلاصه چون امشب باید با علیحضرت
شام بخوریم امپراطور آمدند با طاق ما را برادر و امشبه بردند با طاق شام امشب شام مخصوصی است
علیحضرت امپراطور هستند و یکد نفر از شاه زاده خانها که یکی زوجة نواب ولیعهد است با یکی دو
دیگر و دو نفر از دامادان و دو نفر از هم از وزیران و شاه زاده که روی هم رفته بیست پنج شش نفر
از طرفین با هم تنها این سلطان و مجدالدوله و این جلوت و زیان خان بودند پرسن میلان هم دعوت
شده بود شام خوردیم دست راست من زوجة نواب ولیعهد و دست چپم علیحضرت امپراطور بود
بعد از شام برخواستن و ای طاق دیگر قدری کردش کردیم و صحبت داشتیم بعد آمدیم با طاق خودمان چند
وقته راحت کرده بعد نواب ولیعهد آمدند با هم رفتم به تیار علیحضرت امپراطور چون غذا در سینه
به تیار میآید این تیار همان تیارتری است که در دو سفر سابق بهم رفته بودیم راه پله های سرمرغالی
دارد و دمارت تیار شش مرتبه است تمام نقاشی و مطلقکاری و با چراغهای الکتریسیته خیلی تیار مرغالی
تمام شاه زاده خانها بودند در زیر مخصوص خودمان نشستیم زوجة نواب ولیعهد دست راست و خود
دست چپ من نشسته بودند پادشاه میلان هم بود این تماشاخانه من بسیار خوب و در قاصدای محبه
و بازیکر با و اکثر گیمهای ممتاز در اول باله بود بعد بازی عظمی و چاک در تماشاخانه ان یار میزدیم در آن

باز و نامرد و عاقل کامل ملایمی است لباس نظامی مجاری پوشیده بود و کالوکی که رفت اول سه نفر از
 کلاه بزرگ و پوی طاق چخسور با اجزا و اتباع خود ساز و مقرنی کردند و رفتند سفیر کیه المان (پرس
 و روس سفیر کیه عثمانی (صدقه پاشا سفیر کیه ایتالیا (گنت نگر) بعد آیدیم با و طاق دیگر
 که تمام سفراء و وزیر مختار ما و شارژ دافرا میآمده بودند یکی یکی مقرنی شدند گنت نگر در ایام جوانی
 مرد خوش و بی خوش ناستی بوده حالا که پیر شده خوش ناست و بیشتر است و آید شده در ایام ناپلئون بوم امیر
 فرانسه انجانب دولت ایتالیا در پاریس همیشه سفارت داشته و در دربار امپراطور و امپراتریس خیلی محترم
 و خیلی اورا دوست میداشته اند (پولنی لو بانفس) سفیر کیه روس و (میسر فاجیت) سفیر انگلیس رد کیه
 سفیر کیه فرانسه حضور نداشتند به یللاق فقه بودند شارژ دافرا می آمدند و سایر سفراء همه حاضر بودند و مقر
 شدند و با همه احوال پرستی و صحبت کردیم و رفتند بعد تمام چیزها و فیلد مارشالها و صاحبان بزرگ
 فنون برمی و بحری چخسور آمدند آنها را هم یکایک آن مقرنی کردند بعد آمده قدری راحت کرده و با جزالهای
 و نیکان جان و وزیر مختارها را که لک شده رفیق برای دیدن شاه زاد و مادرشید و کما و ارشید و ششما اولنیم
 بکلیسیای کاپوسین که ولیعهد در آنجا مدفون است و نفر کشیش در آنجا بود و ندجلو ما افتاده ششما بزرگ
 و دوست داشتند از بقیه بود پائین رفته داخل سردابی شدیم تمام اموات خانوادہ امپراطور از زن و مرد
 در آنجا مدفون یعنی حسد و قهای آنها را در این سرداب گذاشته اند حسد و قهای سردابی را از امپراطریس بزرگتر
 و مجلل تر از سایر بود و حسد و قهای سایرین دوران بود تمام شاهزاده خانها هم در آنجا حسد و قشان
 گذاشته شده است حتی سیر ناپلئون اول که مادرش ارشید و ششما سردابی است که دختر فرانسوا امپراطریس
 اطرش بود در آنجا است باج نفقه گذاردم سرفرو ولیعهد و از کلیسا آیدیم بیرون رفیقم بجای نواب ولیعهد
 خود و ولیعهد و زوجه و عروس ایشان همه حضور داشتند اسم زد به نواب ولیعهد (مادری توئی پرس)
 بر تو غا غل است اسم عروس ولیعهد (مادری با آذخا) برادر زاده پادشاه ساکل است زوجه نواب
 ولیعهد کلس را نوری خودش انداخت و قرار شد برای با بطهران بفرستد نواب ولیعهد و خانه
 خودشان برادر زن خود را که تازه از بخارستان آمده بود معرفی کردند همش (دولت دو نو کاخان)
 یاد و سر کرده و فوج و هم و سوار است جوان خوب خوش و بی است از آنجا بیرون آمده رفیقم بخانه ارشید
 و کما و بعد رفیقم بوتلی که پادشاه میلان بمنزل او دهمه اینجا کار است گذاشتیم و گذشتیم در سه بوتلی که
 استاده بودیم یکت و کان و در بین فروشی نظرم آمد بر میان خان و وزیر مختار را فرستادیم رفت
 و دو در بین کش خریده و آیدیم بمنزل قدری راحت کرده بعد با این سلطان و جزال و معاند و مجاری

Humbert King of Italy



Humbert King of Italy.
Humbert. Roi del Regno

Umberto I King of Italy

وی کالسه نشسته را ندیم برای یون برون میرزا محمد خان و بعضی از پیشخدمتها هم همراه بودند و اسیر
 بود و باران میآمد خیلی راه رفتیم تا رسیدیم به شونبرون و در باغ شیدم و در خیابان های باغ قدری کردیم
 لریم تفصیل شونبرون را در روزنامه سفر سابق نوشته ایم و دیگر در اینجا لازم نیست تفصیل از انبوسیم
 قدر است باغ با صفا می خوبیت بعد از تماشای اینکار فقیم به باغ وحش حیوانات خوب از بهر قیل دارد
 نکته های بزرگ خوب دیده شد ولی غیر از جنس نکته های ابراست شاخهای بزرگ و تنه های فوی
 وارد که بزبان فرانسه (بوکدان) میگویند دست بودند بطوریکه اگر آدم نزد ایشان میرفت آدم را
 میزدند و دیگر شتر و ملنگ جونی داشت حیوان تازه داشت هر چه در باغهای وحش دیکر دیده بودیم اینجا
 هم بود بعد آمدیم به کچانه تازه که علیحضرت امپراطور بنا کرده اند کچانه بسیار بزرگ تمام شیشه است
 لنسب بزرگی در وسط دارد که آینه است و درختهای شبیه بخرما و کچانه خیلی داشت خیلی جای خوب برای
 وکلن بسیاری دارد از اینجا سوار شده آمدیم منزل امشب با لید علیحضرت امپراطور شام مفصل تمام می
 بخوریم وقت شام که شد لباس رسمی پوشیدیم و علیحضرت امپراطور آمدند با طاق ما با هم رفتیم و اطاف
 دیکر که شاه زاده خانها و ارشید و کما و در اینجا بودند با آنها تعارف کرده بعد دست بدست زوجه
 نواب و بعد داده از جلو و علیحضرت امپراطور و سایر شاه زاده ها و شاه زاده خانها از عقب ما اطاف
 اطاف و مالارنا لار فقیم را می اطاف شام از یکت و الان طولانی گذشتیم که در چنین آن پرد های کار
 گوین بسیار ممتاز از علیضرب کرده بودند از الان گذشته داخل مالار بزرگ شام شدیم این مالار بوضع قیام
 سفید و مطلقا کالیس و چهل چراغها و دیوار کوبهای بزرگ طلائی و سکه مرتبه کار قدیم دارد خیلی مالار بزرگی
 میزهای شکل نعل اسب گذاشته بودند و علیحضرت امپراطور در مکه میز پلوئی یکدیکر نشسته مشغول خوردن شام
 شدیم دست راست ما هم رو به نواب و بعد بود یکت با لکنی هم این مالار داشت که یکدسته موزیک
 چمدی در اینجا موزیک میزدند یکصد و هشتاد نفر امشب از ارشید و کما و ارشید و شش با و امراد و زرا
 و هزاره و صاحبان و اعظم و ایمان وین همه در سر میز مدعو حاضر بودند تنها سلطان پادشاه قدیم
 سرب و در سر شام بود از علیالقرین رکاب ما هم مثل این السلطان و مجدالدوله و امین علوت و غیر
 بودند شام خوردیم علیحضرت امپراطور برخاسته بسلامتی ما نشستی کردند ما هم برخاسته بسلامتی علیحضرت
 امپراطور جام شربت نوشیدیم امپراطور حامل دولت سیام که زرد است و نشان صورت مار زده بود
 بعد از شام برخاسته آمدیم با طاق و مالاری دیکر مشغول صحبت و کردش شدیم شاه زاده سیام
 که حامل نشان و حامل زرد دولت سیام برای امپراطور بود و برای علیحضرت امپراطور

هم نشان برده بود و در سر میر شام دعوت داشت و او را ملاقات کردیم شاه زاده قصیر القامه سبز و است
 اتباع زیادی هم از بیایم همایش آمده اند که آنها هم امشب در سر میر بودند خلاصه قدری صحبت کرده
 بعد باز درجه نواب ولیعهد دست بدست داده از جهان راه که آمده بودیم برگشته در باب اطاق خودمان
 با آنها و درع کرده آیدیم منزل (و در یکشکندند بعیت و هفتتم) صبح از خواب برخاستیم
 هوای خوشی بود و آب و دمنی بارید ساعت نه نماز خوانده و عوار شده رفیقیم برای گردش امروز باید از وقت
 حرکت کنیم اول رفیقیم به تیارتری که دوازده سال است بنا شده و در سن تیار بازی هم کرده اند تازه هم
 تمام شده است ولیعهد محرم در این تیار تماشای بازی آمده بوده است و حالا چون موقع بازی نیست
 بسته اند و راه اکبر را بخوابده شد و در شدیم از پله ها رفیقیم بالا پله های بسیار وسیع عالی رنگهای هر
 ایتالیا دارد و اغلب دست اندازها و بعضی از ستونها هم از همین نوع مرمر زکین ایتالیا بود و یوا با حفظ
 استوکت بود آفته های بسیار بزرگت خوب در اطراف اینراه پله نصب کرده بودند و در تیار
 هم ستون داشت یکی در مرتبه بالا بزرگ و دیگری مرتبه پایین کوچک تمام این ستون ها رنگهای
 خوب و صناعی تیار از نقاشیهای دین کشیده بودند و داخل تیار شدیم رفیقیم به لژ امپراطور که بهلوی بن است
 اینجا تماشا کرده آیدیم به لژ وسط اینجا هم تماشا کردیم سقف این تیار ترا هم خیلی بلند و عالی و باشکوه
 ساخته اند تمام مطلقا در بهای برجسته خوب است هیچ نسبتی با آن تیار قدیم ندارد و از روی گران ایزی
 پایش ساخته اند میتوان گفت در فرنگستان این تیار نظیر ندارد و اگر هم دارد همان گران ایزی پایش است
 بن بزرگت خوبی هم دارد و در دای بن متعدد و خوب است که بطرح تازه ساخته اند که زود و سهولت
 پرده با عوض شود بعد از تماشای تیار تیر و ن آمده رفیقیم مجوزه (همین شود و اذنا و ذل) این مجوزه را هم
 دوازده سال قبل بنا کرده اند و تازه تمام شده است بنای بسیار بزرگت عالی است رئیس مجوزه که
 دکتر فزاض و یقین هادود است جلوفاده همه جا را از بناهای و معرقی کرد و اول رفیقیم مرتبه اول که اقسام
 حیوانات از مرغ و ماهی و نهنگ و سباع و غیره با انواع مختلف در اینجا بود که آنها را امپایه کرده یعنی
 با گاه پر نموده بودند اقسام و انواع میوه ها در اینجا دیده شد که از انجمن شاپاره بود و میوه های دیگر دیده شد
 که گرانل سکویند جلی حیوان بزرگت جمعی است یقین جهان دیوی که در قصه ها و افسانه ها سکویند بهمن گرانل
 بوده است بعد از تماشای این حیوانات رفیقیم مرتبه زیر که انواع سنگهای معدنی از جوهر و طلا و نقره و
 سایر فلزات و غیره در اینجا در پشت شیشه با چیده اند این سنگها از تمام معادن محالک است از معادن
 اطریس و سبیر و روس و یکنی دنیا و سایر معادن بسیار خوب سنگهای عالی است و حقیقت شخصی باید هر

یک هفته تماشا کنند افسوس که وقت نداشتیم و باید زود برویم تماشای اجمالی کردیم و در ظرف این بازده دقیقه همه را دیدیم خیره آنکه در اینجا دیدیم یکت پرچم بزرگ که سیستال دورش که بلور معدنی است و از سنگو تار سوس میآوردند و انواع اسباب و ظروف از قبیل قشج و کاسه و کیلاس و غیره ازان نیز آویخته شد که مثل بلور است و خیلی قیمتی است و بجای جواهر خرد و فروش میآورد یکت فرخ ارتفاع داشت و بعد یکت آینه که چو یکت قطره خیزب دیگر که دیدیم دسته کللی بود از زر صنع که با جواهرهای خوب زکار ناکت دست کرده بودند متعلق بهاری تر از اطریش که چینی قشنگ و خوب ساخته اند چون وقت نداشتیم زود بیرون آمدیم جلو عمارت موزه میدانی است سبز و چمن که درختهای کوچک دارد و گلکاری خوبی دارد آن کرده اند و وسط این میدان مجسمه ماری تر است و دور آن مجسمه صاحب منصبان بزرگ است که سواره ساخته اند آن خود ماری تر پیاده است و بروی این موزه موزه بوزار است یعنی ضایع نفیسه که پردهای نقاشی و مجسمه با و اسباب نفیس دیگر میگذارد اما هنوز اسباب آن تمام نشده اند یک طیف این میدان هم طویل است بهای علیحضرت امپراطور است بعد از تماشای اینجا با رفیقیم بحمام نرکت حمام خوب عالی است تکی نیست که ساخته اند خزانهای متعدد و خوب مثل حمامهای ایران روی زمین دارد آب صاف گرم و سرد همه جور دارد استحمام کرده بیرون آمدیم سر حمام وسیع خوبی هم دارد از حمام آمدیم منزل نهاد امروز را هم باید بطور نیم رسمی با نواب و لیعهد بخویم قدریکه راحت شدیم نواب و لیعهد آمدند ما را بردند سر نماز در نمازگاهی که توی همین عمارت است نیز نسبت و تحفه های ترتیب داده بودند سر میز نشستیم این سلطان و (کنت کالوکی) و بر خارج و (کنت ناف صدر عظم و بعضی از شاه زادها و وزراء و بعضی دیگر از ملترین برکاب ما که روی هم بمقدربیت و بخضر ایرانی و فرنگی بودند نماز خودیم و بعد از نماز آمدیم با طاق خودمان تا وارد درب اطاق شدیم بلافاصله علیحضرت امپراطور برای وداع حاضر شدند بروی ما هم داخل اطاق شدیم امپراطور امروز میروند به ایشل سه چهار روز در ایشل خواهند ماند و ازان جا میروند به بویم و مراوی و مجارستان که سرکشی قشون میآورد قشون بنابند هم بطور استاده با هم خیلی صحبت کرده و تعارف زیاده نموده و ادعای کردیم و رفتند سه کله آن چینی بسیار ممتاز که آن پادشاهی علیحضرت امپراطور برای ما میآوردند و در سر ساعت سه بعد از ظهر باید برویم به (کامبر) ساعت معین با نواب و لیعهد میروا شده را ندیم برای کالامبر از طول بنا تر جدید که کشته و از جلو عمارت و کلیسائی که برای سلامت علیحضرت امپراطور در آن سالیکه تیر خورده بود بنا کرده اند عبور نموده داخل کوچه و محله های شهر شده را ندیم تا رسیدیم به کارای که سر راه کالامبر است

این کلیسایی که دیدیم در همان محلی که امپراطور را پیرزده اند از همان سال ساخته اند کلیسای بزرگ خوبی
 مناره‌های مخروطی و طاق‌های مخروطی بلند و مجسمه‌های خوب دارد و موضع کونیک ساخته اند خانه‌ها و باغ‌های
 خوب تنگت بهم در بیرون شهر خیلی بود از دم عمارت هم‌الی کار از دو طرف جمعیت زن و مرد ایستاده
 بودند زن‌ها و خرمای خوب خوشگل از همه قبل خیلی دیدم در کار پیاده شدیم راه آهن بی تفاوت مثل همان
 راه آهن سالزبورخ است اما دوواکن بهم بسته بود در کاسکه ما توب لیجه و غریز السلطان و مجدالدوله
 و چند نفری از صاحب‌نصابان طربش بودند و در کاسکه دیگر هم سایر هم‌ایان و طرفین نشسته بودند از دیدیم
 بالائی این راه خیلی است اما نایده است که آدم وقت‌اه رفیق احسان نکند که سر بالا میرود و اطراف راه
 همه جابجکل و سبزه و گل و حاصل زراعت است به‌طور دور و اوکن جغت کنان می‌رفتیم تا رسیدیم به کار بالا پیاده
 شدیم از کار هم اما همان‌جا یک مسافتی است زن و مرد زیادی که پیش برای تماشای ما آمده بودند
 از دور ایستاده بودند اینجا چهار نفر دختر خیلی خوشگل دیدیم که اینها را انتخاب کرده و بدست بر کدام یک نشسته
 داده بودند یکی کی دست‌کل را آورده با داد یک از آنها مخصوصاً خیلی خوشگل و صاحب حسن بود خلاصه سر از زیر
 این راه که اطرافش جنگل است پیاده و رفتیم برای به‌تول دو طرف راه را حجت کشیده بودند که مردم ایست
 محترمانه بودند و ما از راهی که میرفتیم خلوت بود و رسیدیم به‌تول جغت خوش وضع دو مرتبه است
 و در مرتبه زیر برای شام حاضر کرده بودند رفیق بهرتبه اول چشم انداز بسیار خوبی دارد شهر وین و رودخانه
 دانوب و صحرای جنگل و سبزه زیاده پیدا بود و خیلی چشم انداز خوبی است و عالم خوشی است قدری در اینجا
 گردش و تماشا کرده آمدیم بهرتبه زیر برای شام اطاق طولانی بود و یک طرفش سبزه و طرف دیگرش باز بود به
 سمت شهر وین و رودخانه و جابای با صفا و داخل اطاق شدیم توب لیجه دست چپ ما بودند
 و در دست راست (گنت لادیس فزاکس وچ) نشسته بود که مستشار مخصوص علی‌حضرت امپراطور
 مجدالدوله و سایر هم‌ایان ما هم در اطراف نیرتسه بودند شام خوردیم بعد از شام برخاسته از همان راه که آمده
 بودیم مراجعت کردیم با جمعیت اطرفین ایستاده راه هم قدری سر بالا بود رسیدیم به‌واکن هوار شده سر از زیر
 تداوم رسیدیم کاپائین سوار کاسکه‌های سی شده را دیدیم برای تفریح راه اینجا سالزبورخ از زمین تا آسمان
 تفاوت دارد و راه آهن اینجا آدم تصور نکند که سر بالا میرود و چندان سر بالا نمی‌ماید اما راه آهن
 سالزبورخ تماشا سر بالا می‌شد مثل دیوار و خیلی خیره‌غری است خلاصه وقت غروب بود که بکار شهر
 رسیدیم و وقتی هم سوار کاسکه‌های سی شدیم خیلی کاسکه را سرعت میراند مثل زن بخار جمعیت مرد و زن
 باز با نظور نامنزل در صفا مثل وقت رفتن ایستاده بودند رسیدیم بمنزل در اطاق خودمان قدری

کرده بعد نواب ولیعهد آمدند با هم رفیق باطن سوار کالسکه شده با این سلطان را ندیم برای تیار پریشی که امشب باله و رقص است سایر طرین با هم تعجب آمدند رسیدیم در تیار رفیق در آن مخصوص خودمان نشستیم و وجه نواب ولیعهد و عروس ایشان و سه چهار نفر زنهای محترم دیگر بود و جمیعیت زیادی هم از مرد و زن و زنهای خیلی خوشگل از بالا و پایین پشت و پشت نشسته بودند و بای خوب بالا رفت و افتاد و پرده اول پرده بشیه حرمانه کچینه و پادشاه قدیم عجم بود و چادرهای قلمکار اصفهانی که نقش زیادی بان کشیده بود و دراز انگال نگار کاههای قدیم صورت‌های مختلف که بنیدانم از کجا آورده بودند زده بودند و جنسی نقشهای مختلف داشت خط‌های هم‌بان نوشته بودند تویی اینجا یکی را بشیعه کچینه درست کرده بودند باز زده و کلاه خود و ریش تویی بصورت ابل بران روی تختی نشسته بود و دو نفر هم از زنهای کچینه و خیلی مقبول لباس پوشیده تویی بارگاه بهلویش نشسته بودند جلوان بارگاه هم چند پله سحر و که از دو طرف پله با ابرانهای زیاد و بنگل‌فروان خاصه کچینه که لباسهای محفولی پوشیده و کلاههای سیاه بلند وسط قرمز مثل کلاه صرافای حالیه ایران بهر شا بودند نشسته بودند چهار نفر بهلوان هم با سیلهای گلغت سیاه که میسب نام مصنوعی بود با طبعی و لباس زده و کلاه خود و چاراینه و ساعد بند و زانو بند و شمشیر در برداشته و دو نفر این طرف بارگاه و دو نفر آن طرف بارگاه ایستاده بودند و از آن کچینه رقص کچینه و که خیلی خوشگل و لباسهای خوب پوشیده بودند برخواستند بنا کرد برقصیدن رقص سیاه خونی کرد و در رقص و موزیک ایرانی نوازی بسیار خوش میزدند بعد رقصهای دیگر ایرانی که بودند برخواستند رقصیدند و اغلب دایره بای که می‌چاکت در دستان بود و آنها هم که رقصان نام شد بعد تمام طوایف از یهودی و مجاری و برتری و طوایف دیگر اطرش سه دسته آمده رقصیدند و سار با مخصوص خودشان از رقص اینها هم که تمام شد وقت ایراینها و این طوایف تمام برخواستند و دریم بختی بعد رسیدن نفر در بطور عموم با هم رقصیدند و پرده افتاد و بعد از مدتی پرده دیگر بالا رفت در این پرده تقلید یک شخص انگلیسی اورا آورده بودند که خودش با زن و بچه‌هایش سیاحت باین شهر آمده بودند بازاری ساخته بودند از عروسکهای مومی و اسباب‌بهای دیگر و تمام عروسکهای مومی که در دکان و بیرون دکان بودند بنگل و صورت آدم مومی درست کرده بودند تا آدم حقیقی بود که هیچ‌کس آن بخوردند و مثل موم نشسته بودند روی عواد و تویی دکان خود انگلیسی هم روی صندلی نشسته روزنامه میخواند و غرق در روزنامه بود و برادرش داد که او از جانب این انگلیسی این اسباب و متاع را تا شام میگرد می‌پسندید و بخواهست بجز دکان و در هم می‌عروسکهای می‌آورد و در مومی این انگلیسی کوکت میگرد و این همه مثل موم برمیخواستند و میرقصیدند یکی که تمام میشد یکی دیگر می‌آورد و ندانم که این انگلیسی روزنامه بخواند یکی از این عروسکها در بین رقص خوش را ندانم

از محاصره وین برمی گشتند مجار با آنها را شکست دادند بعد از شهر گران (وین گراد) را زدیم اینجا که رسیدیم آفتاب غروب کرد این شهر دست راست رودخانه واقع است و در آن سه روبری دان و اینجا بنا کرده و محل سکناهای پادشاهان مجار بوده لشکر سلطان بلیان فانوئی عثمانی اینجا در شش ماه حبس کرده اند از گران تا ویسکرا مسافت زیاد می بود من فتم بالای عرشه کشتی بتاشای رودخانه و صحرا اطراف را میگردم کشتی کاهی بدست چپ و کاهی بدست راست نزدیک ساحل میشد و کاهی بتعمراز وسط میرفت از یک خط نیزفت بملاحظه گوئی رودخانه که ناخدا از هر طرف میدانست که در آنجا از بخامیرفت حالا که از پیمان گران و ویسکرا دیدیم که بهای اطراف همه بزرگ و باجکل است اما جنگلهای کوتاه دارد و مثل این است که رودخانه از وسط دره بگذرد و آب رودخانه مثل ماری پیچ و این چشم آب رودخانه درین وقت عصر صفا و عالم خوشی دارد و ویسکرا قطعاً همیشه در روی تپه واقع است که حالا آن قلعه خراب شده است و قدیمان آن تپه تالاب رودخانه بنا و عمارت بوده حالا ننهدم شده است و ویسکرا و قصبه کوچک خوبست امپراطور اطریش اغلب اوقات میسند و اینجا نه بای کوچک عتی که در زیرین تپه واقع است و محل نگارها است منزل میکنند و در پشت این قلعه که جنگلهای انبوه است مرال یاد دارد که نگار میخانه بکترین مال التجاره طرف عصر از لب آب دست چپ با کدشته رفت برای وین نهاد و اکنون بهم بسته بود خیلی تماشا داشت هوای تاریک شد آمدیم باین رفیق با طاق مخصوص خودمان شام خوردیم بعد از شام که از پنجه بیرون را نگاه کردیم دیدم شفق افتاد هنوز روی رودخانه باقی است یک حالت عالم خوبی داشت اینجا دیگر تپه های اطراف رودخانه نام شده باز درختهای بید و سیفند و در تیریزی در طرفین رودخانه دیده میشد کم کم هوا تاریک شد و ستارها طالع گردیده امداد بصفای و دخانه گردگاه کاهی هم از دور از میان درختها بعضی چراغها و بعضی ششها مثل تنهال دیده میشد و ویسکرا و یکت جبری مثل جبر بغداد که با تنگهای منی بند روی رودخانه بسته بودند که وقت عبور ما باز کردند و کشتی از آن میان رو شد خلاصه کم کم به بوداپست نزدیک شدیم و چراغان شهر بوداپست نمایان شد لباس پوشیده رفیقم بعرضه کشتی اواز زیر یکت پل آمی که دو پل یکی این طرف و دیگری آن طرف رودخانه نزدیک ساحل داشت و بعد از یک پارچه طاق ایستنی که سرتنا سرزده بودند خیلی پل عظیمی بود که شصتیم بعد از یکت پل دیگر که مثل نوا ایخته است و فرنگها آن پل سوس بلند و میگویند عبور کردیم دست راست ما شهر (بود) و دست چپ شهر (پست) بود و منزل در پست است و این دو شهر را و نوب از هم جدا کرده است کشتی رسید با سکه شهر بود و نخته

گذاردند آدمی بیرون شهر بسیار خوبیت و چراغان خوبی کرده بودند جمعیت زیاد می آمد و روزن و کمال ادب ستاده بودند و هورامی کشیدند سر باز و نور یکان چمن و سوار زیاد می آمد و سمت راه ضعیف بودند رسیدیم بشاهزاده که همش (آرشیدوک ژرف) و حاکم نظامی قشون (تونی قوبال) یعنی قشون روم و یغ مجارستان است دست اویم و خطاب تقریر کرد و از قرار یک مکتب بیت و دو سال که او را اینجا فرستاده اند که قشون سرحدی اینجا منظم بدارد یک عمار سلطنتی هم در اینجا است که در ریاضت منزل دارد و وزرای اینجا را که سه چار نفر بودند با چند نفر جزال متفرقی کرد بعد از جلوی یکدسته میرا بگذراند من و شاهزاده و امین السلطان تونی یک کالسکه نشست را ندیم برای منزل که به هتل است اسم هتل لادن انگلیس) یعنی انگلیس است شهر بسیار تفریحی است عمارت های پخته و پشت با عمارتی خیلی بلند مسافتی اندک رسیدیم به هتل به هتل دو سته مرتبه است و عمارت های مالی دارد آدمیم با طاق مخصوص دنا شاهزاده همه جا همراهی کرده تا ما را با طاق رسانید و قدری صحبت داشته رفت بعد خواستیم که چه فضیل شهر و آبادی های کناره رود دانوب نوشته شد و لی مختصر مزید توضیح این چند سطر را هم میویم شهر گر که بزبان مجاری آستوگام) میگویند در ساحل دست راست دانوب و مقابل آن در ساحل چپ رودخانه شهر (نادوگانی) واقع است شهر با یکانی تقریباً شش هزار نفر جمعیت دارد و سال ۱۸۶۹ وقت ثور ش مجارستان شورشیان مجار در نزدیکی این شهر قشون اطرش شکست رسانید و چند آسیای بخار در این شهر است شهر که آن تقریباً شانزده هزار نفر جمعیت دارد و چنانکه اشاره کردیم این شهر مکن ارشوک مجارستان است کلیسای بسیار بزرگی که درین شهر است تقریباً سی سال قبل ازین با تمام رسیده است در مجارستان بعد از پادشاه ارشوک اول شخص است و تاج سلطنت را در شهر بود است و پسر امپراطور میگذارد و رودخانه گران در نزدیکی این شهر به دانوب میریزد و همین منتهای این شهر را نیز گران نامیده اند این شهر و ویست و پنجاه کیلومتر از ویست مسافت دارد و بحر ای رود از ویست تا اینجا بسیار شیب است این است که حرکت ریخان درین مسافت خیلی سریع است و از گران تا بود است چهل و شش کیلومتر است در شش سیحی غلاینها این شهر را از مجار گرفته و مدت پنجاه سال در زمان سلطنت سلطان محمد ثانی و سلطان ابراهیم و سلطان سلیمان در این شهر حکمرانی داشته تا در سال ۱۳۵۰ سیحی عساکر اطریش مجارستان دوباره این شهر را غلاینها پس گرفته اند و در وقت موقوفات کلیسای سالیان باین ارشوک میرسد تقریباً معادل یک میلیون فلورن است که تخمیناً معادل ویست و پنجاه هزار تومان پول ریال باشد (در وقت سرشکند بیت و مائمر

ذی قعده الحرام } صبح در پهل لادن و اکثره شهر بود ایت از خواب برخاستم و شب چور
شب وارد شدیم و وضع پهل و دینه این شهر در دست نوشته بودیم حالا صحیحاً بنویسیم این شهر تپل
اهنی دارد که کمی از آنهارا (سویست پاندا و) یعنی پلی که پایه ندارد و دو پایه در کنار و دو خانه دارد
سیکویید و ضعیف این است که دو برج بزرگ با سنگ در دو طرف رودخانه ساخته اند نوی آب که
بزرگت بکمار رودخانه است و این پایه بآن پایه که خیلی مسافت دارد پل اهنی کشیده اند چون
این پل خیلی طولانیست و قوت لازم دارد این پایه با بار بجزیرا و بعضی سباب دیگر قوت داده
پل نگاه داشته اند یکت پل دیگر دارد که آب صاف سطح کفش انداخته و خیلی پل معطلی است هشت پایه
دارد بکت پل بزرگ اهنی هم آخر شهر است بهمان جهت که آب جریان دارد و خیلی مسافت باین پل
دارد و خیلی پل معظم معتبری است که راه اهنی که از اینجا بویه میرود از روی این پل میگذرد و اصل شهر آباد
و عده عمارت در پست است بود که کوچکتر است عمارت سلطنتی در بود روی یکت پت چینی خوش نظر
واقع است و یکت قلعه هم بوضع قدیم که چمارکوشه اش برج دارد و روی یکت پت چینی بلند که مشرف
برودخانه و رود روی عمارت سلطنتی است در بود و میباشد و کاین معتبره و کوچکای خوب در پست است
معتبره کل با هم در بود است اطراف عمارت سلطنتی در بود در حث و کوچک و خیلی با صفا است عمارت
چند مرتبه است بجزیره هایش بزرگت نبوده بودند آنگوه داشت بروقت اعطی حضرت امپراطور اینجا میساید
در آن عمارت منزل میکنند حالا مشغول تعمیر اینجا هستند فدا اقرار است برویم اینجا را عاشاره کنیم این کل با که
معتبره است در بود است در ویش لاهوری بوده در عهد که سلاطین عثمانی اینجا تسلط بوده اند در اینجا توقف
بوده و عثمانیها خیلی باین در ویش اختفا داشته اند وقتی که مرده است برای او معتبره ساخته و در عده نامه
که نیسانه اطریش و عثمانی بسته شده نوشته اند که این معتبره را احترام کنند و تعمیر نمایند معتبره پست عمارت
سلطنتی واقع است که از اینجا پیدا نیست در حقیقت شهر بود روی پت و دره واقع است و در دامن آن پت
بزرگی که قلعه روی آن واقع است است رودخانه اش که پست کا بهما و سنگهای بزرگت زیاد دارد
نوی آن سنگها خانهای کوچک متعدد تا پای دامن ساخته اند و اطرافش منبر است در دامنهای دیگر این
پت هم تمام خانه و عمارت است و در دامن پت عمارت سلطنتی هم از همه طرف خانه ساخته اند که خانها
شهر من است که در این دره ما و دامن ما واقع است شهر پست هم بعضی دته و پت بای کوچک دارد
مگر تنهای شهر پست زیاد است اما کوچکتر از مگر تنهای شهرهای دیگر است کالسه که با ترا موهای این
شهر هم کوچکتر از کالسه بازیه و موهای شهرهای دیگر است اما بی اینجا بعینه مشرق زمینی با هستند هیچ تنهای

نفرنگیها نذرند رویت و خلفشان خیلی سبوق نینمی با شبیه است و معلوم می‌شود که اصل ملت بجای زرتشت
 با یخا با هاجرت کرده اند که از صنایع فرنگیان نیستند زبان اینها هم کلی مجاری است که هیچ دخلی بزبان المانی
 و سایر زبانهای فرنگ نداشت و خیلی شبیه است بزبان ترکی آذربایجانی مثلاً مجاریها سبب الما میگویند
 ترکها هم الما میگویند و همچنین خیلی لغات دارند که شبیه لغت ترکی است خلاصه امروز قبل از زمان نیکلسن
 بشمار روزها نیکلسن که مدتی در طهران بود و حالا ما مورا یخا است بجز نور ما آید قدری با او صحبت کردیم در طهران
 چندی در زبان فارسی تحصیل کرده بود اما حالا فراموش کرده خیلی کم میداند بفرانسه خیلی با او حرف زدیم نزل
 نیکلسن در کوچه اندراشی است کنت اندراشی سابقاً صدر عظم اطرش بود و خیلی او را دیده بودیم اما
 حالا صدر عظم نیست ناخوش است و توی خانه اش نشسته خلاصه بنهار خورده یک ساعت بعد از ظهر سوار شده
 رفتم با کامی اجاره ای تمام حاضر بودند یک مردی در اینجا دیدم که قد کوتاه و ریش زرد رنگ
 و چشم کوچک تنگ و روی سرخ چین دارمی داشت آمد جلو ما ایستاد و تصور کردیم میخواهد و حضور ما
 خطبه بزبان المانی یا اطرش یا فرانسه بخواند یک دفعه در نهایت فصاحت و بلاغت بزبان ایرانی فصیح
 که کمتر ادیب و خطیب فارسی بانی با اینطور میتواند حرف بزند بنا کرد و خواندن خطبه فارسی عالی خطبه فصیحی
 خواند با کمال تعجب پرسیدیم این کیست گفتند این و امبری معروف است و رانسانه تعارف کردیم
 حالا و امبری رئیس این کامی است در سی سال قبل امبری از نوبی ترکها نهار فته بود برای سیاحت ترکستان
 و تمام ترکستان را از بخارا و سمرقند و خجند و سیاحت کرده بود و ابتدا از آنجهت اینکه فرنگی بوده خیلی اذیت
 و آزار کرده بودند بعد کم کم و امبری بنا کرده بود به قرن خواندن و شب و روز در ترکها بنام ناز و
 عبادت کردن و خود را مسلمان خیلی مقدس نمود کرده بود و دهنهای مهربانی را در باره او کرده بودند و
 بعد از سیاحت تمام ترکستان آمده بوده است بخراسان پیش مرحوم حاکم السلطنه که در آنوقت حاکم
 خراسان بوده است از اینجا هم بطهران آمده است که او را دیده بودیم و شناختیم کتابی هم در شرح حیات
 و مسافرت خود نوشته است که همش (ف) درویش است یعنی درویش و روحی و حالاً ندانست
 و اینجا است و رئیس این کامی میباشد کیفر آدم سپیل کلفت رنگت زرد ویرا هم دیدیم که لباس مجاری
 پوشیده بود و فارسی حرف میزد و امبری پرسیدیم این کیست گفت از بل فقرات حیوه است
 وقتی که در حیره بودم این شخص پیش من بود و با خودم او را با یخا آورده ام همش غلامی است زبان المانی
 هم خوب یاد گرفته است خودمان هم با ملاحتی قدری حرف زدیم فارسی را هم خوب حرف میزد و میگفت
 زنده هم را هیچ تغییر نداده ام خلاصه از پله بار رفتم بالابرای کامنای کامی بخار است بسیار عالی است اول

داخل اطاق کتابخانه شدیم اطاق بزرگی است و الا نهایی متعدد دارد که بیست هفتها کتاب چیده اند بعضی کتابهای خطی و چاپی بخط و زبان فارسی هم روی بنیر چیده بودند از پیش کتاب حافظ چاپی خط خلیق و تفسیر قرآن چاپی و شاهنامه خطی امثال این کتابها بعد از نمائشی کتاب آیدیم با طاق پرده در ایوان طاق پرده های نقاشی است این پرده ها از استرهای نخی بوده که استرهای یکی وقت و قتی در اسلامبول لطیف بوده و طوبه ها دولت داشته و قتی که مرده است دولت این پرده های نقاشی را از و لا و بسکه کان او خریده پرده های خوبی است کوچک و بزرگ همه نوعی دارد میگفتند دولت استرهای هم تمام تلف کرده اند و معلوم نیست چه شده است خلاصه چون وقت شد استیم پرده ها را اجلاگامانها کرده و ریکت گالری هم پرده های نقاشی بودند آنها را هم دیدیم بعضی محبته های نیم تنه هم از مرمر و کج و غیره از سلاطین و صاحب منصبان بزرگ مجاری در اینجا چلی بود بعد آیدیم پایین سوار کالسکه شده رفتم برای موزه صحبت زیاد می هم از بالای شهر اینجا جمع شده بودند و ما را دعای کردند عمارت و عایشان این است که میگویند *إلا یعنی الین* - و معنی الین زبان مجاری یعنی زنده باد خلاصه رسیدیم بکلیت میدانی و رفتم درب موزه پیاده شدیم رئیس موزه آمد جلور دست ریشش امیر باشد لباس مجاری پوشیده بکلاهش برزده بود جعبه فیروزه و کمر فیروزه و گردن بند فیروزه داشت بکعبه پوست بزه پوشیده بود تمام لباس مجاری پوشیده بود و مترقی شد و بعضی اند و سواد نقاشی محبته و علما را که حاضر کرده بودند مترقی کرد و افاضه جلور رفتم داخل موزه شدیم عمارت عالی است مرتبه تختائی و فوقانی دارد و این موزه پرده های نقاشی بسیار ممتاز کار نقاشهای مجاری و غیره بود دیگر رنگهای معدنی و صدف و بعضی شیاء قدیمه مثل نقش یکرده که در همین جا پیدا کرده اند و از عهد قدیم است که تنها استخوانش باقی مانده و دیده شد چون وقت کم داشتیم و باید بمنزل مراجعت کرد از آنجا شاه زاده بیاید با تعاقب برویم بحریه بقدر تمیهاست طول نکشید رفتن ما موزه زود مراجعت کردیم پرده های موزه بسیار قیمتی و ممتاز است و اغلب پرده های تاریخی خود مملکت مجارستان است اسامی نقاشهای معروف این پرده ها را آنها که مرده و انهای یکرده هستند از این قرا است اشخاصی که زنده هستند (لیگتی) ناظر نقاشخانه (خاذا اذ اس) نقاش وقایع تاریخی مجارستان (تان) نقاش علی العموم (میکلی) نقاش وقایع تاریخی (فیچی) که حالا در خدمت دولت روسته است (موفکاچی) مشهور تر نقاش مجارستان (فاد انا اس) نقاش صورت انسان (بن شیوود) ایضا (نقاشی یکرده اند) (ماد کو) نقاش مشهور یکمسی سال قبل این بوده است (بوچی) ایضا اجزاء موزه که در حضور مترقی شدند (پولسکی) نایب ناظر موزه که خود ناظر حاضر بود (مسالای) قایم مقام نایب رئیس موزه که لباس مجاری پوشیده بود (هلیا)

پیش شیاه عقیقه خلاصه آیدیم منزل شاه زاده حاضر بود بعد ده دقیقه راحت کرده آیدیم هر دو دست
 شاه زاده را گرفته رفیقیم پائین سوار گام کشیده برانیدیم برای جزیره انجهان را می که دیشب آمده بودیم
 رفیقیم باز مردم زیادی بیستاده بودند و زبان خوشان بتنت و دعا میکردند رسیدیم بهمان اسکله که
 دیشب پیاده شدیم همان کشتی ابریس با آن تشریفات روز قبل و ماسکله حاضر بود و داخل کشتی شدیم
 این سلطان و مجدالدوله و احمدخان و بعضی از صاحبان خبرنگی هم بودند امروز برخلاف جریان
 آب سر بالا میرویم از زیر دوش آب نی گذشتیم این جزیره نزدیک است در آخر شهر واقع است اسم جزیره
 منادگویت است این جزیره ملک پدر شاه زاده بوده حالاً ثانیاً بخود شاه زاده رسیده آبا می
 هیچ ندانسته خود این شاه زاده انجا را آباد کرده است از وسط این جزیره یک چشمه آب گرم معنی
 زیاد می بیرون می آید که شاه زاده سر این چشمه حمام خوبی ساخته و مردم انجا می آیند استحمام می کنند
 و حال قدرت خداوندی است که در وسط رودخانه و انوب که آب شیرین دارد چشمه آب شور
 بیرون بیاید جزیره خیلی نزدیک است اما چون کشتی نمی تواند نزدیک آن برود باید یک دوری بزییم
 تا کشتی برسد بجای بعضی که باید پیاده شد باین جبهه ده پانزده دقیقه طول کشید تا کشتی دور زد و رسیدیم
 با اسکله جزیره بلعنی درست کرده بودند و گل زده و پارچه قرمزی روی گل کشیده بودند جماعت
 زیادی هم از زن و مرد در جزیره پیش از ورود ما حاضر و جمع شده بودند پیاده شده از وسط این جماعت
 رفیقیم رسیدیم به حمام از بله با پائین رفیقیم توی کو که دشت پدی می آمد که یکیش توقف کرد قدمی انجا
 از چند دالان و حوضها گذشتیم و تماشا کردیم خوب حمامی ساخته اند خود شاه زاده این حمام را بنا کرده
 و اجاره میگیرد و شبیه به حمامهای باون باد است آب گرمی است سر چشمه این آب توی حمام
 نیست بیرون حمام روی یک پتّه در کنار رودخانه واقع است که آب از انجا بیرون می آید و انجا
 درست کرده اند که این آب بروودخانه میریزد و از بالای آن پتّه منبع این حوضهای حمام را درست
 کرده اند خلاصه از حمام بیرون آیدیم از این حمام الی هر چشمه بعد رویت قدم راه است از حمام بیرون آید
 رفیقیم به چشمه یکت یزمنی بود و در انجا شیرابی داشت و یکت برزنی انجا ایستاده بود که شیر را باز میگردان
 آن آب در کیلا سها نیکه انجا بود ریخته میروم میداد و میخوردند یکت کیلا س آب هم بر گرد و او بمن خوردیم آب
 خوبی بود طعم آب گرمای خوب داشت از انجا بیرون آمده خود رفیقیم بالای پتّه که چشمه انجا بیرون می آید
 چون بله با می زیاد میخوردن رفیقیم و آیدیم و در ترموه که شاه زاده مخصوص این جزیره درست کرده است که این
 حمام مردم سوار شده میروند بخونه خانه در سورتالی که در آخر این جزیره است ما هم سوار شده را دیدیم خیلی

خوب و کالسکه اختی است و این ترموده صد نفر آدم را یک اسب میرود و در این جزیره را در ظرف یک ساعت آدم پیاده می کنند زمین این جزیره تمام جنگل است و چمن و سبزه گلکاری خوبی شایسته داده و در جلو این تمام کرده است خلاصه رسیدیم بقوه خانه جمعیت زیاد می اینجا جمع شده بود و ندانم که نوشتیم بل مجار که یا هیچ از جنس فرنگی نیستند اما فرنگی ولی جنبه مشرق زمینی هستند اما زن خوشگل و آدم بمقول که جسته جسته قوی اینها پیدا میشوند خیلی تعریف و تمجید هستند بزرگستاینها می خوشگل در اینجا چند نفر از این نوع زن دیدیم بعد داخل قوه خانه شدیم میرای متحد و چیده و عصا نه حاضر کرده بودند سر میرا نشسته عصا نه خورده و درخواست آیدیم بیرون باز مردم ناشانی نزدیک ما جمعیت کردند این دفعه از یک راه خیلی بزرگی که هیچ دخلی برای که آمده بودیم نداشت و بعد رسیدیم قدم زیاد در غیله مار بار و ندانم که دیکری بودی طرح بی مقبولی درست کرده بودند شنی اتم با اینجا آورده بودند از اینجا سوار شدیم این راه آهبن و بند خیلی نزدیک بود و از پهلوی پل آهبنی سوار شده را ندیم برای شرجون وقت داشتیم و رفتن تماشا خانه ویرانی شکفتیم با کشتی برویم تا آخر شهر اینجا بار که هیچ ندیده ایم تماشا کنیم را ندیم از شهر بود و عمارت سلطنتی و قلعه قدیم که قوی آن سنگها خانهای ننگات کو چک ساخته اند که ششم شهر بود دست راست اقع بود و از طرف دست چپ از شهر است و از جلو همان خانه منزل خودمان که ششم رسیدیم بجاییکه بعد از هر از فرع راه را از سنگ دیوار حصار محکمی کشیده اند که آب اینجا بارانیکه و ازین هزار از فرع که کشیم باز هزار از فرع را از آب رودخانه تا بالا بانگ پله درست کرده اند و بالای آن پله با جادر بای ننگات مثل چتر زده اند که زیر آنها داینها میوه و سبزه آلات و بعضی چیزهای دیگر که از دوات و شهرهای دیگر با کشتی با اینجا می آورند و اینجا میفرشند از اینجا هم عبور کرده از شهر که ششم شهر است شهر معتبر است رسیدیم با خبر شهر و از زیر پل آهبنی که از روی آن راه آهبن میگذر گذشتیم رسیدیم بده (بودا الکت) این ده در دست راست رودخانه از دور نمایان بود و از طرف ده بودا الکت ده حمزه یک است که این اسم بان ده اند زمان تسلط عثمانیها الی حال باقی در قرار است بعد برگشته آیدیم منزل است کردیم ساعت هفت و نیم بعد از ظهر رجو استه با شاه زاده در کالسکه نشسته رفتم برای تازانکوچه اندر شعی عبور کردیم این کوچه اند کوچه های بسیار خوبست و از کوچه های خوب فرنگستان محبوب میشود و عرضش ممت فرع و طولش دو هزار و پانصد کیلومتر بسیار جایان عالی است طرافش خانهای ممتاز رفیع چندین مرتبه دارد و چراغانی خوب و زمین جایان است و بسیار پاکیزه و تمیز است اغلب جایانهای نیت پهن و عریض است بخصوص این جایان که خیلی تعریف دارد و بعد رست خیز در نظر جمعیت در اطراف ایستاده بودند و متصل را میگردید یعنی و عا می نمودند خلاصه رسیدیم ریتا تر

جلونیاز میدان گاه خوبست پیاده شدیم بسیار تیار عالی است پلهای مرمری چهارچوبست نذرهای
مرمر نماز و از راه پله اش بسیار راه پله ممتاز عالی است رفتم بالاداخل تیار شدیم خیلی تیار فتنی است
مثل تیارهای خوب بایسن و گلشن و روس است توی تیار از اطلاعاتهای بسیار خوب نازک فتنه
کرده اند تمام چهل چراغها و دیوار کوبها از کازاست در لژیهای تیار از نمای بسیار خوشگل شب شده بود
دو سه پرده بالا رفت رفاهتها و بازی که بای خوب خوش لباس ممتاز داشت یکرقاص ایتالیائی بود
اگرچه خوشگل نبود اما خیلی طنزناز و خوش قامت و خوش حرکات بود و در علم رقاصی خیلی مهارت داشت سالی
شش هزار تومان او را اجیر کرده اند که در اینجا میرقصه خیلی باینیهای خوب کردند و در بین پرد با که می افتاد
بر خواسته میادیم پرون بستنی خورده دوباره میرقصیم توی تیار بازی که تمام شده برخواستند آیدیم منزل شام
خودیم امین السلطان و وزیر السلطان و سایر مقررین در تیار بودند (مذاهب مختلفه ابالی مجارستان
از غیر است کاتولیکی بیست و چهار کرد) (پرودستانی شش کرد) (یهودی ششصد هزار نفر) (.....)
جمعیت بود ایست چهارصد هزار نفر است که هشتاد و دو هزار نفر از آن یهودی هستند راسامی سخا
که در اینجا ملاقات و معرفی شدند ازین قرار است (آدوئید و لک و ژوزف) (ابن ارشد و لک ژوزف
ارشد و لک ژوزف پالان سابق مجارستان است پالان لقبی است که از (ویس دژا) بالا رفته
و حالا این لقب موقوف شده است پدر این ارشد و لک سی و دو سال است مرده است
کنست پیاچیچ) جنرال سواره فرمانده کل قشون مجارستان (گابود و نادر و من) وزیر تجارت
(و کرل) (وزیر مالیه) (کنست لکی) وزیر داخله (چهار کشتند و غره محترم حکام شصت
امروز نشاء الله باید در ساعت نه بعد از ظهر سواره آهن شده برویم به ولاچسکی که سرقد باین
اطرش و روس است و در خاک ایستان واقع است نماز را منزل خودیم یکساعت بعد از ظهر باید
برویم بدین شاهزاده در سه ساعت معین سوار کالسکه شده از روی پل این حلق را بنده برای منزل
شاهزاده که در بود است از روی این پل آدم راست میروند و به تونلی که این تونل از عهد قدیم کنده اند
و روی آن عمارت شاهزاده و بعضی خانههای ابالی شده است بسیار تونل معتبر است طول آن چهل شصت
ذرع است عرضش تقریباً ده ذرع ارتفاعش هم تقریباً ده ذرع است طاق تونل ایام باجر صربی زده اند
آخر تونل میرسد به محله بای آخر شهر بود بر کس هم داخل این تونل شده اند از آن در رجوع میکنند از او بوسیله
یکت آدم اینطرف و یکی آنطرف تونل بسته شده است که از مردم پول میکشد و هر چه پول میکشد بفرستد
خود شهر میبرساند که در سال بقدر بیست هزار فلودن که تقریباً پنجاه تومان پول ایران است ازین جزایه

شهر مشهور و خلاصه ما در توی توئل خفته اند راه دیگر می کشیم حج بود و میرفت با عمارت شاه زاده رفیقیم بالا رسیدیم بیک میدان کاهی که خانه زیادی اینجا بود از اینجا گذشته رسیدیم بدرب عمارت شاه زاده عمارت شاه زاده بعمارت سلطنتی نزدیک است عمارت وزارت جنگ مجارستان هم در هلوهای عمارت سلطنتی واقع است در ب عمارت شاه زاده پیاده شده از پله با رفیقیم بالا عمارت کوچک محقر است اما خوب عمارت میل و اسباب خوب دارد رفیقیم توی اطاق با شاه زاده نشسته قدر صحبت کردیم شست شاه زاده علامت زنجی داشت که معلوم شد در جنگ آخری اطرش را بر سر در مقدمه ساد او که شاه زاده و رفیقش اطرش جنگ می کرده کلوله بدش خورده ششش معیوب شده است خلاصه بعد از قدری نشستن بر جاشه آمدیم پایین رفیقیم سیاه جلوه عمارت سلطنتی که فرنگیها اینجا را بر حسب متبانی میگویند اینجا بنا کردیم بگردش کردن این ترانس جنبی خوش منظر است از یک طرف نگاه میکردیم بجزیره مار که دیدیم که در روز خفته بودیم و برو دخانه دایوب و دیگر نگاه میکردیم باز برو دخانه دایوب و کشتیهایی اینجا توی رودخانه و از یک طرف منظر شهر است و باغات و خانههای شهر و کوچههای پشت شهر دارد جنبی خوش منظر است وقتی که نگاه میکردیم بکلیسائی بنظرمان آمد که جنبی کلیسای بزرگ عالی است و دو مناره بسیار بزرگ دارد که دورش را هم چوب بست کرده و مشغول باصنق منار با بود و مناره زاده میکفت و از ده سال است که این کلیسا را بنا کرده بسیار زیاده و هنوز ناتمام است این ترانس باغچه بندی و گلکاری و درخت هم دارد عمارت سلطنتی که در وسط این ترانس روی تپه واقع است عمارت بسیار بزرگ چندین مرتبه دارد و عالی است از یک طرف که دایوب نگاه میکنی و بوازش صاف است و دایوب دارد از یک طرفش دو ضلع جلوه داده دارد و در عمارت را گردش کرده از یک دالان طولانی که با چوب شبکه درست کرده اند گذشته رفیقیم از طرف عمارت که چشم اندازش بیک دره ایست که خانواد رعیت بود در اینجا سکنی دارند یک محله برجی است و این محله را محله سرب میگویند و قسقه عثمانیها تسلط بر بستان بوده اند اینها فرار از اینجا اینجا آمده و یک محله آباد کرده اند و زبانشان هم سرمیت و قطره حرف نمیزند یک محله دیگر هم از طرف محله سرب است که موسوم بکریستین و سکنه این محله آلمانی هستند و زبانشان هم آلمانی است و خل مجار ندارد و منقره کل با هم از دور مثل مقابر امام زادهای ایران روی یک تپه از مقابل پیدا بود بعد پایین آمده سوار کالسکه شده آمدیم پایین رفیقیم توی توئل تا آخر توئل خفته از طرف پیرون آمده بعد برگشته آمدیم از روی پل معلق آمدیم بشهر است و را ندیم برای سرباز خانه رئیسان هوا که در آخر شهر است واقع است از کوچه اندراشی گذشته و آمدیم ان کوئون که بعضی هشت زاده است

بود و گویم وقتی که از خانه شاه رزاده بیرون آمدیم از یکت در خانه بسیار عالی گذشتیم از شاه زاده پرسیدیم
 خانه کیست گفت خانه (کنت لوئی ای) است که مرد بسیار دولتمند است و در (نواختن و گیتار)
 و سایر جاها ملک و عمارات زیاد دارد و حالا هم خودش رفته است به ترانس وانی از شهر و عمارت اخر
 شهر گذشته را ندیم تا رسیدیم به پارک عمومی که پارکی بزرگ و مثل نوا و بلن پاریس جانی است دریاچه دارد
 در وسط آن فواره میجهد از اطرافش هم فواره های متعددی در و بخوش دارد دنیا با نهایی وسیع طولانی دارد
 خیلی پارک بزرگی است از اینجا هم گذشته رسیدیم به جنگلی که تماشا و دشت خنیا بود و از اینجا هم گذشت
 راه زیادی را ندیم تا داخل صحرا شده رسیدیم به رازخانه پیاده شدیم صاحبان بهمانند جلوه مقرر شده
 میر (حاکم شهر) است هم حضور داشت آیدیم به وسط سربازخانه که اطرافش حجره های سوار با است میدان
 کاه بزرگی است و در وسط آن ایستاده شیپور کشیدند از دالانهای سربازخانه بقدر چهار صد و پنجاه
 سوار بیرون آمدند و از جلوه ما گذشتند شوق کردند و قدریکه مشق کردند گفتیم اسب دو اند و بعد سوار با
 دیده کرده از جلوه ما گذشتند و ما سوار کالسکه شده مراجعت کردیم اسامی صاحبان و اشخاصیکه در
 اینجا دیدیم ازین فرار است (جنرال بیاوچ) مرد پیری بود سیل لبندی داشت دست راست
 هم از رخ داشت در جنگ آخر ساد و از کوه توب پرو سها و ستن افاده است (جنرال جبر
 فرمانده رزمیان که سواره و افغان میداد و صاحب منصب قابل نظر آمد (کلنل ایل میس) { کاتبان
 بی بی } تا کمای کنار رودخانه و انوب در مجارستان ناخوشی ضایع و تمام کرده است چنانکه از
 حاصل انکور که شراب آن میخانه یکبار دست کشیده اند و جای تا کستانمار و زار آمدن
 بود است هر کجا در کنار و انوب میدیدیم از دست داده اند کشتی بخار زیادی در و انوب
 متصل کار میکنند و فصل بار و مسافر میآورد و میبرد چند کشتی بار کشتی امی بند ند یک کشتی بخار و میرا شد
 در ساحل شهر بود است همیشه بقدر یکصد فرد کشتی بخار لشکر انداخته است خلاصه از سربازخانه دیگر
 بمنزل مراجعت نکردیم یکسر رفیق میرکت میرکت هم نزدیک سربازخانه بهلوی دریاچه پارک عمومی
 واقع است در سه چهار سال قبل درین پارک عمومی یک کپور سیونی مرغوب داده متاع آورده
 بودند حالا بعضی از اینان آن کپور سیونی انجمن کب و بعضی عمارات دیگر باقی است خلاصه رسیدیم
 بهیرکت پیاده شده و یک دوری زده آمدیم روی صندلیهای مخصوص خودمان که در پله سیم -
 وسط میرکت بود نشستیم میرکت محقر است سفش با تخته پوشانیده اند مثل سایر میرکما در و راست علیه
 جات میرکت مشغول بازی شدند و اسب آورده بازی کردند جهان باز بینانیکه در میرکهای دیگر و میآید

آنجا هم آوردند خیریکه تانکی داشت یکی کت اسب سمندی دیدیم بال دم سیاه شاه زاده میگفت
این اسب مال من بود و من به دیر کتر این سیرکت تعارف دوام بسیار خوب بود باز بیانی غیر
که و مثل آدم که تربیت شده باشد این اسب هم بازی میکرد و خیلی خوب تعلیم گرفته بود از مسافت یاد
بقدره ذرع میرید بحال غایت را داشت یکی هم خرس سیاهی بود که مثل آدم لباس و شلوار پوشیده
و همان طور که آدم روی اسب بازی میکند و از آن محاسن پیرون میرد و میساید پائین و میرد روی آب
این خرس هم بمالطوبه بی صد روی اسب بازی میکرد و پائین میرید و روی اسب میجست و از کمان با
پیرون میرفت خیلی غایت و تماشا داشت آخر هم که بازی تمام شد چو بی بدست خرس دادند دو پا
دو پا جلو افتاد و از توی مجلس پیرون رفت بعد از تمام بازی برخواستیم بنفخا آمدیم بمنزل شام خوردیم
امشب باید از خوابت حرکت کنیم ساعت نه بعد از ظهر وار شده رفیقم گاراه آهن که برویم به و لا
چو سگی سرخه اطریش و روس که در گالسی قمت آستان اطریش واقع است شاه زاده حاکم نظام
مجارستان آمد بالا با هم رفیقم از عمارت پائین کالسلکه اسبی شسته را دیدیم باینکه سب بود با جماعت
زیادی در طرفین راه الی گار که مسافت زیاد دی بود ایستاده بودند و دعا میکردند تا رسیدیم کار
از جلو صف سر باز گذاشته بر کشیم و رفیقم توی ترن طرین هم همه جا بجا شده بعد از ده دقیقه براه افتادیم
تا بنه سناسیون که رسیدیم بیدار بودم (و در پنجشنبه بند دو غیر محترمه) در ساعت
هشت از نصف شب گذشته از خواب برخاستم هنوز در مملکت مجارستان بودیم قدری که رفیقم
با سناسیون و دوستی رسیدیم کاه بصر او کوه کرده دیدیم یک بهشتی است تا چشم کار میکند و تره و تپه
و کوه و آب و چشمه و گل سبز و چمن است و خط راه آهن از دره ها و پله ها میگذرد که روی دره ها است
از چهار نعل محمد که کشیم که بر یکی هفت دقیقه طول کشید تا پیرون رفیقم نام کوها جکل سراسر است
به و ابراست باران زیاد دی هم باریده طراوتی فوق العاده به و او صحرانجشید مسافت زیاد دی را ند
تا رسیدیم به سرحه مملکت گالسی آستان اطریش کوها نام شد و این کوها سرحه سیاه مجارستان
و گالسی است خاک کالسی جلک است چون گا و ما دیان و قاز بازی سفید توی چمن سبزه میخوردند که نام
کله کله در صحر بود حاصل زراعت مجارستان را و میخوردند و میگردند به منظور که میرفتیم
من نهار در ترن خوردیم تا رسیدیم به لاسرکت در ساعت سه از ظهر گذشته ترن در کار است
دسته سربازی با موزیک و بوق در کار نصف کشیده بودند حاکم و شاه زاده سرواقشون این حاجی
و بزرگان حاضر بودند رفیقم پائین از جلو صف نظام گذشته سرباز با فیل کردند بعد رفیقم با طاق گا -
شاه

شاه زاده و حاکم روسای فئون و اعیان شهر امعرتی کردند شاه زاده سردار پیر است و بسیار ثبات
دارد بشاه زاده نورالدین میرزای پسر ملک آرای مرحوم نوه خاقان مغفور فتحعلی شاه همش (پنجاه
کیلوم دو و دنا میخ) است که از شاه زاده بای و بترخ میباشند که در خدمت دولت طریش
و فئون کالیسی سهره باوست (جنرال نامی (جنرال گوپ) کنت با دینی) حاکم شهر
لیوننا (جنرال و اناک) در کار برای مکتبین ماینر بنا چیده بودند موزیک هم میزدند بعد ترن راه
براه افتاد در اندیم ساعت رسیدیم به پوت و الاچسکی اینجا مستعلق بدولت طریش و سرحد خاک
مجارستان است از اینجا هم یک ربع ساعت که باراه آهین میروید و الاچسکی برسیدیم بیگ
استایونی که همش تار نوئل بود حاکم شهر و بعضی از اعیان و دشنه سرباز در استایون حاضر
و ایستاده بودند باران هم میآمد دیگر پائین رفتیم در لب واکن معرخی شدند چند نفر از بزرگان استای
و مجاریها آمده بودند که لباسهای غریب و عجیب مجار را پوشیده بودند خلاصه در پوت و الاچسکی
قدیمی واکن ایستاد از در واکن نگاه کرده دیدیم امیرال پوپوف و میرزا محمود خان و وزیر مختار و شکلف
و یک کلنل جوان خوب خوش قامتی که همش شکلف است که او را هم بجای کلر فرستاده اند در
واکن ایستاده اند از ملاقات اینها خوشوقت شدیم و با امیرال تعارف کردیم میرزا محمود خان
آمد نوی واکن قدیمی با او فرمایش کردیم و بعد ترن حرکت کرد امیرال و سایر همراگان او هم در همین
جا بجا شدند در اندیم بعد از یک ربع ساعت رسیدیم به الاچسکی اینجا سرباز و موزیکانچی و جیت
زیادی ایستاده بودند موزیک زدند باران هم در نهایت شدت یبارید همان دار بای دولت
اطریش اما مادر واکن خواسته آنها را مرض کردیم زریان خان و وزیر مختار و وزیر صنایع هم
آمده مرض شدند و وزیر صنایع یک ماهی مجاری چشم خودش را نموده دوباره بطهران مراجعت خواهد کرد
آنها که رفتند ما هم پائین آمده از جلوسر باره که نشستم و داخل اطاق کار شده از در دیگر اطاق بیرون رفتم
داخل ترن و دولت روس شدیم همان ترنی است که وقت آمدن بواران بودیم رفتیم در واکن
باره که جلوه آمده است حالا باید در اینجا داخل این ترن بشود باره هم زیاد است و درین ترن نشکند
بالاخره امین سلطان باره باره وقت کرده گی را در همین ترن جاداد و قسمت و دیگر ادا که از راه
اویسا و دریای سیاه بیرند به قلیس و در اینجا نگاه دارند تا ما برسیم از هنا تا چهار ساعت از نصف
شب گذشته هم ترن در اینجا توقف دارد و اوقات حرکت خواهد کرد که شش ساعت میشود خلاصه
ترن حرکت کرد از خاک طریش که خارج شدیم بجای که لبین روس رسیدیم (دو و جمعاً تسو)

هشت ساعت از نصف شب گذشته از خواب برخاستیم هوا ابراست و در نهایت شدت
 مبارور و سماعی گفتند سه روز است که باران بطریق متصل مبارور و این بارانها برای راه آهین بدست
 بخصوص آهین اینجا که اغلب جا باران قوی دره افتاده است اطراف این دره بلند است و تا اثر
 خاک دستی ریخته اند و روی این خاکها را نه سبکین کرده اند نه سبزه دارد که مانع از رستن گل و ریخته
 قوی دره باشد باران این گل را میآورد و قوی دره و راه را خراب میکند خلاصه رین بهبه حرکت سبک
 و سماعی سه فرسنگ بیشتر میرفت و دیدیم که از قوی یکی از این دره ها میرفتیم کیده دیدیم ترین درجانی که
 نباید بایستاد و بخت کرده فرستادیم تحقیق کردند معلوم شد و اکثری که این خلوت بهبه الله و کلنل هما
 منزل اند یکی از عدا های آن از رایل خارج شده روی خاک افتاده است و از این خلوت و کلنل
 ملتفت شده و زنگی کرده زنگ از خار که و اکثری که میگردانند زده بودند باین جهت و اکثری استاده است
 که عیب راه را رفع کنند الحی این خلوت و کلنل چندی زنگی و خدمت کرده بودند که اینها نمی فهمیدند آن اکثری
 که زمین بخور و سایر و اکثری هم زمین بخور و دو بیگم پهلومی افتاد و خطر بزرگی داشت خلاصه قدری طول
 کشید تا عمل جات آمده و عدا و باران روی خاک بروی رایل انداختند و بعد چندی که راه فست
 دوباره و اکثری استاده معلوم شد که باز چرخ از روی رایل در گرفته است بالاخره و اکثری ما را که از یکطرف
 میروند با شتر خانه و سالون و بعضی اطفا های بارانی لکینف و از طرف دیگر با طاق غریز سلطان این
 السلطان از آن و اکثری معیوب باز کردند و ماحرکت کردیم آن و اکثری معیوب با باقی و اکثری که تا آخر آن
 بآن داشت و بعضی از ملترین مادران بودند ماندند و قرار شد که با یانیم در استایون بایستیم آن وقت
 لکینف ببرند و اکثری معیوب را با سایر و اکثری در ست که دنبال آنست بیاورند و دین استایون
 درست کنند ما آمدیم در استایون (بار) استادیم لکینف بودند و قدریکه گذشت و اکثری معیوب
 ماندند و آورده باین و اکثری وصل نمودند و اندیم در استایون (افزیمیز کا) ملترین و همرا بآن پیاده شده
 و اطاق استایون بنا کردند و باران حالا انبساطی است ایستاده اما هوا تیره است بعد از آنکه ملترین
 بنا کردند باز یک قدری ترین توقف داشت تا بغیر اوصلا حاتی که باید بکنند تمام شد باران
 بماندگی گرفته مثل سبیل قدری باید بد و باز استاده چهار ساعت بعد از ظهر ترین بر راه افتاد و گاهایی باران
 تمام سفید یکدست شبیه بکاو بای سیستان ایران است کلاههای بالی کالیسی طریقی اغلب کلاه پوست
 سیاه است مثل کلاههای ایرانی بالی یعنی دس هم کلاهشان پوست و مثل کلاه ایران است و زنهای اینجا
 هم سرشان طاق است مثل زنهای ایران و چمنها صحرا های روس مرین وقت که دهم سفید است با قصاصی

زرد شده آن طراوت و وقت آمدن را ندانست حاصل زراعت را هم تمام جمع کرده اند از ساعت پنج هوا بار شد ابرها با تیره رفته آفتاب خوبی شد ساعت بهشت ما شام خوردیم بعد در ساعت نصف شب که باستانیون (بیوزولا) رسیدیم ملترین شام خود و بعضی از سوارانی را از ما برای سیدن بحضور یا باین استانیون آمده با این سلطان ملاقات کرده بودند و ما چون خوابیده ایم نشده بود که بحضور ما برسند {روز شنبه چها دهم} صبح در استانیون پو موش تایلا از خواب برخاستم و اوصاف و انتساب کهیم در خشنده خوبی بود خاک روس تمام صحرا با سبز و در مراتع کا و با وجوانات مشغول چرا بودند بعضی جاها هم صخره خالی از انعام و مواشی بود راه زیادی که را ندیم آبادی بزرگی دیدیم که همش زلف و او کوا یا نکا باز سافت زیادی که رفیقیم رسیدیم بالیزبیت گراد که در دست راست راه واقع بود دم استانیون رین ایستاد با لباس سبی دیدیم پائین یکفوج سواره بود که سپاده صف کشیده و موزیکان هم داشتند موزیک زدند از جلو فوج گذشتیم این شهر غرایات خرس است و حاکم این ایالت در خرس می نشیند این شهر تا اینجا سافت زیادی دارد برای پذیرائی ما اینجا آمده بود جمیعت زیاد از حد می جمع شده بودند این شهر بخانه شصت هزار نفر جمیعت دارد همه هورامی کشیدند بعد از اطاق کار در شده از طرف گار کالسه که ایسی حاضر کرده بودند که سوار شده برویم شهر را گردش کنیم سوار شده بطرف شهر رفیق ملترین هم در رکاب بودند قدری در شهر گردش کرده یکت عمارت بزرگی دیدیم که گفتند بخجای هجوم امپراطور روس بنا کرده و حالا مدرسه است امپراطور عالیهم که پارسال برای سان قشون اینجا آمده بودند و این عمارت منزل کرده بودند این شهر بیشتر از چند ابدیه بزرگ نداشت بعد از قدری گردش از همان راهی که رفته بودیم برگشته آمدیم بوگن مانهارا توئی و اکن خوردیم این السلطان و سایر ملترین هم در عمارت استانیون بنا خوردند بعد بعد یک ساعت و نیم توقف در اینجا طول کشید تا حرکت کردیم سلطنت الیزبیت از سال ۱۷۶۲ میلادی تا سال ۱۷۶۲ و سلطنت کاترین دوم از سال ۱۷۶۲ الی ۱۷۹۵ بوده است و در عهد سلطنت الیزبیت طایفه از ابالی سرسنان از سرستان برپو مهاجرت کرده فقط را که شهر الیزبیت گراد در اینجا واقع است تعجب کرده از امپراطرس الیزبیت استعدا نمودند که اجازه سکونت و آبادی اینجا را بآنها بدهد امپراطرس سده غای انهار قبول کرده شرط میکنند که در آن نقطه سکونت نموده و ستر حد را از تاخت و تار تانارهای قدیم محافظت بکنند طایفه مزبور قطعه کوچکی در اینجا بنا نموده و اسم آنرا الیزبیت گراد میگذازند و در زمان سلطنت

میرا طریس کا ترین ہنگام لشکر کشی بہ ملکوت قرم این موقع را نقطہ نظامی خوبی مشاہدہ کردہ حکم توسیع و آباد
آن داد و در این وقت شصت و پچہز نفر جمعیت دارد خلاصہ بقدر دو دقیقه کہ از اینجا را ندیم در یک صحرا
چمن نابی یکدستہ سوار سفید پوش ایستادہ بودند اندک جلوجمیت زیاد می ہم از باالی انحدر و جمع شدند
سواران شش و دو کتی در حضور ما کردند صاحب منصب آہن را خواستہ اظہار التفاتی باو کردیم و راہ افتادہ
را ندیم نہ رسیدیم مرز نامشکا { اینجا خط راہ عوض شد و از نہ نامشکا برگشتہ افتادیم براہ و خط دیگر و را ندیم
تا ساعت ہفت نیم رسیدیم بہ { دو لگنتپی دو } شام را در اینجا باید خورد و یک ساعت نیم توش
ہست { دو در یکشنبہ ہجتم } صبح نوی و اکن از خواب برخوایستیم در میانہ استایون
گیکوفا و کری و وی روکت در روی درہ پل بزرگی بطول یکصد و چل و پنج سائز ہر سائز نقرہ بمعادل
دو ذبح و چارک ایران است و ارتفاع ہجده سائز در روی بایہ بایہ سنگ بستہ اند از روی ان عبور
کردیم در میان کری و وی روکت و دو لگنتپی و دو معادن آہن زیاد است کہ بہین خط راہ آہن اکہ موسوم
بخط کا ترین است برای این معادن درست کردہ اند در میان استایون بایہ نوی و آتا باو لوگان گایا
معادن زغال سنگ زیاد ہست کہ خط راہ آہن موسوم بخط دانیتس با واسطہ زمین معادن درست
کردہ اند در میان شھر کی کا تیر نو سلاو و استایون ترشی دی پروٹسک دو ساعت نصف شب
یکشنبہ گذشتہ از روی پل بزرگی کہ طول آن یک و رس و یک ربع است و بر روی رودخانہ دلی پر
بسندہ شدہ است کہ ششم دور یکشنبہ ہجتم محرم میساعت بظہر ماندہ در استایون او و اچ نوی بیدار
شدیم در استایون بایہ نوی و آتا باو بیت دقیقه توقف کردیم رعد و برق زیاد می شد و ماران شدہ
بارید در استایون { خارت سیرکا یا } نما خوردیم من نوی اکن نما خوردیم و مقررین و عمارت
استایون بعد از نماز اندہ رسیدیم با استایون { ام و روسی نیکلکا } بقدر دو دقیقه ہم اینجا توقف
کردیم ترن طولانی از ما گذشت کہ جمیت زیاد می از رو سہا در ان بودند باو می و در این صحرا چینی کم است
مگر کنار راہ آہن و بعضی جا بایہ دیگر کہ جنتہ جنتہ از دور دیدہ می شود ہائی و دیگر تمام صحرائی صاف مسطح ہست
را ندیم از پل رودخانہ میون گذشتیم کہ این رودخانہ بدی بایہ از وف میریزد و بعد رسیدیم با استایون
مات وی ہفت کرکان { چند دقیقه در اینجا ایستادہ و را ندیم مسافت زیاد می کہ طی کردیم در ساعت
شش بعد از ظہر رسیدیم بہ شہر تغان رو } شام را در اینجا باید بخوریم جمیت زیاد می و دور و اکن با جمع شدہ
بودند جا کہ نظامی قلمی و میکرویکی شہر ہم در اینجا حاضر بودند با انہا تعارف و ملاحظہ کردیم بعضی زنہا و
وختہ بایہ جوہل در بنیاد دیدہ شدند میرال پوپوف عرض کرد کہ برویم شہر را گردش نماشیم کہ لکیم ہم

کرده بودند از ترن پایباده ما با مجدالدول و اعتماد السلطنه و امین جلوت و میرزا محمد خان و محمد بخان و اوجودان مخصوص و غیره رفیقیم برای عمارت کا از اینجا عمارت کا خیلی مسافت است یکجا بی راه و آلا ن نه درست کرده اند که دو طرفش باز است اما سقفش را با تخته پوشانیده اند برای حفظ از برف و باران از اینجا دانی رفته مآریدیم بمارت کادر که اینجا میر شام برای مقررین حاضر کرده بودند جمعیت ما بدیم و اینجا بودند از آن در کار بیرون رفته کالسه حاضر بود و سوار شده رانیدیم برای شهر حیا یا بنا را سنگ فرش کرده بودند خانه های آن شهر تمام یکمرتبه یاد و مرتبه است عمارت چندان عالی ندارد و هوشی هم دارد و چندین باب وسیع عریض طولانی هم دیده شد از پهلوی عمارت الکساندر را قول امپراطور روس که در اینجا خواب شده است گذشتیم چون در سفرهای سابق این شهر و این عمارت را دیده بودیم دیگر اینجا رفته از پهلوی آن گذشتیم یک کلیسای بزرگ در وسط شهر ساخته اند حاکم هم همه جا در جلو ما سوار کالسه بود و ما هم از عقب سوار شدیم باد هم می آمد و گرد و خاک زیاد می بچشم ما میرفت جمعیت این شهر را شصت هزار نفر میگویند کنار دریا لب اسکله پیاده شدیم یکستیل چوبی بسته بودند پیاده تا آخر بل رفیقیم یک کشتی بخاری مانده از کج آمده کج شربت در کنار دزیای قریه دیگر واقع که از آن شهر بی اینجا شانزده ساعت با کشتی راه است قدری کشتی را تماشا کرده برگشته سوار شده از همان راهی که آمده بودیم برای کار رانیدیم رسیدیم کازان سلطان و سایر مقررین در اطاق کار برای صرف شام حاضر شده بودند از کار بیرون رفته داخل و آن خودمان شدیم جمعیت همان بطور دور و اوگان مارا گرفته بودند در ساعت هشت شام مارا آوردند و در آن مشغول بخوردن شدیم اعتماد السلطنه روزنامه اروپا میخواند و ما در وسط شام بودیم که ترن حرکت کرد و رانیدیم شام تمام شد بعد از شام هم قدری نشستیم ساعت بیصاف شب مانده بود که به ریف رسیدیم جمعی از اهل شهر و حاکم و جزا و اوصاحا بمنصبان در کار حاضر بودند و کار را اجرا می کردند و اسباب قشرفیات حاضر نموده بودند چون ما تازه خوابیده بودیم دیگر برخاستیم امیرال پو پوف این اتفاق را از خواب بیدار کرده بیرون برده بود و بقدر وسایع ترین در اینجا توقف کرد و بعد براه افیاد مسافتی که رفیقیم از بل بل جنی طولانی که زیرش تمام لجن و خجلاب و آبست عبور کردیم که میگفتند خالی از خطر نیست آنجا نرسد سلامت گذشتیم (دو دزد و شش دزد ششم) ساعت هشت در (کلاوگاس شای) از خواب برخاستیم اینجا جزو حکومت گویان است باز در قوی ترن رسیدیم و نیز قوی ترن از گرد و خاک راه قدری بکشف شده بود راه زیادی که رانیدیم رسیدیم به (ادنا ویر) اینجا چند دقیقه ترن ایستاد اینجا با داخل میوز و با خواسته کرد و خاک بود و بعد حرکت کرده راه زیادی را

نارسیدیم به (نوی نویسکا یا) من هزار قبل از اینکه اینجا برسیم توی واکن خورده بودیم اما این تسلط
و سایر طرین رفتن توی عمارت استایون نه از خوردن یک ساعت و نیم هم در اینجا توقف شد باز در اینجا
زن و مرد زیادی جمع بودند لباس این زنهای میان لباس ایرانی و شاهسون و دایتهای ایرانی و روسی و
فرنگی است که از هر نمونه زیاد است و مردهایشان خیلی شباهت بشاهسون دارند امروز در صحرای باخرن
زیاد می دیدیم که معلوم شد اینجا حاصل خیز است اطراف راه بوستان و فالیر بند وانه و خوروه و درشت
خلاصه را ندیم نارسیدیم با استایون (میسو الیا و دی) اینجا آفتاب غروب کرد قدری ایستاده
بعد را ندیم و از استایونهای متعدد گذشته در ساعت نه بعد از ظهر رسیدیم با استایون (پولاش
لا دایا) استایون بزرگی بود ما در بین راه شام خوردیم این السلطان و سایر طرین پیاده رفتند
برای شام بقدر یک ساعت پنج شام خوردن طرین طول کشید بعد از شام همه آمدند به ترین جابجا شدند
ترین شب را در اینجا توقف است چنانچه از نصف گذشته حرکت خواهد کرد (دو دست)
شنبه هفتم صبح وقتی که از خواب برخاستم توی زره بودیم که عرض زره بقدر هزار ذرع و
طرفین آن کوههای جنگل دار بود و توی زره هم جنگل و درخت بید داشت رو دخانه از وسط این زره می
گذشت که رو دخانه زرت بود بسیار دره با صفا و جای خیلی است وقت رفتن چون شب از اینجا گذریم
این زره را ندیده بودیم راه آهن چنانکه پیش اشاره کردیم چنانچه از نصف گذشته که معارف قول آفتاب
بود حرکت کرد اما ترن ایستاد میرفت چون باید در وقت معین بود و فقط از برسم اینجا تخته ایستاده میرفتیم صحرای
همه جا خوب و با صفا بود همینطور را ندیم تا در ساعت نه و نیم رسیدیم بجای که لا و قفقاز در کار حاکم شهر
و خبرالما و ابل نظام و اعظم و اعیان شهر حاضر بودند از ترن پایین آمدیم حاکم شهر همان جگلی است که وقت
رفتن دیده بودیم و همش (سبیکا لوف) است یک جنرال بلند قد تنومندی که ریشهای بلند
از دو کوه زاش افتاده بود و او بروهای پوسته و چشهای درشت داشت دیدیم که کماندان قشون قفقاز
و همش (کینا زابی) لاخو و لوف است یک سرتیبه سر باز نصف کشیده بود و موزیک میزدند از
جلو آنها گذشته بعد ایستادیم سر باز را بلند و افیل کردند بعد از دیدیم با طاق کار از آن طرف پیرون آمده
با امیرال پوپوف و حاکم سوار شده را ندیم برای منزل منزل با در عمارت دولتی است این شهر قفقاز است
صحرایی بوده چنانچه شصت سال است که شروع با بومی اینجا کرده اند و بعضی خانه ها و اماکن ساخته اند اما
عمارت خوب معتبر اینجا همان عمارت دولتی است در بعضی خانه و مدرسه هم دارد که بر روی زمین است ساخته اند
این شهر لا و قفقاز شهر قشون است قشون زیادی در اینجا توقف دارد بواسطه راه آهن که از اینجا بفرست

و کرجستان می‌رود و خود این شهر هم در میانه در بای ماندن و در بای سیاه واقع است بخارگاه بقعه
 شده است بخارانی هم در اینجا یاد هستند که داد و ستد می‌کنند سکنه و بابای اینجا مرکب از طوایف
 مختلفه هستند از عراقی و ترک و کرجستانی و آیینی و دغستانی و چرکس و مزدکی و باشاچق و قران و روسی و ناما
 و هر طایفه که تخفص بخوابد در اینجا پیدا می‌شود خلاصه رسیدیم بجا که حاکم عمارت دوم مرتبه کوچکی است یک
 مآلار بزرگ در وسط و دو اطاق هم در جنبین دارد و مرتبه بالا هم همین طور است باغی هم در جو عمارت دارد
 که قدری از جلو آنرا کل کاری کرده اند و حوضی دارد آب کمی می‌آید باقی باغ و دیگر طبعی است چشم انداز خوبی به
 کوهای قفقاز و کمی هم بشهر دارد برای توقف و شب بسیار خوب است یک پرده بزرگ صورت عجله
 امپراطور و یک پرده بزرگ صورت امپراطریس و یک پرده بزرگ صورت نواب ولیعهد
 حالیه که همه خیلی شبیه است در مآلار بزرگ گذارده اند پردای کوچکت دیگر هم از امپراطور مرحوم نگاهاد
 بعضی ناما نهای قراق و صاحب منصبان دیگر در اطاقها آویخته بود و بر قنای قون و قراق را هم در قوی
 مآلار بزرگ گذارده بودند آیدیم با طاق خود مان قدری راحت کردیم امین حضور که عکراف کردیم
 از طهران بیاید پیش ما اینجا آمده بوده است یقین ز ششم وقت و رود ما در کار حاضر خواهد بود و در کار
 اورانده منتر که آیدیم طولی کشید تا آمد پرسیدیم کجا بودی عرض کرد از طهران خیلی عجله آدم از قون
 مارشت را شش ساعت و از قلیس بی و لا دفعقاز را یکمیه آدم و با بنواسطه ناخوش شده تب کردم
 معلوم است باین عجله مرکس بیاید ناخوش می‌شود فردا هم مراجعت بقلیس میکند که از اینجا از همان راهی که آمد
 بوده است بطهران برگردد خلاصه نماز خود کردیم و بعد از نماز رفتم توی باغ خیلی گردش کردیم مردم از پشت
 حجرهای باغ برای دیدن ما از دحامی کرده بودند بعد از گردش آیدیم با طاق حکم کردیم امین بایون عکسها
 ما را با بعضی دستخطها فردا از اینجا برای شاه زاد و با و حرا نه و رجال دولت بطهران برود و دستخطهای بنما
 نوشتم بعد سوار کالسکه شده و آیدیم بری حمام از بعضی کوچه‌ها گذشته تا رسیدیم به حمام پیاده شدیم یک مرد
 قوی بیکی از اهل سلاطین عثمانی با اینجا آمده رعیت روس شده این حمام را ساخته است و حمام از او
 مروی و اهل خانه هم دیدیم که دلاکت این حمام است حمامهای اینجا را بشیبه حمامهای فرنگستان
 ساخته اند و زلفانی در وسط است و دو طرف حمامهای کوچک دارد و داخل یک حمام شدیم خیلی اطاق
 روشن با بصفای بود و دختر برو دخانه رنگ را در احشاش هم تمام شیشه بود که آفتاب توی حمام افتاده و خود
 آن آفتاب هم مزید گرمی حمام شده بود یک دیکی در حمام است که اجاری دارد و هر وقت کوک می
 کنند بخار توی حمام پر شده گرم می‌شود و هر وقت می‌بندند معتدل می‌شود خلاصه حمام گرم خوبی بود و پرتو

این مدرین اهالی شهر شراکت پول داده احوال نموده اسباب آنرا فراهم آورده اند دولت هم مکی می
 شه ولا دقهار شهر نو سازی است جیا با نهایی وسیع منظم خوبی دارد که از هر طرف شهر جیا بان است اما عمارت
 عالی کم دارد خانه با همه یک مرتبه و پست است چندان رفیع و بلند نیست بهین واسطه جنبی شهر بار و حی است
 و مثل صحرائی میماند که در آن چند خانه ساخته باشند و خانه ترک از کنار این شهر میگذرد و اما انظر
 رودخانه هم دکا کین و خانه با بسیار دارد و روی این رودخانه دو پل دارد یکی آبی و دیگری چوبی آب
 رودخانه ترک هنوز کل او دست خلاصه رانده از شهر گذشته دست راست یک مسجد از اینها ساخته
 اند و دیدیم و یکت کلیسای بزرگی هم که تومی صحرایا شده است دیده شد رسیدیم بار و دوی نظامی بی
 ما چادری زده بودند و لی ما تومی چادر زفته آمدیم بیرون چادر تومی آفتاب ایستادیم امیرالاحکام و صاحب
 منصبان روسی و این سلطان و سایر مکررین ما هم دور ما ایستاده بودند جمعیت زیاد دی هم ازین
 و مرد و فرنگی و ایرانی برای مناسبا بایجا آمده بودند سر بار زیاد دی هم علاوه بر آن سر بارهای معین برای
 نظم این مردم مناسباتی تومی جمعیت ایستاده بودند بایجا میدان بسیار وسیعی است و زمینش تمام چمن
 که کرد و خاک ندارد و قشون هم ستون ستون جلوما از دور تومی صحرایا ایستاده بودند سردار این قشون که بهما
 جزانیش بفرستادند گفت که دیر و در کار اورادیدم و شمش (کی نماز امیلا خواروف) است با
 تمام کماندانهها و صاحب منصبها سواره آمدند جلوما تقسیم و سلام نظامی دادند و اذن گرفتند که قشون کت
 اند با هم اذن دادیم قشون باید حرکت کرده بیاید از جلوما و فیلد نموده بگذرد و قریب بهشت هزار نفر قشون در
 این اردو حاضر است که ترکب است از توپخانه و سواره و فوج پیاده اول فوج پیاده آمده از جلوما
 گذشته کلاه سفید و لباس ملبوس سیاه پوشیده با چکمه و یکت عبا که حمایل انداخته بودند و یکت کوله
 باره و یکت قمقمه و یکت تفکات ممتاز بسیار خوب داشتند سر بارهای بسیار منظمی بودند این سر بارها
 باین شکل و فیلد که پسندیدند مثلاً یکفوج هشتصد نفری تقسیم بدو قسمت میشود که هر قسمتی چهار صد نفر است و این
 چهار صد نفر چهار ستون میشوند که هر ستونی یکصد نفر است و این چهار ستون یک دفعه از جلوما میگذرند و برف
 هم با دسته اولی است قسمت دوم است سر این دسته بفاصله پنجاه فرس میاید که بتواند صاحب منصب
 سواره رود و شود بسیار خوب وضع و فیلد ایست این اردو و قشون هم از اهل خود ولا دقهار و حدود
 اینجا هستند که سالی چهار ماه در اینجا اردو میزنند و از اینجا بهر کجا بیاید ما مور خدمت شوند میشوند و شش
 ماه و یکمرتضی خانه هستند چهار فوج از جلوما و فیلد که دند بعد و فوج پیاده قزاق آمد که اینها اسب ندارند
 اما لباس قزاقی پوشیده اند و افواج بسیار خوب خوش لباسی هستند بعد فیلد بهشت باری توپخانه

بحال نظم و جنبلی بجهله و سرعت از جلو ما دوان دوان بردند بعد از اینها چند متری توپ که هستانی قتل
دروند در جلو که بار اسبها بود و توپچیا مشق کردند و توپها را از اسب پائین آورده دوباره در جلو ما
اسب بستند و بردند بعد از اینها چند متری توپ که هستانی دیگر که با اسب بسته بودند آوردند
جلو ما باز توپچیا مشق کرده و توپها را از اسب باز کرده دوباره با اسبها بار کردند و بردند و در این
دو دفعه هر دو مشق را کردند بعد از اینها سوارهای اولان آمدند سوارهای خوب منظمی با اسبهای خوب
یک رنگ بود و جنبلی سرعت و بطور پورتمه میآمدند و موزیک نظامی هم در بحال جنبی میزدند بعد چند
رژیمان سواره قزاق آمد و گذشت بعد از تمام سامان سوارها رفتند در یک طرف صف کشید و ایستاد
و یکیک و دو دو از میان صف بیرون تاخته اسب میدواندند و تفنگ میانداختند و شمشیر
میکردند و میآمدند این طرف صف میبستند وقتی که توپخانه را از جلو ما بتاحت رد کردند و دوباره
توپها را بار کردند و چند شلیک توپ کردند در میان زنهای که طرف دست راست ما ایستاده
بودند یک تنی همان توپ اولی که شلیک شد شیونی زده و افتاد غشی کرد و مدتی در حالت غشی
بود خلاصه سوار با هم گفتات بازمی و مشق کردند و هم با جماع بازمی کرده و اسب دوازده اند جلوی
مشق کردند و آخر تمام صاحب منصبها و سرکرد با اند سواره جلوی ما صف زده ایستادند و باز شمشیر
سلام نظامی دادند و ما با آنها اظهار التفات کردیم و بسیار فواج تقه و احوال پرسیدیم و بعد یکی دعا کرد
بعد از تمام از سکو پائین آمده بنا کردیم از توی این جمعیت و از جلو سوار با پیاده رفتن مسافت زیاد
از توی این جمعیت پیاده رفقه بعد فرمودیم کالسکه را آوردند سوار شده را ندیم برای شتر یکدختری
توی صحرا دیدیم که لباس سیاه پوشیده کلاه سفید سالداتی سرش بود و اسب بسیار خوبی سوار شده
اسبش هم بازمی میکرد و دختر بسیار خوشگل مقبول طنازی بود و امیرال پوچ یک نفر قزاق فرستاد و او را
آوردند دم کالسکه قدری با او صحبت کردیم و فرمودیم اسب دوازده جنبی خوب اسب دوازده جنب
کرد و بازمی نمود و اسبش هم بسیار ممتاز بود این دختر و دختر یکت ناچربیت خلاصه قدری بازمی دختر
بناشا کرده چون میشد و ساعت بعدوب نمانده بود را ندیم برای شترال سیدیم و قدری سحر است
کردم بعد شخصی که همش (رژمی و سکی) و فرمانده فوج دوم قزاق شتر فیکلی تیر سکی است بحضور آمد
یک کتاب تاریخ قزاقان را که در کنار رودخانه ترکمت می نشسته بحضور آورد عرض میکرد این آنها
چهل هزار خان هستند و در وقت جنگ دوازده فوج قزاق برای جنگ میدهند خلاصه
صدیق سلطه و ناصر الملک و معاون الملک فردا در اینجا میمانند و پس فردا از عقب ما میآیند

دراز راه دریای نرزی میروند بطهران | بصورت قدری با آنها با حضور این سلطان فرمایش کرده مختص شده
رفتند این سلطان بهم دیشب و سب در منزل سیرا محمد خان کاشانی بهم بشام موعود بوده و بهم اسلحه صو
نوده است ولاد قفقاز بند وانه بسیار خوبی دارد که هیچ جای این طور بند وانه ندیده ام هند وانه پوست ساه
از کت لطیف خوبیت خلاصه شام خوردیم (دو زنجیر کشیدند و گفتند) امروز باید برویم پشت
ساعت نه بعد از نصف شب باید حرکت کرد من ساعت شش از خواب برخوایم کسالت کم خوبی است
وقتی که برخوایم دیدم هوا ابراست و در نهایت شدت باران میبارید بعد از ساعتی که کم باران میگرفت
شد و تا وقت سوار شدن ایستادیم هر دو جا کم و جزا الهام و صابن صبا ان همه حاضر بودند با آنها تعارف
سوار کالسکه بای چاباری که در وقت رفتن بود شیم و بهمان ترتیب در رسم سابق کالسکه با جلو بود و
سرا بعضی پیچید متنا و غله آبدار خانه و پشت سر آنها این سلطان و پشت سر این سلطان امیرالپو
مهاذرا و پشت سر آنها غریز السلطان و باقی دیگر از نفرین بر دیف در کالسکه با بودند را ندیم از شهر خارج
شدیم هوا هم کم کم روشن میشد و صحرایک صفای خاصی داشت تفصیل این راه را چون در وقت آمدن
مشروعاً نوشتیم که چند درس و چند مهمانخانه است حالا دیگر تکرار آن لازم نیست بجهت رفیقو بسم
که بعد از عرض کردن اسب در سینه مهمانخانه کاربک که در وقت آمدن هم بنا را خوردیم بنا را خوردیم از بنا
هوا صاف و آفتاب بسیار خوبی شد اما خیلی سرد بود و سوار شده را ندیم در وقت آمدن برف زیاد در
این کوه و اطراف جاده دیدیم اما جابری بود و مگر کمی آنهم دور از راهها و در قلعه کوهها برف زیاد بود و در
رو و خانه ترک همه جا حاصل خیز است و غله و حاصل بار مشغول در و کردن بودند راه کوه کاف لاجمده
براحت و سلامت طی کردیم و ساعت شش از ظهر گذشته رسیدیم به بلایت حاصل از اعتدالیت اینون
در و نکرده اند معلوم میشود هوای بلایت سرد تر از کاربک است به طریقت که رسیدیم کینوخ قزان
باصا جنین صبا آنها پیاده ایستاده بودند از جلو آنها گذشته و فیلک کردند و بعد آمدیم تومی بالا حاکم
که همان منازل وقت رفتن بود و نفرین بهم همه جا بجا شدند نه ساعت این راه طول کشید و غشت
برای بنا و عجزه متعل شیم بهفت ساعت راه میآیدیم خلاصه شام خوردیم (دو زنجیر کشیدند و گفتند)
دو زنجیر کشیدند و گفتند) امروز باید برویم به تعلیس ساعت شش و نیم از نصف شب گذشته از
خواب برخوایم هوا سرد بود آمدیم پائین ساعت نه سوار کالسکه شده را ندیم برای تعلیس از اینجا
تعلیس رودخانه همه جا در دست چپ است و راه از کنار رودخانه همه جا سرد است و با تعلیس میروند تا یک
مسافتی که را ندیم هوا خیلی سرد بود که هنوز حاصل بار در و نکرده بودند اما هر چه پائین میآیدیم هوا گرمتر میشد

حاصلها را درو میکردند تا استایون اول هو اسر بود بعد هر چه رو بپایین رفتیم گرم شد از سته چهار شش
 بهما نخانه و دیگر گذشتیم تا سه ساعت از ظهر گذشته رسیدیم به هما نخانه (هشیل کلانی) اینجا بنا خوردیم بعد سوار
 شده بامین خلوت فرمودیم لباس سبی پوشیده برای درو در تفلیس در کالسکه ما باشد را ندیم سافت
 را بادی رفته ما رسیدیم بهما نخانه (هشیل کلانی) اینجا سواهی این رودخانه که از دست چپ ما می آمد
 یث رودخانه دیگر هم از طرف باطوم آمده داخل این رودخانه می شود راه آهن از باطوم الی تفلیس هم از
 پشت این هما نخانه میگذشت در اینجا حاجی حسین قلغان که بارهای زیادی ما را از پارس و راه باطوم آورد
 بود و خودش تفلیس آمده است دیده شد دیگر میرزا علی اکبر خان فونسل ایران در باطوم و تیمور پاشا خان
 ماکوئی و پسرش حبیب الله خان ماکوئی در اینجا حضور رسیدند خلاصه رفتیم توی طاق قدر می ایستادیم
 بعد رفتیم توی کالسکه را ندیم برای شهر کرد و خاک زیادی در راه بود و نزدیک غروب رسیدیم به
 تفلیس امین حضور و معین الوزراء جنرال فونسل تفلیس توی صحرای آمده از کالسکه پیاده شده ایستاده بودند
 فرمودیم سوار شده از عقب آمده جمعیت زیادی صحرایی و از فرنگی و ایرانی ایستاده بودند و دعا
 میکردند بچه و تجارت را بی زیاد بود و بعضی از کیهان سزا و طفل میزدند رسیدیم مدررب عمارت دولتی
 پرسن دند و کف کرسا کف فرانفرهای فقط از تفلیس نیست پرسن شریف که جنرال معتبر است اینجا
 او نایب است در ب عمارت ایستاده بود و در محفل بسیار محرمیت از جلو یک سته سرباز که ایستاد
 بودند گذشتیم و آمدیم توی عمارت تمام سردار با و جنرالها و صاحب منصبها و قونولهای دوله و تجار و المان و
 فرانسه و عثمانی و غیره حاضر بودند با همه آنها تفرقه و احوال پرسی کرده آمدیم با طاق و منزل مخصوص خودمان
 که همان منزل سابق بود شام خورده راحت کردیم (دو دشت بندها یاد دهمین) امروز متوقف
 تفلیس هستیم هو ای تفلیس چندان خوش هو ای نیست توی دره واقع است امروز هم افات بود کاهی
 که نسیم میآید نسیم مطوبت داری بود و نهما خوردیم دو ساعت بعد از ظهر کالسکه حاضر کردند و سوار شدیم
 مجدالدوله در کالسکه ما بود امیرال پوپوف و پرسن شریف نایب الحکومه در یکت کالسکه و دیگر
 از جلو ما سوار شده سایر ملتین هم از عقب کالسکه های دیگر سته اندیم برای بالای کوه تفلیس که از
 بالا شهر را تماشا کنیم را ندیم از بعضی کوهها گذشته رسیدیم بیکت کوه چلی سربالا بود و پیش را هم با
 سنگهای قوه فرش کرده بود و مذکوره کالسکه چلی رحمت بالا میرفت ازین کوه که بالا رفتیم یکت چلی خورد
 راه خوب شد و دور نمای منظر افتاد بدست چپ و کوه افتاد بدست راست را ندیم تا رسیدیم
 بقلعه جرابه قدیم تفلیس اینجا پیاده شده کالسکه بار او را ندیم از همان راه برگردانیم و قرار که خودمان از اینجا

سپاده به پائین مراجعت کنیم و از یک باغی است رفته از اینجا سواریا که بیستم و برویم بمنزل از آن بالا
 شهر آتاشا کردیم خوب چشم انداز و دور نمای دارد و خود شهر و در خانه (کُر) و مقبره شیخ صفهان که در بغله کوچکی
 واقع است و توپخانه و جبهه خانه و بار و توپخانه تعلیس که انطرف شهر در دامنه کوهی خارج از شهر واقع است
 خیلی خوب نمایان بود یک عمارتی هم که وقت رفتن پی از آن بر می داشتند و حالا نزدیک بر مسافت
 دیدیم گفتند برای دختر ما در سنه سیصد و نصد که بنا می بسیار بزرگ عالی است قدری اینجا آتاشا کردیم
 و بعد از توی یکی از برجهای که دروازه بود داخل قلعه شده و از قلعه خارج گردیده یک راه صحیح باریکی بود از
 گرفتار آیدیم پائین این قلعه رویین کوه واقع است و این پشته متدرجاً کوچک پست می شود تا آخر قلعه میرسد
 با قول محله شهر که ما از اینجا خواستیم رفت زکنا این جاده باریک یک نرسب صاف خوبی بقدر نیم
 سکت همه جا این جاده میرود پائین انطرف مندرکیده است سبز و شجر و درختهای بنوه دارد و انطرف دره هم
 یک کوهیست سنگی که شکل سختی است از آن صحیح آمده تار سیدیم به دو سه پله که اینجا یک چشمه آب جوی بود که از کوه
 بیرون می آید و زیرش یک حوضی درست کرده اند و فواره گذارده قدری اینجا ایستادیم و بعد سرانیز شده
 رسیدیم بیکت باغی باغ کوچکی بود و گلکاری کمی کرده بودند درختهای در هم چکنی وضعی داشت بعضی درختها شیشه
 خرمایده شد قدری اینجا شسته بود و در خود می بلوی اینجا کوشش سخت است اما مزه خوبی دارد و از اینجا
 برخاسته باز سرانیز آیدیم تار سیدیم با قول محله و خانه های شهر این محله تمام ایرانی هستند زن کرجی و ایرانی و روس
 و تعلیسی و اینجا خیلی بود و زنهای ایرانی همه روحی گرفتار از اینجا سواریا که رسیدیم بالای این محله همان کوهی است
 که قلعه روی آن بود و در دست چپ واقع است را ندیم این محله گذشته رسیدیم به محله دیگر که خیلی طولانی بود
 بعضی نمای کرجی خیلی خوشگل در اینجا دیده شد از این محلات گذشته رسیدیم باصل شهر و مرکز نمای بزرگ و قدری
 دیگر آمده وارد منزل شدیم امشب در قونول خانه ایران با شامح روضه و صرف شام میرویم ساعت بیست
 و نیم بعد از ظهر با این سلطان و امیرالبحوف تومی که لاسکه نشسته آیدیم تونول خانه نزد یکت بودند
 رسیدیم بلو بخار اچراغان خوبی کرده بودند عمارت سیدیه پیاپی سیدیه عمارت بسیار عالی بزرگی است از
 بهر سیم ما هم در اینجا منزل کنیم از پله باقیقیم بالا اول و اصل تا لای بزرگی شدیم چهل چرخان و دیوار کوبهای همگی
 ممتاز و اطافهای توی و در توهمه را بر سر بجهت شام حیده بودند همه تالار با و اطافها را گوش کرده آیدیم در آن
 تالار بزرگ صندلی گذارند و نشستیم روضه خوانها وارد شدند اسامی روضه خوانها از این قرائت اف
 میر علی کبر تبریزی آقا میر یوسف شی آقا سید احمد لوزی اخوند ملا و طالع الب تبریزی آقا شیخ محمد حسین تبریزی ملا
 محمود تبریزی آقا میر اسد الله تبریزی ملا حسین مراغه میرزا علی اکبر سلماسی (سادات) آقا میرزا بهم علمداری

تأثیر بازرگانه کمری حاجی سید حسین سلماسی میر غلام خونی سید حسین تبریزی و رایش حاجی نجفقلی اریته
 حاجی عباس تبریزی شندی ستار تبریزی شندی حاجی قاسم تبریزی شندی کریم خونی روضه خوانها و
 و رایش بفارسی و ترکی روضه خوانند و مدح کردند بعد از تمام روضه شام خوردیم معیتن الوردانه میر
 و اردو یکی یازده ساله که روسی خوب میداند یکی هفت ساله و یکی شش ساله که زبان فرانسه را خوب
 حرف نیز میزد پس رایش را خوب تربیت کرده همه قابل خوانشند خلاصه یک ساعت نصف شب مانده برنگشته
 آمدیم منزل یک عصر پرده صورت خودمان که کار محمد حسن نقاش لال مرحوم معروفست در توشنگان دیدیم
 این روزمان تو منول گری حاجی میرزا حسینخان شیرآلود و سپهسالار مرحوم بقلیس فرستاده شده است تاریخ
 ساختن پرده هزار و دوست و شصت و نه هجریست که تا حال سی و شش سال میشود (دو و یکشنبه)
 امروز باید برویم به وقت تقابله راه آهن سه ساعت راه است چهار ساعت از ظهر گذشته که
 ساعت هفت با بخار رسیدیم خلاصه صبح بخار سه بعد از ساعتی نماز خوانده بعد از نماز در بلاغ جلوس
 قدری کردش کردیم تا ساعت حرکت رسید به پرسش غیر متین نشان صورت خودمان را داده بودیم
 بسته آنوقت وقت حرکت بحضور آمدن بارش سر متین و امیرال پو پوف و امین السلطان تویال که
 نشسته را دیدیم طرف کار عمارت تا کاحینلی راه است طرفین راه سالار استاده بود و حجت
 زاده هم از اهل شهر با برقیای مختلف از بیرق ایران و بیرق ارمنیه و غیره و طرفین استاده بودند
 و همه هورا می کشیدند رسیدیم با جمعیت زیاد و حاضر شده بودند داخل تونل شدند و بارش سر متین
 و جبرالها و صاحبان شهر تفلیس بخار و خدا حافظ کردیم و تونل حرکت نمود این واگن که بودیم بیا
 و اکن خوبست تمام سبک یک راه دارد و وقتی که این راه تفلیس میرسیم صحرای تمام سبز و پر گل بود و کوه کوغند
 و کاور یاد و صحرا می چیدند حالا صحرا آرزو داشت و کاور کوغند هم هیچ ندیدیم خلاصه ساعت هفت
 رسیدیم بافت خاک لغوج سالار با یوزکچای و بعضی جزالها در کار استاده بودند و اکن پادشاه
 از جلوس صف سرباز گذشته با جبرالها تعارف کردیم حاکم کجیه هم که با استقبال آمده بود دیده شد بعد آمدیم توی
 و اکن شب را با بخار شام بخوریم و توی و اکن هم بخوریم و صبح انشاء الله با کاسک با می چایاری از اینجا برویم
 به وایژن (حدود حکومت و جبرالهای ابالی ترک از این قرار است) ایالت ترک محمد و
 از طرف شمال ایالتین (سنند و پل) و حاجی ترخان) و از طرف مشرق بدریای خزر) و از طرف
 جنوب بایالات و افغان و تفلیس و (کوتایس) که بواسطه رشته کوه قفقاز از آنها مفصل شد
 و از طرف مغرب بایالت (کولان) و دشت خاک این ایالت دوازده کیلومتر و چهار صد و شصت و

خشت ایران (حریب) یا هزار و دویست و پنجاه و شش فرسنگ مربع میباشد (البالی و سکنه این
 ایالت که از هر گلت میباشد در شش شهر و بنقاده (سنّا فیترا) یعنی ده قراق نشین
 ایالت و قراق بزرگ و کوچک بسیار دیگر مقرر گردیده اند عدد تمام نفوس ایالت زکرت بمقدود
 پنجاه و چهار هزار و هفتصد و هشتاد و چهار است که سصد و نود و هشت هزار و ششصد و هشتاد و هشت
 هزار نفر مرد و سصد و پنجاه و شش هزار و نود و شش نفر زن میباشد و این جمیّت مرکب و منقسم از مملکت
 ذیل است روس (۲۵۹۵۸۱) (اندیون ساکنین بومی) (۷۵۴۷۵۶) تاتار (۲۹۰۶۹) آبخاز
 (۶۲۵۵) یهودی (۵۰۸۰۵) (ایرانی) (۶۰۸۶۸) ناکائین (۶۰۰۵۵) المان (۱۸۹۹) (کرچی)
 (۱۶۲۶) (لیتانی) (۸۹۶) طوایف عربیه مختلفه (۱۳۲۶) جمع کل (۷۵۴۷۸۴) از رویا
 جزء غمّش قراق هستند که عددشان یکصد و شصت و سه هزار و یکصد و سیزده نفر میباشد و بعد
 افواج ساخود را ایالت اند که مرکب میباشد از یک دویزیون پیاده نظام و سه رژیمان در اگن
 و هفت باطری توپخانه که دو باطری آنها قراق است و چهار با تالیون قوّن قلعه که کلّه آنها هجده هزار نفر
 میشوند (چون این بالای را بر حسب مذاهب آنها تقسیم کنیم از قراق تفصیل ذیل مقسم میشوند) از نو دگس
 (۲۹۶۰۸۴) مسلمان (۶۰۳۷۰۷) شیشمائیات و فیکیش (۲۷۲۹۵) (رمنی کرچی ۳۳۷۵
 لوئین ۵۶۷۲) (کاتولیک روس ۱۷۴۴) یهودی ۵۰۱۶ بت پرست ۱۲۷ مذاهب
 مختلفه دیگر (۷۵۳) جمع کل (۷۵۴۷۸۴) (دود و شش کنبه میوزیم) (مروزیان
 برویم بدلیژان عجب این است که روز سیزدهم رمضان وقت آمدن وارد دلیژان شدیم
 مراجعت سیزدهم محرم است و ادواچا میویم و چهار ماه تمام است که از اینجا رفته و حالا برگشته ایم و شب
 بواسطه جمیّت مردم و آمد و رفت ترنهای بخار و بوی لفظ که از باد کو به اینجا آورده و از اینجا حل نفر کشان
 می کنند توانیم درست بخوابیم و تا صبح پیش اینجا بخت نخواهید ساعت شش برخیزیم بعد از نماز
 جمعه آمد و آمده عرض کرد که پرسش دند و گفت که سالف فرما نهای حقّار برای ملاقات ما آمده است
 برای ملاقات پرسش حاضر شدیم بعد از آن دو خان وزیر مختار فرما نهار آورد و قوی و اکن بخارفت کردیم و نهار
 بطرف داخشان رفته بوده که تا اول شاییل حاجی و اخمد و دسر کشی کنند و ما مورد حکومت و عراض مردم
 رسیدگی نماید و میگفت محض اینکه امروز بخشور شاربسم و در روز بعد رسمی فرسنگ راه با اسب آمده ام
 و خیلی اظهار خوشحالی میکرد و تفرقه با کبرین خیلی خوب آمده است خیلی صحبت کردیم و پیر پیران که در وقت
 آمدن هیچ ندیده بودیم و شش میخایل است و در سر یک سینه قراق ریش و در جان محلّ قاصت قراق

بوده است امروز همراه فرما فرمایند بود لباس قرآنی پوشیده بود بعد از قدری صحبت فرما فرمایند خواسته رفت یک نشان درجه دوم شیر و خورشید به اینجا به پسر فرما فرمایند ما دویم فوراً برای عرض و اظهار تشکر فرما فرمایند با پسرش نشان زده دوباره آمدند و می دانم و این چنین اظهار اقبال نمودند خلاصه در ساعت نه باید حرکت کنیم سر ساعت نه از او کن پائین آمده رفیقم آن طرف کار فرما فرمایند ما هم تا دم کالسکه چارابی آمده اینجا با او وداع و خدا حافظ کردیم و رفیقم توی کالسکه سوار شدند من هم جایگاه شده رفیقم نیمه سنی که رفیقم رسیدیم به آستانه این آستانه توی کدویش توقف کردیم مشهور به آستانه است که رفیق فریخ تا این ده مسافت دارد و صحرای دین فضل تمام زرد شده مگر کوههای چنگل دارد که سبز است در اوزون آتا توی صحرا آب عوض کردند و بیت و پنج کالسکه با کالسکه مخصوص با همراه است و بهر کالسکه چهار اسب بسته می شود که رویم صد اسب است که در هر چار چار خانه و منزلگاه عوض می شود و در این راه رسیدیم به ملاقیات یک دره ایست در کنار رودخانه اشجار جنگلی دارد و الا حق زیاده و در اینجا برای ما و ملزمین زده بنهار حاضر کرده بودند بنهار خوردیم بعد از یک ساعت توقف ما در اینجا خواب کشیدیم سوار شده را دیدیم یک اسب و یک ترم توی صحرا عوض کرده و را دیدیم چنانچه رفیقم از نظر گذشته دارد و دلیر شدیم بعد از وضع توهمات در راه شش ساعت تمام راه آمدیم به ساعتی دو فرسنگ که رویم دوازده فرسنگ شد و رودخانه اسد بیک شدیم که در وقت آمدن هم به اینجا منزل کردیم پناه خان ایردانی هم اینجا با استقبال آمده بود و حضور رسید خلاصه شب شد شام خوردیم (دو فرسنگ شنبه) چنانچه آمدیم (امروز باید بیرون برویم که اولین پیش راه آهین تا آستانه با ما آمده و از اینجا یکانه اکثر الماس خوب با و دادیم و مرضی شده رفت به کلن باش گفت هم یک اکثر الماس دادیم خلاصه صبح از خواب برخاستیم سر ساعت هشت از عمارت آمدیم بیرون (کینا زاناکا شیدری) حاکم کجبه که حاکم (ایلریت پل) هم هست مرضی شده رفت به حکومت خودش (بگلر وف) هم مرضی شده رفت به قفقاز بعد سوار کالسکه شده را دیدیم از کوه دایران بالا رفیقم خیلی خوب و راحت رفته رسیدیم بقلعه صبح بوا می داشت و بعد صاف شد و آستانه توی کدویش بالا می رود و پیاده شدیم و آب عوض کردند و سوار شده را دیدیم رسیدیم بدریاچه کوچکی که زبان ترکی می گویند است و این دریاچه باستانی دارد و آب بودی دارد و با صفا آتا کوههای اطرافش تمام خاکی و خشک است خاصه حالا که پائین است هیچ سبزه ندارد و از اینجا هم گذشته دژ آستانه توی کوچکی است بنهار خوردیم وقتی آمدیم سوار شویم عکاسی از بالای بام عکس را با لباس سبی می گذاشت سوار شده باز را دیدیم از دو آستانه توی کوچکی گذشته

تا دایروان رسیدیم چون پناه خان ایروانی هم مترقم رکاب بود از کوک چپ الی ایروان تمام صحرا حاصل
 زراعت بود و خرمنهای بزرگ زیاد دیدیم و تمام این حاصلها هم دیمی است امروز باز بدیدیم کوک
 کوک که رسیدیم لب دریاچه مقابل جزیره کوچکی که کلیسا و مسجد را منتهیست چهار نفر بهبان ارمنی همراه
 با کلاههای سیاه و برنجهای زرین درواستاده بودند و در رودما تنگت گفته و عاگردند ما هم
 کالسکه چای را نگاه داشته بآنها اظهار تعذیم و بعد از اندیم نزدیک بایروان سوارهای زیادهایروان
 و قراق با استقبال آمده جمعیت زیاد می رسوا رشت سراج جمع شده بودند بهیطو رانده نرسیدیم به
 تپه که مشرف بشهر ایروان است در وقت رفتن درست سوار شهر ایروان را ندیده بودیم حالا با
 وجودی که غروب بود در دست و بدقت دیدیم باغات زیاد دارد اما خلواش چندان زیاد
 نیست از تپه سر ازیر شده از کوچه باغات و جلو خانه با کشتیم اطراف را بهما از ایرانی و روسی آرمی
 و گرجی و غیره جمعیت زیاد می استاده بودند و بهاد عا میگردند از اینجا گذشته رسیدیم بهمارت
 منزل ما همان عمارت است که در وقت رفتن منزل کرده بودیم یکدسته سرباز جلو عمارت ایستاد
 بود از جلو آنها گذشته بعد دید که در و آدمیم با طاق چند نفر کشیش نوعی طاق ایستاده بودند خفنی شده
 بهوای بیاجنبی گزیم است منزل آنان لاریست که دشت روض منزل کرده بودیم وقت شام شد شام
 خوردیم (روز چهارم دشت بنی پانزدهم) امروز بچندین جبهه در ایروان اتراف شدیم
 و که امروز عید اسم کناران علیحضرت امیر اطوار است در اینجا مجلس جشن و صیفا فی فرایم آوردیم و میخوبند
 باین سلطان و سایر قلمرین ما شام رسمی بدین یکی دیگر اسبابی چای پاری حاضر نیست باید حاضر شود
 یکی هم باید مسجد سلیمان و اوج کلیسا برویم خلاصه رحمت پوشیده شدیم بنهار ارم باید و اوج کلیسا بخویم
 در ساعت ده بعد از نصف شب سوار کالسکه های چای پاری شده را دیدیم کسالی که در رکاب بودند
 ازین قرارند (امین السلطان غریب السلطان مجالدوله امین خلوت احمد خان مجور پاشان امیرال
 پو پوف اویب المملکت میرزا عبد الله خان حاکم ایروان اجدوان مخصوص اکبر خان فخرالاحضا میر
 محمود خان وزیر مختار میرزا رضا خان میرزا نظام حسن المملکت سید محمد خان و بعضی از صاحبان
 فرنگی هم بودند مجالدوله پیش من بودند اندیم از یک سر ازیری باین رفته از روی یک تپه که تپه چشمه دارد دور
 رودخانه زنگی ساخته اند که ششم دست چپ این بل طغه قدیم ایروان که در اینجا عمارت قدیمی دارد دیده شد
 زیر این طغه یک سنگ کلاخ بدی است که از زیر طغه با نظور مانده میاید تا لب رودخانه عمارت قدیمی هم
 یک تپه است که جزو این دیوار طغه شده است خلاصه از پل گذشته و اخل کوچه باغما شدیم و از کوچه طغا

نذشته بصره افتادیم صحرائی خشک پر کرد و خاکی بود مسافت زیادی را نده از ده شیر آباد که درست
چپ واقع بود گذشتیم قدری دیگر که رفیقیم از وسط ده ارباط عبور کردیم کوه آفری در دست چپ
بود و در برف زیادی داشت سمت این کوه صحرا است و یک سمت دیگرش هم بسلسله کوهی وصل
میشود باز بیشترش رو به صحراست آفری کو چک در این وقت بهج برف نداشت قدری دیگر را دیدیم
رسیدیم بده اوج کلیسا و درست راست هم کوه آلاگر پیدا بود که دو قطعه دارد چندان مرتفع نیست
اما با وجود این برف زیادی دارد بعضی دیات هم در دامنه این کوه واقع است که بجز محال اوج
کلیسا محسوب میشود این دیات تمام بیلاق است و از آن دیات تاقه کوه آلاگر باز خیلی راه است
و ده اوج کلیسا ده کنه خرابه است تازه بعضی خانه ها که رو بکوچه منظر دارد میسازند اوج کلیسا یعنی سه کلیسا
و دو کلیسا خیلی قدیم در بیرون ده واقع است و یک کنه کلیسای دیگر قوی ده در میان قطعه است کلیسا
بیرون گذشته رسیدیم بدر قطعه کلیسا میان آنست پیاده شدیم کیشها تمام حاضر بودند جمعیت زیادی
هم از ایرانی و ارمنی و عجمه بودند یک چیزی از اطلس کلی مغفول دوز که چهار پایه بلند داشت چهار نفر
کشیس گرفته بودند چون برای تشریفات ورود ما بود ما هم رفیقیم زیر آن حیره تمام کیشها با لباس رزی
و بز نشهای سیاه و جلو ما از دست راست و چپ میفرستند پیرای ارمنی هم در جلو آنها از دست
راست و چپ آواز بخوانند و میفرستند زیر پای ما را هم تا در قطعه و صحن کلیسا با کل و برکت فرش کرده
امین السلطان و طربین با هم از عقب میآمدند بهین وضع رفیقیم تا رسیدیم بدر کلیسا این کلیسا قوی سخنی
واقع است که اطرافش اطراف حجر است اما کنه و خراب شده گنبد وسط کلیسا هم در بخراشی گذاشته
و نقاشیهایی آن نام ریخته است اگر تعمیر کنند محتمل است یک صد خراب شود و خلیفه اعظم اوج کلیسا با
بعضی کیشهای دیگر در کلیسا ایستاده بودند خلیفه خطبه مفصلی در منبت و رو داد ما خواندیم جوابی داد
و دست خلیفه را گرفته داخل کلیسا شدیم قوی کلیسا جمعیت زیادی از مرد و زن ارمنی حاضر بودند
جلو صورت حضرت عیسی ایستادیم نایب اول خلیفه شروع کرد بخواندن دعا و دعای مفصلی خواند
خیلی طول کشید بعد از دعا تمام کیشها بنا کردند بخواندن اینک خوشی و آخرو خطبه اعظم هم و جنیل در
خواندن شده از آنها دم گیری کرد بعد از آنکه دعای زیادی خواندند نایب خلیفه در آن قدیمه ایستاد
عود و عجمه میوزانند بنا کردند و بعد از آن دعا کردند مرتبه و دعا خواندند و رو با یکدیگر دادند مرتبه هم
دعا خواندند و رو بصورت حضرت عیسی گان دادند مرتبه دیگر هم دعا خواندند و رو بصورت حضرت مریم
گان دادند این یک قسم احترام است که نسبت با کردند دعا با که تمام شد خلیفه اعظم حیرت ابر داشت

و سایر کیشها با هم جنبه های خود را اندویش برداشته از لباس و وضع رسمیت بیرون آمدندان وقت دست خلیفه را گرفته دور کلیسا گردشی کردیم و در فیمم خزان کلیسا بعضی نشانها را بخادیده شد که از دول عثمانی و روس و غیره بخلفا داده بودند و بعضی سکه های کهنه و عصا و کلاههای کیشها که با مروارید پوشیده بودند پشت شیشا بود و از آنجا بیرون آمده با همان تشریفات و جبر چهار پایه و قندیلهای غنیمت و آوازهای اطفال رفیم نام رسیدیم به پله انداخته بالا رفته داخل عمارت خلیفه شدیم که منزلی الهی و پنهان جاست و صحن کلیسا منظر دار چند اطاق تو در توئی است در اطاق مخصوصی که صحن کلیسا منظر داشت ما نماز خواندیم این سلطان و سایر طرغین و کشیشان در آن قنای دیگر نماز خواندند یکت یکت بکشتی بزرگی بدو آراوخته بودند چهار مرتبه آن نکت را زدند بعد بقدر صد نفر کشیش بیرون مثل فرج بنظم آمدند و از در می رفتند بتوئی اطاقی که نماز برای آنها حاضر شده بود و آن اطاق اطاق بزرگ طولانی است که بقدر دو ذرع طول است تمام در آنجا نشسته نماز خواندند همیشه رفو و شب خلیفه بزرگ از موقوفات کلیسا این شیشمار و نهار و شام میداد این کلیسا را نهار و پانصد و چهل و پنجپال است که بنا کرده اند خلاصه بعد از نماز چون در شهر ایروان کار داشتیم بلافاصله با خلیفه اعظم و داع کرده سوار کا لسکه شده را اندیم برای ایروان چهار ساعت از ظهر گذشته دار و شهر رسیدیم از شهر ایروان تا اوج کلیسا دو فرسنگ راه است و در منزل رسیدیم قدری راحت کرده بعد رفیم توئی مالارچا بخضر از علمای ایروان بحضور ما آمدند و آنهارا ملاقات کرده رفتند به مسجد ما هم باید برویم به مسجد جان مسجدیست که در سفر سابق دیده بودیم مسجد حسین علی خان پسر محمد خان ایروانی که از حکام بزرگ ایروان بوده ساخته است از عمارت آندیم پایین یکت در شکله کوچکی برای ما حاضر کرده بودند تنها سوار شدیم سایرین هم از عقب سوار کا لسکه مانده را اندیم رسیدیم بازار می که باید از آنجا رفت به مسجد پاده شدیم جمعیت زیادی از مسلمانان و ارمنی و غیره در طرغین راه ایستاده بودند بازار است متفقد و بسیار دکان دارد که کسب ایرانی و ارمنی نشسته بعضی دسماهای ارمنی کافر نک در این بازار بودند از همه رنگ خریدیم بعضی کلاههای فقول و زنجی هم که صنعت خود ایروان است و خیلی چیز فتنکی است خریده شد متاع ایرانی از قبیل شالهای حر اسانی و پارچه و دیگر جنای اینجا میآوردند از این بازار گذشته جمعیت زیادی از ایرانیها بودند که همه صلوات میفرستادند نزدیک در مسجد بجه های مسلمانها شعرهای خوب و تمثیل درود ما ساخته میخواندند توئی سخن میگویم جمعیت مسلمانان زیادی ایستاده بودند صحن بزرگی دارد و خوب کاهاشته اند غراب نشسته است و خوش بندگی در وسط صحن دارد چهار درخت نارون بزرگ در چهار گوشه صحن است آن مسلمانان بروانی نیاوی از بجه بزرگ روی ما جمع شدند

بودند داخل مسجد شدیم اینجا دیگر جمعیتش زیاد تر بود و منبر بزرگی گذارده سیاه پوش کرده بودند خطیبی بالای منبر نشسته خطبه با هم ما خواند خطبه که تمام شد آنجا بنام راهی که آمده بودیم برگشته آمدیم منزل (دو و چوبست در میان آنها) امروز باید برویم به باشور شین صبح ساعت هفت بعد از نصف شب از خواب برخاسته خفت بودیم و در ساعت هشت موافق شده را ندیم دو ساعت و نیم که راه رفتم رسیدیم به قتلگاه اسب عوض کردیم از اینجا هم که راه زیادی را ندیم رسیدیم به دولود در اینجا نماز خواندیم از قتلگاه ما و دو که آمدیم دست راست با و دی با سار و زنکی با سار بود چون رو دو خانه و دی با سار این محال امشب ب می کند و همچنین زنکی با سار که در دو خانه زنکی این محال امشب ب می سازد باین مناسبت و دی با سار و زنکی با سار میگویند و بابت زیادی است متصل بهم و در بر کوه افری داغ و متع است کوه افری از اینجا خیلی خوب پیدا بود و هوای دو لود خیلی گرم بود بعد از نماز موافق شده را ندیم اینجا افتادیم بصرای خشک بی آب و علف بود بسیار گرم و در دو خانه زیادی در راه بود را ندیم در یکت چار خانه اسب عوض شد و باز راه زیادی را ندیم بیگت کردند و کوچکی رسیدیم از گردنه سران بر شده داخل محال شرو رسیدیم که با شورا شین منزل در محال شرو واقع است و معجل بیگت صاحب خانه ما اسب ما مسافت زیادی از طرف گردنه با استقبال آمده بود خیلی شباهت بعد الفاد در خان شجاع الملک مرحوم دارد و باز راه زیادی آمدیم تا رسیدیم به باشور شین و بمان خانه که در وقت رفتن منزل کرده بودیم وارد شدیم وقت شام شد شام خوردیم اینجا انگور بسیار خوبی دارد که همچو انگوری که دیده بودیم (دو و چوبست هفتدهم) امروز باید از باشور شین برویم بخاک ایران ساعت شش بعد از نصف شب از خواب برخاسته ساعت هفت بنای خشت است معجل بیگت صاحب خانه هم ناگنا راس در رکاب ما میآمد سر ساعت هفت میران به پوف حاضر شد کالسه که با هم حاضر کرده بودند آمدیم سواری کالسه شدیم جمعیت زیادی از قراق و فوج سالار است و غیره جمع شده بودند را ندیم از ساسون قراق که اسب عوض کردیم با رنجوان ملک است معجل خان بخوانی است صحرای خشک بی آب و آبادی گرمی بود تا رسیدیم به رنجوان بخانه حاکم وارد شدیم جمعیت زیادی از رنجوان و روسی جسته بودند نماز خواندیم و بعد موافق شده را ندیم باز افتادیم بصرای خشک بی آبادی از ساسون محال الدین اسب عوض کردیم و بیگت راست را ندیم برای سرحد و ساعت بعد از شبانه رسیدیم به ساسون جمعیت زیادی از اردو باد و رنجوان و سار و بابت روس که در آن حدود است بقدر چهار هزار نفر برای دیدن ما جمع شده در کنار این ایستاده بودند و یک سته قراق در جلوی این جمعیت ایستاده بودند و رفتم توی دماغ قونول که در منبر زیست توی طاق ایستاده بود و در می آید و فرمایش صحبت کردیم اردوی تمام از طرف ارس

بطول رودخانه افتاده بود آیدیم سوار گشتی شده امیرال پوپوف و پاشکوف و غیره هم با آمدند وی کشتی حرکت کرد آیدیم انظراف و لیخند و امیر نظام و راقل خشکی با تمام امراء و اعیان که از طهران و آذربایجان آمده بودند که اسامی آنها ازین قرار است: ایستاده بودند کسانیکه از طهران آمده بودند امیر آخر سر کیشکی باشی علاءالدوله حاجب الدوله و ساری اصمغان سرفقیخان سرفقیب برادر ساری اصمغان صاحب جمیع تخت‌های آن پنج پست شیخ الاطما میرزا زین العابدین خان مؤتمن الاطما علی خان فرانس خلوت عباسقلی بیگ فراسخلوت علیخان و غلامحسین خان پسر بای حاجی میرزا کار عباسقلیخان برادر بشیرالملک (کسانیکه از آذربایجان آمده بودند نصره الدوله حاجی سار الدوله وکیل الملک آقاخان میرنج و تمام رؤسای کرد و صاحب منصبان آذربایجانی که از ام تشریفات و رود بعل آمدند و اسب شدیم امیر آخر اسب که نگلی حاضر کرده بود امیرال پوپوف و کلنل پاشکوف هم همراه بودند و سوار اسب شده بودند و سوار و سرباز و جمعیت زیاد در سر راه بودند و جمعیت زیادی نیز از قبیل فراس و شاطره و تفنگدار و غیره در جلو بودند و سوار بای کیشکی نه جمعی کیشکی باشی و سوار بای جمعی علاءالدوله و فرقه‌های لیخند و ابوجحی نصره الدوله و موزیک کمانچری و سوارهای کرد و با صاحب منصبان که اسامی آنها از قرار ذیل است: بابلسای مرتین و اسبهای خوب جنین اه ایستاده بودند محمد آقای مامش رئیس ایل مامش بلسای با سواره آن که در لایبجان می نشیند سواره چار و ولی با دو سر کرده آنها که نوروز خان و سلیم خان هستند و آقاخان پسر پاشا خان مظفر الدوله مرحوم (سیف الدین خان) که سوار بلخ پسر خیز خان سردار مرحوم و غفلتخان سرفقیب سله و زو سواره قراپاق و سوار سله و زو سواره مقدم با احمد خان سرفقیب که اجداد علویان و لو که در ملوکش و اجاق و چالدران که سرحد و جزه خوی است می نشینند و این سوارها بسیار سوارهای رشیدی هستند همه زره و چپا آینه می پوشند خلاصه دارد سوار پرده شدیم امیرال پوپوف و کلنل هم نمرال سن السلطان رفقه بعد بجهت سوار آمده و خرقه شدند و رفتند امشب در اردو امیر نظام یکت دشما افضل انشانی حاضر کرده بود شب نشانی شد بسیار خوب انشانی را ساخته بودند و تعریف داشت بعد از تماشای انشانی سوار پرده را راحت کردیم از این منزل که حرکت کردیم این سوارها پیاده با که امروز دیدیم و قریب ده هزار نفر بودند در راه صف کشیده بودند و از جلو صفوف آنها که ششم خلاصه نمرال انگلیس قیاست چون تفصیل سنال از طهران تا سرحد آذربایجان را در وقت ضمن مختصلا نوشته ایم دیگر لازم نوشتن نیست همین قدر بنویسیم که روز چهارشنبه صبح دوم محرم وارد تبریز شده و روز و شنبه یازدهم صف و اردو بخان و روز یکشنبه بعدیم وارد قزوین گردیده و روز یکشنبه صبح چهارم صف و اردو طهران شده این سفر بزرگ را با سلامت و خوشی با خبر رساندیم تشریفات زیاد از طرف دربار دولت و حکومت و از اخلاص و اباالی طهران برای ورود ما بآمل آمده و لدی او و در ملازمت فرستادند ششیم و شکر خداوند را بجا آوریم

ذکر ششمه از شمایل و فضایل خاصه پادشاه و حجاب خلد اقدس ملکه و سلاطین

شمایل پادشاه و ملکه حضرت قدر قدرت اقدس صاحب قزاقی ادام الله تعالی شوکت که همواره به نباشت و
فرخندگی مقرون است حاکی از تمامی خلقت و تناسب عناصر و اشکال قومی و استعدا و حواس و مدارک
عالیه و مشاعر کامله میباشد سپیکر مبارکت در کمال اعتدال است و هر لباس که در بر داشته باشند
سبکت حدید یا قدیم بطرز فرنگی یا ایرانی نظامی یا غیر نظامی حتی جبهه و امثال آن نهایت زیبند و برائت
بنظری آید چنانکه گاه شده که قبای قدک پوشیده اند همان جلوه نموده که خفشان مروارید و سبک گاه بر فرق
فرقه ساکنه داشته و از آن قزاق کیانی پدید و کارنده این مضمون نه تنها حضرت اقدس شهبازی را و در ایران
و در دربار سیه نشان دیده که گوید بخت پادشاهی و سلطنت است که چاکر و رعیت را باطنج تولد و مجدّد
نماید بلکه بار و اورشليم و محاکمات فرنگت با سلاطین و امپراطورهای بانگین خصوصاً پادشاهان این شاهنشاه را ستوده
کرده شهد الله که در همه کشور شاست شاه نشان است حسن و صاحبقران و کف مان است
بالا این پادشاهان نه زیاده بلند و نه کوتاه و آینه که از علم قیافه آگاه اند و اندک صاحب قامت معذل طبع
متفهم دارد و کار بار ابدست افراط و تفریط نگذار و تحقیق و تجربه گفته اند کوناه بود قفنه سبک و بلند
ای معذل القامه قومی دانستند و بمن و برال اعضا و اندام ملوکانه را نیز قد اعتدال است رنگت پوست
بدن سفید مایل بچهرت با صفادونی که در است و ازین رو و دموی بودن مزاج طایفه شود و انبساط و انقباض
طبع و طبیعت را بر بالی مایل بر باشد چهره مهر لغان در عین خوشرویی است است و اعتدال است
و سیاهی صباحت آتشی معنی متین هر گونه ساحت و اقدام انوار پادشاهی از آن پدید او اسرار را
این بودا جبین اقدس علی با وجود مطوت و مخایل شوکت لامع و شاه و ملازمان حضرت را
پوشه بفرقی بشارت داده است کونه های مبارکت متلاطم باشد و در خنده چون لالی و
میوان گفت احدی از ملوک معاصرین را این بختی و محال نیست و بنام ایر و حضرتش را بر تربست
و خدای داند که هر کس زیارت آن جمال عظیم المثل مایل آید بابت عالم نعمی و مسرت حاصل نماید
بیت بهار است کونی پادشاه خوش که شادای و بطلعت قزاقش ابر و با سیاهی ریاد و چو بستی

ناحوالی بنا کوشش شده و چشما با نازده کمال رسیده معنی تعلیه برخی مایل و فرط شهادت و تجاع با
 بهترین دلایل و دبد بای حق بن حضرت امیر المومنین و یعقوب آل دین علی ابن ابی طالب علیه السلام
 را همین حالت بوده و همین وصف مروده اند و شعرا و محققان است افاضت همی اعراق در لغت است
 کابل انصافات شایاه گفته اند تازه ردی است مگر باغ کلمت سرخ چشم است مگر شیر است
 شرکان بدرستی سیاه و اسباب گیرندگی نگاه کشیدگی بنی بقدریکه باید و من از کمال طبعی
 سخن نماید و ندانند ان لغان که همگان را خوش آید و فن سندی و نمایان با جاده رنخی غیر محسوس و
 فی الحکله بنان سبک اگر چه در مادی سلطنت بکثرت بود اما پیروی کامل احکام شریعت را از آن
 شادب از آن کم کرده اند اما شروع آید و مجموع نماید با دولت سلطانی در خدمت دین باشد
 و در هر دو جهان شاه است سلطان که چنین باشد موی سر و صورت باز می و لغوت سیاه بجزئی
 مایل و سیاه کردن بغرض و نور کمال شامل شایان بنظر سینه کشاده ساعد با بلند و سینه و زینت
 ظرافت و لطافت چنانکه عروق آن بخوبی نمودار است موی سیاه نرمی بر روی دستهار و دیده که
 آنها را به شمشیر و شمشیر میباید ناخنها بر نکشت کلی شفاف و آلس که باریک باها کو چکات کاهها
 وسیع و با محله از هر جهت تناسب الاعضاء و تمام الخلقه و شکست نیست که صورت کامل با کمال معنی
 انباشت و کوه باز و مساز مغزیاید که خرد و جای گیرند در مغز و غرض جمیع و همی نکرند بنابرین
 هر کس در اخلاق که به خسته وانی تا بل دیده و اندک با صلابت و محبت شایانها می قلب مبارکت
 رأفت و مهریت که باریا فکان را با لطافت از حالت رعب بعالم انس ارد و در دشت و حیث
 نکذار و آب و لطفت و سرشت طینت نشاند و فی زعفران با مقدم نرمی و ملاطفت است اما
 حکم خرد وانی ناطقه و کمال فصاحت است و فقههای ملاعت و اگر کسی میرت نوشتن نویسیات
 و خطابه ها که در هر مورد و مقام تقریر میفرماید حتی و سوره العلی که در مقاصد و همام میدهند عیناً بخیر نماید هر که
 بخواند بداند که بلطف عبارات است انجام کلمات و استعارات فصیح المکملین سخن سعدی میباشد و باو
 طلاق لسان و ذوق بیان چنانچه لغوت میباشد و این را نیز از باب قیافت و دلیل بر سخاوت
 گرفته اند غالب محاورات و مکالمات ملوکانه بزبان فارسی و ترکی و در با محافی است که در لغت عمومی
 محکمت ایران میباشد و از اسننه خارج زبان فرانسه را در کمال خوبی میداند و زیاده از سی هزار لغت
 در خاطر دارند باین زبان هم سخن میگویند و هم بنویسند و هر کتاب و مطلب سنگی را بر روی سوادت ترجم
 و کتاب لغت ترجمه میکنند و اگر بزبان فرانسه که حرف زنند محض تعداد است انگلیسی و اروا ان لم یعد

تحقیق کرده بخوانند و صحیحاً تلفظ نمایند تا بدان نظم نمی گسند، بر کی جنبانی را که اینک در محاکات عثمانی
معارف است کلاماً میداند و مشکلات که در املاء و نشأت آن زیاده است جمله در انحصار شافع
و آسمان باشد چندی هم بحضرت زبان روسی پرداخته و با صعوبت خواندن الف بای آن این کار را نیز
ساخته اند در علم جغرافیا طور سی احاطه دارند که قروضات محاکات انبار و جبال سابق
اقالیم حسیه تفصیل دارند و شرحی مبوط از بهر ناحیه خوانند و بهمانا که ارض در دست مبارکت کونیت
و علم حبیب و بجوم جدید عبارت آن علم حضرت نیز امری معلوم است و در تفسیر آیه شریفه **وَبُذِّلَ**
الْمَشْرِقِينَ وَبُذِّلَ الْمَغْرِبِينَ فرموده اند اشاره بد و مغرب و مشرق دنیای عتیق و جدید است
که هر دوروی کره باشد و در تفسیر آیه کریمه **وَبُذِّلَ الْمَشَارِقُ وَالْمَغَارِبُ** فرماید مشرق و مغرب
سایر سیارات عالم شمسی است و این کلام به غیر مریسل و کتاب منزل ظهور مجروح است و انتقال باین
اعجاز را باید از کرامات آن ذات مقدس نمود اما از تفسیر کشتگان تاریخ ایران را آنچه نوشته اند
اینصنفین عجم و عرب و یونان و غیره مرکوز دین مبارکت است و تاریخ قدیم و جدید سایر محاکات از
هر ساله و طبقه که باشد بخوبی میداند و از بهر لفظه ذکر می شود شرحی وانی دران بیان میفرمایند و همه قسم
تاریخ بالاستمرار در حضور بهایون خوانده میشود و بنا بر فتح کامل میفرمایند و از الفرین که در قرآن کریم ذکر او
شده و مشرق و غرب عالم استیلا یافته و او را مالک اقالیم سبع دانند همان سر سترس معروف مصر
و تاریخ بطر کبر و فردر بکت کبر و ناپلیون اول تمامه در مد نظر مبارکت است و ولعی بمطالعه آن کتب داشته
اما در امور بیتیکی بواسطه محاربت در این فن که انصافاً در روزنامه های فرانک و حضور اقدس خوانده
میشود طور سی تجربه باشند که هیچکس از دیلو ماتهای بزرگتر آن در اینست حاصل نشده و در نظر
چهل و دو سال سلطنت هیچکس از وزراء نبخشدند او عاقلند که عرض را بی و حضور مبارکت نمود
بلکه آنچه شده بآراء خاصه بهایونی بوده و اگر نقص و خطائی بظهور رسیده ثابت است که از عدم بصیرت
ولیافت وزیر است که نتوانسته و امر علیه را بموقع اجرا رساند اما متعاقباً تمام آنرا با صحتی دارد
چون استادان کامل نظم بنمایند و لالی افکار با کار شایانه و دیوان بهایون زیاده اینچه از رتب است
نموده این چند شعر درین محل ثبت افتاد و در تغزل فرموده اند **برقع از چهره برافکن که همه خلق**
یکی زرد و خورشید به بنده عیان ایضا در تغزل بنی دارم از ماه گردون نگور و در لغزش
لب چون کبوتر در مدح حضرت امیر المومنین علیه السلام عید مولود امیر المومنین شد عام
وینی و بعضی غیرین شد از برای مرده این عید جیدر جبرئیل از آسمان سویی نین شد هیچ غصه

کرار دارد قدرت حق ناکه با خاکش عجین شد در رباعی باران بنوا ایچو سر شکم آید وز آمدنش بدشت رنکم آید محتاج چمن باب باران بود ایچا که چو سبل از مره اشکم آید در صنعت نفایشی نیز خلکت کو بر سبک اعلی اجمالی کمال است مخصوصاً در دور نما و شبیه ساری چه با داد و چه بار نکست و در اندک در یک طرفه العین نقش و شبیه بر کس و بر چهار در نهایت خوبی در صفحه مقصور میفرمایند و بسیار اتفاق افتاده که با قلمهای فرنگی میرعبت صورت ساخته اند که اسباب حیرت استادان قادر شده خط تعلیق خوش بنویسند همچنین شکسته و نسخ را و در تحریر حیان زیر دست میباشند که مکرر روزی هزار بیت بدون اظهار کسالت و بهمان هزار بیت بخوبی خوانده میشود و تسلیم ایچ با دوشاهی این قدر چیز نوشته بیشتر رسیده که رویت و قایم همه یومیه و روز نامحالی است که قلم مبارک نگاشته شده و در جملات معیده جلده کرده و در خانه مبارک محفوظ و مخدست و اگر کسی ایچکه را به بند قدرت و مرتبت و اندازه رخصت این پادشاه کارگاه را میداند آتایند از زی یقیناً درین هزار اول شخص تمام دنیا میباشد و این قولی است که جلکی برانند و احدی منکر نیست بسیار اتفاق افتاده که و هزار و پانصد هجری شکارده و با هر یک لوله از تفکات و دلوله و رهو ابلد چسبی را انداخته و در کمان کشی و تیر کمان اندازی کجشت را بارها هدف تیر ساخته تقریباً بیست و پنج پلنگ و سی خرمن و زیاده از و هزار و چوچ صید شست همایون شده که باها از ملازمان حضرت ضبط کرده اند و در اسب نازی آن قدرت دارند که بعد از ناخن ده الی پانزده رخ ایچا خشکی نمایند اما ملکات نفسانی در اصول عقاید که افضل ملکات است بخوبی راسخ اند که مزیدی بر این تصور نیست و نه تنها رفوگان حضرت بلکه اغلب اهل مملکت دانند که در این چهل و دو سال سلطنت که و در راه محبت اهل بیت نبوت خرج کرده اند قبه های عالی تدبیب نموده و از روضه خوانی و سایر خیرات و تبرات و رعایت جانب علما و سادات فرو گذار نکرده و محال مراقبت را بکار برده و بهر حال فقرت پاکت که و و تومان نقد اجنباً با باب استحقاق و ظایف و رواتب و انعام میدهند و در حفظ قوانین شرع شریف جنان معیت میباشند که رستمهای بسیار سخت و قتل جنال و کتار کا بها همین که وقت نماز رسد بخجید و وضو کرده بعبادت مشغول شوند و تمام عمر یکبار نماز شان ترک نشده حتی در سفر و فرنگ از چهره همایون احدی نمی تواند آنرا غضب یا علامت ستادی فقرتس مینماید چه قوه غضبیه را در سخت عطا عقل آورده اند و کا چشم بقیه جالی در وجود مبارک مشاهده نمی شود و بر خلاف پیشینان با کمال شتم و کلمات زشت نفوه نکند طبعاً مایل بسیار است معیت حتی متفقرین واجب القتل که با بنده خود میسرند میل طلب همایون این است که تمام اهل عالم خاصه رعایای ایران در حمد و سایش مرغ الحال

باشند و بوسه زندگانی کنند و کور و انماش اهل مملکت افزند و خود اند و خیال شناسیده هرگز بحقیقت
 آنحضرت راه نیافته و در پارسائی و عفت و پاکدستی در سرحد کمال جایی دارند و این ششم که میرزا فریض
 بشمارند و از دست مبارک بحدوکان است و در اینجا و کرامت مانند ابرو باران ماطقه آنرا و
 نتواند و در آنکه حد آن ندانند و این استان با قیوس نشود بلکه احدی اعطای پای و افزه ملوکانه
 محروم نگردد و مختصر اینکه حکیم علی الاطلاق میدانست در این عصر تمدن و تربیت و عهد برتری و تربیت
 که دول را با یکدیگر در ترقی و سرساز است و ملل را در تقدم میل مجازات مملکت محروسه و رعایای بیمنه
 ایران را شایسته ای بیابست کامل و کارگاه که با خرم و افزه و غم را رخ و رای صایب و پوش
 ناقب و عقل برین و فکر متین و بوطید و شرح صدر و ملک نصفت و قوه مجاهدت تکمیل و اقصای امور
 این دولت پرداز و ملت تابعه مطیع خود را بر اه ترقی و پیشرفت اندازد و کار با بسازد و با بیاضایل و
 علوم جدید را درین ساحت باز نماید و در بروی صنایع مستطرفة بدیده کشاید حوضه مملکت را چون بر
 خلد با غصان فضایل و آثار معارف و انوار بدایع و از باطراف بسیارید جمولات را معلوم و محصلا
 مفهوم و مسکلات را حل و او را و احکام را نافذ و در منزلت و در نامردم این اقطار نیز از غمهای شایعه عالم
 و قنمت برزند و ازین خوان بقا بقدر حوصله و اشتها خورند از قربا باز پس نمانند و خود را بجای نیکه باید و شایه
 رسانند میر بلندی فایز گردند و بین الاحم بر فرایمی مخصوصه ممتاز و متمایز باشند انجام این ممام مملکت
 علام کوهر یک مبارک را با فرایزدی با فرید و شمال بدیع بیابان را بکمال و جامعیت محلی ساخت
 نامتودع لغتی کریم و قلبی جیم و روحی فیاض و فرائد عقلی محیط و حدی مفروضه و در جمیع شرایط منطوقه
 و لوازم مطلوبه و صفات لازمه و قوامی فعال که گردد درین صورت عجیب غنیمت که سیاهی جهان را
 اقدس و طلعت فیروز ایست مقتدر اینچنان ساخته و پرداخته باشد که جامع محاسن بصوری و مخوی و
 جاذب قلوب و ابصار را در باب بصیرت گردد

کشور آید و جانها به نوا آساید سحر از لطف و کرم کار دیگر نماید
 حکم تقدیر چه نیکو بود و دولت یار کار فرمای قدر کار چنین فرماید

و ازین دوست که عموم بار یافتگان استان پسر نشان بلکه فاطمه رعایای این دولت جاوید
 بنیان عشق خاص و اشتیاقی مخصوص زیارت مثال آفتاب مثال بیابان شاهنشاهی حلد اتمه
 ملکه و سلطانه دارند و دولت دیدار خنده وانی را از مواهب بیمنه و نعم غیر فنا بینه خداوندی بشمارند
 درکن این معاد و کسب مهمیست را بر سر راه مملکت می بیند و دیده را از غبار این راه روشن

بنامیند شاهده انجبال با بحال را بجان میجویند و بی اختیار میگویند که تبارک الله احسن الخالقین .
ولادت با سعادت علیحضرت اقدس شهریار می در شب یکشنبه ششم بهمانی شهر صفر
هزار و دویست و چهل و هفت ناقصه هجری بمطابق بقدریم زولیه ۱۲۸۳ شمس ناقصه میلادی مقدار
ساعت و ربع از شب مسطور گذشته باقی قریه کنهیه که از قرای و مضافات تبریز است و بخط دقیقه
بندی تقریباً مقدار یکفرسخ و نیم در جانب جنوب تبریز و بحسب مسافت در چهار فرسخی آن واقع شد
و طول مدارش شرقی آن از جزائر خالدات (عده) درجه (۲۰ و ۴۰) دقیقه و عرض آن از خط استوا
سی و هشت درجه و پنج دقیقه است چون مسافت باین موضع ولادت با سعادت و تبریز چوبه
بعد چندان محسوس نیست مخین این دولت جا و یدایت همان طول عرض تبریز را ملاحظه نمود
و طالع ولادت با سعادت بحسب رنج جدید محمد شاه هندی بصورتیست که در ذیل ثبت و تحت
بافیه اللهم ابد عیسه و ابد عیسه

<p>ساعت</p> <p>کاو</p> <p>شمس ۹ کط</p> <p>دول</p> <p>عطار و کد ۱</p> <p>راس ۴ ک</p> <p>کد ۱</p> <p>نهره و م</p>	<p>۹ ۱</p>	<p>طالع ولادت</p> <p>ساعت</p> <p>کاو</p> <p>شمس ۹ کط</p> <p>دول</p> <p>عطار و کد ۱</p> <p>راس ۴ ک</p> <p>کد ۱</p> <p>نهره و م</p>
---	------------	---

جلوس مهینت مانوس علیحضرت اقدس شهریار می در شب یکشنبه ۱۸ بهمانی شهر ذوال الحکرم ۱۲۸۳
ناقصه هجری بمطابق ۱۷ ماه شمس ۱۲۸۳ میلادی باقی اوقات سلطه تبریز مقدار بیت دقیقه

شمايل همايون

و انما نصف قرص اقبال شب مسطور گذشته بحسب تعيين و تخیل ساعت
 عده که مجبین دیده بعرض رسانیده اند پس در نوامبر سال ۱۲۹۱
 مهلا دی که تقریباً مطابق است به نصف شهر ربيع الثاني
 و سنه هجریه که سال طبع این کتاب است
 چهل و سه سال شمسی از دوران ابدین
 گذشته خواهد بود اللهم خلد ملکه
 و اجر فی سجا العاده فله
 حرره میرزا محمد علی
 کشکول

هُوَ الْمُسْتَعَانُ

طَّاهِرُ الدِّينِ جَعَلَ ذُلَّ مَا خَلَقَهُ عَقْلُ الْفَعَالِ وَ بَسِيرُ وَدْنِهِ وَ تَصَرَّفَهُ فَتَجَلَّى لَهُ الْوُجُوهُ
 بِسُجْدِ كَلِّ الظَّلَالِ وَ بَهْمِيَّتِهِ مَذَكَّتْ لَهُ الْجِبَالُ وَ بَعْدَ ذَلِكْ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ
 طَابِ وَ الصَّلَاحِ وَ الْحِكْمَةِ ذَاتِ صُورَتِهِ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ وَ أَتَمَّ اعْتِدَالَ الْاَصْلَافِ
 بِكُلِّ الْكَمَالِ وَ صَاحِبِ الْاَنْعَامِ وَ الْاَصْصَالِ مُحَمَّدٌ الْمَسْرُورُ لِبُوتِهِ لَا دَالَهُ اِ
 لَّا إِلَهَ اِلَّا هُوَ سُبْحَانَ الْمَلِكِ الْبَرْدَةِ هُمْ اَقْطَابُ اَفَالِكِ الْجُودِ وَ الْوَالِ وَ بَعْدَ
 خَتْمِ سَيِّدِ دُورِ الْاَنْبِيَاءِ وَ اَوَّلِ مَوْجُودِ مَائِهِ هَرَبْتُ وَ بُوْدُ قَرَارِ دَادِ وَ بَكَمْتُ
 وَ مَسْتَبِيحِ جَنَابِشَانِ اَبْرَكَ فَوْجُودَاتِ دِرَايْنِ اَخْرَزْ مَانِ وَ بُلُوغِ مَرْطَابِهِ وَ بَهْمَانِ فَرْسْتَادِ
 بِمِ دَلَامِ دَانَسْتِهِ كِهْ اَوَا زَهْ دِيْنِ قَوْمِشْ اَكُوْنُشْ وَ تَامَمِ سَاكِنِيْنِ كَرِهْ خَاكُتْ وَ قَاعِيْنِ مَدَارِجِ طَلَا
 نَجْنِ اِبْرَائِيْ خُودِيْ وَ بَكَا نَهْ تَامَمِ فَرْمَا يَدِ تَامَا يَحْكُوْنَهْ عَزْدِيْ اَرْجِيْهِ سَحْجِ جَنْبِ مَحْرُكْ وَ سَاكِنِيْ مَائِيْ نَائِدِ
 اِيْ وَ هَرِ وَ قَتِيْ بِحِكَا يَا تِ نَعْرِيْ اِيْنِ مِلَّةِ غَالِيْ رَا جَلُوْهْ كِرْسَا خَتَهْ تَا اِيْنِ زَمَانِ سَعَادَتِ اقْرَانِ
 وَ رِجَانِبِ مَالِكِ عَوَالِمِ فَاوْ بَقَا اِيْنِ مَبَاكُتِ خَطَابِهِ رَا بِنَامِ مَاحِيْ اِسْمِ كِرَامِيْ حَضْرَتِ مَلِكِ
 عَجَلِجْ خُودِيْ وَ تَحْتَ جَمِ السُّلْطَانِ ابْنِ السُّلْطَانِ اَبُو الْمَخْطَرِ صَاحِبِ قَرَانِ مُصَرِّدِيْنِ

